

يادنامهٔ مصباح منير

تأليف

وحيد رافتي

یادنامه مصباح منیر

تألیف: دکتر وحید رأفتی

ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

نشر اول: ۱۶۳ بدیع - ۲۰۰۶ میلادی

هوفهایم - آلمان

شماره استاندارد بین المللی کتاب: ۴-۹۶۳-۸۷۰۳۷-۳

شماره سفارش کتاب: ۴۳۱-۶۶۱

تصویر روی جلد: ساختمان بیت العدل اعظم (سمت چپ) و ساختمان مرکز مطالعه نصوص و الواح

(سمت راست) در کوه کرمل - حیفا

تصویر از مهندس مهرداد مهرنگی

فهرست مندرجات

مقدمه ۱

بخش اول: آثار مبارکه ۷

بخش دوم: شرح زندگی جناب عبدالله مصباح ۷۳

بخش سوم: آثار جناب عبدالله مصباح ۱۱۷

۱- چند مراسله ۱۱۷

۲- یادداشت‌های گوناگون ۱۲۷

۳- دفتر معانی ۱۵۲

بخش چهارم: تصاویر بین صفحات ۴۷۷ و ۴۷۹

کتابشناسی ۴۷۹

فهرست اعلام و اهمّ مواضع ۴۸۵

شجره‌نامه‌ها

۱- شجره‌نامه مختصر عائله مصباح بعد از صفحه ۴

۲- شجره‌نامه عائله یزدی بین صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹

۳- شجره‌نامه عائله ذبیح بین صفحات ۱۴۹ و ۱۵۰



مقدمه

یکی از خدام گرانقدر و فاضل بهائی که بیش از نیم قرن از ایام حیات پرثمر خود را با محویت و خضوع تام در سبیل خدمت صادقانه و عاشقانه به امر عظیم الهی سپری نمود عبدالله مصباح است که در سال ۱۹۱۱ میلادی در طهران تولد یافت و در بامداد روز پنجشنبه ۱۲ اکتبر سال ۲۰۰۰ میلادی در فرانسه به ملکوت ابدی صعود فرمود.

حقیر در مجله پیام بهائی شماره ۲۵۷ (مورخ اپریل سنه ۲۰۰۱ میلادی، صص ۵۳-۵۲) شرح کوتاهی درباره آن جان پاک مرقوم داشت؛ اما چون در آن مقام به علت محدودیت صفحات مجله حق مطلب درباره حیات، خدمات و فضائل آن خادم صمیمی امر الهی ادا نشده بود، تصمیم بر آن گرفت که زندگی نامه فقید سعید را با جزئیات بیشتر به رشته تحریر درآورد و رساله ای خاص را به یاد آن عالم جلیل اختصاص دهد.

ثمره کوششی که با قلم بضاعت صورت گرفته حال به صورت این یادنامه در اختیار علاقمندان به معارف بهائی گذاشته می شود و صمیمانه امیدوار است که مورد توجه و عنایت اهل بصیرت قرار گیرد.

مندرجات این رساله به چند بخش تقسیم شده است:

در بخش اول آثار مبارکه صادره از اقلام طلعات مقدسه بهائی که به اعزاز بعضی از اعضای عائله مصباح عز صدور یافته مندرج گردیده است. تعداد دقیق آثار صادره به اعزاز اعضای آن عائله فخریه بر این عبد معلوم نیست؛ اما از قرائن چنین پیدا است که خویشان پدری و مادری جناب مصباح به دریافت الواح عدیده از طلعات مقدسه بهائی مفتخر گشته اند و تعدادی از آن الواح که در دسترس حقیر بود در این بخش مندرج گردیده است. آثار مبارکه مزبور به دو قسمت تقسیم شده است: قسمت اول اختصاص به آثار جمال قدم پیدا نموده و قسمت دوم مشتمل بر آثار صادره از قلم حضرت عبدالبهاء است.

در هر دو قسمت، ابتدا آثار مربوط به اجداد مادری جناب مصباح یعنی عائله ناظم الحکماء (علائی) به طبع رسیده و سپس آثار متعلق به اجداد پدری ایشان یعنی جناب ملاحسن تفرشی و محمدعلی خان مستوفی و دیگر اعضای عائله مندرج گردیده است. یک توفیق منبع از حضرت ولی عزیز امرالله نیز که به اعزاز خانم قدسیه علائی (مصباح)، والده

جناب عبدالله مصباح در دست بوده در آخر قسمت دوم از بخش اول این رساله به طبع رسیده است.

در بخش دوم این رساله شرح زندگی جناب عبدالله مصباح به رشته تحریر در آمده و مطالب این بخش به ادوار مختلفه زندگی ایشان تقسیم بندی شده است.

بخش سوم شامل آثار جناب عبدالله مصباح است. جناب مصباح اهل تألیف و تصنیف نبوده اند، اما چند اثری که از ایشان به جا مانده به یادگار در ضمن چند قسمت در بخش سوم مندرج گردیده است. قسمت اول اختصاص به درج چند مراسله پیدا نموده که از جناب مصباح باقی مانده است.

از جناب مصباح یادداشت های متفرقه ای نیز به جا مانده که چند فقره از آنها در قسمت دوم از بخش سوم این رساله مندرج گردیده است. این یادداشت ها حاوی مطالب گوناگون و در ازمنه مختلفه حیات ایشان نوشته شده و در تسوید و نقل آنها دقت و امانت لازم حتی المقدور رعایت گردیده است. حقیر برای هر یادداشت عنوانی معین نموده و با توضیحاتی کوتاه متن یادداشت های جناب مصباح را نقل کرده است.

غیر از مراسلات و یادداشت های متفرقه که ذکر آنها گذشت جناب مصباح فقراتی از آثار و نصوص مبارکه بهائی را از منابع مختلفه چاپی و خطی استخراج نموده و آنها را به صورت الفبائی در ذیل عناوین مختلفه مرتب نموده بوده اند تا بتوانند در هنگام احتیاج به سهولت به آنها مراجعه نمایند. نکته مهم درباره این نصوص آن که جناب مصباح با برنامه ای منظم و جامع و هدفی تعیین شده و دقیق به جمع آوری و درج این نصوص پرداخته اند، بلکه از شواهد موجود کاملاً پیدا است که هر جا و هر وقت بیانی جلب نظر ایشان را نموده آن را در ذیل عنوانی خاص در ردیف الفبائی خود ثبت کرده اند. بنابراین نباید تصور نمود که مطالبی که مثلاً در ذیل "مستغاث" و یا "مسیح - مسیحیت" آورده اند، شامل همه نصوص و آثار بهائی درباره این اصطلاحات است و یا در درج آنچه مذکور داشته اند، دلیلی خاص و ارجحیتی مخصوص مد نظر ایشان بوده است. با توجه به این مطلب واضح است که مجموعه مزبور فاقد بسیاری از اصطلاحات است و در ذیل اصطلاحات موجود نیز همه نصوص و آثار مبارکه مذکور نشده است. میزان مطالبی که در ذیل اصطلاحات مختلفه آمده نیز البته یکسان نیست. بعضی به اجمال بر گزار شده و بعضی حاوی نصوص و مستخرجات بیشتری از آثار مبارکه است. حقیر مجموعه نصوص و قطعاتی را که جناب مصباح از الواح و آثار مبارکه بهائی استخراج نموده اند "دفتر معانی" نامید و آن را در قسمت سوم از بخش سوم این یادنامه قرار داد.

دربارهٔ مندرجات دفتر معانی و اقداماتی که برای نشر آن شده، تذکر چند مطلب ضروری است:

در بعضی موارد جناب مصباح یک بیان را در ذیل چند عنوان آورده بوده‌اند که غالب این قبیل مکررات حذف شده است.

در مواردی بسیار در ذیل یک عنوان خواننده به مطالعهٔ مطالب بیشتر در ذیل عناوین دیگر نیز ارجاع شده و در بعضی موارد منابع و مآخذ اضافی نیز برای مطالعهٔ وسیع‌تر مطلب ارائه گردیده است.

نصوص و الواحی که جناب مصباح آورده‌اند حتی المقدور با نسخ معتبر آنها مطابقت و تصحیح شده ولی منابع و مآخذ آنها به صورتی که آن جناب ارائه داده‌اند نقل گردیده است. در اغلب مواردی که لوحی از منابع خطی نقل شده، مطلع لوح ارائه گردیده تا به شناساندن اثر مزبور کمک شده باشد. در یکی دو مورد مآخذ بیانی که جناب مصباح نقل نموده‌اند بر حقیر معلوم نگردیده و در ذیل مطلب به این نکته تصریح شده است. در تزئید عناوین و ارائهٔ نصوص و الواح بیشتر به مجموعه‌ای که از جناب مصباح به جا مانده اصولاً کوششی صورت نگرفت تا اصالت کیفیت و وضعیت مجموعهٔ مزبور محفوظ بماند؛ اما در مواردی که تزئید مطلبی به مندرجات رسالهٔ جناب مصباح مفید دانسته شد، آن مطالب پس از این علامت (■) مذکور و مندرج گردید تا نشان از تزئید مطالب به وسیلهٔ این عبد باشد.

در ذیل بعضی از عناوین جناب مصباح توضیحاتی از کتب لغت و یا آیاتی از کتب مقدسه و احادیث اسلامی مرقوم داشته‌اند که این قبیل مطالب و توضیحات به صورت پاورقی ارائه گردیده تا متن مطالب اختصاص به آثار مبارکه پیدا نماید.

غیر از مراسلات خصوصی و یادداشت‌های متفرقه و مجموعهٔ مستخرجاتی از آثار مبارکه که ذکر آنها به تفصیل گذشت، از جناب مصباح ترجمهٔ مقاله‌ای نیز در مجلهٔ سخن (دورهٔ سوم، مهر ۱۳۲۵ هـ. ش، شمارهٔ ۴، صص ۳۰۵-۳۰۲) تحت عنوان "کودک و موسیقی" به طبع رسیده که در اختیار علاقمندان است.

بخش چهارم این یادنامه اختصاص به درج تصاویر چندی دارد که از جناب مصباح به جا مانده و مربوط به ادوار مختلفهٔ حیات آن نفس نفیس است. در ذیل تصاویر اطلاعات لازمه ارائه گردیده است. در انتهای این رساله فهرست الفبائی اعلام و اهمّ مواضع به طبع رسیده و بالاخره ارائهٔ مشخصات کامل کتبی که محل رجوع و استفاده قرار گرفته فصل کتاب‌شناسی را به خود اختصاص داده است.

خوانندگان گرامی پس از این مقدمه شجره‌نامه مختصر منسویین جناب عبدالله مصباح را ملاحظه خواهند فرمود و با مراجعه به آن از ارتباطات خانوادگی بسیاری از افرادی که مخصوصاً در الواح مبارکه مندرج در بخش اول این رساله مذکورند مطلع خواهند گردید. شجره‌نامه مشروح‌تر دو عائله علائی و مصباح در رساله جناب نورالدین علائی که به مناسبت یکصدمین سال تولد مؤسس فامیل علائی، جناب میرزا سید محمد ناظم‌الحکماء در سنه ۱۰۹ بدیع (۱۳۳۱ ه. ش) در ۳۹ صفحه در طهران انتشار یافته، به طبع رسیده و می‌تواند مورد رجوع و استفاده علاقمندان قرار گیرد.

در پایان این مقدمه باید از جناب دکتر فیض‌الله مصباح، برادر کوچک‌تر جناب عبدالله مصباح و نیز جنابان عماد صابران، صادق مهربان، دکتر حشمت علائی، دکتر فؤاد صابران، دکتر احمد عطائی، ضیاء سعید و خانم‌ها گلرخ شهید و ناهید اشعری صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم.

این نفوس نفیسه با ارسال آثار مبارکه، مطالب تاریخیه، خاطرات و تصاویری که در اختیار داشته‌اند بر غنای مندرجات این یادنامه افزوده‌اند و بدون مساعدت و لطف بی‌دریغ آنان، این عبد را تهیه و تنظیم چنین رساله‌ای میسر نبوده است.

نکته اخیر آن که مصرع «یاد تو در دل چو مصباح منیر»، که در مثنوی حضرت عبدالبهاء آمده است، الهام‌بخش عنوان «یادنامه مصباح منیر» برای این کتاب گردید تا هم نام عائله جلیله «مصباح» را شامل شود و هم از افروختن «عبدالله» چون مصباحی منیر در انجمن اهل معرفت و صفا حکایت نماید. اثری که به این نحو فراهم آمده است، با خلوص و ارادت و به پاس قرب بیست سال مصاحبت و مؤانست با جناب عبدالله مصباح، به روح پرفتوح آن عزیز فقید تقدیم می‌گردد تا یاد گرامی‌اش در دلها جاودان بماند و شمه‌ای از خدمات و مساعی عاشقانه‌اش را عرضه دارد.

امید از آستان رب مجید چنان است که این اثر مورد توجه و عنایت علاقمندان به معارف امر بهائی قرار گیرد و روح مقدس آن جوهر ایمان و انقطاع را در ملکوت ابهی شاد و خرسند سازد.

تابستان ۲۰۰۴ میلادی

وحید رأفتی



بخش اوّل

آثار مبارکہ

الواح حضرت بهاء الله

ط

دوست مکرم جناب آقا سید محمد ناظم علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

ذکر حقیقی و ثناء معنوی اهل بهاء را لایق و سزااست که به هدایت کلمه علیا به افق اعلی توجّه نموده‌اند و رحیق مختوم را به اسم قیومش آشامیده‌اند. ایشانند نفوسی که کینونت استقامت از استقامتشان ظاهر و حقیقت عرفان از عرفانشان باهر ایشانند مشارق حمد الهی و مخازن حکمت صمدانی انوار عالم از نورشان مُشرق و اقبال امم از اقبالشان پدیدار. ایشانند نفوسی که سطوت عالم و شوکت امم ایشان را منع نمود و شبهات و اشارات و تجارات و ثروت عباد و ما فی البلاد محروم نساخت به اصبع انقطاع حجبات را خرق نمودند و سبحات را دریدند به قوت ملکوتی بر خدمت امر قیام کردند قیامی که سبب قعود مشرکین شد و به اطمینانی که سبب اضطراب معتدین گشت. زخارف و الوان دنیا سدّ نشد و حایل نگشت؛ به قلوب نورا و وجوه بیضا در یوم جزا قصد مقررّ فدا نمودند تاج روح را نثار ره دوست یکتا کردند ایشانند که ذکرشان در کتب قبل و بعد از قلم الله جاری و نازل قد أنزله الرحمن فی الفرقان رجال لاتلهیهم تجارة و لا یبع عن ذکرالله و ما قال احد من حروفات الفرقان طوبی لنا و طوبی لأصحاب قائمنا و طوبیهم افضل من طوبانا.

حضرت داود می‌فرماید موسی و هرون بین کهنه و صموئیل بین الذین یدعون باسمه و مقصود از کهنه نفوس موقنه مطمئنه باین امر اعظم و نبأ عظیم بوده و در کتب مخصوص کاهن را خادم تفسیر نموده‌اند می‌فرماید در آن یوم موسی و هرون بین خدام او مذکور ایشانند اقویا اقتدار امرا ایشان را ضعیف نمود و ظلم جباره و فراعنه از ذکر و ثنا در ناسوت انشاء باز نداشت ایشانند بحر مواج و علت نجات و نجات از قبل یک ذبیح مذکور و کتب عالم به وصفش شاهد و گواه و حال هزاران ذبیح از نار محبت الهی و نور رحمت رحمانی و عشق حضرت سبخانی قصد مقررّ اقصی نمودند و به شهادت کبری فائز یک نفس از آن نفوس مقدسه زنده بر نگشت مع ذلک ناس متبّه نه به غفلت تمام در اطفاء نور مالک انام ساعی و جاهدند آیات عالم را فرا گرفته و اقتدار حقّ جلّ جلاله بمثابه آفتاب در قطب سماء معانی و

بیان مشرق و لائح از اول یوم من غیر توقّف و صمت و سکون بأعلى النداء أمام وجوه وری قائم و ظاهر و کلّ را بما أرادہ الله امر فرمود. لوح حضرت سلطان را مشاهده کنید و همچنین الواح ملوک را. یا حییبی عالم متخیر اگر انسان از این ظهور محتجب ماند به چه تمسک جوید و به چه رو در عرصه اهل ایقان و عرفان قدم گذارد در هرچین کتابی مبین از سماء مشیت نازل و در هر آن تیر برهان از افق سماء عرفان مشرق و لائح صدق ربنا و مقصودنا و محبوبنا و مقصود من فی السموات و الأرضین.

قول الربّ تعالی و تقدّس یا عبد حاضر جزاء اعمال ناس را در یوم جزا از مالک اسماء و فاطر سماء محروم نمود. انتهى

سبحانک یا مظهر النور و المکلم فی الطور اسئلک بأنوار جبروتک و اسرار ملکوتک و بالأشجار الّتی غرستها بأیادی عنایتک فی فردوسک الأعلى و بالنّفحات المتضوّعة فی جنتک العلیا بأن تنزل من سحب رحمتک و سماء فضلک علی المقبلین ما یقرّبهم الیک و یزینهم بخلع أطافک. ای ربّ تریهم متوجّهین الی افق ظهورک و متمسکین بحبل کرمک هم الذین اذ سمعوا ندائک الأهلی اقبلوا الیک بوجوه بیضآء و اذ ظهر افقک الأعلى قالوا آمنا بک یا مولیّ الأسمآء و ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى. ای ربّ تری من خرق الأحجاب باسمک و قدرتک و اقبل الیک فی ایامک و اعترف بما نطق به لسان عظمتک و اقرّ بما أنزلته فی کتابک من بدائع أوامرک و أحكامک اسئلک بسمآء جودک و بحور الطافک بأن تؤیّده فی کلّ الأحوال علی الاستقامة علی أمرک و القیام علی خدمتک ثمّ قدر له خیر الآخرة و الأولى و ما ینفعه فی کلّ عالم من عوالمک أنّک أنت المقتدر علی ما تشآء و فی قبضتک زمام الأمور من الغیب و الشّهود لا اله الا أنت الناطق فی مقامک المحمود و بیتک المعمور. صلّ اللهمّ یا الهی و مقصودی و سیدی و سندی و رجائی علی اولیائک الذین ما نقضوا عهدک و میثاقک و قاموا و استقاموا علی ذکرک و ثنائک بحیث ما منعتهم شبهات القوم و لا ظلم الذین کفروا بک و بآیاتک و جادلوا بیرهانک لا اله الا أنت المقتدر المهیمن الفضال الکریم.

عرض می شود رشحات کلک آن جناب که به محبت و وداد مزوج بود محفل فانی را معطر نمود چه که به ذکر و ثنا و حمد و شکر مقصود عالمیان مزین بود حقّ شاهد و گواه که این خادم لازال ذکر اولیا را نموده و می نماید لیلأ و نهارأ تلقاء وجه حاضر و به تحریر آیات مشغول و حین تحریر به کمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسئلت می نمایم که اولیای خود را حفظ فرماید و مؤید نماید تا در دار فانی تحصیل مقامات باقیه نمایند اوست سامع و مجیب و هو المشفق العزیز الجمید. و بعد از قرائت نامه و اطلاع طرت بقوادم الشوق و الانقطاع الی أن

حضرت امام وجه مالک الابداع فلما حضرت توجه الى وجه القدم و سئلنى عما فى يمينى و امرنى بالقراءة عرضته الى النهاية فلما تم نطق لسان العظمة قول الرب تعالى و تقدس:

بسمى المهيمن على الأسماء

كتاب أنزله فاطر السماء و مالك ملكوت البقاء لمن أقبل الى الأفق الأعلى اذ أعرض عنه رجال الأرض و امرائها و علمائها يشهد بذلك من ينطق فى كل شأن أنه لا اله الا أنا العليم الحكيم ليجذبه ندائى الى ملكوت بيانى و يقربه الى الله رب العالمين يا ايها المتمسك بجبلى و المتشبث بذيلى اسمع ندائى من شطر سجنى أنه يبشرك بفضلى و عنايتى و رحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين هذا لوح لاح من أفقه تير عناية ربك و كتاب نزل فيه ما قرئت به عيون المقربين أنا ذكرناك من قبل بذكر لا تعادله الأذكار و نذكرك فى هذا الحين الذى استوى جمال القدم على عرش اسمه العظيم قد ظهر ما كان مخزوناً فى علم الله و أتى من كان موعوداً فى كتب المرسلين طوبى لنفس ما منعتك كتب العالم عن الاسم الأعظم و قام أمام الوجوه و أخذ كتاب الله بقوة من عنده و قرأ ما فيه رغماً للذين كفروا بيوم الدين. قد كنا مستويماً على المقام دخل العبد الحاضر بكتابك و قرأه أمام المظلوم سمعناه اجبتك بآيات خضعت لها الآيات و بيان طاف حوله كل بيان بديع. كن ناطقاً بشنائى و ذاكراً بذكرى و طائراً فى هوائى و قائماً على خدمة أمرى العزيز المنيع. طوبى لك بما وفيت بميثاق الله و عهده و ما منعتك شبهات العلماء الذين عملوا ما نوح به الفردوس الأعلى و الجنة العليا ثم الذين طافوا العرش فى العشى و الاشرار و فى البكور و الأصيل. قد سمعنا ما ناجيت به الله و وجدنا منه عرف حبك ان ربك هو السميع البصير أنه مع من احبه و أرادته يسمع و يرى و هو العليم الخبير. قل يا ملأ الأرض اتقوا الرحمن و لا تتبعوا الذين أنكروا البرهان اتبعوا من أتى من أفق الاقتدار بأمر مبین. قد جرى من قلم الرحمن كوثر الحيوان أقبلا ثم اشربوا منه باسمه المهيمن على الأسماء و بأمره المحكم المتين أنا قمنا أمام وجوه العالم و دعونا الكل الى ما يقربهم الى الله العزيز الجميل أنهم أعرضوا عن الحق بما اتبعوا كل عالم مريب كذلك أظهر بحر المعانى بيانه و شمس الفضل برهانها لتشكر ربك الفضال الكريم.

حال به لسان پارسى آيات الهى را بشنو از اول امر الى حين من فى الأرض را از ملوك و مملوك و عالم و جاهل من غير ستر و حجاب به مالک الرقاب دعوت نموديم سبيل واضح و دليل لائح آيات نازل و بينات ظاهر مع ذلك خلق به اوهام متشبث و از حق غافل الا من شاء ربك. معرضين بيان مع آن كه حزب قبل را كه خود را افضل اهل عالم مى شمردند دیده اند و در يوم جزا بر آنچه ارتكاب نمودند مشاهده کرده اند در اين ظهور مجدد به ترتيب حزبی

مانند حزب قبل مشغولند. قل اتقوا الله ولا تتبعوا سنن الغافلين اتبعوا من أتیکم بملکوت البیان و سلطان مبین. در قرون و اعصار بر منابر به شتم یکدیگر مشغول فرقه‌های مختلفه هر یک به وهم خود سیلی اخذ نمود و چون تیر ظهور از افق اراده حق جل جلاله اشراق فرمود کل بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و سبب اعظم و علت کبری اعراض علما و فقهای عصر بود که در سنین اولیه به نفاق قیام نمودند و بر سفک دم اطهر فتوی دادند. علمای ارض شین و ارض صاد و بلاد اخری عمل نمودند آنچه را که عین عالم گریست و لوح و قلم نوحه نمود. سبحان الله مثل شیخ محمدحسن نجفی که قطب علمای ایران بود اول من أعرض مشاهده گشت دیگر عمل سایر علما معلوم و واضح. به قدر سم ابره از حقیقت امر آگاه نه حال تازه حرفهای آن حزب به میان آمده. بگو ای غافلین یوم یوم الله است لایذکر فیہ الا هو. از مغرب اوهام به مشرق یقین توجه نمائید از ما عند الخلق بما عند الله رجوع کنید فرصت را از دست مدهید وقت را غنیمت شمارید به یک آن این ایام قرون و اعصار معادله ننماید. بشنوید ندای این مظلوم را از ظلم به عدل و از اعتساف به انصاف اقبال نمائید ایام چون برق در مرور جهد نمائید شاید به انوار توحید حقیقی فائز شوید. عبده اوهام خود را موحد می دانستند و عاکف ظنون خود را منقطع می شمردند و چون تیر امتحان از افق اراده رحمن اشراق نمود کل در خسران مبین مشاهده گشتند. ابناء خلیل و وراث کلیم که ایشان را پست ترین احزاب می شمردند حجابات را خرق نمودند و سبحات را دزدیدند و رحیق مختوم را از ید عطاء حضرت قیوم اخذ نمودند و آشامیدند و علمای شیعه که به شیعه معروفند الی حین متوقف و معرض. لعمرالله ظلمی از آن نفوس ظاهر شد که از اول ابداع الی حین شبه آن مشهود نه، آن جناب باید به حکمت و بیان اهل امکان را علی قدر مقدور به ظهور مکلم طور بشارت دهند و آگاه نمایند شاید از فرات رحمت مالک قدم که از یمین عرش اعظم جاری است بیاشامند و زنده شوند و به حیات سرمدی فائز گردند. حزب الهی را تکبیر می رسانیم و به عنایت و شفقت و رحمت حق بشارت می دهیم، بگو یا حزب الله به سیوف تقوی و اعمال طیبه و اخلاق روحانیه حق را نصرت نمائید شاید نار ضغینه و بنضا که در صدور اهل مذاهب مشتعل است به اطار رحمت رحمانی و کوثر نصایح سبحانی خاموش شود. یا حزب الله ندای مظلوم را بشنوید شاید صریر قلم اعلی شما را به مقصود فائز فرماید و به ذروه علیا کشاند. البهَاء المشرق من افق سماء بیانی علی اولیائی الذین ما منعتهم سطوة العلماء و وضوءاء العرفاء عن الله رب العالمین. انتھی

از جذب بیان مقصود عالمیان در این لیله مبارکه جمیع اشیاء مجذوب مشاهده میشوند رحیق مختوم اخذشان نموده عالمی غیر این عالم دارند و وجد و سروری که ادراکات موجوده در

ارض ترابی از ذکر و وصفش عاجز و قاصر در هر حال به جبل عنایتش متمسکیم و به ذیل
فضلش متشبث و از او می‌طلبیم عباد غافل را به بحر دانائی راه نماید و کرم فرماید ان ربنا هو
السامع المجیب و بالاجابة جدير.

این که درباره مخدّره ام علیها بهاء الله ذکر نمودند کلمه غفران از قم اراده مقصود عالمیان نازل
و ظاهر هنیئاً لها و مریئاً لها و این که درباره امه الله فاطمه علیها بهاء الله ذکر نمودند در ساحت
امنع اقدس به شرف اصغاء فائز قول الربّ تعالی و تقدّس: انا سمعنا ندائها و رأينا اقبالها
ذکرناها بذکر مبین ان الله غفرها ثمّ الحاء و السین الّذی صعد الینا و انا المبشّر العظیم. انا ذکرنا
کلّ عبد اقبل الی الأفق الأعلى و کلّ أمة آمنت بالله ربّ العالمین، لا یعزب عن علم الله من شیء
و لا یمنعه امر و لا یخوفه ظلم المعتدین أنّه وحده قام فی العالم بقیام تزعزع منه بنیان المشرکین
و باستقامة زکّت منها أرجل الغافلین. البهاء من لدنا علیها و علی من صعد و علی الّتی صعّدت و
علی کلّ ثابت مستقیم. انتهى

الله الحمد بحر غفران احاطه نمود و دریای بخشش به کمال اوج ظاهر ای کاش اهل عالم آگاه
می‌شدند و خود را به اشتغال دو یوم از نعمت باقیه و عزّت سرمدیه محروم نمی‌نمودند و لکن
جزای اعمال اهل ارض را منع نموده و محروم ساخته در جمیع احوال الأمر و الحكم للغنی
المتعال فی المال یعنی این ایام.

ذکر ورقه ضلع علیها بهاء الله را نمودند، بعد از عرض در ساحت اقدس این آیات از ملکوت
بیان الهی نازل قوله جلّ و عزّ: یا امتی و ورقتی ذکرناک من قبل و فی هذا الحین بذکر
انجذبت به افئدة العارفين أنّک اذا وجدت عرف القمیص و فزت بنفحات الآیات، قولی:

الهی الهی لک الحمد و الثناء و لک الشکر و العطاء بما هدیتنی الی صراطک المستقیم و
عرفتنی نبأک العظیم الّذی منع عن عرفانه اهل مملکتک. ای ربّ تری امتک مقبلة الی أفقک
الأعلى و ورقتک متشبّثة بسدره المنتهی اسئلک بأموج بحر بیانک و باشراقات أنوار شمس
ظهورک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال منجذبة بآیاتک و مشتعلة بنار سدره أمرک و ناطقة
بذکرک و ثنائک و مستقیمه علی معرفتک قدر یا الهی لأمتک من قلم التقدير ما ینفعها فی
کلّ عالم من عوالمک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک کن فیکون لا اله الا أنت المهیمن
القیوم. انتهى

فضل است که احاطه نموده، رحمت است که سبقت گرفته و می‌گیرد جمیع عالم قادر بر
تحدید فیوضات یک کلمه از کلمات حقّ و یک حرف از آثار قلم اعلی نبوده و نیست انسان
متخبّر بل اهل فردوس اعلی متخبّر که چه سکری است عالم را فرو گرفته و از تقرّب به حقّ

جلّ جلاله منع کرده، حیرت اندر حیرت عجب اندر عجب. انّ الخادم یسئل الله ربّه و ربّ العرش و الثّری بأن یؤید العباد علی عرفانه و التّوجّه الی أنوار وجهه و النّظر الی أفقه و التّمسک بحبله المتین.

ذکر جناب آقا میرزا محمّد صادق علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلیٰ یک لوح مبارک از سماء مشیّت نازل و ارسال شد. ان شاء الله از معین حروفاتش کوثر بیان بیاشامند و کعبه کلماتش را طواف حقیقی نمایند لعمر مقصودنا و مقصودکم ظاهر شد آنچه که چشم از برای او خلق شده و مرتفع شد آنچه که گوش از برای او از عدم به وجود آمده دیگر خادم چه عرض نماید و چه ذکر کند از حقّ می طلبد مؤید فرماید بر ذکر و ثنا و خدمت امرش. انه هو السّامع المجیب و الشّاهد البصیر.

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا علی اکبر علیه بهاء الله در ساحت اقدس معروض لوح آخر مخصوص ایشان در منظر اکبر نازل و ارسال شد تا از انوار لوح الهی منور شوند و از نفحات آیات معطر.

الحمد لله نفوس مذکوره هر یک فی الحقیقه به أمّ الکتاب فائز و نازل شد آنچه که سبب ذکر ابدی و علّت حیات سرمدی بوده و هست و از او جلّ جلاله سائل و آمل که تأیید فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده چه که سارقین بسیارند و خائنین بی شمار و خادعین بر مراصد از حقّ می طلبم جمیع را حفظ فرماید و بما أراد تأیید نماید.

و این که ذکر ورقه ضلع آخری علیها بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این آیات نازل قول الرّبّ تعالیٰ و تقدّس: یا محمّد انا نرید ان نذکر ضلعک الاخری و نزیّنها بطراز ذکر ربّک و نبشّرها بما نزل لها من ملکوت بیانی البدیع. یا امتی اسمعی ندائی انه ذکرک بما لایعادله شیء انه هو المقتدر القدیر. یا امتی افرحی بذکری ثم اشکری ربّک المشفق الکریم و نذکر بنتک فی هذا الحین بذکر اذ جری من قلم الوحی خضعت له اذکار من فی السّموات و الأرضین کذلک نطق لسان العظمة فضلاً من عنده و ذکر بما یبقی به ذکرکما بدوام صفاتی العلیا یشهد بذلک من عنده کتاب مبین البهّاء علیک و علیها من لدی الله ربّ العالمین. انتهى

ندا متّصل ذکر غیر منفصل شکر این مقام هم اتّصال می طلبد و لکن کجا ذکر خلق و ما ظهّر من الخالق همه لنگیم و گنگ و لکن چون از او محسوسیم و به او متوجّه البتّه فضل و عنایتش شامل شده و می شود اوست بخشنده و اوست مهربان. مختصر آن که جمیع نفوس مذکوره از رجال و نساء عندالله مذکور و به آیات الهی فائز هنیئاً لهم و لهنّ مرئئاً لهم و لهنّ البهّاء و

الذِّكْرُ وَالتَّنَاءُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى الَّذِينَ مَا مَنَعَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ عَنِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْغَفُورِ وَ الْحَمْدُ لَهُ إِذْ هُوَ مَالِكٌ يَوْمَ النَّشُورِ.

خ ا د م

فی ۱۵ جمادی الأولى سنة ۱۳۰۴

در این حین به ساحت عزّ مقصود عالمین فائز قوله تبارک و تعالی: یا عبد حاضر بنویس به اولیای حقّ در جمیع احوال به حکمت تمسّک نمایند لثلاً یرتفع نعاق العلماء و ضوضاء العباد الذّین انکروا الله و آیاته و کفروا به بعد اذ أتیهتم بأمر مبین و سلطان عظیم. در بعضی از آیات منزله امر شده که اولیا امام و جوه عالم به ذکر و ثنا مشغول گردند مثل آن که مخصوص مح این آیه مبارکه نازل: طویبی لنفس ما منعتک کتب العالم عن الاسم الأعظم و قام أمام الوجوه و أخذ کتاب الله بقوة من عنده و قرء ما فیہ رغماً للذّین کفروا بیوم الذّین. حال عمل به این آیه در این ایام از حکمت خارج چه که سبب اشتعال نار بغضا در صدور معتدین و ظالمین می گردد و لکن وقتش می آید ذکر این آیه و آیات اخری هنگامی محبوب است که ناس فی الجمله اقبال نمایند و از رحیق و حی قسمت برند طویبی للعالمین و طویبی للصابرین. انتهى

ط

حیب روحانی جناب آقا میرزا محمد ناظم علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از بیان سلطان امکان و ملیک اکوان را سزااست که از کوثر حیوان عوالم معانی و عرفان را به خلع تازه مزین فرمود و این کوثر حیوان گاهی به مثابه حروف ظاهر و هنگامی به مثابه آفتاب مشرق و لائح رطوبات زائده را جذب نماید تا حرارت محبت الهی افنده و قلوب مستعدّه را مشتعل فرماید جلّت عظمته و جلّ اقتداره. سبحان الله از سدره اثنی أنا الله ظاهر فرمود تا کلّ مستعدّ باشند از برای اصغاء ندای الهی در این ظهور اعظم ربّانی و لکن چون از سدره منتهی در قطب فردوس اعلی ندای اثنی أنا الله مرتفع کلّ به جحیم که جزای انکار است راجع الامن شاء ربّنا، باری از شجر پذیرفتند و بر خالق آن ردّ نمودند.

سبحانک یا الهی و مقصودی فی قبضتک زمام الآیات و بأمرک تتحرّک الممكنات اسئلک بعرف الوحی فی ایامک و بمظلومیّتک بین عبادک بأن تؤیّد خلقک علی الانصاف فی أمرک

و العدل فى بلادك. أنك انت المقتدر الذى ما منعتك الشئون و لا الشبهات و لا الاشارات.
 اظهرت ما اردته بقدرتك و سلطانك. أنك أنت المقتدر القوى الغالب القدير.
 و بعد نامه نامى از جناب على رسيد از نجاتش عرصه ذكر معطر و عالم قلب محظوظ و منور
 چه كه به ذكر دوست يكتا ناطق بود و به ثنائش متكلم فى الحقيقه هر حرفى از آن مثنى كتاب
 الهى و هر كلمه آن شاهد بر اشراق نير صمدانى و بعد از مشاهده و قرائت قصد مقام قرب
 قدس نموده تلقاء وجه مالک قدم حاضر و بعد از اذن عارض اذاً ماج البحر و هاج العرف و
 ظهر من لسان ارادة ربنا و رب العرش ما انجذبت به الأرواح و العقول، قوله تبارك و تعالى:

بسمى المهيمن على الأسماء

يا ايها المذكور لدى المظلوم و الشارب الرحيق المختوم باسمه القيوم اسمع ندائى من شطر
 سجنى أنه ارتفع بالحق لحيوة من فى السموات و الأرضين به ماج بحر العرفان فى الإمكان و
 ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً فى خزائن عصمة الله رب العالمين به نطقت الفزدوس
 الأعلى يا اهل ناسوت الانشاء ابشروا فى أنفسكم قد أتى مالک الأسماء و فاطر السماء بسلطان
 ميين و نادى الجنة العليا تالله قد ظهر مقصود العالم و محبوب الأمم الذى به انفطرت السماء و
 انشقت الأرض و ظهر كل امر حكيم و نطق عن ورائهما لسان العظمة. يا ملأ الأرض قد أثار
 الأفق الأعلى بهذا الظهور الذى كان أمل المخلصين و المقربين اياكم أن يمنعكم الحجاب عن
 النظر اليه او تبعدكم شبهات الدنيا عن التقرب الى الله رب العرش العظيم. لعمرك لا ينفعكم ما
 عندكم الا بهذا الأمر الذى به سقطت الأصنام و نكست رايات المشركين و ارتفعت أعلام
 التوحيد باسمه المقتدر القدير و اياكم أن تمنعكم الأوهام عن مالک الأنام او الظنون عن هذا
 القيوم الذى قام أمام وجه العالم بقيام لم تمنعه سبحات الأمم و لا شبهات الذين كفروا بيوم
 الدين. قل اتقوا الله يا قوم و لاتنكروا الذى أتاكم بما كان مستوراً فى أفئدة الأنبياء و مسطوراً
 من القلم الأعلى فى كتبه و صحفه لعمره أنا ننصحكم لوجهه أنصفوا و لاتكونوا من الصاغرين
 خذوا كتاب الله بقوة من عنده و سلطان من لدنه و لاتتبعوا سنن الجاهلين أنه أظهر لكم ما كان
 مكنوناً و أنزل عليكم آيات الله رب الكرسى الرقيق أنه ما أراد لكم الا ما يقربكم الى الله يشهد
 بذلك كتبه و صحفه و زبیره إن أنتم من العارفين. قد حضر العبد الحاضر أمام وجه المظلوم و
 عرض كتابك أجنبناك بهذا الكتاب الميين قد وجدنا من ذكرك نجات حبي و من بيانك
 فوحات ودى و أنزلنا لك ما يكون باقياً ببقاء ملكوتى و جبروتى يشهد بذلك لسان عظمتى فى
 هذا المقام العزيز البديع. لعمري لاابدل سجنى بما فى العالم و لا حزنى بفرح العالمين و لا
 عبراتى ببحور الحيوان و لا زفراتى بما ظهر يارادتى المهيمنة على من فى السموات و الأرضين.

طوبی لك بما أقبلت الى من أعرض عنه اكثر الخلق و أحببت من أبغضه كلّ مشرك بعيد. نسئل الله أن يوفقك و يؤيدك على ذكره و ثنائه و خدمة أمره بالحكمة و اليان أنه هو الأمر الحكيم كذلك أظهر القلم اللاكئ المكنونة فيه لتقرء و تكون من الشاكرين قد غفرك الله و أباك فضلاً من عنده و هو الغفور الرّحيم بذكري ماج بحر الغفران و سرت نسائم رحمة ربك الرّحمن أنه هو السّامع المجيب يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو الفرد الواحد العليم الخبير. ذكر احبائي من قبلي و بشرهم بسماء رحمتي و شمس عطائي و نورهم بأنوار بياني البديع. النور المشرق اللّاتح من افق ملكوت بياني عليك و على من معك و على الذين ما منعهم سبحات الجلال و ما خوفهم حزب الضلال أقبلوا و أجابوا ربهم الظاهر البصير.

به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو شاید عباد ارض فائز شوند به آنچه که الیوم از آن محرومند سبحان الله مقامی که در لیلی و ایام بمثابه غیث هاطل آیات الله از آن نازل آن را انکار نموده اند و خود را از اختیار می شمردند و اهل اقرار می دانند سداً اعظم و حجاب اکبر مطالع اوهام بوده وهستند اکثر اهل عالم به ظنون تربیت شده اند و به اوهام انس گرفته اند طوبی از برای قوی قادری که به اصبع ایقان خرق حجابات اوهام نمود و به انوار تیر ظهور فائز گشت. یا ایها الناظر الی الوجه اسماء اکثری را از بحر معانی منع نموده و به ذکر اسم وصی و ولی و مرآت از مشرق آیات و مطلع بینات محروم داشته لعمر الله احدی قادر بر طیران در این هواء لطیف روحانی نبوده و نیست مگر به محو آنچه شنیده. انصاف معدوم شده عدل به نوحه مشغول نفوسی که با ما نبوده اند و از اول امر آگاه نه گفته آنچه را که هیچ ظالمی نگفته، قد اخذوا الأوهام لأنفسهم ارباباً من دون الله الا أنهم من الخاسرين. بگو ای عباد نصح الله را بشنوید وقت را از دست مدهید سدره مبارکه به اثمار لاتحصی مشهود و بحر بیان به امواج لاتحدّ موجود آفتاب حقیقت به انوار بدیعه و تجلیات محبوبه ظاهر و مشرق به چشم خود مشاهده نمائید نه به ابصار مغلین و به گوش خود بشنوید نه به آذان معرضین شاید به اجنحة انقطاع در هواء معرفت الهی طیران نمائید و به آنچه الیوم از آن ممنوعید فائز گردید به مرعاة توکل قصد سماء عطاء الهی کنید و به سلّم تفویض توجه نمائید أنه یقول الحقّ و یهدیکم الی صراطه المستقیم من شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض أنه هو المقدّس القوی الغالب القدير. انتهى له الحمد و الثناء و له العناية و العطاء در هر حین ظاهر شده آنچه ابصار عالم و عیون امم از آن روشن و منیر ولكن این فقره معلّق است به عدل و انصاف قوم اگر از ما عندهم بما عندالله توجه نمایند و قصد عرصه عدل وانصاف کنند فائز می شوند به آنچه که منتهی مطلب قاصدین و غایت رجاء مخلصین است. فی الحقیقه طلسم غریبی ظاهر گشته نفوسی که الیوم از حقّ معرضند ممنوعند از تقرّب و محرومند از استماع کلمه حقّ این عبد فانی حقّ باقی شاهد و

اهل عالم انصاف کل گواه که قریب چهل سنه می شود که به خدمت قائم بوده و از جمیع امور مطلع و آگاه مع ذلک نفسی از معرضین از این عبد سؤال ننموده که شاید از ذکر وقایع به رشحی از بحر آگاهی فائز شود و خود را از ظلمت نفسانیه و اوهام خناسیه و بغضای مغلین و معرضین نجات دهد. مثلاً هادی دولت آبادی ابدأً از اول امر اطلاع نداشته و ندارد حقّ شاهد که آنچه گفته و می گوید من غیر اطلاع بوده و هست محض تقلید گفته و می گوید آنچه را که هیچ بی انصافی نگفته به مثل ارباب عمائم قبل ریاستی به دست آورده و از دست نمی دهد معجون قوی اوهام اخذش نموده و غرور او را از سلطان ظهور محروم داشته یا لیت که نزد عبد حاضر می شد و به عدل و انصاف می شنید آنچه را که نشنیده و به آن نرسیده. این خادم در حقّ کلّ دعا می نماید و از حقّ جلّ جلاله می طلبد نفوس عالم یعنی احزاب مختلف امم را از کوثر حقیقی و بحر عنایت محروم نفرماید آنه قریب مجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم.

نفوس مذکوره در نامه، بعد از عرض در ساحت امنع اقدس، مخصوص هر یک نازل شد آنچه که حیات بخشد و زندگی تازه عطا نماید، آنه هو المنزل القدیم.

هذا ما نزل لأمة الله فاطمه عليها بهاء الله قوله تبارك و تعالی:

هو المستوی علی عرش العطاء

یا فاطمة یا امتی سمت نزد مظلوم مذکور و به این کلمات مبارکات که هر یک منبع فیض الهی و مطلع بیان ربّانی است ترا ذکر نمودیم ملکات عالم محرومند و اماء مقبلات فائز لله الحمد از رحیق بیان مقصود عالمیان نوشیدی و به افق اعلی توجّه نمودی آنه ظهر و أظهر ما أراد فضلاً من عنده وهو الفضال الکریم. وصیت می نمائیم تو و سایر اماء را به آنچه سزاوار یوم الله است. طوبی لأمة أقبلت و فازت و ویل لكلّ عالم مریب.

هذا ما نزل لأمة الله خدیجه علیها بهاء الله:

هو المستوی علی کرسی البیان

یا خدیجه علیک بهاء الله ربّ العرش و الثری امروز آفتاب ظهور از افق سماء سجن مشرق و لائح و بحر فضل امام و جوه موج و نار در سدره مبارکه بأعلى النداء ناطق و لکن عباد غافل و محجوب به ظنون تربیت شده اند و به اوهام مأنوسند طوبی از برای نفسی که حجیات اوهام را

خرق نمود و به انوار یقین فائز گشت از حقّ جلّ جلاله به کمال عجز و ابتهال بطلید که شاید
اماء ارض را محروم نماید و عباد را از بحر معانی منع نفرماید اوست کریم و اوست رحیم لا
اله الا هو الواحد العزیز العظیم.

هذا ما نزل لضيآء عليه بهآء الله:

هو الناطق أمام الوجوه

يا ضيآء عليك بهآء الله مالك ملكوت الأسماء ذكرت مذکور و اسمت حاضر قسم به آفتاب
افق بیان جمیع آنچه مشاهده می شود معادله به کلمه ای از کلمات الهی ننماید. آفتاب فضلش
عالم وجود را منور نموده و آسمان عنایتش به انجم رحمت و شفقت مزین گشته. طوبی از
برای نفسی که به مشاهده فائز گشت و به طراز ذکرش مزین نعیماً لك و لأبيك و لأختك
من لدى الله الفرد الواحد المهيمن القيوم.

و هذا ما نزل لأمة الله ربيعه عليها بهآء الله:

هو السامع المجيب

يا أمّتي اذا سمعت ندائي و وجدت عرف بياني قولی:
الهي الهی لك الحمد بما أيدتني على الإقبال اليك و التوجّه الى أفق ظهورك. أي ربّ أنا أمة
من إمائك و ورقة من أوراق سدره عنایتك أستلك بالحبل الذي اذا تحركت الكائنات
بأن تؤيدني على ذكرك و ثنائك ثم اكتب لي من قلم فضلك ما كتبه لأوراقك و امائك
اللائی فزن بالطواف حول كعبة لقائك و شربن رحيق الوحي من يد عطائك. أي ربّ تراني
مقبلة اليك و متمسكة بحبلك أستلك بأن لاتخيني من بدائع جودك و فضلک أنتك أنت
مالك الجود و سلطان الوجود لا اله الا أنت ربّي الغيب و الشهود.

و هذا ما نزل لجناب محمد صادق عليه بهآء الله:

بسمي الذي به تصوّع عرف الرحمن في الإمكان

يا ايها المذكور لدى المظلوم إسمع النداء من الأفق الأبهي أنه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم
الخير أنه ينادي في كلّ الأحيان لنجاة من في الإمكان ولكنّ القوم لا يسمعون ما ارتفع بالحقّ
ألا أنّهم من الأخسرين في كتابي المبين قد ذكرك من أحبّني ذكرناك بما يبقى بدوام
ملكوت الله ربّ العالمين اذا فزت بآياتي ولّ وجهك شطر الله ربّك و ربّ آبائك الأولين و قل:

الهی الهی أشهد أن باسمك محت الأسماء و بظهورك سقطت الأصنام و نکست الأعلام و اضطربت الأوهام و بعنايتك جرى كوثر الحيوان الذي جعلت منبعه قلمك الأعلى أي ربّ ترانی مقبلاً اليك و راجياً بدائع فضلك و آملاً ما قدرته لأصفيائكك أسئلك باقتدار كلمتك العليا و أثمار سدره المنتهى بأن تجعلني ناطقاً باسمك و ذاكراً ما ظهر من عندك. أي ربّ انّ المسكين أقبل الي بحر جودك و القاصد تير عطائكك أسئلك بأن تكتب لي أجر الذين فازت أعمالهم بالقبول و حضروا أمام وجهك في سجنك الأعظم أنك أنت مولی العالم و مرّبي الأمم لا اله الا أنت المقتدر العليم الحكيم.

و هذا ما نزل لربابه ضلع المذكور عليها بهاء الله مالك يوم النّشور:
بنام مقصود يكتا

يا أمة الله عليك بهائي لله الحمد فائز شدي به آنچه که در کتب الهی مذکور و مسطور حقّ جلّ جلاله جميع احزاب عالم و اشیاء کلّها را به این ظهور اعظم بشارت داده و کلّ را از برای این یوم مبارک خلق فرموده و لکن شبهات جهلا و اشارت علما و سطوت امرا کلّ را از بحر بیان مولی الوری منع نموده کلّ به خود مشغول و از او غافل الا من شاء ربّک زخارف دنیا اهل ناسوت انشاء را محروم داشته چه بسیار از رجال که از فرات رحمت محرومند و از تقرّب به حقّ جلّ جلاله ممنوع اشکری ربّک انه وقفک و ایدک و ذکرک فی سجنه العظیم لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم.

و هذا ما نزل لجناب علی اکبر علیه بهاء الله:

بسمی العظیم

يا علی قبل اکبر متوهّمین بمثابه حزب قبل به ظنون متمسکند و از بحر علم الهی غافل و محجوب اقوال قبل به میان آمده و سبیل اوهام ظاهر گشته از ضغینه و بغضای آن حزب ظاهر شد آنچه که ملائکه مقرّبین و مشارق ظهور ربّ العالمین به نوحه و ندبه مشغول گشتند و حال هم معرضین بیان به مثابه آن قوم بل اخسر مشاهده می شوند عمل نموده اند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننموده و در اطفاء نور الهی و اخماد نار محبت ربّانی به سعی تمام و جهد کامل مشغولند سبحان الله غفلت به مقامی رسیده که نور آفتاب حقیقت را انکار می نمایند و امواج بحر بیان را ستر می کنند به مثابه سحاب حائل گشته اند و عباد را از تجلیات تیر برهان منع کرده اند کذلک سولت لهم أنفسهم از حقّ جلّ جلاله می طلیم بصر عطا فرماید و سماع بخشد شاید غافلین آگاه شوند و به شطرا الله توجه نمایند. انک خذ کتابی باسمی و قوتی انه یقرّبک

الی ملکوتی و یحفظک من شبهات المریین و اشارات النّاعقین. نسئل الله أن یؤیدک علی الإستقامة و یکتب لک خیر الدنیا و الآخرة أنه هو المقتدر القدير. البهاء من لدنا علیک و علی ضلعک الّتی آمنت بالله ربّ العالمین.

یا خدیجه به جبل عنایت متمسک باش و به افق فضلش ناظر از حقّ می طلیم اماء خود را به طراز عقّت و امانت و صدق و صفا مزین فرماید أنه هو الفیاض الکریم. اماء الله را در این حین ذکر می نمائیم و به عنایت و شفقت و توجّه حقّ جلّ جلاله بشارت می دهیم و از برای کلّ تأیید می طلیم بر اعمالی که سبب ارتفاع کلمه الهی است أنه یقول الحقّ و یأمر عباده و امانه بما ینفعهم فی کلّ عالم من عوالمه أنه هو الغفور الرحیم. انتهى

الحمد لله هر یک از اولیا و اوراق فائز شد به بحر بیان و نور ظهور. این خادم فانی از حقّ می طلبد کلّ را مؤید فرماید بر اخذ لآلی بیان که از عمّان فضلش ظاهر شده اگرچه ظاهر بوده و هست و لکن رسیدن به آن بی تأییدات و عنایات حقّ ممکن نه أنه یؤید من یشاء کما أیدهم علی الإقبال و ذکرهم بذکر لاتعاده اذکار الأمم، أنه ولیّ المحسنین و مقصود العارفين.

اذن حضور طلب نموده اند بعد از عرض امام وجه این کلمه علیا از فم مشیّت ظاهر قوله تبارک و تعالی: یا أيّها الناظر الی الوجه عالم را حبّ مال و جاه از فیوضات یوم مآل محروم نموده به شأنی که مصلح عالم را مفسد دانسته اند و بحر عدل را ظلم انگاشته اند به کمال جدّ و جهد به منع عباد از ساحت حضور مشغولند اهل اعتساف حایل گشته اند از حقّ می طلیم انصاف عطا فرماید. باری اگر حکمت اقتضا نماید توجّه نمایند و لکن توجّهی که تتوجّه به الموجودات

الی الله مالک ملکوت الآیات اشکر ربّک بهذا الفضل الأعظم الّذی ظهر من نبأ العظیم. انتهى
الحمد لله تیر اذن از أفق سماء عطا اشراق نمود اشراقی که ظلمت حزن را به سرور تبدیل فرمود. حسب الأمر اگر نفسی هم و یا نفسین توجّه نمایند باسی نیست. یا حییی لازل حقّ جلّ جلاله اولیای خود را دوست داشته و دارد و عنایتش به مثابه آفتاب مشهود و لکن به اسباب اخری ممنوع گشته اند اولّ سطوت امرا ثانی ضوواء علما و ثالث کلمه مبارکه که از فم مشیّت استماع شده قوله تبارک و تعالی ارض سجن ظاهرش ساکن و باطنش متحرک. انتهى العلم عند الله ربّنا و ربّ العرش العظیم.

این که ذکر یکی از اعمام را فرمودند که قبل از فوز به ایمان صعود نموده، بعد از عرض در موقف اعلی این کلمه علیا نازل قوله تبارک و تعالی: نسئل الله أن ینزل علیه رحمة من عنده و نوراً من لدنه أنه هو أکرم الأکرمین و أرحم الرّاحمین.

یا محمد علیک بهاء الله الفرد الأحد حمد کن مقصود عالمیان را که ترا تأیید نمود بر اقبال و ذکر آنه یؤید من یشاء بجوده و کرمه و هو القوی القدیر و اجابت فرمود آنچه را اراده نموده ان الامر فی قبضته يعطى و يمنع و هو الامر الآخذ العليم الحكيم. انتهى
 بحر غفران و عنایت حقّ جلّ جلاله أمام وجوه کلّ موجود ولكن ناس نسناس این فضل اکبر را به اوهمات أنفس خود انکار نموده اند. این ایام غافلگی که جمیع اشیاء بر غفلت و نادانیش گواهند ذکر نموده آنچه را که هر حرفی از آن شاهد بر جهل اوست ای کاش معرضین از اصل امر آگاه می شدند الی حین نمی دانند آنچه نزد نقطه اولی روح ما سواه فداه رفته از که بوده باری حقّ از دونش بمثابه آفتاب مشهود و واضح ولكن کوران و بی بصران از مشاهده محرومند ذرهم فی خوضهم یلعبون أنا لله و أنا الیه راجعون.

این که فوز و فلاح خاتمه را طلب نموده اند بعد از عرض در ذروة علیا لسان عظمت به این آیات محکّمات ناطق قوله تبارک و تعالی: یا ایها الشارب ریحی ندایت را شنیدیم و عرض العبد الحاضر ما ناجیت به الله ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الاولی اُتی من أفق الأقتدار بسلطان مبین طویب للسانک بما نطق بالحقّ نسئله تعالی أن یوفّقک علی ما تنجذب به افئدة المقبلین و یرفعک بین العباد باسمه أنه هو المقتدر القدیر. قل:

الهی الاهی لک الحمد بما جعلتني مقبلاً الیک و مقرباً بوحدائیک و معترفاً بما أنزلته فی کتابک. اى ربّ ترانى منجذباً بأیاتک و متمسکاً بحبلک و راجياً الورود فی لجة بحر أحدیتک و القيام لدى باب عظمتک و الحضور أمام وجهک أستلک یا موجد العالم و محیی الأمم بالاسم الأعظم بأن تقدّر لی ما یقرّبنی و یحفظنی و ینصرنی و یكون نوراً لی فی کلّ عالم من عوالمک ثمّ قدر لی یا الهه الأسماء و فاطر السّماء خیر الآخرة و الاولی انک أنت الله لا اله الا أنت لم تزل كنت مقتدرأ بارادتک و مهيمناً بمشیتک تفعل ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشیاء لا اله الا أنت السّامع المجیب. اى ربّ قدر لی و لمن معی و لمن تمسک بحبل عطاءک و تشبّت بذیل رحمتک ما قدرته لأصفيائک و امنائک انک أنت المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر. انتهى
 لله الحمد أمواج بحر عطا متتابعاً مترادفاً ظاهر و مشهود هنيئاً لجنابک و مریثاً لحضرتک یسئل الخادم ربّه بأن یجعلک قائماً علی خدمته و ناطقاً بذکره بین عباده أنه هو المقتدر القدیر. دوستان آن ارض را از قبل این خادم تکبیر برسانید از برای هر یک از حقّ جلّ جلاله استقامت می طلبم چه که غافلین و ناعقین و معتدین در کمین بوده و هستند. أسئله تعالی بأن یحفظهم و یقدر لهم ما یقرّبهم و یوفّقهم علی الاستقامة الکبری أنه هو المؤید الحكيم. البهاء و

الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم و علی کلّ ثابت راسخ قائم ناطق مستقیم الحمد
لربّنا العزیز الحکیم.

خ ا د م

فی ۱۹ جمادی الأولى سنة ۱۳۰۶

ط

حیب روحانی جناب آقا میرزا سید محمّد علیہ بہاء اللہ ملاحظہ فرماید

۱۵۲

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد خداوند یکتا و مقصود بی همتا را کہ اولیاء خود را از علّت وجود و سبب هستی محروم
نمود کلّ را بشارت فرمود و در کتب قبل و بعد به این یوم مبارک کہ سید ایام است وعده
داد. فی الحقیقه اگر اقلام عالم و السن امم در وصف این یوم اعظم اراده ذکر و احصا نمایند
البته خود را عاجز مشاهده کنند. سبحان الذی أظهر نفسه و أنزل آیاته و اصطفی اولیائه و
ایدهم علی ذکره و ثنائه و تبلیغ امره و اجراء اوامره و احکامه اولئک عباد و صفهم بلسان
عظمتہ فی کتبه و صحفه و الواحه بهم تظہر اسمائه و صفاته بین عبادہ یشہد الخادم بما شہد به
اللہ أنّهم عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون و لاتلهیهم زخارف الدنیا و
لاتشغلهم شئون الوری عن التّقرّب الی اللہ فاطر السّماء و مالک ملکوت الّسماء.

دستخط عالی چون کوکب درّی ساحت وجود را روشن نمود چه کہ مزین بود به ذکر و ثنای
مقصود عالمیان از هر حرفش عرف محبت متضوع و رایحه مؤذت منتشر فی الحقیقه الیوم اگر
نفسی به عرفان و استقامت فائز گردد او رأس عالم و قلب امم است هنیئاً له. اللہ الحمد آن
حیب روحانی به این مقام اعلی فائز گشته اند از حقّ می طلبم در هر یوم بل در هر آن تأیید
فرماید و توفیق بخشد بر ذکر و ثنا و خدمت امرش آنّہ هو المقتدر القدیر. و بعد از قرائت و
مشاهده و فرح و ابتهاج قصد افق اعلی و ذرّوہ علیا نموده امام وجہ مولی الوری عرض شد و به
عزّ اصفا فائز گشت اذّا نطق لسان العظمة بما فاح به عرف العنایة و الألطاف فی الأطراف قال
عزّ بیانه و جلّ ثنائه و لا محبوب غیره.

هو النّاطق المبین و المبین العلیم

یا ناظم این مظلوم چه ذکر نماید کہ اذن واعیه بمثابة کبریت احمر کمیاب و چه بنماید کہ
ابصار حدیده به رمد او هام مبتلا و ممنوع. ذرّات کائنات گواهی دهند کہ الیوم ندای مالک

اسماء از سجن عکاء مرتفع و تجلیات آفتاب حقیقت از این افق مشرق و لائح و اسم اعظم به شأنی ظاهر که منصفین عالم از احزاب مختلفه کلّ متحیر و مبهوت در لیالی و ایام قلم مالک اُنام متحرک مع انکار اشرار و اغماض اهل اعراض و منع حاسدین و ظلم مفسدین آثار و اطوار سدره مبارکه از هر جهت و شطری فی الجمله ظاهر، قل تعالی الله الملك المهيمن القيوم و تعالی من أظهر أمره رغماً لكلّ جاهل مردود و تعالی من أظهر من القلم أسرار القدم طوبی لقوم يعرفون. از اول ایام که نار غضب مشتعل و از سطوت ظالمین فرائض عالم مرتعد این مظلوم من غیر ناصر و معین علّم أنّه لا اله الا هو را برافراخت و به اصبع اقتدار حجابات حایله مانعه را شقّ نمود و از میان برداشت و امام وجوه کلّ اظهار امر فرمود و الواح مقدّسه مبارکه مخصوص حضرات ملوک و سلاطین نازل و ارسال نمود بعضی رسید و برخی متوقّف، نه ضوضای عباد منع نمود و نه لهیب بغض و عناد او را از ندا بازداشت. حقّ آگاه که در لیالی و ایام چه وارد شد حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل ننمود محبت الله هر سَمی را شهد نمود و هر غضبی را رحمت و چون آثار کلمه علیا و اقتدار قلم اعلی ظاهر مستورین و محجوبین از خلف ستر با السن کاذبه و اسیاف شاحذه قصد مظلوم نمودند و در سرّ مأمورین دولت به تحریک مشغول و لکن ستر نمودیم و به حقّ گذاشتیم. سبحان الله مع آن که امواج بحر بیان الهی و تجلیات تیر ظهور صمدانی امام وجوه کلّ ظاهر و مشهود و همچنین سدره منتهی به اثمار لاتحصی ظاهر و حقیفش در کلّ حین مرتفع و می فرماید ای قوم موعود آمد خود را از فیوضات آن محروم نمائید مع ذلك کلّ غافل و معرض مگر نفوسی که به عروه وثقی تمسّک نمودند و قلوبشان از ما سوی الله فارغ و آزاد اذا وجدت نفحات بیان ربّک و شربت رحيق الفرح من كأس عطائه قل:

الهی الهی تری أصفیائک بین ایادی الظالمین و امنائک تحت اوامر الخائنین اسئلک بأفقک الذی منه اشرق تیر البیان فی الامکان و باسمک الذی به سخّرت الأديان أن تؤیّدنی و اولیائک علی استقامه تنقطع عنها همزات الغافلین و شبهات المعرضین. ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک قدر لی ما یرفعنی باسمک بین عبادک و بنسبتک فی بلادک ثمّ افتح علی وجوه اجبائک ابواب فضلک و عطائک أنّک انت المقتدر الذی لا تضعفک قدرة العالم و لاتمنعک شؤونات الأمم لا اله الا انت القوی الغالب القدير. انتهى

مع احزان وارده و مفتریات متابعه و بلایای نازله حقّ جلّ جلاله اولیائش را ذکر می فرماید و به عنایات مخصوصه بشارت می دهد آنچه مخصوص آن حبیب روحانی از سماء مشیت ربّانی نازل گواهی می دهد بر فضل و عطا فضلی که شبه ندارد و عطائی که مثلش از عدم به وجود نیامده جلّ ربّنا و جلّ فضله و جلّ عطائه و جلّ جوده أنّه هو الفیاض العطوف الرؤف.

بشارت عظمی آن که مناجات آن حیب روحانی امام وجه مولی الوری در وقتی از اوقات عرض و به شرف اصفا فائز و چون منتهی شد این کلمات عالیات از سماء منزل آیات نازل و باهر قوله تبارک و تعالی: یا ایها المتمسک بجلی نشهد انک فزت بیانی مرّة بعد مرّة و بآیاتی کرّة بعد کرّة طوبی لسمعک و بصرک و فؤادک بما فازت بالاصغاء و المشاهدة و الادراک لعمرالله لایعادل بذکر من اذکارى اذکار العالم و کتب الأمم یشهد بذلك الاسم الأعظم فی هذا المقام الذى جعله الله مطاف الفردوس الأعلى و الجنة العلیا نعیماً لمن اقرّ و اعترف بما نطق به لسان القدم اذ استوی علی عرش البیان امام وجوه الأدیان انّ الذین منعوا عن الاصغاء لیس لهم نصیب من هذا البحر الذى یسمع من امواجه انه لا اله الا انا الفیاض الکریم. انا سمعنا ما ناجیت به الله اجیناک بهذا الكتاب المبین الذى اذ ظهر خضع له ملکوت البیان شوقاً لاصغاء نداء الله ربّ الکرسی الرفیع نسلت الله تبارک و تعالی أن یؤیدک علی ذکره و ثنائه و تبلیغ امره بالحکمة و البیان طوبی لمن سمع و عمل بما امر به انه من الفائزین من قلم الله العلیم الحکیم بشر اولیائی من قبلی و ذکر هم بما نزل من سماء عنایتی و هوآء رحمتی لیاخذهم الفرح و السرور و یجذبهم الی مقام فیہ ارتفع نداء الله الملك الحق العدل المبین. انتهى

در اثبات عنایتہ الکاملة المحیطة ذکر ممکنات و وصف کائنات لازم نه و محتاج به آن نه چه که نفس بیان گواهی است صادق بر عنایت بی پایان صد هزار شکر حضرت مقصود را که آن جناب را فائز فرمود به ذکرى که مذکورهای عالم نزدش خاضع و خاشع عنقریب آنچه مستور مشهود آید لا راداً لأمره و لا مردّ لحکمہ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الفرد الواحد المقتدر القدير.

این که در حین غلبات شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب مرقوم داشتند، همچه می دانم که گویا قدری اختلال در حواس و اختلاط در دماغ فانی به هم رسیده، چه که این اذکار یعنی چه و این بیانات را معنی کدام در کجا گفتن و تلقاء کی بیان کردن. ولكن چون جنون الهی است نعم الجنون و دیوانگی حبّ محبوب جاودانی است نعم الاختلال. ای کاش تمام اهل عالم چه من دیوانه تو بودند. نعم ما ذکرتم چه که بعد از عرض این مراتب تبسم فرمودند از هر جهتی از جهات محل آثار عنایت و رحمت ظاهر، فی الحقیقه آن جناب و این عبد بلکه جمیع کائنات از عهده شکر ادنی فضل و رحمتش برنیاثیم در این صورت باید به عالم جنون رفت و ذکر نمود آنچه را که سبب تبسم ثغر مبارک گردد. علی العجاله شما به این فیض اکبر رسیدید، هنیئاً لکم.

این که درباره حرکت که معلق به حکمت شده ذکر نمودند بعد از عرض این فقره فرمودند: لله الحمد آن جناب به اقبال و عرفان و ذکر و ثنا و توجّه فائز شده اند و از ریحی مختوم

آشامیده‌اند و از بحر بیان حضرت مقصود قسمت برده‌اند. کلّ ذلك من فضل الله عليك، شهيد أنّ الفضل أحاطك و الرّحمة سبقتك و النّداء اجتذبتك نسل الله أن يكتب لك من قلمه الأعلى ما يقربك اليه في كلّ الأحوال أنّه هو الغنيّ المتعال. باری در جميع احوال به حکمت ناظر باشید و به مقتضیات آن متمسک آنه لو یرید یکتب لك اجر لقاءه و الحضور أمام وجهه و اصغاء ندائه و القيام لدى باب فضله ان ربك یقدر لمن یشاء ما یشاء و هو الفرد الواحد المقتر الممختار. انتهى

این که درباره جناب اخوی الّذی سُمی به میرزا سید مهدی علیه بهاء الله مرقوم داشتند و همچنین ذکر اشتعال و تقرّب و ذکر و ثنا و ضیافت ایشان را نمودند، این فقرات در ساحت امنع اقدس اعلی به شرف عرض و اصغاء فائز، یک لوح مبارک مخصوص ایشان از سماء مشیت نازل و ارسال شد و همچنین لوح مبارک آخر مخصوص ورقه ضلع ایشان علیها بهاء الله نازل امید آن که از بحور مستوره در آیات الهی بیاشامند و به عرف بیان مقصود عالمیان فائز گردند. ذکر مخدره و ضلع اخری علیهما بهاء الله را نمودند و همچنین اثمار و آثار علیهم بهاء الله را، بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات باهرات نازل، قوله تبارک و تعالی:

هو الذّاكر العليم

یا ناظم قد ذکرناک مرّة بعد مرّة بذكر تَضَوّع منه عرف عناية الله ربّ العالمين و ذکرنا الّذین کانوا معک من الاناث و الذّکور ان ربّک هو المشفق الکریم لا یعزب عن علمه من شیء یری و یذکر و هو الشّاهد العليم. به لسان پارسی بشنو تا کلّ بشنوند و به عنایت حق آگاه گردند. هر یک را از قبل مظلوم تکبیر برسان و از کأس بیان مقصود عالمیان عطا نما و هر یک را بشارت ده به عنایت حقّ جلّ جلاله، عنایتی که بر وجود سبقت گرفته نسل الله تبارک و تعالی أن یقدر لكلّ واحد منهم ما ینفعه و یرفعه أنّه علی کلّ شیء قدير. قد فزت و من معک بآیات لاتعادلها اثمار الأشجار و ما یظهر من البحار و الأنهار ان ربّک هو المبین الصّادق الأمين. البهَاء من لدنا علیک و علیهم و علی کلّ عبد آمن و کلّ أمة آمنت بالله الفرد الخیر. انتهى

این عبد هم تکبیر و ثنا و سلام از برای هر یک می‌رساند و از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد آنچه را که سبب عزّت و نعمت و بهجت کلّ است ان ربنا هو السّامع المجیب.

ذکر جناب آقا میرزا محمّد صادق علیه بهاء الله را فرمودند، فی الحقیقه هر نفسی که ذکرش أمام وجه مذکور آید او به فضل اکبر فائز اگرچه اقبال و توجه و تقرّبش به مقام اعلی که مقام حضور و قرب است فائز نه و لکن ید عنایت اخذش نماید و وقتی از اوقات به ذرّوه علیائش کشاند، این است از لآلیء مخزونه که در کتّ ذکر الهی مکتون و مخزون است، این است که

حضرت مبشر نقطه اولی روح ما سواه فداه می فرماید کلّ از برای این است که یک مرتبه در ساحت او ذکر شود.

باری بعد از عرض این فقره امام کرسی حضرت مقصود این آیات محکّمات از ملکوت بیان نازل و ظاهر قوله تبارک و تعالی: یا محمد قبل صادق انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین بآیات یجد منها العارفون عرف رحمة ربک المهیمن القیوم. اسمع النداء من شطر عکاء انه ارتفع بالحقّ فضلاً من لدى الله مالک الوجود ضح ما عند القوم و خذ ما اوتیت من هذا النبأ الذی به ظهر الاختلاف بین الأحزاب ان ربک هو الحقّ علام الغیوب. طوبی لمن سمع ذکرى و حقیف سدره فضلی و خریر کوثر بیانی و هزیز نسائم فجر ظهوری العزیز الممنوع. انا نکبر من هذا المقام علیک و علی ضلعک الّتی آمنت بالله العزیز الودود نسئل الله أن یوقّحها فی کلّ الأحيان و یدکرها بما ینیقی به ذکرها بدوام الملک و الملکوت و نذکر البتین و نبشّرهما بعنایة الله العزیز المحبوب و نسئل الله أن یقرّب کلّ الیه و یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء انه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون. انتهى

این عبد هم هریک را ذکر می نماید و از حقّ از برایش توفیق و تأیید طلب می کند.

الهی الاهی هؤلاء عبادک و امائک اسئلک بکلمتک العلیا الّتی بها خلقت الأشياء أن تؤیّدهم علی ما یرتفع به امرک بین العباد. ای ربّ ترهیم متمسکین بک و بآیاتک و متشبّثین بأذیال ردآ رحمتک اسئلک أن لاتخییهم عن بحر جودک و سماء فضلک انک أنت المقتدر العزیز الحکیم.

ذکر مخذّره والده مکرمه علیها بهاء الله را نمودند. بعد از عرض فرمودند یا ناظم یا ایها الناظر الی الوجه انا ذکرناک و من معک من الأمّ و الأخ و الضلع و من معهم و نبشّرهم بالفضل الأعظم من هذا النبأ العظیم نسئل الله أن یکتب لک و لهم خیر الآخرة و الأولى انه هو العزیز الکریم، قل:

لک الحمد یا الاهی بما ذکرتنی و من معی برحمتک الّتی سبقت الوجود و بفضلک الذی أحاط من فی السموات و الأرضین.

و نذکر من سمی بعلی قبل اکبر و ضلعه و نبشّرهما باقبالی الیهم الذی لایعادل به شیء من الأشياء یشهد بذلک مولی الوری فی هذا المقام الرّفع. نسئل الله تبارک و تعالی أن یوقّحهما و یقرّبهما و یفتح علی وجههما ابواب الخیرات انه ولیّ الحسنات لا اله الا هو الغفور الرّحیم البهآ من لدنا علیکم اجمعین. انتهى

بشارت اخری آن که یک لوح امنع اقدس از سماء فضل و عطا مخصوص جناب آقا میرزا صادق علیه بهاء الله نازل. این خادم فانی از حقّ سائل و آمل ایشان را تأیید فرماید بر تبلیغ امر و

این خدمتی است که لازماً ذکرش در کتب و صحف و الواح مخلّد بوده و هست ، امید آن که از کوثر بیان بیاشامند و ساقی رحیق الهی گردند، ان ربنا هو السامع المحیب.

اولیای آن ارض را سلام و تکبیر می‌رسانم و توفیق می‌طلبم تا کلّ از کأس وحدت بیاشامند و متحداً متفقاً بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم قیام نمایند. طوبی از برای نفسی که از آنچه آداب سبّیت و اعمال درنده‌های ارض است خود را مقدّس نمود و به شفقت و عنایت عباد را بما یحفظهم و یحرسهم عن النّفس و الهوی مزین داشت. الأمر و الفضل والعدل ید الله ربنا و ربّ العرش العظیم. الحمد له اذ هو مقصود النّیین و المرسلین بهاء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم و علی الفائزین بهذا الیوم الأعزّ البدیع و هذا الظهور الأعظم الأبدع العزیز المنیع.

خ ا د م
فی ۱۵ ربیع الثانی سنة ۱۳۰۸

جناب میرزا سید محمد علی بهاء الله - لاه

هو الأقدم الأعظم الأبهی

امروز هر ساعتی از ساعات آن باعلیّ النداء می‌گوید لعمرالله قد أتت الساعة و القوم هم لایشعرون و هر دقیقه‌ای از دقائق آن ینادی و یقول قد أتی یوم الله و القوم هم لایفقهون غفلت ناس به مقامی رسیده نفسی که معادل کتب قبل از سماء مشیت آیات بدیعه منیعه نازل فرموده از او اعراض نموده‌اند و به اوهامات خود مشغولند از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم ترا مؤید فرماید بر استقامتی که عواصف ظنون و قواصف اوهام او را حرکت ندهد. انه علی کلّ شیء قدیر.

الأقدس الأعظم الأعلم

أن یا أيها المذكور لدى المسجون أن استمع نداء اسم المكنون الذي ظهر بالحقّ و ينطق بأعلى النداء في ملكوت الانشاء أنه لا اله الا هو المهيمن القيوم لا تلتفت الى القوم و قواعدهم فانظر الى ما أتى به القيوم بسطان أحاط ما كان و ما يكون لا ينبغي لمثلك أن يلتفت الى الاشارات بل الى الله منزل الآيات أنه يدعوك الى الأفق الأعلى ان ربك لهو العزيز الودود. فاسئل الذين حضروا لدى العرش عند تموّجات بحر الآيات لعمرى أنها تنزل على شأن يعجز عن تحريرها من في الملك ولكن الناس أكثرهم لا يعلمون دع كلّ ما عند القوم و قم على خدمة موليك قل يا قوم تالله قد ظهر ما لا ظهر في الابداع و أتى الرّحمن بملكوت البرهان توجّهوا اليه و لا تتبّعوا كلّ عالم محجوب. هذا كمبدء الذي منه ظهرت العلوم و كلّ أمر محتوم قل اياكم أن يمنعكم الهوى عن الأفق الأعلى أو يحجبكم ما عند الناس عن الله مالك الوجود. أن اعرف

قدر هذه الأيام ثم ابتغ فضل ربك المهيمن على من في الغيب و الشهود ينبغي لك أن يظهر منك ما يثبت به ذكرك في لوحنا المحفوظ لاتحزن عن الخلق و وضوئهم أن افرح بذكر الحق الذي يذكرك من هذا المقام المحمود.

بنام مربی عالم

شنیدیم ندایت را و اصفا نمودیم حنین قلبت را در فراق محبوب آفاق. جميع عالم مخصوص عرفان مالک قدم خلق شده اند طویی از برای نفوسی که به این مقام اعلى فائز گشتند. ای طالب وصال، محبوب بی مثال می فرماید اهل ضلال مابین حق و خلق حایل شده اند تعدیات معتدین و ظلم های ظالمین عباد را از مالک معاد منع نموده آنک لاتحزن بذلك أنه یقدر لمن أراد ما یشاء فضلاً من عنده أنه لهو الغفور الکریم و یکتب للمخلصین اجر من فاز بلقائه أنه لهو المعطى الباذل الخیر. ينبغي لكل نفس أن تعترف بما اعترفت فی کتابک أنا غفرناک و نجیناک و جعلناک من الذاکرین أن افرح بما نزل لك من قلمی الأعلى و کن من الشاکرین.^۱

جناب ناظ عليه بهاء الله الذي هاجر و فاز

بسمه العليم العظيم

شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي أتى أنه لسلطان الوجود من الغيب و الشهود و يشهد أنك اقبلت الى الأفق الأعلى و فزت بكوثر اللقاء مرة بعد اخرى أن اعرف هذا المقام الأعظم ثم احفظه باسمى الحفيظ.

جناب سيد محمد عليه بهاء الله

هو الأقدس الأعظم

قد اشتعل العالم من النار التي ظهرت من سدره امرالله رب العالمين. لعمرالله ان الكليم سمع منها أنه لا اله الا أنا العزيز الحكيم و الخليل سرع بقلبه اليها و قال بلى بلى يا محبوب العارفين و الحبيب صعد و طار بقوادم العرفان الى ملكوت الرحمن المقام الذي رأى فيه آياتى الكبرى و سمع ندائى الأحلى أن ربك لهو المخبر العليم. قد كان كل امير ينتظر ايام الله و كل عالم ينوح و يبكى و يستل الله ظهورها و بروزها فلما أثار أفق العالم بشمس اسمى الأعظم أعرضوا و

^۱ عريضه ای که در جواب آن، لوح مبارک فوق عز نزول یافته در کتاب مصايح هدايت (ج ۳، ص ۳۲۸-۳۲۷) به طبع رسیده است.

أنكروا إلا من شاء الله رب العالمين. قل هذا يوم فيه يشهد الصور لمكلم الطور و ينادى الناكور الملك لله الفرد الخبير هذا يوم فيه طاب كل عليل و نطق كل كليل و ظهر ما هو المستور في كنز علم ربك و ما هو المسطور في كتب الله العليم الحكيم. يا أيها المذكور لدى الوجه أن اشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض أنه لا اله إلا أنا العزيز الحميد. قد حضر العبد الحاضر بكتابك و قرء لدى المظلوم ما ناجيت به الله مقصود العالمين. طوبى لعينك بما رأت و لأذنك بما سمعت و للسانك بما نطق بذكر ربك اذ أفتى عليه علماء الأرض بظلم مبین. قل ضعوا كتبكم و أقلامكم ثم استمعوا حفيف سدرة المنتهى الذى ارتفع بين الأرض و السماء و لا تكونوا من الغافلين. تالله لا ينفعكم اليوم ما عندكم يشهد بذلك لسان العظمة و عن ورائه كل منصف بصير. أن افرح بما وجدنا كتابك مقدساً عن ذكر دونى يشهد بذلك يراعتى و لسانى فى هذا اللوح البديع. أن اشكر الله بما فزت بما يبقى به ذكرك و اقبالك و اعترافك بدوام ملكوته الممتنع المنيع لو عرف الناس لنبذوا ما عندهم و سرعوا الى البحر الأعظم الذى ماج بهذا الاسم المهيم على من فى السموات و الأرضين لعمر الله قد تضوع عرف البيان فى الامكان و القوم فى حجاب غليظ و ص الناس بالاستقامة على هذا الأمر الذى به زلت الأقدام و نسف كل جبل رفيع. أن اطلع من أفق البيان بالحكمة و التبيان و بلغ أمر ربك الرحمن على شأن تطير به افئدة العارفين. قل هذا يوم القيام لو أنتم من العالمين و هذا يوم الذكر و الثناء لو أنتم من الذاكرين. قل إياكم أن يمنعكم الهوى عن الأفق الأعلى دعوا ما عندكم و خذوا ما عند الله كذلك يأمركم ربكم المشفق الكريم. قد نصبت رايات البيان على الأفتان طوبى لنفس رأت ويل للغافلين. قل يا قوم دعوا الموهوم تالله قد ظهر القيوم بسلطان لا تخوفه الجنود و لاتمنعه أحزاب العالمين. ينطق فى كل الأحيان و يدع العباد الى المقام الأسنى و الجنة العليا ولكن الناس اكثرهم من المعرضين. قل يا قوم أياخذكم النوم بعد ما ترون عين الله ناظرة اليكم أتقعدون و المحبوب كان قائماً أمام و جوهكم اتقوا الله و لاتتبعوا كل مشرك بعيد. إياكم أن تحرموا أنفسكم عما أتاكم أن اقبلوا الى كوثر الحيوان ثم اشربوا منه مرة باسمه الأعظم و طوراً بذكره الجميل. يا محمد قد سمعنا ندائك و أجبناك بلوح يشهد لك فى كل عالم من عوالم ربك أن احمد و قل لك الحمد يا بهاء من فى السموات و الأرضين البهاء عليك و على الذين وفوا بعهد الله و ميثاقه و عملوا بما امروا به فى كتابه المبين¹.

¹ براى ملاحظة عريضة جناب ناظم الحكماء كه در پاسخ به آن لوح مبارك فوق عز نزول يافته به كتاب مصابيح هدايت (ج 3، ص 364-362) مراجعه فرمائيد.

جناب ح سن

هو المهيمن على الأسماء

انّ السُدرة تنادى على البقعة الحمراء و يدع الكلّ الى الله مالك الأسماء يشهد بذلك كلّ الأشياء ولكنّ الناس لا يفقهون ينكرون برهان الله بعد الذي أشرق من أفق البيان كالشمس الطالع من أفق السّماء ألا أنّهم لا يشعرون طوبى لك بما فزت بعرفان المقصود اذ أتى بسلطان مشهود تمسّك بالحبل الأعظم و تشبّث بذيل عناية ربّك العزيز المحبوب لا تيأس من روح الله و رحمته أنّه مع الذين أقبلوا الى الوجه و اتّبعوا ما نزل في لوح مسطور.

ط

جناب آقا محمّد قبل على - ت فر

الأقدس الأعظم

سبحان الذي أنزل الآيات بالحقّ و جعلها حجّة من عنده لمن في السّموات و الأرضين. انّ الذين سمعوا اولئك فازوا بما أراد الله و الذين غفلوا اولئك في ضلال مبين. قد انتظر كلّ ملّة بما وعدوا به فلمّا ظهر ما هو المسطور كفروا بالله العليّ العظيم. طوبى لمن توجه الى الوجه معرضاً عن الذين اتّبعوا كلّ شيطان رجيم. قد سمعنا اقبالك الى الله نزلنا لك هذا اللّوح البديع ليجذبك الى مقام ترى نفسك منقطعاً عن الامكان و متمسكاً بحبل المتين. انا دعونا الكلّ الى الله من النّاس من أعرض و منهم من أقبل و منهم في سكر عجيب. طوب للذي ما منعه شوكة العلماء و لا سطوة الأمراء و توجه الى الأفق الأعلى باسم ربّه الأبهى أنّه من المقرّبين. أن اشكر الله بما فزت بهذا الذّكر الحكيم و ذكرت من قلم الوحي اذ كان مطلع الأمر في سجن عظيم نسئل الله بأن يوفّقك و يؤيّدك على خدمة الأمر أنّه لهو المقدر القدير.

جناب محمّد قبل على عليه بهاء الله

بسمه المستقرّ على العرش

يشهد لسان العظمة أنّه لا اله الاّ أنا المهيمن القيوم و تشهد السن الكائنات أنّه لا اله الاّ أنا العزيز المحبوب. طوبى لمن وجد عرف قميصي و أصبح منقطعاً عن العالمين. من عرف الحقّ بعينه لا تمنعه حجاب الخلق هذا حقّ لا ريب فيه. طوبى للعارفين، كم من عبد تحرّكه ارياح الافتتان و كم من عبد لا تزله شؤونات الغافلين. انّ الذي شرب رحيق الحيوان من بيان الرّحمن أنّه يقوم على نصرة الامر على شأن لا تخوفه جنود السّموات و الأرضين. انّ النّصر قدر في الذّكر و البيان اتقوا الله و لا تكوننّ من المفسدين ليس لأحد أن يعترض على أحد كونوا أمناء الرّحمن في

الامكان. كذلك ينصحكم العليم الخبير عمّروا القلوب باسم المحبوب هذا حقّ النَّصر لو أنتم من العارفين. علّموا أولادكم ما نزل من عند الله ليقرؤوه بأحسن الألحان هذا ما نزل في كتاب عظيم. أنا لما وجدنا منك عرف الاقبال نزلنا لك هذا اللوح البديع لتقرأ آيات الله و تتفكّر في ما ظهر في هذا الظهور المنيع أنما البهاء على الَّذِينَ فازوا بأنوار الوجه بعد فتاء الأشياء ألا أنهم من المخلصين.

هو المعزى المسلى الناطق الأمين

الحمد لله الذى ظهر بملكوت بيانه و أظهر ما كان مخزوناً في علمه و مكنوناً في كثر عصمته أنه هو الحق لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير. هذا يوم فيه ينادى المناد أمام وجوه العباد و يبشّره بما قدر لهم من القلم الأعلى في الزبر و الألواح أنه جاء لحيوة العالم و من فيه. طوبى لعبد فاز بنفحات الوحي في ايام الله رب الأرباب. هذا يوم فيه ينادى أم الكتاب و يهدى الناس الى أفق منه أشرق تير بيان الله مالك الرقاب.

سبحانك اللهم يا الهى ترى عبدك قائماً لدى باب عطائك و ناطقاً بشائتك و أراد الورد أمام وجهك. أسئلك باحاطة آياتك و اقتدار مشيتك و نفوذ ارادتك أن تؤيد اوليائك على ما تحبّ و ترضى ثم وفقهم على خدمة يتضوّع بها عرفه في العالم. أى رب لا تمنعهم عن فيوضات ايامك أنك أنت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأمور من الاولين و الآخرين.

يا أيها الناظر الى أفق الله أنا أردنا أن نقرّبك بأجنحة ما غيرها طين الظنون و الأوهام و بارادة ما منعتها صفوف البغي و الفحشاء ان ربك هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الوهاب و اردنا أن نذكر فى هذا الحين أمتى و ورقتى التى طارت بأجنحة الاشتياق الى الله مالك يوم التلاق. يا قلم قل اول نفحة من نفحات الوحي و اول نور سطع من أنوار الوجه عليك يا أمة الله و على اللائى طفن العرش فى العشى و الأشراق نشهد أنها أقبلت اذ ارتفع النداء و أجابت موليتها بكلمة بلى و نشهد أنها فازت بأيامى و تمسكت بعنابتي و تشبّت بأذيال رحمتى و نظقت بثنائى بين امائى و اوراقى و نسلت الله تبارك و تعالى أن ينزل عليها فى كلّ الأحيان نفحات اسمه الرّحمن لعمر الله فى الحين الذى أردنا ذكرها ماج بحر الغفران و هاج عرف قميص الله مالك الأديان كذلك أشرق تير الفضل من أفق ارادة الله مالك المبدء و المآب طوبى لها و نعيماً لها أنها أقبلت اذ أعرض اكثر الاماء و اقربت اذ أنكر اهل ناسوت الانشاء الا من شاء الله المستوى على عرش اسمه العزيز المنان.

يا محمد قبل على عليك بهائي و عنایتی اذا فزت بلوحي و وجدت عرف بياني و شربت من بحر علمي قل:

الهي الهي لك الحمد بما سقيتني من بحر عطائك و هديتني الي نبأك العظيم و أريتني آثارك و اسمعتني ندائك اسئلك أن تغفر لأمتك التي صعدت اليك ثم اغفر لمن توجه الي رسمها و زارها بما نزل من لسانك الأحلي و قلمك الأعلى أنك أنت مولى الورى و رب العرش و الثرى لا اله الا أنت العزيز الفضال.

جناب ميرزا محمد علي عليه بهاء الله

بسمي المهيمن على الأسماء

كتاب أنزله المظلوم لمن أقبل الي الله المهيمن القيوم أنا ذكرناك من قبل آيات شتي و في هذا الحين بهذا اللوح المبين سمعنا ذكرك ذكرناك و رأينا اسمك أنزلنا لك ما تنجذب به القلوب اذا فزت بلوحي و شربت رحيق الوحي من كأس عطائي، قل:

الهي الهي لك الحمد بما أسمعتني ندائك و أريتني آثار قلمك و اسكرني رحيق بيانك. أي رب اسئلك بأمرك الذي جعلته مفتاحاً لأبواب رحمتك و فضلك و بتجليات نير جودك في أيامك بأن تؤيدني على ما يقربني و العباد اليك. أي رب أنا عبدك و ابن عبدك اسئلك بنفحات بيانك الأحلي بأن تظهر مني ما ينتشر به ذكرك و ثنائك بين خلقك ثم قدر لي خير الآخرة و الأولى أنك أنت رب العرش و الثرى لا اله الا أنت العليم الحكيم. البهاء عليك و على ضلعك و على كل عبد آمن و كل أمة أقبلت و قالت لييك يا مقصود العارفين و معبود من في السموات و الأرضين.

ط

حبيب فؤاد جناب آقا ميرزا محمد علي عليه بهاء الله و عنایته ملاحظه فرمايند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلي الأبهي

حمد حضرت مقصود را مالک غيب و شهود را مظهر اسماء و صفات را كه به يك كلمه عليا عدم محض را به طراز وجود مزین داشت و به او مدائن ظاهره و باطنه را به نور بينائي و دانائي منور و روشن فرمود تعالی عزه و اقتداره و تعالی نوره و اشراقه النور و الضياء و الذکر و البهاء على الذين قاموا على نصره امره و اثبات او امره و احكامه و بحيث ما زلت أقدامهم من شبهات الأنام و لا اشارات عبدة الأصنام سمعوا و أقبلوا عرفوا و نطقوا الي أن قاموا على خدمة أمره المحكم الممتنع العزيز الحكيم.

يا حبيب فؤادي كلمات و بياناتي كه حامل نفحات محبت و اتحاد بود رسيد. رسيدن يك بحر ذكر و ثنا از براي عطشان حقيقي و ظمان معنوي و بعد از ورود و قرائت و توجه حالت سروري حاصل كه وصف آن از خامه و مداد منقطع، چه كه از هر كلمه‌اي از آن عرف محبت مقصود عالميان متضوع، طوبي لکم و نعيماً لکم بما جرى من معين حبکم کوثر عرفانکم نسئل الله أن يؤيدکم و يقربکم اليه في كل الأحوال أنه هو الغني المتعال و بعد از ظهور انبساط و نشاط قصد ذروه عليا و افق اعلى نموده بعد از اذن، تمام نظم و نثر كه از قلم و مداد محبت و وداد جاري عرض شد. هذا ما نطق به مالک الرقاب في الجواب قوله عز بيانه و جل برهانه و لا محبوب غيره:

هو الناطق المشفق الكريم

يا محمد قبل على عليك بهائي و عنائتي لازال اهل آن بيت و مقام أمام وجه مولى الأنام حاضر و به ابداع اذكار مذکور. مرحوم مرفوع جناب حا قبل سين الذى صعد الى الأفق الأعلى به عنایات مخصوصه فائز بوده‌اند و آنزلنا له قبل صعوده و بعده ما قررت به العيون و ظهرت به الأسرار نشهد أنه قام على الأمر بقدره ما أضعفته شئون الخلق و شرب رحيق البقاء من أبادى العطاء باستقامة ما زلتها شئون العلماء و لا شوكة الأمراء و لا ضوضاء كل ناعق بعيد و نشهد أنه فاز بما كان مرقوماً من القلم الأعلى فى كتب الله رب العرش العظيم أنه سمع اذ ارتفع النداء و سرع و قال بلى بلى يا مقصود افئدة العارفين، ليبيك لبيك يا محبوب من فى السموات و الأرضين كذلك أظهر مالک الوجود فضله و رحمته التى سبقت الأشياء أن ربك هو الفضل العليم الخبير.

يا محمد قبل على اشكر الله ربك بما أيدك على الاقبال و أنزل لك فى السجن الأعظم ما تبدلت به السدرة بالنار و نادى و قالت يا ملاً الأرض و السماء قد أتى مولى الورى بسلطان أحاط الغيب و الشهود و بأمر لا تقوم معه جنود العالم يشهد بذلك الاسم الأعظم فى هذا المقام العزيز المنيع. قد حضر كتابك لدى المظلوم و وجدنا منه عرف ذكرك فى هذا النبأ الأعظم الذى به اشتعلت افئدة المخلصين. طوبى لسانك بما نطق بالحق و لقلمك بما ظهرت منه لآلى الذكر و الثناء أمام وجه مولى الأسماء فى هذا المقام الرفيع. نسئل الله تبارك و تعالى أن يؤيدك بسلطانه و يوفقك باقتداره و يكتب لك أجر لقائه من قلم فضله و مداد عطائه أنه هو الفرد الواحد المقتر القدير. البهاء المشرق من أفق سماء ملكوتى عليك و على من معك و يحبك لوجه الله رب العالمين.

و أردنا أن نذكر ورقتي و أمتي التي أقبلت و آمنت بالله العزيز الحكيم. يا ورقتي اسمعي ندائي من هذا المقام الذي جعله الله مطاف المقربين و الموحدين، أنا ذكرناك من قبل بآيات لاتأخذها المحو و لا تتغير بالقرون و الأعصار و جعلها الله مخلدة في كتابه المبين افرحي بهذه البشارة التي أشرقت تيرها من أفق سماء بيان ربك الناطق السميع البصير طوبى لك و لمن معك أنا أنزلنا لكم ما يقربكم الى الله رب الكراسي الرفيع.

يا عزيز عليك بهاء الله و عنايته قد فزت بالاقبال و بمدح موليك الذي به ظهر ما كان مكنوناً في العلم و مخزوناً في كنز عصمة الله العزيز الحميد. قد حضر العبد الحاضر و عرض ما ألقى الله على فؤادك و وجدنا منه عرف التوجه و الاقبال ان ربك هو الذآكر الناطق العليم اشكرالله بما أظهر من كنز بيانك لآلى عرفانه انه هو الفضال الكريم. قل:

الهي الهى لك الحمد بما شرفتنى بأيامك و نورتنى بأنوار معرفتك اسئلك ببحر آياتك و سماء فضلك و بالمصباح الذي ما اتخذ لنفسه حافظاً و لا حائلاً أن تجعلنى معروفاً باسمك و مستقيماً على خدمة أمرك أسئلك يا مولى العالم أن تفتح بمفتاح اسمك الكريم أبواب عنايتك و رحمتك و غنائك أنك أنت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأمور من الأولين و الآخرين. البهآء المشرق من أفق سماء فضلى عليك و على لسانك و على قلبك و اقبالك و على من معك و على كل ثابت مستقيم و كل راسخ أمين. انتهى

لله الحمد بعد از ورود نامه، عالم ديگر ظاهر و نفعه ديگر متضوع، چه كه آنچه از جوهر فؤاد ظاهر، هر يك نوري بود ساطع و ضيائي بود لامع در وصف و ثنای مقصود عالم و محبوب امم و بعد از حضور و قرائت، لسان عظمت به اين كلمه مباركه ناطق، قوله تعالى: يا عبد حاضر توفيق الهى شامل عزيز عليه بهائى شد، هنيئاً له و مريئاً له. انتهى

فى الحقيقه در اول ايام مع اعراض اكثرى از انام به كوثر بيان فائز به شأنى كه مزين شد به طراز قبول و منور گشت به نور رضا و در حين عرض و قرائت كان نثر المقصود متبسماً و وجه المحبوب طلقاً مستبشراً. هيچ عملى الى حين ضايع نشده و نخواهد شد. ذكر و ثنا در اين ايام كه به يوم الله معروف، از سيد اذكار محسوب. از حق جل جلاله توفيق مسئلت نموده و مى نمايم لأجل ذكر و ثنای اوليائش لله الحمد اهل آن بيت از اول ايام الى حين به مشاهده آثار و قرائت آيات و توجه به افق ظهور فائز بوده اند. نعيماً لهم و هنيئاً لهم. حضرت مرحوم مرفوع عليه بهآء الله الأبهى در اكثر احيان نزد مقصود عالميان مذکور. لعمر ربنا مكرّر در حضور مذکور و به عنايت مخصوصه فائز. در هر حين مددعنايت به فردوس اعلى به مرفوع مى رسد. ان ربنا هو الفياض الكريم و هو المشفق الغفور الرحيم. متسبين طراً را ذكر مى نمايم و از براى

هر يك از حقّ جلّ جلاله می طلبم آنچه را كه سبب علوّ و علّت سموّ است، آنه يوقى اجور المحسنين و يقضى حوائج المخلصين.

این كه اذن حضور طليدند و مسئلت نمودند، بعد از عرض، فرمودند این ایام حكمتى كه كلّ به آن مأمورند مقتضى نه انا نأمرك بالصبر و الاضطبار و نسلل الله أن يكتب لك أجر الذين سرعوا و أقبلوا الى أن حضروا و سمعوا ندائى العزيز البديع. انتهى

فى الحقيقه أجر لقا دربارۀ آن حبيب روحانى مكتوب و مرقوم و ثابت. حال سزاوار آن كه نه تسع (۸۱) "هنيئاً لجنابك" ذكر شود و "مريئاً لجنابك" گفته شود. الحمد لله معطى هذا المقام الرفيع و هذا الذكر العزيز البديع. الملك و الملكوت و العزّ و الجبروت لله الفرد الخبير البهاء و الذكر و الثناء عليكم و على من معكم و على كلّ مقبل قام بالاستقامة الكبرى لإثبات هذا الأمر الأعظم العظيم.

خادم

۹ رجب سنه ۱۳۰۸

ورقه بنت حس عليها بهاء الله

هو الأبهى

يا ورقتى حقّ وفا را دوست داشته، در جميع احوال به او ناظر است. محزون مباش به آنچه، وارد شد، به حبل رضا متمسك باش و به ذيل اراده متشبث. آنه أقرب بك منك و يعينك فى كلّ الأحوال أن استقيمى على الأمر بحول الله القوىّ الغالب القدير.

شاه جهان عليها بهاء الله

بسمه الباقي بعد فناء كلّ شيء

أن يا ورقة الحبّ قد حضر كتابك لدى العرش و نزل لك هذا اللوح المبين و سمعنا ما ناديت به الله ربك مولى العالمين. تغمسى فى بحر السرور بما يذكرك مالك الظهور فى هذا السجن العظيم. أنه يذكر من نطق بثنائه و يحبّ من أقبل الى وجهه المنير. طوبى لك و لأبيك و أمك و لمن آمن بالله الفرد الخبير. تمسكى بالسدره على شأن لا تحركك عواصف اشارات المشركين. قد قدرنا لكلّ واحد منكم مقاماً ما أطلع به الأنفسى المهيمنة على من فى السموات و الأرضين. كذلك تحرك على ذكرك قلمى الأعلى هذا من فضله عليك أن اشكرى أنه لهو المعطى البازل العليم الحكيم.

ورقه شاه جهان عليها بهاء الله

به نام مقصود عالمیان

یا ورقتی این مظلوم در این حین به تو توجّه نموده و ترا ذکر می نماید. لزال مذکور بوده و هستی واز لسان عظمت مخصوص شما نازل شده آنچه که باقی و پاینده است. از حقّ می طلبیم ترا مؤیّد فرماید بر حفظ آنچه عطا فرمود. دنیا داری است فانی؛ در هر حین تغییرش ظاهر و فنایش مشهود، کلّ از تراب موجود و به تراب راجع. آن ورقه محزون نباشد. ان ربّک هو الصّبار و یا مرک بالصّبر الجمیل. آنچه ظاهر می شود و از غیب به عرصه شهود می آید به مقتضیات حکمت الهی بوده و هست. قولی:

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی الی صراطک المستقیم و عرفتنی نبأک العظیم. اسئلک بالاسم الأعظم الّذی به اضطربت افئدة الأمم بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی ذکرک و ثنائک بین اماتک. اى ربّ ترانى ناظرة الی افق فضلک و متمسّكة بحبل عطائک، اسئلک بأمواج بحر فضلک و اشراقات انوار شمس جودک بأن تقدّر لی من قلمک الأعلى خیر الآخرة و الأولى و ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک. انک أنت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا أنت العلیم الحکیم.

و نذکر أختک و نبشّرها بعناية الله و نذکرها بما نزل من سماء فضل ربّها الغفور الکریم. الله الحمد اقبال نمودند و فائز شدند به آثار قلم اعلی. آنچه الیوم مشاهده می شود کلّ به عدم راجع و این آیات در أمّ الکتاب مذکور و مسطور، فنا او را اخذ ننماید، قرون و اعصار تغییر ندهد. کلّ ذلك من فضل الله ربکم و ربّ آبائکم الأولین. البهاء علیکما من لدى الله المشفق الکریم.

الواح حضرت عبدالبهاء

هو الأبهى

از انتشار اجنحه طیور لیل مرقوم نموده بودید هذا ما أخبر به القلم الأعلى فی جمیع الزبر و الألواح فعلیک بتلاوتها و امعان النظر فیها حتی يظهر البرهان الأعظم بأن ربک أحاط بكل شیء علما ولكن أنك أنت یا ایها الثابت الراسخ علی دین الله لا تبتس بما كانوا يعملون و ان جندنا لهم الغالبون این رفرقة الذباب من حركة اجنحة العقاب فی هذا السماء الرقیع و این طیران البغاث من النسور الصافات فی هذا الأوج العظیم؟ عنقریب اشعه آفتاب ملکوت توحید آفاق کور جدید را چنان روشن نماید که خفاشان ظلمانی را اسیر مهالک تنگ و تاریک گلخن فرماید، فی الذاهبین الأولین من القرون لنا بصائر. آیا در هیچ عهد و عصر بی مظاهر نفی یومی گذشته؟ در قرون اولی مظاهر بطلان که در مقابل مطالع رحمن بودند به حسب ظاهر وجودی و ظهور و بروزی داشتند؛ وقتی نمرود عنود بود که سرور جهانیان بود؛ زمانی فرعون اعظم بود که به ظاهر فیلسوف مصریان و شهیر عالمیان بود، مالک ممالک مصر بود و فرید ابناء عصر؛ وقتی بیافای بی حیا بود که سردفتر دانیان و حبر اعظم اسرائیلیان بود و قس علی ذلك. حال حمد کنید خدا را که شجرة نفی در این کور شخصی بوده مجهول و محقور و مردول در نزد کل طوائف عالم و آثار جهل و بطلان و ذل و خذلان از جمیع اطوار و آثار و افعال و نوشتجات و اشعار خود و اعمال قبیحة اولادش ظاهر و عیان. قبریس که در لسان ترکی به "شیطان جزیره سی" مسماست، حال موجود و مهیاست و جمیع اهالی آنجا از تفصیل مطلع و آگاه. جناب میرزا یحیی قزوینی در نهایت ارادت به آن جزیره وارد شدند و به خضوع و خشوعی که فوق آن تصور نتوان با آن شخص ملاقات فرمودند بعد به این ارض آمدند، چون به ساحت اقدس رسیدند و عظمت امرالله را مشاهده فرمودند و آثار علو و امتناع و ظهور سلطنة الله را در سجن اعظم مقابل جمیع دول و ملل ملاحظه کردند و تنزیه و تقدیس احتیای رحمن را دیدند و برهان واضح و دلیل لائح و حجّت قاطعه و موهبت کامله لامعه را در جمیع شئون حتی در جزئیات امور به عین بصیرت ادراک کردند و در حین نزول آیات در ساحت اقدس حاضر شدند از ظلمات بطلان بیزار شدند و به انوار رحمن پیوستند و آیه اتی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض تلاوت نمودند. از جمله از شخص مجهول نوشته ای به خط دست او داشتند، آیه مبارکه قرآن «ما هذه التماثل الّتی أنتم علیها عاکفون» را عاکفون

نوشته بود و الآن در نزد میرزا یحیی قزوینی موجود است. ملاحظه فرمائید که مقتدای این قوم عاکف را از عافک فرق نمی دهد و چگونه آیه صریحه کتاب الله را به خط خویش تحریف می نماید رغماً عن أنفه از قلمش این خط صادر تا واضح شود که رئیس اهل تحریف است و زعیم اهل جحیم، بعضی از تابعین آن مجهول با وجود آن که برای العین این را مشاهده نمودند باز بیدار نشدند تا ثابت کردند که همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون بكل ریح هستند. هادی مصل در سر منابر از حضرت اعلی در اصفهان به کرات تبری جست، حال اقل خجالت بکشد دیگر اسم امر حضرت را نبرد، با وجود این جسارت و شقاوت، خود را صنم اکبر بعد از صنم اعظم می شمرد، فاعتبروا یا اولی الابصار. ع ع

الله ابهی

اللهم یا الهی ما الطف سریان محبتک فی القلوب المنجذبة بنفحات قدسک و ما احلی مشاهدة آیات وحدانیتک فی الحقائق المستنبته من فیض رحمانیتک و ما اعذب سلسال کوثر عرفانک التابع من قلوب اهترت بنسائم ریاض عبودیتک. ای رب ما خلقت شأناً فی الابداع ابدع من هذا و لا قدرت مقاماً فی الاختراع اعظم من هذا. ای رب ان العبودية بديعة فی الانظار و الرقیة نصب اعین اولی الابصار و الفناء فی باب احدیتک منتهی آمال انجم سماء الانوار و المحویة غایة مآرب اولی الاسرار فبعضة قیومیته لو ترفعی الی اعلی افق الجلال و تجلسنی علی عرش الاجلال و یشرق وجهی بنور الجمال و یتلاطم فی حولی امواج بحر الکمال و تکمل علی جمیع النعماء یا ربی المتعال و تؤیدنی بجمیع جنود الملاء اعلی و ترفع لواء وجودی علی اعلی قلل الکبریا و تقدّر لی کلّ خیر خلقته فی ملکوت الانشاء لاتقابل عندی عشر معشار ذرة من عبودیتک فی عتبتک السامیة و الرقیة لحضرتک العالیة فانها راحة روحی و بهجة فؤادی و شفاء علّتی و برد لوعتی و رواء غلّتی و نور وجهی و قرة عینی و بیاض وجهی و تعطر مشامی و حلاوة مذاقی و اطمئنان قلبی و سکینه نفسی اذاً یا الهی ثبتنی علی هذا المقام الّذی اتمنی رشحات من طفحات بحره القلزم المواجه و اتحسّر علی استنشاق نفحاته الّتی تعطرت منها الآفاق انک أنت الکریم المتعال. ع ع

ای ربّ هذا عبد قد توجه بکلّیته الی ملکوتک الابهی و انقطع عن کلّ ما سواک و اشتعل بالنار الموقدة فی سدره رحمانیتک و انجذب بأنفاس طیب عبقت من ریاض وحدانیتک و تمسک بعروتک الوثقی و تشبّث بذیل رداء الکبریا. ای ربّ اجعله علماً بین الملاء و سراجاً ساطعاً فی ملکوت الانشاء و لساناً ناطقاً بذکرک یا ربّ الآخرة و الاولی و منادياً باسمک فی مجامع

اولى النهى و هادياً الى سبيلك بين الورى و مروجاً لدينك يا ربّ السموات العلى أنك أنت
المقتدر الوهاب. ع

طهران

جناب ناظم الأطباء عليه بهاء الله الأبهى

هو الله

اللهم يا ربّي الرحمن أنت الكريم و أنت المنان انى أتضرع اليك باللسان و الجنان و ابث
شكواى بين يديك على اهل العدوان ربّ ترى ان الخونة الجهلاء قد افترؤا على الأحباء و
الأصفياء يصوبون اليهم سهام البهتان فى كلّ حين و آن و يشرعون اليهم اسنة الطعن و الإفتراء
بلسان حداد و أنك لتعلم أن احبائك برآء من كلّ فساد و متجنّين عن اهل العناد سالكين سبيل
الرّشاد قد اشتغلوا بأنفسهم و سلكوا فى سبيل رضائك و رضوا بقضائك و صبروا على بلائك
و نطقوا بثنائك و سرعوا الى مشهد الفداء يتمنون كأس الردى حباً بجمالك و يبتهلون اليك
بقلوب طافحة بالولاء و لا يتقرّبون الى الثوار و لا يستمعون من اولى الإستكبار و لا يتكلمون
بكلمة تشمئز منها قلوب الفجار فكيف الأبرار. مع ذلك ترى الأعداء لا يمهلونهم طرفة عين
من الجفاء و لا يسكتون عن كلمة السوء بهذا الأثناء ربّ احفظ عبادك المخلصين من سهام
المبغضين و احرس احبتك الموقنين من ظلم الجائرين و قهم عذاب اللؤماء و تعدّى الخصماء و
سطوة الزنماء و عدوان كلّ عتلّ لئيم معتد ائيم أنك أنت الحافظ الواقى الحارس القوى المتين.
حمداً لمن أشرق و لاح من الأفق الأعلى على القلوب الصافية المنجذبة الى الملكوت الأبهى و
تلثت أنواره المقدسة على الحقائق المستنبئة من الحقيقة المقدسة العلياء فانطق الورقاء فى
الحديقة الثوراء على الأفنان بفنون الالحان و ابدع الأنغام فى جنة الرضوان فترنح المنجذبون
بنسائم الرحمن كأنها صهباء صافية فاطحة من كأس السراء و انجذبت القلوب و انشاحت
الصدور و انتعشت الأرواح من أنوار ذلك المصباح الذى أشرق و لاح من ملكوت العلى.
و التحيّة و الثناء على الحقيقة الثورانية و الكلمة الجامعة الرحمانية و الجلوة الصمدانية و الطلعة
السبحانية الواسطة الكبرى و الوسيلة العظمى و المشيئة المقدسة البيضاء الدالة على الطريقة المثلى
الهادية للورى الى سبيل لاعوج فيها و لا امنا و على من أتبعه فى هذا الصراط المستقيم و سلك
فى المنهج القويم و شرب من عين التسنيم و ثبت على العهد القديم و ما اخذته لومة لائم من
كلّ عتلّ زنيم الى ابد الأبدين و سرمد الدهر فى القرون الآخريين.

اي ثابت بر پيمان نامه نامى مشحون به جواهر و لثالى و حقائق و معانى سرور مبذول نمود و
حجور مشهود كرد. فى الحقيقة چنان است كه مرقوم نمودى، ياران از هر فساد و فتنه در كنار و

مجتنب از حرکات و سکنات اهل استکبار، ساکت و خاموش، سرمست و مدهوش و از نفعات قدس در جوش و خروش. نه با اهل سیاست همراز و نه با حریت طلبان دمساز، نه در فکر حکومت نه مشغول به ذمّ احدی از ملت. از جمیع جز ذکر حقّ غافل و بیزار و به نصّ قاطع مطیع حکومت شهریار و به امر شدید منقاد سریر سلطنت. به خود مشغولند و به سلوک در سیل رضای الهی مألوف، تعدیل اخلاق کنند و تشویق به صفات ممدوحه انسان، به تصفیه قلوب پردازند و به تزکیه نفوس مشغول گردند، زیرا در جهان دل و جان تأثیر و نفوذ جویند و از عالم امکان و شئون نفس و هوی بیزارند.

باری، یاران باید بر مسلک خویش برقرار باشند و از غلوّ و استکبار بیگانگان تغییر و تبدیل در روش و سلوک ندهند، در هیچ امری مداخله نکنند و به هیچ مسئله‌ای از مسائل سیاسیّه نپردازند، شب و روز منجذب به نفعات قدس گردند و متذکّر به ذکر حقّ، در محافل انس از راز و نیاز دم زنند و به افق عزّت پرواز کنند و به آهنگ و نغمه و آوازی پردازند که عالم آفرینش را به وجد و طرب آرند. این است روش و تکلیف بهائیان، این است مسلک روحانیان، این است مشرب ربّانیان. طوبی لمن فاز بهذا الأمر العظیم و قام علی اطاعة ربّه الکریم. انّ ذلک لهو الفوز العظیم و علیک البهاء الأبهی. جمیع متعلّقان را از ذکور و اناث تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید. ع ع

هو الابهی

اوراق آن جناب ملاحظه شد جمیع اذکار منبعث از محبت و خلوص بود و تفصیل موجود و مرقوم و چون اثر قلم آن جناب بود این عبد با وجود عدم فرصت دقیقه‌ای به کمال شوق قرائت نمود. ولی اهمّ را الیوم باید بر مهمّ ترجیح داد. الیوم یومی است که این عباد باید کلّ اوقات و اذکار و احوال را حصر در نشر نفعات الله نمائیم، به کلّی خود و غیر خود را و مقامات و مراتبشان را فراموش نمائیم و به کلّی گرفتار جمال مبارک گردیم، جز او ندانیم، غیر از او نبینیم، جز او نیندیشیم، اصل شجره وحدانیت را خدمت کنیم. چه که ذکر او مغنی از ذکر کلّ است و نعت و ستایش او ثنای عموم. این عبد خود را در نزد عبدی از عباد مخلصین او فانی می‌بیند و مضمحل و دانی می‌شمرد و گمان وجود را شرک محض می‌داند، با وجود این فنا و اضمحلال چگونه تصوّر مقامات و مراتب نماید؛ قطره را چه شأنی که از نسبت خویش به دریا دم زند و ذره را چه جسارت که از ارتباط خود به آفتاب شرح دهد. کلّ عباد له و کلّ بامرہ یعملون.

باری، جمیع اذکار و اوراد را منحصر به ذکر واحد فرما و شب و روز در اعلاء کلمة الله بکوش و در نشر دین الله تا به نفحات قدس مشام روحانیان را معطر نمائی و به دریاق فاروق اعظم جسم عالم و امم را به شفای باقی الهی فائز کنی. قسم به مرتبی غیب و شهود که اگر به این مقام چنانچه باید و شاید کسی موفق گردد، ندای تحسین را از ملکوت ابهی و جبروت اعلی به گوش باطن و ظاهر استماع نماید. این است الیوم فوز عظیم، این است الیوم جود مبین. طوبی لمن سعی و اجتهد و اشتعل و انجذب و البهء علیک و علی اهلک و اولی قرابتک و أحبائک و اودائک.

عبدالبهاء ع

طهران

بواسطه حضرت علی قبل اکبر

جناب ناظم الحکماء علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان آنچه نگاشتی ملاحظه گردید. حمد خدا را که دلالت بر استقامت در محبت حضرت رحمانیت داشت. استقامت در این کور عظیم آثارش بسیار واضح و آشکار است و هر نفسی از یاران به استقامت پدیدار شود فی الحقیقه اوست از اعظم موهبت حضرت پروردگار از برای نوع انسان. آن یار الهی الحمد لله به این صفت مبارکه متصف و بر این صراط الهی ثابت و مستقیم. امتحان و افتتان هر چند از جهتی در تناقص است، زیرا روز به روز رایت امر الله موجش بیشتر و ارتفاعش عظیم تر است، ولکن از جهتی دیگر امتحانات خفیه واضح و مشهود. یاران الهی را نصیحت نمائید که همواره مانند کوه آهنین مقاومت هجوم شبهات ظالمین نمایند، علی الخصوص شکوک اهل فتور. این نفوس مانند آهن سردند که ابداً از چیزی متأثر نشوند، حتی در زیر پتک و سندان ابداً تأثیری حاصل ننمایند و تحقیقی و تفکری و تعمقی نجویند و جز معیشت دنیویه چیزی نخواهند. الحمد لله آن یار مهربان و جمیع بستگان در صون حمایت رحمن از این نفعه کریهه محفوظ و مصون و در غایت اطمینانند و علیکم التَّحِيَّةُ وَ الشُّعْرَاءُ ع

جناب ناظم عليه بهاء الله الأبهي

ای ثابت بر پیمان خدمات متتابعه تو به امرالله سبب سرور عبدالبهاء است که الحمدلله جان و وجدانت در اهتزاز است و دل آگاهت همراز و نیاز ثمره شجر وجود حقیقی خلّت خلیلی است و محبت حیبی. الحمدلله تو از این سرچشمه نصیب بردی. جناب هزبر فی الحقیقه غضنفر صفدر است، صفوف اوهام بشکند و الوف عوام هوا را هیچ انگارد. روز به روز بر شجاعت روحانی و بسالت وجدانی و تأیید رحمانی و توفیق سبحانی بیفزاید. مکاتیب جوف را برسانید و علیک البهء الأبهي.

جناب ناظم الحکما عليه بهاء الله الأبهي

ای ثابت بر پیمان نامه‌ای که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی بسیار سبب سرور گشت، زیرا مژده قوام امرالله در آن صفحات داشت، علی‌الخصوص از خبر تجلی شعله طور در قلّه نور نور علی نور، چون آن خطه موطن اصلی جمال مبارک است. از این خبر نهایت مسرت حاصل شد. حمد کن خدا را که موقت به خدمتی و در ره جانان جانفشانی و علیک البهء الأبهي.

تبریز

به واسطه آقا میرزا حیدر علی اُسکوئی

جناب ناظم الحسینی عليه بهاء الله الأبهي

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه مفصل تلاوت و مرتل گردید و نهایت روح و ریحان حاصل شد. زیرا نامه نبود نافه مشکین بود، از ریاض معانیش رائحه محبت الله و نفعه معرفت الله استشمام گردید. زهی موهبت که انسان را به رحمت پروردگار رساند و خوشا موقیّت که سبب تقرّب درگاه کبریا گردد. باری حال که در تبریز عزیز هستی، شوری انگیز و قندی بریز و مشکي بیبیز، در فکر آن باش که آن دم مطهر به جوش آید و آن اقلیم معطر گردد و آن افق منور شود، آذری به جان آذربایجان زند و آهنگی از تبریز بلند شود که ملاً اعلی به اهتزاز آید. امیر آن اقلیم الحمدلله قلب سلیم است و عدل مبین، رعیت پرور است و دادگستر و مهربان به جمیع بشر، حامی انسان است نه همدستان ستمکاران حزب پیشینیان، اطاعت خواهد و صداقت جوید. احباء باید شب و روز به دعا و نیاز پردازند تا کاشف راز و حضرت بی‌انبار این امیر شهیر را مهر منیر فرماید و پرتو عزتش جهانگیر گردد. در جمیع نواحی ایران در عهد اخیر ظالمان

دست تطاول گشودند مگر اقلیم آذربایجان محفوظ و مصون ماند و این نیست مگر از عدل و داد حکومت عادلانه آن سامان و علیک التّحیة و الثّناء ع

هو الله

ای ثابت ثابت چون به آن بر و بوم رسیدی اگر ممکن سفری به اطراف تا به ارومی فرما تا یاران رحمانی را سبب هیجان دل و جان گردی و نفوس ساکت و صامت را ناطق نمائی، زیرا انسان مانند نهال جوئیبار است، آبیاری الهی خواهد و مانند سراجست، دائماً مدد از دهن حکمت لازم دارد. اگر این مطلب سبب ضوضاء بیگانه نگردد و آشنا ممنون و شادمان شود و به سهولت و خوشی میسر گردد موافق است و سبب حصول تأیید شود و الا فلاح ع

جناب ناظم الحکما، آقا سید محمدخان

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه مفصل شما را با وجود آن که به جان عزیزت فرصت قرائت یک سطر نداشتم، محض خاطر شما به دقت مکرر خواندم و جمیع اسماء که از خاندان آن حضرت مرقوم نموده بودید کل را فرداً فرداً نام برده و ذر حششان به درگاه جمال مبارک تصرّح نموده به خط خود نگاشتم، در جوف است ملاحظه می فرمائید.

اما مسئله ایران و ایران؛ معلوم است که منبت شجره مبارکه است و مغرس سدره منتهی، آنچه ستایش و ثنا نمایم از عهده بر نیایم، آن ارض مقدسه موطن جمال مبارک است و این کفایت است و ستایشی اعظم از این نیست. ولی ایرانیان از این موهبت کبری بی خبر و از این عزت ابدیه بی اثر؛ به جای شکرانه شکایت نمایند، به جای افتخار ننگ و عار دارند. چنان که در لندن و پاریس هر نفس نفیس حیران بود و طوبی ثم طوبی لکم به ایرانیان می گفت؛ ولکن از بعضی ایرانیان خسیس نهایت اشمئزاز مشهود و از علو صیت امرالله عبوساً قمطریراً ملاحظه می گشت. در حالتی که ناله می کردند یا هلاک یا استقلال می گفتند ولی هیچ سامعی در میان نبود. در چنین حالتی فتوحات معنویه در پاریس شلیک می نمود. ملاحظه کنید که چقدر احمق و نادانند و می گفتند دین سبب اضمحلالست و اول مخرب عالم انبیاء. لهذا ما از آوازه جهانگیر این امر مجنون نیستیم.

باری، رساله سیاسیّه که بیست سال پیش تألیف شده و در بدایت سلطنت مظفرالدین شاه به خط مشکین قلم در بمبئی طبع و نشر گشته، البته آن رساله را مطالعه فرمائید. در آنجا به صراحت

منصوص است که اگر علماء دین مداخله در امور سیاسی نمایند یقین بدانید که نظیر ایام شاه سلطان حسین و زمان فتحعلی شاه و اواخر عبدالعزیزخان عثمانی گردد. در واقعه اولی ایران را افغان ویران کرد؛ در واقعه ثانیه نصف ایران به باد رفت؛ در واقعه ثالثه نصف ممالک عثمانی به هدر رفت و به قدر ده کرور نفوس تلف و بی سروسامان شد و مجبور به هجرت گردید. ولی با وجود این صراحت و این برهان قاطع کسی گوش نداد. باز مانند دم پیروی ثعالب نمودند و به آیات متشابهه غیرباهره و حجج غیربالغه یعنی علماء رسوم پیروی نمودند، ایران را ویران کردند و از کوکب درخشنده ایران غافل، مظهر یخربون بیوتهم بایدیم شدند. کما قال الشاعر: اذا كان الغراب دليل قوم فيهدیهم الی جیف البراری. باز ایرانیان بیدار نمی شوند، به خواب خرگوشی مبتلا هستند و چنان این پیشوایان بی عقل مانند مرض کابوس بر اینها مسلط شده اند که دقیقه ای از مرض سبات نجات نداشتند، علی الخصوص و زاد فی الطنبور نغمة آخری و آن مداخله قوم بی حیا در جمیع امور. هنوز ایرانیان نفهمیده اند که این بلایا را این حزب خاسر بر سر ایران آورده اند. میرزا محسن منسوب صدرالعلماء به نجف اشرف رفت و آنجا یک مجلس سرّی تشکیل کردند، هر روز صبح دست مرحوم خراسانی را می بوسید و ریش مازندرانی را می بوئید و نهایت خضوع و خشوع می نمود و می گفت، ای آقایان دست ایران را بگیری، ایران و ایرانیان را نجات بدهید، استبدادیان چنینند و اعتدالیون چنان و حزب اتحاد بدخواه اینها، جمیع ایران را بر باد نمایند، ما بنده تو هستیم، شرمنده تو هستیم، توئی محیی ایران، توئی ملجأ و پناه ایرانیان و مرکز شریعت مقدسه ای و محور مذهب حق جعفری. اگر تو فتوی ندهی، کی بدهد و چون بیرون می آمد، چند نفر رفیق داشت با آنها استهزاء می کرد که به ریش آخوندها خندیدم و اینها را واداشتم تا فتوی بدهند و احزاب به هم بریزند، هم دیگر را بکشند. بعد، از برای ما (ازلیها) میدانی واسع پیدا می شود. آن بیچاره ها هم نمی دانستند این قول را از او می پذیرفتند و متصل فتوی می دادند تا این که ایران را به این خاکستر سیاه نشانند و حکمت های بالغه الهیه بسیار. اگر این وقایع مؤلمه نبود، البته وقوعات شدیدهای غیر از این بود. فکر کنید به خاطر تان می گذرد. باری، قوم بی حیا پرده حیا را دریدند و هر تخم فسادی که خواستند در کشتزار ایران افشانند، بعضی از آن تخمها روئیده، معاذالله اگر تمام بروید. باری، احبای الهی با وجود اینها باید خیرخواه حقیقی ایران و ایرانیان باشند و بر غفلت و نادانی آنان بگریند. شما ملاحظه کنید که چقدر نادانند، با وجود آن که ظاهر و آشکار شد که جمیع احزاب از جاده صواب دور بودند، حزبی که مصیب بود و سبب خرابی و ویرانی ایران نگشت، حزب الله بود که در منازعات و مجادلات مداخله نمود، بلکه همواره نصیحت می نمود که عاقبت این انقلاب اضطراب است، تشکیل احزاب آتش

پُر التَّهَابِ، با وجود این احبای الهی را هر جا فرصت یابند می‌کشند، پس اگر دست یابند چه خواهند کرد. اما ایران البتّه از نور حقیقت بدرخشد و عزّت معنویّه از برای ایران و ایرانیان مقرر است. اگر استقلال سیاسی نمانده، الحمدلله نوراتیّت روحانی از ایران به شرق و غرب عالم تافته. این عزّت پایدار است، نهایت ندارد و این موهبت ابدیّه است، منتهی نشود و لمثل ذلك فليتنافس المتنافسون و عليك البهاء الأبهى. ع ع

هو الله

اللَّهُمَّ يَا مَنْ أَنْبَتَ كُلَّ دَوْحَةٍ هِيَ أَرْوَمٌ عَائِلَةٌ بِفُرُوعٍ مَمْتَدَّةٍ إِلَى الْأَوْجِ الرَّفِيعِ مَشْعَبَةٌ بِغُصُونٍ خَضِيلَةٌ نَضْرَةٌ رِيَانَةٌ بِفَيْضٍ غَدِقٍ مِدْرَارٍ مِنْ غَمَامٍ مَنِيعٍ بَارِكْ هَذِهِ الْعَائِلَةَ الْكَرِيمَةَ وَأَنْزِلْ عَلَيْهَا بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَاحْفَظْهَا فِي صَوْنِ حِمَايَتِكَ وَاحْرَسْهَا بِعَيْنِ كَلَائِكَ أَنْتَ الْحَافِظُ الْعَظِيمُ. ع ع

هو

امه الله رباب حلیل حکیم الحکماء صبایا ضیائیّه، ملیکه، طلیعه ابناء بهاء عین سر کلّ در پناه الهند.

هو

أمة الله قدسيه حلیل عزیز الله خان ابناء امين الله، عبدالله، صبيّه بهائيّه جميع در سايه الطاف حقند.

هو

امه الله بي بي خديجه ابن دكتور ضياء الله خان ضلع ايشان صبيّه مستشار الحکماء بنات حوراء فخر الزمان ابن فخر كلّ را از الطاف بي پايان نصيب موفور خواهم.

هو

شعاع الله خان ضجيع فروغيه بگم در كهف عنایت جمال مبارك محفوظ و مصنوند. اين اقتران پرميمنت و مبارك است. اللهم اجعل هذا الازدواج سراجاً وهاجاً.

هو

جناب نعمة الله خان را موهبت حضرت يزدان طلبم.

هو

جناب رحمة الله خان را عنایت حضرت مقصود جویم.

هو

امه الله محترمه سلیل نور و حسام و شهاب کلّ را از آستان مقدّس عون و صون بی حساب خواهم.

هو

جناب آقا میرزا سیّد علی، جناب میرزا سیّد رضاخان مظهر فضل و احسان اسم اعظم جمال قدمند و شمس و عزیزالله و خلیل الله، [بقائیه]، روحیه، لقاّیه، طاہره کلّ در ظلّ اعانت و رعایت باہرہ حقّند.

هو

جناب میرزا سیّد مهدی خان و امه الله ضجیع سلیل عطاء الله و ضلع محترمه و ابن احسان و جناب عزّت کلّ مظاهر عنایت الهی هستند.

هو

امه الله حلیمه سلیل موسی و عیسی صبیّه هاجر کلّ را از بحر فیوضات غیبیّه بهره بی پایان رجا نمایم.

امه الله کافیّه و قرین محترم را از فوز عظیم و لطف عمیم نصیب و فیر جویم. ع ع

هو

ربّ هذه عائلة مباركة و ذریّة صالحه درّیة قد آمنت بك و بآیاتك و وفّت بميثاقك و ثبتت علی حبك و نبتت نباتاً حسناً ریاناً بفيض سحاب موهبتك ربّ ایدها فی جمیع الشئون و احفظها عن ريب المنون و اجعل لها مقاماً علیاً یا ربّ الألفاف الحنون أنّك أنت الرؤوف و أنّك أنت الرّحوم و أنّك أنت العزيز المهيمن القيوم. ع ع
جناب ناظم با وجود عدم فرصت دقیقه ای ذکر جمیع عائله محترمه را به قلم خود نمودم ملاحظه فرما که دریای مهر و وفا چقدر مواج است و علیک البهاء الأبهی.

جناب آقا سید محمد طیب علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای طیب روحانی جسد امکان به امراض شدید و عوارض مزمنه و علل ساریه و حمای مطبقه مبتلا گشت، دریای بخشش الهی به جوش آمد و ابر حقیقت و عنایت در جهان آفرینش به خروش آمد، افتاب فلک توحید بدرخشید و نفعات جانبخش از حدائق تجرید بوزید و نفس مسیح الهی برسید، پزشک دانا کشف نقاب نمود و طیب حاذق صادق پرده بدرید، اجزائی از جواهر مکنونه و عقاقیری از لطائف مخزونه ترتیب داده دریاق فاروق اعظم عطا فرمود و بادزهر درمان اکمل احسان کرد، معاجین روحانی ترکیب فرمود و مفرحات از لثالی و یواقیت رحمانی ترتیب نمود، معرفات و مخدرات و محللات از جواهر توحید و خلاصات تجرید تعریف و تعلیم داد تا این جسم علیل و جسد ذلیل از حرارت و غلیل ضلالت و جهل و شدت و اضطراب آلام غفلت و عقر نجات یافته به صحت تامه الهیه و عافیت کامله ربانیه فائز گردد. لکن طیبانی جاهل و حکیمانی کاهل در میان افتادند و ادویه براء الساعه الهیه را منع و آنچه سبب طغیان مرض و عصیان عرض است بذل می نمایند. تو که به اجزاخانه لاهوتی و ادویه قاطعه رحمانی پی بردی، همتی فرما که بلکه راحت کبری و صحت عظمی چون نور هدی از مطلع شفا لائح گردد و ظلمت حالک امراض و مصیبت مهلک اعراض زائل شود. ع

جناب ناظم الأطباء میرزا سید محمد ملاحظه نمایند

هو الله

ای مستبشر به بشارات الله در هر عصر و قرنی مطلع آفاق به تجلی خاصی مشرق و لائح و آیت کبرائی باهر. در عصر خلیلی افق وجود به انوار خلت ساطع، در عصر کلیمی مشرق شهود به پرتو لمعه طور لامع، در قرن روح الهی انحاء وجود به نفعات قدس معطر، در یوم طلوع تیر یثربی فجر ابداع به شعاع محبت و عظمت منور و در وقت کشف غطاء از جمال نقطه اولی صبح هدی به اشعه ساطعه بشارت کبری مزین و در ظهور اعظم و طلوع جمال قدم آفاق عالم به جمیع فیوضات و تجلیات و اسماء و صفات محاط و مستفیض و مبرهن و مکمل. چه که محیط اعظم دارنده و جامع جمیع کمالات کل بحور و خلجان و نهور و عیون و شئون است. به قلم سرشکسته مرقوم شده بود، قلم تغییر یافت، مطلب تفصیل جست. ملاحظه در آتاز

جمال مبارک در جمیع مراتب فرماید، حقیقت واضح و مشهود گردد. اشاره می‌شود در آثار قلم‌اعلی ملاحظه شود و موازنه با سایر آثار گردد و ظهور عظمت و اقتدار دقت شود که فرداً و حیدراً من غیر ناصر و معین در سجن اعظم در کمال سلطنت و عزت مقاومت با جمیع ملل و دول عالم فرمودند. مثلاً منکرین در زمان حضرت رسول روح‌العالمین له الفداء به صریح آیه قرآن "و اذا رأوك أن يتخذوك الا هزوا و ا هذا الذي بعثه الله رسولا" می‌گفتند و در این ظهور اعظم کل السن از مقبل و مدبر و معرض و منکر به عظمت امر ناطق و بزرگواری جمال مبارک، نهایت مؤمن و موقن به اصل امر نه. چنانچه ملاحظه فرمودید که جمیع اوراق مثوره عالم شهادت داده و می‌دهند و خضوع و خشوع اعدا در جمیع مواقع حتی در سجن عظیم اکبر دلیل است و همچنین آثار ظهور و علو طلوع که پرتوش بر جمیع وجود افتاده چنانچه جمیع مورخین این عصر مجید و قرن جدید را سلطان اعصار و قرون شمرده و آثارش را فائق و زاید بر جمیع اعصار اوّلیه مشاهده کردند، یعنی آثار صد قرن را چون موازنه به آثار این قرن کنی مقابلی ننمایند.

باری این ظهور در جمیع شئون مستثنی و ممتاز است. پس به شکرانه این الطاف و عنایات باید جمیع مراتب را به قوه شغف حبّ جمال مبارک فراموش نمود و به کمال قوت و قدرت فکر و ذکر را در تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله حصر کرد. الیوم این امر مؤید است، یعنی تبلیغ امرالله و موعود به نصرت جنود ملکوت ابهی. قسم به جمال قدم روحی لتراب اقدام احبانه فداء که اگر اضعف موجودات الیوم قیام بر این امر اعظم یعنی نشر نفحات الهی نماید، اقوی‌الممکنات گردد، قطره حکم دریا یابد و ذره قوت آفتاب. هدهد اگرچه طیر ضعیف و طائر نحیف بود، لکن سپاه سلیمانی در عقب ظهیر بود، لهذا بلقیس با جمیع جنود مقاومت نتوانست و جز تسلیم چاره ندانست. حال اگر نفسی بر انتشار رائحه رحمن قیام نماید جنود ملکوت ابهی ظهیر و معین است و ربّ عظیم پناه و مجیر.

هوالبهی

ط

جناب ناظم علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هوالبهی

ای مستقیم بر ضراط امرالله استقامت اعظم منقبت عالم انسانی و ابهی موهبت حضرت رحمانی است. چنانچه می‌فرماید "الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة" و دلیل این استقامت و برهان این موهبت جانفشانی و همّت و غیرت در سبیل الهی است. هر شجری بیخ

محکم کند و ریشه مستحکم گرداند ثمر و بر برآورد و میوه تر مبدول دارد، یعنی نفوس ثابتة مستقیمه در امرالله موفق بر اعمالی گردند و مؤید بر اطواری شوند که سبب حصول روح و ریحان دوستان گردد و علت خوشنودی قلوب یاران. در اوقاتی که حضرت علی قبل اکبر علیه بهاءالله الابهی در سبیل الهی قرین اغلال بودند و انیس زندان، از بلایای متتابعه در محبت نور مبین در گردن طوق زرین داشتند و سلاسل چون حمائل ملوک روی زمین، آن جناب نهایت تفقد احوال از منتسبان فرمودند و تسلی دادند، لهذا ایشان از این همت آن جناب زبان پرشکری باز نمودند و به شکرانه آغاز فرمودند.

ربّ و رجائی هذا عبدك الذی تشبّث بذیل الطافك و انجذب بنفحات قدسك و اشتعل بالنار الموقدة فی سدره فردانیتك و قام بجمیع قواه علی اعلاء كلمتك و نشر نفحاتك و سطوع انوارك و ظهور اسرارك و تعظیم شعائرک و تزین معالمك و تشهیر مناقبك و تعمیم مراحمك. ای ربّ ائده بتأیداتك و اجعله علماً مبیناً فی امرک و سراجاً منیراً فی زجاجة حبك و معیناً عذبا لظماء احبتك و حدیقة مؤنقة لطیور رحمتك و ادم علیه فیوضاتك و افض علیه و ابل برکاتك انك انت الکریم العزیز الرحیم. ع ع

ورقة طیبة زکيه امة الله ضلع را به تکبیر ابداع ابهی مذکور دارید و همچنین انجال عظام و جناب مستشار و جناب میرزا صادق و اخوان و منتسبان را از فضل حق امیدواریم که کل در ظل سدره منتهی مستریح و به تأییدات ملکوت ابهی مؤید باشند و البهاء علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله. ع ع

هو الابهی

ط

جناب ناظم علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ناظر به افق ابهی الیوم جمیع من علی الأرض از پی سراب دوانند و از عقب ظل زائل روان، قطره فانی را بحر مواج دانستند و ذره دانی را تیر و هاج شمردند، خاک مهین را فلک علین گمان نمودند و توده زمین را بهشت برین انگاشتند، گلخن فانی را گلشن باقی تصور نمودند و شمع افسرده را شعله نورانی دانستند، لهذا منهمک در شهوات شدند و مستغرق در بحر ظلمات، به قطره ماء متن حیات فانیه قانع شدند و از حیات باقیه در ملکوت ابهی چشم پوشیدند و از بحر حیوان گذشتند، آفتاب را فدای ذره نمودند و دریا را قربان قطره. چون کرم مهین در اسفل طبقات زمین مسکن و مأوی نمودند و از مقعد صدق عند ملیک مقتدر دوری

جستند. این است شأن ناس و ثمره و سواس نفس ناسپاس. فباطل ما هم يعملون فسوف تریهم
فی خسران مبین. ع ع

بواسطه آقا میرزا علی بنکدار

تبریز

جناب میرزا سید محمد ناظم الحسینی لاهیجانی علیه بهاء الله الأبهی
هو الله

ای یار مهربان من، لوح مسطور رق منشور گشت و چون گشودم و در بدایع معانی نظر نمودم
مضمون مشحون به روح محبت تیر آفاق بود و الفاظ اصداغ دراری عرفان الله. اگر در جواب
از پیش فتوری رفت و یا قصوری واقع، این تقصیر بی وفایان است که از شدت جفا فرصت و
مجال ندهند و شب و روز متماداً مرا مشغول به دفع فساد کنند و اطفاء نار عناد، حال که به
تبریز رسیدید، جام لبریز گردید و وله انگیز و مشکبیز. اگر بدانی در این بساط چقدر عزیزی،
البتة از شدت سرور پرواز نمائی و با نغمه و آواز دمساز گردی. الحمد لله نسیم آذریایجان
معطر است و نفعات ریاض قلوب احباء الله جان پرور، شمس حقیقت را عنقریب در آن کشور
پرتو جهان افروزی ساطع گردد که عقول حیران ماند. پس تو به جان و دل بکوش که آئینه
صافی گردی و پرتوی کافی وافی گیری، شمعت شعله جهانسوز گردد و سراجت لمعة
عالم افروز، ریحانت شجر بارور گردد و جویت دریای پر در و گهر. به فضل جمال ابهی
امیدوار باش که قطره را دریا نماید و دخمه را صحرا کند، خارزار را گلزار نماید و خزان را
نوبهار جهان آرا فرماید و نرید آن نم علی الدین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلم
الوارثین. ع ع

ناظم الاطباء آقا سید محمد

هو الأبهی

تعیین قبله و شهرتش الآن مقتضای حکمت بالغه نیست، در وقتش اعلان خواهد شد.
ثم انشر شمیم مسک التکبیر و نسیم اللطاف علی مشام ضلیعک الورقتین الطیبیتین الموقتین
القانتین و بشرهما بعنایات ربک الکریم الفائضة علیهما و لحظات الأعین الرحمانیة الشاملة
علیهما و کبر من قبلی علی وجوه أزهار ریاض محبة الله و اوراد حدیقة موهبة الله أبنائک و
کرائمک و بلغهم فرط توجهی و عظیم حبی و شدید تذکری بأذکار احباء الله ع ع

هو الله

ربّ و رجائی و حرزی و ملاذی لک الحمد بما خلقت نفوساً رحمانیة و قلوباً نورانیة و ارواحاً مجردة ربّانیة و حقائق منجذبة الی ملکوت الجمال متضرعة مبتهله الی مرکز الجلال فانتهت من نیامها و انکشف ظلامها و انشقّ حجابها و ارتفع نقابها فاستشرقت و استضاتت و استنارت و استنبثت من آیات بارئها و نطقت بکلمات ذارئها و صاحت فی ایكة العرفان بابدع الألحان کالطیور الصّادحة فی ریاض الأسرار و اثنت علی نیر الآفاق السّاطع الإشراق علی المحافل النّوراء و المجمع المباركة السّمحاء ربّ ربّ انّ عبدک هذا رنّحتہ كأس العطاء و ادركته نسائم الوفاء و جذبته مغناطیس الهدی و نطق بالثناء فی حدیقة البقاء ربّ اجعله سراجاً لامعاً و شعاعاً ساطعاً و طیراً صادحاً و نجماً بازغاً يتشعشع من افق محبتک و یستفیض من انوار معرفتک و یبأ بآیاتک و ینطق باسرارک انّک أنت الکریم انّک أنت العظیم و انّک أنت الرّحیم الرّحیم.

ای ثابت بر پیمان در نامه اشاره به انتشار اشراق نموده بودی. ستایش پاک یزدان را که شرق منور است و غرب معطر،

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست در خاور ندای یا بهاء الله الأبھی بلند است و در باختر نغمه یا علی الاعلی گوش زد هر دانشمند صیت امرالله جهانگیر گشته و آوازه ملکوت ابھی بسیطه غیرا را به اهتزاز و حرکت آورده، له الحمد علی ذلک و له الشکر علی هذا الفضل العظیم. ولی عجب در آن است که بعضی از اهل ایران هنوز در زاویه نسیان منعکف و در خواب بی پایان مستغرق، بعضی بکلی اصم و ابکم و اعمی، با وجود اشراق شمس در کبد سما سرّاً در نزد بی خبران ذکر یحیی نمایند که چنین است و چنان با وجود آن که شخص معلوم موجود و مشهود اقلّ طالبان قدم رنجه فرمایند و به قبرس شتابند تا بدیده خود بینند که در چه حال و اولاد در چه اطوار و به گوش خویش شنوند که زبان الکن و بیان بی تیان، نه نطقی، نه بیانی، نه حکمتی، نه اسراری، نه بدیع اذکاری و اگر ذهاب و ایاب نتوانند، از اهل قبرس استفسار نمایند که آن نفس موهوم با وجود حریت معلوم چهل سال در آن جزیره آیا نفس واحدی را تبلیغ و تقلیب نموده و یا اثری از اقتدار در امری از امور نموده، جمیع اهالی جزیره شهادت دهند که الکن و ابکم است، لکن نفوسنی از اهل

اوهام در ایران او را طوطی شکرشکن خوانند و ورقآء خوش الحان نامند. فبئس ما ظننوا فبئس ما اعتقدوا. باری، ذرهم فی خوضهم یلعبون.

به مطلب خود پردازیم. در بدایت انقلاب ایران و مغلوبیت حکمران و غلبه مشروطیت خواهان صراحتاً مرقوم شد که این جمع پریشان گردند و مقاومت نتوانند، ارباب عمایم ذلیل و پیشوایان حقیر و مریدان اسیر گردند و کسی را گمان این مطلب ابداً نبود، صریحاً مرقوم شد که هذا وعدٌ غیر مکذوب و لیس من عندی بل من لدن عزیزِ علیم. مدتی نگذشت که این وعد مانند آفتاب واضح و آشکار گشت. ولی در سیرجان جناب آقا سید یحیی را دولتیان شهید نمودند و در تبریز میرزا حسن مجتهد خونریز ستم انگیز شد و فتوی به قتل یاران جمیعاً داد، دو نفس مقدّس را شهید نمودند و اگر یاران متفرّق نمی شدند کلّ طعمه شمشیر می گشتند و همچنین در سنگسر غلیانی شدید شد و ظالمان دست تطاول گشودند و بر یاران تعدی فاحش نمودند. مرقوم گردید که به شکرانه باید خونخواهی این مظلومان شود تا ظفر مستمر گردد. شیخ فضل الله شب و روز واضحاً چهاراً فریاد نمود که مؤسس مشروطه این طائفه مظلومه اند و مرادشان انتشار امر خویش در بین ناس تا به حریت نشر الواح نمایند و نفوس را به طرف خویش کشند این اشهار و آن اهمال سبب فتور گردید و اگر چنین نمی شد حال اقلیم ایران در نهایت اطمینان بود.

به جناب میرزا آقا سید ضیاء الله خان جواب مرقوم می گردد برسانید. امة الله المقربه رباب خانم را با قرین محترم از قبل عبدالبهاء تحیت برسانید. تغیر حال جسمانی او مبنی بر حکمتی بوده؛ جمیع منسوبان و اطفال را از قبل من تحیت ابدع ابهی برسانید و جناب میرزا شعاع الله خان را تأیید و توفیق خواهم و امة الله علویه تبریزیّه را با دو نجل سعید نهایت مهربانی از قبل من ابلاغ نمائید و همچنین امة الله قدسیّه خانم و امین الله خان را به بشارت الهیه مسرور و خوشنود فرمائید و همچنین امة الله خدیجه و امة الله ربیعه را به فیض ابدی نوید بخشید و همچنین اخوان و اخوات و اولاد و ابناء و بنات و ذراری آنان را و علیک البهاء الأبهی. ع ع

ناظم الاطباء آقا سید محمد رشتی

هو الابهی

يا ايها الرّوح المستبشرة بنفحات قدسیّة انتشرت من رياض الملكوت الابهی و الفردوس الاعلی علیک بهاء ربّک فی الآخرة و الاولی قد تلوت بملأ السّرور ما رقمت علی صحائف البیان المتضمن مواهب ربّک الرّحمن فی حقیقة الانسان و تمعنت فی بدیع معانیه و حقائقه و مبانیه و اذا هی لؤلؤ منثور فی رقّ منشور و جواهر متلثثة خرجت من عمّان العرفان و معدن ذکر ربّک

الرَّحْمَنُ فتموِّج بحر ودادى و تلاطم قلزم فؤادى و اخذ زمام الارادة من يدى و تمكَّن من قيادى واجراء قلمى و مدادى على ذكر من اخذ بمجامع قلبى و شرح صدرى بفنائه فى حبِّ محبوبه و انجذابه بنفحات مقصوده و استقامته فى صراط معبوده و ثبوته و رسوخه فى امر مسجوده و تشبُّهه بميثاق ربِّه و عهوده و تمسُّكه بذيل مقام محموده. طوبى لك، ثم طوبى لك؛ بشرى لك ثم بشرى لك من هذه الموهبة التى يتلأأ بها وجهك فى ملكوت ربِّك الودود و تنبأه بها بين ملاء الغيب و احزاب الشُّهود فسوف ترى لهذه الاستقامة الكبرى مآثر تنتشر فى الافق الاعلى و مفاخر تزدان بها فجر العلى و يصلين عليك اهل سرادق البقاء فى الملاء الأبهى فسبحان ربِّى الأعلى.

كبر من قلبى على احباء الله و اصفياته الذين ماتزلزلت أقدامهم فى الرِّجفة الكبرى و الفاجعة العظمى و ثبتوا فنبتوا فى رياض المنحة العلياء وحدائق العناية الغلباء ع

هو الأبهى

ط

بواسطة حضرت على قبل اكبر

جناب ناظم عليه بهاء الله الأبهى ملاحظه نمايند

هو الابهى

يا من اشتعل بنار موقدة فى شجرة الميثاق قم على اعلاء كلمة الربِّ و قل ايها الغافلون انتبهوا ايها الراقدون تيقظوا ايها المحتجبون اكتشفوا ايها الصامتون تكلموا ايها الطالبون فاسرعوا ايها العطاش فاشربوا ايها الجياع كلوا ايها العراة البسوا ايها المحبون اخلصوا وجوهكم لله الحق ان الله هو الرحمن الرحيم ع

هو الله

بواسطة حضرت على قبل اكبر

ط

جناب ناظم عليه بهاء الله الأبهى

الله ابهى

يا من توجه الى الله قد فرح القلوب و انكشف الكروب و قرَّت البصائر و الأبصار و تنورت الضمائر و سرَّت السرائر بما سطعت انوار الالطاف من ملكوت الابهى و اشرقت الآفاق بنور ربِّه و المؤمنون فى فرح عظيم و المتزلزلين لفى كد مبین تلفح وجوههم نار الجحيم و تحترق

افئدتهم بشواظ و لظى و عذاب السّعير ذرهم يتهافتوا على نيران الحسرة ذلك هو الحرمان
الشديد والخسران العظيم و أنك أنت دعهم في غمرات الأوهام و انشر نفحات الله في شرق
الأرض و غربها و ذلك هو الفوز العظيم. ع ع

طهران

جناب آقا میرزا سید محمد ناظم الحکماء جناب میرزا سید علی اکبرخان مستشار الحکماء
و جناب میرزا سید محمد صادق حکیم الحکماء علیهم بهاء الله الأبھی

هو الله

یاران رحمانی من جناب ندیم الآن همدم و ندیمند و خواهش نگارش این نامه نمایند، ارمغان
خواهند و من بی نهایت بی بضاعت، با وجود این چگونه تهیه و تدارک نمایم. ولی مثل مشهور
است ما لا یدرک کله لا یترک کله قطره دلیل دریا است و حفته نمونه خرمن و خروار. بناء
علیه بدین مختصر پرداختم تا آن که یاران مهربان را به یاد و ذکر روح و ریحان دهم.
الحمد لله حکماء قلوب و ارواحید و اطباء ابدان و البته چنین طیبیان عزیز دل و جانند و چنین
حکیمان مظاهر حکمت رحمن. زیرا این عنوان اقتضای آن نماید که درد دلها را درمان نمود
و زخم جانها را مرهم نهاد. از فضل و موهبت خاصه حضرت پروردگار امیدوارم که هر
مریض را علاج سریع دهید و هر دردمند را درمانی بی مثل و مانند بخشید، بیچارگان را چاره
نمائید و آوارگان را سر و سامان دهید، افسردگان را برافروزید و غم دیدگان را بنوازید، تسلی
هر خاطر شوید و غم خوار هر ضعیف قاصر، نوع انسان را مهربان باشید و هر ذی روح را در
نهایت لطف و احسان. این است حکمت روحانی و طبابت رحمانی که الیوم دریاق اعظم
است و علاج براء الساعه بنی آدم؛ گفتار و رفتار و کردار را تطبیق به تعالیم الهیه نمائید، آنچه
موافق یافتید، شکرانه نمائید و آنچه را مطابق نیافتید استغفار کنید و بکوشید و بخواهید که
بتمامه منطبق بر منهج خلق و خوی آن دلبر مهربان گردد و علیکم التّحیة و التّناء.

الهی الهی هؤلاء اطباء قد جمعوا بین طب الأبدان و طب الأرواح و الوجدان و فقههم علی دفع
کلّ مرض و رفع کلّ عرض و معالجة العلل المزمنة و مدافعة کلّ داء عضال متسلط علی نوع
الإنسان یا ربی الرحمن أنک أنت الطیب للقلوب و الأرواح و الأبدان و أنک أنت العزیز القدير
الکریم المتان. ع ع

بواسطة جناب امين عليه بهاء الله

طلب مغفرت به جهت مظهر عبوديت جناب ميرزا سيد محمد ناظم عليه بهاء الله الأبهى

هو الله

الهي الهي قد طفحت القلوب بالاحزان و سالت الدموع اسفاً من الحرمان لما سمعت الآذان من
التأعي ينعي عبدك محمد الناظم قد ترك حضيض التراب و طار روحه الى اعلى الجنان
فاضطرب القلوب و انسجم الدموع من هذا المصيبة التي أقامت قيامة الآماق و اشتدت الغيوم
على عبادك المخلصين باشدة الآلام ربّ أنه كان عبداً صادقاً لعبتك العلياء و نجماً بازغاً في
افق الهدى و سراجاً بارقاً بين الأجباء اقبل اليك بصدر منشرح بموهبتك الكبرى و روح
مستبشر بفيوضات الملاء الأعلى و تحمّل كل مشقة و عناء و لم تأخذه لومة لائم من الاعداء بل
ثبت على حبك ثبوت الرواسخ الجبال و قام على خدمتك بقلب فارغ من الأمنى و الآمال و
اشتهر بين خلقك باسمك لثبوت الايمان ربّ أنه رجع اليك بقلب خاضع و روح خاشع وافداً
عليك بغير زاد الأ التوكل عليك و التضرع بين يديك يتمنى عفوك و مغفرتك و يترنم بعظيم
الطافك و تطمئن نفسه بجليل اعطافك ربّ صدق اعتماده عليك بفضلك و موهبتك و
اعتقاده بعفوك و مغفرتك أنك لاتخيب آمليك و لاتمنع قاصديك فارفع له الدرجات و
مكّنه من جنات عاليات و ادخله في حديقة اللقاء و اجلسه على سرير البقاء و رنحه بصهباء
الوفاء و يسر له ما تمنى حتى يسبح بحمدك في عالم الغيب و يترنم بذكرك كالطيور على
شجرة طوبى أنك أنت العفو أنك أنت الغفور أنك أنت الرحمن الرحيم.

٥ محرم ١٣٣٩

عبدالبهاء عباس

مناجات طلب مغفرت حضرت ناظم الحكماء عليه بهاء الله الأبهى

هو الله

الهي الهي انّ عبدك ناظم كان كاظم الغيظ و العافى عن الذنب و الضير و يحسن الى الأعداء
ولو كان الذّ الخصماء متعطشاً لينبوع الهدى متشوقاً للورود الى الملاء الأعلى و متشوقاً للأجل
المسمى الى أن تيسرت منيته و حلّت له منيته و تجرّع كأس الحمام و طار كالحمام الى مطار
طيور البقاء. ربّ اجعل وكره على اعلى الأفنان من السدرة المنتهى ليرنم كالورقاء في
الفردوس الأعلى بأبداع الألحان شكراً جزيلاً لمواهبك التي خصصت بها المقربين من الأصفياء
ربّ اجعل وفوده محموداً و وروده مسعوداً و أغرقه في بحار أطفافك في جوار رحمتك

الكبرى و أنطقه بالثناء عليك في حديثك الغلباء و روضتك الغناء أنك أنت العزيز الكريم و
أنك أنت العفو الغفور الرحيم.

عبدالبهاء عباس

۲۰ صفر ۱۳۳۹

۹

بواسطه جناب زائر آقا میرزا عزیزالله خان
جناب میرزا محمدعلی خان علیه بهاءالله الأبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان یار باوفا آقا عزیزالله خان به بقعه مبارکه ذهاباً و ایاباً وارد و با این مشتاقان
همدم و همراز گشت و به تقییل آستان مقدس روح و ریحان یافت و رائحه رحمان از یمن
جانان استشمام نمود. حال مراجعت به آن سامان نماید تا به خدمت یزدان پردازد و به قدر
امکان به عبودیت درگاه حضرت سبحان قیام کند. لهذا، این عبد به نگارش این نامه پرداخت
تا آن یار مهربان مسرت جان و وجدان یابد و بداند که قلوب به یاد دوستان منجذب است و
صدور به ذکر یاران منشرح. از فضل و موهبت حضرت بی چون امید چنان است که عاشقان
جمال جانان روز به روز انجذاب و اشتعال بیشتر یابند و قدم پیشتر نهند تا در قطب عالم
خیمه‌ای برافرازند که احزاب مختلفه و شعوب متضاده در سایه آن در کمال وحدت و یگانگی
آسایش یابند و جهان آفرینش به این موهبت کبری آرایش یابد. حال در ایران باید یاران
بکوشند تا انقلاب و اضطراب مبدل به راحت و اطمینان گردد، لهذا بقای شما در آنجا لازم.
ان شاء الله در وقت مناسب اجازه حضور داده می شود و عليك البهاء الابهی. ع ع

(خطاب به پدر میرزا عزیزالله خان مصباح)

هو الله

ای یار مهربان صبح است و در کنار گلستان با جناب عزیزالله خان همدم و همنشینم و به یاد و
ذکر تو کام جان شکرین. در چنین وقتی و چنین حالتی یاد تو نمودن از اعظم مواهب الهیه
است، زیرا تضرع و ابتهاج به درگاه ذوالجلال می نمایم که حضرت احدیت جمیع آن خاندان
بلکه دودمان را مظاهر الطاف رحمن نماید و در ظل شجره تقدیس مسکن و مأوی بخشد، به
تأییدات ملکوت ابهی و جنود ملاً اعلی موق و منصور فرماید. ای یار مهربان این عصر عصر
جمال قدم است و این قرن قرن اسم اعظم، شکر کن خدا را که در چنین زمانی و چنان مکانی

ارض اقدس به موهبت هدایت موقّق شدی و الحمدلله چنین سلیل جلیلی داری که الآن در مقابل عبدالبهاء نشسته و به تحریر این نامه پرداخته و عنقریب نتایج حسنه و آثار مستحسنة این موهبت را مشاهده خواهی نمود. پس تا توانی به شکرانه الطاف ربّانی به روش و سلوکی بین نوع انسانی قیام نما که سبب تربیت نفوس گردد و علت انتباه قلوب شود و کشف غطا گردد و مشاهده آیات کبری شود و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

هو الله

ط

جناب میرزا محمدعلی پیشکار علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند
هو الأبھی

ای طالب رضای حضرت دوست آفتاب سپهر کیهان متواری شده است و کیوان از افق ایوان نمودار و هوا در نهایت سورت و حرارت و گرما، با وجود این از شدت شعله نار محبت قلم در دست این عبد و به تحریر مشغول و به یاد تو مأنوس، بصر ظاهر درست نمی بیند قوه بصیرت قدری اعانه می نماید، به هوای دست مرقوم می شود، چون به یاد تو افتادم راضی نیستم که قلم از دست بنهم. از فضل و عنایت حضرت احدیت رجا می نمایم که از ملکوت ابھی مؤید بشدید القوی گردی و از جبروت اعلی موقّق بجنود لم تروها. ع ع
اثمار آن شجره محبت الله یعنی نهالان بوستان معرفت الله را به فیض باران اشواق از قبل این عبد تر و تازه فرمائید.

هو الأبھی

جناب میرزا محمدعلی علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

هو الابھی

ای طائر هوای عرفان این طیور خاک نهایت اوجشان هزار ذراع یا کم و بیش است و لکن افتده عاشقان جمال جانان که اوجشان ملکوت ابھی و افق اعلاست در دمی از اسفل لا به لاهوت الاطیران نمایند و در نفسی از افق ادنی به افق اوادنی پرواز کنند. پس تا توانی جستجوی پری کن و تا ممکن است فکر جناح فلاحی نما تا از این حضيض پستی و نیستی به اوج اعلاستی حق پرستی صعود و پرواز نمائی و آن قیام بر نشر نفحات الله و اعلائی کلمة الله و بیان معرفه الله است قیام نمائید و ثابت و راسخ باشید ولو ما در ورای صد هزار دریا افتیم و یا از این عالم صعود نمائیم. ع ع

صنوان ابنان آن جناب را به ابداع اذکار و الطف عبارات ذاکر و مکبریم و از خدا می‌طلبیم که همچنان که به شرف اعراق و اصل در حسن اخلاق نیز وارث آن جناب باشند. ع ع

ورقة ربيعه امة الله والدة فاطمه [قدسيه]

هو الله

ای ورقه موقنه دست به ذیل میثاق زن و تشبث به پیمان کوکب اشراق تا جلوه الطاف خداوند جهان جاودان بینی و البهاء علیک. ع ع

امة الله خديجه والدة ضياء

هو الله

ای امة الله خوش باش و مسرور و مشعوف و مجذوب که در این دور الهی از دور جام باده رحمانی سرمست و پر جوش و خروش گشتی. ع ع

هو الله

ط

ابن جناب ناظم ضياء الله عليه بهاء الله الابهي ملاحظه نمایند

هو الابهي

ای نهال بوستان محبت الله خوشا به حال تو خوشا به حال تو که از صلب چنین پدری به وجود آمدی و در آغوش چنین مادری پرورش یافتی که در مهد صباوت از ثدی محبت الله شیر خوردی و در سن طفولیت در حوض معرفت الله تربیت شدی. این والدین آن والدین است که می‌فرماید و اعبدوا الله و لاتشركوا به شیئاً و بالوالدین احساناً و حقوقشان با حقوق ربوبیت مقارن کرده. از خدا به تمام تضرع و ابتهال بخواه که موفق فرماید که به شکر این عنایت آنها قیام نمائی و البهاء علیک ع ع

طهران

بواسطه جناب آقا میرزا علی اکبر میلانی

جناب شعاع الدین خان سلیل جلیل ناظم الحکماء رشتی علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای جوان نورانی آن فتای رحمانی آقا میرزا علی اکبر میلانی نهایت سرور و شادمانی از شما دارد که همتی فرمودید تا به خدمتی معین شد. من نیز از این خبر روح و ریحان یافتم و مسرور و شادمان گردیدم که دوستان نصیر و ظهیر یکدیگرند و یاران غم خوار هم دیگر و چنین شایگان که جان در ره یکدیگر رایگان نمایند. این است بنیان آئین رحمن. لهذا از حضرت یزدان می طلبم که پاداش این خدمت شمول عنایت باشد و سبب فرح و مسرت. یاران روحانی را یکان یکان اشتیاق دل و جان ابلاغ دار. برادران مهربان خویش را نهایت تعلق روح و وجدان برسان. از خدا می طلبم که جمیع در این قرن بدیع مظاهر الطاف حضرت رحمن و رحیم باشند و علیک البهاء الأبھی. ع ع

جناب شعاع الله علانی علیه بهاء الله الابھی

هو الله

ای بنده حقیقی بهاء الله نامه مختصر را معانی مفصل بود بلکه سفری جلیل بود و دلیل بر نورانیت آن حبیب. تو را تأیید می طلبم و توفیق می جویم و کامرانی در دو جهان می خواهم و علیک البهاء الابھی.

عبدالبهاء عباس

۲۵ جمادی الاولی ۱۳۳۸

حیفا

هو الله

ای شعله محبت الله شعاع را سطوعی باید و آفتاب را طلوعی و بدر را نوری و نجم را ظهوری. پس تو که شعاعی از خدا بخواه که نوری بیفشانی و پرتوی اندازی و جهانی افروزی و عالمی به نار محبت الله بسوزی و امیدوارم که به فضل حق چنین گردی و اعظم از این شوی و البهاء علیک. ع ع

نعمت الله

هو الله

ای نعمت الله مظهر رحمت باش و مطلع انصاف و مرحمت و آیت موهبت جمال مبارک گرد.
ع ع

بواسطة جناب ناظم الحكماء

سلیل جلیلشان میرزا سید رحمت الله خان علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای نجل جمیل آن عبد جلیل پدر پاک گهر هر روزی در امر الله ظهوری و بروزی نمود، یعنی در جمیع ایام به خدمت آستان مشغول و مألوف بود و بقدر امکان در نشر آیات حضرت رحمن کوشید و الحمد لله نفوسی را به چشمه حیات و طریق نجات دلالت فرمود و هدایت کرد و همیشه متضرع به درگاه رب کریم است که توفیقی عظیم از برای تو حاصل گردد و بر آنچه باید و شاید موفق شوی. قدر این پدر مهربان را بدان که چنین همواره در فکر ترقی آن سلیل کریم است. چنین پدر فی الحقیقه موهبت خداوند است و رحمت صرفه حضرت بی مثل و مانند. قدرش را بدان و تا توانی در رضایش بکوش تا تأییدات متابعه در عالم وجود مشاهده نمائی و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

مناجات

طلب مغفرت بجهت متصاعد الی الله دکتر ضیاء الدین و امة الله بنت ناظم الحكماء و آقا سید عزیز اخوی زاده ناظم الحكماء علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ربّ ربّ اتنی بكلّ ضراعة أبسط اکفّ الإبتهاال الی ملکوت العفو و الغفران و اناجیک بقلب مضطرم و دمع منسجم و صبر منصرم و ارجوا الألطاف لهذه النفوس المطمئنة الّتی قصدت الملائ الأعلی مطار الأفق الابهی بأجنحة الأنجذاب ترفرف کالطیور للوصول الی عتبة الباب و تستغیث خوفاً من الخطاء و طلباً للعطاء متمنیاً العفو و الرّضاء مستدعیاً کشف الغطاء حتی لاتحشر اعمی بل خائضاً فی بحر اللّقاء نائلة اقصى المنی مترنحة بصهباء الألطاف فی ظلّ السّدرة المنتهی ربّ کن لهم سموحاً و اسقهم صبوحاً و اجعل لهم مقاماً علیاً فی ملکوت الأنوار متمتعین بمشاهدة الأسرار انک أنت السّموح الکریم الغفور العزیز الوهاب.

عبدالبهاء عباس

ط

جناب آقا میرزا عزیزالله علیه بهاءالله الابهی

هوالله

الهی الھی هذا عبدك المنتسب الی من شرحت صدره بنور معرفتك و نورت وجهه بضیاء اشرق علی آفاق مملكتك و عطرت مشامه بأنفاس طیب عبقت من ریاض احدیتك و قام علی خدمة امرک و اعلاء كلمتك و ابلاغ حجّتك و اسياغ نعمتك علی بریتك. ای ربّ و قّق الفرع النّجیب علی ما وقّقت علیه الأصل الجلیل و اجعله آیه توحیدك و سمة تمجیدك و ریحان ریاضك و حوت حیاضك و قضیب غیاضك و سراج محبّتك و مشكاة نور معرفتك و جوهره عقد موهبتك أنّك أنت الکریم الرّحیم الوهاب و أنّك أنت الکریم الرّحیم. ع ع
حضرات اخوان جناب میرزا ضیاءالله و جناب میرزا بدیعالله را به ابداع اذکار و تحیّت ذاکر شوید لعلّ آن سه شاخ بارور هر سه در کاخ جلیل انور به کمال طراوت و لطافت پر ثمر شوند و البهاء علیک و علیهما. ع ع

هوالبهی

جناب میرزا صهر منجم باشی علیه بهاءالله الابهی

هوالبهی

ای آیت رحمن حیّ قیوم چون شمس خرق حجاب غیوم فرمود از مطلع انوار دو آیات ظاهر و باهر گردید. آیات تدوینیّه و آیات تکوینیّه. آن در کتب و زبر و صحائف و الواح مسطور گشت و این در لوح محفوظ و رقّ منشور آفاق مبعوث شد. آن به فصاحت و بلاغت و حقائق و معانی معجزه عظیمه بود و این به قوی و کمالات و شئون و اسماء و صفات آیات باهرات گردید. آن مبین اسرار شد و این مشرق انوار گردید. آن ملکوت عرفان را بیاراست و این قطب اکوان و حیز امکان را رشک گلستان جنان کرد. سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم أنّه الحقّ و البهاء علیک من ملکوت الغیب جبروت الطاف ربّک الرّحمن الرّحیم. ع ع

هو الله

بیروت

بواسطة جناب آقا محمد مصطفی جناب عزیز الله علیهما التَّحِیة و التَّناء

هو الله

ای بلبل گلشن معانی قصیده فزیده بلیغه ملاحظه گردید. فی الحقیقه در نهایت فصاحت است، ستایش و محامد و نعوت نیر آفاق چون در نهایت بلاغت در محفل روحانیان ترتیل گردد، ملأ اعلیٰ به وجد و طرب آیند و اهل ملکوت ابهی به تهلیل و تسبیح مشغول شوند. پس خوشا به حال شما که سبب سرور و جهور روحانیان گشتی و باعث وجد و طرب یزدانیان و علیک البهاء و علیک التَّحِیة و التَّناء. ع ع

بواسطة جناب آجودان

جناب عزیز الله خان

هو الله

ای بنده آستان حق جناب آجودان را مقصد چنان که به شروط محبت قیام نماید و اثبات ولا و وفا فرماید و به شما ارمغانی تقدیم کند ولی از کیسه من و چنین بذل و بخششی بسیار آسان است، اما من چاره جز امتثال فرمایش ایشان ندارم علی الخصوص الآن یارانی حاضر که آنان در حق یکدیگر مشقت بی پایان تحمل نمایند من خجالت می کشم که خواهش جناب آجودان را مجری ندارم، گاهی مزاح سبب اهتزاز قلوب گردد و مورث انشراح صدور شود ولی مزاحی که فی الحقیقه جدی محض در لباس مزاح است این خوشتر و دلکستر است زیرا تأثیرش بیشتر. این عبد با وجود مشاغل غیر محدود خواهش ایشان را امتثال نموده به کمال سرور و جهور به تحریر این ورق مسطور پرداخت تا عزیز بدانند که در این بساط عزیز است و در آن دیار شورانگیز گردد و از حرارت محبت الله قند مکرر ریزد و به نفعات موهبة الله مشک و عنبر بیزد و علیک البهاء الأبهی. ع ع

هو الله

بیروت

جناب آقا عزیز الله خان علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای بنده حقّ نامه روحانی آن یار رحمانی ملاحظه گردید و بر مضامین اطلاع حاصل گشت. از افسردگی خاطر و آزرده‌گی جان و دل شکایت نموده بودید، سبب حیرانی شد. الحمدلله باغبان عنایت. در خیابان خاطر یاران به طراح‌ی گل‌های حقائق پرداخته. با وجود چنین لطف و جودی چرا باید خاطر آزرده گردد و دل افسرده شود. الحمدلله توفیق رفیق است نه سلب و آواره پروانه است و طائف حول شمع. محرمی، حرمان یعنی چه؛ در پناه آستانی، بی سر و سامان یعنی چه. مطمئن باش و امیدوار و راحت باش و مسرور. الحال ملحوظ نظر عنایتی و محفوظ در صون حمایت حضرت احدیت افکار را کنار بگذار و به عون و صون و صیانت حضرت احدیت امیدوار شو. من کفیل تو هستم، خود را علیل گمان مکن. من مهربان توأم خود را سرگردان و حیران مدار. از خداوند می‌طلبم که مؤید بر کمال سرور گردی و به فیض موفور و فضل ربّ غفور کمال فرح و حبور یابی. ع ع

جناب آقا میرزا عزیز الله سبط المتعارج الی الله المنجم الرّاصد للنجوم الباهرة الزاهرة فی افق الأبھی علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان پیمانه محبت الله به دست گیر و از صهبای عرفان سرمست شو تا در مصر هدایت عزیز الهی گردی و در کنعان عرفان یوسف رحمن شوی. نظر عنایت شامل است و فیض موهبت کامل. پرتو الطاف چون مه تابان ظاهر و عیان و نور حقیقت از جهان پنهان مشرق و لایح و نمایان. خوشا به حال نفوسی که از این جام سرمستند و خوشا به حال یاران که از پیمانه پیمان پر روح و ریحان و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

بواسطه جناب ناظم

جناب مصباح علیه بهاء الله الابھی

هو الله

ای مصباح محبت الله در آیه مبارکه می‌فرماید چون نورانیت مصباح و لطافت زجاج و صفای مشکاة جمع گردد نور علی نور حاصل شود مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی

زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها
يضىء ولو لم تمسسه نار نور على نور. امیدم چنان است که چنین گردی و علیک البهاء.

الله ابھی

جناب آقا عزیزالله خان حفید من أدرك الرفیق الأعلى علیہ بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منجذب به نفحات الهی مثنوی روحانی قرائت شد و غزل بی بدل تلاوت گردید. آن بتل
و تصریح و مناجات به ملکوت آیات بود و این بیان انجذاب و اشتعال به نار محبة الله؛ هر دو
فصیح بود و بلیغ، بدیع بود و ملیح، بیان معانی کلّیه بود و شرح اسرار موهبت رحمانیه، ذکر
جمال قدم بود و نعت و ستایش اسم اعظم. به قول شاعر این مطرب از کجاست که برگفت
نام دوست. محامد و نعوت حضرت احدیتش جامع ستایش جمیع آفرینش و مدح و ثنایش
مدح عموم مظاهر بخشایش. چون شمس را ستائی ستایش کل نجوم نمودی، حتی هر سراج
و هاجی را محامد و نعوت، بحر شامل هر چشمه و نهر است. فرخنده زبانی که به ستایش و
نیایش او پرداخت و مبارک دیده‌ای که پرده برانداخت و ای خنک جانی که در این میدان
بتاخت. شکر کن خدا را که از جام میثاق سرمستی و در این بزم الهی ساغر رحمانی به دست،
نشئه روحانی یافتی و فرح ربّانی جستی و سرمست کوثر الهی شدی، از عین تسنیم نوشیدی و
از ماء معین سیراب گشتی، قریحات همدم هاتف الهام شد و در اسرار معانی بسفت. باید شب
و روز همّت نمائی که این معین نایع عین فواره گردد و این نهر صغیر بحر عظیم شود تا در این
گلشن الهی چون بلبل معنوی به گلبانگ ملکوتی بیان مقامات معنوی نمائی و اسرار توحید
درس و سبق دهی و در دبستان عرفان حقیقت تبیان بیان کنی، هر تلمیذ را استاد عزیز نمائی و
هر رضیع را از لبن لذیذ پیرورانی، طفلان ناسوتی را جوانان لاهوتی کنی و کودکان پارسی را
نورسیدگان ملکوتی فرمائی و زبان به فیض رحمان چنان بگشائی که از بدائع الحان اهل ملأ
أعلى را بخروشانی. هذا هو الفضل العظیم، هذا هو الفوز المبین و علیک التّحیة و التّناء. ع

طهران

بواسطة جناب ابراهيم خان خوئی

جناب آقا میرزا عزیزالله خان منشی باشی سلیل آقا میرزا علی محمدخان مستوفی علیه بهاء الله
الأبھی

هو الله

ربّ و رجائی و مقدّری و مصوّرّی و ملاذی و معاذی ان عبدك عزيز قد تذلل الى جبروت
الجلال و تبّتل الى ملكوت الجمال متمنياً الحصول على الآمال و الوصول الى ساحة الفضل و
الجود و الإحسان ربّ قدر له الوفود على الرّحاب الشّاسع الحدود و الورود على الورد المورود
و التّمّتع بالرّفد المرفود و التّوسّل الى الوعد الموعود ربّ اجعله عزيزاً في مصر العرفان و ذهباً
ابريزاً في كثر الأيقان و ايده بجنود ملكوت قدسك في السرّ و الاعلان و انصره بجيوش
ملائكتك في حيز الأكوان أنّك أنت المقتدر العزيز الرّحمن و أنّك أنت الملك الحيّ القيوم
المستعان. ع ع

الله ابھی

يا من صدح بلحن الورقاء في حديقة الثّناء قد رُتلت آيات شوقك و أنشرت القصيدة الغراء و
الفريدة النّاطقة بأفصح اللّغى هنيئاً لك بما استوقدت نار محبة الله و توقّدت بنيران مضرمة في
اعلى قل السّيناء الا و هي الشّعلة النّورانيّة التي سطعت و لمعت و ابرقت و تثلثت في الشّجرة
المباركة المرتفعة في اعلى الطّور وادي الايمن البقعة المباركة صقع الظهور محبوبى الأبھی و
اما أنا عبد منيب و رقّ مستجير لائذ بباب عبوديته واقع على العتبة المقدّسة الرّحمانيّة. پس ای
مرغ سحر از حنجر روحانی و الحان قدس رحمانی غزل و قصائدی در عبودیت این مخمور
شیدائی بساز و به آواز روحانی و شهناز یزدانی در محافل و انجمن ربّانی بخوان و بنواز تا روح
این مشتاق به اهتزاز آید و البهاء علیک ع ع
ای مصباح نورانی شعله ای بزن و سراج انجمن شو و لسان بلیغ بگشا و به تبلیغ امرالله ناطق شو،
در احیای نفوس بکوش و در تربیت خلق جهد فرما تا بنیانی بنیاد کنی ابدی سرمدی ربّانی
صمدانی. ربّ اید عبدك النّاطق، علی ایقاد مصباح الهدی فی قطب وادی التّقی و اضرام نیران
الهوی فی قلب الامکان أنّك أنت المنان. ع ع

هو الابهی

ارض شین

جناب میرزا عزیزالله حفید مرحوم منجم باشی علیه بهاءالله الأبهی

هو الابهی

یا من وجّه وجهه للذی فطر السموات و الارض قد تلوت الصحیفة البلیغة الرائقة الناطقة النوراء
تالله الحق أدركت منها معانی التضرّع و التبتّل الی الله المنبعث من قلب التهب بنار محبة الله و
لك التصیب الوفیر و الحظّ العظیم من هذا المقام الکریم و النور المبین و هذا المقام آمن مقام
فی الوجود عند اهل السجود و لایناله الا کلّ مؤید من ملکوت الوجود. اذا فاشکرالله ربّک
الودود بما اوردک علی هذا الورد المورود و خصّصک بهذا الرّفد المرفود و أنطقک بالثناء
بمزامیر آل داود أنّه کان بعباده کرؤوف رحیم. یا مولای المحبوب انی بکلّ ذلّ و انکسار
أدعوک بلسان الإبتهاال أن تتوجّ عبدک العزیز المستهام بتاج الفلاح بین الأبرار و تخلع علیه
رداء النجاح بین الأحرار و تجعله آية التوفیق فی قطب الأقطار و توفقه علی ما تحبّ و ترضی یا
ربّی المختار حتّی یخدم امرک و ینشر کلمتک و ینشر بجمالک أنّک أنت العزیز الجبار. ع ع

(همشیره های عزیزالله خان زائر)

هو الله

ای دو ورقه مقبله موقته از بدو وجود تا یوم موعود رجال تفوق بر نساء در جمیع مراتب
داشتند و در قرآن می فرماید الرجال قوامون علی النساء. ولی در این دور بدیع فیض عظیم
ربّ جلیل سبب فوز مبین نساء شد و رقابتی مبعوث شدند که گوی سبقت را در میدان عرفان از
رجال ربودند و به محبت و روحانیتی ظاهر و آشکار گشتند که نوع بشر را موهبت جلیل اکبر
گردیدند و به تقدیس و تنزیه و روحانیت رحمانیه جمّ غفیری را به ساحل بحر وحدانیت
هدایت نمودند، گمگشتگان بادیه حیرت را رهبر شدند و افسردگان عالم طبیعت را به نار
موقده محبة الله مشتعل کردند. این از مواهب این دور بدیع است که جنس ضعیف را قوی
فرموده و اناث را قوه ذکر بخشیده پس باید آن دو ورقه موقته به جان آرزوی این مقام
نمایند تا در انجمن نساء شمع روشن هدایت کبری گردند و علیکم التّحیه و الثّناء.

متعلقین جناب ناظم الحکماء

هو الله

ای فاطمه از فاتحه احوال مپرس از خاتمه الطاف سؤال نما. چه بسیار نفوس که در پایان محبوب شدند و چه بسیار نفوس که در نهایت فائز گشتند و بهترین نفوس کسانی هستند که به فاتحه الأطفاف و خاتمة الأعطاف فائز شدند. ألا أنهم من اهل الميثاق. ع ع

بواسطة جناب آقا عزیزالله خان، کنیز عزیز الهی والدة قدسیه خانم حرم محترمة جناب ناظم علیهما بهاء الله

هو الله

ای ورقه منجذبه هر چند وقت عشاء است و ظلام شام آفاق را احاطه نموده، ولی الحمد لله قلب به پرتو شمس حقیقت چنان درخشنده و روشن است که آفاق منور نماید. در نهایت وله و انجذاب به ذکر دوستان مشغولیم و دعا در حق اماء رحمن می نمائیم که عون و عنایت حضرت احدیت آنان را تاجی از موهبت کبری بر سر نهد و از بین نساء عالم برانگیزاند و به افصح بیان و حجّت و برهان ناطق فرماید و سبب هدایت نساء عالمین گرداند. ای کنیز عزیز الهی، در این دور عظیم و کور حیّ قدیم نساء به موهبتی سرافراز گشتند که هم عنان رجال شدند، زبان بگشایند و بیان بدیع بنمایند و طالبان را از عین تسنیم بنوشانند. ان شاء الله تو یکی از آن ورقات منجذبه ای و علیک البهاء الأبھی ع ع

بواسطة جناب زائر آقا میرزا عزیزالله خان

ورقة منجذبه امه الله قدسیه خانم و جناب امین الله و ورقة محترمه بهائیه خانم

هو الله

ای نهالهای بوستان محبة الله جناب عزیز عزیز در این بقعه مبارکه به یاد شما افتاد و خواهش تحریر نامه نمود من نیز به نهایت محبت و مهربانی نامه نگارم و شما را به یاد و خاطر آرم و حضرت بی نیاز را عجز و نیاز کنم تا آن نهالهای جویبار محبة الله به فیض سحاب عنایت تر و تازه گردند و به حرارت شمس حقیقت نشو و نما جویند و از نسیم جانبخش جنت احدیت به اهتزاز آیند و آرایش و زیبایش باغ آفرینش گردند و علیکم البهاء الأبھی. ع ع

هو الحی القیوم

ای خداوند مهربان کنیز خویش قدسیه را در پناه فضل و عطا محفوظ و مصون دار و تاجی و هاج از موهبت کبری بر سر نه و در دو جهان عزیز نما و سبب عزت ابدیه آن خاندان کن. توئی بخشنده و درخشنده و مهربان و علیها البهاء الأبهی. ع ع

بواسطه جناب زائر صادق خان

احبای الهی

جناب حاجی آقا ملا علی اکبر جناب ناظم الحکماء میرزا ضیاء الله و میرزا شعاع الله و میرزا نعمت الله و میرزا رحمت الله پسران جناب ناظم الحکماء جناب مستشار الحکماء و ابناء ایشان میرزا شمس الدین و میرزا صدرالدین جناب میرزا سید علی اخوی جناب ناظم الحکماء ابناء ایشان میرزا سید رضا و میرزا عزیز الله و میرزا خلیل جناب میرزا سید مهدی خان اخوی دیگر جناب ناظم الحکماء ابناء ایشان میرزا عطاء الله و میرزا عزت الله جناب میرزا محمد علی خان مستوفی شوهر همشیره جناب ناظم الحکماء میرزا عزیز الله خان پسر جناب میرزا محمد علی مستوفی داماد جناب ناظم الحکماء میرزا بهاء الدین میرزا عین الدین جناب میرزا عبدالحسین جناب ندیم باشی جناب میرزا محمد یزدی جناب حسینقلی خان سرهنگ جناب میرزا علی اکبرخان جناب میرزا عباد الله جناب مشهدی تقی ترک جناب الله وردی جناب خداوردی جناب امام وردی جناب آقا محمد کل ابراهیم جناب مشهدی محمد علی جناب حاجی عنایت الله جناب مشهدی تقی جناب آقا یوسف جناب آقا علی اکبر علیهم بهاء الأبهی.

جناب همشیره خدیجه ضجیع جناب ناظم الحکماء عیال دیگر جناب ناظم الحکماء امة الله قدسیه صبیئه ایشان امة الله مجدیه و امة الله زکیه و امة الله والده شان امة الله ضجیع آقا میرزا سید علی و امة الله والده ضلعشان و صبا یای ایشان امة الله بقائیه و امة الله روحیه امة الله ضلع آقا میرزا سید مهدی خان و والده ضلعشان و امة الله صبیئه شان فروغیه امة الله همشیره جناب ناظم الحکماء امة الله ربابه امة الله ضیائیه و امة الله ملیکه امة الله صبیئه مرحوم ملا محمد علی علیهن بهاء الله الابهی

هو الله

ای جنود حیات، شرق و غرب پرستش نجوم آفله نمایند و عبادت آفاق مظلمه و از اس اساس شرایع مقدسه الهیه غافل و از فضائل و کمالات دین الله ذاهل، عادات و رسومی چند را ارکان شریعت الله شمردند و بر آن معتکف گشته اند و خویش را مطیع و منقاد انبیا و اولیا شمرده اند و همچو گمان کردند که به اعلی مراقی فلاح و نجاج رسیده اند و حال آن که در اسفل جهل زیستند و به کلی از مواهب الهیه محروم و بی نصیب گشتند و سبب این حرمان آن که به اساس

اصلی پی نبردند و در ترقی در عوالم روحانی و مقامات سامیه رحمانی نکوشیدند. اساس دین الله اکتساب کمالاتست و استفاضه از فیوضات، مقصد از ایمان و ایقان تزیین حقائق انسانی به فیض کمالات ربّانی است، اگر این حصول نیابد حقیقت حرمان است و عذاب نیران. پس بهائیان باید نظر به این امر دقیق نمایند که مانند سائر ادیان به عربده و های و هوئی و لفظ بی معنی کفایت نمایند بلکه به جمیع شئون از خصائل و فضائل رحمانی و روش و رفتار نفوس ربّانی قیام کنند و ثابت نمایند. که بهائی حقیقی هستند نه لفظ بی معنی و بهائی این است که شب و روز بکوشد تا در مراتب وجود ترقی و صعود نماید و نهایت آرزوی هر یک این باشد که نوعی روش و حرکت نماید که جمیع بشر از آن مستفیض و منور گردند و نقطه نظر گاهش هموار خلق و خوی حقّ باشد و روش و سلوکش سبب ترقیات نامتناهی گردد، بقدر قوه رحمت عالمیان شود و بقدر استعداد موهبت عالم انسان گردد. چون به این مواهب موفق شود می توان گفت که بهائی است، والا در این دور مبارک که فخر اعصار و قرون است ایمان عبارت از اقرار به وحدانیت الهیه نه، بلکه قیام به جمیع شئون و کمالات ایمان است و کلّ یدعی وصلاً بلیلی و لیلی لاتقرّ لهم بذاکا اذا سال الذمّوع علی الخدود تبین من بکا ممّن تباکا در وقت امتحان معلوم گردد و آن روش و سلوکست. حضرت اعلی روحی له الفداء و جمال ابهی کینوتی لقدوم احبائه الفداء جمیع ماها را به روش و سلوک دلالت و به جانفشانی هدایت فرمودند که چگونه باید از راحت و آسایش و خوشی خویش بیزار گردیم و به جهت فوز و فلاح دیگران جان نثار کنیم. آن ذات مقدّس با وجود علو ذات و سمو حقیقت خویش به جهت هدایت ما تحمل غل و زنجیر نمود و در مدت زندگانی در این جهان فانی آنی نیاسود و دقیقه ای راحت نفرمود و سر به بالین سکون و آرام نهاد و در جمیع ایام در محن و آلام بود. آیا حال چگونه سزاوار است که ما قیام نمائیم، البتّه انصاف چنین اقتضاء نماید که این تخم پاک افشاندن را آبیاری کنیم و آن نهال های مغروسه را باغبانی نمائیم و به کلی خود را فدای عالم انسانی نمائیم تا روی زمین بهشت برین گردد و وجه غبرا جنت ابهی شود والا عاقبت حرمان عظیم است و خسران مبین و علیکم التّحیة و الثّناء.

الهی الهی قد انشئت بقدرتک خلقاً جدیداً و خلقت و برئت و احدثت کوراً سدیداً و خلقت السّماء و زینتها بمصایح الهدی و مهّدت ارضاً بیضاً و بقعة مبارکه نورآء و طرزتها بحدائق غلبا و موجت البحار و اجریت الأنهار و امطرت السّحاب و انقت الریاض و انبت العصف و الریحان فبدت من کلّ فاکهة زوجان و ارسلت الریاح مبشرات برحمتک الکبری و اشرفت الأرض بنور موهبتک العظمی و حشرت الخلق الجدید فی هذا العصر المجید و تجلّیت علیهم بأنوار فیضک الأبدی الإشراق و هدیتهم الی منهج الوفاق حتی یتنور بهم الآفاق فی یوم الميثاق

ربّ اشدّد ازورهم و قوّ ظهورهم و كَمَل سرورهم و تَمّم نورهم و اشرح صدورهم بتوفيقاتك
الصّمدانيّة حتّى يكونوا نجوماً نورانيّة في الآفاق الظّلمانيّة أنّك أنت القويّ المقتدر العزيز
الكريم و أنّك أنت الرّحمن الرّحيم. ع ع

توقیع حضرت ولی امرالله

طهران

امه الله المحترمه قدسیه خانم مصباح علیها بهاء الله ملاحظه نمایند
نامه آن ورقه زکیه نورانیه مورخه ۱۷ شهرالمشیه سنه ۱۰۲ به حضور اقدس مبارک حضرت
ولی امرالله ارواحنا فداه وصول یافت و آنچه در خصوص وصیت نامه قرین جلیل متصاعد به
ملکوت ابهی حضرت مصباح راجع به تقدیم کلیه نوشتجات و آثار از نظم و نثر مرقوم داشته
بودید در ساحت انور اطهر معلوم گردید. فرمودند بنویس: "فقدان این نفس نفیس علت تأثر و
حزن بی پایان گردید، ولی خدماتش در سنین متمادیه در مرکز و موطن اصلی جمال قدم
زینت بخش تاریخ امرالله و شایان تقدیر و تمجید ملأ اعلی. امید چنان است بازماندگان سراج
آن شخص بزرگوار را روشن نمایند و به خدمات جلیله عظیمه در آینده موقّق گردند."

یادگاران آن نجم سماء عرفان امه الله اقدسیه خانم عهدیه، آقا میرزا امین الله، آقا میرزا عبدالله
ژن امه الله بهیه خانم، اقدس، فیض الله، همچنین آقا میرزا بهاء الدین علائی و آقا میرزا منصور
عهدیه و اولادشان مهوش و مینوش و مهram علائی و آقا میرزا عزیزالله مصباح و امه الله لیلی
خانم مصباح و آقا میرزا حسن و مهرناز خانم عهدیه طراً به اظهار مرحمت و مکرمات فائز و به
لطائف لطف و مودت مفتخر. از حق می طلبند تا تأییدات ملأ اعلی شامل و به اعظم سعادت و
موقّیت نائل گردند.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

۸ شهر الشرف ۱۰۲

۷ جنوری ۱۹۴۶

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

بخش دوم

شرح زندگی جناب عبداللہ مصباح

ایام کودکی

عبدالله مصباح در ۱۳ شعبان سنه ۱۳۲۹ هـ ق مطابق ۱۶ مردادماه سنه ۱۲۹۰ هـ ش و ۹ آگست ۱۹۱۱ م در طهران تولد یافت. نام پدرش عزیزالله مصباح و نام مادرش قدسیه (فاطمه) علائی (مصباح) بود.

عزیزالله مصباح از ادبا و شعرا و نویسندگان عالی قدر عالم بهائی است و چون شرح حال ایشان به تفصیل در مقدمه دیوان مصباح و در مصابیح هدایت (ج ۲، صص ۵۷۰ - ۵۴۱) و نیز در نشریه خوشه‌ها (ج ۲، صص ۸۱ - ۶۴) به طبع رسیده، ما را در این مقام نیازی به تحریر شرح حال ایشان نیست. فقط کافی است گفته شود که جناب عزیزالله مصباح فرزند محمدعلی خان مستوفی و او فرزند ملاً حسن تفرشی بود و سابقه ایمان این عائله به امر بهائی به ایام اولیّه ظهور حضرت ربّ اعلی می‌رسد.

مادر جناب عزیزالله مصباح شاه‌جهان نام داشته و او بنت میرزا محمدحسین منجم‌باشی بوده است. میرزا محمدحسین منجم‌باشی فرزند آقا میرزا رضی (رضاً) لشکرنویس بود. منجم‌باشی در ایام اشراق جمال قدم در بغداد به ایمان امر بدیع فائز گشت و مخاطب الواح عدیده قرار گرفت. او با سمت منجم‌باشی به خدمت دولت در آمد و با اکابر و رجال عصر خویش مصاحب بود و به علّت علم و درایت خویش به مقامات رفیعه رسید و مدّتی نیز به علّت انتساب به امر الهی در حبس انبار در طهران محبوس گشت. او سرسلسله عائله بزرگ منجمی و منجم است و از جمله اولاد او دکتر علی محمدخان و دکتر محمدخان و شاه‌جهان‌خانم است که مادر جناب عزیزالله مصباح بوده است. آقا میرزا محمدحسین منجم‌باشی در سال ۱۳۳۹ هـ ق / ۱۹۲۰ م از این عالم صعود نمود. شرحی درباره عائله منجم‌باشی در ذیل یادداشت هفتم در بخش سوم این کتاب نیز مندرج است.

همسر جناب عزیزالله مصباح، یعنی مادر جناب عبدالله مصباح، فاطمه نام داشته ولی به قدسیه (علائی) مشهور بوده است. او دختر ربیعه و ربیعه دختر میرزا سید محمد ناظم‌الحکماء است.

ناظم‌الحکماء که در آثار مبارکه بهائی به اسامی و القابی نظیر آقا میرزا سید محمد ناظم، میرزا سید محمدالحسینی، میرزا سید محمد ناظم‌الحسینی لاهیجانی، ناظم‌الاطباء، سید محمد طیب و بالاخره جناب ناظم مخاطب گشته، از اعظم خدّام امر الهی در لاهیجان بوده

است. او در سنه ۱۲۶۹ هـ ق / ۱۸۵۳ م در لاهیجان متولد شد. ابتدا به کسب علوم متعارفه و سپس به تحصیل مبادی فقه و اصول و منطق و کلام پرداخت و بعد رو به علم طب آورد و در اثر معاشرت با جناب عندلیب لاهیجی در حدود نوزده سالگی به امر جمال قدم ایمان یافت و تا آخر عمر از خدمت و مجاهدت در سیل امر الهی باز نایستاد.

جناب ناظم‌الحکماء در ۶ ذی‌قعدة سنه ۱۳۳۸ هـ ق / ۱۹۱۹ م از این عالم به عالم انوار شتافت و مناجات طلب مغفرتی که به تاریخ ۵ محرم سنه ۱۳۳۹ هـ ق / ۱۹ سپتامبر ۱۹۲۰ م مورخ است، به اعزاز او از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافت. این مناجات در بخش اول این رساله به طبع رسیده است. شرح حال جناب ناظم‌الحکماء به تفصیل در کتاب مصایح هدایت (ج ۳، ص ۲۶۶-۳۸۱) در اختیار علاقمندان است و فرزند برومند ایشان جناب نورالدین علائی نیز شرحی درباره زندگی و خصائل و فضائل جناب ناظم‌الحکماء در سنه ۱۰۹ بدیع / ۱۳۳۱ هـ ش در ۳۹ صفحه منتشر ساخته‌اند که می‌تواند مورد مراجعه علاقمندان قرار گیرد.

جناب ناظم‌الحکماء و اعضای عائله ایشان و نیز اعضای عائله پدری جناب مصباح مخاطب الواح عدیده قرار گرفته و شرح خدمات، فضائل و مساعی آنان در آن الواح، که در صدر این رساله مندرج گشته، مذکور و مسطور است.

باری، چون عبدالله به سال ۱۹۱۱ م تولد یافت، نام او مصداق "الاسماء تنزل من السماء" گردید، زیرا در بین عائله مصباح چنین مشهور است که این نام فرخنده در واقع عنایتی از طرف حضرت عبدالبهاء بوده است. شرح قضیه آن که هنگامی که خداوند نوزادی به عمه عبدالله مصباح، یعنی وفائیه مدحت و جناب نصرالاطباء عطا فرمود، آنان از حضرت عبدالبهاء تقاضای اسمی برای نوزاد خود نمودند و مدتی در انتظار وصول نام به سر بردند، اما جوابی از حضرت عبدالبهاء نرسید و لذا نام نوزاد را فتح‌الله نهادند. پس از این تسمیه ظاهراً لوحی از حضرت عبدالبهاء که مشعر بر تسمیه نوزاد به عبدالله بود واصل گشت و وصول این لوح با تولد نوزاد جناب عزیزالله مصباح و قدسیه خانم مقارن گردید. لذا آنان نام عبدالله را برای فرزند خود برگزیدند و این نام پرشگون تعلق به فرزند دلبد جناب عزیزالله مصباح پیدا نمود.

جناب عبدالله مصباح در عائله‌ای بهائی و متمسک به شریعت‌الله پا به وجود نهاد و ایام طفولیت خود را در آغوش پدر و مادری مؤمن، خدوم و دلسوز که اهل علم، ادب و حامی و ناشر فضائل عالیة انسانی بودند، سپری ساخت. او تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه بهائی تربیت آغاز نمود. مدرسه تربیت در آن ایام از نظر داشتن معلمین معرب و دلسوز، روش تدریس دروس، نظم و ترتیب امور و معیارهای عالی اخلاقی و آموزشی شهرت

به سزائی داشت و غیر از اطفال بهائی اولاد غیر بهائی بسیاری از رؤسا، وزراء و حتی خانواده سلطنتی در آن مدرسه درس می خواندند.

عبدالله مصباح دوره ابتدائی و سه سال اول دوره متوسطه را با مجاهدت و موفقیت کامل در آن مدرسه سپری نمود و در مدت تحصیل شاگردی بانضباط، مؤدب و کوشا بود. عبدالله مصباح پس از اتمام تحصیل در مدرسه تربیت، سه سال آخر دوره متوسطه را در مدرسه ثروت به اتمام رسانید و چون در سال ۱۹۳۰ میلادی از طرف وزارت معارف برنامه‌ای برای اعزام دانشجو به خارج به مرحله اجرا در آمد، عبدالله در مسابقه امتحانات مربوطه شرکت نموده درجه‌ای ممتاز به دست آورد و برای اعزام به فرانسه انتخاب گردید. او در همان اوان علیرغم عارضه‌ای که در چشمش پیدا شده بود و او را شدیداً عذاب می داد، دوره متوسطه را نیز به پایان رسانیده برای ادامه تحصیل عازم فرانسه گردید.

تحصیلات در فرانسه

عبدالله مصباح پس از فراغت از تحصیلات دبیرستانی برای کسب علوم عالیّه در سنه ۱۹۳۰ م راهی فرانسه شد و در سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۱ میلادی در دانشگاه تولوز در رشته فیزیک و علوم ریاضی به تحصیل پرداخت و در ماه می سنه ۱۹۳۶ میلادی به اخذ درجه لیسانس در علوم ریاضی و فیزیک توفیق یافت.

دوری از وطن و عائله و مشاغل ناشی از زندگی در محیط جدید و عدم احاطه به زبان فرانسوی و آداب و رسوم فرانسویان مصباح را در ایام اقامت در تولوز به درد فراق از خانواده و مشاغل حاصله از زندگی در غربت مبتلا نمود. اما در این اوان مکاتبات پدر بزرگوار و تشویق و تحریض مشفقانه او عبدالله را جان و روان بخشید، به آینده امیدوار ساخت، قدم استقامت فشرده و به تدریج بر مشاغل موجود غلبه یافته تحصیلات خود را به نحو احسن به اتمام رسانید و به برکت علم، تجربه و مدرکی که به دست آورد و در آن ایام بسیار غنیمت بود توانست که در ایران و بعد در مراکش به کار و تدریس پردازد و زندگی خود را اداره نماید.

یکی از نامه‌هایی که والد بزرگوار او جناب عزیزالله مصباح در اوائل ورود عبدالله به تولوز خطاب به او مرقوم داشته‌اند و به تاریخ ۲۹ مهرماه سنه ۱۳۰۹ هـ ش / ۲۱ اکتبر سنه ۱۹۳۰

مورخ می‌باشد، آینهٔ مشاغل عبدالله در آن ایام و حاوی نصایح مشفقانه و تشویق‌آمیز پدر
مهرپرور ایشان است. متن آن نامه چنین است:

۲۹ مهر ۱۳۰۹

فرزند عزیزم قربانت شوم کاغذی که بعد از ورود به تولوز نوشته و در آن
شمه‌ای از تنهائی و [یک کلمه لایقرء است] دیگر تأثیرات دوری و مفارقت اشعار
داشته بودی رسید و چون ناله‌ها سوزناک و از اعماق دل بود با آن که می‌دانی بنده
بواسطهٔ ضعف چشم هیچ قادر بر چیزنویسی نیستم و فردا هم که روز پست است
فرصت تحریر نخواهم داشت لازم دانستم ولو به کمال اختصار بعضی مطالب که
بنظرم می‌رسد بتو خاطر نشان نمایم و آن این است که اولاً این تألمات که بالطبیعه
بواسطهٔ تأثیرات دوری و مفارقت فامیل و اقوام پیدا می‌شود سبب آن فقط علاقهٔ انس
و الفت و معتاد نبودن بطرز و اسلوب زندگانی‌های خارج از محیط خانواده است و
همین که چند روزی بگذرد و برای خود دوستان خوب انتخاب نموده با آنها مأنوس
شوی یقین بدان که همه این احزان مرتفع می‌شود. موضوع مشکل بودن دروس هم
اهمیتی ندارد زیرا که قسمت عمدهٔ این اشکال راجع به زبان و آشنا نبودن به
اصطلاحات است و چون [یک کلمه لایقرء است] معاشرتت با فرانسوی‌ها است
مسئلاً در مدتی قلیل اشکالاتی که در فهم بیانات معلمین داری مبدل به سهولت
خواهد شد و ان‌شاءالله موفقیت تامه حاصل خواهی نمود. از همه اینها گذشته مطلب
مهمی که اصل‌الاصول و انعطاف ذهن به آن دافع همه آلام و ملالت‌ها است عنایات
و الطاف الهی است. اگرچه الآن که این کاغذ را می‌نویسم خیلی از شب گذشته و
چشمم هم مساعدت برای نوشتن ندارد اما یک نکته بطور اختصار می‌نویسم و
خودت در آن قدری فکر کن و آن این است که عالمی که موجد و محرک آن
خدای مهربان و همهٔ اراده‌ها محکوم و منقاد ارادهٔ اوست آیا برای انسان بعد از تدقیق
نظر در این مطلب چه جای حزن و ملال باقی می‌ماند. امسال در امتحانات متوسطه و
امتحانات مسابقه با همه موانعی که بواسطهٔ عارضهٔ کسالت و عدم مجال مطالعه برای
تو پیش آمد دیدی که در حال نهایت یأس تأییدات الهی چه طور شامل حال شده و
موجبات نجات و مسافرت ترا فراهم آورد. حالا هم بحمدالله در اروپا برادر مهربانی
مثل امین‌الله که قلبش مملو از محبت است مواظب حال تست. همهٔ این امور
سعادت‌هایی است که مورث هزاران هزار شکرانه است. به هیچوجه غصه به خود راه

مده، هم خود را مصروف انجام وظائف داشته و در همه حال تکیه و اعتماد به الطاف الهی نما. امیدوارم در جمیع مراتب و فضائل ترقیات کامله حاصل نمائی. هر وقت از درس و مطالعه فراغت پیدا میکنی شرح حالات خود را مفصل و مبسوط برای من بنویس. قربانت. عزیزالله

زیارت اعتاب مقدسه

عبدالله مصباح پس از فراغت از تحصیل در فرانسه در نوامبر سال ۱۹۳۵ میلادی راهی ایران گشت و در مسیر سفر خود به ایران در ارض اقدس از ۲۱ نوامبر ۱۹۳۵ به مدت نوزده روز به زیارت اعتاب مقدسه و تشرّف به آستان حضرت ولیّ محبوب امرالله توفیق یافت. در این سفر پرخطر و دل‌انگیز عبدالله مصباح با یار دیرین خود جناب سعید نحوی همراه بود و فیض زیارت طلعت معبود نصیب هر دو گردید.

سعید نحوی ظاهراً در آن ایام به امر مبارک نزدیک بوده اما هنوز ایمان و اعتقاد خود را اظهار و اعلان ننموده بود. نحوی در ایام زیارت اعتاب مقدسه منقلب گشته به امر مبارک گروید و در زمره خدام صمیمی امر الهی در آمد. او بعداً با خاله ناتنی عبدالله مصباح (شوکت خانم، دختر محترم خانم و آقا سید محمد ناظم‌الحکماء) ازدواج نموده و مصدر خدمات عدیده مهمّه به امرعظیم الهی گردید. شمه‌ای از شرح احوال و مساعی و خدمات جناب سعید نحوی در کتاب عالم بهائی (ج ۲۰، ص ۸۷۳-۸۷۱) به زبان انگلیسی طبع و انتشار یافته است.

باری، در این سفر پرثمر این دو جوان عزیز مهرپرور مورد عنایت و لطف و فیر حضرت ولیّ عزیز امرالله قرار گرفتند و توشه‌ای از این تشرّف نوزده روزه به دست آوردند که برکات آن سرمایه حیات روحانی آنان در تمام عمر شد.

از عجایب وقایع آن که اندکی پس از رفتن مصباح و نحوی از ارض اقدس، فیض زیارت اعتاب مقدسه نصیب جناب بدیع‌الله مصباح عموی عبدالله گردید. در نامه‌ای که بدیع‌الله مصباح از شرح تشرّف خود برای برادر خویش یعنی جناب عزیزالله مصباح نوشته و به تاریخ دوشنبه ۲۴ آذر سنه ۱۳۱۴ هـ ش / ۱۶ دسامبر ۱۹۳۵ م مورخ است از جمله چنین آمده است:

آقای عزیزم، تصدقت بگردم چه عنوانی را شروع نمایم که شیرین تر و جذاب تر از بیانات مبارک باشد. روز یکشنبه ۱۵ دسامبر [۱۹۳۵ م] ظهر به ارض مقصود مشرف گشتیم و پس از ملاقات جناب آقا میرزا هادی افغان هیکل مبارک به اطاقی که ما دو نفر (خانم و بنده) بودیم نزول اجلال و فضل نامتناهی خود را شامل حال این بنده روسیاه نموده مصافحه فرمودند. پس از مختصر بیاناتی از سلامتی حضرت عالی استفسار، ضمناً فرمودند من به میرزا عزیزالله خان خیلی علاقه دارم، خدمتگذار امر و یکی از ارکان امر هستم. به قدری اظهار عنایت فرمودند که گریه شادی در چشم جمع شد. بعد فرمودند عبدالله خان اینجا بود، آیا در راه ملاقات کردید؟ عرض کردم ملاقات میسر نشد. فرمودند جوان روحانی است، هم خودش و هم کسی که همراهش بود. اینها با هم در فرانسه تحصیل می کرده اند.

باری، جالب توجه است که مقارن اتمام دوره زیارت جناب عبدالله مصباح و جناب نحوی و در احیان حرکت آنان به سمت ایران حضرت ولی امرالله مرقومه ای خطاب به محفل روحانی طهران مرقوم فرموده اند که متن آن را ذیلاً نقل می نمایم:

طهران

محفل روحانی محلی شیدالله ارکانه

حسب الامر مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء این سفارشنامه از قبل حضرتشان خطاب به آن محفل راجع به سعیدخان نحوی مرقوم می گردد.

فرمودند بنویس این جوان نورانی با نجل جناب مصباح به زیارت مقامات مقدسه فائز و نائل گردید و مراجعت به ایران نمود. او را بسیار تشویق نمایند و کمال مهربانی مجری دارند و بقدر امکان او را در امور مادی و معنوی رهنمائی و دلالت نمایند. فرمودند امید چنان است این دو جوان من بعد به خدمات جلیله موفق گردند و ترویج مصالح امریه را در آن سامان بنمایند.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

۲ شهرالمسائل ۹۲

۱۳ دسامبر ۱۹۳۵

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

حضرت ولی امرالله در یکی دیگر از توقیعات مبارکه نیز که به تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۳۸ میلادی مورخ است درباره جناب نحوی چنین می فرمایند:

... مخصوصاً جناب آقا میرزا عزیزالله خان مصباح که به همراهی جناب آقا سعید نحوی قصد مسافرت تبلیغی نموده اند مورد مراحم عالیہ شدند و قیام عاشقانه این بندگان خدوم و غیور به شرف تقدیر فوق العاده وجود مبارک مشرف گردید...
(توقیعات مبارکه، ج ۳، ص ۱۹۱)

جناب عبدالله مصباح درباره سفر خود به ارض اقدس و تشرّف به حضور حضرت ولیّ امرالله گاه گاه در مذاکرات و محاورات خود مطالبی بیان می فرمودند. از جمله در مذاکرات خصوصی خود با حقیر در ایام فوریه ۱۹۹۵ میلادی چنین فرمودند که پس از ورود به بندر حیفا در هتلی اقامت نموده سپس به بیت مبارک رفته خود را معرفی نمودیم. در آن ایام مرسوم چنان بود که زائرین به طبقه زیرین بیت مبارک هدایت می شدند و در آنجا منتظر می ماندند تا هیکل اطهر حضرت ولی امرالله به اطاق ملاقات تشریف فرما شوند. اطاق ملاقات با زائرین معمولاً اطاق سمت دریا در جنب سالن مرکزی بیت مبارک بود و چون هیکل اطهر به آن اطاق وارد می شدند، یکی از خدام زائرین منتظر را از طبقه زیرین دعوت به طبقه بالا و ورود به آن اطاق می نمود.

جناب مصباح و جناب نحوی در این اطاق برای اولین بار به حضور حضرت ولیّ محبوب امرالله تشرّف حاصل نمودند و همان طور که اشاره شد نوزده روز مدت تشرّف آنان به طول انجامید. ایام اقامت این دو نفر در ارض اقدس با برگزاری جلسات یوم شهادت حضرت ربّ اعلی و نیز لیلۀ صعود حضرت عبدالهء مقارن گردید و آنان در جلساتی که برای بزرگداشت این وقایع برگزار شد شرکت نمودند.

ترتیب زیارت در آن ایام چنین بود که هر روز عصر زائرین به بیت مبارک می رفتند و در معیت حضرت ولی امرالله پیاده به سوی مقام اعلی حرکت می نمودند. سپس برای تشرّف به مقامات متبرکه، حضرت ولی امرالله شخصاً در باب مقام اعلی می ایستادند و به یک یک زائرین عطر عنایت می فرمودند و آنان وارد مقام می شدند و بعد از تمام زائرین، حضرت ولی امرالله خود داخل حرم شده زیارت نامه را تلاوت می فرمودند و سپس اوّل هیکل اطهر از مقام خارج شده و بعداً سایرین مقام مبارک را ترک می نمودند.

بنا به گفته جناب مصباح در آن سال جلسه شهادت حضرت ربّ اعلی در هنگام ظهر در مسافرخانه جنب مقام اعلی تشکیل شد و هیکل مبارک فقراتی از آثار مبارکه و قسمت‌هایی از تاریخ نبیل زرنندی را که قبلاً تهیه فرموده بودند به نفوسی که قبلاً تعیین شده بودند مرحمت فرموده و آنان به نوبت قرائت نمودند و بعد همگی به زیارت مقام اعلی رهسپار شدند. جناب مصباح می‌فرمودند که پس از اتمام جلسه شهادت از حضرت ولی امرالله کسب اجازه نموده شرح شهادت حضرت ربّ اعلی را که از تاریخ نبیل قرائت شده بود، تسوید و با خود به ایران بردند.

جلسه صعود حضرت عبدالبهاء در مقابل مقام مقدّس حضرت ربّ اعلی تشکیل شد و بعد از تلاوت آثار مبارکه همه زائرین داخل مقام شده زیارت‌نامه را هیکل اطهر شخصاً تلاوت نمودند و در مقام حضرت عبدالبهاء علاوه بر تلاوت زیارت‌نامه، حضرت ولی امرالله لوح حضرت عبدالبهاء مصدر به عبارت "ای سمندر نار موقده..." را نیز تلاوت فرمودند. جناب مصباح می‌فرمودند که استماع این لوح آن هم به لحن ملکوتی حضرت ولی عزیز امرالله تأثیری عجیب در ایشان نمود و مذاق جان را برای همیشه شکرین ساخت. این لوح البتّه همان لوح منیع و مبارکی است که در توقیع مورّخ ۱۹ دسامبر ۱۹۲۳ میلادی (توقیعات مبارکه، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸) نیز هیکل اطهر آن را نقل فرموده‌اند.

جناب مصباح مختصری از شرح اهمّ وقایع ایام زیارت خود مرقوم داشته‌اند که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

ورود به مسافرخانه حیفاً ساعت نه صبح روز شنبه ۲۱ نوامبر ۱۹۳۵
تشرّف به ساحت اقدس در بیت مبارک ساعت ۴ بعد از ظهر
در رکاب هیکل مبارک به اتفاق صبری افتندی، اردشیر هزاری، سعید:
"اهلاً و سهلاً خوش آمدید خوش آمدید من خیلی کار دارم والا صبحها هم با شما
به زیارت مقامات می‌آمدم. باید با محافل مرکزی چهل اقلیم مکاتبه کنم، علاوه بر
آن مکاتیب خصوصی را نیز جواب دهم." ... سؤال فرمودند، "آیا شما کتاب عالم
بهائی را می‌شناسید؟" نحوی عرض کرد هیچ انگلیسی نمی‌داند. وجه مبارک به
فانی متوجّه گردید. عرض شد خیلی کم می‌دانم. فرمودند، "آری احباء باید زبان
انگلیسی را تحصیل کنند. من خیلی تأکید برای تحصیل این زبان کرده‌ام. باید
بهائیان این زبان را مقدّم بر زبان فرانسه بدانند." سؤال فرمودند، "آیا زبان اسپرانتو
می‌دانیم؟" عرض شد خیر. فرمودند، "زبان اسپرانتو خیلی برای تبلیغ امر لازم است."

اخيراً يك مجله به زبان اسپرانتو از طرف محفل مركزي آلمان منتشر مي‌شود. بايد جوانان شركت كنند تا با جوانان ممالك مختلفه مرتبط شوند. اين شركت براي امر تبليغ بسيار مفيد است. سؤال فرمودند، "فرانسوي‌ها در امور ديانتی چگونه‌اند؟" عرض شد: خيلي بي‌فكرند. فرمودند، "آري عده‌اي بي‌فكرند و عده‌اي متعصب؛ جمعی ابدأ فكر دين نيستند و بكلي بي‌قيدند و جمع ديگر كه كاتوليک هستند خيلي تعصب دارند" ... مي‌فرمودند نظامنامه محافل مركزي و محافل محلي اخيراً ترجمه شده اين قوانين راجع است به امور administratif كه در ايران قانون اساسي گويند و اين اسم را ممكن است براي اين نظامنامه نيز بكار برد و گفت "قانون اساسي بهائيان". اين نظامنامه به انگليسي تدوين و در كتاب عالم بهائي چاپ شده است، شما سعي كنيد با كمك كسي كه انگليسي مي‌داند آن را به فرانسه ترجمه كنيد. مي‌فرمودند: "امروز وجهه عالم رو به بي‌ديني است و اين امراض روز بروز شدت پيدا مي‌كند، مردم غافلند و خيلي مغرور شده‌اند، به اين زودپها متنبه نمي‌شوند و عاقبت اين بدبختي‌ها منتهي به حرب اعظم مي‌شود كه حرب گذشته مقدمه آن بود. حضرت بهاءالله پنجاه سال قبل در موقعي كه هيچ انقلابي در عالم ظاهر نبود فرمودند، "عالم منقلب است و وجه آن به بي‌ديني متوجه ... و اين فقره روز بروز شدت خواهد كرد بنحوي كه ذكر آن اليوم جائز نه اذاً ترتعد فرائص العالم..." اين اشاره بحرب عظيم است. تا آن كه مي‌فرمايند "اذاً ترتفع الاعلام و تغرد العنادل على الافنان". قسمت اول انذار است و قسمت ثاني بشارت. آري تا مردم به بدبختي‌هاي شديد گرفتار نشوند متنبه نخواهند شد. قدر بهائيان و تاسيساتشان امروز بنقد مجهول است در آتیه اثرات آن معلوم خواهد شد. امروز بهائيان بايد سعي كنند تمام كارها بنام محفل ملي انجام گيرد، خود را در مقابل تصميمات محفل محو صرف كنند، شخصيت را منظور نداشته باشند. اگر در جمعي فردي پيشنهادي كرد و مقبول افتاد، آن پيشهاد را نبايد بخود نسبت دهد بلكه بايد بداند كه او در ظل محفل است و آن تصميم تصميم محفل. امروز روزي است كه بهائيان بايد سعي كنند مؤسسات امري را در انظار جلوه دهند."

مي‌فرمودند: "مقام حضرت اعلي و حضرت عبدالبهاء در قلب كرم‌ل قرار گرفته، سر كوه، در رأس بعدها مشرق‌الاذكار مرتفع خواهد شد به طوري كه رأس آن مشرق‌الاذكار و قلب آن مقامات خواهد بود و براي اين كار اراضي ابتياع شده، اما احباء بايد سعي كنند در هر جا كه براي مشرق‌الاذكار ابتياع مي‌شود، اراضي اطراف

را نیز ابتیاع کنند زیرا اطراف مشرق‌الاذکار باید برای دارالشفا، مدارس و غیره اختصاص داده شود. من به این مناسبت به احبای ایران سفارش کردم تا ممکن است اراضی اطراف مشرق‌الاذکار را نیز ابتیاع کنند.

صبح ۳۰ نوامبر در تالار بیت مبارک، فرمودند: "زیارت‌گاه‌های بهائی متعدّد است، یک روز برای دیدن آنها کفایت نمی‌کند." به جناب آقا میرزا محمدتقی از اهل مصر می‌فرمودند، "جمعیت علمیه خواستند رخنه در امر وارد کنند جمعیت آنها مضمحل شد و استقامت و ثبوت اعضای محفل ظاهر و ثابت گشت."

هنگام عصر پس از مراجعت از عکا و زیارت روضه مبارکه، قصر بیت مبارک، قشله، باغ فردوس، باغ رضوان، می‌فرمودند: "سه شهر به زودی ترقی سریع می‌کند، طهران، بغداد، حیفا. دست الهی دو قوه قاهره را بر آن داشته است که مدنیت مادیّه در حیفا ایجاد کنند، اوّل کلیمیان که سرمایه بسیار دارند و ثانی دولت قاهره انگلیس را. در بین مهاجرین اشخاص مستعدی هستند، ولی حال به مادیات مشغولند، بعد متوجّه به ملکوت اعلی می‌شوند و کم‌کم از مادیات پی به روحانیات می‌برند."

نحوی سؤال کرد که در سال ۱۹۵۷ در عالم چه حادثه مخصوصی روی خواهد داد؟ هیکل مبارک فرمودند: "این سنه که در کتاب مقدس مذکور است بدایت استقلال امر و ظهور مواعید الهی است. جنگ خاتمه یافته است.

احبای ایران یک ساعت تشرّف را آرزو می‌کنند. شما که می‌روید به ایران همّت کنید و با احباب در خدمات شرکت کنید. خدمت امروز بر دو قسم است، خدمت تبلیغی و خدمت اداری. تبلیغ رتبه اوّل را حائز است. الواح وصایای مبارک را بخوانید، می‌بینید حضرت عبدالبهاء به این امر چقدر اهمّیت می‌دادند و تأکید می‌کردند."

بعد، جناب اردشیر هزاری عرض کردند وجود مبارک دعا فرمایند که راه تشرّف برای احبای ایران باز شود و مدارس احباب مفتوح گردد. فرمودند: "من دعا می‌کنم، مطمئن باشید، بخصوص برای احبای ایران که خیلی در مضیقه‌اند؛ امروز روز امتحان است. جمال مبارک این ایام را صریحاً وعده داده‌اند، می‌فرمایند: چون یوم رهیب فصل در رسد ... اعدا از هر گوشه و کنار در صدد رخنه‌اند ... هر قدر مقاومت شدید می‌شود، باید استقامت احبای نیز به همان اندازه شدت یابد ... آنها تصوّر می‌کردند که مدارس را بستند، اسباب خمودت احباب خواهد شد و حال آن که به عکس بود. خود این امر علامت و علت اهمّیت امر است. احباب نباید ناظر

به یک مؤسسه اداره امری باشند، بلکه باید تمسک قلبی به امر داشته باشند. البته در بستن مدارس حکمت‌هایی بوده است." بعد فرمودند: "سه مرحله است که باید پیموده شود، شرعی، عرفی، بهائی. ترکیه قسمت شرعی را بکلی از میان برد و به جای قوانین و احکام مذهبی اسلام، اصول و قوانین غربی را اتخاذ کرد. در ایران نیز کم‌کم قوانین عرفی که مقتبس از امم غرب است، جانشین احکام مذهبی می‌شود. سپس احکام بهائی جای آن دو را می‌گیرد."

در مسافرخانه از انفصال امر و اعلان استقلال آن بیاناتی می‌فرمودند. پس از ختم مجلس برای زیارت تشریف بردند. سعید در این موقع حالش منقلب شده بر پای مبارک افتاد، می‌بوسید و زار زار گریه می‌کرد. هیکل مبارک با عطف و مهر مخصوصی او را نوازش می‌فرمودند و دستور فرمودند که او را به مسافرخانه ببرم، قدری روی تخت استراحت کند. پس از زیارت مقام، مجدداً هیکل مبارک به اطلاق برای احوال‌پرسی تشریف فرما شدند و فرمودند: "من به جای شما هم زیارت کردم..." بعد به نحوی فرمودند: "قلب را محکم کنید، من درباره شما دعا می‌کنم. با جناب مصباح به ایران بروید و همت کنید انشاءالله موفق خواهید شد."

ساعت چهار بعد از ظهر مشرف شدیم. احوال‌پرسی فرمودند و فرمودند دیروز هوا بارانی بود، نتوانستیم به زیارت برویم، امروز خواهیم رفت. بعد، از علی افندی و از عبدالفتاح صبری سؤال فرمودند که قرار بود بیاید، نمی‌دانم چه شد که نمی‌دانست. علی افندی عرض کرد که شاید نتوانسته است حرکت کند و مانعی برای او پیش آمده باشد. فرمودند که: "اوضاع مصر خیلی شلوغ است، ملت استقلال می‌خواهد و به این وسیله می‌خواهند تقلید ممالک غرب را بکنند، اما نمی‌دانند که آنها با استقلالشان چه کردند که اینها اینقدر طالبند. دوره استقلال و انفصال ممالک گذشت، امروز باید عموم متحد شوند. انگلیس که دست از سیاست خودش بر نخواهد داشت، زیرا مصر برای او بواسطه کانال سوئیس موقعیت مهمی را حائز است ..."

نحوی عرض کرد که می‌خواهم از ولی امرالله خواهشی بکنم، نمی‌دانم آیا ممکن است قبول فرمایند. عرض کرد: "می‌خواستم تمنّا کنم حضرت ولی امرالله لوحی به افتخار این بنده و فامیل عنایت فرمایند که در فامیل داشته باشم." فرمودند: "جمع احباب که اینجا می‌آیند همین خواهش را می‌کنند و اگر من بخواهم همه را اجابت کنم باید خیلی وقت برای این کار بگذارم و از انجام وظائف باز می‌مانم و اگر یکی

را اجابت کنم سایرین هم توقع دارند و اسباب کدورتشان می‌شود. اما شما وقتی رفتید خطی مرقوم دارید من جواب می‌دهم و در حاشیه خودم چیزی خواهم نوشت. اما گذشته از این من همیشه به یاد شما هستم. باید تقرّب قلبی باشد، زیرا آن اصل است، مکاتبه در رتبه ثانی قرار دارد.

چون مشغول توسعه جاده بودند فرمودند، "بلدیّه خدمت به مقام اعلی می‌کنند، زیرا جاده را وسیع می‌کنند." بعد، نظر به دستوراتی که راجع به دیوار جنب مقام به فردی می‌دادند فرمودند: "من باید به جمیع امور چه اداری چه امری چه مرکزی چه محلی سرپرستی کنم."

دیگر از بیانات مبارک این بود که می‌فرمودند: "حالا حکومت ایران در صدد ترقی است. گویا مدارس در هر قریه‌ای باز کردند." بعد، سؤال فرمودند: "حالا مدارس دخترانه و پسرانه مختلط است؟" عرض شد که پنج سال قبل اینطور بود، حالا دیگر نمی‌دانیم. فرمودند که "مسئله حجاب که از بین رفت. بهائیان بر حسب دستور حضرت عبدالبهاء مشوق این امر بودند، اما خودشان هیچ اقدامی نکردند تا آن که این اقدام از طرف سایرین شد. حال باید آنها هم تأسی و اقتدا کنند." بعد به زیارت مقام تشریف برده، بعد از خروج ساعت حرکت را سؤال می‌فرمودند. بعد فرمودند: "خوب است شما در هر جا یکی دو روز توقف کنید و احباب را زیارت نمائید و بشارت اعلاء امر را که بواسطه احباء متواتراً به ارض مقصود می‌رسد به احباب برسانید و بگویند که رجال امر در هر نقطه از عالم به کمال ثبوت و استقامت مشغول خدمتند." عرض شد عنایتی فرمایند که ما نیز از این نعمت محروم نمائیم. فرمودند: "انشاءالله، شما همّت کنید، موفق خواهید شد. من دعا می‌کنم، شما مطمئن باشید."

مراجعت به ایران

عبدالله مصباح پس از زیارت اعتاب مقدسه از ارض مقصود عازم ایران شد و چون به وطن مألوف مراجعت نمود، پس از چندی به استخدام اداره فرهنگ آذربایجان در آمد و در سنه ۱۳۱۵ هـ ش / ۱۹۳۶ میلادی در تبریز به تدریس ریاضیات اشتغال جست. سپس در سال ۱۳۱۸ هـ ش / ۱۹۳۹ م در طهران به خدمت نظام رفت و شش ماه اول ایام نظام وظیفه را به

تمرینات و خدمات نظامی در پادگان ارتش گذرانید و چون به درجهٔ افسری رسید در قسمت مهندسی ارتش به تدریس زبان فرانسه و ترجمه پرداخت.

چیزی به اتمام دورهٔ نظام نمانده بود که مصباح را به پر کردن پرسش‌نامه‌ای که حاوی ستون مذهب بود فرا خواندند و او در آن اوراق به صراحت و شهامت مرقوم داشت که مؤمن و معتقد به شریعت بهائی است. در نتیجهٔ اقرار و اعتراف قلبی و صمیمانهٔ خود به امر بهائی، مصباح را خلع درجه نمودند و او با استقامت و شجاعت در رتبهٔ سرباز صفر دورهٔ خدمت نظام را به پایان رسانید.

در مدرکی که از دورهٔ خدمت نظام و وظیفهٔ مصباح به جا مانده چنین مذکور است که "نظر به عدم صلاحیت ابقاء در مقام افسری، از شئون افسری خلع و مانند سرباز وظیفه جزو ذخیره منظور می‌شود."

مصباح پس از اتمام دورهٔ نظام به استخدام دانشگاه طهران در آمد و در قسمت روابط فرهنگی ایران و اروپا در دبیرخانه دانشگاه مشغول به کار شد و تا سال ۱۹۴۳ میلادی که به قصد هجرت ایران را به صوب عراق ترک نمود، در این سمت شاغل به خدمت بود.

ایام خانقین

چون صلاهی هجرت و لزوم قیام برای تحقق اهداف مهاجرتی به فرمان حضرت ولی امرالله به سمع احبای ایران رسید، عبدالله مصباح در اواخر تابستان سنهٔ ۱۳۲۲ هـ ش / ۱۹۴۳ م راهی خانقین عراق شد و در آن مدینه رحل اقامت افکنده با تشریک مساعی سایر یاران الهی به تشکیل اولین محفل روحانی آن مدینه در مارچ سنهٔ ۱۹۴۴ م توفیق یافت.

از جمله توابع مبارکه‌ای که به اعزاز محفل روحانی خانقین از طرف هیکل اطهر حضرت ولی امرالله عزّ صدور یافته و به تاریخ ۷ آگست سنهٔ ۱۹۴۴ م مورّخ است، توفیق منبع ذیل است:

خانقین، محفل مقدّس روحانی شیدالله ارکانه
نامهٔ آن امنای رحمانی مورّخهٔ ۱۰/۳/۱۷ بساحت اقدس مبارک حضرت ولیّ امرالله
ارواحنای فداه واصل و عرض تهنّیت و تبریک بحلول قرن ثانی از ظهور اعظم ابهی و
طلوع تیر افخم اعلیٰ بشرف قبول و اظهار مرحمت مزین و فائز. از الطاف صمداتیّه

مستدعی چنانند که آثار و انوار فیوضات الهیه و تجلیات و اشراقات شمس احدیه در مطلع قرن ثانی چنان سطوع و ضیاء و لمعانی نماید که بکلی وجهه عالم حایه را تغییر دهد و تقلیب نماید و خلعت جدید بپوشاند و بطراز بدیع آراسته کند و این منوط بتأییدات سبحاتیه و استقرار نظم رفیع رحمانیه و همّت و خلوص و سعی و کوشش یاران آن طلعت احدیه است. امیدواری حضرتشان چنان که آن امنای الهی موفق و آن مرکز جدید از پرتو آفتاب توحید روشن و نورانی گردد.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

۷ شهرالکمال ۱۰۱/۷ آگست ۱۹۴۴

درباره مدینه خانقین و کیفیت مهاجرت احبای ایرانی به آن دیار، جناب صادق مهربان که خود از مهاجرین اولیه آن مدینه بوده‌اند، شرحی در تاریخ نوامبر سنه ۲۰۰۰ م خطاب به جناب فیض الله مصباح مرقوم داشته‌اند که متن آن را ذیلاً نقل می‌نماید:

فیضی جان از من خواسته‌ای که شرح مختصری از دوران مهاجرت به خانقین (عراق) که از محضر برادر بزرگوار و دانشمند جناب عبدالله مصباح مستفیض می‌شدم و سعادت مؤانست و مجالست با ایشان را داشتم بنویسم، ولی به قول مولوی رومی، سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح حال اشتیاق فی الحقیقه قلم من عاجز و ناتوان است و نمی‌تواند آن طور که شایسته است اوضاع و کیفیت آن دوران را ترسیم نماید. آن زمان دوران عشق و عاشقی بود و انقطاع و دل‌باختگی، معذک سعی خواهم کرد که به متجاوز از پنجاه سال قبل برگردم و آنچه به خاطر آید برای بنویسم:

در سال ۱۹۴۲ یا ۱۹۴۳ میلادی که جناب نورالدین فتح اعظم، شهید مجید، از زیارت اعتاب مقدسه و حضرت ولی امر محبوب به طهران مراجعت فرمودند [جناب فتح اعظم در سال ۱۹۴۲ م به زیارت اعتاب مقدسه توفیق یافتند. برای ملاحظه شرح احوال و خدمات جناب فتح اعظم به کتاب عالم بهائی، ج ۱۲، ص ۶۹۲-۶۹۰ مراجعه فرمائید] در جلساتی که برای استماع بیانات ایشان تشکیل گردید، جمع احباء را به اجرای اولین نقشه مهاجرتی بهائیان ایران (نقشه چهار و پنج ماهه) که هیکل مبارک طرح و دستور اجرای آن را صادر فرموده بودند تشویق و ترغیب نمودند. در این

نقشه آن حضرت احبّاء ایران را به مهاجرت به کشورهای مجاور ایران مانند ترکیه، عراق و افغانستان امر فرموده بودند و جمعی از یاران با توکل به تأییدات حقّ موانع و مشکلات جاری زندگانی را نادیده گرفته و برای پاسخ به ندای آن حضرت راهی آن کشورها گردیدند.

از جمله عدّه‌ای از احبّاء با راهنمایی و مساعدت جناب ذکرالله خادم، ایادی فقید امرالله که در آن زمان در قونسولگری عراق [در طهران] خدمت می‌کردند، موفق به اخذ ویزای عراق شده و به صوب آن دیار حرکت کردند و اغلب آنان در حظیرةالقدس بزرگ بغداد مجتمع گردیدند و با مشورت و دستور محفل مقدّس روحانی ملّی عراق، هرگروه به یکی از شهرهای آن کشور مانند بصره، موصل، کربلا، خانقین و غیره به منظور تشکیل محفل روحانی عزیمت نمودند و با در دست داشتن جواز کوتاه‌مدت اقامت در عراق مقیم آن شهرها شدند.

جناب عبدالله مصباح که اخیراً به ملکوت ابهی شتافتند [شرح صعود جناب مصباح در ذیل عنوان "سال‌های اخیر در اروپا" در انتهای این فصل مذکور خواهد شد] در جزو کسانی بودند که در شهر خانقین واقع در شرق عراق و مرز ایران مقیم گردیدند و اینجانب نیز سعادت آن را یافتم که در همان شهر اقامت کنم و دوستی و شناسائی قبلی در طهران به مؤانست و مصاحبت دائمی با آن جوهر مجرد در محلّ کار در روزها و همکاری با ایشان در سایر اوقات مبدّل گردید. علاوه بر آن، ایشان، اینجانب و یکی دیگر از دوستان - آقای عابدین مهاجر - در یک اطاق محفّر در بالاخانه منزلی که در اجاره احبّاء بود و خفّاشان که در سقف آن لانه داشتند و مهمانان بی‌آزار ما بودند با هم هم‌منزل بودیم. در این خانه کوچک دو طبقه در هر اطاقی یک خانواده بهائی زندگانی می‌کرد.

در آن موقع برای اخذ جواز اقامت یک‌ساله و تمدید جوازهای موقت که بسیار دشوار و مشکل بود همه دوستان ناچار بودند به کاری که مورد احتیاج کارفرمای مربوطه باشد و ادامه اقامت مهاجرین را در آن کشور توجیه نماید مشغول شوند و با ارائه مدرکی دالّ بر این موضوع به مقامات دولتی تقاضای تمدید اقامت نمایند.

جناب عبدالله مصباح و اینجانب در دفتر امور اداری شرکت یو.ک.سی.سی. (United Kingdom Commercial Corporation) (UKCC) که بسیار ساده و غیرمجهّز بود مشغول کار شدیم. آن زمان مقارن بود با سالهای آخر جنگ بین‌المللی دوّم و شهر استالین‌گراد در کشور شوروی در محاصره آلمان نازی بود و

متفقین از طریق عراق و استفاده از راه آهن سرتاسری ایران مهمات و خواربار و سایر لوازم را برای کمک به کشور شوروی ارسال می‌داشتند. توده‌های عظیم مهمات و وسائل جنگی و غیره در محوطهٔ روباز وسیعی در چند کیلومتری شهر خانقین انبار می‌شد و حمل و نقل آنها توسط کمپانی یو.ک.سی.سی. انگلیسی و تعدادی مقاطعه‌کار عرب و ایرانی انجام می‌گرفت.

باری، این نفس شریف با سکون و وقار و انجام کار بسیار مرتب و دقیق مورد احترام و تقدیر مسئولین مربوطه و سایر کارمندان بود و با داشتن تحصیلات عالی داخل و خارج ایران به منظور توفیق در اخذ جواز اقامت یک‌ساله و ادامهٔ خدمت در محل مهاجرتی با ذوق و شوق و رضای جان و دل هر روز ساعات متوالی در صبح و عصر پشت میز کار خود مشغول بود. درست به خاطر دارم که در هوای گرم و بدون وسائل تهویه در آن دفتر کار، قطرات عرق از آرنج ایشان سرازیر بود و برای این که میز کار را غیرقابل استفاده نسازد، قطعه‌ای کاغذ با دستمال همیشه زیر دست ایشان قرار داشت.

برای روشن شدن نحوهٔ کار و زندگی در نقطهٔ مهاجرتی بهتر است به قسمتی از متن نامه‌ای که جناب عبدالله مصباح در پاسخ به نامهٔ حقیر نوشته و اکنون در دست من است مراجعه نمایم. اینجانب نظر به مشکلات خانوادگی ناچار مدتی زودتر از سایرین نقطهٔ مهاجرت را ترک کرده به طهران مراجعت نمودم و چون امکان بازگشت مقدور نشد طی مرقومه‌ای شرح حال خود و ناراحتی وجدان خود را برای آن عزیز نوشتم و ایشان نامهٔ مشروحه در جواب لطف کردند. در آن موقع آن نامه را برای مطالعه و اطلاع از وضع فرزند والا گهر به والدین محترم ایشان سپردم که تا این اواخر در بین اوراق خانوادهٔ ایشان باقی بود. این مرقومه بسیار مفصل است و متجاوز از پنجاه سال قبل نوشته شده و در حقیقت تاریخچهٔ کوچکی است از کیفیت زندگی مهاجرین در خانقین. این نامه پس از سالها اخیراً توسط ایشان [عبدالله مصباح] به من برگردانده شد که یادداشت کوتاهی هم به تاریخ ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۰ به آن ضمیمه شده بود. در مقدمهٔ این یادداشت کوچک [جناب عبدالله مصباح] چنین می‌نویسند:

"مهربان عزیز، این ورق پاره‌ای از تراوشات دوران عاشقی است که امروز مانند کاتب آن دست‌خوش حوادث روزگار است و به مصداق "المال یشبه بصاحبه" بر اثر سالخوردگی و کهنگی از چین و چروک خالی نیست."

آری، فیضی‌جان آن دوران، دوران فداکاری و سرگذشتگی و سودائی بودن بود و برادر ارجمندت را که سردفتر دانائی هم بود، عشق پرفنونی فرا گرفته بود و هم‌جواری با ایشان و استفاضه از فیوضات روح بزرگ و اطلاعات وسیع و عمیق او برای من نعمت بسیار عظیمی محسوب می‌شد و اگرچه مدتش کوتاه بود، ولی تأثیرات فوق‌العاده‌اش تا جایی که استعداد فطری اجازه می‌داد، در تمام عمر و مراحل مختلف زندگی با من شریک و دمساز بود.

حال برای تشریح بیشتر اوضاع و احوال از قلم توانای ایشان [عبدالله مصباح] استعانت جُسته و قسمتی از نامهٔ مربوطه را در اینجا نقل می‌کنم:

"... خوب به خاطر بیار که سال گذشته در این موقع یا کمی قبل از آن چه ساعتی داشتیم ... صبح زود بود که برای اولین بار در عراق، من با چهرهٔ فرسوده و بخار آگین که نشانهٔ بی‌خوابی شب و ورود از سفر بود و تو ... با سیمای ساعات متوالی کار در فضای "مبارک" در سه چهار کیلومتری خانقین یکدیگر را ملاقات کرده، در آغوش گرفته و می‌بوسیدیم ... تو در آن ایام در هتل "علی" منزل داشتی. بنابراین احتیاجی نبود که من در عقب منزل بگردم زیرا مسلّم بود که در جوار تو خواهم بود. راستی آن ایام هم عجب ایامی بود! دقیقه‌ای فرصت نداشتیم. از شش صبح تا ظهر و از سه یا سه و نیم الی هفت بعد از ظهر به کارهای متراکم اداری می‌گذشت. وسائل حرکت پیاده‌روی در آفتاب سوزان و یا آویخته به رکاب بارکش‌های اداره و گاهی نیز تعلیق در هوا و اتکاء به میله‌های کامیون‌های جرّ انتقال بود. معذک این وضعیت قادر بر محو بشاشت و سرور از چهرهٔ ما نبود. فکر می‌کردیم که این اوضاع بزودی سپری خواهد شد و ما هدف خود را قریباً خواهیم یافت ... اگر دست قضا اوقات روز ما را به عبث می‌ربود شبها در محفل انس یاران بزم خوشی می‌آراستیم و مثل این بود که می‌خواستیم تا آخرین لحظه از اوقات خود را در محضر یاران استفاده کرده باشیم ... با وجود دسائس مختلفهٔ اعداء، وسائل اقامت فراهم شد ... و امید اقامت یک‌ساله برای عموم حاصل شد، محفل روحانی تشکیل گردید ... اما باز هر روز خبری می‌رسید و اخبار مراجعت دسته‌ای از یاران به طرف ایران به آذان متواصل می‌گشت ... این پیش‌آمدهای مختلفه چه حالت توکلی به یاران داده و چطور عموم را تشنهٔ تضرّع و ابتهال و مناجات به درگاه غنی متعال کرده بود. چه دفعات که قوهٔ درونی عموم را سحرها از خواب بیدار می‌کرد و اطاق محقر یکی از دوستان مشرق‌الاذکار می‌شد..."

متن فوق عبارت از نامه آقای صادق مهربان درباره ایام خانقین بود که فقراتی از نامه جناب عبدالله مصباح را نیز در بر داشت. درباره حیات و خدمات جناب عبدالله مصباح در خانقین جناب عماد صابران نیز که خود از مهاجرین آن دیار و یار و مصاحب جناب عبدالله مصباح بوده‌اند شرحی به تاریخ ۱۳ نوامبر سنه ۲۰۰۰ میلادی مرقوم فرموده‌اند که قسمتی از آن را ذیلاً نقل می‌نماید:

... آنچه که راجع به مهاجرت ایشان به عراق عرب و اقامتشان در خانقین و مؤانست و مجالست با مهاجرین و احبای آن سرزمین در نظر است آن که ایشان اواسط سال ۱۹۴۳ وارد خانقین شدند و تا صعود پدر بزرگوارشان، جناب عزیزالله مصباح که اواخر سال ۱۹۴۵ اتفاق افتاد در آنجا بودند و در مدت اقامت در تشکیلات قوای متفقین که سالهای اخیر جنگ جهانی دوم در آنجا مستقر بودند در کارهای دفتری آنها به صورت موقت استخدام شدند و در تشکیل اولین محفل روحانی خانقین شرکت نمودند و در آن مدت احباء را بهترین جلیس و هم‌نشین و انیس و مونس و دلنشین بودند و در بسیاری از جلسات از مجالست و محاورت با ایشان و سایر دوستانی چون آن عزیز و خسرو مقبل و نعیم ریحانی و عزت‌الله نور و عابدین مهاجر و طرازالله وجدانی و عده‌ای دیگر لذت می‌بردیم و جلساتمان همواره ادبی و روحانی و مصداق حدیث شریف نبوی بود که می‌فرماید "مجلس العلم روضة من الجنة" و به معنای حقیقی اثرات بهشت موعود و جنت معهود در آن جلسات خوش روحانی ظاهر و مشهود بود. اوائل سال ۱۹۴۴ که جناب حاجی ندیم‌باشی [حاجی میرزا آقا خوش‌بین] از ساحت اقدس مراجعت می‌نمودند و حامل لوح مبارک قرن برای احبای ایران بودند، سر راه در خانقین توقف مختصری نمودند و بعضی از احباء موقع را مغتنم شمرده به استنساخ رساله مبارکه پرداختند و مصباح عزیز در این مهم مرا یاری نمود و با خط خوش و زیبایی یکی دو صفحه از دفتر مرا با فقراتی از آن تویق منبع مطرز و مزین گرداند که یادگاری نمین از آن دوست و صدیق نازنین به جا مانده است. به یادم می‌آید که هنگام وداع ایشان که از راه زمین، یعنی مرز خسروی و قصر شیرین انجام یافت، نمی‌دانم به چه علت من در خانقین یگه و تنها بودم، خانم و بچه‌ها هم به طهران رفته بودند. در آن روز از این جدائی و مفارقت مانند ابر بهاری می‌گریستم و مانند آن حالت و چنان تأثر و تحسّر را در دوران حیاتم به خاطر نمی‌آورم. شاعر شیرین‌سخن سعدی علیه الرّحمه در این باره چه خوب

فرموده، هیچ دانی که در شکستن چوب زکجاناله تراق آید چون جدا می‌شود ز یکدیگر این تراق از ره فراق آید. و در خاتمه لیکن ختامه مسک معروض می‌دارد که معهد اعلی از فقدان آن خادم برازنده امرالله اظهار تأسف عمیق نموده از خدمات ارزنده‌اش در مهد امرالله و مهاجرتش به خاورمیانه و شمال افریقا و فعالیت چندین ساله‌اش در مرکز جهانی امر در مراحل اولیة تأسیس دارالتحقیق و دارالآثار یاد نموده و بالاخره سهمی را که در اواخر ایام در خدمات امریة کشور فرانسه داشته‌اند می‌ستایند...

این بود فقره‌ای از نامه جناب عماد صابران درباره خدمات جناب مصباح در خانقین. همانطور که در متن فوق آمده است، در ایام اقامت در خانقین به سال ۱۹۴۵ م مصباح از خبر صعود پدر بزرگوار خود که در ۱۹ خردادماه سنه ۱۳۲۴ هـ ش / ۹ جون ۱۹۴۵ م در طهران اتفاق افتاد مطلع گردید و وصول این خبر اسف‌انگیز عبدالله را در دریای احزان غوطه‌ور ساخت. رسائلی که در آن ایام برای منسوبین خود نوشته است حاکی از حزن عمیق او در از دست دادن پدری والاگهر و گرانقدر است که عبدالله تعلق غیر قابل وصف به او داشت. در یکی از مراسلات عبدالله مصباح خطاب به اخوی خود (جناب فیض‌الله مصباح) که در آن ایام نوشته شده از جمله چنین مذکور است:

برادر عزیز ... فیضی مهربان ... می‌دانم نه خاطر مجروح تو تسلی‌پذیر است و نه دل‌های برادران و خواهران و یا قلب لطیف مادر مهربان، چه مفقود روح و روان ماست و از دست رفته قوت جان ما، پدر نبود معبود بود، محبوب و مقصود بود...

متن کامل این نامه و نمونه دیگری از مراسلات جناب مصباح که مربوط به این دوره از حیات ایشان می‌باشد در بخش سوم این کتاب خواهد آمد. باری، مشاغل و تزییقات وارده بر یاران الهی در عراق و صعود پدر والاگهر در ایران مصباح را وادار به ترک خانقین و معاونت به وطن نمود و چون در اوائل سنه ۱۳۲۵ هـ ش / ۱۹۴۶ م به ایران مراجعت نمود مجدداً در اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی در دبیرخانه دانشگاه طهران به ادامه کار پرداخت و سالهای ۱۹۴۶ م تا ۱۹۵۴ م را در آن دبیرخانه به خدمت گذرانید.

دانش، بینش و طرز رفتار و منش مصباح در ایام اشتغال در دبیرخانه دانشگاه مورد تحسین و ستایش همکاران قرار گرفت و خضوع و فروتنی ایشان نسبت به رئیس و مرئوس و

وضع و شریف که از خصائص ذاتیه آن نفس نفیس محسوب می‌گردید زبانزد یار و اغیار و سبب محبوبیت آن بزرگوار در بین قاطبهٔ دوستان و همکاران و اولیای دبیرخانه بود.

مصباح در آن سنین از اعضای فعال جامعهٔ بهائی طهران نیز بود و در زمینه‌های گوناگون فعالیت‌های امری مصدر خدمات مهمهٔ عدیده گردید. از جمله عده‌ای از جوانان به معلمی ایشان کتاب مستطاب، ایقان و سایر آثار مبارکهٔ بهائی را مطالعه می‌نمودند و از وسعت اطلاعات و عمق معرفت او بهرهٔ وفیر گرفته صمیمانه مجذوب محضر گرم و خضوع و افتادگی او در مقام تعلیم معارف بهائی بودند.

مصباح در آن سنین به عضویت تشکیلات اداری محلی و ملی در آمد و از جمله عضویت لجنهٔ ملی جوانان را به عهده داشته در لجنهٔ ترجمهٔ آثار امری نیز به خدمت پرداخت. مصباح همچنین یکی از اعضای اولیهٔ هیئت تحریریهٔ مجلهٔ آهنگ بدیع بود و در این هیئت به تقدیم خدمات باهره توفیق یافت. برای آن که با نحوهٔ کار و روحیهٔ آن نفس عزیز آشنائی بیشتر حاصل شود، فقره‌ای از نوشتهٔ جناب دکتر ایرج ایمن را که خود در سالهای اولیهٔ تأسیس مجلهٔ آهنگ بدیع از اعضای هیئت تحریریه و از همکاران جناب مصباح بوده‌اند، ذیلاً نقل می‌نماید:

... در هیئت تحریریه نشریه مطالبی که بصورت ترجمه می‌رسید برای تطبیق با اصل و اصلاح غالباً به جناب عبدالله مصباح ارجاع می‌گشت. این مطالب بیشتر توسط جوانان پرشور اما کم‌تجربه که تسلط کافی به دو زبان و به اصطلاحات امری نداشتند، تهیه می‌شد. جناب مصباح هر کدام از این نوشته‌ها را که غالباً با خط و انشای نامرغوبی هم ارسال شده بود، با دقت کامل مقابله و اصلاح و در اغلب موارد مجدداً ترجمه می‌فرمودند و با خط (بسیار خوش) مرقوم می‌داشتند و به هیئت تحریریه تسلیم می‌نمودند تا به نام فرستندهٔ اصلی درج و منتشر شود. کراً اتفاق افتاد که اعضای هیئت تحریریه بنا به تقاضا یا با موافقت نویسندهٔ اصلی این قبیل مطالب، از ایشان استدعا کرد اجازه فرمایند مطلبی را که با این دقت و زحمت مجدداً تهیه فرموده‌اند به نام خودشان در مجله درج شود، ولیکن جناب مصباح بدون استثناء در کلیهٔ این موارد اصرار نمودند تا مطالب مزبور بنام مترجمین و نویسندگان اولیه درج شود. این نحوهٔ کار و اقدام مخلصانهٔ جناب مصباح چنان در روح جوانانی که مترجمین اصلی مطالب بودند تأثیر می‌کرد که غالباً با ذوق و شوق به اصلاح طرز کار خود می‌پرداختند و با استفاده از تعلیمات جناب مصباح به مترجمینی بسیار

لایق‌تر و نویسنده‌گانی بالغ‌تر تبدیل می‌شدند. یکی از آن نفوس سالیان دراز از
اعضاء هیئت تحریریه و از نویسندگان مرتب مجله آهنگ بدیع بود و در تهیه مطالب
لیاقت شایان تحسین تحصیل نمود، در حالی که اولین نوشته او را که اتفاقاً بسیار
مفصل بود، جناب مصباح از ابتدا تا انتهی مجدداً تهیه و مرقوم نموده بودند...
(آهنگ بدیع، سال ۳۰، شماره ۳۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۴ هـ - ش، ص ۱۹-)

(۱۸)

دورهٔ مراکش

چون در سنه ۱۹۵۳ م اهداف نقشهٔ جهاد کبیر اکبر ده‌ساله اعلان گردید، مصباح ابتدا
عازم اروپا شد و در اکتبر ۱۹۵۴ تا ماه آگست سال ۱۹۵۵ م را در بلژیک، انگلستان و فرانسه
گذرانید و سپس از نوامبر سنه ۱۹۵۵ م در کازابلانکا در مراکش استقرار یافته به تدریس
ریاضیات پرداخت و ده سال از حیات خود را تا بهار سال ۱۹۶۴ م در کشور مراکش سپری
نمود. او در ایام اقامت در مراکش به عضویت هیئت معاونت در آمد و نیز در محفل روحانی
ملی بهائیان شمال افریقا عضویت یافت و در مجامع و مجالس اهل بهاء با توکل، انقطاع و
روحانیتی که خاص او بود شمع جمع شد و با خلوص و جانفشانی و محویت تام در سالهای
۱۹۵۵ تا ۱۹۶۴ م به جامعهٔ مراکش خدمت نمود. از مهم‌ترین وقایع ایام حیات مصباح در
مراکش واقعهٔ حبس اجباء و تزییقات وارده بر جامعهٔ بهائی آن سرزمین است. در آن ایام
مصباح در لجنةٔ امور حقوقی آن سامان عضویت داشت و مسئولیت سنگین تهیه گزارش از
وقایع جاریه و تزییقات حاصله و حبس و مسجونیت اجبای بی‌گناه مراکش با او بود.

شمه‌ای از شرح این وقایع در شمارهٔ ۳۸۴ نشریهٔ بهائی‌نیوز امریکا (مورخ مارچ ۱۹۶۳

۱۱۹/ بدیع) مذکور شده و حضرت حرم، امه‌البهاء روحیه خانم نیز در کتاب The Ministry
of the Custodians به شرح جریان این حوادث و نقل مدارک و مکاتبات موجود دربارهٔ این
وقایع پرداخته‌اند.

در سنه ۱۹۵۸ م مصباح والدهٔ عزیز، گرانقدر و مهربان خود را در مراکش از دست

داد و فقدان آن مادر غمخوار و فداکار سبب حزن و اندوه شدید او گشت.

در این مقام هرچند ذکر سوانح حیات عبدالله مصباح مد نظر است، اما چون آن مادر

مؤمنه نقشی به سزا در حیات و خدمات اولاد گرانقدر بازی نموده و خود مخاطب آثار عدیده

از قلم طلعات مقدسه امر قرار گرفته، مطلوب چنان است که شمه‌ای از شرح احوال این امه روحانیه را نیز در این مقام برای خوانندگان گرامی بازگو نمایم.

قدسیه خانم مصباح در سال ۱۸۸۸ م در طهران متولد شد و به سال ۱۹۰۸ م به شهر رباط در مراکش هجرت نموده ایام اخیر حیات خود را با ضعف قوای جسمی در آن سامان گذرانید و در رباط چشم از عالم و عالمیان بریست و به آشیان باقی پرواز نمود. شرح احوال آن بانوی خدوم و فداکار به نقل از مجله اخبار امری ایران (سال ۳۹، شماره ۴-۱، فروردین - تیر ۱۳۳۹ هـ ش، ص ۲۳۷-۲۳۲) به شرح ذیل است:

صعود امه الله قدسیه خانم مصباح علیه رضوان الله

چندی قبل مهاجره خادمه امرالله امه الله قدسیه خانم مصباح متعلقه فاضل فقید جناب عزیزالله مصباح علیهما رضوان الله در شهر (رباط) در محل مهاجرتی خود به ملکوت ابهی صعود نمودند. صعود این مهاجره مؤمنه در تاریخ ۱۲ آبان ماه ۱۳۳۷ واقع گردید و ذیلاً مختصری از شرح حیات ایشان درج می گردد:

وقتی جناب سید محمد که بعدها ملقب به ناظم الحکماء گردید به شرف ایمان نائل آمد، از سنین عمرش نوزده سال گذشته و با دختر عمه خویش موسوم به ربیعه وصلت نموده بود و از ایشان یک دختر داشت ولی عشق حقیقی چنان سراپای وجودش را مشتعل نموده که محبت‌های دیگر در مقابل آن محو بود.

از جور اعداء بناچار عائله را در کوارب جوار لاهیجان گذاشت و جلای وطن اختیار کرد. هرچند برای این رجل جلیل‌القدر این مفارقت مدید صعب و شدید بود، ولی شکی نیست که این مادر و دختر که هنوز نور ایمان قلب آنان را روشن نکرده بود از این فرقت بیشتر در حرقت بودند و در این سالهای متمادی آتش امتحان روح آنان را چون زر ناب بگداخت و برای قبول آئین الهی آماده ساخت. بعد از آن که ده سال از این ماجری گذشت، چون فی الجمله آزادی یافتند به طرف طهران شتافتند و از این مسافرت نه تنها به زیارت پدر و شوهر نائل آمدند بلکه سعادت حقیقی جستند و نور ایمان روح و روان آنان را متور نمود به طوری که هرکس آنها را ملاقات می کرد از سیمای آنان آثار خلوص و تقوی را باهر و هویدا می دید.

دختر ثانی که از این بانوی مؤمنه و جناب ناظم‌الحکما در طهران متولد شد چنان که رسم عائلهٔ علائی است به دو اسم قدسیه و فاطمه موسوم گردید. این دختر نیکو اختر کاملاً در محیط بهائی پرورش یافت، علوم ضروری کتابت و قرائت را نزد معلمین مخصوص و پدر بزرگوارش آموخت و خود را برای استفاده از الواح الهی آماده ساخت. این دو لوح از الواحی است که از یراعة حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه با اسم او شرف صدور یافته و در آن دو لوح ماجرای حیات این خانم مکتون است:

هوالله

ای فاطمه از فاتحهٔ احوال مپرس از خاتمهٔ الطاف سؤال نما. چه بسیار نفوس شدند در پایان محبوب شدند و چه بسیار نفوس که در نهایت فائز گشتند و بهترین نفوس کسانی هستند که به فاتحهٔ الاعطاف فائز شدند. *آلا آنهم من اهل الميثاق.* ع ع

هوالحی القیوم

ای خداوند مهربان کنیز خویش قدسیه را در پناه فضل و عطا محفوظ و مصون دار و تاجی و هاج از موهبت کبری بر سر نه و در دو جهان عزیز نما و سبب عزت ابدیهٔ آن خاندان کن. توئی بخشنده و درخشنده و مهربان و علیها البهاء الابهی ع ع

سعید در ولادت، سعید در هنگام تربیت، سعادت ثالثی نصیب او گردید که تمام حیاتش نور علی نور شد و مایهٔ بهجت و سرور گردید. در سن پانزده سالگی با جناب عزیزالله مصباح که تازه تحصیلات خود را در کلیهٔ بیروت به اتمام رسانیده بود ازدواج کرد. جناب مصباح که در اوقات تحصیل به مناسبت قرب جوار بیروت با ارض مقدس مکرر به حضور حضرت مولی‌الوری مشرف شده و از آن منبع فیض بضاعتی ملکوتی به دست آورده بود در مراجعت به ایران به دستور حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه به امور مدرسهٔ تربیت پرداخت و جز یکی دو سالی که منشی‌باشی فرمانفرما بود و با عائله مسافرت نمود، باقی حیات را صرف این خدمت شایسته کرد و از قبول هر کاری استنکاف جست. این ازدواج که دو عائلهٔ مصباح و علائی را به هم مربوط ساخت بسیار مبارک و مقرون به سعادت بود. مصاعب

زندگی و مشکلات ادارهٔ مدرسهٔ تربیت جناب مصباح را از پای نینداخت و با وجود ضعف باصره و مزاج تا چند سال قبل از حیات به این خدمت جلیل قائم بود. زیرا در منزل انیسی داشت که آلامش را تخفیف می‌داد و در تربیت اولاد او را معاضدت می‌کرد. پدر جناب مصباح میرزا محمدعلی مستوفی محبت شدیدی به عروس خود داشت و در مدت حیات راضی نگردید که این عاقله از او جدا شوند، به این سبب در یک منزل سکنی داشتند. صعود جناب مستوفی شروع یک عدهٔ ناملايمات جانکاهی بود که روح پرمهر و محبت این خانم را شدیداً مجروح ساخت. چندی بعد خواهرش که معدن صدق و صفا بود این دار فانی را گذاشت و به ملکوت ابهی شتافت. پس از آن برادر جلیل‌القدرش تأسی به خواهر کرد. صعود این دو آیت خلوص و انقطاع که نابهنگام بود و متعاقب آن عروج روح پرفتوح پدر عظیم‌الشأنش به عالم بقا همهٔ عاقله بخصوص این خانم را محزون و دلخون کرد. ولی تمام این بلیات تمهید مقدمات بود برای بلیهٔ عظمی که اهل عالم را در دریای غم غوطه‌ور نمود و آن صعود حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه بود.

خوشبختانه عصر جدیدی بواسطهٔ وجود حضرت غصن ممتاز فرع دو اصل قدیم بر روی جهانیان مفتوح گردید و دستوراتی از یراعهٔ مولای عالمیان صادر که چهرهٔ جهان را تغییر داد و روحی تازه در قالب اجساد دمیده گردید، دور عمل به میان آمد و جز تقوای خالص در پیشگاهش پذیرفته نشد. این مادر و پدر اولاً خود به اجرای اوامر مطاعهٔ ولی امر محبوب کمر بستند، ثانیاً همیشه اولاد خود (دو دختر و سه پسر) را در اجرای آن اوامر تحریر و تشویق می‌فرمودند. با وجودی که مدت‌های مدید تلخی فراق اولاد خود را چشیده و در مدت تحصیل آنها بار گران هجران را کشیده بودند، آنها را به امر مهاجرت که از اوامر مولای عالمیان بود تشجیع می‌کردند. عاقبت خود طهران را گذاشته به یکی از نقاط قلهک برای تشکیل محفل محلّی هجرت کردند. بعد از صعود جناب مصباح علیه رضوان‌الله این بانوی مهربان چندی در آتش هجران به سر برد تا آن که عارضهٔ قلبی شدیدی ایشان را در بستر انداخت به طوری که امید بهبود مقطوع گردید. ولی در اثر دعا و زاری اولاد و عجز و التماس اقارب به درگاه ربّ جلیل این بیمار محتضر شفا یافت و بعد از مدتی متمادی که قادر به حرکت شد، دوباره روح پرفتوحش در تکاپو افتاد تا وسیله‌ای برانگیزد و طرح تازه‌ای ریزد که به امر عظیم مهاجرت موقّق شود. دخترها و پسرهای خود را دائماً تشویق می‌کرد تا آن که نه تنها خود به این موهبت عظمی نائل شد بلکه جمیع

دخترها و دامادها و پسرهایش به فضل و الطاف جمال اقدس ابهی به این فیض لایتناهی مفتخر و متباهی گردیدند و این تاج اطاعت را بر سر گذاشتند.

محلّ مهاجرت اخیر این خانم شهر (رباط) پایتخت مراکش بود تا آن که عالم امکان به سبب صعود مولای محبوب چون لیل مظلم تیره و در هم شد و قلوب غرق دریای غم و هم گردید. درست یک سال تمام از صعود مولای مهربان گذشته بود که در سنّ ۶۹ سالگی با حسن ختام همانطور که در لوح حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی بود عالم خاک را گذاشت و به جهان پاک شتافت. بعد از صعودش اولین گلستان جاوید در خاک مراکش در شهر (رباط) تهیّه و به اسم امر ثبت گردید. این اولین دفعه بود که نام بهائی در دفاتر دولتی مراکش مرقوم آمد.

محفل روحانی ملی بهائیان ایران از صعود این مهاجره مؤمنه در موقع خود مراتب تسلیت را به عموم افراد عائله و منتسبین محترم ایشان اعلام نمود. از ساحت قدس حضرت ربّ جلیل مسئلت دارد روح آن متعارجة الی الله را غریق بحر غفران خود فرماید. (انتهی)

این بود شرحی از احوال سرکار قدسیه خانم مصباح که از نشریه اخبار امری ایران نقل گردید. جناب عبادی که خود از مهاجرین مراکش بوده‌اند، نیز شرحی دربارهٔ صعود قدسیه خانم مصباح و ابتیاع زمین گلستان جاوید شهر رباط در اخبار امری ایران (سال ۴۰، شماره ۱۰، دی ۱۳۴۰ هـ. ش، ص ۵۸۶-۵۸۷) مرقوم فرموده‌اند که فقراتی از آن را ذیلاً نقل می‌نماید:

... خبر دیگر این که به همت احبای رباط زمینی برای گلستان جاوید ابتیاع گشت. آن هم شرحی دارد. صعود متصاعد الی الله قدسیه خانم مصباح علیها رحمة الله سبب شد که در رباط زمینی به اختصاص گلستان جاوید ابتیاع شود. با دفن جسد آن مستغرق در بحر غفران الهی در آنجا آن زمین رسماً به تصرف امرالله در آمد. ابتیاع این زمین با سرعتی محیرالعقول که مافوق تصوّر است انجام گرفت. علاوه از جهات روحانی، جدّیت و کوشش جناب دکتر فؤاد احمدپور که همیشه در خدمات امری و زحمات احبّاء و طلب و پیش قدم می‌باشند سبب این سرعت بود، جسد شهرام ده‌ساله فرزند جناب آقای محمدعلی جلالی که در اثر تصادم به اتومبیل صعود نمود، پدر بزرگوارش مانند کوهی از استقامت صعود فرزند خود را قربانی

برای تسهیل در پیشرفت امر الهی در مراسم تلقی نموده بعداً چون در محل دیگری دفن شده بود به گلستان جاوید انتقال داده شد. آری، نفوس مقدسه مخلصه در این امر اعظم حیاتشان در پیشرفت امر الهی تأثیر به سزائی داشته و صعودشان نیز بنوع دیگر مؤثر خواهد بود. در اثر ارواح پاک و معصوم آن متصاعدین الی الله بود که دولت مراکش با این که امر مبارک را به رسمیت نشناخته و قبالة زمین رباط را به نام یکی از احباء ثبت نموده، در اثر تأییدات مولای محبوبمان ارواحنا لرمسه الاظهر الفداء از ملکوت ابهی، دولت مراکش در قبالة زمین اقرار به وجود جامعه بهائی که خود نیز اعتراف به رسمیت امر مبارک در مراکش می‌باشد نموده در قبالة قید نموده که این زمین برای جمعیت بهائی در رباط می‌باشد که قبور و قبلة خود را طبق دیانت و عقیده خود بنا خواهند نمود. هیئت مجلله ایادی امرالله در ارض اقدس و محفل روحانی ملی شمال غرب افریقا پس از اطلاع از خرید زمین و شرحی که در متن قبالة ذکر شده از موفقیت محفل مقدس روحانی رباط و احباء و متصدی خرید زمین اظهار رضایت و مسرت نموده بودند. این بود شرحی از اخبار امری مدینه رباط...

پس از صعود قدسیه خانم مصباح پیام تعزیتی که به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۵۸ م مورخ است از طرف هیئت مجلله ایادی امرالله به طهران مخابره گشت که ترجمه فارسی آن به شرح ذیل است:

روحانی، بواسطه نونهالان، طهران - ایران - از صعود مهاجر مخلص (سرکار خانم) مصباح متأثریم. همدردی قلبی ما را به منسوبین ایشان ابلاغ نمائید و به ادعیه صمیمانه در اعتاب مقدسه اطمینان دهید. ایادی امرالله.

سال‌های بیروت

جامعه بهائی بیروت از اوان اولیه دوره ولایت حضرت ولی عزیز امرالله همواره مرکزی برای مخالفین و معارضین امر مبارک بوده و عده‌ای از ناقضین عهد و پیمان الهی در آن مدینه بر علیه مقاصد و اهداف مرکز امر به مخالفت و ضدیت اشتغال داشته‌اند.

حسّاسیت امور در جامعه بهائی لبنان و رخنه و نفوذ اهل ارتیاب در بین احباب ثابت قدم آن سامان معهد مقدّس اعلی را بر آن داشت که جناب مصباح را که رکنی رکن، ثابت قدم، بصیر و پردرایت بود در بهار سنه ۱۹۶۴ م به آن دیار اعزام نمایند تا در صدد حفظ و دفاع از مصالح امر الهی بر آید، یاران الهی را به اتحاد و ثبوت بر عهد و میثاق الهی بخواند، تشکیلات بهائی آن منطقه را تحکیم و توسعه بخشد و در تشیید مبانی نظم اداری بهائی بکوشد و بر معلومات و معارف بهائی جامعه امر بیفزاید.

برای تحقّق این اهداف، مصباح در اپریل سال ۱۹۶۴ م عازم بیروت گشت و تا اپریل سال ۱۹۶۸ م در آن دیار به تقدیم خدمات ارزنده توفیق یافت و سرحلقه حامیان و مدافعان مصالح امر الهی در آن بلاد در آمد.

مصباح در چند ماه اوّل ورود به مدینه بیروت اوقات خود را به بررسی کلی اوضاع و احوال جامعه امر گذرانید و سپس با هدایت و صدور دستورالعمل معهد اعلی با قدمای ثابتین آن مدینه ارتباط یافته از حال و قال و موقعیت احبّای منطقه باخبر گردید. سپس به امر بیت العدل اعظم هیئت مرکزی اداری جامعه بهائی لبنان با عضویت خانم گلرخ شهید و آقایان رمزی زین، ضیاء عدل پرور، ضیاء سعید و عبدالله مصباح تشکیل شد و امور اداری و فعالیت های تشکیلاتی در لبنان دوره ای جدید را پس از سالها رکود و رخوت آغاز نمود.

اقدامات آن هیئت سبب تشویق و ترغیب احبّاء گردید، به تدریج محافل و مجالس بهائی نُضح و رونق گرفت، کلاس های درس اخلاق و تدریس معارف بهائی عمومیت و انضباط یافت و در این احیان احبّای سایر بلاد نیز که تا آن زمان مأذون به سفر و اقامت در بیروت نبودند، اجازه یافتند تا به آن بلاد سفر نموده با جامعه جدید آن ارتباط یابند. در اثر مساعی مبذوله، رشد و استحکام تدریجی جامعه امر و ورود مهاجرین و استقرار احبّای محلی در نقاط مختلفه، محافل روحانیّه محلیّه در بسیاری از شهرهای لبنان انعقاد یافت و سرانجام محفل روحانی مرکزی شرق ادنی که مرکز آن در لبنان بود تشکیل گردید. ایام اقامت مصباح در بیروت و خدمات و زحمات آن نفس گرامی که با حکمت، درایت، معویت و صمیمیت تام همراه بود، احیای مرکزی قدیمی را در شرق ادنی سبب گردید و جامعه ای فعال و مستحکم را در آن بلاد به وجود آورد.

خدمت در ارض اقدس

در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۷ میلادی که مصباح ساکن بیروت بود معهد اعلی از آن خادم صمیمی امر الهی دعوت فرمودند تا در ارض اقدس به خدمت پردازد. آن فاضل جلیل با مسرت تام دعوت مزبور را قبول نموده پس از حصول وسائل عازم ارض دوست شد و از اپریل ۱۹۶۸ میلادی خدمات خود را در مرکز جهانی بهائی آغاز نمود.

با ورود جناب مصباح به ارض اقدس، دائره مطالعه نصوص و الواح (Research Department) تاسیس گردید و تحت نظارت و سرپرستی او اقدامات خود را آغاز نمود. مهم ترین وظائفی که این دائره مأمور به اجرای آنها گردید مطالعه، تأمل، تحقیق و تتبع در آثار مبارکه و استخراج، تنظیم و تنسیق آثار صادره از اقلام طلعات مقدسه بر اساس مواضع مختلفه بود. این دائره همچنین مکلف گردید که نصوص و آثار مورد نیاز برای مشاورات معهد اعلی را آماده نماید و در امر تشریح و تنصیص احکام و حدود و شرح و توضیح مبادی، تعالیم و نظامات امر مبارک بیت العدل اعظم را مساعدت نماید.

امر خطیر ترجمه آثار مبارکه از فارسی و عربی به زبان انگلیسی نیز در این دائره استقرار یافت و همچنین مقرر گشت که نسخ خطی و اصلی آثار مبارکه و مدارک و اسناد و اوراق تاریخیه نیز در این دائره مورد رسیدگی و مطالعه قرار گیرد و برای حفظ و نگهداری آنها لوازم و تمهیدات لازمه تهیه و فراهم آید.

جناب مصباح در رأس دائره ای با وظائف عمده مذکور مشغول به کار شد و با همت، اخلاص، پشتکار و دقتی که مخصوص او بود بار مسئولیتی اساسی و سنگین را با خضوع و توانی تحسین برانگیز سالها به دوش کشید.

در سنین متوالی خدمت در این دائره مصباح به تدوین و تنظیم و آماده کردن آثار مبارکه برای نشر اقدام نمود. در امور ترجمه آثار مبارکه با احاطه ای که به السنه فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه داشت، مستقیماً مشارکت جست و مخصوصاً در کار ترجمه و نشر کتاب مستطاب اقدس به زبان انگلیسی مساعی مجدانه خود را با کفایت و درایتی تحسین آمیز مبذول داشت.

مصباح در سنین خدمت خود در دائره مطالعه نصوص و الواح در مطالعات تاریخی و ارزیابی، تتبع و تطبیق آثار و اسناد و مدارک مربوط به تاریخ امر بهائی نقشی اساسی ایفا نمود و در شناسائی و صورت برداری از اسناد و مدارک موجود در دانشگاه عبری اورشلیم اقدامات مجدانه مبذول داشت. مصباح جمیع این مساعی جمیله مهمه را با ثبات قدم، انقطاع تام، عزمی

راسخ و صداقت، امانت و دقتی که در خور مطالعات دقیق و جامع علمی است، به انجام رسانید و در حد قدرت و استطاعت خود بنیان رزین مؤسسه‌ای را به تدریج بنا نمود که مقدر است در آینده ایام به مرکز مطالعه و تحقیق در نصوص و آثار بهائی (Center for the Study of the Texts) تبدیل گردد و وظائف سنگین محوله را با گروهی از متخصصان و علمای فی البهاء ادامه دهد و در پرتو هدایت معهد اعلی تحکیم و توسعه بخشد.

مصباح علاوه بر خدمات اداری خود در دائره مطالعه نصوص و الواح در ایام اقامت در ارض اقدس در محافل و مجامع عدیده الواح و آثار مبارکه را تدریس نمود و محضرش برای مجاورین و زائرین اعتبار مقدسه همواره آموزنده و پربار بود. از جمله به تدریس دقیق و منظم لوح مبارک شیخ (لوح ابن ذئب) و کتاب مستطاب ایقان در جمع احبای الهی پرداخت و در طی سالیانی چند عده‌ای از خادمین مرکز جهانی بهائی را در مجالس تعلیم و تدریس این آثار نفیسه با اطلاعات عمیق و وسیع خود مستفیض نمود. غیر از عمق و وسعت اطلاعاتی که درباره مندرجات آثار مبارکه و منابع و مآخذ معارف بهائی داشت مصباح معلمی خلیق، دلسوز، مهربان و متبحر بود و در تشویق و تحریض و شکوفا کردن استعدادات نهفته در تلامذد خود همت و مراقبت موفور مبذول می‌داشت. همه کسانی که با جناب مصباح از نزدیک محشور بوده‌اند فروتنی او را ستوده‌اند، تحت تأثیر کمالات روحانیه و سجایای عالیة اخلاقی او قرار گرفته‌اند و علم و احاطه او را به معارف اهل ادیان ستایش کرده‌اند.

عبدالله مصباح بیست و یک سال از دوره حیات پرثمر خود را در ارض اقدس حیفا گذرانید و با جدیت، صمیمیت، هوشیاری و عبودیت به خدمت معهد مقدس اعلی پرداخت و در این سنین میراثی مرغوب و یادبودی ثمین از خود به جا گذاشت. همه کسانی که در طی دهور و عصور آینده به شرافت خدمت در مرکز مطالعه نصوص و الواح متباهی خواهند گشت، مساعی خستگی‌ناپذیر آن قدوه حسنه را به نیکی یاد خواهند نمود و خاطرۀ گرمی سنین خدمت او را در ارض اقدس همواره زنده نگه خواهند داشت.

سال‌های اخیر در اروپا

در اواخر سال ۱۹۸۸ م چهار نفر از خدام گرمی مرکز جهانی بهائی، یعنی خانم‌ها عطیه حقیقی، منیره گوران، میثاق طهماسبی و جناب عبدالله مصباح مأذون به ترک ارض اقدس گشتند و این دوستان راستان در مملکت هلند رحل اقامت افکندند. چون عبدالله مصباح

از ارض دوست راهی هلند شد، معهد اعلی در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۸۸ م مکتوبی به زبان انگلیسی خطاب به او مرقوم فرمودند که مضمون فارسی آن به شرح ذیل است:

۸ دسامبر ۱۹۸۸

عبدالله مصباح، برادر عزیز بهائی

بعد از تقریباً بیست و یک سال خدمت خالصانه در مرکز جهانی بهائی حال آماده می‌شوید که به هلند عزیمت نمایید. به عنوان اولین کارمندی که در دائره مطالعه نصوص و الواح به کار اشتغال جست، در طی تمام این سنوات اطلاعات و معلومات عمیق امری خود را پیوسته و مخلصانه تقدیم این اداره نمودید و توجهات کامله و حمایت قلبی خود را مبذول داشتید.

عمده به علت مساعی خستگی‌ناپذیر شما، این دائره قدرت آن را یافت تا در وهله اولی فعالیت‌های خود را در زمینه تحقیقات و تبّعات مربوط به آثار مبارکه بهائی نازله به السنه فارسی و عربی وسعت دهد و همین‌طور در زمینه مطالعه و تجزیه و تحلیل محتویات اسناد و مدارک تاریخی نظیر تاریخ نیل زرنندی و آثار فاضل مازندرانی توسعه پذیرد. در ایام اخیر، مشارکت شما در برنامه کتاب اقدس فوق‌العاده پرارزش بوده است. ثبات قدم، عزم راسخ و خضوع و محویت آن جناب نه تنها سبب تحسین و تمجید ما واقع شده، بلکه همه کسانی را که در این خدمات شرافت همکاری با شما را داشته‌اند به تحسین و ستایش وا داشته است.

در این هنگام که ارض اقدس را به صوب استقرار در سرزمینی تازه ترک می‌نمائید بهترین آرزوهای ما قرین شما و ادعیه خالصانه ما شامل حال شما خواهد گشت. مطمئنیم که در سال‌های آینده در حدی که شرائط اقتضاء نماید به خدمات باهره خود به امر الهی ادامه خواهید داد.

با تقدیم محبت عمیق

بیت‌العدل اعظم

اندکی پس از ترک ارض اقدس، عبدالله مصباح در نامه‌ای که خطاب به بعضی از دوستان و همکاران خود در مرکز جهانی بهائی مرقوم داشته و به تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۸۸ م مورخ است از جمله چنین نوشته است:

... يك هفته است كه دست تقدیر این برادر نالایق را از محضر آن برگزیدگان حضرت رحمن دور و مهجور ساخته اما به حقیقت این دوری و مهجوری صوری و ظاهری است؛ چه به فضل الهی قلب و فؤاد همواره همدم آن یاران است؛ گاه قرین تذكار مراحم و محبت ایام ذی‌قیمت گذشته است و گاه متوجّه و امیدوار به الطاف و ادعیه خالصه متصاعد از آن قلوب صافیه در آینده. آن مراحم و فیوضات سبب حیات بود و این الطاف لازمه استقامت و بقاست. دیگر اختیار با شماست. خواهید سر مهر پیش گیرید و یا برادر مسکینی را به طاق نسیان سپارید.

حین وصول به این دیار يك بار به اعانت دوستان به پلیس مراجعه کردم و ورود خود را اطلاع دادم. هنوز خبر دیگری نرسیده و تکلیف معلوم نیست. همه ما چهار نفر يك روز از طرف محفل روحانی ملی دعوت به نهار و افتخار زیارت اعضای محفل را داشتیم؛ بسیار لطف و محبت کردند. محفل ملی صلاح ندانستند كه فانی در هتل منزل كنم و فعلاً سربار یارانم و از لطف بی‌دریغشان استفاده می‌كنم. در هلند تعداد یاران ایرانی زیادند و شاید بزرگ و كوچك تعداد به دویست نفر برسد، ولی همه عائله‌ها متفرّق و در شهرهای مختلف اقامت دارند، ظاهراً بسیار متحد و متفق و با سائر احبای هلندی موفّق به خدمتند و مستمراً يكدیگر را هم ملاقات می‌كنند، گوئی در اینجا شهرها در نظر احبای حكّم ناحیه‌های مختلف را در سایر جاها دارد. دو سه روز قبل یکی از احبای جلسه تذکری به یاد متصاعدین الی الله كه در این سنوات اخیر در هلند در گذشته بودند، گرفته بود و در این احتفال دوستان شاید از ده شهر مختلف برای شركت آمده بودند و همه ساعت نه شب پس از صرف شام به شهرهای خود بازگشتند. خیلی عذر می‌خواهم كه هنوز نمی‌توانم درست از اوضاع و احوال بنویسم و این مختصر تنها يك نظر سطحی از طرف تازه‌واردی است و فی‌الحقیقه مقصود هم در حال حاضر تشریح اوضاع نیست، بلکه خواستم به این وسیله چند دقیقه‌ای به یاد آن عزیزان اوقات خود را خوش و خرم سازم و ضمناً از الطاف و مراحم يك يك اظهار تشكّر و امتنان كنم. خدمت جمیع دوستان عرض تكبیر و ارادت دارم.

فدای همه

[امضاء]

مصباح پس از ورود به هلند چندی در منزل یکی از یاران خدوم الهی در آن شطر مهمان بود. سپس منزلی فراهم گردید و او در شهر لیدشندم (Leidschendam) استقرار یافته به عضویت محفل روحانی محلی در آمد و به تشکیل کلاس‌های امری و شرکت در مدارس تابستانه و تعلیم و تدریس معارف بهائی در مجامع مختلفه احباء اشتغال جست. در ایام اقامت ده‌ساله مصباح در هلند، بسیاری از احبای ایرانی ساکن آن بلاد کتاب اقدس، کتاب ایقان و الواح صیام و شیخ و سلطان را نزد او فرا گرفتند و وجود ذی‌جود و پر خیر و برکت او را مغتنم شمردند.

ناگفته نماند که مصباح در ایام سکونت در هلند در اوائل فوریه ۱۹۹۵ م سفری به ارض اقدس نموده چند ماهی مجدداً در دائره مطالعه نصوص و الواح به خدمت پرداخت و سپس راهی هلند شده تا مارچ سنه ۱۹۹۸ م ساکن آن سرزمین بود و پس از آن به علت کبر سن و نیاز به مونس و مصاحبی دلسوز عازم فرانسه گردید تا در شهر سن لوئی (Saint Louis) در کنار خواهر عزیز خویش خانم اقدس عهدیه (مصباح) ایام حیات را بگذرانند. او در آن مدینه نیز به عضویت محفل روحانی محلی مفتخر گردید و سال‌های آخر حیات را به آرامش و صفا و در عین حال با تحمّل مشاغل ناشی از کهولت و ضعف قوا سپری نمود و سرانجام آن زبده اهل صدق و وفا و قدوه حسنه اهل سلوک و تقوی در بامداد روز پنجشنبه ۱۲ اکتبر سال ۲۰۰۰ م به عالم بقا شتافت و جسد پاکش در همان مدینه سن لوئی به خاک سپرده شد.

عبدالله مصباح فطرتاً مردی متواضع، خلیق و عزلت طلب بود. نام و نشان و اسم و رسم نمی‌خواست. از خود گذشته بود، هر کس دیگری را بر خود مقدم می‌شمرد و زبان جز به ذکر خیر مردمان نمی‌گشود. سکون و سکوت، ادب و انسانیت، مهر و صفا و تسلیم و رضا سبب ذاتی آن نفس عزیز بود.

به آزادگی زیست، به شؤن دنیوی آلوده نشد، تجرد خواست و بی‌نیاز به ملکوت راز شتافت. در ذکاوت، فطانت، هوش سرشار، حافظه قوی و احاطه بر آثار و تاریخ امر الهی در بین اقران خود تالی نداشت. ثابت بر عهد، محکم در امر، مستقیم در ایمان و از ریعان شباب در هر جا که بود خدمت صمیمانه، مخلصانه و خاضعانه او به شریعت‌الله از شیم حسنه ذاتیه او بود.

مصباح به زبان‌های فارسی، عربی، فرانسه و انگلیسی احاطه داشت. خط فارسی را به لطافت، ظرافت و استحکام می‌نوشت و منشآتش متین، رزین، فصیح و پرمایه بود. او معلمی توانا، مشوقی دلسوز و مهربان و رفیقی صمیمی، امین و بزرگوار بود. طالبان معرفت حضور در محضرش را همیشه مغتنم می‌دانستند و خوشه‌چین خرمن معارفش بودند. مصباح عاشقانه

زیست، عارفانه خدمت کرد و زاهدانه رخت به دیار دیگر کشید. عصاره نود سال حیات پرثمرش در پیام معهد اعلی خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه که به تاریخ ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰ مورخ می‌باشد چنین خلاصه شده است: "از خبر صعود مروج ممتاز امر الهی عبدالله مصباح عمیقاً متأثریم. مساعی و خدمات صادقانه و توأم با فداکاری و از خود گذشتگی ایشان در مهد امرالله و سپس در میادین هجرت در بلدان خاورمیانه و افریقای شمالی به تاج فقالت‌های خالصانه در مراحل اولیة تأسیس دائرة مطالعة نصوص و الواح و محفظه آثار امری در مرکز جهانی بهائی مکمل گردید. از مساعدات بعدی ایشان به جامعه بهائی فرانسه با قدردانی و فیر یاد می‌گردد. مراتب تعزیت و تسلیت صمیمانه خود را به اعضای عائله عزیز ایشان تقدیم می‌داریم و در مقامات متبرکه علیا دعا می‌کنیم که روح پرفروش جناب مصباح به فضل و موهبت جمال اقدس ابهی در عوالم الهیه ترقی و تعالی یابد. با ابراز همدردی قلبی. بیت‌العدل اعظم" (ترجمه از انگلیسی)

هرچند عصاره نعوت، محامد و مناقب جناب مصباح در پیام معهد اعلی منعکس گشته، اما مناسب است که احساسات و عواطف بعضی از دوستان و آشنایان آن جان پاک را در این مقام زیب این دفتر نمائیم تا سر دلبران در حدیث دیگران نیز بازگو شود و در پرتو این نوشته‌ها شخصیت، منش و مآثر آن شخص شخیص ارائه گردد.

از جمله مضامین فارسی شرحی که خانم سوزان مصباح (همسر جناب دکتر فیض‌الله مصباح) درباره مراسم تشییع جنازه جناب عبدالله مصباح و در رثای ایشان به زبان فرانسه در دفتر خاطرات خود نوشته‌اند شامل این نکات است:

دوازده اکتبر سال ۲۰۰۰ یعنی روزی که عبدی [عبدالله] عزیز عالم خاک را ترک کرد، صفحه‌ای از زندگانی ما نیز برچیده شد. چشم همه به دیدار او همیشه روشن و منیر بود. اعضاء خانواده در این روز با خاطری پژمرده و محزون از این مصیبت گرد هم آمده بودند ... دوستان زیادی نیز از شهرهای مختلف فرانسه و سوئیس شرکت داشتند ... دوستان مراکش هر چند جسماً نتوانسته بودند شرکت کنند، ولی دسته‌های گل فرستاده بودند. از اکناف و اطراف عالم نیز پیام‌های تسلیت می‌رسید و مکالمات تلفنی در جریان بود. دوستان فرانسه، انگلستان، امریکا، کانادا، جزائر قناری، سوئیس، هلند و بلژیک حتی از چین تأثرات و همدردی خود را ابراز داشتند.

عبدی عزیز امور امری و روحانی را همیشه بر هر امر دیگری مقدم می‌داشت و شیوه حیات و رفتار او دال بر بزرگی روح و عمق ایمان او بود. او راضی به قبول کمک و

مساعدت دیگران نبود، اما حاضر و آماده بود که خدمت هر نفسی را به جان و دل بپذیرد و انجام دهد ... او پدر روحانی همه بود. آنچه باعث تسلی خاطر می‌شود عواطف، محبت و دوستی او بود که فکر می‌کنم مفارقتی بین ما و او نیست. او ما را همان‌طور که در عالم خاک رهنمون بود، در عالم بالا نیز مشوق و راهنما خواهد بود...

جناب صادق مهربان که از دوستان قدیم جناب عبدالله مصباح بوده‌اند و فقراتی از خاطرات ایشان دربارهٔ ایام اقامت جناب مصباح در خانقین نیز در صفحات قبل نقل گردید، در نامه‌ای که در نوامبر سنهٔ ۲۰۰۰ میلادی خطاب به جناب فیض‌الله مصباح مرقوم داشته‌اند دربارهٔ خصائل و خصوصیات اخلاقی آن جناب چنین نوشته‌اند:

... صفات ملکوتی و کمالات انسانی ایشان را با قلم ناتوان خود نمی‌توانم به طور شایسته تعریف و تشریح نمایم. ایشان نفسی بود فرشته‌خصال در قالب انسان و یقین دارم تمام کسانی که با ایشان از نزدیک محشور بودند در این عنوان با حقیر شریک و هم‌آوازند. ایشان در واقع مثل اعلائی یک مهاجر منقطع فداکار بود. تواضع و فروتنی و از خود گذشتگی، محبت و خلوص واقعی، لطف و مهر و صفا، دانش و بینش و حالت رضا و تسلیم او سرمشق اینجانب و سایر دوستان بود. مورد اعتماد کامل تمام خانواده‌ها بود. هر گاه یکی از مهاجرین ناچار به مسافرت کوتاهی برای انجام امور شخصی و یا کسب جواز اقامت می‌گردید، خانواده و اطفال خود را به ایشان می‌سپرد. یک صفت بارز که او را از دیگران متمایز می‌کرد، دوری از کسب رسم و نام بود و تعلق تامی به گمنامی داشت. در این خصلت واقعاً ممتاز بود و یکتا و بی‌انبار. در موارد مختلف در طهران یا نقاط دیگر، به خواهش دوستان از جمله خود اینجانب در تصحیح و تکمیل ترجمه‌ها یا مقالات بی‌ریا کمک و معاضدت می‌نمود و به هیچ وجه حاضر نمی‌شد که نامی از او در موقع انتشار این اوراق برده شود. اغلب اوقات در یک حالت انجذاب و صفای روح می‌زیست و این دو بیت را با خود زمزمه می‌کرد:

دیدن روی ترا دیدهٔ جان‌بین باید
این کجا مرتبهٔ چشم جهان‌بین من است
یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست
که مغیلان طریقش گل و نسرین من است

در دسامبر ۱۹۸۳ که پس از سالها سعادت تجدید دیدار او در ارض اقدس دست داد، شبی از خوان نعمت صوری و روحانی ایشان با چند نفر دیگر از یاران متمتع بودیم و در ضمن گفتگو در موارد مختلف خاطرات شیرین ایام اقامت در خانقین در ذهن حقیر زنده گردید و پس از ختم مهمانی و مراجعت به هتل، شوق و ذوقی که محضر ایشان در من ایجاد کرد الهامبخش شد و بی اختیار قطعه شعری که گویای کیفیت آن شب بود از قلم جاری گشت. در خاتمه بی مناسبت نیست که شعر نامبرده را در اینجا نقل نمایم:

دوشن در بزم عزیزان عیش تامی داشتم
از شراب وصل یاران یک دو جامی داشتم
عبدی و فیضی دو مصباح شبستان وفا
با چنین فرزندگان عیش مدامی داشتم
پرده حرمان و هجران پاره کردم یکسره
در جوار و قربشان خوش صبح و شامی داشتم
صحبت آزادگان شد روشنی بخش دلم
دوستانی با صفا، نیکو مرامی داشتم
خاطرات خانقین در خاطر آمد کانزمان
در کنارم سرور والامقامی داشتم
درس عشق و بندگی در مکتبش آموختم
شاهد صاحبدل و شیرین کلامی داشتم
فیضی من فیض بخش قلب و جانم بوده است
از جوانی من چنین یار گرامی داشتم
وہ چه لذت بخش باشد خدمت بی اسم و نام
وای بر من گر خیال رسم و نامی داشتم
حیف و صد افسوس کان ایام چون رؤیا گذشت
کاش در میخانه امکان دوامی داشتم
آری روح پرفتوحش از قفس تن آزاد شد و اکنون در اعلیٰ غرف ملکوت شاد و
مستبشر است و به عنایات لاریبیۃ جمال اقدس ابھی مفتخر و سرافراز. انتھی

یکی از آثار دل‌انگیز برادر بزرگتر جناب مصباح، یعنی دکتر امین‌الله مصباح قطعه‌ای است که با عنوان "به برادر" خطاب به جناب عبدالله مصباح سروده‌اند. این شعر که آئینه احساسات و عواطف شاعری گرانمایه نسبت به برادر عزیز و گرانقدر خود می‌باشد از مجموعه اشعار جناب امین‌الله مصباح موسوم به گنجینه امین (ص ۲۷۹-۲۷۸) ذیلاً نقل می‌گردد:

یک سخن دل به آن روح مصور برد
 صحبت دل را چسان نامه ابر برد
 نامه بی دل کجا راه به دلبر برد
 کس نتواند زمن قلب برادر برد
 گوهر ما چون یکیست کیست که گوهر برد
 قربت ما را کجا بعد دو کشور برد
 بعد مسافت تو را کی ز برابر برد
 هوش و خودی را چونوم یکسره از سر برد
 فکر تو اندوه را از دل مضطر برد
 بار گران را نه هر شاخه لاغر برد
 باید این بار را مرد دلاور برد
 طوبی آن رهروی کاو را محور برد
 ما چه توانیم کرد گر بنهد ور برد
 جانب این مرکزش حرکت جوهر برد
 بی‌خبران را به جبر حضرت داور برد
 هر که سبکیار شد بار نکوتر برد
 مور به تأیید او دولت اوفر برد
 تا به رضایش همه عمر با‌خر برد

کیست پیام مرا سوی برادر برد
 گرچه بهر هفته‌اش نامه نویسم ولی
 رفتی و دل با تو رفت مانند بیدل بجا
 لیک دل تو مراست آندل و این دل یکیست
 عبدی و من یکدلیم هر دو ز یک گوهریم
 وصل دو دل را مکان مایه دوری نشد
 یاد توام روزها هست انیس و جلیس
 سر چو به بستر نهم شام بخواب آئیم
 خلق توو خوی توست مایه بیداریم
 گرچه بسی آگهم از همه سختی کار
 آنکه بدوشت نهاد بار گران آگه است
 محور نظم بهاء خانه عدل است و بس
 هرچه کند او کند چون حرکتها از اوست
 ذره‌ای امروز نیست در همه عالم مگر
 مردم آگاه خود طائف این محورند
 هر که مقرب‌تر است کارش دشوارتر
 فضل جمال قدم شامل حال تو هست
 از تو امین با نیاز ملتمس یک دعاست

کازابلانکا، ۲۸ نوامبر ۱۹۶۴

جناب سرالدین علائی پس از صعود جناب مصباح که پسرخاله و مونس و همدم دوران طفولیت و نوجوانی ایشان بوده‌اند شدیداً تحت تأثیر فقدان آن حبیب شفیق قرار گرفته

و با این که خود را شاعر نمی‌دانند احساس نمودند که روح پاک آن متصاعد به رفیقِ اعلیٰ از ملکوت ابهی خطاب به فامیل و عزیزان و بازماندگان خود به این ابیات مترنم است:

ای عزیزان که مرا دیده و بشناخته‌اید مرغ با بال و پری در قفس تن بودم دست تقدیر مرا جاذب رویش بنمود پر گرفتم بجهانی که حقائق در اوست دورم از رنج و غم و محنت و بیماری و درد به جهانی شده‌ام طایر قدس ملکوت از چه محزون همه بنشسته و در رنج و غم اید ساز و آواز نوازید که آزاد شدم با شما در همه جا حاضر و همراز منم گویم با بانگ رسا گرچه ز تن مهجورم	از چه در غیبت من رسم عزا ساخته‌اید فکر آزادی و از بند گسستن بودم بشکست این قفسم عازم کویش بنمود دیده‌ام باز بجائی که سوابق با اوست فارغم از تن و از حفظ خود از گرمی و سرد که به هر ذره دهد روشنی صدناسوت دست بر چانه و مبهوت بیار الم اید جشن و شادی بنمائید که من شاد شدم در غم و شادیتان ناظر و دمساز منم حال نزدیک ترم ار چه بظاهر دورم
--	---

پس از صعود جناب عبدالله مصباح پیام‌های متعدّد تسلیت برای بازماندگان آن فقید سعید ارسال گردید. در این مقام مناسب می‌داند که چند فقره از پیام‌های مزبور را به نظر خوانندگان گرامی برساند:
اول - پیام ایادی عزیز امرالله جناب علی اکبر فروتن:

پانزدهم اکتبر سال دوهزار
امه‌الله المحترمه اقدس خانم و جناب فیض‌الله مصباح علیهما بهاء‌الله‌الابهی
عزیزان دل و جان، از صعود رفیق شفیق و یار وفادار خود جناب عبدالله مصباح علیه
رضوان‌الله و بهائیه که سالیان دراز در کشور متورّ ایران و ارض اقدس اعلیٰ با ایشان
همکار و مؤالف و مؤانس بوده فوق‌الحدّ متأثر و متألم. بدینوسیله مراتب تعزیت و
تسلیت خویش را بعموم بازماندگان ایشان تقدیم و در مقامات مقدّسه برای ترویج
روح پرفتوح آن خادم صادق امرالله از صمیم قلب دعا می‌نماید. مستدعی است این
عبد را شریک احزان خود در این مصیبت وارده محسوب فرمائید.

با تحیات ابدع ابهی
علی اکبر فروتن

دوم - پیام ایادی عزیز امرالله جناب دکتر علی محمد ورقا:

محفل مقدّس ملی بهائیان فرانسه

اعضاء محترم خاندان مصباح - علائی - عهدیه - صابران

دوستان عزیز محبوب

با قلبی مشحون از تألم و تأثر خیر صعود جناب عبدالله مصباح دوست دیرین و یار
مهربان زمان طفولیت را دریافت داشتم. دوران حیات پرافتخار جناب مصباح تمام
حصر و وقف خدمات آستان قدس الهی بود که زینت بخش صفحات مشعشع تاریخ
امر گردید. این خدمات نمونه بارزی از فداکاری و از خود گذشتگی و بردباری بود
که فی الواقع مثل اعلی برای دوران گذشته و برای نسل آتی خواهد بود. با احزان
شما عزیزان شریک و سهیم هستم و تسلیت قلبی خود را تقدیم می‌دارم و از درگاه
الهی راجی و ملتسمم که جمال مبارک روح پرفتوح او را در بحر غفران و آمرزش
مستغرق دارد و روح پاک او در عوالم ابدی متعالی باشد.

علی محمد ورقا

سوم - پیام جناب نصرت الله تیرانداز عضو هیئت مشاورین قاره‌ای در اروپا:

اجازه می‌خواهم احساسات و عواطف پاک محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان
مراکش را که مأمور به ابلاغ آن شده‌ام ابراز دارم: نهایت تأثر و تألم اعضاء محفل را
از صعود جناب عبدالله مصباح به آن عزیزان ابراز و اظهار میداریم. روش و شیم
جناب عبدالله مصباح برای من مثلی اعلی بود و دوران حیات پرافتخار او را سرمشق
زندگانی خود می‌دانم. مطمئن هستم که آن وجود نورانی در حضور حضرت
عبدالبهاء در ملکوت ابهی به تمام قوی و احساسات روحانی و سکون و اطمینان
فطری برای تعالی و پیشرفت امر یزدانی مانند همیشه کوشا خواهد بود.

با تقدیم احساسات قلبی و ادعیه خالصانه

نصرت

چهارم - پیام جناب کبدانی عضو هیئت مشاورین قاره‌ای در آفریقا:

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان فرانسه

دوست گرامی خانم لیلی صابران - مصباح

خبر حزن صعود جناب عبدالله مصباح محبوب عزیز را دریافت داشتم. ایام اقامت و خدمات مشعشع جناب مصباح برای همیشه در تاریخ و کیفیت پیدایش امر الهی در مراکش مذکور خواهد بود. اما آنچه مربوط به خود این جانب است کمک و مساعدت بی دریغ ایشان با روح پرشفقت و مهربانی بود که مرا بر آن داشت تا در خدمت به آستان الهی به عضویت هیئت مشاورین در آیم و افتخار این خدمتگزاری نصیبم گردد. هرگز از عهده بر نخواهم آمد تا آن طور که باید احساسات و عواطف و مراتب تسلیت خود را به آن خانواده معظم تقدیم دارم. خود را روحاً یکی از اعضاء آن خاندان محبوب محسوب میدارم.

کبدانی

پنجم - پیام محفل مقدس روحانی ملی بهائیان فرانسه:

پاریس ۱۶ اکتبر ۲۰۰۰

خانواده مصباح، علائی، عهدیه، صابران

موضوع: جلسه دعا برای عبدالله مصباح

دوستان عزیز

در جلسه ۱۴ و ۱۵ اکتبر، محفل روحانی ملی برای عروج روح متعالی جناب عبدالله مصباح به دعا و مناجات پرداخت. در همین اوان نمایندگان کمیته محلی بهائیان فرانسه در ارض اقدس سهیم و شریک در دعا و مناجات شدند و در ضایعه بزرگی که برای دوستان فرانسه اتفاق افتاده بود همراز گردیدند.

نود سال از حیات پرافتخار عبدالله مصباح مصروف خدمت امر الهی و پایداری چراغ درخشانی بود که در خاتمه در خاک الزاس چشم از جهان فرو بست. مسیر سالهای خدمت جناب مصباح بر این تقدیر بود که از وطن زادگاه خود ایران به فرانسه بیاید و در فرانسه دوران تحصیلات عالی خود را بگذراند، نقشه تبلیغی حضرت ولی امرالله را منقاد شود، در موقع جنگ جهانی به عراق مهاجرت کند و از آنجا به ایران

مراجعت نماید. دو باره ندای امر الهی را برای اجرای اهداف نقشه ده ساله با جان و دل پذیرد و ابتدا در بلژیک و بعد در مراکش رحل اقامت افکند. مصباح در سال ۱۹۶۴ در اولین سال تشکیل بیت العدل اعظم در مراکش بود و سپس در اجابت دعوت معهد اعلى برای ادامه خدمت به بیروت رهسپار گردید و بعد در ارض اقدس در دائره مطالعه نصوص و الواح در طی سالیانی متمادی به انجام خدماتی ثمینه مشغول گردید. او سرانجام به امر معهد اعلى در هلند مقیم و مستقر گردید و سالهای اخیر دوره زندگی پربهای خود را در فرانسه گذرانید تا بالاخره در ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰ به عالم ملکوت پرواز نمود. به درگاه الهی شکر گزاریم که او در تاریخ امر الهی در فرانسه شریک و سهمی گردید.

در خدمت آستان امر الهی

منشی محفل - لیلی مصباح صابران

ششم - پیام محفل مقدس روحانی ملی بهائیان مراکش:

کازابلانکا - ۶ نوامبر ۲۰۰۰

بهیة خانم، اقدس خانم، فیض الله خان، مینو خانم و جمیع اعضای خانواده مصباح دوستان بسیار عزیز، محفل ملی بهائیان مراکش بر آن است که محبت و شفقت خود را به فرد فرد اعضای آن عائله جلیله تقدیم دارد و بدین وسیله تسلیت خالصانه و همدردی خود را اظهار و بیان نماید. عشق سرشار جناب عبدالله مصباح به جمال مبارک و حالت خضوع و خشوع او به امر الهی و محبت و فداکاری او نسبت به همه دوستان بهائی در مراکش که افتخار آشنائی با او را داشتند هرگز فراموش نمی گردد و در قلوب همگی مخلد است. دوستان بهائی مراکش در همه شهرها دست رجا به درگاه الهی بلند نموده و برای سمو روح پاک او دعا و مناجات نمودند.

با تقدیم احساسات گرم بهائی

بهیة آگاهی - علوی

آنچه از نظر خوانندگان گرامی گذشت چند نمونه از مراسلات تعزیت و تسلیت یاران الهی به مناسبت صعود جناب عبدالله مصباح بود. پایان سرگذشت زندگی آن فقید سعید را به درج وصیت نامه آن مظهر کم نظیر عبودیت، انقطاع و خدمت زیب و زیور می بخشد:

بسم الله البهی الباهی الابهی

وصیت نامه عبدالله مصباح:

"اشهد بما شهدت الأشياء و الملائة الأعلى و الجنة العلیا و عن ورائها لسان العظمة من الافق الابهی انک أنت الله لا اله الا أنت و الذي ظهر انه هو السر المکنون و الرمز المخزون الذي به اقترن الکاف برکنه التون اشهد انه هو المسطور من القلم الأعلى و المذكور فی کتب الله رب العرش و الثری."

یا بهاء الأبهی سپاس و ستایش ترا که گنج شناسائی را در دل و دبعه گذاردی و این ذرة نابود را بصرف فضل و عنایت از ضلَب نیاکانی که بموهبت ایمان سرافراز فرمودی از عدم بوجود آوردی و توفیق احسان نمودی که بتمام قلب و فؤاد شهادت دهم که حضرت بهاء الله، جمال قدم جل اسمه الاعظم ظهور کلی الهی، مجلی طور در سیناء و موعود جمیع رسل در کتب و صحف و زبر و الواح الهی است و حضرت اعلی، باب الله الأعظم، نقطه اولی ظاهر بآثار جمیع انبیاء، سلطان رسل و مبشر آن تیر اعظم افخم است و حضرت عبدالبهاء، سرالله الاعظم، منصوص کتاب عهد جمال ابهی، مرکز میثاق الهی و فرع منشعب از اصل قدیم است و حضرت شوقی افندی ربانی به نص الواح و صیای حضرت عبدالبهاء، غصن ممتاز، مبین آیات الهی و فرع منشعب از دو سدره رحمانی است و بیت العدل اعظم به موجب همان الواح و صیای مبارکه "مرجع اهل بهاء و در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی است."

یا بهاء الأبهی قلب ضعیف و دل مسکینم رو بسوی تست در حالی که اعضاء و

جوارحم باین مناجات ناطق که

"قسم بجمالت که جز خطا متاعی نه و بغیر از آمال اعمالی نه ... مگر حفظ

و حمایت شامل حال گردد"

"أسألك بأنوار [بحرمة] آیاتک و آثارک أن تغفر لی و لأبی و امی و انک

أنت أرحم الراحمین لا اله الا أنت المشفق الکریم."

از دوست عزیز بزرگوارم جناب مهندس کیانوش کوچک زاده علیه بهاء الله که همواره مرهون الطاف و محبت های ایشان و عائله مبارکشان بوده ام تقاضا دارم که نسبت به آنچه لازمه اجرای این وصیت نامه است اقدام فرمایند.

قطعه کوچکی از شمائل مبارک حضرت عبدالبهاء روحی و ذاتی و کینوتی

لارقاء الفداء همراه این وصیت نامه است که عنایتی دست مبارک مولای خون

بی‌همتا، حضرت ولیّ عزیز امرالله باین ذرّه ناچیز و جوهر غفلت در حین تشرّف
بآستان مبارک است که آنرا بآسمان و زمین مبادله نکرده‌ام. این شمائل در قوطی
کوچکی پهلوی این وصیت‌نامه است، صندوقچه‌ای که آنرا حرم مبارک، ایادی
امرالله امة‌البهاء سرکار روحیه خانم به فانی لطف فرموده‌اند. تمنا چنان است که چون
حیات پایان رسد و هیكل عنصری زیر خاک مدفون شود این هدیه نفیس در محفظه
آثار امری محفل مقدّس روحانی بهائیان هلند بودیعه گذاشته شود والی الابد حفظ
گردد.

از قصور خود بدوستان جانی عفو و معذرت می‌طلبم و دعای خیر آنان را راجی
و ملتسم. خواهران عزیز و برادر مهربان و سائر بستگان عزیزم را به حفظ و حراست
الهی می‌سپارم و آمرزش و مغفرت آنان را برای خود از خداوند متعال مستدعیم.

فدای کلّ

[امضاء]

بخش سوّم

آثار جناب عبداللّٰه مصباح

چند مراسله

در این بخش شش مراسله از مراسلاتی که از جناب عبدالله مصباح به جا مانده به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید. همه این مراسلات از روی خط ایشان نسخه برداری شده و در ابتدای هر یک توضیحاتی مختصر ارائه گردیده است. چند مراسله مندرج در ذیل نمونه‌ای از مراسلات ایشان در ادوار مختلفه حیات است:

مراسله شماره ۱

جناب عبدالله مصباح این نامه را که به تاریخ ۴۵/۷/۶ م (۱۳۲۴/۴/۱۵ هـ ش) مورخ می‌باشد، حدود یک ماه پس از صعود والد گرانقدر خود جناب عزیزالله مصباح تحریر نموده و برای تعزیت و تسلیت اعضای عاقله از خانقین به طهران ارسال داشته‌اند:

مادر مهربان خواهران و برادران محبوب عزیز روحی لاجزانکم الفداء، خیر مصیبت دهماء و رزیه کبری صعود آب بی‌همتا به ملکوت ابهی روز گذشته به این مهجور بی‌نوا برسید و بساط هم و الم در کلبه تاریک قلب بگسترده. ای کاش جای شما می‌بودم و در آن دقائق اخیر که هیچ آن از آن را با عالمی مبادله نمی‌کردم دامنش می‌گرفتم و به پای مبارکش می‌افتادم و طلب می‌کردم آنچه در دل داشتم. آقا جان از عالم خاک به افق اعلی پرواز کرد از آلام برهید و در صحن جان آشیان یافت. او برای همه مجسمه تقوی و فضیلت، مثال خلوص و تواضع و مظهر رأفت و کمال بود. اما برای ما علاوه بر همه پدر بود؛ او در آستانه امر جوهر محویت و فنا بود، اما برای ما معبود بود. چقدر دفعات هنگامی که دست مبارکش در دست و توفیق همراهیش را داشتم در تمام طول راه که به سکوت و خاموشی می‌گذراندم از خداوند تمنا و رجای قربانی و شهادت در رهش می‌کردم، افسوس که افسرده دل لیاقت این فوز نداشت. چقدر استغاثه می‌کردم که به رضای مبارکش موفق گردم

زیرا رضایش رضای حق بود. آه! آیا قلب مطهر بزرگوارش در این لحظات اخیر از من آزرده نبود؟ آیا مرا نیز که در تمام حیات جز مظهر غفلت و تقصیر نبوده‌ام در ادعیه خود به یاد می‌آورد؟ آیا در اثر انفاس مطهرش من نیز ممکن است با شماها شایستگی انتساب به روح مقدّسش را داشته باشم؟

خانم جان می‌دانم چه مصیبتی بر شما وارد شده، فیضی عزیز تأثر و تألم قلب حسّاس تو را خوب احساس می‌کنم. خواهران و برادران عزیز می‌دانم بر شماها چه گذشته و بر قلب لطیف الطّف منیر داداش جان چه‌ها خواهد گذشت. ولی الحمدلله در دوری هستیم که بساط موت منطوی شده و عالم غیب و شهود به هم پیوسته و یقین دارم چون شماها مثال پاکی و محبتید و وارث معنوی فضائل و کمالات آن جوهر خلوص و صفا، همواره به او نزدیکید و در هوای قرب و وصالش سیر می‌کنید. اگر من هم از این نعمت شما برخوردار بودم. البتّه البتّه محزون نمی‌بودم و باز اگر می‌دانستم که شما نیز در مناجات‌های خود مرا از یاد نمی‌برید و دعا می‌کنید که توفیقی شامل شود که با وجود عجز صرف در سبیل رضای الهی مشی نمایم، جائی برای حزنم باقی نمی‌ماند.

از کیفیت حدوث این قضیه به هیچ وجه اطلاع ندارم و هر روز منتظر دستخط فیضی عزیز هستم. همین قدر بوسیله یاران و عزیزان به اشاره و در لفاف دانستم که برگزیدگان دست کبریا جسد ترابیش را با حسرات و عبرات مشایعت کردند و اهل ملاّ اعلی از غرفات جنان به استقبال روح متعالیش شتافتند.

روحی لکم و لمرقده الفداء

[امضاء]

مراسله شماره ۲

مراسله ذیل که به تاریخ ۴۵/۸/۵ م (۱۳۲۴/۵/۱۴ هـ ش) مورخ است نیز از خانقین به طهران ارسال گردیده و در تسلیت و تعزیت اعضای عائله به مناسبت صعود جناب عزیزالله مصباح است. در این مراسله جناب عبدالله مصباح عبارات عدیده از الواح صادره به اعزاز پدر بزرگوار خود را نقل فرموده‌اند. متن کامل این الواح در صدر این کتاب به طبع رسیده است:

برادر عزیز، محبوب دل و جان فیضی مهربان روحی لمحبته و احزانه الفداء می‌دانم نه خاطر مجروح تو تسلی‌پذیر است و نه دل‌های برادران و خواهران و یا قلب لطیف مادر مهربان، چه مفقود روح و روان ماست و از دست رفته قوت جان ما. پدر نبود معبود بود، محبوب و مقصود بود. غیبت چندماهه‌اش فردوس ما را برای مدت موقت تبدیل کرد، دیگر این فرقت پرحرقتش چرا نعمای نعیم را بدل به دوزخ و جهیم نماید. از این گذشته بینوایی که جز حسرت و غبن در تمامی ایام حیات نصیبی نداشته جرأت و جسارت تسلی قلوب پاک و بی‌آلایش شما را آن هم در برابر چنین ضایعه ندارد که به عنایات و الطاف ربّانیه به فرموده حضرت مولی‌الوری "بنیران مضرمه فی اعلی قلل السیناء" برافروخته شده و از "جام میثاق" سرمست بوده و در "بزم الهی ساغر رحمانی به دست، نشئه روحانی" یافته و "فرح ربّانی" جسته و "سرمست کوثر الهی" شده و "از عین تسنیم" نوشیده و "از ماء معین" سیراب گشته و قریحه‌اش "همدم هاتف الهام" شده و به "أ أمن مقام فی الوجود عند اهل السجود" نائل گردیده و برورد مورود وارد شده و خداوند او را "بالتناء بمزامیر آل داود" ناطق فرموده، کفیلش حضرت مولی‌الوری بوده و در خاتمه حیاتش برای علو درجاتش در ملکوت ابهی به ادعیه قلبیه مولای بی‌همتا بدرقه گشته است.

فیضی عزیز حاشا که برادر تو بتواند ثقل آلام را تخفیف دهد، او می‌خواهد فقط در این هنگام بی‌پرده به تو اظهار کند حسرت مقام تو را دارد و آرزوی قلبیش آن است که به جای یکی از شماها می‌بود، زیرا فی‌الحقیقه مغبون و محزون است. نه از سرمایه معنوی پدر بزرگوار او را بهره‌ای است و نه چون تو و سایرین که تا آخرین لحظات ثمین آن آب نازنین ملازم خدمت او بودید توفیقی کسب کرده و سعادتی اندوخته است. بلکه همیشه و همه جا وجودی عاطل و شجری بی‌حاصل و در جمیع شئون علت زحمت و کلال و ملال همه بوده است. مع‌الوصف برای تسکین آلام مشترک بگذار همان‌طور که تو در مکتوب نازنینت ارائه داده‌ای نظر را به "طیب جمیع علت‌ها" معطوف داریم و هر دو به اتفاق برادران و خواهران غمزده به تصریح و ابتهال پردازیم و هر صبح و شام برای یکدیگر دعا نمائیم که خداوند اسبابی فراهم آرد که لااقل اگر برای همه ما اقتدای به آن پدر بزرگوار ممکن نیست لحاظ رحمت الهی از ما قطع نشود و عرف رضا منقطع نگردد. باشد که این چند صباح ایام فانیه از وقوع در مهالک نفس وقایت گردیم و در عالم بالا به وصالش مرزوق و مستبشر

شویم. هر هنگام که بر مزار شریف آقاجان گذر میکنی از طرف برادر مهجورت آن خاک را بیوی و مناجاتی بخوان. عموم عائله و دوستان را از طرف من به نگاه‌های محبت و عشق پیام قلب ابلاغ نما، اطفال را نیز ببوس.

قربان همه

[امضاء]

مراسله شماره ۳

این مراسله که در آن به "صبح شانزدهم ماه صیام" تصریح شده محتملاً در تاریخ ۱۶ شهرالعلاء ۱۰۲ بدیع، مطابق ۱۳۲۴/۱۲/۲۶ هـ ش (مطابق ۱۹۴۶/۳/۱۷ م) به رشته تحریر در آمده است. مخاطب این مراسله نیز اعضای عائله‌اند و در آن شمه‌ای از محامد و نعوت جناب عزیزالله مصباح انعکاس یافته است.

مادر مهربان برادران و خواهران محترم عزیز روحی و ذاتی لهم الفداء صبح شانزدهم ماه صیام است و عبدالله در گوشه اطاق محقر دور از آن عزیزان بیاد ایشان همدم و قرین است. این یاد تذکار خاطرات پیشین است که با مهر و محبت عجین بود و از عوالمی غیر این خاکدان فانی مستمد؛ حیات را روح می‌بخشید و شائبه ظلمت را از این سرای تنگ و تاریک بدر می‌کرد. این یاد تجسم هیئت فلکیه‌ایست که انجم آن در حرکت صعودی خود طائف حول یک شمس بودند و امروز نیز هر چند بظاهر از انظارشان افول کرده و از افق دیگر طالع گشته باز گرد آن دور می‌زنند. این یاد تذکار پدر بزرگواریست که درباره او حضرت عبدالبهاء در هنگام آخرین تشرّف بمیرزا محمدرضای قنّاد میفرمایند، "میرزا محمدرضا تو شاهد باش، عزیز را روانه می‌کنم اما این سفری است که عین حضر است فراقی است که حقیقت وصال است، انفصالی است که صرف اتّصال است؛ نگاه کن او خالص است، مخلص است، المخلصین لهم الدین است. بین جمال مبارک چه نفوسی خلق کرده." این یاد مراجعه بمنظر مشعشع و پرافتخاریست که جزء جزء آن مستلزم سپاس و شکرانه لاحد است که به رایگان دست فضل و عنایت به ما احسان فرموده است و البته یقین است شما خیلی بیشتر از آن باین جریانات و مناظر آشنائی داشته و دارید که زبان گنگ من در نظر شما گویا نباشد. آیا کدامیک از کوچکترین

حرکت و روش آن پدر محبوب بزرگوار از نظر فراموش گشته که در این تصویر ذهنی از صفحه قلب بگذرد. باری ای محبوبان عزیز عبدالله در چنین هنگام با چنین خاطرات بیاد شما مشغول است و فعلاً مقصدش این است که در این موقع تجدید سال که بیش از همه وقت لحاظ عطف آن آب حنون از عالم بالا بآن غمزدگان متوجه است خود را نیز در آن انجمن حاضر کند و آن پدر بزرگوار را شفیع قصور و عطایای خود قرار دهد و خفياً نیز مشمول ادعیه و مناجات آن محبوبان نماید.

پریروز جناب حسن صفا از اینجا گذشته بطهران حرکت کردند. متأسفانه هیچ از حرکت ایشان اطلاع حاصل نکردم. حقیقۀ ایشان نهایت لطف و محبت را در اینجا نسبت بقدوی فرمودند و میخواستند محلّ خودشان را بمن واگذار کنند ولی من همانطور که قبلاً نیز عرض کردم چون دیگر خیال عزیمت داشتم از لطف ایشان استفاده نکردم فعلاً عریضه بمحفل مرکزی نوشته‌ام و منتظر جواب هستم. در صورتی که اوضاع بهبودی حاصل کرد و مانعی برای حرکت نبود از حرکت خود شما را قبلاً مستحضر خواهم کرد.

این قسمت را مخصوصاً برای آن می‌نویسم که ممکن است حرکت فعلاً میسر نشود و باز چندی در این کشور مقدّس متوطّن باشم. بنابراین شما مطمئن باشید از این دور صورت یکایک نورچشمان عزیز را می‌بوسم. قربان همه.

عبدالله مصباح

مراسله شماره ۴

نامه ذیل که چند هفته پس از صعود حضرت ولیّ عزیز امرالله به رشته تحریر در آمده آئینه قلب شکسته و احزان و تألمات وارده بر جناب عبدالله مصباح پس از صعود آن مولای عزیز و توانا است.

بیانی که جناب مصباح از آن حضرت در این مراسله نقل نموده‌اند، مأخوذ از توفیق مورّخ ۸ جون ۱۹۲۵ م است که متن کامل آن در کتاب توقیعات مبارکه (جلد اول) به طبع رسیده است. مصرع منقول در اوائل این مراسله از سعدی است که می‌فرماید:

گر مرا هیچ نباشد نه به دنیا نه به عقبی چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید

کازابلانکا

برادر عزیز مگرم جناب سرهنگ علائی، خواهر مهربان و خواهرزاده‌های عزیزم را قربان میروم مدتهاست با شما مکاتبه نکرده‌ام و اشتیاق روی نازنین شما را دارم. نامه اخیر شما که بعنوان خانم جون رسید وعده دیدار را نزدیک میکرد. آری عزیزان وقتی دلخوشی ما بوجود اقدس هیکل اطهر ولی امر محبوب بود، نور حیات ما او بود، روشنی قلب ما او بود، ذکر ما او بود، فکر ما او بود، تسلی ما او بود، چشمهای ما صبحگاهان بخیال زیارت جمال او باز می‌شد، شکرانه ما باستان الهی آن بود که خیمه او با آدمیان برافراشته و زبان ما ناطق بر آن بود که چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباشد. حال دانستیم که قضای الهی غیر آن بود که به مخیله ما می‌گذشت. آنچه آن وجود مبارک و حضرت عبدالبهاء می‌دیدند و بدان آگاه بودند از انظار ما مکتوم داشتند تا اطفال رضیع در صغر سن خود را یتیم احساس نکنند و امید حیات از دست ندهند. همین که پاسبنی گذاشتیم که بتوانیم برحمت بر پای خود بایستیم پدر دفعه دفتر وصل برچید و بعوالم قدسش راجع شد. عمری بگذاشت و شب و روز بمحافظت و مراقبت ما پرداخت، خود را بتمامه فدا کرد و ما را از شر اهریمنان در کهف حمایت و صیانت خود گرفت. بصعود او بعوالم ملکوتیش دیگر دلخوشی سابق تمام شد، قلب ما بشکست و محفل ما بعزا و ماتم تبدیل گشت. باز هزاران هزار شکر آستان قدس احدیت را سزااست که آن مولای خون برای این جمع ضعفا میراث مرغوب لا عدل له بگذاشت و هر یک از پیروانش را بحد قوه و استطاعت از گنجینه حب و ولایش بهره‌ای موفور بخشید و دلها را بعشقش سرشار نمود. پس اگر آن دلخوشی تمام شد باید محبتش را در دل نگاه داریم و بعهدش وفا کنیم، اگر عاشق صادقیم و آرزوی قرب باو داریم جز بندگی آستانش نطلبیم و جز خدمت در سیلش آرزو نکنیم در حق یکدیگر دعا کنیم که بر آنچه شایان عبودیت درگاه اوست موفق شویم زیرا این مسلم است که بفرموده آن مولای بیهمتا "قوة محرکه این آئین آسمانی آزاد و مطلق‌العنان است نه مقید بقیود عالم امکان ... مسبب‌الاسباب است و از نفثات روح‌القدس مستمد". پس هر کس موفق بخدمتی شد او گوی سعادت را ربوده است والا این عالم ترابی را شانی و قدر و ارزشی نیست که انسان باو دل بندد و تعلقی حاصل کند.

عزیزان هفته گذشته رباط بودم این هفته بعثت کثرت کار و مشغله از زیارت مادر مهربان و سائر عزیزان محروم ماندم. الحمدلله همه حالشان خوبست و در انتظار زیارت روی آن عزیزان دل و جانند از قول من خدمت عموم فامیل مخصوصاً دائی جون ایادی جلیل امرالله عرض بندگی ابلاغ فرمائید همه را از دور فرداً فرد میبوسم. فدای همه [امضاء]

مراسله شماره ۵

نامه ذیل را جناب مصباح برای همشیره خود بهیبه خانم مصباح (علائی) مرقوم داشته‌اند. در این مراسله جناب مصباح به فقره‌ای از لوح مبارک جمال اقدس ابهی استشهد نموده‌اند که متن تمام آن را ذیلاً مندرج می‌سازد و سپس مراسله ایشان را نقل می‌نماید:

هو الله تعالی

یا حیب فؤادی و بهجة قلبی نعمت رسید الحمدلله الحمدلله و کلّ از آن متتم الشکر لله الشکر لله مرقوم داشتید از نیک و بد آن بتحقیق اظهار رود استغفرالله استغفرالله ثم استغفرالله من هذا الاظهار الجسیم. وقتی از اوقات حضرت داود علیه السلام خواست شاکری را ملاقات نماید. ملاحظه فرمود شخصی قدری گندم و جو در هم اخذ نموده آنرا با سنگ دستی بر سنگ دیگر سائید تا آن که صورت آردی حاصل نمود، بعد عجین کرد و رغیف نمود و از خاشاک قدری آتش کرد بعد از اطفاء لهیب و سکون آن رغیف را بر آتش گذاشت پخته و نپخته برداشت و بر دامن گذارد. لقمه اول را اخذ نمود گفت بسم الله و بالله خداوندا پروردگارا چگونه شکر ترا نمایم این گندم را من نکشتم و از او خبر نداشتم و زراعت آن را حراست نکردم و از درو کردن آن بی اطلاع بودم و تو از عنایات و بخشش‌های مخصوصه خود بمن عطا فرمودی. می‌خورم چیزی را که ذره‌ای از زحمات آن را متحمل نشده‌ام. این نیست مگر از بخشش‌های بی‌کران تو در این صورت این فانی چگونه ذکر نماید نعمتی را که من غیر زحمت او امام عینش حاضر گشته و از او خورده ذکر حُسنش سبب انفعال است تا چه رسد بدون آن از حقّ جلّ جلاله سائل که این عباد را از شاکرین محسوب دارد. وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مالک اسما استماع شد. فرمودند ولّی از اولیاء از عارفی سؤال نمود که چگونه است حال شما. عرض

نمود ان وجدنا اكلنا و ان فقدنا صبرنا. قال هذا شأن كلابنا چه اگر یافتند خوردند و اگر نیافتند صبر نمودند. آن عارف عرض نمود حال شما و دوستان چگونه است فرمود ان وجدنا انفقنا و ان فقدنا شکرنا. در این صورت انسان آب می‌شود از ذکر امری از امور که رایحهٔ عدم قبول از آن استشمام شود تا چه رسد به تصریح. این مقامی است که اشاره راه ندارد و تحقیق قاصر است و لکن نظر باظهار حقیقت و تعلیم و تعلم باید حق را گفت و آن این است که نان شما قدری از جهت رخسار به سیاهی می‌زد حاکی از شامهٔ محبوبان عالم بود و نظر به این که به طراز صبر مزین شد قدری تجاوز نمود ترشی بر او غلبه کرد تا امزجهٔ صفراویه را زیان نرساند و دیگر آن که مثل بزرگان ایران صاحب استخوان بود یعنی ثقیل و وزین بود. در هر حال نشکرالله و نشکرکم چه که می‌فرماید اشکرونی اشکرکم. بعد از آن که حق شکر می‌فرماید عباد خود را عباد سزاوارترند بر شکر یکدیگر. باری این مختصرات وقایع خبزیته بود که عرض شد. مطولات آن به زمان حضور معلق. السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

و اما نامهٔ جناب عبدالله مصباح به بهیهٔ خانم مصباح به شرح ذیل است:

۲۵ ژانویه ۱۹۷۵

خواهر عزیز مهربان بهی خوبم را قربان میروم. شاعر می‌گوید:
 ناله را هر چند می‌خواهم که پنهان تر کشم

سینه می‌گوید که من تنگ آمدم فریاد کن
 حال من چنین نیست و خداوند هیچ نعمتی را بر من نالایق بی‌قابلیت دریغ نکرده
 است. در دامان مهر پدر و مادری مرا بوجود آورده که مهر آنان و اثری را که در
 قلب من باقی گذاشتند سرآمد همهٔ نعمتهاست و با عالمی قابل معاوضه نیست.
 برادران و خواهرانی عطا کرده که جواهر وجودند و در عالم مهر و وفا و پاکی و
 صفا هر یک بر دیگری ممتاز است. در مکانی منزل و مأوی بخشیده که اشرف نقطهٔ
 دنیا و لانه و آشیانهٔ انبیاست و مصاحب و مؤانسی عنایت کرده که ذکر او و آثار قیمهٔ
 اوست.

شکر خدا کانچه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم

یادم افتاد مضمون لوحی را که جمال مبارک در یکی از الواح بلسان خادم الله نقل میفرمایند که اصل آن این است قوله الاعلی:

"وقتی از اوقات حضرت داود علیه السلام خواست شاکری را ملاقات نماید. ملاحظه فرمود شخصی قدری گندم و جو در هم اخذ نموده آنرا با سنگ دستی بر سنگ دیگر سائید تا آن که صورت آردی حاصل نمود، بعد عجین کرد و رغیف نمود و از خاشاک قدری آتش کرد بعد از اطفاء لهیب و سکون آن رغیف را بر آتش گذاشت پخته و نپخته برداشت و بر دامن گذارد. لقمه اول را اخذ نمود گفت بسم الله و بالله خداوندا پروردگارا چگونه شکر ترا نمایم این گندم را من نکشتم و از او خبر نداشتم و زراعت آن را حراست نکردم و از درو کردن آن بی اطلاع بودم و تو از عنایات و بخشش های مخصوصه خود بمن عطا فرمودی. می خورم چیزی را که ذره ای از زحمات آن را متحمل نشده ام. این نیست مگر از بخشش های بی کران تو."

حال بهی چون تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل بخصوص که همه این نعمتها در حق آدم مهمل بیکاره پوچی است که دستش از ذره ای خدمت کوتاه است و جز خورد و خواب چیزی ندارد. پیراهن بافته بهی چون عزیز، که بهر گره اش رشحی از محبت آویزان بود رسید. از خواهر عزیز که مجسمه محبت است این همه لطف و محبت بعید نیست. اما برای این برادر نالایق تبه کار بسیار بسیار زیاد است. از این مقوله که بگذریم رنگش بسیار زیبا و اندازه اش قالب اندام است.

اقدس عزیز و منصور چون هر دو خوب و بخدمات نفیسه خود پذیرائی زائرین همواره مألوف و مایه سرور همه اند. امیدوارم شماها همه در نهایت سلامت و تندرستی و قائم بر خدمت باشید. مینو چون عزیز را بی نهایت مشتاقم، همچنین فیضی عزیز و سوزان عزیز را. همواره با اقدس چون و منصور عزیز ذکر شما و سایر عزیزان غائب در میان است دیگر تا کی نعمت دیدار دست دهد و دل آرام و قرار گیرد. عجاله همه را از دور میبوسم. حضور جمیع احبای عزیز آن سامان عرض تکبیر و اشتیاق دارم. فدای همه [امضاء]

جناب دکتر امین‌الله مصباح که شرح حال مفصل ایشان در ابتدای کتاب گنجینه امین به طبع رسیده است، برادر بزرگتر جناب عبدالله مصباح بودند و در تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۹۸۲ م به ملکوت ابهی صعود نمودند. پس از درگذشت ایشان عده‌ای از دوستان و آشنایان با ارسال نامه‌های متعدد عواطف و احساسات خود را با بازماندگان آن فقید سعید در میان نهادند و فقدان جناب دکتر مصباح را تسلیت گفتند. از جمله جناب دکتر احمد عطائی نامه‌ای برای تسلیت عائله مصباح مرقوم داشته‌اند که در پاسخ ایشان نامه ذیل به قلم عبدالله مصباح به رشته تحریر در آمده است.

۲۳ مارس ۱۹۸۳

برادر جلیل‌القدر و دوست نازنین جناب دکتر عطائی روحی فداه دستخط گرامی آن عزیز که بالنیابه از طرف خود و خواهر عزیز روحانی سرکار مهشید خانم و سایر عزیزان ارجمند در تسلیت قلوب غمزده همشیره و جناب مهندس عهدیه و اخوی و این عبد بمناسبت صعود برادر عزیزمان برفیق اعلی مرقوم فرموده بودید موجب نهایت تشکر و امتنان گردید. با روابط علاقه و محبتی که دو عائله ما را از قدیم‌الایام بهم پیوسته البته جای تعجب نیست که آن عزیزان باوفا نیز در این سانحه جانگداز با این ارادتمندان دیرین همدم و دمساز باشند. آسمان در این قضای محتوم فرق و تفاوتی میان عالم و جاهل، عالی و دانی، فقیر و غنی نمیگذارد همه باید عزم رحیل بندند و در میقات معلوم بجهان دیگر عزیمت کنند. منتهی یکی با دست خالی کوچ کند و دیگری با زاد و توشه فراوان؛ یکی دل‌بسته عالم خاک است و جان‌کندن را دشوار می‌یابد و دیگری از روح پاک است و عاشق پرواز بجهان افلاک؛ از یکی فریاد شکوه و شکایت بلند است و از دیگری نوای شکر و رضایت ما باید شاکر باشیم که انتساب ببرداری داریم که هم با توشه روحانی رفت و هم با سرور وجدانی، در دوران حیات همواره مشمول فضل و عنایت الهی بود حال نیز از رحمت الهی امید چنانست که در بحر الطاف غریق باشد.

همشیره و جناب مهندس عهدیه و اخوی در عرض تشکر و تکبیر الله ابهی خدمت همه آن عزیزان با این عبد مسکین سهیم و شریکند. فدای همه. [امضاء]

یادداشت‌های گوناگون

یادداشت اوّل - در رثای ربیعه خانم

توضیح: در بین اوراق باقیمانده از جناب عبدالله مصباح نوشته‌ای به خطّ ایشان به دست آمده است که پنج ماه پس از صعود ربیعه خانم نوشته شده و به تاریخ ۲۰/۱۰/۲۱ (۱۱ ژانویه ۱۹۴۲ م) مورّخ است. چنان که در شجره‌نامه مندرج در صدر این کتاب آمده است، ربیعه خانم زوجه میرزا سید محمد ناظم‌الحکماء و مادر بزرگ جناب عبدالله مصباح بوده و لوح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز "ورقه ربیعه" در بخش اوّل این کتاب مندرج گردیده است. متن نوشته جناب مصباح در رثای ربیعه خانم به شرح ذیل است:

ای آن که همواره به ما ناظر بوده و از انظار ما خود را مستور می‌ساختی، این بار نیز پنهان شدن تو از انظار ما عجب نیست، زیرا شیوه روح بلند تو جز این نبوده و نیست. تا هنگامی که خردی و پستی نقابی از جهل و نادانی بروی ما می‌کشید تو برای سعادت ما شب و روز جوش و تلاش می‌کردی و هستی خود را وقف ما می‌نمودی و همین که چشم‌های ما برای مشاهده روح بلند تو گشوده شد در گوشه خزیدی و دفعه خود را از انظار ما غائب ساختی. پنج ماه است که کوکب درخشان تو از افق ما افول کرده و حجابی از ظلمت بر محفل دل ما کشیده است، اما این غیبت نیز یقیناً برای این است که بار دیگر در خفا اقدام ما را دلالت نمائی و در این عالم ظلمانی مجیر و ظهیر ما شوی و ثقل فادح عصیان ما را تخفیف دهی، زاد و توشه جدید از نزد خدا تدارک بینی، شاید بتوانی خود را باز بهتر ایثار کنی.

ای بزرگ مام عزیز در سرای ما همواره در آسمانها پرواز می‌کردی امروز در آن فضای بلند در چه اوجی بال و پر گشاده‌ای هر چند اشعه محبت تو هرگز از افق دل من افول نمی‌کند و ترا در جمیع احوال ناظر و حاضر می‌بینم ولی قلبم برای دیدن روی نازنینت پژمان است و روحم افسرده و نالان. اگر توانائی داشتی البتّه بسوی تو

پرواز می‌کردم اما چه کنم دست قضا پر و بالم بسته است گاه چشمان روشن ترا در نظر می‌آورم که با عالمی عطوفت به همه نظاره می‌کرد و گاه قلب صافی و زلال ترا در سینه مجسم می‌کنم که کدورت از دلها می‌ربود. بلایای تو را حلم و صبر تویی لازم می‌بود در نه سالگی از دامان پدر و مادر جدا شدی و قرین حیبت از وطن مألوف سرگون شد دست قضا نور دیده عزیزت را در این دنیای پرابتلا زهر بلا بچشانند و تیری مولم به جگرگاه نازینت وارد آورد و عاقبت الامر باراده غنی متعال آن کتر نفیس عازم ملکوت ابهی گردید و در پس پرده غیب متواری شد و ترا انیس آه و این نمود.

ای مام عزیز چه خوشبخت بودی که در این جهان ادنی همدمی جز بلا نداشتی و از این نعمت بی‌منتهی مرزوق شدی نخاس وجود را ریختی و ذهب ابریز گشتی وقت آن بود که بافق اعلی پرواز کنی برتر پر و ما را در آتش فراق بگداز.

۲۰/۱۰/۲۱

یادداشت دوم - از خاطرات عبدالمیثاق میثاقیه

توضیح: جناب عبدالله مصباح به خط خود چند مطلب از خاطرات جناب عبدالمیثاق میثاقیه را مرقوم داشته‌اند که متن آن را در ذیل به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند.

خاطرات جناب میثاقیه به وسیله جناب محمدعلی فیضی تنظیم و مدوّن گشته و جناب فیضی مقدمه‌ای بر آن نوشته‌اند که به تاریخ شهرالجلال سنه ۱۳۳۳ بدیع (۱۹۷۶ م) مورخ است. این خاطرات به خط جناب فیضی در ۲۲۷ صفحه به رشته تحریر در آمده و سواد بسیاری از الواح مبارکه و مکاتبات جناب میثاقیه در آن گراور شده است. نسخه‌ای از این خاطرات در کتابخانه مرکز جهانی بهائی موجود است.

جناب عبدالمیثاق میثاقیه که نام اول ایشان الیاس بوده، فرزند جهان خانم و میرزا یهودا می‌باشند و جهان خانم دختر حکیم هارون کاشانی بوده است. جناب عبدالمیثاق میثاقیه با مریم خانم دختر خواجه ربیع کاشانی ازدواج نموده و در ظل امر الهی به تقدیم خدمات باهره مهمه توفیق یافته‌اند.

متن خاطرات جناب میثاقیه به صورتی که جناب مصباح به خط خود مرقوم داشته‌اند حاوی بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء درباره ایام جمال قدم در سلیمانیه و حکایاتی از حاجی محمد شوشتری است که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

جمال قدم در سلیمانیه

در اوقاتی که جمال قدم جلّ جلاله به سلیمانیه تشریف برده بودند در کوه سرگلو معتکف و منزوی بودند. ایام رمضان رسید و جمعیت دراویش مطابق معمول سالیانه خود در این ماه برای استماع وعظ و تقریرات شیخ و مرشد خود در خانقاه اجتماع کردند. روزی عدّه از مریدان، شیخ را مخاطب ساخته گفتند چرا درویش محمّد ایرانی که در کوه سرگلو منزوی است برای استماع تقریرات شیخ به خانقاه نمی آید. شیخ به آنها گفت شما را با درویش کاری نباشد. او به مواعظ و نصایح و احادیث ما احتیاج ندارد. ولی مریدان قانع نشده مجدداً این موضوع را تکرار کرده از شیخ تقاضا داشتند که شخصی را نزد ایشان بفرستد و خواهش نماید که در این مجلس حاضر شوند. شیخ از اصرار آنها به تنگ آمده گفت من مکرّر به شما گفته‌ام که ایشان احتیاجی به شنیدن گفته‌های ما ندارند. کاری نکنید که من هم مانند شیخ این خانقاه که در زمان سلطان ابراهیم ادهم از گفته و عمل خود نادم و خجل گردید، از عمل خود خجل و شرمنده گردم. حضرات مریدان پرسیدند که حکایت سلطان ابراهیم ادهم و شیخ چه بوده. شیخ آن قضیه را چنین حکایت نمود:

وقتی که سلطان ابراهیم ادهم از تخت و تاج سلطنت و عزّت و دولت خود گذشت و سر در بیابان فقر گذاشت، لباس ساده درویشی در بر کرده و پای پیاده از شهر خارج شد، از قضای اتفاق در ماه رمضان بود که به این نواحی رسید و در همین کوه سرگلو که فعلاً این درویش ایرانی در آن مقیم و معتکف است مأوی گزید. در آن ماه هم تمام دراویش به این خانقاه رو آورده و شیخ خانقاه برای آنها همه روزه موعظه می نمود و تنها کسی که در آن انجمن حاضر نگردید ابراهیم ادهم بود. دراویش به شیخ اصرار کردند که از او بخواهد که در آن جمع حاضر گردد. لذا شیخ به وسیله چند نفر از مریدان خود ابراهیم ادهم را به حضور خود طلبیده علّت عدم حضور او را در آن مجلس استفسار نمود. ابراهیم ادهم در جواب گفت: یا شیخ من یک حدیث نبوی شنیده‌ام و هنوز موقّف به اجرای آن نشده‌ام تا بیایم حدیث دیگر بشنوم. شیخ پرسید آن حدیث کدام است. جواب داد از پیغمبر اکرم روایت شده است که فرمود:

”کثرة الذّنوب من نسیان الموت و نسیان الموت من طول الامل و طول الامل من حبّ الدنیا و حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئة“

حال، من با این که از تمام شئون و آمال و آرزوهای واهی و دولت ظاهری چشم پوشیده و در لباس فقر در این جبل ساکن شده‌ام هنوز کاملاً موفق نشده‌ام حبّ دنیا را که سرآمد تمام خطایاست از قلب خود خارج نمایم. هر وقت موفق به اجرای این حدیث شدم برای استماع حدیث دیگر خواهم آمد. شیخ خانقاه از شنیدن گفتار ابراهیم خجل شده از او عذرخواهی نمود. حالا شما می‌خواهید مرا مثل آن شیخ در نزد این درویش ایرانی خجل و شرمسار کنید؟ ایشان به احادیث و گفتار ما احتیاجی ندارند.

[برای ملاحظه شرح احوال ابراهیم ادهم به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۳) مراجعه فرمائید.]

حکایاتی از حاجی محمد شوشتری

حاجی محمد یکی از احبای مخلص بود که معاندین اموالش را در شوستر غارت کرده بودند و مجبور به ترک وطن گشته پای پیاده به ارض اقدس مشرف گشته با اذن مبارک مجاور آستان گردید. در یکی از اطاق‌های تحتانی مسافرخانه غریبها منزل داشت و شغلش تعمیر کفش و واکس زنی بود و ورد زبانش همواره *لک الحمد و لک الشکر* بود. در مسافرخانه در عقب و بر زمین می‌نشست.

یک شب حضرت عبدالبهاء مشغول بیانات بودند چهره مبارک باو متوجه گردیده فرمودند، حاجی محمد چه می‌گوئی. عرض کرد قربانت کردم شکر می‌نمایم. فرمودند مرد حسابی انسان باید در قلب خود شکر نماید. حاجی محمد ساکت شد. بعد هیکل مبارک در نهایت مسرت و ابتهاج شرحی مفصل از مراتب خلوص و روحانیت و صدق و صفای او بیان نموده ضمناً فرمودند این حاجی محمد یک روز آمد نزد من و گفت می‌خواهم شما را مهمان کنم. باو گفتم حاجی محمد تو که هیچ وسیله‌ای نداری چگونه می‌خواهی مرا مهمان کنی. گفت یک مرغ دارم و مدتی است آن را آب و دانه داده‌ام و تیت من از خرید این مرغ آن بود که شما را دعوت نموده و این مرغ را صرف این میهمانی نمایم. دعوت او را قبول کردیم و او با کمال صفا همه وسائل را فراهم کرد و در آشپزخانه آبگوشتی از آن مرغ تهیه نمود و میهمانی را با خلوص و محبت انجام داد.

باز هیکل مبارک از او حکایت دیگری باین مضمون فرمودند:
 این حاجی محمد یک روز گریبان کشیش مسیحی را گرفته بود که او را تبلیغ نماید.
 در بین صحبت به صلیبی که کشیش به گردن خود آویخته بود اشاره نموده می پرسد
 جناب کشیش این چیست که به گردن خود آویخته‌ای. او می گوید علامت صلیب
 است. حاجی می گوید چرا صلیب را اختیار کرده‌اند. کشیش گفته بود برای آن که
 جسم مسیح در موقع شهادت به چوب صلیب تماس گرفته و مقدّس است. حاجی
 محمد می گوید چرا گردن خود را به چیزی که سبب راحت و آسایش حضرت
 مسیح گردیده زینت نمی دهید و علامت صلیب را میاویزید که سبب زحمت و
 شهادت آن حضرت گشته است. کشیش می پرسد آن چیزی که سبب راحت مسیح
 بود چیست؟ حاجی محمد می گوید الاغ. کشیش متغیّر شده و با تعرّض میگوید
 کجا کدام الاغ. حاجی محمد می گوید عجب کشیش بی اطلاعی هستی مگر انجیل
 را نخوانده‌ای که حضرت مسیح دو نفر از شاگردان خود را به قریه نزدیک فرستادند
 و دستور فرمودند در آنجا الاغی با کره اش بسته است بیاورید آنها رفتند و الاغ را
 آوردند و مسیح سوار شده با شاگردانش وارد اورشلیم شدند (باب ۲۱ انجیل متی و
 باب ۱۱ انجیل مرقس) انصاف بده آیا آن الاغ که سبب راحت حضرت بوده است
 بهتر است یا این صلیب که به گردن آویخته‌ای. کشیش خیلی متغیّر شد و چون
 جوابی نداشت نزد من آمد و شکایت کرد که حاجی محمد اینطور گفته و به من
 توهین کرده و از من خواهش نمود که به اتباع خود بگوئید از تبلیغ با کشیשהا دست
 بردارند و ما را اذیت نکنند. در این موقع حضرت عبدالبهاء تبسمی فرمودند.
 فرمودند تبلیغ کردن این حاجی محمد ما آنهم با کشیش اینطور برگذار شد.

یادداشت سوم - قصیده جناب عزیزالله مصباح

توضیح: در بین اوراق باقیمانده از جناب عبدالله مصباح قصیده‌ای به خط ایشان موجود است
 که از آثار منظوم شاعر فرزانه بهائی جناب عزیزالله مصباح است. چون این قصیده در دیوان
 جناب مصباح به طبع نرسیده آن را زین مقام می سازد:

تکیه تا اهل بهاء بر اسم اعظم داشتند	جام جان سرشار از فیض دمام داشتند
آن جنده الله برخواندند در میدان عشق	دشمنان را آگه از فوج عمرم داشتند

چند یزدان بین که با شمشیر تیان و بیان
جز نشان جود جانان تا نماند در وجود
گاه خواندندش کلیم و گاه گفتندش مسیح
این سلاطین وجود از عرصه غیب و شهود
شمس بطحا گشت پنهان چندی از انظار خلق
بار دیگر باز خورشید عنایت را ز مهر
تا جهان را پاک سازد از خس و خاشاک و هم
بر سموات بیان معراج انسان بود فرض
خلق امکان فوج فوج از بهر کسب افتخار
مردم ابهائیان را از طلوع شمس غیب
یسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ يَوْمَ الْخُرُوجِ
اهل فرقان را که یکسر تارک قرآن بُدند
هم با سمش عرصه عالم پریشان ساختند
پاکبازان را عطا کردند ملک انقطاع
ذره را مهر درخشان گاه کوه با شکوه
بقل بنهادند بر دل خودپرستان را ولی
بی زبانان را زبان عاشقی آموختند
زاقضای آسمان چون مقتضی شد روز وصل
طارت الوراق عن ایک الثناء چون رو نمود
فی ظهوری حکمة چون دوره اش شد منقضی
تا شود میعاد لوح فتنه آثارش پدید
زین مصیبت صف زدا ز هر گوشه افواج حزن
راستی این درد عالم سوز را درمان نبود
جمله اسماء و صفات از مبدأ فیض قدیم
بر سرش از غیب بنهادند تاج من اراد
هیکل عبدالبهاء چون علت ایجاد بود
تا روان مردگان را زندگی از نو دهد
در قلوب مردمان تا روح آزادی دمَد
در بساط عزتش ای بس خداوندان ملک

فتح هند و چین و روم و ترک و دیلم داشتند
جبهه گیتی به داغ او موسّم داشتند
نوبت دیگر مر او را نام خاتم داشتند
خلق را آماده احیای عالم داشتند
وز غرویش عالمی را تار و مظلم داشتند
سایه گستر بر سر انبیا آدم داشتند
انبعاث نقطه اولی مقدم داشتند
حضرتش را بهر این معراج سلّم داشتند
جان نثار پای آن روح مجسم داشتند
بر زوال ظلمت از گیتی مصمم داشتند
فهم کرده گوش بر این امر مبرم داشتند
بر براهین قوی مقهور و ملزم داشتند
هم ز فیضش ساحت گیتی منظم داشتند
غافلان را بنده دینار و درهم داشتند
سنگ را لعل بدخشان قطره رایم داشتند
عاشقان را بر رموز غیب محرم داشتند
واعظان پُرفسون را نطق ابکم داشتند
دوستان را با شب هجرانش همدم داشتند
اهل انشا جمله بر سر خاک ماتم داشتند
پیر و برنا آستین بر چشم پُر نم داشتند
بار دیگر باز حال جمع درهم داشتند
عشقبازان بر در دل لشکر غم داشتند
گر نه سرالله را بر درد مرهم داشتند
طائف حول جمال غصن اعظم داشتند
خاطر غمدیده عشاق خرم داشتند
هیکل انسان از این معنی مکرم داشتند
در وجودش فیض روح القدس مدغم داشتند
کشور دلها بنام او مسلّم داشتند
کز پی تعظیم پشت بندگی خم داشتند

قابل علم لدنی بود هوش آدمی
 در مرایای جهان این تابش انوار عقل
 ناقضین عهد بر وهم و هوا آویختند
 این چه بوجهلی است یا رب کاین هوسبازان محض
 احمد محمود را در عرض بوجهل عنود
 عهد یزدان هر سلیمی راست تریاق عظیم
 گر حقیقت خواهی اینان کاستند از قدر خویش
 بی نیازی جست مصباح از همه اسباب ملک
 در دبستان خرد او را معلم داشتند
 یک شعاعی بُد کز آن عقل مکرّم داشتند
 ثابتین دست ولا بر جبل محکم داشتند
 روبه مگار را در صف ضیغم داشتند
 عیسی جان بخش را در صقع بلعم داشتند
 در دم افعی ولی تریاق را سم داشتند
 وز سر امر خدا یک موی نی کم داشتند
 تاز لطفش عرشیان در زیر پرچم داشتند

یادداشت چهارم - در رثای جناب عزیزالله ورقا

توضیح: در آثار خطی جناب عبدالله مصباح اشعاری موجود است که درباره آن چنین نوشته‌اند:

اشعاری است از آقا جان [جناب عزیزالله مصباح] در مرثیه متصاعد الی الله جناب
 میرزا عزیزالله خان ورقا برای آرامگاه آن حضرت که از روی یک خط قدیم جناب
 مصباح رونویس شده است:

آمد ندا به گوش دلم کز سرای تن
 جان نفعه‌ای ز روح الهی است لاجرم
 عنقاست روح و سدره عرش آشیان اوست
 زندان بود به چشم خرد عرصه جهان
 تا چند بسته بال توان زیست در قفس
 بیرون گذار گام و به اقلیم جان خرام
 اهل زمین نئی تو سوی آسمان خرام
 بگشای پرّ معنی و زین آشیان خرام
 زین سجن ای عزیز به باغ جان خرام
 ورقا صفت به گلشن روحانیان خرام

چون اشعار فوق در دیوان جناب مصباح مندرج نشده، در این مقام به درج آن پرداخت.
 استفسار حقیر از ایادی عزیز امرالله جناب دکتر علی محمد ورقا حاکی از آن است که تهیّه
 سنگ مرقد جناب عزیزالله ورقا میسر نگردیده و لذا درج این اشعار بر مزار آن بزرگوار تحقق
 نیافته است. لازم به یادآوری است که پس از صعود جناب عزیزالله ورقا در محامد و نعوت

آن "خادم فعال آستان مقدس" در توفیق مورخ مارچ سنه ۱۹۳۱ م خطاب به محفل مقدس روحانی مرکزی اقلیم ایران از قلم حضرت ولی امرالله چنین صادر شده است:

... بشارات ثبات و جدیت و فعالیت یاران الهی در آن خطه مبارکه و تحقق وعود الهیه و ازدیاد نفوذ محافل روحانیه و اتساع دائره خدمات امریه و طبع و انتشار آثار مبارکه در مدینه طهران و آزادی امنای رحمن کلّ مورت سرور و ابتهاج قلوب گردید. ولی از خبر صعود آن خادم فعال آستان مقدس جناب آقا میرزا عزیزالله خان ورقا اغمسه الله فی لجة عفوه و احسانه حزن و اندوه بی پایان حاصل. آن شخص شخیص رکن رکن جامعه مؤمنین در آن سرزمین بود و در صف اول مبلغین محشور. مقصدی جز خدمت آستان مقدس نداشت و آرزویی جز ارتفاع کلمه الله و اشتهار دین الله نمود. در این جوار، این عبد از اعماق قلب الطاف الهیه را در حق آن متصاعد الی الله استدعا و تمنا نمایم. البسه الله حلل الغفران و اسکنه فسیح الجنان فی جوار ربّه العزیز المتان...

(توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۱۹۶-۱۹۵)

یادداشت پنجم - درباره کتاب مقدس اقدس

توضیح: جناب مصباح در مجلسی از اهل بهاء به ایراد نطقی درباره کتاب مستطاب اقدس پرداخته اند. رونوشت متن این نطق که به خط ایشان به دست آمده ذیلاً درج می گردد:

لجنة محترمة تزيد معارف امری دستور فرموده اند که بنده فانی با وجود نهایت عجز و ناتوانی در اطراف موضوعی که دور از موضوع کتاب مقدس اقدس نباشد اوقات آن یاران عزیز را اشغال کنم. علیهذا اجازه می خواهم کمی در باب سابقه این سفر جلیل و مقصودی که از آن منظور گردیده چند کلمه ای به عرض رسانم. علما و دانشمندان نظریات چندی درباره سیر تقدّم و تکامل و حرکت اقوام و ملل و مسیر تاریخ جامعه بشری ارائه داده اند:

جمعی این سیر ترقی و تکامل را تابع وضع جغرافیائی، پاره ای امور اقتصادی، گروهی مرسوم ظهور گاه بگاه نوابغ، برخی لحاظ علمی، دسته anthropology یعنی مربوط به سنن و اخلاق و عادت قومی و شرمه ای نتیجه اتفاق و اشتراک کلیه این عوامل طبیعی، بیولوژیکی و روانی دانسته اند. فی الحقیقه همه این عوامل در پیشرفت

حرکت و سیر ترقی بشر مدخلیت داشته مانعةالجمع نیستند و هر یک سهمی در این سیل ایفا کرده که حائز اهمیت است، با این حال مشهوداً به نظر می‌رسد که ایشان انسان را نشناخته و از محرک و عامل اصلی این سیر و حرکت غفلت کرده باشند و هدف و غایت آن در نظرشان مجهول باشد.

در همهٔ اشیاء عالم قوا و استعداداتی مکنون است که اگر به حال خود بدون اتصال به عامل دیگری قرار گیرد خامد و هامد و بی‌روح و حرکت به همان شکل باقی می‌ماند بلکه تلف می‌شود و آن جوهری که در آن پنهان است هرگز از حیث قوه به فعل نمی‌آید.

از قوه به فعل آمدن این ودیعه مرهون عامل خارجی دیگر است. مثلاً یک حبه نباتی در او یک شجر پنهان و مستور است که خاص اوست ولی اگر پرتو آفتاب بر آن نتابد و ابر بهاری بر آن نبارد هرگز مکنونات آن ظاهر و آشکار نشود. این اقتران ودیعهٔ مکنونه در شیء با آفتاب است که عامل حرکت است و آن حبه را به ثمر می‌رساند. در چشم قوهٔ دید است اما به تنهایی چشم قادر بر دید نیست. آنچه لازمهٔ دیدن است تنها چشم نیست بلکه نور نیز لازم است. قوای مکنونه در انسان نیز بی‌شمار، اما این قوا وقتی از حیث غیب به شهود آید که قوهٔ مافوق بشری وسیلهٔ ظهور آن گردد. پس جای تعجب نیست که فصل بهار یوم "تبلی السرائر" باشد و یوم ظهور انبیاء و مربیان سماوی که شمس حقیقتند اراضی قلوب تبدیل گردد و نشئه و نشاطی جدید در عالم ظاهر گردد. هر شجری استعداد مکنونه در خود را ظاهر کند و "یوم تبدل الارض غیر الارض" [آیهٔ ۴۸ در سورهٔ ابراهیم] تحقق یابد.

نظری به عالم انسان آشکار می‌سازد که این عامل عظیم که سبب تقلیب نفوس و تغییر جهت جامعه و ایجاد یک امتی بزرگ می‌گردد ظهور دانشمندی یا فیلسوف و حکیمی از افراد بشری نیست. اثر و نفوذ اینان اگر ناچیز نباشد بسیار بسیار محدود و ضعیف است. آن نفوذ و تأثیر را که عامل جنبش و حرکت امتهاست نباید در نزد آنان جستجو کرد. آن عامل نزد بوداست، نزد زردشت است، نزد موسی کلیم الله است، نزد مسیح روح الله است، نزد محمد رسول الله است ... نزد مظاهر ظهور الهی است که هر یک میلیونها نفوس را تحت تأثیر و نفوذ کلام خود قرار داده‌اند و قوا و استعدادات فطریهٔ مکنونه در آنان را ظاهر و آشکار ساخته تمدنهایی را به وجود آورده‌اند.

اگر اقوام و ملل تحت تأثیر و نفوذ این نفوس مقدسه قرار نمی‌گرفتند هرگز تنها عوامل جغرافیائی، اقتصادی، anthropology و امثال آن سبب حرکت آنها نمیشد و اصلاً ترقی و تکامل معنی و مفهومی نداشت و تاریخ هم جز یک سلسله حوادث پراکنده و بی‌ارتباط نبود.

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات (ص ۱۲۳-۱۲۲) می‌فرماید:

"در عالم وجود یعنی کائنات جسمانیه ملاحظه نمائید دائره شمسیه مظلم و تاریک و در این دائره آفتاب مرکز انوار ... اگر فیوضات شمسیه نبود در این دائره کائنی از موجودات تحقق نداشت بلکه کلّ تاریک و متلاشی می‌شدند ... بهمچنین مظاهر مقدسه الهی مرکز انوار حقیقتند و منبع اسرار و فیوضات محبت، تجلی بر عالم قلوب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح مبذول فرمایند ... روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است. اگر فیض و تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت [بود] ... ملاحظه نمائید نفوذ آفتاب را در کائنات ارضیه که از قرب و بُعد آفتاب و طلوع و غروب چه اثار و نتائج واضح و آشکار گهی خزان است گهی بهار گهی صیف گهی شتا ... مظهر مقدس ربّانی [نیز] که آفتاب عالم آفرینش است چون تجلی بر عالم ارواح و افکار و قلوب نماید بهار روحانی آید و حیات جدید رخ بگشاید ... و موهبت عجیب مشهود شود..."

این است که ترقی و تقدّم عالم و سیر حرکت بشریه مرهون مظاهر مقدسه الهیه است تا آنچه دست فضل و الطاف خداوند مهربان در نهاد هر فردی از افراد بشری ودیعه نهاده ظاهر سازند و بر اثر نوازش و پرورش آنان باغ امکان به ازهار و اثمار بدیع لطیف آرایش یابد.

جمال مبارک در لوح شیخ (ص ۱۰) می‌فرماید:

"حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده یعنی مشارق امر و مخازن لآلی علم او چه که آنه تعالی غیب مکنون مستور عن الأنظار".

تأثیر و نفوذ مظاهر مقدسه در عالم وجود فی الحقیقه مافوق تصوّر و افهام بشری است چه بی وساطت شیء صوری و مادی عامل اثرند، این است بیان احلای جمال مبارک که به حضرت نبیل اعظم می‌فرمایند، قوله تعالی:

"از حرارت آن کلمه مبارکه که سلطان ظهور می‌فرماید منم مالک عالم و جالس بر عرش اسم اعظم جمیع جواهر گرانبها در جبال و بحار وجود تکوین می‌شود."

دوستان عزیز صحبت ما امروز باید حصر در اطراف کتاب مستطاب اقدس شود - کتابی که مُتزل آن موعود کلّ امم و اعصار است و به ظهور او کور آدم خاتمه یافته و کور جدیدی آغاز می‌شود - کوری که شامل ادوار است و ما در بدایت نخستین دور آن قرار گرفته‌ایم، یومی که محلّ تلاقی غربا یعنی پیروان ادیان سابقه است و باید از بیگانگی خارج شوند و یکدیگر را بشناسند و به یگانگی گرایند. جمال مبارک در بدو ظهور مقصود خود را از آمدن به این عالم چنین بیان می‌فرمایند، قوله الاعلی:

"... آمده‌ام که در این عالم پُر آرایش که بالکلّیه از ظلم ظالمین و خیانت خائنین باب آسایش بر تمام وجود مسدود است بحول‌الله و قوّته چنان عدل و صیانت و امانت و دیانتی در کلّ آفاق جاری و ساری و ظاهر و باهر نمایم که اگر یکی از پرده‌نشینان خلف حجاب که پرتو جمالش آفتاب را بذره در حساب نیارد و در شئون حُسن و جمال بی عدل و مثال باشد بجمیع جواهرهای گرانبها و زینتهای خارج از تعداد اولی‌النهی مزین و بی حساب از خلف حجاب بیرون آید و تنها بی‌رقیب و حسیب از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نماید و در هر دیاری دینار و در هر اقلیمی سیّاح و سیّار شود امانت و دیانت و عدل و انصاف و فقدان خیانت و دنائت و ظلم و اعتساف بدرجه‌ای رسد که نه یک دست تعدی و طمع بذیل ثروت او دراز شود و نه یک نظر خیانت و شقا و شهوت و هوی بجمال عصمت او باز گردد تا بعد از سیر جمیع دیار با قلب بی‌غبار و وجه پراستبشار بمحلّ و موطن خود راجع شود. بعد فرمودند بحول‌الله عالم را بهمین نوع خواهم نمود و این باب اعظم را بر وجه کلّ امم خواهم گشود..." [عندلیب، سال ۱۰، شماره ۴۰، ص ۱۱-۱۲]

در این کلام لحاظ عنایت جمال مبارک به دو امر متوجّه و معطوف است: یکی تربیت فرد در جامعه تا کمالات و فضائل الهیه در او ظاهر شود و به اعلی مدارج و مقامات عالیّه باقیّه روحانیه ارتقا جوید و فوق مُلک و ملکوت مشی نماید. و دیگر ایجاد جامعه و اجتماعی که در آن امن و امان به منتهی حدّ امکان رسد و انسان به وحدت اصلیه خود پی برده و پس از مراحلی که به عون و عنایت الهی در ظلّ مرّیان آسمانی طیّ کرده از زندگی خانوادگی و قبیله‌ای و حکومت شهری و نظام کشوری و ملی گذشته حال به هدف و مقصود نهائی خود که حصول وحدت عالم انسانی است دست یابد.

و از این دو هدف فی الحقیقه اول اصل و ثانی فرع است زیرا اگر فرد آنطور که شاید و باید بموهبت کمالات الهیه فائز شود ایجاد جامعه‌ای که در آن مُلک آئینه ملکوت باشد سهل و آسان خواهد بود.

برنامه و منشور اجرای این دو هدف کتاب مستطاب اقدس است که این فانی از ورود به آن خودداری کردم تا سایر ناطقین محترم به احسن وجه محتویات آن را فهرست‌وار عرضه دارند و به سمع یاران برسانند.

این هدفی است که ثمره ظهور و غایت قصوای نوایای انبیای عظام در ادوار گذشته بوده و عالم انسان در مسیر ترقی و تقدّم خود به صوب آن حرکت می‌کند - ملکوتی است که حضرت مسیح برای تحقّق آن به شاگردان خود تعلیم می‌داد که "هرگاه دعا کنید گوئید ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدّس باد ملکوت تو بیاید و اراده تو چنان که در آسمان است در زمین تحقّق پذیرد." (انجیل لوقا، باب ۱۱، آیات ۲-۱)
جمال مبارک در کتاب مستطاب ایقان (ص ۱۳۱) از کتاب اقدس بنام "مدینه الهیه یاد می‌فرمایند که "مهیمن است بر جمیع کتب" و "رجوع کلّ کتب بآن است".
پولس رسول در رساله به عبرانیان ذکر همین مدینه را می‌کند و آن را به "شهری بانیاد" و "شهری که معمار و سازنده آن خداست" و "شهر خدای حی" یعنی اورشلیم سماوی" توصیف می‌نماید.

حضرت عبدالبهاء در لوحی از الواح مبارکه می‌فرمایند:

"اورشلیم و قدس الاقداس هیکل مکرم و اسم اعظم است زیرا آن مدینه الهیه و شهر بند یزدان است چه که جامع جمیع آلاء و نعم و حائز کلّ غنا و ثروت حقیقیه و تحف و زینت معنویه و مشتمل بر شئون و خصائص حیاتیّه و محلّ ظهور آثار غریبه ربّانیّه است." [مائده آسمانی، ج ۲، ص ۲۳-۲۲]

یادداشت ششم - راضیه بیگم

توضیح: حضرت بهاء الله در لوحی که در غرفه مبارک در باغ رضوان در عگا منصوب است چنین می‌فرمایند:

هو الله تعالی شأنه العظمة والاعتدار

صبح یوم مبارک جمعه از قصر سفر نمودیم و در بستان وارد، هر شجر به کلمه‌ای ناطق و هر ورق بدگری مترنم نخلها بذكر انظروا إلی آثار رحمة الله ذاکر و نهرین

بلسان فصیح بقرائت کلمه مبارکه و مِنَّا كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ مشغول سبحان الله به اسراری ناطق بودند که تحیر آورد. آیا در کدام دبستان وارد شده‌اند و نزد که تعلیم گرفته‌اند. بلی ان المظلوم يعلم و يقول عندالله المهيمن القيوم و بعد از جلوس راضیه علیها بهائی به حضور حاضر و به نیابت آن جناب به زیارت فائز. خان نعمت گسترد و حاضرین را بار داد و ضیافت کاملی به اسم آن جناب به عمل آمد. فی الحقیقه ما تشتهی الأنفس و تلذ الأعین حاضر و موجود بل ما تُریدُ الآذان چه که اوراق از نسیم اراده الهی متحرک و از آن حرکت صوت خوشی مسموع و به کلمه مبارکی ناطق. گویا از برای غائبین طلب حضور می نمودند و ابصار به مشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ. الحمد لله الذی ایدک و ایدها. باری من فی البیان به نعمتهای بدیعه لطیفه متنعم و در انتها به حمد و شکر مولی الوری ناطق. فی الحقیقه جای اولیا نمودار نسل الله تبارک و تعالی أن ينزل علیکم فی کلّ حین رحمة من عنده و برکة من لدنه و فضلاً من جانبہ انه هو الغفور الکریم اولیا را سلام می‌رسانیم و از برای هر یک می‌طلیم آنچه را که عندالله مذکور و مقبول است. السلام علیکم وعلی عبادالله المخلصین والحمد لله رب العالمین. (زیارت اماکن مقدسه بهائی، ص ۱۶)

جناب مصباح درباره راضیه خانم که ذکر ایشان در لوح فوق مذکور شده، در یادداشت‌های خود چنین نوشته‌اند که راضیه بیگم همشیره منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء بوده و این دو، دختران آقا میرزا محمدعلی نهری و زهرا خانم بوده‌اند. جناب نهری دو فرزند دیگر به نام‌های سید یحیی و گوهر بیگم نیز داشته‌اند.

راضیه خانم با میرزا عنایت‌الله اصفهانی و گوهرخانم با میرزا اسدالله اصفهانی ازدواج نمودند. سید یحیی که ملقب به عبدالبهاء بوده با خانم افندی (دختر سلطان الشهداء) ازدواج نمود و از ین اقتران قدسی افندی (مشهور به انسی) و خورشید خانم و ادیب به منصب ظهور رسیدند.

یادداشت هفتم - عائله منجم باشی

جناب مصباح در یادداشت‌های خود درباره میرزا محمدحسین منجم باشی تفرشی چنین نوشته‌اند که شش ماه در سال ۱۲۹۳ هـ ق / ۱۸۷۶ م در حبس کامران میرزا محبوس بود. در نره ذی حجه این سال هنگامی که جمعی از اجباء از جمله حاجی محمدحسین طیب قزوینی

که تازه از ارض اقدس مراجعت کرده بود و میرزا ابوالفضل و حاجی محمد اسماعیل ذبیح و آقا محمد کریم اصفهانی و میرزا اشرف کنی و آقا سید ابوطالب قمی در خانه آقا محمد کریم اصفهانی برای دیدن زائر ارض اقدس اجتماع کرده بودند همگی از طرف کامران میرزا نایب السلطنه دستگیر می شوند. میرزا حسین خان مشیرالدوله و میرزا علی اصغر خان ابن میرزا ابراهیم امین السلطان به عنوان نمایندگی مخصوص از طرف شاه مأمور بازپرسی و تحقیق از منجم باشی می شوند و اجوبه مقنعه کافیه می شنوند ولی سرانجام به اصرار نایب السلطنه جناب منجم باشی مدت شش ماه در سجن انبار زندانی می شود.

جناب میرزا محمد حسین منجم باشی تفرشی مخاطب لوحی از قلم جمال قدم قرار گرفته که متن آن را به نظر خوانندگان گرامی می رساند:

جناب میرزا حسین من اهل التاء و الفاء فی رمضان سنة ۱۲۹۷

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

الحمد لله الذی خلق القلم الأعلى و نفخ فيه اذا انصعق من فی الأرض و السماء الام شئت مشيته النافذة و ارادته المحیطة و هم عباد مکرّمون الذین ما خوفتهم سیوف الابداع و لا جنود الاختراع هم الذین وصفهم الله فی کتب القبل و البعد قد شهد لهم الفرقان و من قبله التوراة و الانجیل و الزبور و ما نزل من لدى الله العزیز الودود. الحمد لله الذی بعث من کلّ قطرة من دماء اولیائه خلقاً لا یحصى عدتهم احد الا نفسه و جعلهم مشارق حبه و مطالع وده و هم آیادی الامر بین الخلق و هم الذین نصروا الله فی کلّ الأعصار و قاموا علی ما أراد الله علی شأن ما اضطربوا من الملوک و سطوتهم و ما منعهم عن الحق صلیل سیوفهم و صهییل خیولهم قد نطقوا بأعلى النداء بین الأرض و السماء و دعوا الکلّ الی مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى و ربّ العرش و الثری. اسئله تعالی بأن یکتبنی من حزبهم و الذین استظلّوا فی ظلّهم و شربوا رحیق الفضل بأیادهم انه لهُو المقدر علی ما یشاء یفعل و یحکم و هو الحاکم المقدر العلیم الحکیم.

و بعد یا حبیب فؤادی قد سمع الخادم ما غنّ به عندلیب ثنائک علی اغصان دوحه الوفاء اذ حضر کتابک الذی دلّ علی حبکم مقصود العالم و مالک القدم الظاهر بالاسم الأعظم علم الله بعد اطلاعی بما فیہ قد اخذنی الفرح و السرور علی شأن کلّ لسان القلم عن ذکره نسئله تعالی بأن یوفّقکم و یجزیکم أحسن الجزاء من بدایع

فضله أنه لهو الفضال الكريم فلما حرّكتني نفحات حبّكم و فوحات آثاركم صعدت الى مقام القرب و القدس و الجمال و عرضت ما فيه تلقاء العرش فلما انتهى نطق سدرة المنتهى على شأن خرج عن حدّي حكم الاحصاء قد كنت قائماً تلقاء العرش متحيراً متفكراً الى أن قال و قوله الأحلى:

يا عبداً الحاضر اذكره من قبلى و قل أنا ذكرناك في اكثر السنين و ارسلنا اليك ما قرّت به عيون الملائ الأعلی ان ربك لهو المعطى الكريم هذا يوم فيه نطق الملكوت الملك لله الواحد الفرد الخبير قم على ذكر الله و ثنائه ثم اذكره بذكر يتضوع عرفه في العالم لينجذب به كل قلب أقبل الى الله رب العالمين كم من ذكر به يهدى الله عباده الهائمين و كم من ثناء به يرتفع ذكر الله بين الخلق و تنصب راية الأمر على كل جبل رفيع. قل يا قوم تفكروا في القرون الخالية و القصور المشيدة ما بقى من الأول من بشر و لا يرى في الآخر من اثر قد انهدم كل بناء مرتفع وانعدم كل هيكل مزين أين القياصرة الذين عمروا القصور لأنفسهم و أين الفراعنة الذين جعلوا أنفسهم شركاء لبارئهم قد تركوا القصور قهراً و أخذوا القبور أمراً من لدى الله المقتدر القدير.

يا حسين استمع نداء المظلوم الذى ينطق قلمه الأعلی في كل الأحيان و يدعو من في الامكان الى مقام لا تغيره تغييرات الدنيا و لا تبدله شئون الارض في ملكوت الانشاء كذلك ذكرناك لتفرح و تذكر ربك العليم الحكيم. يا حسين دع الكائنات عن ورائك و الممكنات تحت قدميك و خذ قدح البيان باسمي ثم اشرب منه بذكرى البديع. اياك أن تحزنك شئون الخلق افرح بما يذكرك الحق من هذا المقام المنيع لعمر الله هذا ما ينفحك في كل عالم من عوالم الله يشهد بذلك ملا ملكوتى و اهل سرادقى و الذين يطوفون عرشى العظيم أنا نذكر في هذا المقام من اظهره الله منك فضلاً من عنده و هو الفضال العزيز الجميل. البهاء عليك و عليهم و على الذين سمعوا نداء مكلّم الطور و اجابوا مولى العالمين. كبر من قبلى على وجوه احبائى الذين نطقوا بذكرى و ثنائى و قاموا على نصرة امرى المحكم المتين. قل طوبى لوجوهكم بما توجهت الى الوجه و طوبى لعيونكم بما فازت و طوبى لقلوبكم بما اقبلت كذلك يذكركم قلم الرحمن و يبشركم لتفرحوا في هذه الأيام التى فيها تنطق السدرة بين البرية أنه لا اله الا أنا المقتدر القدير. قل اياكم أن يمنعكم شىء عن الله خذوا ما أمرتم به في كتاب الله العزيز العليم لالتفتوا الى العباد و سطوتهم و لا الى الامراء و شوكتهم و لا الى العلماء و احزابهم و لا الى العرفاء و اصحابهم دعوا من يدعوكم الى الظنون و قولوا تالله قد انار افق الابداع بشمس العلم من لدى الله العليم

الخیر۔ قل هذا يوم الذکر و البیان و هذا يوم فيه أخبركم الله بظهوره أن اقرؤوا كتب
القبل لتطلعوا بما نزل فيها من لدن محصى عليهم كذلك زيتنا سماء اللوح بشمس
الحكمة و البیان طوبى لمن شاهد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين و يا محبوب
العارفين. انتهى

این که مرقوم فرموده بودید از این عبد اظهاری نشده و آن جناب را به کلمات
لایسمنة لایغنیه زحمت نداده، الحق مع حضرتکم ولكن حقّ تعالی و تقدّس شاهد و
گواه است که این اهمال و یا تعطیل از کثرت شغل بوده و همچنین به امید این که
جناب ملاً محمّدعلی که حامل دستخطّ عالی بود بزودی مراجعت می نماید و آنچه
در دل مستور است از مراتب محبّت عرض می شود از قضا آمدن ایشان در عهده
تأخیر افتاد و این تأخیر هم به سببی از اسباب بوده العلم عندالله ربّ العالمین و کثرت
شغل این فانی به مقامی رسیده که در آنی مجال نبوده و نیست چه از این ممالک و
چه از آن جهات از حقّ جلّ و عزّ می طلبم که به دعای آن حضرت این فانی را مؤید
فرماید بر این خدمت عظیم. این کلمه که از افق قلم آن جناب اشراق نمود که به
قول عرب انا دخیل سبب بهجت محبوب عالم گردید بسیار تبسم فرمودند و بسیار
اظهار عنایت از مشرق فضل ظاهر فی الحقیقه ینبغی لکلّ وجود أن یفدی روحه
لفضله و مواهبه و الطافه و این که مرقوم فرموده بودید که غلام هر چه پیر شود
قدرش کمتر شود فرمودند که ما شهادت می دهیم که شما در ربیعان شبایید من فاز
بحبّی انه لازال فی ربیع الأیام و ربیع الزمان. انتهى

این که درباره شخص معلوم مذکور داشتید به ساحت امنع اقدس عرض شد
فرمودند، انشاءالله به عنایت الهی موفق باشند، کوثر رحمت رحمن را در کلّ حین
بنوشند و بنوشانند واصنام ظنون اناهم را به اسم خلیل ایام بشکنند، اهل اوهام را ریح
یقین عطا کنند و اصحاب جهل را سلسبیل علم گمگشتگان بادیة نادانی را به بحر
دانائی دلالت کنند و پژمردگان روزگار را به فرات بیان تازه و خرّم نمایند، لیس هذا
علی الله بعزیز. فی الحقیقه اگر نفسی الیوم موفق شود و به افق اعلی توجه نماید کلمه
او مؤثر است و البتّه در قلوب تأثیر نماید و اثرهای آن در ملک ظاهر شود. كذلك
یُخبرک من عنده علم کلّ شیء و انا الخیر و كذلك یعلمک من شهدت بعلمه
کتب الله من قبل و انا العلیم و این که این امور را مستور داشته اید این موافق حکمة الله
است بعضی از نفوس در ظلّ قباب عزّند و ایشان در هر حین از بحر سرور می آشامند
من دون آن که اثری از لبها ظاهر باشد ما اطلع بهم الا الله وحده عنده علم کلّ شیء

فی کتاب عظیم و مقصود از این ستر تبلیغ امرالله بوده و خواهد بود چه اگر نفسی از این مقام اعلی محروم ماند از ثمره وجود محروم مانده طوبی از برای نفسی که به این امر اعظم قیام نمایند و اگر خود محروم باشند غیر خود را بر آن بدارند آنه یدکر ما یتنفع به عبادۀ آنه لهُوَ الْمُعَلِّمُ الْحَكِيمُ و لوحی مخصوص ایشان من غیر اسم ارسال شد برسانید انشاءالله از حروفات آن معانی مستوره ادراک نمایند و از کلماتش کوثر حیوان بیاشامند لعمرالله آنه نسمة الله فی البلاد و روح الأمر للعباد طوبی لمن فاز به و فاز باللاکی المستورة فی بحر بیانه آنه من اعلی الخلق لدى الحق المنیع کذلک ماج البحر و هاج العرف طوبی لمن وجد و ویل للغافلین. انتهى

و این که درباره عمل مکنون نوشته بودید، بعد از تفصیل از دو جزء آن مستغنی بوده و خواهند بود. در اوراق مبارکه فارسی قلم اعلی به آن اشاره فرموده قسم به جان آن حبیب که این از اسرار امر است که ابدأً از قبل ذکر نشده و تا حال هر که در این امر داخل شده یعنی این ماده مخصوصه را تفصیل کرده خواسته آن اجزاء که فصل شده شیء واحد شود و این محال بوده و هست و بیشتر از این عقل احدی ادراک ننمود و فکر عباد قدمی پیشتر نرفت مع آن که از قلم اعلی جاری شده که مشاکل و مشابه را اخذ نمائید مع ذلک آب قراح را گرفته مع دهن لزوج سیاه و آن ارضی که حاکی از اهل جهنم است خواسته اند با یکدیگر متحد نمایند. هیهات هیهات چه که مابین آب و دهن ضدیت تمام مشهود هرگز قابل امتزاج و اتحاد نبوده و نیست و ارض هم که حقیقت آن اخذ شد و به مقام رمادی رسید البتة قابل حیات نبوده و نخواهد بود. بعضی از حکما ذکر رماد نموده اند و لکن مقصود از آن رماد جسد است نه جسم چه که جسم روح آن اخذ شده و حیات او بعد از اخذ روح محال است و در جسد بقیة روح موجود است و لکن مستور بعد از تدبیر حی و حیوان مشاهده می شود و مقصود از ماء فرار است یعنی شبیه به فرار است باید او را تحصیل نمائید و همچنین قدری از دهن قبل از انجماد او و آن آب را در او تربیت نمائید تا منجمد شود و این دو جزء و دو عنصر صاحب اربعه بوده و هستند چه که در ماء برودت و رطوبت است و در دهن یبوست و حرارت و همین ماء در دهن منجمد می شود و او را حجر مکرم می نامند، این است که حکما گفته اند که ما لا یری و ما لا یوجد فیما لا یری و ما لا یوجد. حال ملاحظه نمائید که بعضی از ناس گمان می نمایند که حجر موجود است و اختلافات لاتحصیه در او ظاهر. هر حزبی شیئی از اشیاء را حجر دانسته و به تدبیر آن مشغول شده و عمر را تلف کرده این است که فرموده اند العمل بعد العلم. باری،

حجر مکتون و مخزون و مستور بوده و خواهد بود و بعد از تربیت او در عین شمس که دهن باشد یعنی حرارت دهن رطوبت زائده او را جذب می نماید در این صورت او منجمد می شود و مثل حجر رخام ملاحظه می گردد باید او را از دهن فارغ نمود و بعد از فراغ و غسل قدری از همان ماء که این حجر از او حاصل شده باید بر او مسلط نمود و کم کم به آتشی که مثل حرارت آفتاب است او را تربیت نمود تا آنچه او از جوهر دهن اخذ نموده به این آب که مفتاح است حل شود و این عمل باید مکرر شود تا آنچه دهن که در نفس این حجر است بتمامه اخذ شود و این دهن به کبریت احمر و ذهب حکما و ذهب ذوالجناحین معروف است بسا می شود این دهن سفید بر وجه آب مشاهده می شود و بسا می شود که قرمز بسیار خوش رنگ مشاهده می شود آن هم که سفید است به فی الجمله تربیتی احمر مشاهده گردد آنه لهُو الکبریت الأحمر و ما اطلع به الا الله مالک القدر الذی ينطق فی المنظر الأكبر آنه لا اله الا هو العليم الحکیم.

و این که در مشاکلت نوشته اید مقصود دهنیت ماء است یعنی آب تربیت شود تا دهنیت باطنی او ظاهر در این صورت با دهن دیگر امتزاجش سهل است اما تا صورت مائی در او موجود قابل امتزاج نبوده و نیست و این آب آبی است که به فرار و ماء الهوآء و نار الهوآء و به سایر اسماء نامیده شده. او است ماء الهی. باری از قراری که مذکور شد تحصیل دو عنصر که صاحب عناصر اربعه است لازم در این صورت به زیق شرق و غرب نامیده شده اند اگر بخواهید جمیع آن حجر که بعضی از آن حل شده و به ماء الهی متحد گشته تمام آن را حل نمائید ممکن است باید آن آب را از او اخذ نمود و مجدداً به مقدار به او رد نمود تا کم کم جمیع حل شود و این فقره به آتش بسیار ملایم یا به بخار ملایم باید تمام شود و بعد که کل یعنی حجر و آنچه از او ظاهر شد به صورت ماء جلوه نمود کم کم به حرارت رطوبت او بالمزّه تمام شود و بعد از تمامی عقد شود و این حل و عقد می شود در یک مرتبه عمل تمام شود و می شود در سه بار و بیشتر و بسا می شود که همان دهن که از حجر مکرم حاصل شد عمل و امل از او حاصل می شود و تمام می گردد اوست زیق وحده و بعضی هم ارض حجر را با آن آب سحق و صلایه نموده اند تا آن که عمل را تمام کرده اند و بعد صبغ که همان دهنی است که بر وجه آب ظاهر شده به او داده اند و عمل را تمام نموده اند و از این بیانات معرفت ملح هم حاصل می شود. آنچه از رشحات بحر علم الهی در این عمل به این عبد رسید این است که عرض شد و لکن

مکراً از لسان اقدس اصفا شد که نظر به سؤال بعضی از دوستان قلم اعلی مشغول شد و در این علم تکلم نمود و دوست نداشته که دوستان به آن مشغول شوند و سبب آن را در بعضی از الواح ذکر فرموده‌اند و دیگر آن که البته آنچه این عبد عرض نموده یا بعد از مشاهده محو نمایند یا ستر کلی و خود این عبد تا حال مشغول به این عمل نشده آنچه از آیات منزلات الهی استنباط شده عرض شد و هر هنگام در آنچه در این علم از ملکوت بیان الهی نازل شده تفکر و ملاحظه می‌شود بابتی دیگر مفتوح مشاهده می‌گردد انسان متحیر است سبحان من ظهر و أظهر ما أراد سبحان من نطق و أنطق ما شاء سبحان من لا يعزب عن علمه من شيء سبحان من لا يعجزه من شيء انه لهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

و این که ذکر رؤیا فرموده بودید تلقاء وجه امنع اقدس عرض شد فرمودند ما در بیداری ایشان را بشارت می‌دهیم به دولت پاینده لعمرالله قد قدر لمن استقام ما لاتعاده خزائن الأرض كلها و از قلم اعلی درباره ایشان جاری شد آنچه که عقول از ادراک آن قاصر است. نستل الله أن يؤيده على حفظ ما أعطينا و نزلنا له من ملكوتي المنيع هیچ عمل نیکی بی اجر نبوده و نخواهد بود انه لا يضيع اجر العاملين و الحمد لله رب العالمين.

و این که مرقوم فرموده بودید که جناب آقای آقا میرزا عب علیه ۶۶۹ [بهاء الله] این عبد فانی را مأمور نموده‌اند که به وکالت ایشان به زیارت محبوب عالمیان فائز شود لله الحمد مقصود حاصل و این عبد به نیابت ایشان به طواف کعبه مقصود فائز گشت. هنیئاً له و مریئاً لی ان شاء الله لازال به ذکر محبوب بی‌زوال ناطق باشند و به افقش ناظر و بر امرش مؤید و در خدمتش قائم. ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد و شمس عنایت از افق فضل مشرق و لوح اقدس امنع مخصوص ایشان نازل و ارسال شد ان شاء الله به زیارت آن فائز شوند و همچنین مخصوص جناب آقا سید اسدالله و ابن ایشان و شخص آخر الواح بدیعه منیعه نازل و ارسال شد این خادم فانی خدمت هر یک فنا و نیستی خود را معروض می‌دارد و از حق می‌طلبد که ایشان را مؤید فرماید بر آنچه به طراز رضا مزین است. خدمت مخدوم زاده‌ها و من کان مع جنابک سلام و تکبیر معروض می‌دارم. البهاء علیکم و علی من معکم و علی الذین تمسکوا بحبل الله المحکم المتین و الحمد لله رب العالمين.

عرض دیگر آن که جناب آقا [عظیم] علیه بهاء الله به رفیق اعلی صعود نمودند و از ترکه ایشان به قدر ده دوازده تومان می‌شود. حسب الأمر جناب اسم ۶۶ [الله] مهدی

علیه بهاء الله الأبهی جمع نموده ارسال می‌دارند نزد آن جناب که به ورثه برسانند و درباره او فقراتی از قلم اعلی نازل که فی الحقیقه هر نفس مستقیمه راضیه مرضیه آن مقام را رجا می‌نماید بتمامه تبدیل شده بود و به محبتی ظاهر که اکثری حسرت می‌بردند. ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير سبحان من خلقة و آیده و عرفه وجعله فائزاً بهذا المقام الکریم الذي ثبت من قلمه الأعلی فی کتاب عظیم. آنچه با جناب آقا ملا محمد علی علیه ۶۶۹ [بهاء الله] بود رسیده.

یادداشت‌های جناب مصباح حاکی از آن است که میرزا محمد حسین منجم باشی تفرشی را پنج فرزند بوده است: دکتر محمد خان، دکتر علی محمد خان (میرزا علی خان)، شاه جهان خانم، نشاطیه خانم و میرزا مهدی خان. دکتر محمد خان را اسامی فرزندان به شرح ذیل است: لطف الله منجم، قدسیه ارجمند، ضیائیه دوستدار، فروغیه مصباح، منوچهر منجم، فرخ منجم، هما بخشایش و تاجماه منجمی.

دکتر علی محمد خان (میرزا علی خان) با صدر جهان خانم (دختر حاجی محمد رحیم عطار و سکینه خانم) ازدواج نموده و عبدالله منجمی، بدیعه حسین پور، منیره و بهیه از نتایج این ازدواج بوده‌اند.

شاه جهان خانم دختر جناب منجم باشی همان‌طور که در شجره‌نامه مندرج در صدر این کتاب نیز آمده است مادر عزیز الله، ضیاء الله، بدیع الله و نصر الله مصباح بوده و دو دختر به نامهای وفائیه (مدحت) و صفائیه (بخشایش) نیز داشته است.

نشاطیه خانم دختر دیگر جناب منجم باشی با جناب حافظ الصّحّه ازدواج نموده و از این اقتران احسان الله، عطاء الله، اسماعیل و حبیب الله به منصبه ظهور رسیده‌اند که نام فامیل "دوستدار" را برگزیده‌اند.

درباره میرزا مهدی خان پسر جناب میرزا محمد حسین منجم باشی اطلاعاتی در یادداشت‌های جناب مصباح ملاحظه نگردیده است.

آنجال نشاطیه خانم و جناب حافظ الصّحّه مخاطب لوحی از قلم حضرت عبدالبهاء قرار گرفته‌اند که متن آن را ذیلاً مندرج می‌سازد:

هو الله

ساری

جناب میرزا احسان، میرزا عطاءالله، میرزا اسمعیل، میرزا حبیبالله أنجال حضرت
حافظ الصَّحَّه عليهم بهاءالله

هو الله

ای نهال‌های بی‌همال باغ الهی انشاءالله اخوان نازنین چون خوشهٔ پروین در سپهر
برین علّیین در نهایت درخشندگی روشن باشید و روز به روز چون آفتاب
جهان‌افروز روشن‌تر گردید. عون و عنایت حضرت احدیت شامل است و فضل و
موهبت ملیک و حدائیت کامل؛ از نار محبت‌الله چنان شعله زیند که حرارتش به بقعهٔ
مبارکه رسد و نفعهٔ جان‌پرور عود و عنبرش به مشام مشتاقان آید. این است موهبت
عظمی، این است رحمت کبری الّتی سبقت الأشیاء. ع ع
حضرت والد علیه بهاءالله الابهی را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید و بگوئید انّ لک
مقام و شأن عندالله عظیم بما صبرت علی هذا البلاء و تحمّلت هذا الامتحان الشّدید.

ع ع

شرحی از احوال عائلهٔ جناب منجم‌باشی در کتاب ظهورالحق (ج ۸، ص ۳۲۱-۳۲۰) به طبع
رسیده است.

یادداشت هشتم - عین اول و عین ثانی

توضیح: حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه که در کتاب آیات بیّنات (ص ۲۱۴) به طبع
رسیده است، چنین می‌فرمایند:

... جناب اسم ۶۶ مرقوم داشته بودند اگر اذن عنایت شود نزد عین ثانی بروند.
فرمودند العیاذ بالله، العیاذ بالله، العیاذ بالله، به هیچ وجه امری از او ساخته نمی‌شود و
اگر هم بشود و حال آن که نمی‌شود محبوب نبوده و نیست. مُعرض مُعرض است
چه عین اول چه عین ثانی. گمان این امور هم جایز نه چه که سبب ضرّ بی‌نهایت بوده
و خواهد بود، انتهی...

در این بیان مقصود از "اسم ۶۶" [اسم الله] جمال بروجردی است و در یادداشت‌های جناب مصباح چنین آمده است که مقصود از عین اوّل میرزا علی اصغر خان امین السّلطان و از عین ثانی مراد شاهزاده عین الدّوله است. (انتهی)

درباره میرزا علی اصغر خان صدر اعظم لوحی از حضرت عبدالبهاء موجود است که فقره‌ای از آن در کتاب مائدة آسمانی (ج ۵، ص ۲۶۱) به طبع رسیده است.

جناب فاضل مازندرانی نیز در کتاب ظهور الحقّ (ج ۸، ص ۵۳۹-۵۳۳) شمه‌ای از احوال او را مرقوم فرموده‌اند. برای ملاحظه شرح حال امین السّلطان و شاهزاده عین الدّوله می‌توان به کتبی نظیر کتاب آقای باقر عاقلی موسوم به نخست وزیران ایران و کتاب آقای پرویز افشاری موسوم به صدراعظم‌های سلسله قاجاریه مراجعه نمود.

یادداشت نهم - شجره‌نامه عائله یزدی

جناب مصباح بر اساس اسناد و اوراق تاریخی که مورد مطالعه قرار داده‌اند و اطلاعاتی که از مراجع و افراد عائله یزدی به دست آورده‌اند، شجره‌نامه عائله جناب عبدالرحیم یزدی را تهیه نموده‌اند که در این مقام به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد. بسیاری از اعضای این عائله مخاطب الواح مبارکه قرار گرفته و ذکر خدمات و مساعی آنان در بلاد مختلفه عالم در تاریخ امر الهی مندرج است. شرحی از احوال و خدمات جناب عبدالرحیم یزدی در کتاب تذکره الوفا (ص ۱۰۷-۱۰۴) به طبع رسیده است.

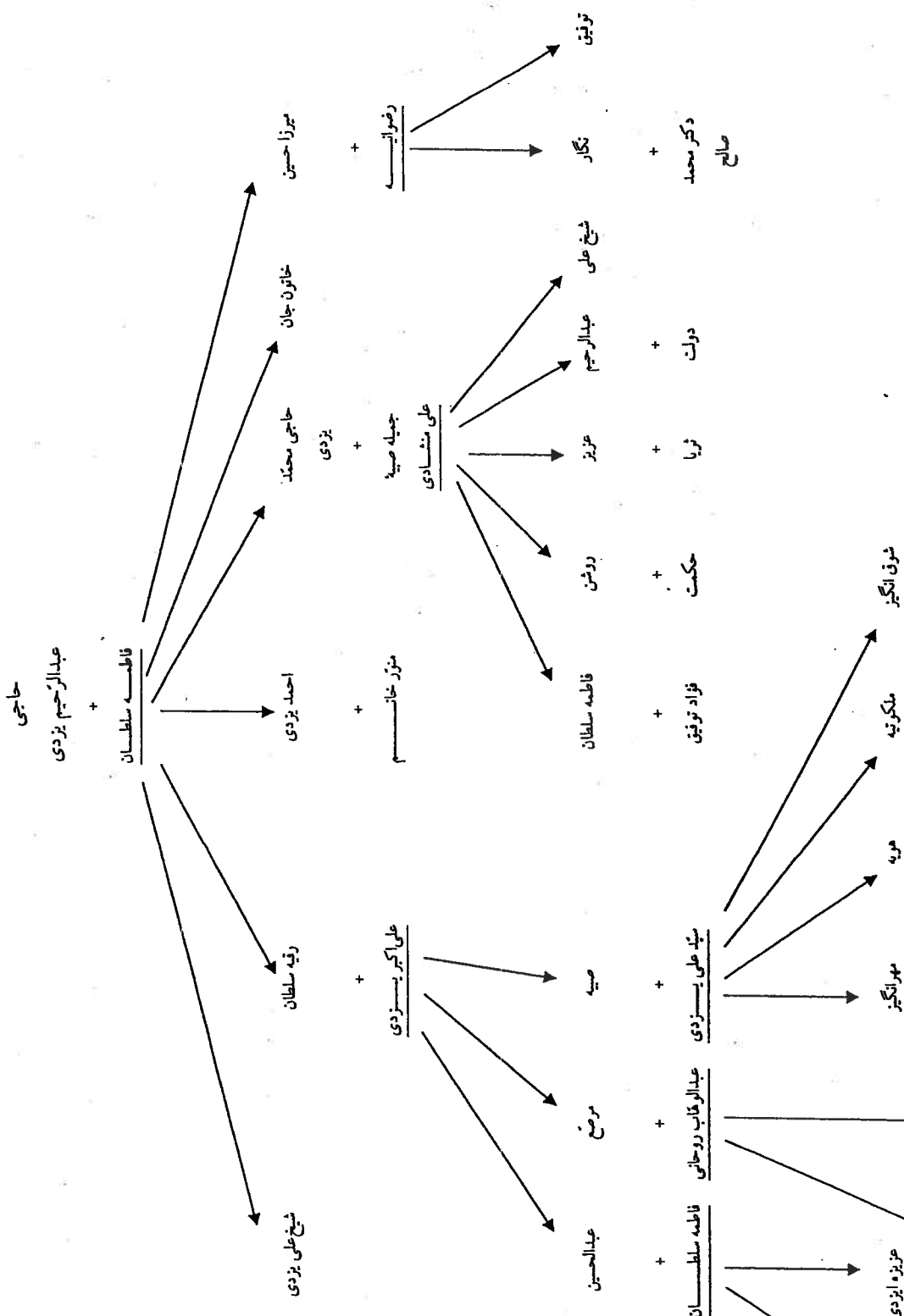
درباره نفوس مندرج در این شجره‌نامه توضیح چند مطلب مفید است:

حاجی عبدالرحیم یزدی و فاطمه سلطان هر دو در عکا صعود نموده‌اند. محلّ صعود خاتون جان بنت حاجی عبدالرحیم در اسکندریه مصر بوده است. شیخ علی یزدی ابن حاجی عبدالرحیم به خرطوم هجرت نمود و در آنجا صعود فرمود. عبدالوهاب روحانی و فاطمه سلطان که با فرزندان رقیه سلطان و علی اکبر یزدی ازدواج نموده‌اند پدری به نام شیخ عبدالجواد داشته‌اند که در قاهره صعود نموده است. عبدالجواد را چهار فرزند بوده است:

اوّل - فاطمه سلطان که زوجه عبدالحسین ابن علی اکبر یزدی شده،

دوم - عبدالوهاب روحانی که با مرصع خانم بنت علی اکبر یزدی ازدواج نموده،

سوم - عبدالفتاح روحانی و چهارم علی روحانی که در ۸۳ سالگی به سال ۱۹۸۵ م از این عالم در گذشته است.



شجره نامه عائله یزدی

بدیع الله بیرون

حاجی میرزا حسن خراسانی غیر از مهرانگیز خانم زوجه‌ای به نام "أم میرزا" داشته و فرزندان او عبارت‌اند از میرزا جواد و شریفه خانم.

میرزا جواد با حمیده نامی ازدواج نموده و صاحب عبدالحسین و فؤاد شده‌اند و شریفه خانم با محمود شیرازی ازدواج نموده و از این وصلت عبدالحسین، عزیز، علی و نگار به منصفه وجود آمده‌اند.

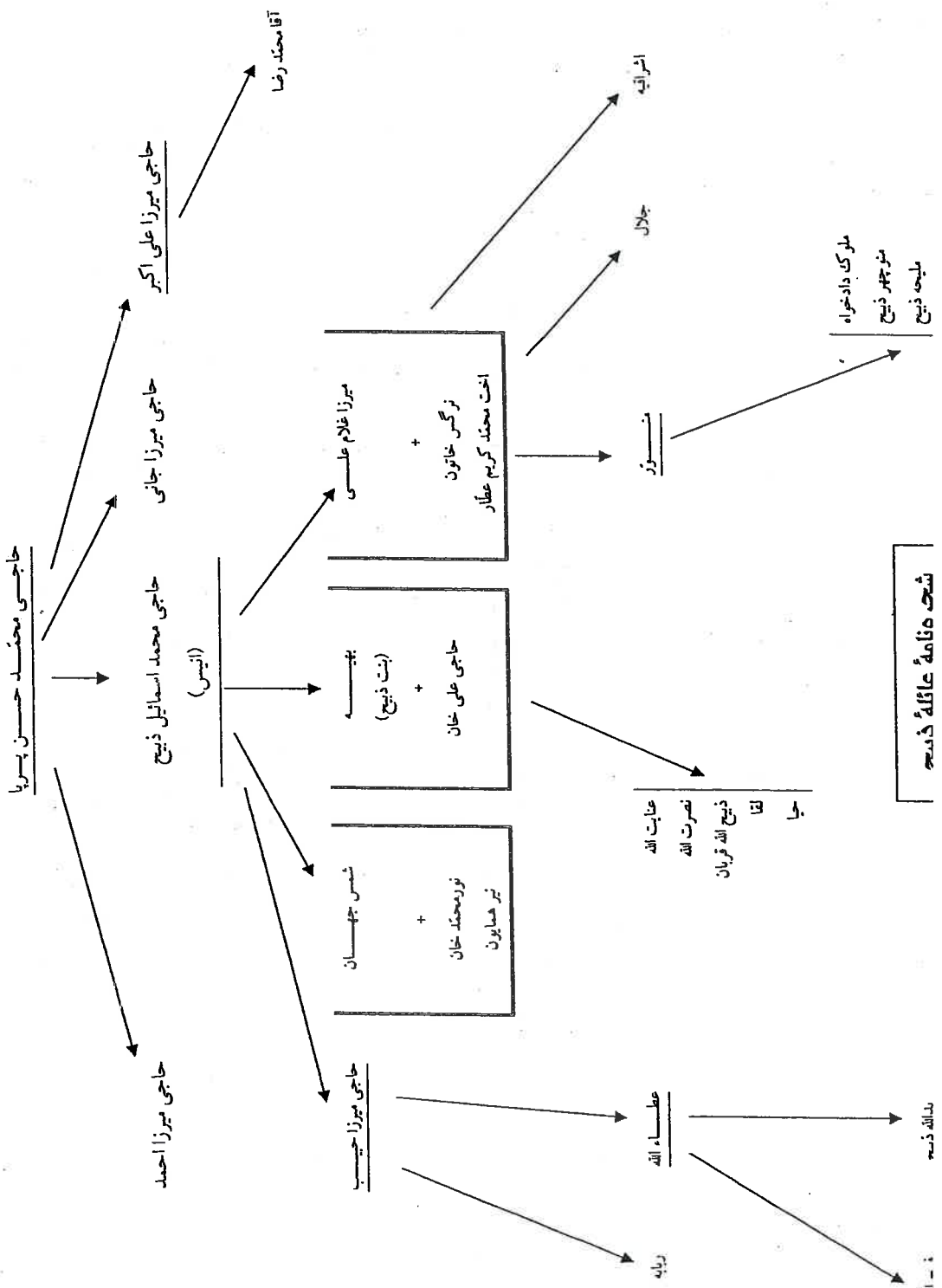
شرح احوال جناب حاجی محمد یزدی در کتاب عالم بهائی (ج ۶، ص ۵۰۱-۵۰۰) به طبع رسیده است. شرحی از احوال و خدمات جناب عزیز یزدی (فرزند حاجی محمد یزدی) را نیز می‌توان در مجله عنده (سال ۲۲، شماره ۸۷، ۲۰۰۴ م، ص ۴۷-۴۵) مطالعه نمود.

یادداشت دهم - شجره‌نامه عائله ذبیح

عائله ذبیح یکی از مشهورترین و قدیمی‌ترین عائله‌های بهائی کاشان محسوب می‌گردد و قدمت ایمان اجداد آنان به ایام حضرت ربّ اعلی می‌رسد. چون ذکر مساعی و خدمات بسیاری از اعضای این خاندان در آثار مبارکه و تاریخ امر الهی مذکور است، شجره‌نامه مختصر این عائله را که به همت جناب عبدالله مصباح تهیه شده است، در این مقام مندرج می‌سازد. درباره نفوسی که در این شجره‌نامه مذکورند توضیحات ذیل را به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند:

شرحی از احوال اولاد حاجی محمدحسن پرپا به وسیله جناب ابوالفضائل تحریر شده و آن شرح در صفحات ۴۵-۴۱ کتاب کشف الغطاء به طبع رسیده است. جناب حاجی محمد اسماعیل ذبیح در لوح رئیس به لقب "انیس" ملقب گشته و آن لوح در کتاب آثار قلم اعلی (ج ۱، ص ۱۱۴-۱۰۵) به طبع رسیده است. یکی از الواح نازله به اعزاز جناب ذبیح نیز در کتاب اقتدارات (ص ۳۲۸-۳۲۳) مطبوع و منتشر است. جمال قدم در لوح جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی درباره حاجی میرزا جانی شهید و جناب ذبیح و حاجی میرزا احمد کاشانی (اولاد جناب حاجی محمدحسن پرپا) چنین می‌فرمایند:

یا امین علیک بهائی این ایام وقت بمثابه طیر وفا یا اکسیر اعظم نزد اهل دنیا نایاب ...
مرحوم شهید مدّتی تلقّاء وجه بوده و در سفر عظیم همراه طویبی له و لأخیه ذبیح
الذی مامّنته شبهات أخیه الآخر احمد و اشارات کلّ عالم مریب خرق الأحجاب



شجره قائمه عائله ذبیح

باسم ربّه و أقبل و توجّه و سرع الى أن ورد شاطئ البحر اذ كان المظلوم اسيراً بين أيدي الجاهلين قد حال الظالمون بيننا و بينه الى أن حضر أمام الوجه في الحمّام و فاز بعناية ربّه المشفق الكريم و من قبل فاز باللقاء مرّة في ارض الطّف و أخرى في الزوّراء كذلك قضى الأمر من لدى الله ربّ العالمين...

یکی از الواح حضرت عبدالبهاء درباره جناب حاجی میرزا جانی شهید و آثار او در کتاب مائدة آسمانی (ج ۵، ص ۲۱۰-۲۰۶) به طبع رسیده است.

لوح نازله به اعزاز حاجی میرزا احمد کاشانی نیز که به لوح احمد فارسی مشهور است در مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر (ص ۳۳۰-۳۱۵) مطبوع و منتشر است.

شرحی از احوال و نمونه اشعار جناب حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی در تذکره شعراء (ج ۳، ص ۱۳۸-۱۳۴) مذکور است.

برای مطالعه شرحی از احوال و خدمات جناب یدالله ذبیح می توان به مجله پیام بهائی (شماره ۳۰۱، دسامبر ۲۰۰۴، ص ۴۸-۴۳) مراجعه نمود.

درباره ملیحه خانم ذبیح در مجله اخبار امری (شماره ۸، آذرماه ۱۳۲۸ هـ. ش، ص ۱۹) چنین مذکور است:

امه الله المحترمه ملیحه خانم ذبیح علیها بهاء الله و رضوانه از اماء موقنه مخلصه که همواره به عبودیت عتبه سامیه الهیه قائم و در سبیل تعلیم و تربیت نوباوگان و نورسیدگان بهائی و ترجمه آثار مبارکه و سائر خدمات امریه مداوم بوده اند، اخیراً در سوئیس به ملکوت ابهی عروج نموده اند.

از حقّ جلّ جلاله به کمال تضرّع و ابتهال رجا و مستلت می شود که آن روح پاک را غریق بحر رحمت و رضوان فرماید و به یازماندگان صبر و سلوان عطا کند. انه سمیع مجیب.

شرح حال جناب جلال ذبیح نیز در مجله اخبار امری (سال ۴۰، فروردین - اردیبهشت ۱۳۴۰ هـ. ش، شماره ۱-۲، ص ۱۴۱-۱۳۹) به طبع رسیده است. برای ملاحظه شرح احوال جناب مهندس عزت الله ذبیح نیز به مجله اخبار امری (سال ۴۳، بهمن - اسفند ۱۳۴۳ هـ. ش، شماره ۱۱-۱۲، ص ۶۶۴) مراجعه فرمائید.

یادداشت یازدهم - حضرت عبدالبهاء در بیروت

مطابق یادداشتی که به خط جناب مصباح در دست است، حضرت عبدالبهاء عصر دوشنبه ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۲۹۷ هـ ق مطابق ۳۱ ماه می سنه ۱۸۸۰م عکا را به صوب حیفا ترک نموده و بعد از حیفا با کشتی عازم بیروت شدند و صبح سه شنبه ۲۳ جمادی الثانی سنه ۱۲۹۷ هـ ق مطابق اول جون سنه ۱۸۸۰م به بیروت رسیدند.

آن حضرت پس از شانزده روز اقامت در بیروت در شب پنجشنبه ۹ رجب سنه ۱۲۹۷ هـ ق مطابق ۱۷ جون ۱۸۸۰م به عکا مراجعت فرمودند.

لوح مبارک مشهور به "لوح ارض با" که با عبارت "حمداً لمن تشرف ارض الباء..." آغاز می گردد و به مناسبت سفر حضرت عبدالبهاء به بیروت می باشد در اول رجب سنه ۱۲۹۷ هـ ق مطابق ۹ جون سنه ۱۸۸۰م یعنی یک هفته پس از ورود حضرت عبدالبهاء به بیروت از قلم جمال قدم عز نزول یافته است. (انتهی)

جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۲، ص ۱۱۷) چنین نوشته اند که، "... غصن اعظم ایامی که در بیروت بودند عریضه ای به حضور ابهی فرستادند که عنوانش این بود: "قدیت بروحی ارضاً وطئتها أقدام احبائک" و مقام ابهی به میرزا آقاخان فرمودند مثل آقا بنویس و جواب صادر شد: "حمداً لمن تشرف ارض الباء..." الخ

لوح مبارک فوق در کتاب مجموعه ای از الواح (ص ۱۳۸) به طبع رسیده است.

لازم به توضیح است که حضرت عبدالبهاء در سنه ۱۳۰۵ هـ ق / ۱۸۸۷م نیز سفری به بیروت فرموده اند که شرح آن در مجلد پنجم کتاب ظهور الحق به قلم جناب فاضل مازندرانی به رشته تحریر در آمده است.

دفتر معانی

توضیح: دربارهٔ مندرجات این قسمت که به "دفتر معانی" تسمیه گشته و کیفیت تهیّه و تنظیم و ارائهٔ مطالب آن نکات لازمه به تفصیل در مقدمهٔ این یادنامه به رشتهٔ تحریر در آمده است. برای حصول اطلاع دقیق از آن مطالب، خوانندگان گرامی را به مطالعهٔ نکات مندرج در مقدمهٔ این کتاب دعوت می‌نماید.

آدم

از آثار حضرت بهاءالله:

فَسُبْحَانَ الَّذِي نَزَلَ الْآيَاتِ بِالْحَقِّ عَلَى النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ... و ما بعثنا من رسول الا و قد ارسلناهم بايات بينات و كل كانوا بهم مستهزئون و منهم آدم ارسلناه بالحق و اسكنناه في قطب الجنة في وادي الذي ما بلغ اليها المقربون و علمناه من الاسماء كلها و اشهدناه اسرار الامر ثم اويناه في ظل الشجرة الفردوس ان انتم تعلمون و امرناه بان يأكل من كل شيء مما يشتهي به نفسه ثم منعناه عن شجرة الروح و هذا من سر غيب مكنون هذه الشجرة نبتت من صرف الروح و لا ينبغي لأحد أن يقربها الا الله المهيمن العزيز المشهود فلما وجدناه على هواه اقل من الشعر اذا هبطناه عن الجنة و جعلناه في الأرض من الذينهم كانوا على مناكبها يركبون ثم نبأناه في امر من الأمر و تبهناه فيما عمل اذا صاح في نفسه سبعين الف سنة ثم اكب على التراب سبعين الف سنة إذا رفع رأسه و نادى سبحانك ان لا اله الا أنت فارحمني و لاتأخذني بما اكتسبت أيدي و أنك أنت غافر كل شيء و راحمه و أنك أنت العزيز المرهوب فاغفر لي يا محبوبي عما فعلت بين يديك لأنك اسكنتني في مقام كان مقدساً عن غيرك و انا الذي اشتغلت فيه بهوى نفسى و غفلت عن ذكرك تب على بفضلك و رحمتك و أنك انت الحق علام الغيوب اذا انزلنا عليه من امطار الرحمة ثم غسلناه عن دموع عيناه و طهرناه عن كل دنس و جعلناه من الذينهم كانوا في هوآء القدس يطیرون ثم بعد ذلك اصطفيناه بالحق و جعلناه نبياً و ارسلناه على الذينهم

سكنوا فى الأرض ليامرهم بالعدل و ينههم عن الظلم و هذا ما رقم من قلم العزّ على الواح عزّ
مكتون...

و نيز مى فرمايند:

... لاتحزنى دعى هؤلاء بأنفسهم ثمّ ارجعى الى خلف سرادق العظمة و الكبرياء اذا تجدى قوماً
تستضىء أنوار و جوههم كالشمس فى وسط الزوال و هم يهللون و يسبحون ربهم بهذا الإسم
الذى قام على مقرّ الاستقلال بسلطان العزّ و الاجلال و أنك لن تسمعى منهم الا ذكرى ان ربك
شاهد على ما أقول و ما اطلع بهؤلاء أحد من الذينهم خلقوا بكلمة الله فى ازل الأزال كذلك
فصلنا لك الأمر و صرفنا الآيات لعلّ الناس فى آثار ربهم يتفكّرون أنّهم ما أمروا بسجدة الآدم و
ما حولوا و جوههم عن وجه ربك و هم من نعمة التقديس فى كلّ حين يتنعمون... (آثار قلم
اعلى، ج ۱، ص ۷)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده درگاه الهی هر چند تا به حال در مکاتبه فتور و قصور رفت ولی در عالم دل و جان
در جمیع احوال یادت مونس قلب و ذکرت انیس روح و ریحان بود. یاران الهی حاضر
انجمنند و موجود در پیرهن، آنی فراغت از یادشان ممکن نیست، چگونه فراموشی و نسیان راه
یابد. قسم به آن جمال پرکمال که دل و جان آرزوی جانفشانی در محبت دوستان الهی دارد
و اشتیاق و حرقت فراق در نهایت اشتداد است. خطوط و رقم در هجران و حرمان اگرچه بهتر
همدم است ولی نفحات حدائق قلوب تسلی نفوس را واسطه اعظم. از فیوضات جلیله ربّ
مجید چنان امید است که این پیک نیک پی نعم القاصد و البرید گردد و در کلّ اوان مشام از
نسیم خوش ریاض قلوب احباء الله عطری استشمام نماید که رائحه طیبه اش آفاق را حیات باقیه
مبدول دارد تا حقیقت مقدسه و لقد کرّمنا بنی آدم در قطب امکان به موهبت بی پایان مشهود
وعیان گردد. آدم در اکوار الهیه و ادوار مقدسه رحماتیه اول من آمن است، چه که بدیع اول
است و بنی آدم نفوسی هستند که در آن کور در ظلّ آن کلمه رحماتیه در آیند و به منزله
سلاله و نسل او هستند. لهذا و فضلناه علی کثیر ممّا خلق مراد فضیلت این نفوس است بر
سائرین ماعدا نفوسی که به منزله آبا هستند، چه که آن نفوس مستثنی هستند و همچنین نفوسی
که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متصف گشته اند، آن نفوس از ملا عالین

و ملائكة مقرّنين محسوند و بسمت ملكيّت موسوم، آن مظاهر اگرچه بظاهر در هیکل بشری مبعوثند ولی فی الحقیقه هویت مقدّسند و کینونت منزّه. این حقائق مقدّسه نیز مستثنی هستند. تفکّر و تأمل فی هذا التفسیر بالایجاز فأنه یغنی عن الإطناب...

اینها المنجذبة بنفحات الله انی قرأت تحریرک مورخ ۱ ایلول سنة ۱۹۰۳ و اطلعت بمضمونه ... و اما ما سئلت من بدو الخلق اعلمی انه لم یزل كان الحقّ و كان الخلق لا اوّل للحقّ و لا اوّل للخلق هذا من حیث الأجسام فی عالم الإمكان ولكن البدء المذكور فی الكتب المقدّسة عبارة عن بدء الظهور و الخلقة عبارة عن التولّد الثانی الروحانی كما قال المسيح ینبغی لکم أن تولدوا مرة أخرى و لا شكّ انّ مبدء هذا الخلق الروحانی كان نفس الظهور فی كلّ عهد و عصر لأنّ كلّ مظهر من مظاهر الحقّ هو آدم و اوّل من یؤمن به فهو حوّا و كلّ النفوس الّتی يتولّد بالولادة الثانیة الروحانیة اولادهما و سلالتهما...

ای بنده ربّ الجنود نامه مرسول وصول یافت ... شجره حضرت آدم مقام بلوغ عالم است. حضرت آدم خواستند که بلوغ عالم در آن عهد جلوه نماید، سبب تأخر شد، چنان که پدر مهربان خواهد که طفل شیرخوار از الطف غذاهای گوارا تناول نماید، لکن معده شیرخوار هضم نتواند و نتیجه برعکس بخشد و از غذای اصلی نیز باز ماند، اغیار مانند ثمر و بار خام از درخت و دار ساقط شود و نتیجه ندهد و وجودش نابود گردد و در هلاک و خذلان ابدی افتد. اما ابرار مانند میوه رسیده خوشگوار جلوه گاه کمالات شجره فضائل گردند و به درجه بلوغ رسند و جمیع شتون شجر را منطوی و در حقیقت خویش مشاهده نمایند، بیگانگان محرومند و آشنایان محرم خلوتگاه حیّ قیوم؛ آنان ساقطند و یاران لاقط؛ آنان بی ثمر و اثرند و اینان مانند شجر...

ای ثابت بر پیمان و مرد میدان مکاتیب متعدّده آن جناب واصل و بر کیفیت اطلاع حاصل گشت ... و اما مسأله حضرت آدم و شجره مراد نه چنان است که عوام می فهمند. مقصد از شجره مقام ظهور بلوغ هیکل امر الهی است به اعلی المقامات و آن مشروط به یوم موعود و قبل از یوم موعود ظهور بلوغ و رشد ممکن نه. حضرت آدم خواست که شریعت الله به نهایت درجه بلوغ رسد، ممکن نشد. زیرا بلوغ و رشد امر الله منوط و مشروط به یوم موعود مبارک بود. مثلاً طفل در سنّ شیرخواری ممکن نه که کمالات انسانی بتمامها در او ظاهر شود و از اطعمه لذیذه تناول نماید، بلکه باید به شیر اکتفا کند تا به سنّ رشد رسد و کمالات عالم

انسانی در او ظاهر و لائح گردد و الاً نه این است که حضرت آدم عصیان نمود و خطا کرد. این عصیان عبارت از حسنات الأبرار سیئات المقرّین است نه خطا و عصیانی که عوام می فهمند و حضرت اعلی نیز یک معنی نزدیک به این معنی بیان فرموده‌اند و مراد از حواً حقیقت نفس آدم است. این بیان مختصر است، مفصلّ ابدأ فرصت ندارم...

حمداً لمن أثار الافق الأعلى بنور الهدى و أزال ظلام الضلال بتبليج نور الصباح ... أيها الحبيب التوراني قد اطّلت بمضمون الكتاب و السؤال عن سوء الصراط و الرأى الصواب لعمرى الهمك بذلك السؤال ربّ الأرباب لأن الآراء اختلفت و العقول ذهلت و العقائد تشتتت فى تلك المسئلة الغامضة المعضلة بين الأصحاب و أتى مع عدم المجال و تشتت البال و تتابع البلبال ابادر الى الجواب مُقرّاً بضعفى و قلة بضاعتى و فقرى فى العلوم و فاقتى و ليس لى أمل الاً تأييد ربّى فأقول و على الله التكلان انّ عصيان آدم عليه السلام فى الذكر الحكيم أتى و قال الله سبحانه و تعالى و عصى آدم ربّه فغوى و لم نجد له عزماً و قال بحقّ ذى النون عليه السلام و ذا النون اذ ذهب مغاضباً فظنّ ان لن نقدر عليه فنادى فى الظلمات و خاطب الرسول الكريم انا فتحتنا لك فتحاً ميبناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر فهذه الآيات صريحة ناطقة بحقّ الأنبياء و يخالف العصمة الكبرى و الحال انّ المظاهر المقدّسة الالهية نور على نور لا يعترهم ظلام الذنوب الذيجور و لا يشوب حقيقتهم الرحمانية شوائب العصيان لأنهم شمس الهدى و بدور اللّجى و نجوم السماء فكيف يجوز أن يعترى الشمس ظلام أو يستر البدر عوارض و حجاب نعم انّ الغيوم المتكاثفة فربّما تمنع العين الناظرة عن مشاهدة الكواكب الساطعة ولكن تلك العوارض تعترى و تحول دون كرة الأرض و تحجبها عن الشمس و اما تلك الكواكب النورانية و السّيارات الشعشاعية منزّهة عن كلّ غيم و محفوظة عن كلّ ضيم بناء على ذلك نقول انّ تلك الآيات الدالة على عصيان آدم عليه السلام او خطاء بعض الأنبياء انما هي آيات متشابهات ليست من المحكمات و لها تأويل فى قلوب ملهمة و معانى خفية عند النفوس المطمئنة.

اما قضية آدم عليه السلام ليس المراد ظواهرها بل ضمائرهما و ليس المقصد من ظواهرها الاً سرائرها فالشجرة هي شجرة الحياة الثابتة الاصل الممتدة الفرع الى كبد السماء المثمرة بأكل دائم و المفطرة لكلّ مراتض صائم فمنع آدم عليه السلام ليس منع تشريعىّ تحريمىّ انما هو منع وجودىّ. كمنع الجنين عن شئون البالغ الرّشيد فالشجرة مقام اختصاص به سيّد الوجود الحائز على المقام المحمود حبيب ربّ الودود محمّد المصطفى عليه التّحية و الثناء و المقصد من حواً نفس

آدم عليه السلام فآدم احب و تمنى ظهور الكمالات الالهية و الشؤون الرحمانية التي ظهورها
 منوطة بظهور سيد الوجود فخطب بخطاب وجودي ان هذا الامر ممتنع الحصول مستحيل
 الوقوع كامتناع ظهور العقل و الرشد للأجنة فى بطون الأرحام و النطفة فى الأصلاب فيما كان
 يتمنى ظهور هذه الكمالات الرحمانية و الشؤون الربانية فى دور الجنين و ذلك ممتنع مستحيل
 فالدور وقع فى امر عسير و ما كانت النتيجة الا شىء يسير و هذا عبارة عن الخروج من الجنة و
 اما صدور هذا المنى عن الآية الكبرى فليس بأمر مستغرب عند اولى النهى و سليمان عليه السلام
 قال هب لى ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدى و هذا امر ممدوح و مقصد مرغوب و ما عدا ذلك اذا
 نسب شأن من الشؤون الى مظاهر الحى القيوم لا يقاس بشئون غيرهم فاذا قلنا آمن الرسول بما
 انزل اليه ليس ايمانه كايمان السائرين و اذا قلنا ان موسى عليه السلام و صاحبه نسيا حوتهما ليس
 نسيانهما كنسيان غيرهما بل هذا مقام يقال حسنات الأبرار سيئات المقرين فلربما تعترى احداً
 من المقرين زلة لحكمة ولكن المظاهر المقدسة منزّهة عنها ايضاً انما هذا فى شأن المؤمنين
 الموحدين و ما عدا ذلك فلربما خطب و عوتب الرسول بما يراد به فى نفوس المؤمنين لثلاً
 يتقل على السمع العتاب الشديد كما قال ولو لا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً و
 فاستقم كما امرت و لاتكن للخائنين خصيماً و عبس و تولى ان جاءه الأعمى و وجدك ضالاً
 فهدى انما هذا الخطاب موجّه لسائر الأصحاب فتوهيناً و تخفيفاً وجّه العتاب الى ذلك الجنب
 كما ان حبيب النجار قال مخاطباً للقوم و ما لى لأعبد الذى فطرنى و اليه ترجعون و الحال
 مراده ما لكم لاتعبدون الذى فطركم انما اسند الى نفسه لثلاً يتقل الخطاب على سمع غيره.
 فبالإجمال ان الرسل الكرام و الأنبياء العظام المظاهر التوراتية و الحقائق الرحمانية و الكلمات
 التامة و الحجج البالغة و الشمس الساطعة و البدور اللامعة و النجوم البازغة كلهم تقدست
 سرائرهم التوراتية عن اعتراء الظلام و تنزهت ضمائرهم الرحمانية عن شوائب الأوهام و انما
 لحكمة ما يخاطبهم الله بهذا الخطاب حتى يخضع و يخشع اولوا الأبواب و يتدلّوا الى العزيز
 الوهاب و لا يستكبروا ولو رفقوا الى اعلى القباب بل ينتهبوا ان الحى القيوم خاطب الحبيب
 المعظم و النور المكرّم هادى الأمم و الناطق بالاسم الأعظم بهذا الخطاب المبرم و العتاب
 الواضح المحكم فماذا شأن مقاماتنا السافلة و حقائقنا الخامدة و نفوسنا الهامدة و عقولنا الجاهلة
 فتخشع أصواتهم و تخضع نفوسهم و يبتهلون الى الله و يتضرعون اليه و يقولون اللهم يا حى يا
 قيوم و يا مؤيد كلّ خاضع و حافظ كلّ خاشع و دالّ كلّ سليم و هادى كلّ ذليل الى المقامات
 العالّية و المراتب السامية نسلتك الصّون و الحماية فى حصنك الحصين و الحرس و الرعاية
 بلحظات أعين كلائتك فى ظلك الظليل اللهم ربنا لاتدعنا بأنفسنا فاحفظنا بقوتك المحيطة
 على الأشياء و احرسنا عن كلّ زلة و خطيئة و اسلك بنا فى المينهج البيضاء و المحجّة السوية

النوراء لأننا خطأة و أنت الغفور الكريم و نحن عصاة و أنت الرحمن الرحيم و لو لا فضلک و عفوک لوقعنا فی سوء الجحيم و لو لا جودک و غفرانک لخضنا فی غمار بحار الطغیان العميق محرومين عن فضلک العظيم ربنا ایدنا على السلوک على الصراط المستقیم و المنهج القويم أنك أنت الكريم أنك أنت العظيم أنك أنت الرحمن الرحيم. ع ع
(مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۱)

آسمان چهارم

از آثار حضرت ولی امرالله:

از توقيع حضرت ولی امرالله خطاب به محفل روحانی پونه، مورخ ۱۶ شهرالاسماء ۹۶ بديع مطابق ۴ سبتمبر ۱۹۳۹ ميلادی:

... راجع به صعود حضرت عيسى به آسمان چهارم که در بیانات الهیه مذکور فرمودند، "این تعبیر مجازی است و در کتاب ایقان موافق اصطلاح قوم نازل؛ عوالم روحانی بر حسب تعالیم الهیه منقسم و محدود نبوده و نیست..."

از توقيع حضرت ولی امرالله خطابه به جناب ابوالفتوح افندی محمد بطاح، مورخ ۱۷ شهرالملک ۱۰۱ بديع مطابق ۲۳ فوریه ۱۹۴۵ ميلادی:

... و اما عروج السيد المسيح الى الفلك الرابع كما نزل في كتاب الايقان المجيد تفضل حضرته "بأن الفلك الرابع هو من اصطلاح و عقائد الفلکيين القدماء و حزب الشیعه كانوا معتقدين به و بما ان کتاب الايقان قد نزل محض هداية ذلك الحزب بناء عليه قد نزلت هذه العبارة حسب موافقة افکارهم..."

آیات

از آثار حضرت بهاءالله:

... اَنَا نَزَلْنَا الْآيَاتِ عَلَى تِسْعَةِ شُؤْنٍ كُلِّ شَأْنٍ مِنْهَا يَدُلُّ عَلَى سُلْطَنَةِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ... (آثار قلم
اعلی، ج ۱، ص ۱۶-۱۵)

از آثار حضرت ولی امرالله:

از توقيع حضرت ولی امرالله خطاب به جناب آقا مهربان خدابخش بهجت، مورخ ۷
شهرالکلمات ۹۰ بدیع مطابق ۱۹ جولای ۱۹۳۳ میلادی:

... آیات منحصر به کلمات جمال مبارک و حضرت اعلی است و آنچه از کلک میثاق صادر
هرچند از آیات الهی محسوب نه ولی دارای رتبه رفیع و مقام مخصوصی است؛ با کلمات این
عبد که بنده آن آستان است مشابهه و مقایسه به هیچ وجه جائز نه ...^۱

آیتین

از آثار حضرت بهاءالله:

... اَيَّاكُمْ أَنْ تَذْكُرُوا الْآيَتَيْنِ فِي نَفْسِي... (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۴)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

^۱ جناب مصباح در یادداشتی که در ذیل نصوص فوق از خود به جا گذاشته‌اند شئون تسعه را به نحو ذیل
مرقوم فرموده‌اند:
۱- شأن الوهیت (أنتی انا الحی القیوم) ۲- شأن عبودیت (أنا عبد آمنت بالله) ۳- شأن تفسیر ۴- شأن حکمت و
علم ۵- شأن سلوک و عرفان ۶- شأن سیاست ۷- شأن شریعت (کتاب اقدس) ۸- شأن تربیت ۹- شأن
اجتماعی (و نیز نگاه کنید به ذیل "شئون تسعه")

... نورانيت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور على نور گشته. اين است كه مى فرمايد
اياكم أن تذكروا فى آيتين، أى آية اللّاهوت و آية النّاسوت... (مكاتيب عبدالبهاء، ج ٢،
ص ٢٥١)

از آثار حضرت وليّ امرالله:

در توقيع جناب ابراهيم قصابجى، مورّخ ١٩ نوامبر ١٩٢٨:

... و اما ما سئلتم عن الآية النّازلة فى سورة الهيكل قوله الأقدس الأعلى اياكم أن تذكروا الآيتين
الى آخر فالمراد نفى صفات الخلق عن نفسه المبارك [الأبهى] و اثبات عظمة الخالق فى ذاته
المهيمن المتباهى الأبهى أى أنّه منزّه عن شئون المخلوقيّة و فيه كمال الخالقيّة لأنّ عالم
المخلوق هو عين النّقائص و الخالق و ما ينسب الى هو حقيقة الكمالات فى مقام العلوّ و التّنزيه
و السّموّ [و] التّقديس قد نفى بهذه الآية المباركة عن نفسه ما يتعلّق بالخلق و اثبت لذاته ما
يرجع الى الخالق فقد احذر العباد أن يصفوه بما هو دون العظمة و الاجلال فسبحانه هو الخلاق
العظيم و نسئل الله أن يؤيدكم على خدمة امره و اعلاء كلمته و يجعلكم آية هداية بين برّيته...

ابداع

از آثار حضرت بهاءالله:

الحمد لله الذى ... ابداع الأكوان و اخترع الإمكان بمشيئته الأوّليّة التى بها خلق ما كان و ما
يكون... (مجموعة الواح مباركة، ص ٢)

و نيز نگاه كنيد به ذيل "قوس صعود و نزول".

ابناء خليل

از آثار حضرت بهاء الله:

يوم يوم مآب است و مالک رقاب بر عرش بيان مستوی و احزاب عالم را ندا می فرماید ... یا
ابناء الخلیل و وراثت الکلیم برستی می گویم امروز شما به طراز اسم ابهی مزینید و به حق
منسوب. لعمری نری الخلیل فی سرور عجز عن ذکره قلم الإنشاء و الکلیم نراه فی فرح خرج
عن الإحصاء خذوا قدح البقاء باسم ربکم مولی الوری ثم اشربوا منه رغماً لكل غافل بعيد و
لکل ظالم عنید و لكل عالم ائیم و لكل عارف لئیم و لابن الذئب الادی ظهر بشقاوة محت بها
شقاوة الأولین لازال به تجلیات انوار ذکر الهی منور بوده و هستید...

اخت النبوة

از آثار حضرت عبدالبهاء:

اما علامت بلوغ عالم که در کتاب اقدس مرقوم یکی حصول صلح عمومی و دیگری ظهور و
بروز اخت النبوة، حکمت الهیه است که صنعت مکنونه جزو آن است. (اسرار الآثار، ج ۱،
ص ۲۰۸)

و نیز نگاه کنید به ذیل "اکسیر" و "کیمیا".

اختراع

نگاه کنید به ذیل "ابداع".

اختلاف تواریخ

نگاه کنید به ذیل "تاریخ".

اخلاطی، سلطان حسین

از آثار حضرت عبدالبهاء:

اما شعر سلطان حسین اخلاطی عدد یا علی محمد است و سنه ظهور را تصریح نموده که بعد الرءاء و غین است. (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۷۸)

ادبا

نگاه کنید به "شعر و ادب".

اراده

از آثار حضرت بهاءالله:

جناب میرزا محمدباقر هائی علیه بهاءالله

بنام خداوند یکتا

حمد مقدس از ذکر و بیان و ما فی الامکان سزاوار حضرت مقصودی است که به یک اراده وجود را از عالم فنا و نیستی به طراز بقا و هستی مزین فرمود. این اراده در مقامی نفس کلمه علیا است که از لسان عظمت قبل از خلق ارض و سماء ظاهر شده و در مقامی به قلم اعلی تعبیر گشته، جمیع اسماء و صفات از او ظاهر و به او راجع. جلّت قدرته و عظم سلطانه و عز برهانه و لا اله غیره...

اردن

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... اتصال نهر اردن به بحر اعظم بیانش واضح و مبرهن است؛ از جمله اشاره به تشریف جمال مبارک، بحر اعظم، به شواطی نهر اردن است و آن نهر در این بلاد است، یعنی حضرت

مقصود، ربّ الجنود در بقعة مبارکه ارض مقدّس وادی ایمن آید و به انوار تقدیس تجلّی و جلوه فرماید... (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۳۴)

از آثار حضرت ولی امرالله:

در توفیق جناب بدیع الله صمیمی مورّخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۰ می فرمایند:

... اشاره به ورود مبارک به بریة الشام است...

ارض

از آثار حضرت باب:

... ملخص این باب آن که هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من ینظهره الله است به حقیقت اولیه ثمّ فی الحقیقة الثانیة اول من یؤمن به الی أن ینتهی الی آخر حدّ الوجود بمثل آن که آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می کند تا آن که می رسد به ارض ترابی که منسوب به او است و مقرّ او است که اعلیٰ غرف جنّت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم دون خیری که در اون نازل شده به حقیقت اولیه مراد شجره ای است که مقابل او نفی شود و اگر ذکر ارضی شده در دون علّیین مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می کند تا می رسد به ارض ترابی که مقرّ او است که منتهای انتهای نار است در ارض نار اگرچه فوق او سریر عزّت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند به حقیقت اولیه مراد رسول الله هست و هر ذکر دون خیر مراد نفی اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض علّیین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود به ارض ترابی که مقرّ جسد او بوده که کلّ راجع می شود به قائم ال محمد علیه السلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد او است به حقیقت اولیه چنانچه در بیان به من ینظهره الله تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عندالله ثابت است و آنچه اسم خیر در علم الله هست به حقیقت اولیه نقطه مشیت است و دون آن من لم یقبل الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع می شود امروز به نقطه بیان تا آن که از ارض فوآد به

ارض روح می‌رسد و از ارض روح به ارض نفس و از ارض نفس به ارض جسد و از ارض جسد به کلّ شیء الاقرب فالاقرب الی أن ینتهی الی ذلك الارض فوق الجبل الذی ثلاثة شبرٍ فی اربعة هذا جوهر کلّ اراضی التّرایة ... (کتاب بیان فارسی، باب پنجم از واحد دوم)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... ارض حمراء و کثیب احمر مقصد مقام قضا است زیرا در اصطلاح اهل الله بیضاء مقام مشیت است و خضرا مقام قدر است و حمرا مقام قضاست و صفرا مقام امضاء پس ارض حمرا مقام شهادت کبری است... (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۸)

از اسرار الآثار (ج ۵، ص ۱۳-۱۲):

... و کثیب احمر تلّ ریگ سرخی در طریق اعمال حجّ حاجیان و دعائی دارد که در احادیث امامی ذکر است و حاجی سید کاظم رشتی اصطلاحی از این گرفته در درجه و مقامی عرفانی رمزی پیوسته نام برد و بر همین وتیره از نقطه اولی در شرح الهاء است، قوله: "وانت الیوم لو لم تلق ما فی یمینک و الشّمائل من سبحات الدّقائق و اشارات الرّقائق لم تقدر أن تسلك الی الله فی ارض کثیب الاحمر". و در توقیعی است، قوله: "وانّ کثیب الأحمر و الرّفرف شأنٌ من مقامات الجنان" الخ... و در لوحی است، قوله: "ان یا حاء اسمع نداء الهاء الذی ینطق فی الکثیب الاحمر مقام الذی انقطع عنه حکم القدر" و در لوحی دیگر خطاب به شیخ سلمان: "فظوبی لمن یمشی علی کثیب الأحمر..."

ارض حمراء

نگاه کنید به ذیل "ارض"

ارض زعفران

نگاه کنید به ذیل "جنت، جنت فردوس"

ارض طا

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و اما مسئله یبارك سریر الطاء سنین لك ان شاء الله و أراد و لاتقل شیء ائی فاعل ذلك غذا
الا ان یشاء الله... (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۷۸)

ارض میم

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده جمال ابھی نامه شما رسید. مرقوم نموده بودید که مدتی است از مکاتیب محروم مانده ایم و حال آن که من مکاتیب متعدده ارسال نموده ام ... از فقره ای که در رساله خطاب به ذنب موجود سؤال نموده بودید. ارض میم مازندران است. جمال مبارک را در شهر آمل حبس نمودند و چون علما در مسجد جمع گشتند و جمال مبارک را تسلیم علما نمودند و آن بی انصاف ها به ظلم برخاستند و انواع ستم و زجر روا داشتند و بی نهایت اذیت کردند از جمله جمال مبارک را چوب زدند بقسمی که پاهای مبارک مدتی مجروح بود... (لوح مستر دریفوس)

اسراء

نگاه کنید به ذیل "معراج".

اسلام

از آثار حضرت باب:

... طویی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متمم قمیص حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری... (کتاب بیان فارسی، باب چهارم از واحد سوم)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده آستان مقدس نامه شما رسید جواب مفصل ممکن نه، مختصر مرقوم می گردد... و اما قضیه زید و زینب؛ این روایات برآنی است از خود قرآن حقیقت استنباط می شود، زیرا صریح در قرآن است. مختصرش این است که زید پسرخوانده حضرت بود و زینب را از برای او عقد و نکاح فرموده بودند. زینب چون به حجله در آمد، از زید بیزار شد و همیشه نزاع و جدال در میان بود تا آن که زینب از زید طلاق گرفت. بعد از آن که طلاق گرفت به مدتی در حرم حضرت داخل شد. عشایر عرب پسرخوانده را پسر می شمردند و در جمیع شئون معامله پسر می کردند، حتی مثل اولاد حقیقی ارث می بردند و حرم پسرخوانده را حرام بر پدرخوانده می دانستند؛ اعتراض کردند که زید بمنزله پسر حضرت است، چگونه مطلقه او را حضرت به عقد و نکاح آوردند؛ عربده نمودند و اعتراض کردند. اما در قرآن حرم پسرخوانده بر پدرخوانده حرام نیست، ازدواجش جائز است. این است اساس این مسئله. ولی معترضین و معترضین این قضیه را آب و تابی داده بر حضرت هجوم نمودند. این است حقیقت واقع...

ایها المنجذب بنفحات الله قد اطّلت بمضمون الكتاب و عرفت فحوى الخطاب و حمدت الله على ما لهم القلوب الصّاقية بالهامات رحمانية و عطر مشام اهل الإشراق برائحة طيبة عبقت على الآفاق و اتضرّع اليه أن يؤيدك بروح يحيى به القلوب و الأفتدة و الأرواح أنه سميع الدّعا و مجيب لمن ناجاه. در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیّز غیب بود. اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیّز غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حیّز جسم است لأنّ عالم الوجود عالم واحد ماکان غیباً الا بکم و ما کان شهوداً الا بکم. چنین تفکری و تصویری و تدبیری نمودند. ابن حجر در صواعق یک بیتی می گوید: ما آن للسرداب أن يلد الذی سمّتموه بزعمکم انساناً فعلى عقولکم العفاء لأنکم ثلثتم العنقاء و الغیلانا. باری

اگر رجوع به روایات شود و دقت تام گردد واضح و مشهود شود که این امام همام علیه السلام از اصل در حیز جسم نبوده ...

... یا ابن رسول الله در روایت صحیحہ وارد که شخصی از حضرت امیر علیه السلام سؤال نمود که خدا حافظ انسان است؛ فرمود بلی. گفت یقین داری، فرمود مطمئنم. عرض کرد پس خویش را از بام بینداز. فرمود مرا سزاوار نه، مرا شایان نه که حق را امتحان نمایم، بلکه حق را سزاوار که مرا آزمایش و امتحان فرماید، زیرا کفه میزان انسان تحمّل آن بار گران ننماید، بلکه کفه حتی شاهین میزان پراکنده و متلاشی شود؛ این است حقیقت حال، هر طالبی حق امتحان ندارد، مطلوب باید طالب را امتحان نماید. استاد تلمیذ را امتحان نماید نه تلمیذ استاد را. با وجود این إنا نتحمّل منک هذا الأمر العظیم فانظر الی الإشارة لأنّ فیہ البشارة و فی الحدیث الصّاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره الشّجرة نامیة و النعمة وافیة و الرّحمة سابغة و الموهبة لاحقة و علیک التّحیة و الثّناء.

اگر انصاف باشد در این ظهور اعظم نفس ظهور به جمیع شئون معجزات است، حتی معجزات باهره نیز به حسب ظاهر اغیار شهادت می دهند و اهل عراق در بغداد حیران بودند ولی ما اظهار چنین امور نمائیم زیرا از مسموعات است و برهان از برای دیگران نگردد ولی کلّ منصفان شهادت می دهند که حضرت بهاء الله از جمیع شئون و اطوار و آثار اظهار معجزات می فرمود، چه معجزه ای اعظم از این که امرش را در سجن اعظم در زیر زنجیر بلند فرمود و شرق و غرب را به حرکت آورد. این یک معجزه از معجزات بهاء الله فأتو بمثلها ان کنتم صادقین و علیک البهاء الأبهی. ■

و نیز نگاه کنید به پیام آسمانی، ص ۱۶۱-۱۶۰ در ذیل عنوان "اسلام" جناب مصباح بعضی از آیات قرآنی و احادیث اسلامی را که در اثبات استمرار تجلیات الهیه و شرائط ظهور موعود منتظر است یادداشت نموده اند که ذیلاً به نقل آنها می پردازد. درباره این مطالب و کیفیت استشهاد به این آیات و احادیث می توان به کتب استدلالیه بهائی نظیر کتاب فرائد اثر جناب ابوالفضائل گلپایگانی مراجعه نمود:

ما کان محمّد أباً أحد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النّبیین و کان الله بکلّ شیء علیما (احزاب، آیه ۴۰)

نا أنزلنا التوراة فيها هدى و نور يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا و الربانيون و لأحبار... (مائده، آية ٤٤)

و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا (بقرة، آية ١٣٧)

يا بني آدم اما يأتينكم رسل منكم يقصون عليكم آياتي فمن أتقى و أصلح فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون (اعراف، آية ٣٣)

كل امة اهل اذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون (يونس، آية ٥٠)

و يستعجلونك بالعذاب و من يخلف الله وعده و ان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون (حج، آية ٤٤)

و استمع يوم ينادى المناد من مكان قريب يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج (سوره ق، آية ٤٥)

و الذين يحتاجون في الله من بعد ما استجيب له حججتهم داخضة عند ربهم و عليهم غضب و لهم عذاب شديد. (شورى، آية ١٥)

با على أنت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي. (بحار الأنوار، ج ٥، ص ٦٩)

.. حلال محمد حلال ابدأ الى يوم القيامة و حرامه حرام ابدأ الى يوم القيامة... (اصول كافي، ج ١، ص ٥٨)

نا يعسوب الدين و غاية السابقين و لسان المتقين و خاتم الوصيين و وارث النبيين و خليفة رب العالمين... (بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٨١)

... الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهيمن على ذلك كله... (بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ١٤٨)

الحسن بن سليمان الحلبي بإسناده عن المفضل بن عمر قال: سألت سيدي الصادق عليه السلام هل المأمول المنتظر المهدي عليه السلام من وقت موته يعلمه الناس؟ فقال: حاش لله أن يوقت ظهوره بوقت يعلمه شيعةنا. قلت: يا سيدي ولم ذاك؟ قال: لأنه هو الساعة التي قال الله:

"و يسألونك عن الساعة قل إنما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السموات والأرض". و هو الساعة التي قال الله: "و يسألونك عن الساعة إيان مرساها: و قال "و عنده علم الساعة" و لم يقل أنها عند أحد و قال: "هل ينظرون إلا الساعة أن تأتيهم بغتة فقد جاء أشراطها" (نوادير الأخبار، ص ٢٥٢) الآية...

إن صلحت امتي فلها يوم و إن فسدت فلها نصف يوم. (اليواقيت و الجواهر، ج ٢، ص ١٤٢)

... يقوم القائم بامر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد على العرب شديد ليس شأنه إلا بالسيف لا يستتبع أحداً و لا يأخذه في الله لومة لائم. (بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٥٤)

سئلت أبا جعفر، الباقر (ع) فقلت: إذا قام القائم (ع) بأي سيرة يسير في الناس؟ فقال: يهدم ما قبله كما صنع رسول الله (ص) و يستأنف الإسلام جديداً. (بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٥٤)

سألته عن سيرة المهدي كيف سيرته؟ قال: يصنع ما صنع رسول الله (ص) يهدم ما كان قبل كما هدم رسول الله (ص) امر الجاهلية و يستأنف الإسلام جديداً (بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٥٣-٣٥٢)

قال رسول الله (ص): إذا رأيتم الرايات السود قد أقبلت من خراسان فأتوها ولو حبوا على الثلج فإن فيها خليفة الله المهدي. (بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٨٢)

... روح القدس في جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباكورة و شيعةنا الفئة الناجية و الفرقة الزاكية... (قرّة العيون، ص ٤١٤)

علامات محتومه ظهور قائم: سفیانی، صیحه آسمانی، دجال، یمانی و طلوع شمس از مغرب است. مراد از مغرب آن است که از همان خانواده بنی هاشم که محلّ غروب آن شمس حقیقت بود طلوع می‌کند. مراد از یمانی یکی از انصار و دعاة جان‌نثار ظهور است (قدّوس، و جید...).

اسم - اسماء

از آثار حضرت بهاء‌الله:

... و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات به تجلّی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبّت خود که علّت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود چنانچه در حدیث قدسی مشهود و مذکور است و به خلعت مکرمت لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم و به رداء عنایت و موهبت فتبارک الله احسن الخالقین مفتخر و سرافراز فرمود. زیرا کینونت و حقیقت هر شیء را به اسمی از اسماء تجلّی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود، مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود ولکن این تجلّیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوب است، چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش درخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار شئون بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است. حال این شمع و سراج را افروزنده باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهنده شاید...

(مجموعه الواح، ص ۳۴۰-۳۳۹)

... هیکل ظهور قائم مقام حقّ بوده و هست. اوست مطلع أسماء حسنی و مشرق صفات علیا. اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یثبت تقدیس ذاته تعالی عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل فکر فیما أنزلناه بالحقّ و کن من العارفين.

(مجموعه الواح، ص ۲۲۲)

... هل رأیت فی المرآت الّتی انحرفت عن الشّمس علی وجهها من نور او ضیاء و اثر لا فو نفسی الرّحمن لو أنت بذلک بصیراً و کذلک فانظر فی مرایا الأسماء أن یدخلن فی ظلّ ربّهن

و يقبلن بتجلیات التي يتجلی بها شمس البقاء يستضيئ بأنوارها و ضیآتها و من دون ذلك
يمنعن و يكونن محروماً عن تجلیات التي كانت على الحق مضيئاً...

(آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ٨٩-٨٨)

بنام و اسم بی اسم

اسم اگرچه مدلّ به موسوم است ولکن این در رتبه خلق مشهود و اما حقّ مقدّس از اسم و رسم
کلّ اسماء منتهی بکلمته العلیا و کلّ صفات راجع بمشیتته الأولى هر نفسی که به او فائز شد به
کلّ اسماء فائز بوده و خواهد بود...

... کم من العباد يطوفون البلاد و يزورون البقاع التي فيها دفنت مظاهر اسمائي و اذا ظهر مطلع
الأسماء و سلطانها كفروا و أعرضوا ألا أنهم من الخاسرين. طوبی لمنقطع تغمس فی البحر
الأعظم الذي تموج بهذا الاسم الذي جعله الله سلطان الأسماء لمن فی السموات و الأرضين.

(آثار قلم اعلى، ج ١، ص ١٠١)

بسم الله الأعظم الأبهي

ای دوستان امروز روزی است که هر یک از محبّان به نصرة رحمن برخیزند چه که اکثر من
على الأرض در اطفاء نارالله و نور او سعی نموده‌اند. نفسی که برای حیات اهل عالم و
خلاصی امم آمده بتمام ظلم و اعتساف در اخرب بلاد حبشش نموده‌اند. قسم به مطلع اسم
اعظم که جمیع بلایا و رزایا غلام را از ذکرالله منع نموده و نخواهد نمود و باید جمیع دوستان
حقّ کمال مجاهده مبذول دارند که شاید نفسی به سلسبیل معانی فائز شود؛ این عمل از اعظم
اعمال عندالله مذکور. طوبی از برای نفوسی که در سبیل الهی از کلّ منقطع شده‌اند و خالصاً
لله مخصوص نشر کلمات الهیه به اطراف و اکناف توجه نموده‌اند که شاید مستعدی بیابند و او
را به مدینه باقیه دعوت نمایند. این نفوس از اسماء حسنی عندالله مذکورند. طوبی لهم و
للذین اتبعوا الحقّ.

قل يا قوم لاتستكبروا على الله و لا یغرتکم الأسماء عن التوجه الى الذي بأمره اشرق شمس
الأسماء من افق قدس بدیعا...

(آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ١٠٦-١٠٥)

... به اعلیٰ النداء کلّ را به افق اعلیٰ دعوت نمودیم و لکن غافلین و معرضین نپذیرفتند. از حقّ جلّ جلاله مسئلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوّت و قدرت بخشد تا از مرقاة اسماء صعود نمایند، یعنی بگذرند و قصد سماء معانی کنند...

(اشراقات، ص ۷)

... در ایام طفولیت روزی از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نمودیم، در ایامی که ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده؛ بعد از ورود مشاهده شد شخصی با عمامه کبیر نشسته و نفسی هم با او بوده، از خلف حجاب مخصوص ورقه مؤمنه مقدسه تحقیق می نمود. از جمله ذکر نمود باید بدانیم و بفهمیم که جبرئیل بالاتر است یا قنبر امیرالمؤمنین. این مظلوم با آن که به بلوغ ظاهر نرسیده بود، بسیار تعجّب نمود از عقل آن دو غافل. باری، شخص مذکور به خیال خود امثال این بیان را از معارف می شمرد و به گمان خود به اعلیٰ مقام عرفان ارتقا نموده، غافل از آن که از عبده اسماء لدی الله مذکور و محسوب... (اشراقات، ص ۳۸-۳۹)

ثمّ اعلم بأنّ حین الظهور کلّ الأسماء فی صقع واحد. منّ صعد الی الله یصدق علیه کلّ الأسماء من اسمائنا الحسنى و من وقف علی الصراط لن یدکر عندالله ابداً و کذلک نزلنا الأمر فی کلّ الألواح إن أنت بذلک خیراً و أنا لو نأخذ کفّاً من الطین و ننفخ فیه روح الحیوان و نجعله مظهر کلّ الأسماء و الصفات لتقدر ... ثمّ اذکر هذا الإسم الأعظم الذی منه انفطرت سماء الأسماء و لاتخف من أحد فتوکل علی الله و أنّه یحفظک عن کلّ مشرک مردودا...

(آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۹۱-۹۰)

... اسمع ندآء المظلوم دع خلیج الأسماء ثمّ اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما أمرت به من لدی الحقّ علامّ الغیوب لعمرالله لاینفعک اسم من الأسماء و لاشیء من الأشياء الاّ بهذا الأمر المبین و هذا النبأ العظیم. اسماء را بگذار و به آثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه الیوم از اکثری مستور است...

(اشراقات، ص ۹۱)

... اهل ایران اکثری بکذب و ظنون تربیت شده اند؛ کجاست مقام آن نفوس و مقام رجالی که از خلیج اسماء گذشته اند و بر شاطی بحر تقدیس خرگاه افراشته اند. باری نفوس موجوده لایق اصغاء تغرّادات حمامات فردوس اعلیٰ نبوده و نیستند مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور. اکثری از عباد به اوهام انس دارند. یک قطره از دریای وهم را بر بحر ایقان ترجیح می دهند، از معنی محروم، به اسم متمسکند و از مشرق آیات الهی ممنوع و به ظنون متشبّث...

... انّ الذّين هم كفروا بالله في تلك الايام اولئك غرتهم الاسماء بعد الذي امرناهم بان ينقطعوا عنها حين الذي ياتي الله بأمر بديعا...

الحمد لله الذي تجلّى للكائنات بالنقطة التي كانت مقدّسة عن الجهات و النّقاط ... نقطة اولی روح ما سواه فداه می فرماید او در هر شیء بآئی انا الله ناطق است، مع ذلك در بحور ریب متغمّسند و در هوای اوهام طایر تا چه رسد به احزاب مختلفه که هنوز ادراک یوم الله را ننموده اند چه که در آن یوم جز حقّ جلّ کبریائه هیچ اسمی از اسماء مذکور نه. مثلاً از اعلی مراتب آن تا ادنی مقام آن از ذکر نبوت و ولایت و نقبا و نجبا و اوتاد جمیع از برای آن بود که ناس را به حقّ دعوت می نمودند و حال بعد از ظهور غیب مکنون و کتر مخزون اگر نفسی به غیر او ناظر باشد یا تمسّک نماید البتّه از مقام بلند توحید و رتبه اعلای تفرید محروم است؛ یوم قیامت مسمیات کلّ این اسماء فضل بديع را راجی و مرتجیند، چه که علّم الملك لله الواحد القهار مرتفع است و رایت ائی انا الله در قطب عالم بر اعلی المقام منصوب...

... اگر ناس از بعث اسماء مطلع می بودند، هرگز به سلطان یفعل مایشاء در هیچ امری اعتراض نمی نمودند. این است که بعضی از ناس اسماً مبعوث می شوند و در ملکوت اسماء معروف و لکن کینونشان ابدأ از سجین نفس و هوی عروج نموده. رَبّ حکمة لا یعلمها الا الله و رَبّ شهرة لا اصل لها و بعضی به کینونت مبعوث شده من دون اسم، چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله، چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش به خطاب آنک لن تستطيع معی صبراً مخاطب شده و اگرچه در کتاب به اسم خضر مذکور شده و لکن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین؛ و بعضی به کینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث می شوند، اذا فاشهد و قل سبحان الله أحسن المبدعین و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود، ملاحظه می شد که این مفتخرین به اسماء در چه مقام و رتبه مذکورند؛ و لکن امسکنا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کلّ امر فی کتاب مبین و دیگر آن که کلّ اشیاء مکنن اسماء الهیّه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر می فرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ می کند آنچه را بخواهد؛ العجب کلّ العجب؛ الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضیء شده مع ذلك ناس به اسمی از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بی مثال

ذوالجلال محروم گشته‌اند. قل تالله الحقّ بارادةٍ من قلمه خلقت بحور الأسماء و ملكوتها إن أنتم من العارفين ولو يأخذ اليوم كفاً من التراب و يبعث منه اسم ما كان و ما يكون ليقدّر و أنّه كهو السلطان الملك المقتدر العزيز القدير. تالله اذا يبكي لنفسى و بما ورد على عيون النبيين و المرسلين فى الرفيق الأعلى و ينوحن فى أنفسهم و يصيحجن فى كينوناتهم ولكن الناس هم فى غفلة و وهم عظيم و بشأنى اهل بيان تنزل نموده‌اند كه لسان رحمن به ذكر امثال اين كلمات مشغول شد و مع ذلك از او نمى پذيرند. اين است شأن اين قوم و اليوم هر نفسى كه از ملكوت اسماء ارتقاء نجويد، ابدأ به اين فيض اعظم فائز نشود. اين است كه نقطه بيان مى فرمايد كه نقطه ظهور بعد اقوى از جميع اهل بيان بوده و خواهد بود... (مائدة آسمانى، ج ۷، ص ۳۷-۳۵)

... اياكم يا قوم ان تتمسكوا بالاسماء و تعترضوا على الذى خلقها بأمر من عنده لا اله الا هو المقتدر العالم الحكيم. قل انه خلق الاسماء كما خلق كل شىء ان أنتم من العالمين. كلّ ذى قدرة عاجز عند سلطان قدرته و كلّ ذى علم جاهل لدى علمه و كلّ ذى غناء فقير لدى بابه الذى فتح على وجه الخلايق اجمعين. اياكم ان يصدتكم الاسماء عن موجدها تجنبوا عن الذين تمسكوا بها و كانوا عليها لمن العاكفين. قل ان النبى من سمع نبأى و آمن بنفسى و الرسول من بلغ رسالاتى و الإمام من قام أمام وجهى و فاز بأيامى و الولي من دخل حصن ولايتى و انقطع عن سوائى و الوصى من وصى نفسى ثم العباد بحبى و ذكرى و ثنائى؛ كذلك أشرقت شمس البيان عن افق مشية ربكم الرحمن فى هذا الرضوان المقدس الممتنع المتعالى المنيع...

(كتاب بديع، ص ۴۱۰-۴۰۹)

... ثم اعلم بأن نصب بيننا و بين العباد سلم و له ثلاث درجات؛ الاولى تذکر بالدنيا و زخرفها؛ و الثانية بالآخرة و ما قدر فيها؛ و الثالثة تذکر بالاسماء و ملكوتها و من جاز عن هذه المقامات يصل الى ملكك الاسماء و الصفات أقرب من حين. اياكم يا اهل البهاء لاتعطلوا أنفسكم على هذه المواقف ثم مروا عنها كمر السحاب و كذلك ينبغى لعبادنا المقربين.

(مائدة آسمانى، ج ۴، ص ۲۶)

... لم يزل و لا يزال نفس ظهور ناطق بوده به آنچه به او مأمور بوده و در آن مقام نه داعى مشاهده مى شود و نه مدعى. اين دو لفظ از الفاظ مستعملة در مدرسه بوده و حقّ از آن مقدس و منزّه و مبرّا. مقصود از مدرسه مدرسه‌اى است كه مصدر و ساوس نفسانيه است؛ معلّم آن وهم و متعلمين آن ظنون. اگر نفسى در آنچه ظاهر شد فى الحقيقه بى شائبه غرض تفكر نمايد،

می فهمد که مصدر امر که بوده و مظهر ظهور که همیشه می فرمودند مصدر امر الهی خود را در اثواب اسماء مستور نموده تا مطلع عدل از شرّ ظلم محفوظ ماند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید أنه لهو المقتدر المعتمد العزیز المرید... (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۵۸)

أن یا ذلک الیهیکل قد خلقناک علی تلک الأسماء الحُسنی و جعلناک کلّ شیء فی اسماء الّذی یشیر الینا ... ثمّ اعلم یا ایها السائل بأنّ للإسم مراتب و مقامات و اشارات و دلالات و فی مقام لن یشهد فی الاسم الّ تجلّی المسمّی و فی مقام یشهد فی اسم المسمّی و حقیقته و نفسه و کینونته و فی مقام یشهد فی اسم المسمّی و فی مقام یشهد فی اسم المسمّی و فی مقام یشهد فی اسم المسمّی لکلّ ذلک مراتب و مظاهر و مطالع کلّ یتحرّکون فی اراضی امره و یمشون فی سبل ارادته و یدهبون فی مناهج فعله و لکلّ مقادیر عند ربّک و میقات عند بارئک فی ما قدر من عنده و قضی بامضائه و فی مقام یشهد فی اسم المسمّی لأنّ الصّفات لعلّ الصّفة فعل یشهد من الفاعل مثل اعطاء الشّیء او غلبة الشّیء علی الشّیء و کذلک کلّ ما یشهد من الفاعل فی مراتب مشیته و قدرته و هذا الفعل یشهد من اثر فعل الّذی یحدث من الفاعل و لما اراد الله أن یشهد هذا فی مملکته و یشهره فی ارضه و یرهنه فی بلادہ و یجعله کلمة باقیة و آیة واضحة یشهد فی اسم المسمّی مثل ما أنتم تقولون هذا کریم و هذا بصیر و هذا خبیر و امثال ذلک الأسماء ممّا تطلق و تذکر فی السن اهل الإنشاء و ان لن تسمّی بهذه الأسماء لن یعرف و لن یشهد و لن یشهر و کذلک فاعرف کلّ الشّونات العلیّیة من هذه الحجبات الحدیّیة لیظهر لك اسرار القضائیة فی عوالم القدریة و أنّک انت لو تخرق الحجبات و تحدّ بصراک فی کشف الحدودات لتشهد بأنّ الأسماء مفقود فی رتبة الذّات و معدوم عند تجلّی طلعة الصّفات فی مظاهر الآیات و مطالع العلامات بل توجد کلّ الأسماء بمشیة من عنده و کلّ الصّفات تبعث بارادة من لدنه... و قوله عزّ ذکره قد جعلناک کلّ شیء فی اسمنا الّذی یشیر الینا بذکر هو ... و جعل لذلک الاسم ظاهراً و باطناً لیدلّ ظاهره عن هیکل الالوهیة و هیئة الرّبویة و قمیص الازلیة و باطنه عن غیب الهویة و سرّ الأحدیة و الذّات البحتة القدیمة و عبّر عن الباطن بالهاء و عن الظّاهر بالواو و لما أراد أن یشهد جماله فی جبروت اجلاله استقرّ هذه الهاء الغیبیة القدیمة علی ذلک الیهیکل العرشیة الازلیة اذا تمّ جمال الهویة فی هیکل التّوریة و استکمل خلق البدیع فی رداء الکبریائیة و جعل هذا الاسم اعظم الأسماء و اکبرها و اجلّها و اطفاها و اعلاها بحیث جعله مرآةً لکلّ الأسماء و الصّفات لتستمدنّ الکلّ به الی الله و یستضیئنّ بنوره و یستهدینّ بهدایتہ و یسلکنّ فی رضائه و یطوفنّ حول جنابه ... فاعلم بأنّ الله جمع کلّ الذّوات و الآیات و الجواهر و المعانی و کلّ الصّفات و الأسماء و الحقایق و البیان فی قطن منسوج و البسه علی ذلک الیهیکل القدسیة

الالهية ليحكي بهذا القميص عن يوسف العزيز و لو تريد أن تتضح عليك الأمر على اشدّ
 ايضاح مبين و اعظم تبيان يقين فاعرف مقام هذه الحرف الالهية في مقام المثل مقام السراج كما
 أن السراج يوقد و يشتعل في المصباح يضيء حوله و اطرافه و جهاته و كذلك فاعرف هذه
 الهاء القدمية اذا توقد في مصباح الواوية أي هيكل الأرتية يستضيء به السموات و يستنور به كل
 الأسماء و الصفات و كلما يطلق عليه حكم الشيء من اقصى مراتب المخلوقات الى أدنى منازل
 المذكورات و يستحكين كل عن هذا السراج النورية في هذه المشكوة الأحديّة على قدر
 مراتبهم و مقاماتهم و مظاهرهم ... اذا فاعرف يا اخي ... بأنّ كلما أنت تشهد في السموات و
 الارض لم يكن الا من تجليات اسم الله و ظهورات صفاته و شئون سلطنته و بروزات قدرته
 لأنّ الذات بذاته لن يظهر على شيء و لن يدرك لشيء و لن يعرف بدون شيء ... فلما سدّ على
 وجه العباد معرفة الذات فتح لهم ابواب الأسماء و الصفات اكمالاً لعنايته و ابلاغاً لفضله و
 رحمته و قدر لمن أراد معرفته بأن يرجع البصر في مظاهر الصفات في قمايص اسمائه لأنّ الذات
 اذا يظهر لم يكن بذات و لن يطلق عليه هذا الاسم لأنها لما كانت مكونة في كثر الغيب يذكر
 باسم الذات و مع هذا الوصف وصف بأنها لن يدرك بغيره و لن يوصف بدونه و لن يدرك
 بسواه و اذا ظهر منها تجلياً أو صفة يدخل و يرجع في ملكوت الأسماء و الصفات كما شهد
 بذلك ما نزل من عرش البقاء كنت في قدم ذاتي و ازلية كينونتي عرفت جبي فيك فخلقتك و
 القيت عليك مثالي و أظهرت لك جمالي و هذا المثال و الجمال ما ظهر الا من تجلّى حضرت
 الذات في مرايا الأسماء و الصفات ...

... ملاحظه نما كه باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول. ولكن تو خود را به ظنون و اوهام
 محتجب نموده از مقرر قرب دور مانده. تالله الحقّ در كلّ حين تو و امثال تو مشهودند كه
 بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در عقبه اسماء محتجب
 ... تالله الحقّ قد ظهر منزل القدر في المنظر الأكبر و ظهر ما لا ظهر اذا أخذت الزلزال مظاهر
 الأسماء و كلّ من في الأرض و السماء و اكثرهم كفروا ثمّ نفر ... ای نصير در ظهور اولم به
 كلمه ثانی از اسم بر كلّ ممكنات تجلّى فرمودم ... اگر تفکر می نمودند در ظهور ثانیم به
 اسمی از اسمایم از جمالم محتجب نمی ماندند... (مجموعه الواح، ص ۱۷۳-۱۷۱)

... و الصلوة و السلام على مطلع الأسماء الحسنى و الصفات العليا الذي في كلّ حرف من اسمه
 كُنزت الأسماء و به زين الوجود من الغيب و الشهود و سمى بمحمد في ملكوت الأسماء و
 بأحمد في جبروت البقاء... (مجموعه الواح، ص ۳)

... و در مقامی کلّ ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الأوّل چه که حقّ جلّ و عزّ غیب منیع لایدرکست. در این مقام کان و یکون مقدّساً عن الأذکار و الأسماء و منزهاً عمّا یدرکه اهل الإنشاء السبیل مسدود و الطّلب مردود. لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع می‌شود؛ او است مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید. در این مقام کلّ الأسماء الحسنی و الصّفات العلیا ترجع الیه و لاتجاوز عنه کما ذکر انّ الغیب هو مقدّس عن الأذکار کلّها و مقرّ نور توحید اگرچه در ظاهر موسوم به اسم و محدود به حدود مشاهده می‌شود و لکن در باطن بسیط مقدّس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات...

(اقتدارات، ص ۱۰۸-۱۰۹)

... و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعة "سبقت رحمته کلّ شیء" و "وسعت رحمته کلّ شیء" جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و سازج قدمیه. و این مرایای قدسیه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می‌نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او ... و این صفات مختصّ به بعضی دون بعضی نبوده و نیست. بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسوم‌اند...

(کتاب ایقان، ص ۶۶-۶۳)

... و همچنین می‌فرماید به اسماء از مالک آن محتجب ممانید، حتّی اسم النّبی فانّ ذلک الاسم یخلق بقوله...

(لوح شیخ، ص ۱۲۸)

آیا چه خطا اهل مدینه اسماء را از افق اعلاّیت منع نمود و از تقرّب به بحر اعظمت محروم ساخت...

(مناجاة، ص ۱۶۵-۱۶۴)

هوالباقی - سبحان الذی قد ظهر بین السّموات و الأرض ... و انت یا اسم الأعظم لاتنس نغماتی
حین الذی کنت جالساً فی مقابله العرش...

... أن اشرب كوثر الحيوان باسمى الرحمن ثم اسق المقرئين من اهل هذا الرضوان ما ينقطعون به عن كل الأسماء و يدخلهم فى هذا الظل المبارك الممدود... (آثار قلم اعلى، ج ١، ص ٥)

اياك أن تشتغل بذكر الذين لن تجد منهم الا روائح البغضاء و اخذهم حب الرياسة على مقام يهلكون انفسهم لاعلاء ذكرهم و ابقاء اسمائهم. قد كتب الله هؤلاء من عبدة الأسماء فى لوح محفوظ ... (آثار قلم اعلى، ج ١، ص ١٠)

... قل يا مظاهر اسمائى اتم لو تجاهدون فى سبيل الله بأموالكم و انفسكم و تعبدون الله بعدد رمول الأرض و قطرات الأمطار و امواج البحار و تعترضون على مظهر الأمر حين الظهور لا يذكر أعمالكم عند الله و ان تركتم الأعمال و آمتتم به فى تلك الأيام عسى الله أن يكفر عنكم سيئاتكم أنه لهو العزيز الكريم ... كم من عباد يأكلون خبز الشعير و يقعدون على ما ينبت من الأرض و يحملون الشدائد حفظاً لرياساتهم كذلك فصلنا لك اعمالهم لتكون ذكرى للآخرين. اولئك يحملون الشدائد رثاء الناس لابقاء اسمائهم بعد الذى لن يبقى الا بما يلعنهم به من فى السموات و الأرضين. قل لو تبقى اسمائكم كما زعمتم هل ينفعكم فى شىء لا و رب العالمين. هل عز عزى بابقاء اسمه بين الذين يعبدون الأسماء لا و نفس الله العزيز القدير ... أنا لو تأخذ كفاً من التراب و نزيته بطراز الأسماء لنقدر و هذا من فضلى عليه من دون استحقاقه كذلك نزل بالحق من لدن منزل عليم. فانظروا الى الحجر الأسود الذى جعله الله مقبل العالمين. هل يكون هذا الفضل من نفسه لا و نفسى و هل يكون هذا العز من ذاته لا و ذاتى الذى عجز عن عرفانه من فى العالمين. كذلك فانظر فى المسجد الأقصى و الأماكن التى جعلناها مطاف من فى الأطراف و الأقطار لم يكن شرفها منها بل بما تنسب الى مظاهرها الذين جعلناهم مطالع و حيناً بين العباد إن أنتم من العالمين ... قل يا قوم أنا أمرناكم فى الألواح بأن تقدسوا انفسكم حين الظهور عن الأسماء و عن كل ما خلق بين الأرض و السماء لينطبع فيها تجلى شمس الحق من افق مشية ربكم العزيز العظيم...

قد حضرت بين يدينا ورقة منك و وجدنا منها روايح حبك محبوب العالمين ... قل أنا أمرناكم من قبل بأن لاتنظروا الى الأسماء بنفسها بل بما قام به الأسماء فانظرون أنتم اتخذتم لأنفسكم اسماً منها و احتجبتهم به عن الله ربكم و اذا أنتم من عبدة الأسماء عند الله تذكرون قل أنا لو نريد أن نسّمى ذرة من التراب بأسماء الحسنى كلها لنقدر و انا المتعالى المقتر المهيمن القيوم فو نفسى كل شىء قد جعلناه مخزن اسمائى و مكمن صفاتى و كلما تفتخرون به اليوم فى ذكر

أنت هو و هو أنت او اسماء اخرى من الذات و النفس و امثالهما عمّا ركّب بالحروف أو يعقل بالعقول او ينطق باللسان كلّها قد خلق بقولی و يكون في حدّ خلقی و يرجع الى دونی بأمری إن انتم تتعلّقون و نظهر من كلّ شيء ما نشأ من اسمائنا الحسنی ان انتم تعلمون و هذه اذكار و اسماء قدرناها في رتبة الخلق و أنّه تعالی تعالی عمّا انتم تعلمون ... كلّ الأسماء خلدًا م لحضرته و سجّاد عند طلوع انوار عزّ سلطنته و أنّه لو یسمی نفسه بالأسماء هذا من فضله علی خلقه ان انتم تعلمون لیذكرونه بها عباد الذینهم بأمره يعملون و الاّ أنّه مقدّساً عن كلّ وصف متعالی منیع و عن كلّ اسم متباهی عظیم...

امروز حدیقه ثنا به اسم اولیای الهی مزین ... به بصر حقّ در حقّ نظر نمائید غدیر اسماء را از برای عبده اسماء بگذارید که شاید به دریای معانی که امام وجوه است واصل شوید...

له الحمد و المنة و له الذکر و الثناء و العظمة و له القدرة و الرفعة ... حضرت مبشر یعنی نقطه اولی روح ما سواه فداه می فرماید، قوله تعالی كلّ از برای این است که در یوم ظهور به اسماء محتجب نمائی بلکه نظر کنی بما یقوم به الاسماء من كلّ شيء حتی ذکر النبی فان ذلك الاسم یخلق به بما یتزل الله انتهى...

یا محبوب فزادی این السّمع و این البصیر آیات ناطق بینات متکلم ... یا علی قل موتوا بغيظکم تا از خلیج اسماء نگذردید به بحر معانی فائز نشده و نخواهید شد. ملکوت اسماء طائف حول است و اصحاب طور به ذکر و ثنا مشغول. کجایند نفوسی که غیرالله را معدوم و مفقود مشاهده نمایند. ایشانند نفوسی که از ریح مختوم آشامیده اند...

... قسم به شمس عزّ صمدانی که الیوم از افق قدس ربّانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بیان را به اسم ربوبیه و یا عبودیه هر دو در آن ساحت یکسان است و در سنگ که جماد است در حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده اند و متبّه نموده عباد را که در ملاحظه آن به این اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدری که این مراتب به حجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن یعرض احد علی امرالله الاّ کلّ معتد اثم ... (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۳۵)

أن یا عبد قم و ناد بین العباد بالحکمة و الموعظة ... و للخلق عندالله مراتب شتی و منهم من یبعثه الله فی ملکوت الأسماء و یشتهر اسمه بین العالمین و له مقام عند ربّه علی ما هو علیه أن

لن يتجاوز عن حدّه و يكون مستقرّاً في ظلّ الإثبات و ان يزلّ قدمه ليرجع في الحين الى اسفل السّافلين انّ الذين تسمع اسمائهم عن كلّ نفس و لن تجد منهم ماتستقرّ به افئدة الذينهم آمنوا و لن يظهر منهم آثار الله الخالق البارئ القديم اولئك بعث اسمائهم من دون كينوناتهم و في ذلك لحكمة لا يعقلها كلّ جاهل بعيد و منهم من يبعث الله كينوناتهم من دون الأسماء كما تشهد الذين يستضيء و جوههم و يهبّ منهم روايح القدس ولكن لن يعرفهم الا كلّ فطن بصير. يمشون بين النّاس كأحد منهم و في قلوبهم تستدفّ حمامة الذكر في شوقهم الى الله و اشتياقهم الى مقرّه المقدّس المنيع و عرفنا الكليم من قبل واحداً من هؤلاء اذا تحيّر في نفسه و كان من المتحيّزين و عندنا علوم لو نكشف حرفاً منها لتضطرب افئدة الموحّدين و منهم من يبعث الله اسمه و كينوته و كلّما فيه كذلك فصلنا لك الأمر لتعرف كلّ نفس في حدّها و شأنها و تكون من المتبصّرين و لو أنا فصلّ مقامات البعث و مراتبه على ما قدرنا له لتطلع بكلّ الأسرار ولكن لكلّ ذكر ميقات عند ربّك و اذا جاء الوعد ينزل من جبروت قدس رفيع. قل أن يا مظاهر الأسماء لا يغرّتكُم الدّنيا بغرورها و لا الأسماء برفعها خافوا عن الله و لاتستكبروا على الذي خلقكم بقوله المحكم البديع أن افتحوا أبصاركم لتعرفوا شأنكم و الذي خلقكم من ماء مهين...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای سَمی من غلامحسین و عبدالبهاء هر دو به معنی یک عنوانند ولی این شیرین تر و خوش تر و دلکش تر آید. هر دو پرحلاوت است اگر به شروط و لوازم آن قیام نمائیم. من که عاجز و قاصرم شاید تو موفق و مؤید گردی. من در حقّ تو دعا نمایم تو نیز در حقّ من عجز و نیاز نما تا هر دو اسماء با مسمی شویم بلکه اسم مشتقّ از صفت باشد اسم مانند کأس است و صفت بمثابة صهباء امیدوارم که این دو قدح از آن مدام لبریز گردد...

... ان الأسماء الالهية مشتقة من الصفات التي هي كمالات لحقيقة الذات وهي أي الأسماء في مقام أحديّة الذات ليس لها ظهور و تعین و لا سمة و لا اشارة و لا دلالة بل هي شئون للذات بنحو البساطة و الوحدة الأصليّة ثمّ في مقام الواحدية لها ظهور و تعین و تحقّق و ثبوت و وجود فائض منبعث من الحقيقية الرّحمانيّة على الحقائق الرّوحانيّة و الكينونات الملكوتية في حضرة الأعيان الثابتة فمن ثم ان الذات من حيث الرّبوبيّة لها تجلّيات و اشراقات على الحقائق الكونية و الموجودات الامكانيّة يستغرق بها تلك الحقائق في مقتضياتها و آثارها و شؤونها و کمالاتها و

أسرارها في الحقيقة الاولى بالوجه الاعلى فبذلك الاعتبار أى أحدية الذات الاسم عين المسمى و حقيقته و هويته و ليس له وجود زائد ممتاز عن الذات... (مكاتب، ج ١، ص ٤٩)

... سلطنت الهية قديم است و وجود كائنات از فيوضات قديمه شمس حقيقت است؛ شمس بى شعاع تصور نتوان نمود. جميع اسماء و صفات الهية قديم است و مقتضيات آن نيز قديم. (مائدة آسماني، ج ٢، ص ٥٩)

هو الله

الحمد لله الذى خلق حقائق مزدوجة من تقابل الأسماء و الصفات و مركبة من الوجود و الماهيات و مستفيضة من شئون متقابلة متوافقة و مرايا متعكسة متشاكلة فى جميع الكائنات... (مكاتب، ج ١، ص ٢١٠-٢٠٩)

هو الله

الحمد لله الذى جعل أسمائه و صفاته لم يزل نافذة أحكامها فى مراتب الوجود و باهرة آثارها و ثابتة آياتها فى عوالم الغيب و الشهود و بها جعل الحقائق المقدسة المستفيضة المستتبنة مستأثرة لظهور شؤنه و سائرة فى فلك الكمال قوسى النزول و الصعود و قدرها مبدأ اليجاد فى عالم الانشاء... (مكاتب، ج ١، ص ١٣)^١

اسم اعظم

نگاه كنيد به "فصّ نكين اسم اعظم"

^١ در قرآن كريم سورة بقره آيات ٣٤-٣٠ نازل: "وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّىْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالِ اِنِّىْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ وَ اَعْلَمُ لَنَا الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِىْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا بِالْاَسْمَآءِ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ قَالِ يَا اٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّ اَنْبِئْتَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّىْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِيسَ اَبٰى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ".

اسماعیل

از آثار حضرت بهاء الله:

به نام خداوند بهیّ ابهی

ای ذبیح حبّ بدرستی که گردانیدیم تو را مظهر اسم ذبیح در ارض. پس تو ای عبد سعی نمای در نفس خود تا این که ظاهر شود از تو آنچه ظاهر شد از اسمعیل و به این عنایت مخصوصه و رحمت منبسطه پوشانیدیم ما تو را پیراهن فضل تا این که افتخار کنی تو به این موهبت عظمی مابین اهل دنیا و عقبی. پس بدان که اسمعیل ابن خلیل در وقتی که اراده نمود قدم به بریّه عشق گذارد تا به سینای قرب الهی که مقرّ انفاق کلّ است وارد شود، در حین اراده به مقرّ مقصود، شخصی را ملاحظه نمود که به لباس علم و تقوی مزین گشته و آن شخص تقرّب به ذبیح جسته و در کمال تدبیر اراده نموده که او را از مواقع تقدیر قدس الهی منع نماید و از آنچه اراده نموده منصرف سازد. چون آن نیر آفاق رایحه نفاق از او استشمام نمود، خلیل الرحمن را اخبار نمود و خلیل فرمود ای پسر ملتفت مشو به او که این ابلیس است و از تلبیس او در حذر باش و پناه به عصمت سلطان عظمت بر و مقرّ در مقعد امن که ساحت حفظ رحمانی است بگزین. پس چون آن عاشق جمال سبحان استماع نغمه خلیل الرحمن نمود طرد فرمود او را و پناه به عصمت حقّ برد. لهذا از شرّ ابلیس و تلبیس او محفوظ و مصون ماند. پس تو به این خلعت جدید مبارک مفتخر شدی، باید در کلّ حین مراقب باشی که اگر وارد شود بر تو شیطان در قمیص انسان، عارف به او شده از او در حذر باشی و الیوم مظاهر رحمانی از مطالع شیطانی به حبّ غلام روحانی منفصل و واضح می شود. پس زود است که وارد شود بر تو امری که منع نماید تو را از حبّ پروردگار تو. در این وقت موقن شو به این که او شیطان و جنود او است که تو را از سحاب فیض رحمت ربّانی و غمام قدس موهبت رحمانی منع نماید و محروم سازد. پس تو در آن حین به حقّ پناه ببر چنانچه ذبیح اوّل پناه برد تا این که از صراط محکم مستقیم نلغزی و به حروف سجّین ملحق نشوی. این چنین تخصیص دادیم ما تو را مابین بندگان و الهام کردیم تو را به خبری که الیوم مستور است تا این که مطلع شوی بر امری که مطلع نشده به او احدی از اهل عالم. نفحات روحیه که از رضوان قدس احدیه ساطع است بر تو باد و بر کسانی که جمال قدس بی مثال را به چشم و بصر خود ناظرند، والسلام.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

لوح جناب اسماعیل در تفلیس

هوالبهی

ای ناظر الی الله سمی بزرگوار صادق الوعد امین بود، لهذا به این مقام بلند اعلی در مشهد فدا
فائز و واصل. اگرچه بعضی اسمعیل صادق الوعد را غیر ذبیح دانسته‌اند، لکن هر دو یکی است.
وعد بر دو قسم است، وجودی و لسانی. وجودی اعظم از زبانی. چون حقیقت انسان محض
بخشایش رحمن به شرف وجود فائز من حیث الفوز و الوجود وعد به قیام بر عبودیت حضرت
ربوبیت داده. پس صادق الوعد نفس مبارکی است که در این کور اعظم به لوازم عبودیت قیام
نماید و البهاء علیک ع

لوح آقا عبدالمهدی در اسکندرونه

ای بنده آستان مقدس نامه‌ای که در پانزدهم شباط مرقوم نموده بودید در جوف است ...
حقیقت حال این است که دو داود است، یکی پیش از حضرت موسی، یکی بعد از موسی؛
چنان که دو اسمعیل، یک اسمعیل ابن ابراهیم و اسمعیل دیگر از انبیاء بنی اسرائیل...

اصالت نوع

از آثار حضرت عبدالبهاء:

لوح الا گودال کوپر:

ای کنیز محترمه الهی نامه‌ای که به تاریخ ۲۲ اکتبر سنه ۱۹۰۸ مرقوم نموده بودی رسید... و اما
مسئله ترقی انسان از عالم جماد به رتبه نبات و از رتبه نبات به رتبه حیوان و رتبه انسان؛ این
ترقیات جسمانی انسان است و چون در آن رتبه به درجه کمال جسدی انسانی رسد، رتبه
ملکوتی جلوه یابد. مقصود این است هر کائنی ترقی در رتبه خود دارد، اما انتقالش از رتبه‌ای
به رتبه مافوق منوط به موهبت الهیه است. مثلاً نبات در رتبه نباتی ترقی دارد ولی انتقالش از

رتبه نبات به رتبه حیوان منوط به موهبت رحمان است. مراد از این بیان این نیست که جمیع کائنات ترقی در مراتب نمایند تا راجع به ذات الهی شوند و در کتاب مس بارنی مرقوم که نطفه انسانی نطفه حیوانی نبوده ولو در رحم اشکال متنوعه یافته تا شکل و شمائل کامله پیدا نموده؛ یعنی آن نطفه نیز انسان بود، نهایت این است که از شکلی به شکلی انتقال جسته تا در نهایت جمال مبعوث و آشکار گشته...

اصحاب کهف

از آثار حضرت بهاءالله:

هو السلطان المقتدر العزيز المنان ذكر الله في شجرة الفردوس الله لا اله الا هو العزيز المقتدر العليم ... قل تالله ان روح القدس قد ظهر في رداء قدس بديع و ان الحصاة تسبح حيثند في هذا الكف المقدس المنير و قد رجع النداء في هذه الشجرة المباركة التي رفعت على جبل المسك و ان هذا لفتنة عظيم. قل هذا لكهف الذي فيه آووا فتية البقاء اذ قالوا ربنا آتنا من لدنك رشدا و انتك انت الغفور الرحيم و سمعنا ندائهم و آويناهم فيه و جعلناهم تذكرة للعالمين. قل هذا لغار الذي به حفظ محمد رسول الله عن ايدي المبغضين قل ان هذا لفلک الذي اليه صعد ابن مريم بالحق إن أنتم من العارفين...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

لوح آقا میرزا مهدی اخوان الصفا:

هو الله

ای یار مهربان نامه اخیر در اسکندریه وصول یافت ... ان اصحاب الكهف و الرقيم عباد فازوا بالفوز العظيم و آووا الى كهف رحمة ربك الكريم رقدوا عن الدنيا و استيقظوا بنفحات الله و التجأوا الى ذلك الغار ملاذ الأبرار و ملجأ الأخيار شريعة ربك المختار و شمس الحقيقة تقرضهم ذات اليمين و ذات الشمال... و نیز نگاه کنيد به مائده آسمانی (ج ۹، ص ۱۹)

اصحاب یمن - اصحاب شمال

از آثار حضرت بهاء الله:

... ان اصحاب الشمال فی زفرة و شهيق و اصحاب اليمين فی مقام كريم يشربون خمر الحيوان من ايدى الرحمن ألا أنهم من الفائزين... (آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۲۰۰)

... حال جناب شيخ در نفوذ کلمه تفکر نماید، شاید از شمال وهم به یمن یقین توجه کند.
(لوح شيخ، ص ۸۱)

... حال در شکایت نقطه اولی از مرایا تفکر نمائید شاید سبب انتباه گردد و عباد از شمال اوهام و ظنون به یمن ایمان و ایقان توجه نمایند و آگاه گردند...
(لوح شيخ، ص ۱۲۰)

اصفياء

نگاه کنید به ذیل "اولياء".

اعيان

نگاه کنید به ذیل "عين".

اعيان ثابتة

نگاه کنید به ذیل "عين".

افق اعلى

نگاه کنید به ذیل "جنت".

افلاک

نگاه کنید به ذیل "آسمان چهارم".

اقدس

از آثار حضرت بهاءالله:

لوح جناب ابن اصدق مورخ ۲۷ محرم ۱۲۹۸ هـ - ق:

الحمد لله الذي تجلّى بأثر قلمه الأعلى على من في ملكوت الإنشاء ... در این آیه منزه در کتاب اقدس که در اول ورود سجن اعظم نازل شده تفکر نمائید که می فرماید قوله عزّ اجلاله أن يا ارض الكاف و الرآء أنا نراك على ما لا يحبه الله و نرى منك ما لا اطلع به أحد الا الله العليم الخبير و نجد ما يمرّ منك في سرّ السرّ عندنا علم كلّ شيء في لوح مبین. انتهى

صدق الله ربنا و ربّ آبائنا و ربّ من في السموات و الأرض أنا آمنا به و بغلمه الذي سبق الكائنات و برحمته التي أحاطت العالمين. خود آن جناب می دانند وقتی که کتاب اقدس از سماء مشیت الهی نازل ذکر احمد هم در ظاهر نبود. از تلویحات بیانات منزل آیات باید رفیق هم در آن ارض داشته باشد، ولكن بعد لسان قدم بشارت می دهد آن ارض را بقوله تعالی بذلك سوف يظهر الله فيك اولى بأس شديد يذكرونني باستقامة لاتمنعهم اشارات العلماء و لاتحجبهم شباهات المرييين اولئك ينظرون الله بأعينهم و ينصرونه بأنفسهم ألا أنّهم من الراسخين. انتهى...

از آثار حضرت ولی امرالله:

از توفیق صادره به اعزاز جناب عبدالحمید اشراق خاوری، مورخ ۹ نوامبر ۱۹۳۳:

... راجع به دو علامت بلوغ عالم که در کتاب مذکور معروض داشته بودید فرمودند مراد مبارک در لوح سلمان نازل قوله الأُحلی: "از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید، سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمّل آن نماید..."
(مائدة آسمانی، ج ۳، ص ۴)

از توقیع صادره به اعزاز جناب آقا محمد عبدالله وکیل مورخ ۷ می ۱۹۴۰ م:

... راجع به اعتراض معترضین در خصوص کتاب اقدس فرمودند بنویس، "این اعتراض باطل زیرا کتاب اقدس از تحریف مصون و میزان اقوم و مرجع اکمل اتمّ بهائیان عالم است. آئین بهائی اساسش تعالیم و مبادی و احکام آن کتاب است و وصایای حضرت عبدالبهاء که به نصّ قاطع مبین آیات اللّٰهند مبین آن کتاب و مؤید آن فصل الخطاب است." فرمودند، "در نامه‌های عمومی این عبد که در امریک طبع و منتشر گشته مفضلاً این مطلب بیان گشته، رجوع نمایند..."

از توقیع صادره به اعزاز معلّمه خانم سینازاده مورخ ۱۸ ژانویه ۱۹۴۲:

... سؤال از بیان نازله در کتاب اقدس راجع به طلاق که می‌فرمایند الا بعد امر مبین نموده بودید، فرمودند: "مقصود از امر مبین انفصال زوجه از زوج ثانی او است..."

اکسیر

از آثار حضرت بهاءالله:

...ای علی قبل اکبر اکسیر اکبر کلمه حقّ بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون به اسم مخزون ظاهر فرموده، او را در قرع قلب به‌نار محبت پیروز و بعد از ظهور اثر آن در جمیع ارکان اگر ذره از آن بر اهل امکان مبذول شود جمیع نحاس وجود را ذهب ابریز مشاهده نمائی. این است اکسیر اعظم که قلم قدم به ذکر آن مشغول بوده و هست.

(مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۴۵)

در لوح ورقای شهید:

درباره اکسیر مرقوم فرموده بودند، مکرّر این کلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه: "یا عبد حاضر آنچه درباره اکسیر از سماء مشیت الهی نازل نظر به سؤال عباد بوده. مکرّر سؤال نموده‌اند تا آن که نازل شد آنچه نازل شد، و الا قلم اعلی تعرض نمی نمود و اقبال به ذکر این امور نداشته و ندارد. انبیاء ذکر فرموده‌اند و همچنین حکما در وجود و عدم این صنّع گفتگوهای لاتحصی به میان آمده. بعضی گفته‌اند اجساد غیر ذهب به واسطه امراض از بلوغ به این مقام ممنوعند و قوت و اعتدال اکسیر رفع می نماید و به لون و کینونت اصلی ظاهر می شوند و برخی این فقره را محال دانسته‌اند چنانچه گفته‌اند این فلزات هریک از اجزاء مختلفه ترکیب شده اکسیر عاجز است از تصرف در اشیاء مختلفه متناقضه. جمهوری از حکماء قلب ماهیت را محال دانسته‌اند. کتب قوم مشحون است به این اذکار و اعتراضات و اختلافات حکما از فلاسفه و غیرهم. ولکن اگر صاحب فؤاد و بصر در بیاناتی که از قلم اعلی جاری شده تفکر نماید امر وجود و عدم بر او ظاهر و هویدا و آشکار شود." انتهى این عبد عرایض دوستان الهی را که از این امر سؤال نموده‌اند عرض نموده و بعضی در سؤال به کمال اصرار ظاهر، لذا جاری شد از قلم اعلی آنچه موجود است. وقتی این کلمه علیا استماع شد، فرمودند: "یا عبد حاضر اگر جواب نازل نشود بیم آن است بر عدم علم الهی حمل نمایند." انتهى و به هر نفسی جواب نازل حکم منع در او بوده الا یک یا دو حکم منع بر اشتغال به این عمل مکرّر نازل...

و نیز نگاه کنید به ذیل "کیمیا" و لوح نازله به اعزاز جناب میرزا محمد حسین منجم باشی در ذیل یادداشت هفتم در قسمت دوم از بخش سوم این کتاب.

الف

از آثار حضرت بهاء الله:

... {و اللیل اذا یغشاها} و المقصود من اللیل هو حجاب الأحدیة الذی کان مستوراً خلفه النقطة الحقیقیة و أنّها بعد تنزلها عن مقامها استقرت فی مقرّ الوحدانیة رتبة الواحدیة و کانت عنها

الألف اللَّيْتِيَّة و تحت حجاب الواحدية ظهرت بالألف المتحرّكة و هي الألف القائمة و المُعْشَى الحجاب و المُعْشَى النّقْطَةُ الحَقِيقِيَّة الَّتِي كانت حقيقة شمس النّبوة...

(مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۳)

این ایام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده نوحه می نماید و هاء مسکین از دو چشم می گرید و حالت با از ذکر خارج ما اطلع علی اسرارالله الأ نفسه اوست عالم و دانا و قادر و توانا...
(اشراقات، ص ۱۶۰)

هذا كتاب من الذى حبس بما آمن بالله الى الذى نادى العباد الى ربه ... فاعلم بأنّ للألف معان شتى و مقامات لاتحصى لو أنا فصلّناها لایسعها الألواح و لا الأوراق ولكن نذكر ظاهرها على قدر الذى يقدر الناس أن يعرفها فاعلم انّ الألف هي النّقْطَةُ لأنّها اذا تكرّرت و اجتمعت ظهرت صورة الألف و اذا تمّ خلق الألف فى اللّوح القیت عليها كلمة الله العليا اذا خضعت لربّها ظهر شكل الباء و بها ظهر الوجود فى السّرّ و الشّهود ثمّ زینها الله بالنّقْطَةُ تحتها هذا رمز لایعقله الا المخلصون و الذى قال بالباء ظهر الوجود و بالنّقْطَةُ یُمیز العابد من المعبود انه قد عرف من هذا الرّمز أقلّاً من الرّشح عند ربّك علم ما كان و ما یكون نسئله بأن یوفّقنا على ما یحبّ و یرضی لا اله الا هو ربّ العرش و الثرى...

... أنك لو تستخرج حروفات الَّتِي كانت فى سرائر هذا الألف كما القيناك من قبل من مقامات الأربعة فيه و تكتب استنطاقها و بعد ذلك تقسمها على تقسيمات اربعة و تجرى على كلّ تقسيمها باقتضائها من الترقى و التنزل و الترفع و التساوى لیظهر لك من أسرار الَّتِي تتحریر فيها العقول و تطلع بما سمعت من الجفر الجامع و تصل الى مبدأ العلوم فیا لیت وجدنا من أحد على ما نريد لنلقى عليه ما علمنا الله من فضله ولكن لما وجدنا القيناك على قدر مقدور و اکتفينا بذلك لتأیطلع عليه كلّ جبار مردود...

(مائده آسمانی، ج ۴، ص ۷۶)

از آثار حضرت ولی امرالله:

در شرح عبارت منقول از کتاب مائده آسمانی (ج ۴، ص ۷۶)، حضرت ولی امرالله در تویح جناب ابراهیم افندی قصابچی در بغداد که به تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۳۲ م مورخ است چنین می فرمایند:

... و اما ما عرضتم و سئتم بخصوص معنى الآية المباركة النّازلة من القلم الأعلى فى تفسير الم
فتفضّل حضرتہ القدسیّة بهذه البيانات المتعالیة انّ فى هذه الآية المنيعة مستور و مکنون معانى
بديعة متعدّدة ففى الرّتبة الأولى المقصود من الألف هى الألف القائمة و تلك اشارة الى نفس
حضرة الأعلى و من ذلك المبدأ و المنشأ الأصلي انشعبت و ظهرت حروفات الحیّ و اما
المقامات الأربعة فهى مقام الألوهیّة و النّبوة و الولاية و العبودیّة حيث جميعها بحسب منطوق
كتاب المستطاب الايقان ظاهر و لائح فى هيكل مظهر الظهور. انتهى...¹

الف سنه

نگاه كنيد به ذيل "هزار سال".

¹ جناب اشراق خاوری در یادداشت‌های خود که برای تهیه دایرة المعارف بهائی مرقوم داشته‌اند در توضیح
عبارتی از حضرت عبدالبهاء که می‌فرمایند، "... و لارجع الى بيان الباء و نقول أنّها متضمّنة معنى الألف المطلقة
الالهية بشؤونها و اطوارها اللّبيّة و القائمة و المتحرّكة و المبسوطة..." (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۹) چنین نوشته‌اند:

در اصطلاح عرفان از ذات غیب منیع لایدرک بالف مطلقه تعبیر کرده‌اند، زیرا الف حرکت نمی‌کند و همیشه
ساکن است. زیرا ذات غیب را حرکتی قبول نیست. چه، حرکت عبارت از توجّه به سوی مقصود است که
حاصل نشده و ذات غیب را احتیاجی به چیزی نیست که به طرف او حرکت کند و برای الف مقامات مختلفه
دیگر ذکر کرده‌اند، مانند لیبّه که سکون صرف است و الف قائمه عبارت از تجلّی ذات غیب در هيكل مظهر
ظهور است که به امرالله قیام می‌کند و الف متحرّکه که به اراده غیبیه الهیه برای هدایت خلق خود از راه محبت
ذاتی به حرکت شوقیه متحرّک است و الف مبسوطة که عبارت از حرف باء است (ب) که همان الف قائمه
عمودی است که در رتبه ذات غیب الف است و در رتبه مظهریت باء است، یعنی همان الف (ا) که قائم و
عمودی بود در رتبه مظهریت به شکل افقی و مبسوط تجلّی می‌کند و به شکل حرف ب آشکار می‌شود که
الباء بهاءالله در حدیث است و نقطه زیر باء اشاره به نقطه غیبیه الهیه است که الف مبسوطة را در حفظ و حمایت
خود گرفته. أنا لئنصر رسلنا و انّ جندنا لهم الغالبون.

الواح زبرجدی

از آثار حضرت عبدالبهاء:

سؤال از لوح زبرجدی و لوح محفوظ نموده بودی. این لوح زبرجدی کتاب عهد است و لوح محفوظ است که محفوظ بود و مکنون بود، ظاهر و آشکار گردید و در بواطن کتاب عهد لوح زبرجدی مندرج و مندمج است... (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۲۱-۲۰)

و نیز می فرمایند:

و از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی الواح زبرجدی در کلمات مکتونه بوده، فرمودند "مراد لوحی از الواح مبارک است و کنایه از این که الواح الهیه را باید بر سنگ‌های گرانبها نقش نمود." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۲)

ام‌الکتاب

نگاه کنید به ذیل "جنت".

ام‌البیان

نگاه کنید به ذیل "جنت".

امام

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... سبحان الله عارفان زمان چنان کشف غطا نموده‌اند و چشم بصیرت باز کرده‌اند که قول ائمه معصوم را از خود ائمه که مظاهر علم الهی هستند بهتر می‌فهمند. ای کاش مطلع حکمت

الهی، حضرت امام، در این نشئه باقی بودند و معانی حدیث خود را از این عارف کامل استفسار می فرمودند و می فهمیدند. باری محلّ عبرت است... (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۲۰)

انبیاء

از آثار حضرت بهاء الله:

از لوح جناب زین المقربین مورّخ ۲۷ ذی قعدة ۱۲۹۲ هـ - ق:

روحي فداك دستخطّ انور اطهر كه مورّخه ۲۵ شعبان بود در اسعد اوان وارد ... و این كه سؤال شده بود كه در كتاب ايقان كه به اسم جناب خال عليه بهاء الله الأبهى معروف است ذكر خوف در حقّ حضرت موسى [ع] شده و در كتاب بدیع نفی خوف از انبیا، عرض شد. قوله تعالى، "يا زین آنچه در كتاب ايقان نازل در مقام امتحانات الهیّه ذكر شده نظراً لرفع توهمات الناس فی هذا الظهور لذا آنچه در فرقان نازل نصّ آیه مباركه من غير تأویل و تفسیر ذكر شد و دیگر از تلویح آیه معلوم است كه آنچه موسى عليه بهاء الله فرموده در مقام اسكات خصم بوده چه كه به آن حضرت گفته اند كه تو همانی كه قتل نفس كردی و فرار نموده. آن حضرت رغماً لأنفهم مضمون آیه مباركه را ذكر نمود و تصدیق فرمود من همانم ولكن به خلعت غفران مزین شدم و به رسالت مفتخر گشتم و ذكر خوف و امثال آن اموری است كه قبل از بعثت واقع شده و از برای خوف بیاناتی است در آن مقام كه تفصیل آن سبب تطویل می شود و آنچه در كتاب بدیع نازل انه لحق لا ريب فيه. مشاهده در عمل آن حضرت بعد از بعثت نماید انه لقوى امين. أن يا زین أن استمع ما تكلم به منادی الطور فی هذا الظهور كنت غافلاً أو كنت نائماً مرتّ على نسمة الرحمن و أيقظتني عن النوم و أقامني على الصيحة او النداء بين الأرض و السماء مع آن كه عرف الرحمن و نسمة السبحان از او ظاهر شده و بلکه موجد آن بوده تفكّر و كن من الشاكرين و امثال این بیانات در لوح سلطان و ما نزل لبعض العلماء ذكر شده و این نظر به ضعف عباد فضلاً من عنده نازل شده و می شود لو يظهر و ينطق بما هو عليه لتري الناس من الميتين الأ من شاء ربك...

هو القائم بالحقّ

هذا كتاب من لدن نقطة الأولى الى أحد من عباد الله ليستجذب من نعمات الله المهيمن العزيز القيوم قل تالله أنه لم يكن أباً أحد من رجالكم وقد قرّت منه عيون العظمة والجلال عن وراء سرادق عزّ مرفوع أنه قد ظهر مرّة باسم عليّ و مرّة باسم محمّد و مرّة باسم الرّوح ان انتم تعرفون يا قوم خافوا عن الله و لاتسفكوا دمه و لاتعلقوه كما علقتم من قبل و لاتكفروا بما نزل عليكم من لدى الله العزيز المحبوب...

بسم الله الأعزّ الأنور العليّ الأبهي

هذا كتاب ينطق بالحقّ و يدعو النّاس الى محبوب العارفين و لو يظهر على العباد ما كنز فيه لينصعق كلّ من في السّموات و الأرض الأعباد الله المخلصين قل قد ظهر المحبوب بطراز حزن عظيم ولكنّ النّاس هم في غفلة مبين. قل أنه حبس في هذا السّجن بما اكتسبت أيدي الظّالمين بعد الذي وعد كلّ نفس بلقائه و كلّ يعبدونه في كلّ بكور و اصيل يسجدونه و لا يعرفونه هؤلاء الغافلين يبكون بما ورد على نفسه في ظهور قبله و يسفكون دمه في ظهور بعده كذلك يعملون و لا يكونون من الشّاعرين يدعونه بالليالي و النّهار و يعترضون عليه في كلّ حين هل من ذي بصر ليشهد و يرى محبوب الله المقتدر العليّ العظيم هل من ذي سمع يسمع نعماته الأحلى من محبوبه الأبهي الذي كان غريباً في ديار الغافلين قل هذا كهو الذي أرسل من عنده المرسلين و جاء من لدنه معشر النّبيّين اتقوا الله يا قوم لاتعترضوا عليه بعد الذي جائكم بآيات الله ربّكم و بيّنات الله محبوبكم و محبوب العالمين...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

از لوح الا گودال کوپر:

ای کنیز محترمه الهی نامه ای که به تاریخ ۲۲ اکتوبر سنه ۱۹۰۸ مرقوم نموده بودی رسید ... و اما مسئله ترقیات بشریه به درجات عالیّه، بدان که نفوس بمنزله احجار و اثمار است، جواهر قیاس به سنگ عادی نشود و همچنین اثمار طیّبه قیاس به اثمار سائره نگردهد. انبیاء بمنزله جواهرند که در اصل وجود ممتازند و سائر ناس بمنزله احجار عادیّه؛ هرچه ترقی و صعود نماید به درجه جواهر ثمینّه نرسد، زیرا مافوق استعداد و قابلیت او است و علیک البهاء الأبهي

ع ع

انسان

از آثار حضرت عبدالبهاء:

از لوح جناب آقا میرزا قریانعلی

هو الله

يَها التَّحْرِيرِ الْجَلِيلِ اَنِّي اشكرالله على ما قدَّر و هدى و اشرق و تجلَّى و تلاً نِير الملائ الأعلی و نشعشع بالنور و الضیاء فی فؤاد كلّ من خرق الحجبات الظلماء و هتك الأستار و اطلع بالأسرار و كشف الحقيقة الساطعة من عالم الأنوار و لمثلک ينبغي هذا و لا يكاد الإنسان أن يطلع بالسرّ لمكنون فی غيب الإمكان الأ بعد الخوض فی غمار البحار و الفوز بعمق الأسرار عند ذلك برى الآيات الباهرة و الدلائل الساطعة و البراهين القاطعة و الحجج اللامعة انظر الى سرّ الوجود و لبرهان المشهود ان ربك الودود قد جعل كلّ ممكن الوجود اسير الأحكام الطبیعة و ذليلاً قوانينها كما ترى ان الأشياء كلها تحت سلطة ناموس الطبیعة و مخذول تحت صولتها و مجبور مند ظهور قدرتها و دولتها حتى الشمس النیر الأعظم لا تكاد تنحرف رأس شعرة من قوانينها بل بی مطیعة لحكمها ذلیلة عند ظهور سطوتها فلا تتعدى مدارها و هذا المحيط المواج مع عظمتها اتساعه لا يكاد يتخلص من اسرها و لا يتحرر من سلسلها و كذا كلّ الأجسام العظيمة المتثلثة لمتحرّكة الدرهرهه فی هذا الفضاء الذی لا يتناهى كلها تحت احكام الطبیعة بأسرها و اذلاء عند لهور قدرتها ضعفاء عند بروز قوتها و لا تكاد تتعاطى حركة دون امرها الأ هذا الانسان الصغیر لجسم الوسیع الفكر العظيم النهى الشدید القوى انه يحكم على الطبیعة و يخرق قوانينها و يهدم بانها و يكسر شوكتها و يخذل دولتها و يقطع صولتها و لا يعتنى بأحكامها و يزدري باصولها و ياميسها كما ترى أن الإنسان بمقتضى قوانين الطبیعة هو حيوان دباب على التراب ولكنه يكسر ياميس الطبیعة و يطير فی الهواء و يخوض فی غمار البحار و يطارد على صفحات الماء و رى القوة البرقیة الخارقة للجمال العاصية العاتية بقانون الطبیعة انها اسيرة حصيرة بيد الإنسان فی حاجة صغيرة و لا شك ان هذا خرق لقانون الطبیعة و الصوت الحرّ المنتشر فی هذا الفضاء حصره الإنسان فی آلة صمّاء و هذا ايضاً خرق لقانون الطبیعة و الظلّ الزائل يجعله الإنسان ثابتاً لمى صفحات الزجاج و هذا خرق ايضاً لقانون الطبیعة و اذا نظرت بنظر دقيق ترى أن كلّ هذه صنایع و البدایع و العلوم و الفنون و الاكتشافات و الاختراعات أنها يوماً ما كانت من الأسرار مكنونة و الحقائق المصونة فی غياهب الطبیعة ولكن الإنسان اكتشفها و هی فی حيز الغيب و

اخرجها الى حيز الشهود و هذا خرق عظيم لقوانين الطبيعة اذ لا شبهة ان الانسان خارق لشرايع
 الطبيعة هادم لصولتها كاسر لشوكتها ناسخ لقوانينها فاسخ لنواميسها مع هذا البرهان اللامع و
 الحقيقة الساطعة الدالة على قوة قدسية للانسان وراء الطبيعة كيف يتخاذل الانسان و يتنازل
 الجاهل و يتعبد الطبيعة و يسجد لها من دون الله و يعتقد أنها هي الحقيقة الجامعة و الدرّة
 البيضاء الساطعة و الكينونة الحائزة المعنى التام و الهوية المحتوية على الكمالات بتمام معانيها
 استغفرالله عن ذلك بل ان الحقيقة الساطعة الخارقة للطبيعة و احكامها الكاشفة لأسرارها
 الكاسرة لقوانينها ونظامها هي الانسان و هذا اعظم برهان و اقوم دليل لعلو الانسان و سموه على
 الطبايع كلها فامعن النظر حتى ترى البرهان الذي أنزله الرحمن في القرآن خلق الانسان علمه
 البيان أما البيان عبارة عن الحقيقة الساطعة و الأسرار المودعة في حقيقة الانسان تعالى الرحمن
 الذي خلق هذا التور المبين المؤيد بالفكر و الذكر العظيم و امتازه الله من الكائنات حتى عن
 الطبيعة التي يعبدونها من دون الله و اذا نظرنا الى التواميس المرتبطة بها جميع الكائنات في حيز
 الطبيعة نرى بوضوح البيان ان الانسان بقانون الطبيعة اسير للسباع الضارية ولكنه بقوة معنوية
 مودعة فيه ياما اسر السباع الضارية و ياما ذلك و قهر الذئاب الكاسرة و هذا خرق عظيم ايضاً
 لنواميس الطبيعة و ان الانسان يدع آثار القرون الخالية و الفنون الحاضرة مواريث للقرون الآتية
 و هذا خرق عظيم ايضاً لنواميس الطبيعة و ان الانسان له آثار باهرة بعد غيابه من هذه النشئة
 الحاضرة و الحال ان الآثار تابعة للمؤثر حيث الأثر والمؤثر توأمان و لايجوز وجود الأثر
 المستمر مع فقدان المؤثر و هذا خرق و ان الانسان يجعل للأشجار الفاقدة الثمار قطوفاً دانية و
 هذا خرق و ان الانسان يجعل السموم المهلكة بقانون الطبيعة سبباً للشفاء و العافية و هذا خرق و
 ان الانسان يستخرج المعادن التي هي كنوز الطبيعة و اسرارها المكونة المصونة في باطنها و
 لايجوز ظهورها بحسب قانونها و هذا خرق و ان الانسان بقوة معنوية يمزق قوانين الطبيعة كل
 ممزق و يغتصب السيف الشاهر من يد الطبيعة و يضرها به ضربة دامغة و هذا خرق بل تمزيق
 لقانون الطبيعة ثم انظر ان الانسان كاشف لأسرار الطبيعة و الطبيعة غافلة عنه و عنها و ان الانسان
 يخاير الشرق و الغرب طرفة عين و هذا خرق و ان الانسان مستقر في مركزه و يشاهد و يكالم و
 يخاير النواحي القاصية و هذا خرق و ان الانسان حال كونه في حيز الثرى له اكتشافات في
 السماء و هذا خرق و ان الانسان مخير و الطبيعة مجبور و ان الانسان مستشعر و الطبيعة فاقدة
 الشعور ان الانسان حي مريد و الطبيعة فاقدة الحيات و الارادة ان الانسان يكتشف الحوادث
 الآتية و الطبيعة عاجزة عنه و ان الانسان بقضاياء معلومة يستدل على القضاياء المجهولة و الطبيعة
 جاهلة عنها اذ ثبت بالبرهان الساطع ان في الانسان قوة قدسية و الطبيعة محرومة عنها و ان في
 الانسان صفة جامعة لكمالات شتى من حيث السمع و البصر و الفؤاد و الفضائل التي لاتنتهي و

الطبيعة فاقدة لها وان الانسان له الترقى المستمر ولا يتراخى والطبيعة لازالت على الحالة الأولى
 ازلاً ابداً وان الانسان مؤسس للفضائل والطبيعة داعية للردائل والمفاسد التي هي منازعة البقاء
 والخصائل المذمومة التي جبل الحيوان عليها وان الانسان يتصرف بقانون العقل والنهي وان
 الطبيعة تتصرف بقانون الظلم والجفاء فالخير والشر متساويان عندها واما في عالم الانسان
 لخير ومدوح والشر مكروه وان الانسان يبدل ويغير القوانين المؤسسة باقتضاء الزمان والمكان
 والطبيعة لاتكاد تنفك عن قوانينها لأنها مجبورة عليها وهذه الآفات والمخاطر كلها اعتساف
 لطبيعة وسبب للهلاك والدمار واما الانسان جامع للفضائل كلها المنبعثة من القوة المعنوية
 لوديعة الالهية وانها ماوراء الطبيعة لأنها كاسرة لشوكة الطبيعة وقوانينها ومع هذه البراهين
 لواضحة والدلائل الساطعة والحجج البالغة ما اغفل الانسان وما اجهله اذا خرّ ساجداً للطبيعة و
 ثنوها وعبدها من دون الله ومع ذلك يعد نفسه فيلسوفاً نفيساً استغفرالله بل هو فيلفوس
 حسيس [ان الانسان لأعظم شأنًا و اقوم سلطاناً و اجل برهاناً من الطبيعة التي ما انزل الله بها من
 سلطان يا الله ما هذه الغفلة العظمى و ما هذه البلاد الكبرى ان تذهل الانسان عن الحي القدير و
 تعامى عن الوديعة الالهية المودعة فيه بفيض مقدس من الربّ الجليل و يدع عقله اسيراً للطبيعة
 ذليلاً لها ان هذا لتعمى القلوب التي في الصدور و الصمم الحقيقي الذي يورث النفور صم
 كم عمى فهم لا يعقلون و عليك البهاء الأبهى.

عبدالبهاء عباس

ي ثابت بر پيمان نامه شما رسيد و مضمون مشحون به احساسات روحانيه بود ... اگر از سائر
 لوائف از نفوسى آثار عجيبه ظاهر شود آن نفوس از مقوله اشخاصى هستند كه مى فرمايد الله
 تحت حجاب الفقر عباد أخفاهم اجلالاً لأمره و يا آن كه از حسن فطرت به امر نزديكند و
 بون نام و نشان از فيض امر بهره و نصيب دارند چنانچه در انجيل و در حديث مى فرمايد من
 م يكن علينا فهو لنا...

هو الابهى

من مختار جميع اشياء در تسييح و تقديس حق به لسان ملكوتى مجبور و مضطربند و تو در نعت
 ستايش الهى مختار. ع ع

انفاق

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

يزد

امه الله بي بي فاطمه والده آقا على شهيد عليها بهاء الله الأبهي

الله ابهي

ای صدف آن لؤلؤ لالاء در آیه مبارکه فرقان خطاباً باحبای رحمن می فرماید: "لن تنالوا البرَّ حَتَّى تَنفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ". هر چه عزیزتر است سزاوار انفاق است نه شیء حقیر. متاع نفیس لائق فدا است نه شیء خسیس. عزیزترین اشیاء پاره جگر است. علی الخصوص پسر در نزد پدر و مادر. شکر کن خدا را که عزیزترین اشیاء را در راه خدا انفاق نمودی و نور دیده را فدا کردی. پس چه قدر نیک اختر بودی و در ساحت کبریاء مقبول و مکرم. ع ع

انقطاع

از آثار حضرت بهاء الله:

هذا لوح فيه يحشر كل الأرواح في هياكل عزّ مكنون ... ثمّ نذكرك في ما ذكرت في الإنقطاع
عما أنتم في الملك تفترون قل انّ الإنقطاع في كسب ايديكم و كلّ ما أنتم في المعاش تتبعون
أو تشتغلون لأنّ هذا ما ينقطعكم عن السّؤال و يحفظكم عن العجز و الإنكسار في محضر الذي
يجتمع فيه الظّالمون و هذا من انقطاع الذي يذكر في الملك و كلّ به يؤمرون لينقطعنّ بذلك
عن التّوجّه الى ميادين كره مبغوض و اما إنقطاع الذي يأملوه اهل الفردوس ثمّ عن الله بارئهم
في كلّ حين يسئلون هو الانقطاع عما سوى الله و عن كلّ ما أنتم اليوم تعرفون و لن يوفق بعرفانه
الآ الذينهم يطيرون في هوآء القرب ثمّ في ظلّ الجمال باذن الله يستظلّون و هذا الانقطاع لم يمنع
احداً عما هم في طلب المعاش يتحمّلون و كذلك نلقى عليك من آيات الحكمة لتفيض
عيناك من الدّمع حبّاً لله العزيز المهيمن القيوم و المقصود من الانقطاع لم يكن الاّ بأن يعرّجكم
الى مقام الذي لا يصدّكم منع مانع و لا يمنعكم لومة لائم. عن فضل الذي اهل الفردوس الى
ساحته يسرعون ثمّ اعلم بأنّ للانقطاع مراتب لا يجرى على القلم و لو يلقى حرف منه ينصعق

كلّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا عِدَّةَ الَّذِينَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَمَالِ قَائِمُونَ إِذَا قَدَسَ مِرَاةَ قَلْبِكَ
نَحْكِي عَنْ هَذَا الْإِنْقِطَاعِ وَتَكُونُ مِنَ الَّذِينَ يَمْلِكُهُمْ قَلْبُهُمْ إِلَى شَاطِئِ الْقُدْسِ يَتَوَجَّهُونَ...

بِسْمِ الْكِتَابِ

لِإِنْقِطَاعِ شَمْسٍ إِذَا اشْرَقَتْ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ نَفْسٍ تَنْخَمِدُ فِيهَا نَارُ الْحَرَصِ وَالْهَوَى كَذَلِكَ
خَبِرَكُمْ مَالِكُ الْوَرَى إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ إِنَّ الَّذِي فَتَحَ بَصْرَهُ بِنُورِ الْعِرْفَانِ يَنْقَطِعُ عَنِ الْإِمْكَانِ وَ
أَفِيهِ مِنَ الْأَلْوَانِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ رَبُّكَ الرَّحْمَنُ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْعَزِيزِ الرَّفِيعِ أَنْ انْظُرْ ثُمَّ إِذْ كَرِ
نَعْمَانَ الَّذِي كَانَ مِنْ أَعَزِّ الْمُلُوكِ وَمِنْ قَبْلِهِ أَحَدٌ مِنَ الْكِيَانِ إِذَا تَجَلَّتْ عَلَى قَلْبِهِمَا شَمْسٌ
لِإِنْقِطَاعِ تَرَكَمَا مَا عِنْدَهُمَا وَخَرَجَا عَنْ بَيْتِهِمَا مُقْبِلِينَ إِلَى الْعِرَاءِ وَمَا أَطَّلَعَ بِهِمَا إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ إِنَّ
نَعْمَانَ كَانَ مُسْتَوِيًّا عَلَى عَرْشِ الْمَلِكِ إِذَا أَسْمَعَنَاهُ كَلِمَةً مِنْ كَلِمَاتِي الْعُلْيَا اهْتَزَّ وَتَفَكَّرَ وَتَحَيَّرَ
مَنْ انْتَبَهَ وَقَامَ وَقَالَ مَخَاطَبًا إِلَى نَفْسِهِ لَا خَيْرَ فِي مَا مَلَكَتْهُ الْيَوْمَ وَغَدًا يَمْلِكُهُ غَيْرُكَ كَذَلِكَ
هِنَاهُ وَأَنَا الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ. فَلَمَّا تَنَفَّسَ الصَّبْحُ وَطَلَعَ الشَّمْسُ وَجَدَ الْأَمْرَاءَ الْعَرْشَ مَتْرُوكًا
حَيَّرُوا وَتَفَحَّصُوا فِي الْأَقْطَارِ إِلَى أَنْ يَسُؤُوا عَمَّا أَمَلُوا أَنَّهُ لَهْوُ الْعَالَمِ الْخَبِيرِ لِعَمْرَ اللَّهِ لَوْ نَكْشَفَ
فِطَاءَ عَنِ الْعَيُونِ كَمَا كَشَفْنَا عَنْهُ لَتَرَى النَّاسَ يَدْعُونَ الدُّنْيَا عَنْ وَرَائِهِمْ وَيَتْرَكُونَ مَا يَمْنَعُهُمْ عَنِ
ذَا الْأَفْقِ الْمُنِيرِ. طُوبَى لِمَنْ تَنَوَّرَ بِأَنْوَارِ الْإِنْقِطَاعِ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ السَّفِينَةِ الْحَمْرَاءِ لَدَى اللَّهِ رَبِّ
مَرَشِ الْعَظِيمِ. طُوبَى لِمَدِينَةِ اشْرَقَتْ شَمْسُ الْإِنْقِطَاعِ مِنْ أَفْقِهَا وَلِأَرْضِ اضْأَتْ مِنْ أَنْوَارِهَا
حَمْرَى لَوْ فَازَتْ هَذِهِ الدِّيَارُ بِنُورٍ مِنْ إِشْرَاقِهَا لَمَا بَلَى الْبِهَاءَ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ كَذَلِكَ يَقْصُّ لَكَ
لَكَ الْأَسْمَاءَ لِتَكُونَ مِنَ الْعَارِفِينَ لَوْ ابْتَلَّ لَكَ مَا وَرَدَ عَلَى الْمَظْلُومِ لِتُنُوحَ وَتَبْكِي كِبْكَاءَ
بِأَقْدِينَ...

أَيْسَا

آثار حضرت عبدالبهاء:

ح جناب ابن دخيل در مراغه:

هو الله

من تمسك بحبل الميثاق تالله الحق ان سگان الرقيق الأبهى و المتصدرين في دسوت الملاء
على لفي شعف و انجذاب و شغف و اشتياق الى اولى الثبوت و الرسوخ على ميثاق الله و
بلل وجوههم عند ذكرهم و ينشرح صدورهم بنفحات تعبق من حديقة قلوب هؤلاء فيا بشرى

لهم من هذا الفضل الذى يتلأأ كالسراج فى زجاج العوالم كلها وأنت أنت السراج الوهاج بنور محبت الله استبشر بهذه البشارة التى تطير بها قلوب اصفياء الله و ثبت الأقدام على صراط الله هذا الميثاق الذى اخذه الله تحت شجرة انيسا يوم ظهوره و اشراقه فى ذر البقاء ثم تجسم و تمثل فى ملكوت الأعيان على صورة لوح منقوش بالقلم الأعلى سبحان ربى الأبهى تالله الحى القيوم يؤيدك فى ذلك جنود ربك و ينصر ك فى ذلك ملائكة مقربون... ع ع

يا من سمع نقرات الناقور و نغمات الصافور من الملاء الأعلى ... و اما شجرة انيسا هو الهيكل الكريم و سدره المنتهى و شجرة الحيات و الزيتونة التى لاشرقية و لاغربية يكاد زيتها يضىء و لم تمسه نار...

هو الله

ای بنده حق فرصت نیست مختصر مرقوم می شود. شجره انيسا جمال مبارك است که در ظل آن شجره الهیه عهد و پیمان بسته شد و عليك التحية و الشفاء ع ع

از آثار حضرت ولی امرالله:

از توقيع آقا میرزا علی ذوقی مورخ ۹ جون ۱۹۳۳:

... سؤال از شجره انيسا که در بیانات مبارکه وارد نموده بودید. فرمودند معانی روحانی متعدده دارد، از جمله شجره حیات است و در مقامی مقصود هیکل مظهر ظهور است...

از توقيع بهیه خانم بنت ذبیح مورخ ۲۶ اپریل ۱۹۳۷:

... راجع به سؤال ثالث در کلمات مکنونه می فرمایند ای دوستان من آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که در ظل شجره انيسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید، الی آخر بیانہ المقدس، فرمودند بنویس: "این کیفیتی است روحانی تعلق به عالم اجسام ندارد و در یک مقام مقصد از فضا عالم امر است و شجره انيسا عهد اقوم جمال قدم..."

اورشلیم

آثار حضرت بهاء الله:

اذن داده شده که در این ارض بناهای عالیہ ترتیب دهند و به اسم حقّ جلّ جلاله اراضی نبیّه طاهره که به نهر اردن متصل است و یا حول او اخذ نمایند لیظهر ما کان مسطوراً من القلم اُعلی فی کتب القبل و ما أرادہ الله ربّ العالمین فی هذا الظهور الأَمع الأقدس العزیز البدیع لنا من قبل اوسعی ذیلک یا اورشلیم أن اعرفوا یا اهل البهَاء ثم اشکروا ربکم المبین المبین...
(منتخباتی از آثار، ص ۸۲)

آثار حضرت عبدالبهاء:

ی مفتون حقیقت و منجذب ملکوت الله نامه مفصل رسید و از تلاوتش نهایت سرور حاصل گردید ... نزول اورشلیم تازه شریعتی است آسمانی و کافل سعادت عالم انسانی و جلوه رانیت عالم الهی ... اورشلیم آسمانی که در قطب امکان استقرار یافته و قدس الأقداس ربّانی که علم افراخته جامع جمیع کمالات و تعالیم سابقه است... (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۵۲-۲۵۱)

بهاء الله مسیس گودال المحترمه علیها بهاء الله

۹

بیتها الأمة الله الموقنة بملکوت الله اوقدک الله بنار المحبة و الإنجذاب توجّهی الی ملکوت الله و اجی ربّک و قولی: لک الحمد یا اله الملکوت و ربّ الجبروت بما هدیتنی الی خیمة الشهادة و رشلیم السّمائی قدس الأقداس اللّاهوتی أنک أنت المعطى الکریم ع ع ■

و نیز نگاه کنید به مائده آسمانی، ج ۲، ص ۲۲ و توقیعات مبارکه، ص ۸۷ و نصوص مندرجه در ذیل "یوم" و "صهیون" و منتخباتی از مکاتیب [ج ۱]، ص ۱۲ و کتاب قرن بدیع، ص ۳۱۱ و ۴۲۶

اولیا - اصفیا

از آثار حضرت بهاء الله:

سیحان الذی أظهر مطلع أمره و تعالی الذی يذكر احبائه بلسانه الذی به أحي العالمین... ان الذین آمنوا الیوم و عملوا بما أمروا اولئك اولیاء الله فی الأرض و اصفیائه بین العباد سوف یجزیهم الله أحسن الجزاء انه لهو المقتدر القدر ...

اهرام

از آثار حضرت عبدالبهاء:

واشنگتن

امه الله کاترین مکنزی علیها بهاء الله الأبهی

Maid servant of God, Katherine Mac Kenzie,
Kalama, Washington

هو الله

ای جوینده حقیقت نامهات رسید، از خدا خواهم ثابت و مستقیم مانی و از امتحانات شدیدہ نلرزی. سؤال از اهرام نموده بودی، اهرام متعدّد است، بعضیها در زیر رمل غرق شده است، بعضیها موجود است. اهرام بزرگ را رعمسیس بنا نموده، تقریباً چهار هزار و پانصد سال پیش بوده...

ایادی امرالله

از آثار حضرت بهاء الله:

وجود از کلمه الله موجود و کلمه الله از ظهور ظاهر، اوست کتاب مبین و حصن متین ... امروز حکم میت بر کلّ صادق مگر نفوسی که عقبه اسماء ایشان را از خالق اشیاء منع نمود؛ دیدند

و شنیدند و به یقین مبین قصد بحر معانی نمودند. ایشانند ایادی امرالله و مطالع استقامت و اقتدار ...

ایام

نگاه کنید به ذیل "یوم".

با

نگاه کنید به ذیل "باب" و کتاب محبوب عالم، ص ۱۵۲-۱۵۰

باب

از آثار حضرت بهاءالله:

مر جناب استاد یحیی علیه بهاءالله

هو الظاهر بالحكمة

یا بن بابی علیک عنایتی و رحمتی حقّ تعالی شأنه این اسم را بسیار دوست داشته؛ رحمت کبری در هر حرفی از آن مستور است، چه که خلق کائنات را مبدء حرف باء بوده لو یتفکر احد فیها بدوام الملک لایعرف الأعلی قدر محدود. این اسم مبارک از دو باء و یک الف ترکیب شده لو اذکر سرّ الألف القائم بین الحرفین لینصعق من فی الملکوت و کیف من فی الناسوت. حمد کن مقصود عالم را که فائز شدی به آنچه که اکثر خلق از آن محرومند. قل الحمد لک یا اله الأسماء و فاطر السّماء بما أیدتني علی عرفان مشرق امرک و مطلع بیناتک و جعلتني من الفائزين.

اذا نطق لسان الله فی کلّ شیء بآئی حیّ فی هذا الأفق الذی ظهر بالحقّ ... و اما ما سئلت عن الله ربّک فی ما نزلناه من قبل علی محمّد عربیّاً فاعلم بأن اوّل ما بعثناه بالحقّ فهو علی قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه علی ظلل الرّوح من سماء عزّ علیاً و آخر ما بعثناه فهو ایضاً علیّ و سمّیناه فی الجلاّ الأعلی باسمنا القدّوس إن أنت بذلک علیما و عزّزناهما بهذا الجمال الذی ظهر بالحقّ و اشرق عن افق الأمر بسلطان مبینا...

ونیز نگاہ کنید به ذیل "الف" و "نقطه".

از آثار حضرت عبدالبهاء:

و البهاء الساطع اللّاتح من الفيض الرّحمانى و التّجلىّ الالهى يفيض على الكلمة الجامعة العليا و الحقيقة اللامعة النّوراء و الكينونة الباهرة الأولى و الذاتيّة الكاملة المثلى المؤيّدّة بشديد القوى عند سدرة المنتهى و المسجد الأقصى الذى بارك الله حوله المبشّرة بطولوع شمس الضّحى و بدر الدّجى شارق البهاء الشّجرة المباركة الثّابتة الأصل و فرعها فى السّماء و على فروعها و اصولها و افنانها و اوراقها و أزهارها و أثمارها فى جميع المراتب و الشّؤون من ظاهرها و باطنها دائماً أبداً سرمداً ببقاء الله الملك الأعلى. (مكاتب، ج ۱، ص ۳۵-۳۴)

باب حطه

نگاه کنید به "حطه"

بحر اعظم

از آثار حضرت بهاءالله:

... يا مبلّغى قد خرجت من السّجن الأعظم و جعلنا الرّضوان مقرّ العرش ثمّ هذا القصر الرّفيع قد قضى الله ما أنزله فى أوّل وروده فى ارض السّجن و وفى بما وعد فى الكتاب أنّه لهو الموقىّ الخبير. قد تشرف البرّ بقدم البحر الأعظم تعالى الله الملك العزيز العليم...

(مائدة آسمانى، ج ۸، ص ۱۴۶-۱۴۵)

اذا أراد الله بشىء ان يقول له كن فيكون الحمد لله ملك گرفته شد. طوبى لمن فاز بهذا الأمر الذى ثبت حكمه فى ايام الله ربّ العالمين فى أوّل الورود فى السّجن الأعظم فى القشلة العسكريّة قوله تبارك و تعالى قد اتّصل نهر الأردن بالبحر الأعظم الى آخر قوله عزّ و جلّ اگرچه از برای اين آية مبارکه که از سماء مشيت الهيّه نازل شده معانى كثيره بوده ولكن يك تجلّى از شمس معانى آن بعد از اخذ اين ارض اشراق نمود چه که اين ارض جديده بطراز اسم الهى مزین شد

و به نهر اردن نزدیک است و این نهری است که در کتب الهی از قبل مسطور و مذکور است و شاید از بعد هم متصل شود العلم عندالله رب العالمین.

هو الله تعالى شأنه العظمة و الإقتدار

الحمد لله الذي أرسل الرّسل و أنزل الكتاب أنّه لا اله الا هو العزيز الوهاب قد ماج بحر الكرم بين العالم و اقدم الأمواج و اكبرها و اظهرها و اعظمها سمي بمحمد في ملكوت الأسماء و به تمّ و كامل جود الله و كرمه على من في السموات و الأرضين و الصلوة و السلام عليه و على آله الذين أشرفت أنوارهم من آفاق سموات الأسماء تعالى فاطر السماء الذي خلقهم و أقامهم على امره و انطقهم على نشر اوامره و اظهرهم لاعلاء كلمته و على كلّ تابع تبعهم و كلّ متمسك تمسك بهم و لكلّ مقبل أقبل اليهم ...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

اتصال نهر اردن ببحر اعظم بيانش واضح و مبرهن است. از جمله اشاره به تشریف جمال مبارك، بحر اعظم، به شواطی نهر اردن است و آن نهر در این بلاد است، یعنی حضرت مقصود، رب الجنود، در بقعة مبارکه ارض مقدّس، وادی ایمن، آید و به انوار تقدیس تجلی و جلوه فرماید...

(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۳۴)

بحرین

از آثار حضرت بهاءالله:

امروز از امواج بحر بیان مقصود عالمیان این کلمه اصغاء شد یا حزب الله و اصفیائه انصروا ربکم بما أنزله فی کتابه ... سؤال از مرج البحرین نمودند؛ در سنین اولی قلم اعلی در تفسیر و تأویل کتب الهی و همچنین در کشف رموزات و اشارت اصحاب بیان و معانی مرقوم داشته آنچه را که هر ذی علمی به بحر علم لدنی گواهی داده و لکن این ایام مایل به تفسیر و تأویل نبوده و نیستیم و این آیات از سماء مظهر بیّنات نازل، لیس الیوم یوم السّؤال و الجواب بل ینبغی لكلّ نفس اذ سمع التّداء من الافق الأعلى یقوم و یقول لّیک یا مولی الأسماء و لّیک یا من فی قبضتک زمام من فی السموات و الأرضین...

عالم مجازی و عالم ظاهری هر دو نیست محض اند و در لباس هستی جلوه نمایند، اول راهزن سالکان است و ثانی فتنه و اصلان. پس جهدی منبع باید تا روح رحمانی از این دو عقبه نفسانی بقوه سبحانی بگذرد.

(مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۲۹)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

يا من انجذب بنفحات الله ان الربّ المجلى على الطور بقوة الظهور مرج البحرين بحر الظلام و بحر النور يلتقيان هذا عذب فرات سائغ و بارد و شراب و ذاك ملح اجاج بل متنن و سراب و جعل بينهما برزخاً و حجراً لا يختلطان و لا يمتزجان اين الضلال من الهدى و اين الظلام من الضياء فانّ كلمة الله فرقت بين الأحزاب و شتت شمل اهل الارتياب انّ الأبرار لفي نعيم و انّ الفجار لفي جحيم و اما المظاهر المقدسة الّتي تأتي من بعد في ظلل من الغمام من حيث الاستفاضه هم في ظلّ جمال القدم و من حيث الافاضة يفعل ما يشاء ع ع...

... فاضرب على اهل المدينة ضرباً الى المثلين أى فاضرب سرّ الشائين من النفسين بسطانك على اهل مدينة الوجود و الساكنين في امكنة الواقعة بين البحرين من الحقيقة و الحدود لأنّ حقيقة التمثيل عند الحقّ هي بيان الشئء بالايجاد مع الظهور و العيان في عوالم الرّحمن و اكماله من حيث الحقيقة و الذات...

(مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۵۹)

هو الله

ای بنده آستان مقدّس نامه شما رسید. در وقتی که این عبد در محیط اعظم مشاغل و غوائل و تحاریر مستغرق است جواب مسئله ای که خواسته بودید به تفصیل ممتنع و مستحیل است، لهذا جواب مختصر تحریر می شود که روح انسانی و بعبارۀ اخرى نفس ناطقه در عالم وجود واسطه مابین مجردات و متحرّیات است، یعنی روحانیات و جسمانیات؛ از جهتی لطافت روحانی دارد و از جهتی کثافت شهوات حیوانی و شتون ناسوتی؛ نه تجرّد تامّ دارد و نه تحيّر تامّ، بلکه مجمع البحرين و برزخ بین الأمرین است. اگر جهت روحانیّه غلبه کند علویّ گردد، نورانی شود، رحمانی گردد، مطمئنّه شود، راضیه گردد، مرضیه شود و اگر به شتون امکانی ناسوتی آلوده شود، مستغرق بحر ظلمات گردد، لوّامه شود، امارۀ بالسوء گردد و در اسفل عالم وجود مقررّ یابد. لهذا دو جنبه دارد، چون جنبه نورانی عقل بر عالم طبیعت غالب گردد، قوه

کاشفه‌ای یابد که مصدر آثار بدیعه و واقف حقائق و خواصّ اشیاء شود از این مجمل معانی
(نیجم باخترا، جلد ۵، شماره ۷، ص ۳)

مفصل ادراک نما...

... از بیانات مبارکه ابتدای نطق مبارک این بود که "اینجا را مجمع‌البحرین می‌گویند و در
قرآن ذکر مرج‌البحرین است، یعنی جائی که حضرت موسی و یوشع شخص بزرگواری را
ملاقات نمودند که می‌فرماید علمناه من لدنا علماً، موقعی که ماهی مرده زنده شد و این معنی
(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۶۲)

بدیع دارد...

ای ادیبان ای طیبیان یاران ستایش از همت بی‌پایان نموده‌اند ... حقیقت انسانیّه خطّ فاصل بین
الظلّ و النور و مجمع‌البحرین و نهایت قوس نزول است، لهذا استعداد جمیع مراتب دارد، به
تربیت اکتساب فضائل کند و از عدم تربیت در اسفل درجات نقائص ماند. هر طفلی ممکن
است که سبب نوراتت عالم گردد و یا سبب ظلمائت آفاق شود. لهذا باید مسئله تربیت را
بسیار مهمّ شمرد، اطفال را از کودکی از پستان محبت‌الله شیر داد و در آغوش معرفت‌الله
تربیت نمود تا نورانی گردند، رحمانی شوند، علم و دانش آموزند و خلق و خوی فرشتگان
یابند...

حضرت یونس علیه السلام چون مونس درون حوت طبایع و عناصر شد و در ظلمات بحر
امکان مبتلی گشت، یعنی از عالم ملکوت وجود که انوار لامکان است جدا شد در حیّز امکان
موجود گردید. پس حقیقت ذوالنون کینونت شاخصه او و حوت جسد عنصری و هیکل
بشری و حقیقت طاهره او بحر عالم امکان است و شئون ظلمانی اکوان و چون در این تنگنای
تنگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندا کرد سبحانک انی تبت الیک.

(مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۲)

ای رفیق لذائذ و نعماء ناسوتی محدود و فانی است و چون به حقیقت نگری و تعمق نمائی
لذائذ این جهان دفع آلام است، یعنی تشنگی صدمه و بلا است، آب تسکین آن حرارت
نماید، نه این است آب فی حدّ ذاته لذتی دارد و همچنین گرسنگی صدمه زند، غذا دفع آن
محنت نماید، نه این است غذا فی حدّ ذاته لذتی دارد و همچنین خستگی مشقت است، خواب
دفع آن مشقت نماید، نه این است که خواب فی حدّ ذاته لذتی دارد. جمیع لذائذ عالم فانی از
این قبیل است. آنچه لذت حقیقی دارد آن فیوضات عالم ملکوت است و فضائل و کمالات

انسانی است، علم و دانش است، صفات رحمانی است و حیات ابدی است. و عليك البهاء
الأبهي. ع ع
(مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۴۲-۲۴۱)

هو الأبهی

ای ناظر به ملکوت ابهی این عالم امکان میدان اکتساب شئون رحمانیه است و اتّصاف به
صفات ربّانیه و همچنین محلّ وقوع در مهالك نفسانیه و سقوط در ظلمات شهوانیه انوار
حقائق معنویه در حقیقت انسان چون شعاع در هویت شمع مکنون و مستور. پس بجهت ظهور
این حقائق نورانیّه رحمانیه در این زجاجة لطیف ربّانیه محرّک و مربّی لازم و از برای شمع
افروزنده واجب است. تا انسان در ظلّ تربیت الهیه داخل نشود و به نار کلمه الهیه مشتعل
نگردد، انوار توحید در زجاجة قلب نیفرورد و آیه مبارکه قل جاء الحقّ و زهق الباطل انّ
الباطل كان زهوقا تحقّق نیابد. ع ع
(مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۱۸۶)

هو الله

ای یادگار آن مظهر الطاف ربّ اعلی گویند سلسله سلاله به دو قسم منقسم شود یکی سلاله
عنصری و دیگری روحی؛ یکی زاده آب و گل است و دیگری زاده جان و دل؛ چون هر دو
جمع شود نور علی نور گردد...
(مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۱۶۱)

... والصلاة و الثناء على الحقيقة الجامعة للحقائق الرحمانية و الدقائق الكونية البرزخ العظيم و
الرباط الكريم مجمع البحرين و ملتقى النهرين و تير المشرقين و نور المغريين الشجرة المباركة و
على فروعها و اوراقها و ازهارها و اثمارها و على الذين استظلوا في ظلها و التجأوا الى دوحها...
و نیز نگاه کنید به مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۳۶ ■ (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۱۰)

بدیع اوّل

نگاه کنید به ذیل "آدم"

بسيط الحقيقة

از آثار حضرت بهاء الله:

يوم الله آمد، سریر بیان در قطب امکان ظاهر و مکلم طور بر آن مستوی ... به لغت نورا ندای مظلوم را بشنو. این که در کلمه مذکوره بسیطة الحقيقة کلّ الأشياء ذکر نمودی، در رتبة اولی و مقام اول مقصود از بسیطة الحقيقة نفس حقّ جلّ جلاله است. فلما كانت الأشياء مظاهر اسمائه و صفاته تعالی یصدق بآئه کلّها هذا حقّ لاریب فيه و ما ذکرناه من قبل آئه نزل علی لسان القوم نسل الله أن یکشف لك ما أردناه فی غیاهب الاشارات فی لوح القبل آئه هو المبین العلیم ثم اعلم انّ المظلوم ما دخل المدارس و ما عاشر العلماء و الفقهاء اذ کر ما علمنی الله جلّ جلاله بجوده و کرمه و جنابک لو تتوجه باذن القواد الی تغرّادات طیر الحجّة علی غصن البرهان لتجذبک الی مقام لا ترى فيه الا سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره و توقن بأنّ البحر کان مواجاً بنفسه لنفسه و الشمس مشرقة بذاتها لذاتها قل أنّ البحر لا [یحتاج] لاثبات عظمته بدونه..

بسمه المهیمن علی الأسماء

قل انّ العلم فی رتبة الامکان هو نفس المعلوم و فی الذات لا یعلمه الا هو كذلك کان الأمر مقضياً کلّ ما عرفه العارفون یرجع الی مقام کان بأنوار الوجه مضيئاً انّ حقایق الأشياء فی کلمة نطق بها لسان العظمة اذ استوا علی العرش بسلطان کان علی العالمین محیطاً انّ المحاط لا یعرف المحيط و المدركة لا تدرك من کان عن الادراک مرفوعاً قل انّ بسیطة الحقيقة لهی الکلمة الاوليّة طوبی لمن عرف مراد الله و اتخذ هذا الصراط لنفسه سبيلاً انّ الأشياء تحققت منها و یرى فی کلّ شیء تجلیها و سلطانها أن اعرفوا لحن القول و کونوا علی الصراط بالحقّ مستقيماً کلّ شیء بدء منها و ينتهی الیها سبحان بارئها من أن یعرف بعرفان خلقه أو یوصف باوصاف كانت بعرفان الناس محدوداً کیف یصل الحدوث ببحر القدم او الفانی الی من کان ملکوت البقاء بأمره مخلوقاً قد خلقنا الممكنات بالمشیة الامکانیة و أنّها لهی الکلمة العلیا الّتی ظهرت بسلطان کان علی العالمین مشهوداً أنّک یا ایها المذکور لدى العرش لا تحزن من شیء توکل علی الله فی کلّ الأحوال و لاتخف من الّذین کانوا عن الوجه محروماً انّ ربّک یریدک بما أردته و یدرکک اذ کان فی الملك غریباً أنّما البهآ علیک و علی من اتخذ الرّحمن لنفسه و کيلاً.

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كل الأشياء قل فاعلم أن المقصود من الأشياء في هذا المقام لم يكن إلا الوجود و كمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكل الواجد و هذا كل لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جزء و الحاصل أن بسيط الحقيقة لما كان بسيطاً من جميع الجهات أنه واجد و مستجمع لجميع الكمالات التي لا حد و لانهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حد محدود. به لسان پارسی ذکر می شود، مقصود حکیم از اشياء در عبارت مذکوره کمالات وجود من حيث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع کمالات نامتناهيه است بنحو بساطت...

(اقتدارات، ص ۱۰۵)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... مقصود صنادید وجودی است که حقائق اشياء بالنسبه به آن عرض، یعنی آن وجود قدیم است و اشياء حادث؛ پس مرادشان از وجود حقیقتی غیرمنعوته است که مایتحقق به الاشياء است، یعنی قیام جميع اشياء به او است و او قیوم سموات و ارض است و هو الحی القیوم شاهد این بیان و آن وجود مایتحقق به الاشياء واحد است، پس وحدت وجود است... مقصد صنادید متصوفه این است که مقصود از وجود مایتحقق به الاشياء است و آن واحد است و آن وجود مجهول النعت است و غیب منیع است و منقطع وجدانی است... (مکاتیب، ج ۳ ص ۳۵۶-۳۵۴)

ای منادی پیمان سؤال از دو مسئله مهمه نموده بودید ... و اما آیه مبارکه قل أن الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المنبعث و المکون چون حکمای سلف و خلف بر آنند که طبیعت کلیه محسوس نگردد و مکشوف نشود ادراک عاجز است، عقل قاصر ولی این حوادث عالم کون از مقتضیات آن طبیعت است مانند نوم و جوع و عطش که از مقتضیات جسم انسانی است و مانند احراق نار که از مقتضیات آن است. باری جمیع شتون و حوادث و وقایع حتی حرکت سلسله موجودات را و نشو و نماي کائنات را نسبت به طبیعت می دهند و آن طبیعت را مبدء کائنات می شمردند. می فرماید این طبیعتی که شما مبدء کائنات و مصدر موجودات می شمارید مظهر اسم منبعث و مکون من است، یعنی ذات مقدس که لایعرف و لایدرک و لاینعت و لایوصف است به تصور نیاید و ادراک نشاید و مبراً از هر نعت و محامد و اوصاف است حتی از تعبیر علّةالعلل نیز منزّه است، این علت اولی مصدر کائنات است و تعبیر به طبیعت کلیه می نمایند زیرا آن حقائق و شتونی که حکما بجهت طبیعت کلیه می شمارند همان شتون و

کمالاتی است که در کتب الهیه بجهت مشیت اولیه بیان شده است و این واضح است که مشیت اولیه مظهر اسم مکنون است بیش از این فرصت نیست...

ای منادی ملکوت دو نامه از شما رسید یکی قدیم و دیگری جدید ... واما قضیه فلسفه تنازوفیها اینها بعضی عبارات از کتب سماوی اقتباس کردند ولی به حقیقت پی نبردند با وجود آن ظواهر آن را اساس طریقت و مذهب خویش نمودند ولی جوهر مسئله وحدت این است که شمس حقیقت از افق احدیت بر جمیع آفاق اشراق نموده، جمیع کائنات به پرتو آفتاب نمودار، اگر نور آفتاب نبود هیچ کائنی نمودار نمی گشت، جمیع پنهان می ماند، بلکه حیات کائنات ارضی از ضیاء و حرارت آفتاب است و جمیع حتی ذرات اشیاء که در عالم ارض است مستفیض از پرتو و حرارت آفتاب است، ولی هر کائنی به استعداد و لیاقت خویش اما آفتاب هر چند در جمیع کائنات نمودار است ولی از سمو تقدیس و علو تنزیه خویش تنزل نماید و در این کائنات تقسیم نشود که هر کائنی جزئی از اجزاء الوهیت باشد، تنزل و تجزیه و تکلیف و انتقال در مراتب از لوازم حقیقت حادثه است، اما حقیقت قدیمه مقدس از آن زیرا تجزیه و انقسام و تنزل در هر شیئی موجود شود برهان حدوث آن شیء است حی قدیر قدیم که منزّه از ادراک بشر است و به کمالات ذاتی متصف چگونه تنزل در مراتب نماید و تجزیه حاصل کند که هر انسانی جزئی از اجزاء او باشد، صبیان ادراک نمایند که این فکر صرف هذیان است. در این صورت مظاهر الوهیت نامتناهی است، تسلسل حاصل شود و تسلسل از لوازم حقیقت حادثه است، نه حقیقت قدیمه در این مطلب که بیان شد نهایت تفکر را نمایند تا واضح شود که وحدت فیض الهی است که در حقائق کل شیء ظاهر و عیان است علی الخصوص وحدت انسان ... ■

برای ملاحظه نصوص مبارکه و مطالب مربوط به بسط الحقیقه نگاه کنید به سفینه عرفان، ج ۵، ص ۸-۳۷.

بشارات

از آثار حضرت بهاء الله:

سبحان الذي تجلّى لذاته بذاته و تنزه في علو امتناعه ... اگر ماشی در بیدای دلیل می‌باشید نظر را دقیق کنید تغنیات بیانیّه را بشنوید که از سدره رحمان نازل گشته در این ظهور بدیع بعضی از آنچه از طلعت سبحان و ملیک رحمان نقطه اولی جلّ ذکره در بیانات شافیّه خود فرموده‌اند جَبَّ اللهُ و محضاً لرضائه این معدوم ذلیل عرض می‌نمایم که بلکه بعضی از موطن حجبات غفلتیّه به مدینه قدس صمدیّه واصل گردند من جمله می‌فرماید در یکی از کتب خود ألا یا ایها الناظرین الی تلك الورقات المشرقة من شجرة السیناء النّازلة فی صفحات الواح ذلك الكتاب أن اتقوا الله و اصمتوا و لاتقربوا اذا نقر النّاقور و اضاء الدیجور و زالت الشمس فی افق الظهور فایاکم ایاکم اذا غنّ الدیک فی ارض العماء و صاح الطیور فی جوّ الهوآء و تشهق الطّاووس عند مطلع السرطان فهناک غنّت الورقاء بالثّناء و جلّت النهار بالضیاء و طلع الفجر بالخیط الدّرّیّ البیضاء و استقام علی العرش نور الحمراء فایاکم ایاکم اذا نشرت الاشارة من [شمس] البهآء و دلت الدلالة من امضاء القضاء و [حکّت] المرأة فی وجوه الآیات بالبدآء فحینئذ زوال النّقطة منطقة الثّناء علی الطور السّناء بالنور الحمراء فأنا ذا احشر بین یدی الله و اقول حسبی الله لا اله الا هو و لمثل ذلك فلیعمل العاملون ... دیگر در توفیق جناب عظیم علیه سلام الله الملک الکریم می‌فرماید و هذا ما اجنّاک من قبل بأنّ قبل طلوع نقطة الأولیة فی الأرحام الامکانیة قبل التسعة عدل قبل حین ینبغی أن یتعکس عن الله مرآتین من اوّل البدیع الی ذلك الحین ما ولد بعد ما قضی ستّة اشهر الا یحیی النّبیّ و حسین بن علی فقد اطّلعک الله علی واحد و استنبأ عن الآخر تا آن که می‌فرماید به اینجا می‌رسد و اشهد بأنّ فی الباطن لا یری الا الظاهر و فی الظاهر لا یری الا فی الباطن بلی ان اسم الله الآخر قد اشرق و لمع و ابرق و سطع لا یری فی الا الله و لا یرد له الا ما یحبّ الله لنفسه ... حال مشاهده در این فقره مذکور نموده تا مقصود الهی درک شود مقصود از اسم آخر که بوده است که می‌فرماید انه حسین بن علی چنانچه منبع علم خودش در توفیق حرف جیم از اهل کاف می‌فرماید ألسنت ابن علیّ بالحقّ اما سمیت بالحسین فی جبروت الله المهیمن المتعالی القدیر...

ای ثابت بر پیمان و مرد میدان مکاتیب متعدده آن جناب واصل و بر کیفیت اطلاع حاصل گشت ... از جمله اخبارات به ظهور مبارک در کتاب دانیال در اصحاح ثانی عشر در آیه یازدهم و من وقت ازالة المحرقة الدائمة و اقامة رجس المخرب الف و متان وتسعون يوماً طوبی لمن ينتظر و يبلغ الى الألف و الثلاث مئة و الخمسة و الثلاثين يوماً اما أنت فاذهب الى النهاية فتستريح و تقوم لقرعتك فی نهاية الأيام. محرقة محل آتشی بود در قدس بموجب شریعت توریة قربان را بر او می سوزانیدند. می فرماید از ازالة آن محرقة، یعنی نسخ شریعت تا هزار و دویست و نود روز وعده داده و این به حساب بعثت حضرت رسول است که ده سال با هجری تفاوت دارد و این حساب در سنه هزار و دویست و هشتاد واقع می شود که سنه ثمانین است و ورود جمال قدم به ارض سرّ و اعلان امر مبارک واضحاً مشهوداً و در اخبار از حضرت رسول در کتاب مکاشفات یوحنا در باب دوازدهم در آیه اول می فرماید و ظهرت آیه عظیمه فی السماء امرأة متسريلة بالشمس و القمر تحت رجليها و علی رأسها اكليل من اثني عشر كوكباً. این امرأة در اصطلاح یوحنا به معنی شریعت الله است و در بعضی مواقع شریعت الله را به مدینه مقدسه اورشلیم تعبیر می نماید. می فرماید متسريلة بالشمس، آفتاب علامت دولت ایران است و قمر علامت دولت عثمانیان، یعنی آن شریعت اللّهی که دو دولت شمس و قمر در ظلّ او هستند؛ بعد می فرماید و علی رأسها اكليل من اثني عشر كوكباً، تاجی از دوازده ستاره که ائمة اطهارند و در آیه ششم می فرماید و المرأة هربت إلى البرية یعنی شریعت الله به بادیة عرب رفت، حیث لها موضع معدن من الله، محلی خدا از برای او مهیا کرده است در آنجا لکی یعولها، تا آن که خدا از او نگهداری کند و در آنجا باقی الف و مأتین و ستین يوماً در هزار و دویست و شصت روز و هر روز عبارت از یک سنه است و از عبارت رأیت سماءً جدیدة و ارضاً جدیدة لأن السماء الأولى و الأرض الأولى مضتا و البحر لا يوجد فيما بعد و انا یوحنا رأیت المدينة المقدسة اورشلیم الجديدة نازلة من السماء من عند الله مهیأة كعروس مزينة لرجلها که مقصود از اورشلیم الجديدة و الأمرة المتسريلة شریعت الله جدیده است واضح گردد و اخبار ظهور جمال مبارک در آخر اصحاح مذکور یعنی بیست و یکم از مکاشفات یوحنا ملاحظه نما ثم رأیت سماءً جدیدة و ارضاً جدیدة لأن السماء الأولى و الأرض الأولى مضتا و البحر لا يوجد فيما بعد و انا یوحنا رأیت المدينة المقدسة اورشلیم الجديدة نازلة من السماء من عند الله مهیأة كعروس و سمعت صوتاً عظيماً من السماء قائلاً هو ذا مسكن الله مع الناس و هو سيسكن معهم و هم يكونون له شعباً و الله نفسه يكون معهم الها لهم. و در اخبار از حضرت

رسول در اصحاب حادی عشر از مکاشفات یوحنا می فرماید ثم رأیت السَّماء مفتوحة و اذا فرس ابيض و الجالس علیه يدعی امیناً و صادقاً (الصَّادِقُ الْأَمِينُ اسم و لقب آن حضرت است) و بالعدل یحکم و یحارب و هو متسربل بثوب مغموس بالدم و يدعی اسمه کلمة الله و الأجناد الذین فی السَّماء كانوا یَتبعونه علی خیل بیض لابسین بزاً ابيض نقیا فمن فمه یخرج سیف ماض لکی یضرب به الأمم و هو سیرعاهم بعضا من حديد و هو یدوس معصرة خمر سخط و غضب الله القادر علی کل شیء و له علی ثوبه و علی فخذہ اسم مکتوب ملک الملوک و ربّ الأرباب...

و اما قضیة شاخه نابت از یسه در فصل یازدهم آیه اول از کتاب اشعیا می فرماید از دوحه یسه بیرون آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت حضرت مسیح از طرف مادر از دوحه یسه پسر یعقوب نبودند بلکه مریم از سلالة هارون بود و هارون از نسل لاوی و می فرماید روح خداوند بر آن غصن قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند تفسیر کرده و می فرماید او بدیده خود حکم و داوری خواهد نمود نه به مسموعات و بجهت مظلومان زمین براستی حکم خواهد کرد و جهان را به عصای دهان خود زده اشرار را بنفخه لبهای خود خواهد کشت، یعنی به بیان حکم خواهد نمود، امانت و عدالت از خصائص اوست و در ایام او وحوش و طیور و درنده جمیع با هم مأنوس خواهند شد، یعنی اقوام مختلفه متنوعه متجادله متعارضه متباغضه با هم معاشرت و سلوک خواهند نمود. یسه به معنی اجر و مزد است و دوحه ربانیه بجهت ربانیان اجر جزیل است و فضل عظیم و از آن جمله در آخر می فرماید که قوم اسرائیل را از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حماة و از جزیره های دریا در ارض مقدس جمع خواهد نمود، یعنی آوارگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکنندگان اولاد یعقوب را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد و این وقوعات بعد از حضرت مسیح نشده است ولی در این ایام آوارگان اسرائیل در اجتماعند.

و اما آیه چهاردهم از فصل ثالث یوئیل تا آیه هفدهم اخبار به ظهور جمال مبارک است و تفسیر آفتاب و ماه تاریک می شوند و ستاره ها از نور باز می مانند و زمین متزلزل می شود معانی این آیات در کتاب ایقان موجود، ملاحظه کنید. می فرماید پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن می باشم.

و اما بشارت ظهور نقطه اولی و بشارات اشراق شمس ابهی در کتب مقدسه جناب آقا میرزا ابوالفضل جمع کرده اند. عبدالبهاء اینقدر صدمات و بلا دارد که فرصت دقیقه ای آرام ندارد تا به تألیف کتب و رسائل پردازد...

از جمله اخبارات از حضرت رسول در انجیل یوحنا در فصل اول در آیه بیست و پنجم فما بالك تُعمد ان كنت لست المسيح و لا ايليا و لا النبی یعنی مقصود تو چیست اگر مسیح نیستی و ایلیا نیستی و آن نبی معهود نیستی. الف و لام عهد است، یعنی آن پیغمبر معهود. از این واضح می شود که منتظر سه شخص بودند، یکی مسیح و دیگری ایلیا و دیگری نبی معهودی. و در فصل سابع از یوحنا آیه چهلم فکثیرون من الجمع لما سمعوا هذا الكلام قالوا هذا بالحقیقة هو النبی آخرون قالوا هذا هو المسيح. می فرماید بعضی از حضرات یهود که وعظ آن حضرت را شنیدند به دو فرقه شدند، فرقه ای گفتند فی الحقیقه این شخص آن نبی معهود است، فرقه دیگر گفتند که مسیح موعود است و البهاء علیک ع

... جمیع ملل عالم منتظر دو ظهور هستند که این دو ظهور باید با هم باشد و کل موعود به آیند. یهود در تورات موعود به رب الجنود و مسیح هستند و در انجیل موعود به رجوع مسیح و ایلیا هستند و در شریعت محمدی موعود به مهدی و مسیح هستند و همچنین زردشتیان و غیره...

(مفاوضات، ص ۳۰)

ایها المقر بوحداثة الله انی قرأت تحریرک و ابتهلت الی الله ... و اما ما سئلت من اصحاب الرابع و الخمسون من سفر اشعیاء المراد منها الورقة العلیا والدة عبدالبهاء و البرهان علی ذلك يقول ان بنی المستوحشة اکثر من بنی ذات بعل، تمعن فی هذه العبارة و العبارة الثانیة و هی یرث نسلک اما و یعمر مدنا خربة، ثم الذلّ و الهوان الذی رأت هی فی سبیل الله لاینکره احداً ابداً...

^۱ جناب مصباح پس از نقل آثار مبارکه فوق به درج فقراتی از بشارات کتاب مقدس پرداخته اند که صورت آنها به شرح ذیل است:

مزامیر، مزمور ۲۴، آیه ۱۰-۷ و مزمور ۵۰، آیه ۲-۱

اشعیاء، باب ۹، آیه ۷-۲ و باب ۳۵، آیه ۳-۱ و باب ۵۴

ارمیاء، باب ۳، آیه ۱۶ و باب ۳۱ آیه ۷-۶ و ۳۴-۳۱

حزقیال، باب ۱۶

عاموس، باب ۴، آیه ۱۳-۱۲

میکا، باب ۴، آیه ۱-۴

ملاکی، باب ۳، آیه ۱ و باب ۴ آیه ۵

در ذیل عنوان "بشارات" جناب مصباح اشعار "یجئ ربکم فی النشأتین..." را نیز نقل فرموده اند که برای ملاحظه شرحی درباره آن ابیات می توان به کتاب مآخذ اشعار، جلد اول مراجعه نمود.

بقعة الحمراء

از آثار حضرت بهاء الله:

قد ارتفع نداء الله عن يمين العرش أنى أنا الله الواحد الفرد الأحد لاتمنعوا آذانكم عن اصغاء كلمة الله توجهوا اليه بقلب طاهر ممرّد انّ الذى قدّس اذنه لسمع النداء من الشجرة النوراء المرتفعة على البقعة المباركة الحمراء تالله قد ظهر الموعود باسمه الودود من لدن عزيز معتمد...

... انّ الخادم الفانى يصيح أمام وجه العالم و يذكر ما فاز به أذنه باصغاء ما تكلم به لسان العظمة والاجلال قال و قوله الحقّ تالله قد اظلم الأمانة و تعيّر وجه الصداقة و تعبّر ذيل الوفاء بين الأرض و السماء و ظهر ما لا ينبغي لامرالله و إيامه و عظمته و اجلاله فى هذه الأرض التى سميت بالبقعة الحمراء بين ملأ الأسماء و بسماء هذه السماء من قلمى الأعلى انتهى ...
(آثار قلم اعلى، ج ٦، ص ٣١٣)

بقعة الزمان - بقعة الرّمان

از آثار حضرت بهاء الله:

ذكرالله على سيناء القرب عن شطر اليمن على بقعة الرّمان فى فردوس العزّ قد كان مشهودا فاشهد بأنّه لا اله الا هو و أنّه لهو الناطق فى كلّ حين بأنّى أنا الله لا اله الا أنا قد كنت عن العالمين غيباً...

أن يا عبد اسمع ما يلقيك منادى الطور فى هيكل هذا الظهور لتستلذّ عن نغمات ربّك و تفرّ عن نفسك و تستقرب الى نفس الله العلىّ المقنن العظيم. ثمّ اعلم بأنّنا خلقنا فيك بزيرة القدس و بسطانها بسطان من عندنا و قدرة من لدنا اذا أنت فاخلع نعلين الفحشاء ثمّ ادخل عليها لتسمع عن شجرة كينونتك ما سمع موسى بن عمران عن سيناء الرّحمن بأنّى أنا الله لا اله الا أنا المهيمن المنانّ المقنن العزيز القدير اذا فاخرج عن ظلّ ما عندك ثمّ استظلّ فى ظلّ رحمتنا التى ارفعناها بالحقّ ثمّ بعثناها على هيئة الغمام لثلاً يضرّك حرارة البعد و يجعلك من

المستقرين و هذه بقعة الرمان قد بعثناها على هيئة اللوح و تتجلى به على مرآت قلبك أن تقابله الى اشراق هذه الشمس التي بضياؤها بعثت الأولين و الآخرين...

يا محسن كلما اضررنا عليك النار أنك لا تشتعل اذا بعثنا نار الخلد على هيكل اللوح و ارسلناها اليك لعلك تشتعل في نفسك و يشتعل بك الموجودات ليظهر من كل شيء ما ظهر لموسى بن عمران على سيناء القدس و فيه الرمان و كذلك يلقيك نفس السبحان لتكون من القائميين...

ذكر الله قد ارتفع بين الأرض و السماء من هذا اللسان الذي ما تحرك الأ على ذكر الله و يشهد بذلك اهل ملاء الأعلى ثم الذين هم استظلوا خلف سرادق الكبرياء عن وراء قلزم الأبهي مقام الذي سمى في مدائن العماء بحوريب الأمر و في ملكوت الأسماء ببقعة الرمان و في ميادين السنن بفاران الرحمن....

ونيز نگاه كنيد به "زمان" و "كلمات مكنونه".

بقية الله

از آثار حضرت ولي امرالله:

در توقيع جناب حاج محمود قصابچی به تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۳۲:

.... بقية الله في الرتبة الأولى تطلق على جمال الأبهي و في الرتبة الثانية المراد هو نفس حضرة الرب الأعلى فقصد المبارك في هذه الآية هو هذا بأنه في حين ظهور جمال القدم ان الحقيقة الفائضة الكلية الالهية تتجلى عن الأرض بصورة خارقة للعادة و ليس المراد بأن لتلك الحقيقة المجردة حلول او نزول ظاهري...

بلايا و مصايب

از آثار حضرت بهاءالله:

حمد مقدس از لم یزل و لا یزال محبوب بی‌زوالی را لایق و سزااست که از اشراقات انوار آفتاب معانی عالم بیان را منور فرمود ... آفاق را غبار تیره نادانی اخذ نموده، این است که عالم منقلب و قلوب مضطرب و نفوس متحیر مشاهده می‌شوند. در وقتی از اوقات از لسان منزل آیات این کلمه استماع شد قوله جل کبریاثه یا خادم عالم منقلب است و انقلاب او ساکن نخواهد شد الا بارادة ربك القدير. عجب در آن که مع انتشار آیات الهی و ظهور بیانات هنوز آگاه نیستند که سبب انقلاب و اختلاف چیست. از قبل قلم اعلی عزت دو قوم را از کتاب محو نمود چنانچه مشاهده می‌نمائی، مثل اسکندر روس که اعظم ملک عالم بود به چه ذلت از میان رفت. یا خادم، اگر انقلابات خارجه ساکن شود در داخله حرکت ظاهر گردد، اگر حکم سیف و نار از میان برخیزد ابواب رزایا و بلايا بر وجه عالم مفتوح گردد. ای کاش اقل من آن تفکر می‌نمودند و سبب و علت حوادث زمان را عارف می‌شدند. لعمری لیس لهم ملجأ و لا مناص، يستغيثون و لات حینه انتهى...

الکسندر

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای دختر عزیز نامهات رسید برهان ثبوت و استقامت بر امر بدیع بود این که در السن خلق انتشار یافته که بلای غریبی از قبیل زلزله و غیره بعد از این حرب استیلا خواهد یافت، این اوهام است، اصل ندارد. شاید در بعضی مواقع حسب العاده ضرری واقع گردد اما فوق العاده امری واقع نگردد. ولکن عالم انسانی هنوز راحت نیست، هنوز مشقت خواهد کشید تا این که انتظام یابد و راحت حاصل شود...

بلد طيب

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و أنك أنت فادع الله أن يجعلك البلد الطيب حتى تخرج نباتك باذن ربك و تتزين بأوراد المعاني و البيان و تنتشر منك نفحات القدس في البلدان...
(مكاتيب، ج ٢، ص ٢٣٩)

بلوغ عالم

نگاه كنيد به ذيل "اقدس"

بهاء

از آثار حضرت بهاءالله:

يا زين المقربين بشر عبادنا بذكر الله الملك الحق المبين ... لما اتصل الباء بالهاء و امتزجا انقلب منهما كل الأشياء من لدن ربك المهيمن القيوم تمسك بالنقطة الأصلية الإلهية و مادونها صفر ولو تراه موجوداً في الأرض ان ربك لهو العليم الحكيم أنا لو نريد أن نظهر ما هو المكنون من النقطة التي فصلناها في اللوح لنقدر ان ربك لهو المهيمن على العلوم أنا اظهرنا نفسنا بسلطنة يشهد بها الملأ الأعلى ثم عباد مكرمون...

يا عندليب اسمع النداء إنه يظهر مرة باسم الحبيب و أخرى باسمي المحبوب و تارة باسم قلمي الأعلى و طوراً بهذا الإسم الذي به ارتعدت فرائص الأسماء و انصعق من في الأرض و السماء إلا من شاء الله ربك المهيمن على الأشياء أنه لهو الفرد المتعالى العليم الحكيم. أنا ذكرناك من قبل بما فاح به عرف البيان في الإمكان و سرت به نسمة الله على من في السموات و الأرضين...
(آثار قلم اعلى، ج ٢، ص ١)

و نیز نگاه كنيد به ذيل "نقطه".

از حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهى

ای طراز، ای شمع طراز، در خطبه شرح قصیده سید احرار الحمد لله الذی طرز دبیاج الکیونونه بسرّ الینونه بطراز النقطه البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق فرموده. مقصد از نقطه البارز عنها الهاء جمال قدم روحی لأحباته الفدا است و انشاء الله تو مظهر موهبت این طرازی. ای طراز البهاء و عبدالبهاء و رقی البهاء و ذلیل البهاء، و این لطف و احسان چون مه تابان بر هر اقی تابد زیان مؤید به تأییدات روح القدس گردد و قلب منبع الهام شود. نسل الله بأن یؤیدک علی الصعود الی هذا المقام الرفیع المنیع ع ع (آیات ینات، ص ۴۰۳)

بیان

از آثار حضرت بهاء الله:

هذا کتاب الله العلیّ المقندر الکریم الی الله العزیز السلطان الممتع المنیع ... یا ملاً الیّان أ ما بشرکم الله فی الکتاب بهذا الظهور بلسان صدق مبین فی ما نزل للعظیم حین الذی سئل عن اسم الله الباطن و أجابه بقول الحقّ أنه ابن علی امام حقّ یقین ... قل یا قوم أ لست ابن علیّ بالحقّ أ ما سمیت بالحسین فی جیروت الله المهیمن العزیز الکریم ... ■

و نیز نگاه کنید به ذیل "قرآن"، شرح سوره رحمن آیه ۳ و ۴

بیت

بیت الحرام - بیت المعمور

از آثار حضرت باب:

یا قرّة العین انک أنت النبا العظیم فی الملاً الأعلى و علی ذلك الاسم عند اهل العرش قد کنت بالحقّ معروفا. قل ائی أنا البیت قد کنت بالحقّ مرفوعاً و ائی أنا المصباح فی المشکوة قد کنت

بِاللهِ الْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ مُضِيئاً وَ أَنَّى أَنَا النَّارُ فِي النَّورِ عَلَى نُورِ الطُّورِ فِي أَرْضِ السَّرُورِ قَدْ كُنْتُ
حَوْلَ النَّارِ مَخْفِيّاً.
(توقيعات مبارکه، ج ۲، ص ۲۵۶)

از آثار حضرت بهاء الله:

... يا قوم فادخلوا مسجدَ الأقصى الذي بناه الله بأيدي الفضل في قلوبكم اياكم أن لاتخبروه
بجنود النفس والهوى ثم احفظوه من ذكر الشياطين قل تالله إننى لمسجد الأقصى فى ملاً الأعلى
و بيت المعمور فى ملاً الظهور و حرم الكبرياء عند سدرة المنتهى و حل الأمر على مشعر البقاء
و مقام القدس فى هذا الفردوس الرفيع المنيع...
(آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۷۷)

قد ارتفع نداء الله عن يمين العرش انى انا الله الواحد الفرد الأحد ... انى كمسجد الأقصى بينكم و
حرم الله تلقاء وجوهكم و بيت الحرام للأنام اياكم أن تمنعوا أنفسكم عما قدر لكم و تكونوا
ممن أعرض عن الله ...

يا افنانى يا محمود لله الحمد به مقام محمود وارد شدى و به زیارت بیت حقیقى فائز گشتى.
قسم به آفتاب حقیقت که از افق سماء سخن مُشرق است، لازال این بیت مطاف ملاً اعلى و
اهل جنت علیا بوده، چه بسیار از مقربین که در طلبش جان انفاق نمود و روح ایثار کرد. به
قوت ایمان و ایقان قصد بیت الهی نمودی و به آن رسیدی و ندایش را شنیدی. طوبی لك و
لأفنانى الذى فاز بزیارتى فى اول الأيام قد ایدکم الله بما لا ينقطع عرفه أن اشكروا الرب الذى
أتى بمجده العظيم و امره المبرم الحكيم.

... این است حرم الهی در مابین شما و این است بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل
انسانی حرکت می نماید و مشی می فرماید و این است منای عالمین و مشعر عز توحید و مقام
قدس تفرید و حل الله المقتدر العزیز الفرید که در مابین خلق ظاهر شده و مشهود گشته ...
(مجموعه الواح، ص ۱۸۵)

... هر عمارى را خرابى از پى و هر حیاتى را موتى از عقب. یا احمد، صاحبان قصور طراً به
قبور راجع. در صبح بر وسائد علیا متكى و در عشا تحت لحد ساکن. هل يقدر أحد أن يميز
بين عظام المالك و المملوك و بين جماجم الرعية و الملوک. از حق جل جلاله می طلبیم به

ایادی قدرت و معمارهای حقیقت بیتی بنا فرماید مقدّس از فنا و زوال. طوبی از برای نفسی که به چنین بیتی فائز شود. سبب و علت و بانی این بیت کلمة الله بوده و هست، چه که کلمه اش را فنا اخذ ننماید و در کتاب مخلّد است... (آیات بیّنات، ص ۱۳۱-۱۳۰)

أستلک یا حیب قلوب المشتاقین بمظاهر أمرک و مهابط و حیک و مطالع عزک و مخازن علمک، بأن لاتجعلنی محروماً عن بیتک الحرام و المشعر و المقام، أی ربّ و فقیّ علی الورد فی ساحة قدسه و الطواف فی حوله و القيام تلقاء بابه ... (مناجاة، ص ۱۴۲)

... أن استمع النداء من شطر هذا البيت المعمور من هذا الرّق المنشور أنه لا اله الا أنا الغفور الرحيم... (آثار قلم اعلى، ج ۶، ص ۵)

... أنك يا أيها الناظر الى الله طهر قلبك عن كلّ الإشارات ثم استقم على امر ربك مالك الأسماء و الصفات لينصرك الله بقدره من عنده و يجعلك غالباً على الشرور الذين كفروا بالله ربّ البيت المعمور كذلك أمرک قلم القدم في هذا البكور و البهاء عليك و على من سجد لوجه الله في أيام الظهور. (آثار قلم اعلى، ج ۶، ص ۱۳۳)

الحمد لله الذي تفرّد بالعظمة و القدرة و الجمال و توحد بالعزّة و القوّة و الجلال و تقدّس عن أن يدركه الخيال أو يذكر له نظير و مثال قد أوضح صراطه المستقيم بأفصح بيان و مقال أنه هو الغنيّ المتعال فلما أراد الخلق البديع فصلّ النّقطة الظاهرة المشرقة من افق الإرادة و أنها دارت في كلّ بيت على كلّ هيئة الى أن بلغت منتهى المقام أمراً من لدى الله مولى الأنام و أنها هي مركز دائرة الأسماء و مختم ظهورات الحروف في ملكوت الإنشاء ... (اشراقات، ص ۵۱)

بارك الله يا حسن بما وردت في حصن حبي الذي كان من زبر الأمر معموراً و أنه لبيت المعمور بين ملاء الظهور و حرم الحرام في فردوس الأعظم و بيت القدس لمن في الأرض جميعاً...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ايتها الجمرة المشتعلة بنار محبة الله اني قرأت نبيقتك البديعة الإنشاء و اطلعت بشوقك الى الله
و انجذابك بنفحات الله و قد اذنا لك بالحضور الى هذا البيت المعمور و هذا بشاره يهتز منها
قلوب ملائكة السماء و مظاهر التقديس في ملكوت العلى ع

هو الله انى رب غفور اين طيور شكور را تن اسير قبر مطمور گرديد و جان به بيت معمور پرواز
نمود از دام خاکدان رهائی يافتند تا در جهان آسمان حيات جاودانى يابند... (مائده آسمانى،
ج ۹، ص ۳۹)

تابوت

از آثار حضرت بهاء الله:

... أنك لم تزل كنت مظهر الأسماء و الصفات و مسرح لحظات مالک الأرضين و السموات قد
ورد عليك ما ورد على التابوت الذى كانت فيه السكينة طوبى لمن يعرف لحن القول فيما أراد
مالک البرية و طوبى للذين يستنشقون منك نفحات الرحمن و يعرفون قدرک و يحفظون
حرمتك و يراعون شأنك فى كل الأحيان... (منتخباتى از آثار، ص ۸۰)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای غلام حسین، به نام غلام جمال مبارکى و به کام فائز به موهبت خداوند عالم. چون بنده
صندوق بودى حامل صندوق گشتى. اين صندوق نيست، تابوت سکينه است چنانچه
مى فرمايد: "و آية ملكه أن يأتيكم التابوت فيه سكينه." بعد مى فرمايد: "تحمله الملائكة." پس
حمد کن که ملك حامل تابوت بودى و اعظم از ملك طالوت و انشاء الله قاهر بر جالوت.
شکر کن خدا را که به چنین خدمتى سرافراز شدى و از ديگران ممتاز گشتى. و عليك التحية
(قاموس توقيع صد و هشت، ص ۵۸-۵۷)

و الثناء ع

هو الله

ای قائم به خدمت روضه مقدسه، این خدمت تاجی است که از آسمان بر فرق تو نهاده شد. این خدمت نوری است که در جبین تو چون صبح مبین روشن گشت. این خدمت صیت کرامتی است که شرق و غرب را احاطه خواهد کرد. این خدمت علمی است که بر فراز آسمان بلند خواهد شد. این خدمت گوهری است که در تاج ملوک ملکوت می درخشد، زیرا تابوتی است که در قرآن می فرماید، "آیه ملکه أن یأتیکم التابوت فیہ سکنیة." این سکنیة جسد مطهر است. این سکنیة روح مجسم است. این سکنیة هیکل منور است. این سکنیة قمیص نورانی جمال اطهر است. طوبی لک ثم طوبی لک. ع ع

(قاموس توقیع صد و هشت، ص ۵۷)

از آثار حضرت ولی امرالله:

مقصد از تابوت عرشی است که دارای احکام شریعت موسویّه و محلّ توجّه بنی اسرائیل در ایام حضرت موسی بوده و دشمنان بنی اسرائیل آن تابوت را چندی غصب نمودند. فرمودند اشاره به تعدّیات و تسلط دشمنان امرالله بر بیت الله و مقصود از سکنیة روح الهی است که در آن عرش استقرار یافته و حافظ و حارس آن بوده...

(قاموس توقیع صد و هشت، ص ۵۸)

تاریخ

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... آنچه در خصوص تواریخ فلاسفه سؤال نموده بودید تاریخ قبل از اسکندر یونانی بسیار مشوش است، زیرا مسلم است که تاریخ بعد از اسکندر ترتیب و انتظام یافت. لهذا ابدأ به وقایع تاریخیه و روایات قبل از اسکندر اعتماد نتوان نمود و این مسئله در نزد عموم مورّخین و محققین مسلم است. چه بسیار مسئله‌ای از مسائل تاریخیه که در عصر ثامن عشر مسلم بود و در تاسع عشر مخالف آن تحقّق یافت. لهذا بر اقوال مورّخین و روایات قبل از اسکندر حتی زمان حیات نفوس مهمّه اعتماد نه. پس در اختلاف مضمون لوح حکمت و نصوص تاریخیه تعجب ننمائید. باید یک قدری در اختلاف عظیم مورّخین و تواریخ متباینه دقت نمود. چه

که مورخین شرق و غرب بسیار اختلاف دارند و لوح حکمت به حسب بعضی از تواریخ شرق مرقوم شده و از این گذشته تورات که اقدم تاریخ شمرده می شود، امروز سه نسخه موجود: تورات عبری که در نزد یهود و علماء پروتستانت معتبر است و تورات سبعینی یونانی که در کلیسای یونانی و نزد شرقیون معتبر است و تورات سامری که در نزد سامریون معتبر است. این سه نسخه با یکدیگر حتی در تاریخ حیات مشاهیر اختلاف عظیم دارد... مقصود این است که حتی در تاریخ مقدس که مقدم ترین تواریخ است اختلاف در اوقات حیات مشاهیر موجود تا چه رسد به تواریخ سائره و از این گذشته انجمن های معارف اروپا متصل به تصحیح تواریخ موجوده شرق و غرب مشغول. با وجود این چگونه تواریخ مشوش امم قبل از اسکندر با نص الهی مقابلی نماید. اگر استغرابی می نمایند در این اختلاف تاریخ مقدس تعجب فرمایند و الا نص الهیه امر محتوم است و جمیع تواریخ عالم با نص الهی مقابلی ننمایند...

(مائده آسمانی، ج ۲، ص ۶۷-۶۵)

تثلیث

از آثار حضرت ربّ اعلی:

... انّ هذا کتاب من عند التّاء الی اوّل من آمن أن اشهد أنّه أنا الملیک القدور...

(منتخبات آیات، ص ۴-۳)

... انّ هذا کتاب من عند التّاء الی الذی يظهر بالحقّ أنّه هو العزیز المحبوب...

(منتخبات آیات، ص ۱)

از آثار حضرت بهاء الله:

... قل قد ارتفعت خيام القدم و أنتم یا ملأ البیان لاتحرموا أنفسکم عنها ثمّ اسکنوا فی فنائها تالله قد اثمرت سدره البهآء فی هذا الرّضوان الذی ظهر علی هیکل التّریع فی هیئة التّلیث و أنتم یا اهل سفن البقاء تقرّبوا بها ثمّ تنعموا من اثمارها...

(آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۲۴)

... فلما انتهى النداء و تمّت الأحرف العزّیة الغیبة علی هیئة التّلیث فی هیکل التّریع و ظهر السّرّ الاسری و الكنز الأخفی و حمل العرش الأحرف الثمانية النوراء اذا تمّ و کمل و ختم هیکل

الإسم الأعظم فى خاتم قدس حفيظ. طوبى لمن نظر الى خاتم المحبوب و عرف ما قدر فيه من الأسرار المودعة فى كناثر كتب القبل من لدن عليم حكيم. (مائدة آسمانى، ج ٤، ص ٤١)

الحمد لله الذى اظهر من ظهر لَمَّا ظهر بما ظهر فيما ظهر ... فلَمَّا أراد أن يبشِّر العالم بالسِّر الأعظم قد أظهر من استقرَّ على عرش التَّثلِيث ليبلغ النَّاس السِّر المكنون و الكنز المخزون الذى ظهر على هيكل التَّربيع أنه قد كان بسلطان تقديسه مقدساً عن ذكر من فى الإبداع و أنه لمربع الذى لا يستمدُّ فى الظَّاهر و لا فى الباطن إلا بنفسه المهيمنة على العالم و أنه لو يذكر بالعظيم لا يذكر معه الأسماء فى الرتبة الأولى و به ظهر الالف القائم بين الحرفين و قضت ما ظهر بالحرف الأوَّل و تحقَّق حرف الثَّانى اذا انبسطت سماء اخرى بعد انطواء سماء الأولى تبارك الله الذى ينطق فى قطب الإبداع و ينادى من فى الإختراع فى كلِّ الأحيان أنه لا اله الا هو المقتدر المتعالى العلىَّ العظيم...

هو الحىّ نقطة عما سير نمود تا در عرش نطق مستريح گشت و بعد هياكل حروف ابهى را به تركيب خلع بدیع مركب نمود كلمه جامعه مبارکه از جبين مبین باهر گردید و تمام آن را در ثای تثلیث قبل تربيع مشهود و ظاهر فرمود تا تبارك الله احسن الخالقين قمص بدیع پوشیده و از افاضه هو الحق لا اله الا هو كل ارض را مبروك گرداند تا قدرت كلیه الهیه ثابت شود و ثمره صمدانية ربانیه ظاهر گردد و السلام.

هذا كتاب ينطق بالحقّ و فيه يذكر ما يسر به افئدة العارفين ... أن يا ملأ البيان فاقتبسوا من هذه النّار التى اشتعلت فى هذا العراء و ظهرت على هيكل التَّربيع فى هيئة التَّثلِيث و تنطق بالحقّ فى كلِّ حين بأنّه لا اله الا أنا المهيمن العزيز القدير...

هذا كتاب ينطق بالحقّ و جعله الله آية ظهوره ... يا قوم اتقوا الله و لا تختلفوا فى امره و لا تتبعوا الذين تجدوا فى قلوبهم البغضاء من هذا الجمال الذى ظهر على هيكل التَّثلِيث فى هيئة التَّربيع مشهودا...

سرّ وفا از نغمه ما می ریزد
وین نفعه خوش از جعده ما می ریزد
سرّ حقیقت بین کز وجهه ثاء می ریزد

رشح عما از جذبۀ ما می ریزد
از باد صبا مشک خطا گشته پدید
شمس طراز از طلعت حقّ کرده طلوع

(سفینه عرفان، ج ۲، ص ۵۹)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... ثم اعلم بأن التثليث عين التربيع و التربيع عين التثليث و هذا يعرفه من يعلم لحن القول و يطلع بالأسرار المرموزة في سطور الكائنات و الرسائل المنزلة من القلم الأعلى...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۹۳)

... چون آفتاب اثير را در فلک بروج دوازده برج محقق و مقرر است، لذا حکمت الهیه چنین قرار گرفت که شمس حقیقت را هم در فلک احدیت دوازده برج مقرر باشد، چه که تثلیث را که حقیقت ولایت است چون در تربیع که حقیقت نبوت است ضرب نمائی عدد دوازده ظاهر گردد. این است که منجمان می گویند ان التثلیث عين التربيع... (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۴۶)

هو الأبهی

اللهم يا الهی قد بعثت الهيكل المكرم و الطلسم الأعظم على شكل التربيع في هيئة التثليث فتباركت يا ربی العلی العظيم فكان عرشك الجليل و سريرك القويم و صبحك المبين و نورك الساطع على العالمين فكل مشتاق ابيضت عيناه من حزن الفراق ارتد بنفحات قميصك بصيراً و كل عليل مقبل امسى صحيحاً بريئاً و كل اصم طالب غذا سمياً و كل عطشان اصبح رياناً و كل جائع اضحى شعباناً الهی الهی ايد عبدك هذا على نوال حشمة ملكوتية و شهامة جبروتية و عزة رحمانية و حياة ابدية و مكانة سرمدية حتى تنتشر في الآفاق مآثره و يطبق الأرض صيته و مفاخره و البهاء عليه ع

ای طالب حقیقت نامه پارسال نرسید اما نامه ای که به تاریخ ۲۶ جولای نوشته بودی واصل شد ... فرق میانه آب و ابن و روح القدس این است که آب آفتاب حقیقت است و ابن و روح القدس دو مرآت متقابل آن آفتاب در هر دو آینه ظاهر و آشکار. چون به حقیقت نگری آفتاب یکی است و در دو آینه دیگر جلوه نموده و بظاهر تعدد یافته. زیرا آفتاب مشهود در مرآت نیز آفتاب است، اما تجلی آفتاب حقیقی است، نه این است که آفتاب از علوش تنزل نموده و در آئینه منزل و مأوی کرده، بلکه آفتاب در علو تقدیش باقی و برقرار اما در آئینه جلوه نموده ...

ای طالب حقیقت مسئله تثلیث از بعد از حضرت مسیح الی الآن معتقد مسیحیان و تا به حال
 جمیع فضلالی ایشان در این مسئله واله و حیران و کلّ اعتراف نموده‌اند که این مسئله از عقل
 خارج است، زیرا سه یک نشود و یک سه نگردد. جمع میان این دو مستحیل است. یا یک
 است یا سه است. اگر بگوییم حقیقت الوهیت منقسم است، ولو به وجهی از وجوه، انقسام از
 لوازم امکان و حدوث است و قدم مبری. اگر گوئیم که واحد در اصل واحد بود بعد منقسم
 شد، تغییر و تبدیل در ذات احدیت لازم آید و تغییر و تبدیل از لوازم امکان است نه ذات
 الوهیت و اگر گوئیم این تعدّد قدیم است، سه قدیم لازم آید و لابدّ مابین این سه
 مابه‌الامتیازی هست، آن نیز قدیم است. در این صورت پنج قدیم حاصل شد و در بین این پنج
 نیز مابه‌الامتیاز موجود نه، قدیم لازم آید و هکذا الی ما لا نهاية لها. در این صورت تسلسل
 لازم آید و بطلان تسلسل مسلم است و همچنین آیات توحید در جمیع کائنات مشهود و
 واضح است. اگر جمیع کائنات را جمع کنی دو دانه نیابی که در جمیع شئون متساوی باشد،
 لابدّ از فرق است. در این صورت آیت توحید در جمیع اشیاء ظاهر و آشکار است، تا چه
 رسد به موجد اشیاء. اما در انجیل عباراتی صریح است که دالّ بر اقانیم ثلاثه است، از جمله
 "پدر در پسر است" و "پسر در پدر". چون مسیحیان پی به معنی این عبارت نبردند لذا
 افکارشان پریشان شد. اما حقیقت این مسئله این است که وحدانیت الهیه ثابت است، ولی
 تجلی در حقایق مقدّسه می‌فرماید. شمس، شمس واحد است، ولی در مرایای متعدّده تجلی
 می‌نماید. اگر نظر در مرآت نمائی و تجلی شمس مشاهده کنی و گوئی آفتاب در آئینه است
 و این آفتاب ظاهر در آئینه هرچند همان آفتاب آسمان است و هرچند دو آفتاب است ولی
 بحقیقت یکی است. ولی با وجود این آفتاب از علو تقدیس و تنزیه تدنّی ننموده و در این
 آئینه منزل و مأوی نگرفته، اما تجلی فرموده. حقیقت مسیحیه مانند آئینه مجلی بود و شمس
 حقیقت از افق تقدیس در آن آئینه تجلی فرموده بود. لهذا واضح شد که شمس هن حیث
 الحقیقه واحد است، ولی در مرایای متعدّده تجلی فرموده. این مسئله مفصلّ از برای مس بارنی
 بیان گردید و او بر ورق مرقوم نمود. عن قریب به آن اطلاع خواهید یافت و این مسئله مشکله
 بتمامها واضح و مشهود و مبرهن گردد. و علیک التّحیة و التّناء ع

■ (مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۴۳-۴۱)

و نیز نگاه کنید به ذیل "سر - سر منمنم"

تحریف

از آثار حضرت بهاء الله:

این که مرقوم فرموده بودند در بعضی اذعیه و مناجات منزل نازل و اجعله اگر در مقام رجا و اجملنی که اضافه به قائل است تلاوت شود تحریف محسوب است یا نه؛ عرض می شود این فقره تحریف نیست و هر دو قسم جائز است و همچنین در کلمه مبارکه قل اللهم و قل لك الحمد حذف کلمه قل و ذکر آن هر دو صحیح است؛ اما ذکر نظر به شرافت کلمه مبارکه که از قم مالک احدیه ظاهر شده و حذف آن جایز چه که ظهور عبودیت و اختصاص در این مقام اظهر است. (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۱۸)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ایها المنجذب بنفحات الله قد اخذت تحریرك المورخ اول آب سنة ۱۹۰۱ و اطلعت بمضمونه ... و اما ما سئلت بخصوص الزیادة فی کتاب العهد القديم و الجدید اعلم ان القوم حیث لم يفهموا القول و لم يدركوا حقائقها فترجموا بحسب ادراكاتهم و شرحوا الآيات بمقتضى استنباطاتهم فحصل التشویش فی العبارات هذا ما هو المحقق و اما الإزدیاد عمداً فهذا امر غیر مثبت و لكن اخطئوا كل الخطاء فی فهم العبارات و ادراك الإشارات فلذلك وقعوا فی الشبهات بالاخص فی الآيات المتشابهات...

تفسیر

از آثار حضرت بهاء الله:

... اليوم باید اجبای الهی ناظر به ظهور و ما يظهر منه باشند. بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن به هوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حق بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه از کلمات الهیه را ادراک نموده بودند... (اقتدارات، ص ۲۳۱-۲۳۰)

... اسألك بعبرات عيون عاشقيك و حشرات افئدة مشتاقيك و نفحات آياتك و فوحات آياتك بأن تحفظنا عن الذين يتكلمون بما يكدر به صافى كأس عرفانك و يتغير زلال سلسيل بيانك كم من عباد يا الهى تراه ينسب نفسه اليك و ينطق بما يهتك سرّ عزك بين بريتك و يحسب أنه ممن اصلح فى ايامك لا وعزتك بل افسد فى أمرك و نطق بما احترق به افئدة المخلصين من اصفيائك و المقرئين من اوليائك تشهد يا الهى بأن الذى يفوه اليوم بغير رضائك و ما أنزلته فى الواحك أنه اشدّ خسرأ من الذين جاحدوا ببرهانك و جادلوا بآياتك و اعرضوا عن نفسك و كفروا بمطلع وحيك و مشرق الهامك ... (امر و خلق، ج ٣، ص ٣٩٥)

هو العزيز

ذكر ورقة القدس عبده علياً ليشكر الله بارئه و يرتقب يوم الذى يأتى الله فى ظلل مشهود قل يا قوم اتقوا فى هذا اليوم و لاتوقفوا اقل من أن ثم اسرعوا الى مقعد قدس محمود و لاتتخذوا من الكتاب ما تشابه منه فاتخذوا ما جعله الله محكم غير متجانف عن الحق و كان على امر معهود و يا قوم لاتفسروا كلمات الله بظنونكم و هويكم اتقوا الله ثم استقيموا على هذا الصراط العلى الذى جعله الله هدى و رحمة للذين هم اتبعوا امر ربهم و كانوا على حب مشهود بحيث يظهر انوار الحب من وجوههم و اذكار الله عن قلوبهم و كانوا من جواهر الوجود. ١٥٢

... فاعلم بأن لكلمات الله و سفرائه معاني بعد معانى و تأويلات بعد تأويلات و رموزات و اشارات و دلالات و حكّم بما لانهاية لها و لن يعرف احد حرفاً من معانيها الا من شاء ربك لأن معانيهم كنوزهم كنزوها فى خزائن الكلمات و لا يعلم اسرارها الا الله العزيز المقتدر المحمود و سيعلم تأويلها كل من عرج الى سموات القرب و القدس و قدّست بصراه بذكر الله و بلغ الى مقام الذى يشهد بلسان السودعة فى سره بأنه لا اله الا هو و أنه لهو الذى كان و لم يكن معه من شىء اذا يلتفت بكل المعانى و العرفان المكونة فى كل شىء من قبل أن يقول كن فيكون... (امر و خلق، ج ٢، ص ١٤١)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای یاران عزیز عبدالبهاء آن دلبر بی همتا تحمل هر جفائی فرمود ... امیدم چنان است که آن یاران الهی مؤید و موقّق گردند و به نصوص الهیه تمسک جویند، ابدأ تأویل نکنند و تفسیر نمایند. نص صریح ظاهر ظاهر را گیرند و به اوهام هادم بنیان نپردازند، مثل بعضی

سبک مغزان کور فرقان که نصّ قاطع شریعت الله را متروک و مهمل گذاشتند و تأویلات و همیّه مطابق نفس و هوای خود نمودند. آن قوم حزب شیطانند و سبب ضلالت انسان. عبدالبهاء بنده بنده بهاست، هر کس غیر از این گوید از اهل ضلالت و هواست البتّه از او اجتناب نمائید. ع ع

اعلمی یا امة الله انّ جميع المسائل المذكورة في الإنجيل من عجائب المسيح أنّها كلّها لها تفاسیر و تأویل لایعلمها الاّ كلّ سمیع و بصیر ... و توجّهی الی ملکوت الأبھی و اطلبی تأیید روح القدس عند ذلك فسری كلّ کتب و زبر و یؤیدک الله علی ذلك بتأیید من روح قدسه. (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۴۸)

هو الأبھی

ای نفحة خوش ریاض محبة الله ادراکات و معلومات انسانیّه کلیّه در سه مراتب واقع یا معانی مجردّه و حقایق بسیطة محیطه است که در تحت ادراکات عقول سلیمه و نفوس قدسیه است یا صور محسوسات و اعیان خارجه است که در ظلّ احساسات حواس ظاهره و قوای جسمانیه است و یا آن که معلوماتی است که در تحت معقول و محسوس است و آن متخیلاتی است که عبارت از تشکیل معانی در صور محسوسات است که قوه مصوره تصور آن نماید و در ساحت حضرت عقول عرض نماید و چون در کلیّه نفوس بشریّه شعله نورانی عقل الهی که مدرك معانی مجردّه است مخمود است و ادراکات محصور در محسوسات، لهذا اکثر شقّ ثالث اختیار و بیان شد تا عقول ضعیف نصیبی از حقایق مجردّه روحانیّه برآند. این است که یا فردوس اعلی و گاهی جنّة المأوی و دمی ریاض و حیاض و غیاض تعبیر می شود و الاّ مراتب قرب و وصال در ملکوت ابھی مقدّس از جمیع این شئون و اوهام است. و البهائ علیک. (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۴۷-۱۴۸)

فاعرف یا ایها السامع بأنّ للأنبياء اصطلاح لایعلمه غیرهم و هم یتکلمون بما لایعرف أحد دونهم الاّ من استضاء من تشعشات أنوار تلك الشمس المشرقة و النجوم الزاهرة البازغة و ربّما یعترض جاهل علی هذا المقال و یقول لو نزلت الآيات الالهية فی ذکر علامات ظهور مظاهر الأحديّة باصطلاح لایعرفه الناس فلا بأس علیهم فی ما یعلمون نقول اذا جاء أحد یعرف تلك العبارات و رموزاتها و یظهر ما ستر فیها من معانیها و اشاراتها فهذا دلیل أنّه نور من تلك الأنوار الساطعة و سراج من تلك السرج اللامعة و ثانیاً انا نأخذ المیزان من الأزمنة السالفة

و الأعصار الخالّية مثلاً فلماً عرفنا ظهور المسيح بغير هذه الإشارات و ظهور الرّسول دون تلك العبارات لانّ شكّ في أنّ لها معان و اشارات في بواطن الكلمات. (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۴۵)

... در آیات بعضی مسائل به حسب استعداد سائل و اعتقاد آن زمان نازل شده مثلاً در قرآن مسئله ذوالقرنین و مسئله یاجوج و مأجوج چون سائلین چنین تصوّر می نمودند لهذا به لسان تأویل بحسب افکار آنان نازل شد و فی الحقیقه مقصود از اسکندر اوّل من آمن است که علی علیه السلام باشد، چون در جمیع مراتب سیر فرمود ملاحظه کرد که شمس حقیقت در هیکلی که از خاک و آب وجود یافته مستور و نهان است فوجدها تغرب فی عین حماة. این است که حضرت رسول به اصحاب خطاب می فرمایند که کلموا النّاس علی قدر عقولهم حدّوهم بما يعلمون أتحبّون أن یکذب الله و رسوله...

(از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء)

از آثار حضرت ولی امرالله:

توقيع ميرزا علي قلي خان نبيل الدوله مورخ اول ژانويه ۱۹۲۹:

... نفوس در اظهار عقاید شخصیّه خود در صورتی که ربطی یا ضرری به مبادی اساسیه امر نداشته باشد مختارند...

و نیز نگاه کنید به ذیل "اسم، اسماء" - "کلمات مکنونه" - "کلمه" و "ذوالقرنین".

تلمود

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهی

ای بنده آستان مقدّس نامه شما رسید جواب مفصّل ممکن نه، مختصر مرقوم می گردد و آن این است که قضیه حضرت داود، این مفتریات حزب تلمود موسویان است و اصل و اساسی نداشته و از این قبیل مفتریات در بعضی از حکایات تلمودیه بسیار، محصور در این نبوده.

مختصر حکایت این است که بعضی از اعدای حضرت داود گمان نمودند که حضرت داود در محراب معبد آن شب تنهاست، لهذا از دیوار مسجد پائین آمدند که تعرضی نمایند، دیدند جمعی با حضرت موجودند، جسارت تعرض نمودند. این را بهانه کردند که یکی از ما نود و نه (۹۹) گوسفند دارد و دیگری یک گوسفند؛ آن که نود و نه (۹۹) دارد طمع در یک گوسفند نموده و حضرت داود نپذیرفت و آنان را سیاست نمود. شما ملاحظه نمائید شخصی در میان ملتی به نبوت مشهور و پادشاه آن ملت آیا الیوم ممکن است که چنین رذالتی را قبول نماید. باید ماضی را قیاس به حال نمود. حضرت داود اگر میخواستند هزار نساء انتخاب می نمودند، احتیاج به این نداشتند که چنین عمل شریری را قبول نمایند و البته در آن ملت عقلاء و حکماء و رؤساء به اعتراض قیام می نمودند...

تمثیل

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... حقيقة التمثيل عند الحق هي بيان الشيء بالايجاد مع الظهور و العيان في عوالم الرحمن و اكماله من حيث الحقيقة و الذات و عند اولی الروح المؤيدین بمشعر الغيب المثل عين الممثل به كينونة و ذاتاً و صفة و حقيقة لا فرق و امتياز بينهما بشأن من الشئون و عند اولی الأفئدة المثل هو المثل أي متفق و متشابه مع الممثل به ولو بوجه من كل الوجه نفياً و اثباتاً و اما عند اولی العلم المثل هو المشابه للممثل به ولو بوجه ما و هذا مما لا يعتد به عند الذين ركبوا على سفينة البقاء و ساحوا على قلزم الكبرياء و شربوا رحيق الأصفى من كأس الصافور و وصلوا الى ذروة الغبطة و السرور...

(مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۵۹)

تناسخ

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهی

ای بنده در گاه الهی آنچه از خامة محبت الله جاری قرائت گردید و از مضامینش معانی دلنشین ادراک گردید. امید از موهبت رب مجید چنان است که در کل احوال به نفعات رحمن زنده

و تر و تازه باشید. در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بودید، این اعتقاد تناسخ از عقاید قدیمه اکثر امم و ملل است، حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آثوریان عظیم. ولکن در نزد حقّ جمیع این اقوال و اوهام مزخرف. و برهان اعظم تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای کلّ ذی حقّ حقّه شود. حال هر انسان به بلائی مبتلا شود گوئیم که گناهی نموده است، ولکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه‌اش تازه انعقاد کرده است و کور و کر و شل و ناقص‌الخلقه است، آیا چه گناهی نموده است که به چنین جزائی گرفتار شده است. پس این طفل اگرچه به ظاهر در رحم مادر خطائی نموده، ولکن پیش از این در قالب اوّل جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده. ولی این نفوس از این نکته غافل گشته‌اند که اگر خلقت بر یک منوال بود، قدرت محیطه چگونه نمودار می‌شد و حقّ چگونه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید می‌گشت. باری، ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شتون و آثار و کمالات و حقائق و انواری است که در هر کور عود می‌نماید، نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است. مثلاً گفته می‌شود که این سراج دیشب امشب عود نموده است، و یا آن که گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است. در این مقام مقصد حقیقت شخصیه و عین ثابته و کینونت مخصوصه آن نیست. بلکه مراد آن شتون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود. یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است. مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است. در این مقام نظر به لطافت و طراوت و نصارت و حلاوت آن ثمره است. والّا البتّه آن حقیقت متعیّنه و اعین مخصوصه رجوع نموده. آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متصلاً عود و رجوع و تکرّر خواهند. آیا یک مرتبه این مصائب و بلایا و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت نمی‌کند که مکرّر این وجود را در این عالم خواهند. این کأس چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تابع و تکرّر شود. پس دوستان جمال ابهی ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند و جز بادیّه تمنّای وصول به رفرف اعلیٰ نپویند؛ نعمت باقیه خواهند و موهبت سرمدیه که مقدّس از ادراک امکائیه است. چه که چون به بصر حدید نظر فرمائی جمیع بشر در این عالم ترابی معذبند، مستریحی نه تا ثواب اعمال حیات مکرّر سابق بیند و خوشحالی نیست که ثمره مشقّات ماضیه چیند و اگر حیات انسانی به وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود، ایجاد چه ثمره‌ای داشت. بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می‌بخشید. بلکه موجودات و ممکنات و عوالم مکوّنات کلّ مهمل بود. استغفرالله عن هذا التّصوّر و الخطاء العظیم. همچنان که ثمرات و نتایج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک

مفقود و چون انتقال به این عالم وسیع نماید، فوائد نشو و نما آن عالم واضح و مشهود می گردد، به همچنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشئه حاضره در نشئه آخرای عالم بعد از این عالم مشهود و معلوم می گردد. و همچنان که اگر نشئه و حیات رحیمی محصور در همان عالم رحم بود، حیات و وجود عالم رحیمی مهمل و نامربوط می گشت، به همچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال و ثمراتش در عالم دیگر نشود، بکلی مهمل و غیر معقول است. پس بدان که حق را عوالم غیبی هست که افکار امکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصوّرش قاصر. چون مشام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهر فرمائی نفحات قدس حدائق رحمانیه آن عوالم به مشام رسد. و البهاء علیک و علی کلّ ناظر و متوجّه الی الملکوت الأبهی الذی قدسه الله عن ادراک الغافلین و ابصار المنکرین. عبدالبهاء عباس

تورات

از آثار حضرت عبدالبهاء:

أيتها الزّجاج المقتبس الأنوار من سراج البهاء ... و اما ما سئلت من الآية الثّانية في الفصل السادس من سفر التّكوين أنّما المراد بالأبناء الذّين نبذوا هوائهم و وجدوا هداهم و انتسبوا روحاً الى الرّبّ الجليل اله إسرائيل و المراد من البنات السّنوحات الرّحمانية الّتي تصدر من العباد فلما رأوا أبناء الرّحمن تلك السّنوحات الرّحمانية الّتي صدرت من الحقيقة الإنسانيّة اتّخذوها لأنفسهم قرينة طيبة طاهرة و انجذبوا بجمال تلك الآيات الباهرة هذا هو المقصد الجليل في التّوراة و الإنجيل...

ای منجذبه به نفحات الهی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید... در خصوص هفت روز بیانی مرقوم نموده بودید؛ این یک معنی از معانی کتاب مقدّس است و اما معنی ثانی این است که ایام عبارت از مراتب است؛ مرتبه اولی عالم جماد است؛ مرتبه ثانیه عالم نبات است؛ مرتبه ثالثه عالم حیوان است؛ مرتبه رابعه عالم نفس ناطقه انسان است؛ مرتبه خامسه عالم عقل است؛ مرتبه سادسه عالم روح است که عالم ملکوت است؛ مرتبه سابعه احدیّت و ربوبیّت و الوهیّت است. این مراتب منتهی در هفت می شود. مراتب سته عالم خلق است و عالم ایجاد است؛ مرتبه سابعه عالم حقّ است و تقدیس از شئون خلق. پس این دوره مبارک در رتبه سابعه واقع؛

دوره عظیم است و حشر جدید و قیامت کبری و جنت ابهی و مغرس شجره حیات. این است که من حیث الحقیقه نهایت و پایانی ندارد...

ایها المنجذب بنفحات الله قد اخذت تحریرك المورخ اول آب سنة ۱۹۰۱ و اطلعت بمضمونه ... و اذا قلنا بموجب نص التوراة ان الله قس قلب فرعون أن يؤمن بموسى فالمراد أنه ما الان قلبه و اذا أردنا أن نقول ان الله لم يهد عبداً من عباده نعبر أنه اضله و الظلمة المذكورة فى التوراة التى خلقها الله فالمراد ان الله ما اشرقها بالنور حيث لم يكن النور كانت الظلمة متى لم يكن البصر فهو العمى متى لم يكن الحيات فهو الممات؛ متى لم يكن الغناء فهو الفقر؛ متى لم يكن العلم، فهو الجهل. اذا ثبت بالبرهان القاطع و البيان الواضح أن الشورور امور عدمية ولكن الناس لم يعرفوا معنى آيات التورات...

يا من سمع نقرات الناقر و نغمات الصافور ... اما جبل فاران هو جبل مکه الذى قيل فى حقه فى التوراة فى الباب الثالث و الثلاثين من سفر الإستثناء جاء الرب من سيناء و اشرق لنا من ساعير و تجلى من جبل فاران فسيناء معلوم مشهود و ساعير موطن المسيح الموعود و فاران وطن السيد المحمود و اشراقه ظهور فيضه و سطوع انواره و نزول كتابه و ارتفاع ندائه ...

روز ۲۵ ذی حجه (۴ دسمبر) از جمله نفوسى که تازه به حضور انور مشرف شد، یکی از حاخام‌های بنی اسرائیل بود. در مسائل مفصله تورات با او صحبت می‌فرمودند که "مراد از خلق آسمان‌ها و زمین‌ها در شش روز، آن روز الهی است و خلق روحانی و الا قبل از خلق این آسمان و زمین شب و روزی نبود و از این آیه‌ای که در تورات می‌فرماید روح الهی بالای آب مانند مرغی بود، مراد ماء عرفان است که سبب حیات آسمانی است؛ و این که می‌فرماید انسانی را به صورت خود خلق کنیم، مراد صورت اسماء و صفات الهی است، و الا ذات باری از صور مادی مقدس است و از امثال و اشباه منزّه و میرا." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۴۰۳) و نیز نگاه کنید به ذیل "تاریخ". ■

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید. از عدم فرصت مختصر مرقوم می‌گردد ... اما مسئله یهودا و مسئله حضرت داود و مسئله حضرت نوح و مسائل دیگر که در تورات مدون است؛ بدان

تورات بر دو قسم است؛ یک قسم تاریخی و یک قسم احکام الهی و شریعة الله. قسم احکام و تشریح از حضرت بزرگوار جناب کلیم الله است و اما قسم تاریخی از عزرا. و برهان بر این که در اواخر سفر پنجم وقایعی که بعد از حضرت موسی واقع شده مرقوم است و این مثل آفتاب روشن است که وقوعات بعد از حضرت موسی را شخصی دیگر مرقوم نموده. مراجعت نمائید، مشهود و واضح است. لهذا، چون وقایع تاریخی از حضرت موسی نیست، مسئله حضرت داود و یهودا و نوح و مسائل دیگر که مخالف عصمت است، تاریخی است نه حقیقت ...

تینا و زیتا

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... مقصود از جبل تینا و زیتا دو جبل مقدس است که در قرآن به تین و زیتون نامیده شده و در ارض مقدسه واقع شده‌اند...
 (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۸) ■

... تینا و زیتا بظاهر دو جبلند در قدس که بر انبیای الهی در آن دو جبل تجلی رحمانی شد و مراد از تجلی خطابات الهیه است که در کتب سماویه و اخبار به ظهور کلیه است و این بواسطه انبیاء، چنان که کتب مقدسه را ملاحظه نمائید، بشارات الهی را در آن واضح و مشهود می‌بینید و همچنین ... مقصود از جبل تینا حقیقت عیسی بود و از جبل زیتا حقیقت محمدیه که مغرس شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغریه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور بود. تینا و زیتا در لغت عبری تین و زیتون است و این همان تین و زیتون است که در قرآن قسم به آن یاد کرده؛ زیرا محل تجلیات بودند. این است که می‌فرماید والتین و الزیتون و طور سینین که محل تجلی به حضرت موسی بود و هذا البلد الامین که مکه باشد، لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم، یعنی فرد کامل انسان جامع جمیع صفات است.

(مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۹-۸)

ثمانیه

نگاه کنید به ذیل "عرش"

جبرئیل

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ثمّ اعلم يا ايها المؤمن بالله بأنّ الذي خلق الوجود من العدم و علم الإنسان ما لا يعلم يكون مختاراً فيما يشاء و مقتدرأ على ما يريد من خلق جديد و لا ينكر العارف قدرته القادرة و قوته القويّة القاهرة و يوقن كلّ بصير بأنّه لو يشاء ليخلق خلقاً لا تدركه حوادث الزّمان و لا يحيط عليه حواس من في الإمكان و أنّي في هذا المقام اكتب لك ما نزل من جبروت الله العزيز الجميل في جواب من سئل ربّه الجليل من جبرئيل قوله جلّت عظمته وعلّت قدرته: و اما ما سئلت من جبرئيل اذا جبرئيل قام لدى الوجه و يقول يا ايها السائل فاعلم اذا تكلم لسان العظمة بكلمته العليا يا جبرئيل تراني موجوداً على احسن الصّور في ظاهر الظاهر لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقتدر القدير...

از آثار حضرت ولي امرالله:

توقيع جناب آقا مهربان بهجت مورخ ۲ دسامبر ۱۹۳۷:

... مقصود از جبرئیل روح القدس است که واسطه فیض الهی است و در مقام دیگر اطلاق به فرشته می گردد...

جحيم

از آثار حضرت بهاء الله:

قد حضر بين يدينا ما وجدنا منه اقبالك الى الله العليّ العظيم ... و اما ما سئلت فيما نزل على محمد رسول الله من قبل أنها شجرة تخرج في اصل الجحيم طلعتها كأنه رؤوس الشياطين فاعلم بأن الجحيم هو كينونة اول من أعرض عن الله ربّه و ربّ كلّ شيء و ربّ العالمين و الشجرة هي نفسه التي اشتعلت بيبغض الله و غلّه و انّ بها خلقت الهاوية ثم الحطيمة و السقر و السعير و أنّه هو الذي قد قام تلقاء الوجه في كلّ الأحيان و القيناه من آيات الله الملك الباعث الفريد فلما ارفعنا ذكره اذا كفر بالذي خلقه بقول من عنده و يشهد بذلك كلّ منصفٍ خبير و اما الطلع ادلاء النار الذين انتسبوا انفسهم بأصل الجحيم و تشهدن رؤوسهم في اكثر الديار تالله أنها لرؤوس الشياطين بل الشيطان يستعيد من فعلهم و ما يمكرون في امر الله الملك الفرد الواحد المقتدر العزيز القدير و في مقام انّ الطلع ما نبت من تلك الشجرة كما تشهده أنا جعلناه و اصله فتنة للظالمين ولكنّ الفتنة للذين مذاقوا حلاوة اثمار التي نبتت من سدره الله المهيمن العزيز المنيع و الذين ذاقوا لن يمنعمهم شيء و لن يغيّرههم عمّا خلق بين السموات و الأرضين اولئك دخلوا جنة الأبهي و من دخل لن يخرج منها ابداً كذلك رقم حينئذ من اصابع قدس لميع و من خرج فاعرف بأنّه ما دخل اول مرة كذلك تبثناك لتكون من العالمين ثم اعلم بأنّ كلّ اسم دون خير يرجع الى تلك الشجرة و اثمارها و اوراقها و افنانها كما نزلناه من قبل بلسان عليّ قبيل نبيل و في مقام فاشهد الجحيم مداده و الشجرة قلمه و الورقة لوحه و الطلع ما رقم فيه من كلماته التي احترقت منها اكباد النبيين و المرسلين و اثمار تلك الشجرة قد ظهرت على هيئة لا لنفى الا الا لعنة الله على الظالمين ولكن ظهرت اثمار سدره المنتهى في رضوان الأبهي على هيئة أنّه لا اله الا أنا العليّ العظيم...

جزیره الخضراء

از آثار حضرت بهاءالله:

... قد فاز ذكره و ثنائه بالإصغاء في هذا المقام الذي سُمي بالافق الأعلى في كتاب الأسماء و بالغاية القصوى في الجزيرة الخضراء و بسماء هذه السماء من قلمي الأبهي و بالسجن الأعظم في ملكوت الإنشاء ان ربه الرحمن لهو العليم الخبير. (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۵۵-۱۵۴)

... قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل‌ها بیرون تشریف بردند و به عجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسان است و لکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی به محنت و اضطرار لایحصى مکنون؛ عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت‌انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد. این بنده و جمعی به ادعای آن که زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب هم‌سفر و هم‌سیر گشتیم. قدری که بادیه پیمودیم نار حبّ مخمود و جمال شوق محجوب تا آن که از آن مقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آن که وارد جزیره خضرا شدیم. فُلك الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر مستوی گشت و بعد به مراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم، گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحب و گاهی بنفقت ایام و لیالی بسر می‌بردیم سلسیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود... (اقتدارات، ص ۲۵۶-۲۵۴)

از آثار حضرت عبداله‌بهاء:

هو الله

الحمد لله الذي جعل مركز اشراقه و مطلع انواره و افق آثاره و مركز اسراره الأفق الأعلى و ملكوته الأبهي و جتته المأوى و جزيرته الخضراء و معمورته الجابلقا و مدينته الجابرسا فأشرقت شمس الحقيقة من ذلك الافق المنير و طلع و لاح و باح أنواره على آفاق العالمين هذا هو الكنز الأخرى و هذا هو السماء الذي صعد اليها عيسى و هذا طور سيناء الذي وجد موسى على ناره الهدى و هذا هو المدينة التي استقر فيها آل موسى وهذا هو العرش الذي عرج اليه رسول الله و هذا هو العالم الغيب الذي ظهرت منه هذه الآثار و اشرقت منه هذه الأنوار و طلعت منه هذه الشمس و سطعت منه هذه البدور و لاحت منه هذه النجوم فطوبى لمن عرفه و أدركه و اطلع بسرّه و رمزه و حقيقته و كان من المطلعين بأسرار الزبر و الألواح بفضل ربّه الرحمن الرحيم و التّحيّة و الثّناء على الهيكل التّوراني و المظهر الرّحماني و الغائب الجسماني الذي ظهر من الجزيرة الخضراء و رجع الى حظيرة القدس في غيب الإمكان عند الظهور و الخفاء و على ادلائه الذين اقتبسوا الأنوار و أكلوا من أثمار تلك الجزيرة المباركة الشجرة المقدّسة التّوراء و عليك التّحيّة و الثّناء ع

(مكاتب، ج ١، ص ٢٠٩-٢٠٨)

... يا الهى كلما شم رائحة الروضة الغناء و الحديقة الغلباء انتعش منه الروح و تجلّد له الحياة فرجع الى وطن جمالك الأبهي و تزود بركة من حديقتك الغناء مستبشراً ببيشارة كبرى معتمداً على نشر آياتك في الجزيرة الخضراء موطن جمالك الأبهي فاستبشر الأحباء يا محبوبي برجوعه الى تلك الأنحاء و زادوا انجذاباً الى ملكوتك الأبهي و اشتعالاً بالنار الموقدة في سدرة سيناء ...^١

(مكاتب، ج ١، ص ١٧١-١٧٠)

از آثار حضرت ولي امرالله:

در توقيع جناب بديع الله صميمي مورخ ٢٩ دسامبر ١٩٣٠ در شرح اين عبارت كه قلم اعلى مى فرمايد، "أنا نذكر لك الأمانة و مقامها ... أنا قصدنا يوماً من الأيام جزيرتنا الخضراء..." (لوح اشراقات، در كتاب مجموعه اى از الواح، ص ٧٠) حضرت ولي عزيز امرالله چنين مى فرمايند: "در يك مقام مقصود باغ رضوان است و در يك مقام تعبيرات روحانى است در ذكر مقام امانت..."

^١ مناجات فوق به اعزاز آقا سيد محمدرضا بقیة السیف واقعة طبرسى است كه لوح رضوان العدل نیز به اعزاز ایشان از قلم جمال اقدس ابهى عز نزول یافته است.

جعفر صادق، امام

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده آستان مقدّس نامه بیست و نهم ذی حجّه ۱۳۲۸ رسید ... و اما مسئله امام جعفر صادق که سابع چهارده معصوم است، چون از حضرت رسول حساب نمائی سابع می شوند ... و اما مسئله قائمیت ایشان و بدا در بحار الأنوار از عثمان ثوری روایت شده از حضرت صادق که فرمودند این امر در خصوص من بود یعنی از مشیت الهی چنین گذشته بود که من خروج کنم و زمین را پر از عدل و داد نمایم و لکن بدا واقع شد...

جنّ

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای یار مهربان نامه اخیر در اسکندریه وصول یافت ... و اما خلق الجن من مارچ من نار فهذا العنصر النّاری لایراه الأبصار بل خفی عن الأنظار و ظاهر من حیث الآثار و حیث أنّ النفوس المستورة تحت الأستار سوءاً كانوا من الأبرار ام من الأشرار طبیعتهم من مارچ من نار الّتی هی عنصر مخفی عن الأنظار ای امرهم مبهم و حقیقتهم مستورة عن اهل الآفاق.

... مراد از جنّ در آیه مبارکه فرقان نفوسی هستند که ایمان و انکارشان مستور و مخفی است. جنّ موجودی است پنهان. این است که می فرماید یرونکم من حیث لاترونهم یعنی آنان به ایمان و ایقان شما واقف و مطلعند ولی ایمان و ایقان آنان در نزد شما پنهان الجنّ من استجنّ (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۳۵-۳۴) فيه نور الايمان او نار الطغیان...

و اما ما سئلت من الجن فاعلم بأنّ الله تعالی خلق الإنسان من أربع عناصر، النّار و الهواء و الماء و التراب و ظهر من النّار الحرارة و منها ظهرت الحركة و لما غلب فی الإنسان طبیعة النّار علی سایر الطّبايع يطلق علیه هذا الاسم و هو فی الحقيقة الأوّلیة يطلق علی المؤمنین بالله و الموقنین بآياته و المجاهدين فی سبيله لأنّهم خلّقوا من نار الكلمة الرّبائیة الّتی تکلم بها لسان الأحديّة لذا قال و قوله الحقّ و خلق الجنّ من مارچ من نار و كذلك وصفهم فی کتابه المبین بقوله المتین

اشدءاء على الكفّار فى مقام الجهاد مع اهل العناد تراهم كالبرق اللامع و الرّمح القامع تعالى من حرّكهم بتلك النار الموقدة من سدرة الإلهية و لما تنظر الى رحمهم و لطفهم و أتباعهم امرالله و تقديسهم عمّا سواه نسميهم بالملائكة كما ذكرنا فى بدو الكلام و فى مقام يطلق على الذين يسبقون فى الايمان عمّا دونهم بما يرى منهم سرعة الحركة من النار الموقدة من الكلمة الإلهية لأنّ من قلوبهم ترتفع زفرات المحبة و الوداد و فى بواطنهم تلتهب نيران مودة مالك المبدأ و المعاد. اذأ فاعرف يا ايها السائل بانّا فسرنا لك التفسير الحقيقى فى هذا الاسم ولكن فاعلم بانّه يطلق على غيرالمؤمنين مجازاً بما يرى منهم الكبر و الإستكبار فى امرالله و المحاربة و المجاهدة مع انبياءالله و يدلّ على هذين التفسيرين ما نزل من جيروت مشيةالله ربّ العالمين. فى سورة الجنّ قوله تعالى قل اوحى الىّ أنّه استمع نفر من الجنّ فقالوا انا سمعنا قرآناً عجبا يهدى الى الرشد فآمنّا به و لن نشرك برّبنا أحداً الى قوله تعالى و انا من الصّالحون و منّا دون ذلك كنا طرائق قددا...

(مائدة آسمانى، ج ٢، ص ٤٧-٤٦)

از آثار حضرت ولى امرالله:

... جنّ و انس كيفيتى است روحانى و تقدّم جن بر انس دليل بر تقدّم در خلقت نبوده ...
(توقيعات مباركه، ج ٣، ص ٧٩) ■

و نيز نگاه كنيد به پيام آسمانى، ج ٢، ص ٣١٦-٣١٥

جنت - جنت فردوس

از آثار حضرت ربّ اعلى:

... انا نحن قد بنينا بأيدينا للذكر الأكبر، هذا الفتى العربى فى جنة الفردوس قصرأ محمراً من قطعة الياقوت مرفوعاً الى سماء العرش كالمرات المخلصة يحكى بعضها عن الكلّ و ذلك الفوز الأكبر قد كان فى كتابالله البدء مكتوباً. فسوف تجد ذلك القصر عند ربّك فى ارض من الزعفران البيضاء على مطلع القدس وسيعاً ...
(قيوم الأسماء، باب ٣٢)

هو العليم الخبير

قد حضر كتابك و عرضه العبد الحاضر لدى الوجه أجبناك بهذا اللوح المبين. نسل الله أز يوقك على الإستقامة على هذا النبأ العظيم. به لسان پارسی بشنو. این که سؤال از آیه مبارک نمودی؛ قطب جنت فردوس مقامی است که اليوم مقر عرش عظمت الهی واقع و سدره قدس در مقامی ظهور حق جل جلاله و آن سدره مبارک در ارض زعفران یعنی ارضی که منبت و مبارک و مقدس و معطر است غرس شده. جميع اسماء حسنی که در بیان و در این ظهور در الواح از قلم اعلی جاری شده، مقصود نفس ظهور است؛ در مقامی به قلم اعلی مذکور و در مقامی به أم الكتاب مسطور و هنگامی به افق اعلی و لوح محفوظ و به کتاب مسطور و به أم الیابان نامیده شده و فی الحقیقه از جميع آنچه ذکر شد در مقامی مقدس و منزّه و مبرّا است ...

... مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود، چنانچه در جميع کتب الهیه و صحف متقنه ربانیه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصد اعلی مذکور و واضح است و هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنت و اعلی الجنان است فائز گردید و به مقام قاب قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و الا در امکان بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود، اگرچه در ظاهر بر أكراس رفيعه و اعراش منيعه جالس باشد...

(مجموعه الواح، ص ۳۶۹-۳۶۸)

... مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنتی مشاهده کن با کمال تزئین به شأنی که جميع آنچه در جنت شنیده ای در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار معارف الهیه و انهار بیانیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلك الی أن یشاء الله در او موجود. همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه می شود مع آنچه متعلق به او بوده. كذلك یدل الله التور بالظلمة و الظلمة بالتور لو أتم تفقهون...

(مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۲)

حمد ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزا است که از کوثر بیان بر ارض مبارکه زعفران مبذول داشت و از این دو اهل بهاء را مبعوث فرمود. ایشان اند اقمار آفاق رحمت الهی و انجم سماء فضل ربانی...

(مجموعه آثار، شماره ۲۳، ص ۶۱)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و لقد زين الله كلتي الجنة المدهمتين بالشجرين المرتفعين بالحق على أتلال القوة والقدرة
ارض الزعفران جبل المسك كثيب الأحمر وكل واحد منهما انشعبت اغصانه و تفتنت افنانه و
تورق و ازهر و اثمر و امتد و نشأ و استطال حتى ملأ الآفاق من جواهر الإنجذاب و أحاط كل
العالم و هذان الشجران هما مقام الظهور و مقام البطون... (مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۶۳-۶۲)

ای منجذبه ملکوت الله نامه مفصل رسید، از قرائتش نهایت سرور حاصل گردید ... اما مسئله
جنت که حضرت محمد بیان نموده، آن حقائق روحانی است که به صور و قالب جسمانی بیان
شده است. زیرا در آن وقت نفوس استعداد ادراک معانی روحانی نداشتند. مانند حضرت
مسیح که خطاب می فرماید این انگور را دیگر نخواهم خورد مگر در ملکوت پدر. حال
مقصود واضح است که حضرت مسیح مرادش این انگور نبوده بلکه کیفیتی روحانی و کمالی
ربانی بوده که او را تعبیر به انگور فرموده. آنچه در قرآن نازل کل از این قبیل است...
(مکاتیب، ج ۳، ص ۱۸۹)

از آثار حضرت ولی امرالله:

... جنت در یک مقام مقصود رضای الهی است و در مقام دیگر کیفیتی است که فوق ادراک
انسان است و حقیقت و علویتش در نشئه آخری معلوم و واضح گردد...
(توقیعات مبارکه، ج ۳، ص ۷۶)

جنة الأسماء

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و اما ما سئلت عن جنة الأسماء أنها لهي الهيكل المرقوم بالخط الأبهي اثر القلم الأعلى النقطة
الأولى روحى له الفداء على ورقة زرقاء و فى الهيكل اشتقاق شتى من كلمة البهاء و هذا الهيكل
الكريم قد سرقه يحيى الأثيم و معه الواح شتى بأثر النقطة الأولى روحى له الفداء ظناً منه أن

ذلك يجديه نفعاً كلا أن هذا العمل حسرة له في الآخرة و الأولى ولكن سواد ذلك الهيكل موجود عند الأحياء حتى نسخة منه بخط يحيى...

(مكاتب، ج ١، ص ٣٩٩)

جندالله - جنود

از آثار حضرت بهاءالله:

بسمي الناطق في ملكوت البيان

جندالله هم الغالبون. اين جند در مقام اول و رتبه اولی آیات الله بوده و هست. اوست غالب و اوست مهيمن و اوست محیط؛ تجلیش در آفاق و انفس ظاهر و مشهود، ولكن در هر مقام به اندازه و مقدار ظاهر و باهر؛ جز ابصار حدیده و نفوس زکیه و افتده منیره علی ما ینبغی ادراک نماید؛ و در مقامی جند حق ایادی امر او بوده و هستند، یعنی نفوسی که لوجه الله از برای تربیت امم و اصلاح عالم قیام نمایند و به حکمت و بیان اهل ارض را آگاه کنند و به افق اعلی راه نمایند و در یک مقام اعمال طیبه و اخلاق مرضیه جندالله بوده و هست، چنانچه در این ظهور اعظم کل را امر نموده ایم به تقوی الله امرش را نصرت نمایند و عالم را به طراز امن و امان مزین دارند. جنود و صفوف ظاهره مخصوص ملوک است؛ ایشانند مظاهر قدرت الهی؛ اگر در ظل قباب عظمت وارد شوند به حق منسوب و الا الامر ینده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. در این ظهور جندی که به خدمت قیام نمود، قلم مالک قدم است؛ علم نصرت به آن مرتفع و رایت ظفر به آن منصوب؛ در لیالی و ایام متحرک بحرکه تحرکت بها الکائنات هو الفارس الذی استن فی مضمار الحکمة و البیان قدرتش را قوت عالم ضعیف نماید و اراده اش را ارادات امم منع نکند؛ اوست نافذ و اوست غالب. سبحان الله در ایام الهی مغلوب غالب مشاهده می شود، طوبی للمتفکرین و طوبی للمتفرسین و طوبی للفائزین و له جنود و صفوف ما اطلع بهم الأنفسه و این جنود به بصر ظاهر دیده نشود. له الحکم فی کل الأحوال و له الأمر فی المبدء و المال.

یا ایها الناظر ذکرت مذکور و مکلم طور به این کلمات عالیات ناطق لتجذبک الی افق الإنقطاع و تقربک الی الحق علام الغیوب نسئله تعالی أن یؤیدک علی استقامه تطمئن بها الأفتدة و القلوب البهآء من لدنا علیک و علی الذین فازوا برحیقی المختوم.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای دو ستاره روشن در افق محبت الله جنود ملکوت ابهی گاهی به صورت بشر در عرصه امکان محشور گردند و نصرت عهد و میثاق نمایند و گاهی به صورت روح شوند و در فم های مطهر حلول نمایند و ناطق گردند و گاهی به صورت انوار آشکار شوند و آفاق را منور کنند و البهاء علیک ع ع

حجر

از آثار حضرت بهاء الله:

و اما ما سئلت من الحجر فاعلم بأنه مطروح في كل مكان و فيه قدرنا كنوزاً ما اطلع بها إلا من علمناه علماً من لدنا ان ربك لهو العليم الخبير أنه واحد في نفسه و يظهر منه الكثرات طوبى لمن عرفه و شهد قدرة الله فيه و لا يمنعه عن هذا الصراط المستقيم أنه لكنز الله بين عباده و مخزن الأسرار بين خلقه و مطلع القدرة لكل عارف بصير. قدرنا فيه ماء و سميناه بالفراار و ربينا ارضه بهذا الماء الى أن صعد بقوة الماء الدهن الذي كان مستوراً فيه و أنه لكبريت الأحمر و اكليل الأكاليل و النفس التي تكلمت فيها الحكماء و ماتت في حسرتها خلق كثير ...

(مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۲۴)

حجر الأسود

از آثار حضرت بهاء الله:

... لم يزل كان من سنتنا بأن نأخذ و نعطي أما رأيت حجر الذي أمرنا العباد بأن يطوفن في حوله كيف أنزعنا عن هيكله رداء القبول و أعطينا هذا الفضل بمقام آخر لو أنت بذلك عليماً... (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۸۷)

... أما شهدتم يا قوم كيف قدرنا الحجر مقبل العباد من كل الجهات و ارفعنا ذكره بين كل صغير و كبيراً فلما تمت ميقاته نزعنا عنه قميص القبول و هل ينبغي لأحد أن يقول لم أو بم لا فَوْ نفسى الحق إن أتمتم بأسرار الأمر عليما...
(آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ١٠٢)

حرف - حروفات - حروفات مقطعة

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذى خلق الحروفات فى عوالم العما خلف سرادقات القدس فى رفارف الأسمى ثم اسقاهن من كأوس البقا فيما قدر فى الواح القضا ليحيى بهن افئدة المقرين فى جبروت الإمضاء ثم اقمصهن قميص السّودا لما قدر بتقديره الأزليّة فى مكمن القدر على قباب الحمراء فيما سبق العلم بأن يستر ماء الحيوان فى ظلمات عوالم الأسماء عند سدرة المنتهى ثم انزلهن الى ملكوت الإنشاء فى هواء القضاء اذا ظهر الصّوت عن مكمن الأعلى مخاطباً للقلم الاولى بأن يا قلم فاكذب من اسرار القدم على اللّوح المنير البيضاء اذا صعق القلم شوقاً لهذا النداء سبعين الف سنة عمّا تحصوه اولى الإحصاء فلما افاق فيما رجع عليه حكم القضا مرّة اخرى اذا بكى سبعين الف سنة من مدامع الحمراء ثم وقف بين يدى الله فى زمان ما سبقه حكم الأوّليّة فى الإبتداء و لا يسبقه حكم الآخريّة فى الإنتها فلما أحرق بنار الفرق لما انقطع نداء الأحلى ظهر فى دموعه لون السّوداء فى جبروت الوفا و رشح قطرة من هذا الدموع السّوداء على اللّوح اذا ظهرت النّقطة فى عالم البداء و تجلّت هذه النّقطة بطراز الأوّليّة على مرياء الحروف فى كينونات الأسماء اذا استقبلها الألف قبل كلّ الحروفات فى ذر الأشياء و فصلّ هذه النّقطة الإلهيّة فى طراز هذا الألف الأزليّة فيما هبت عليه نسّمات الرّحمانيّة عن مصدر الأحديّة اذا كشفت وجه الواحدية عن خلف حجبات الخضراء و ظهرت هيكل النّقطة على هيئة الألف و قام فى اللّوح لقيامه على امرالله العلى الأعلى فى عالم الصّفات و الأسماء و هذا مقام الذى تقمصت كينونة المشيّة قميص الإسميّة و تخلعت بخلع الصّفتيّة فى مدينة الكبريا فلما استقرّ هذا الألف القائمة على اللّوح النورى تجلّى بتجلّى بدع اخرى اذا لاحت حروفات المقطعات فى اول الظهورات ليستدكن على عوالم التّفريد و الأمر فى قصبات الإنشاء ... هذا الحق معلوم و اما ما سئلت عن حروفات المقطعات فى الصّحائف و الزّبرات فاعلم بأنّ لكلّ واحد من هذه الحروفات لآيات للذّينهم يعرفون و فيها رموزات و اشارات و معانى و دلالات لا يعقل حرفاً منها الاّ الذّينهم كانوا فى رضى الله يسلكون و فى رضوان العلم يحبرون و لم يزل كانت اسرارها مكنونة فى كنائز العصمة

و مختوماً بختام القدرة و مقنوعاً بقناع العزّة ولكن حينئذ فكّ ختامه على شأنك و وذكّك على ما كان الناس يقدرّون أن يعرفون ليشهدن الذين سبقهم الهداية من الله بأن كلّ ذلك خلق في هيكل الذي ينطق بالحقّ و يطوف في حوله كلّ الحروف العالّية و الكلمات الجامعة لو أنتم تفقهون. فاعلم بأنّ تلك الحروف في مقام الأسماء تدلن على الكينونات الأزليّة و الحقائق الأحديّة و سوازج الهويّة كما أنتم في الفرقان تقرّون قال عزّ نوره في أوّل الكتاب الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتّقين و في هذا المقام سمّى الله حبيبه بهذه الحروف المنبسطة المقطّعة ليوقنن بذلك الذينهم كانوا في هواء الرّوح بجناحين الإنقطاع يطّيرون...

(مائدة آسماني، ج ٤، ص ٥٩-٤٩)

... و أوّل كتاب می فرماید: "الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتّقين." در حروف مقطّعة فرقان اسرار هويّه مستور گشته و لثالی أحدیه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که به او خطاب می فرماید، یا محمّد، این کتاب مُنزل از سماء احدیه، نیست ریّی و شکّی در آن، هدایتی است برای پرهیز کاران...

(کتاب ایقان، ص ۱۳۳)

... و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرّم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در بازدد...

(کتاب ایقان، ص ۱۶۷)

... حروفات آن ارض را تکبیر برسان و به ذکرالله مسرور دار. ان شاءالله کلّ مؤید شوند بر استقامت کبری...

(آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۸۹)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... [حضرت ربّ اعلی] در تألیفات خویش بیان می نماید که من از آن کتاب اعظم حرفی و از آن بحر بی پایان شبمی هستم و چون او [من ینظهره الله] ظاهر گردد حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من مشهود شود و جنین این امر در مراتب وجود و صعود ترقّی نموده به مقام احسن التّفویم فائز و به خلعت فتبارک الله احسن الخالقین مزین گردد...

(مقاله شخصی سیّاح، ص ۶۰)

... اما حدیث وارد که در ایام سابق دو حرف صادر ولی در ایام قائم جمیع حروف دیگر ظاهر گردد، مقصود این است که آنچه از آثار و علوم و احکام و قانون و بدایع و صنایع و کمالات عالم انسانی در ایام سابق ظاهر شده بمنزله دو حرف بود ولی در این ظهور بدیع و بروز کثر منبع کمالات و فضائل عالم انسانی و علوم و فنون نامتناهی به درجه‌ای رسد که بمثابه جمیع حروف دیگر باشد؛ یعنی این دور بدیع از دوره‌های سابق این قدر امتیاز و فرق دارد. چنان که ملاحظه می‌نمائید که هنوز قرن اول است، در این مدت قلیله چقدر اسرار کائنات از حیز غیب به عالم شهود آمده؛ چه سرهای مکنون و رمزهای مصون که در غیب امکان بوده ظاهر شده و چه اکتشاف‌ها از اسرار و حقائق اشیاء تحقق یافته و چه صنایع و بدایع جلوه نموده. دیگر ملاحظه نما که من بعد چه خواهد شد.

باش تا صبح دولتش بدمد این همه از نتایج سحر است

(مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۱۸۶-۱۸۵)

و علیکم و علیکن البهاء الأبهی. ع ع

حرف ثالث

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... اما مسئله حرف ثالث؛ این را به خاطر داشته باشید، عاقبت ظاهر خواهد شد. این رؤیا مطابق واقع است. و علیک البهاء الأبهی.

(مکاتیب، ج ۲، ص ۷۸)

حسین

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذی أنزل الأحکام و جعلها حصناً لعباده و علةً لحفظ بریته ... طوبی لک یا حسین بما سمعت نداء الحسین. آن حسینی که جمیع عالم را حق به ظهور او بعد از قائم بشارت فرمود، اوست ظهوری که می‌فرماید جمیع انبیاء و مرسلین در ظل علمش جمع می‌شوند، یعنی به تصدیق امرش فائز می‌گردند ...

حطّه - باب حطّه

از آثار حضرت عبدالبهاء:

در خصوص کلمه "عسق" مرقوم نموده بودید که روایت از حضرت باقر علیه السلام است که از لفظ عسق مقصد سنین ظهور حضرت قائم است. اگر چنانچه فرصت داشتم شرح مفصّلی می‌نگاشتم ولی چه توان نمود که فرصت تنفس و مهلت بیان ایجاز نه چه جای اسهاب و اطناب. ولی دو کلمه بنهایت اختصار مرقوم می‌شود و از برای ابرار عبارت از صحف و اسفار است و آن این است و بیانی واضح‌تر از این نمی‌شود و اشاره اعظم‌تر از این نه. "عسق" عددش دویست و سی است که مضاف و منسوب به باب حطّه^۱ است، چون عدد باب بر عدد عسق اضافه گردد، دویست و سی و پنج می‌شود و این سنه توکد نور هدی، قائم موعود آل عبا، نقطه اولی، حضرت اعلی روحی له الفدا است و بهذا کفایة و السلام علی من اتبع الهدی.

(محاضرات، ص ۱۰۹۸-۱۰۹۷)

ع ع

حظيرة القدس

از آثار حضرت بهاءالله:

ذکر من لدنا لمن توجه الى الله و فاز بانوار الوجه اذ ظهر بالحقّ بسُلطانٍ عظیم خرج من بيته متوجّهاً الى المقصود و قطع البرّ و البحر الى أن ورد حظيرة القدس مقام الذي فيه ارتفع نداء الله الملك الحقّ العليم الحكيم و حضر لدى العرش و سمع النداء من مطلع العظمة و الكبرياء و تشرف بقاء الله رب العالمين...

^۱ در سورة بقره (آیه ۵۸) می‌فرماید: "و إذ قلنا ادخلوا هذه القرية فكلوا منها حيث شئتم رغداً و ادخلوا الباب سجّداً و قولوا حطّة نغفر لكم خطاياكم و سنريد المحسنين." و در سورة اعراف (آیه ۱۶۱) چنین می‌فرماید: "و إذ قيل لهم اسكنوا هذه القرية و كلوا منها حيث شئتم و قولوا حطّة و ادخلوا الباب سجّداً نغفر لكم خطياتكم سنريد المحسنين."

... يا أيها السائل اذا قصدت حظيرة القدس و سيناء القرب طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع
نعلي الظنون و الأوهام لترى بعين قلبك تجليات الله رب العرش و الثرى لأن هذا اليوم
المكاشفة و الشهود...

(مجموعه الواح، ص ۳)

حلّ و حرم

از آثار حضرت بهاء الله:

ان يا محمد ذكر الناس بهذا الحلّ و الحرم لأن هذا مقام الذي جعله الله مقدساً عن كل دنس و
مطهراً عن أنظر المغلین.

(لثالی درخشان، ص ۱۸)

قد ارتفع نداء الله عن يمين العرش انى أنا الله الواحد الفرد الأحد ... انى لمسجد الأقصى بينكم و
حرم الله تلقاء و جوهكم و بيت الحرام للأنام اياكم أن تمنعوا أنفسكم عما قدر لكم و تكونوا
ممن أعرض عن الله ...

... قل يا قوم فاسرعوا الى حرم الله و كينوته و بيت الله و انيته و ظهور الله و سلطنته و لاتكونن من
الذين هم يذكرون الله بألسنهم ثم بآياته يعترضون ...

(آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱)

... ذكر الذي زار بيت العتيق ليستبشر بما ذكر من اثر الله في هذا الخطاب المبرم المحكم المتين
قل تالله انا بعثنا الحرم على هيكل التعظيم في هيئة التكريم على صورة الغلام في هذه الأيام
فتبارك الله احسن الخالقين و من يطوف في حوله فقد يطوفه اهل ملأ الأعلى ثم هياكل
المسبحين ...

(آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۲۹۷)

... اي عباد خود را از اشراق اين شمس لائح ممنوع مسازيد و از حرم خلد ربّانى خود را
محروم مداريد. اين است حرم الهى در ماين شما و اين است بيت رحمانى كه ماين اهل عالم
در هيكل انسانى حرکت مى نمايد و مشى مى فرمايد و اين است منای عالمين و مشعر عزّ
توحيد و مقام قدس تفريد و حلّ الله المقتدر العزيز الفريد ...

(مجموعه الواح، ص ۱۸۵-۱۸۴)

أَنْ يَا أَبَاصِيرِ قُمْ وَانْذِرِ الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ الرَّحْمَنِ ... إِنَّ هَذَا الْغُلَامَ لِحَرَمِ الْقُدْسِ بَيْنَ الْعِبَادِ
وَكَعْبَةِ الْأَمْرِ فِي الْبِلَادِ وَحَلِّ الْبَقَاءِ لِمَنْ فِي جَبُوتِ الْعَمَاءِ وَمَشْعَرِ الْعِلْمِ لِمَنْ فِي الْمَلِكِ
جَمِيعًا...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

چون خازن بیت الله و خادم آستان حلّ و حرم کبریا بوده اید، همیشه مورد عنایت مخصوصه
الهیّه بوده و هستید.
(لثالی درخشان، ص ۱۸)

حلول - تجلی

از آثار حضرت ولی امرالله:

از توقيع جناب جسری الیاس، مورخ ۱۵ جون ۱۹۳۱:

... انّ الحلول معناه الدخول و هی کیفیة تختصّ بالجسمانیات اماّ التّجلی حقیقة روحانیة محضة
و قد نزل فی کتاب الأیقان شرح مراتب التّجلی بالتّفصیل ثمّ انّ اثبات التّجلی علماً فغیر ممکن
لأنّ التّجلی کیفیة روحانیة ظاهرة الآثار باهرة الأنوار انما حقیقته و جوهره مخفی [عن] الأبصار
و فوق ادراک البشر...

حمراء

از آثار حضرت بهاءالله:

... قل قد جاءت الكرة الأخرى و بسطنا يد الإقتدار و أظهرنا من سرّنا الأعظم على الحقّ
الخالص سرّاً اقلّ عمّا يحصى اذا انصعق الطّوريّون عند مطلع هذه الآية الحمراء على بقعة سيناء
كذلك أتى الرّحمن على ظلل البرهان و نطقت الأشياء المملّكُ لله ربّ الأرباب...

(آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۴۳-۴۲)

... ان السالك يتعارج الى مقام الذى لا غاية له فيما قدّر له و يجد في قلبه نار الحب بحيث يأخذ زمام الاختيار عن هؤلاء الأخيار و فى كل حين يزداد في حبه مولاه و اقباله الى بارئه بحيث لو كان مولاه فى مشرق القرية و هو فى مغرب البعيدة و كان له ملاء السموات و الأرض من اللؤلؤ الحمراء و من الذهب الصفرآء كينفق و يركض بعينه ليصل الى ارض التى كان المقصود فيها و لو تجد السالك بغير ذلك فاعلم بأنه كذاب مفتر...

(آثار قلم اعلى، ج ١، ص ٢٧١)

... قل تالله قد نزل هيكلك الموعود على غمام الحمراء عن يمينه جنود الوحي و عن يساره ملائكة الالهام و قضى الأمر من لدى الله المقتدر القدير...

(آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ٤٢٠)

أن استمع النداء من برية الهدى من شاطى الوادى الايمن على البقعة الحمراء من سدرة الأبهى أنه لا اله الا هو العزيز المستعان فى قبضته ملكوت كل شيء و فى يمينه زمام الكائنات ...

(آثار قلم اعلى، ج ٥، ص ٥)

(اين آية مباركه فالقوها وراء قلزم الحمراء أى من يظهره الله فى عالم العماء أى نفسه و اكنموها فى قطب البهاء اى فى كينونية من يظهره الله. استدعا چنان است به رمز واقعى و مقصود اصلى به قسمى أقرب به فهم ما به بيان آن بر عبد تفضل فرمايند.)

أن يا سلمان اسمع حينئذ ما يلقي الروح عليك فى هذه الكلمات و ما يطير الورقاء فى سماء هذه الإشارات لتعرف اسرار الوجود فى هذا النور المشهود فاعلم بأن كل ما فسّر مرآة الأزلية فى كلمات الله حق لا ريب فيه ليس لأحد أن يقول لم او بم او يفسّر من عند انفس العباد كل ذلك شرك فى كتاب الله ثم أيقن بأن هذه الآية المنزلة من سماء المشية بل كل الآيات ما نزل من عند الله الا لاجبار العباد ايام الظهور فى قيامة الأخرى و ما أراد الله الأ الذى يظهر من بعد و ما يريد الا ذلك و في هذه الآية اسرار الغيب مكونة مكونة و كناثر العلم مخزونة مخزونة هنيئاً لمن يعرفها و يستر فى القلب اسرارها لو توهم فى شأنى كفانى ما أرادوا فى حقى و طغوا فى شأنى حتى قاموا على قتلى و شاورا فى سفك دمي فوالله سترت كل ذلك بحلمى و غطيت بصرى و الى الله اشكو حزنى و همى و بئى و اليه توكلت و عليه فليتوكل عباده المخلصون.

... قد استقرت سفن البقاء على بحر الحمراء فطوبى لمن تمسك بحبال القدس منها ليكون باقياً ببقائها قل تالله ان هذا لبحر بهر على الممكنات و فيه تسرى سفينة القدس التى صنعها نوح الروح لهذا الغلام الذى باسمه يمسك زمام الفلك ثم اهتزازها قل قد تموجت بحور القدم فى هذا

البحر الأعظم و ما فاز أحد بساحلها فكيف الى غمراتها الا الذينهم تمسكوا بما جرت عليها من سفائن القدس ثم اركبوا باسمى الرحمن على مناكبها... (آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ١٤-١٣)

أن يا مرآت الجود أن اشهد بما شهد الله في قطب البقاء بأننى أنا حى فى الأفق الأبهى ... قل يا قوم أن اركبوا فلكك البهاء التى جرت على بحر الحمراء باسم الله العلى الأعلى تالله من تمسك بها فقد نجى و من أعرض غرق و كان من المغرقين و الهالكين...

الملك يومئذ الله الحق

هذا كتاب نزل بالحق و يذكر فيه عبد الذى نسه الله الى خادمه ليشكر ربه و ينقطع عن الذينهم كفروا بالله و حاربوا بنفسه و جاهدوا بآياته و اشركوا بذاته و يقبل الى جهة الذى سمى بشرط البقاء ثم بسيناء العماء ثم بحوريب البداء ثم بفاران الحمراء ثم بالحل و الحرم كذلك نزل الأمر من ملكوت الأسماء من لدى الله المقتدر العزيز الملك المختار.

أن يا سليمان اسمع ندائى عن جهة سجنى لتجذبك نغماتى ... قل يا اولى الأديان من اهل الأكوان ان الذى صعد الى السماء قد أتى على ظليل من غمام الحمراء بربوات قدسه و تمشى ملكوت الله قدامه و عن ورائه جنود الوحي لو أنتم تعلمون قل قد أتى معزى الذى وعدتم به فى كل الألواح و قد جائكم لىتم لكم الحكمة و البيان اذا تفحصوا فى أقطار العالم لعل تجدونه و إن وجدتموه اياكم أن تصلبوا هيكل الموعود كما صلبوا ملا اليهود من قبل اتقوا الله يا قوم و لا تكونن من الظالمين...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... ارض حمراء و كئيب احمر مقصد مقام قضا است، زیرا در اصطلاح اهل الله بىضاء مقام مشیت است و خضرا مقام قدر است و حمرا مقام قضاست و صفرا مقام امضاء. پس ارض حمرا مقام شهادت كبرى است. این است كه حضرت اعلى روحى له الفداء در احسن القصص خطاباً بجمال مبارك مى فرماید یا سیدنا الأكبر قد فديت بكلى لكك و ماتمیت الا القتل فى سبيلك...

(مائدة آسمانى، ج ٢، ص ٤٨)

و نیز در لیلہ ۱۹ می در حیفہ بسال ۱۹۱۶ شب جناب حاجی ہم مشرف بودند. از الوان و تعبیر آنان بر حسب عقیدہ شیخ مرحوم سؤال نمودند، فرمودند، "این اصطلاح شیخ مرحوم است. ایض مقام مشیت است، زیرا بہ ہر لونی بخواہی در می آید؛ لون احمر مقام قضاست؛ لون اصفر ارادہ؛ لون ازرق قدر. النقطۃ البیضاء مراد مقام مشیت است؛ النقطۃ الحمراء مراد مقام قضاست؛ الورقہ الصفراء مقصد ارادہ است؛ السماء الزرقاء مقصد قدر است. و نقطۃ اولی در احسن القصص ذکر می نماید، تالله قد ولدتني البهاء فی قصبۃ یاقوت الرطبۃ الحمراء. این مقام قضاست." (محاضرات، ج ۲، ص ۹۸۰)

حوریه - حوریات

از آثار حضرت بہاء اللہ:

... قل للهورية الفردوس أن اخرجی من غرف القدس ثم البسی من حرر البقاء کیف تشاء من سندس السناء باسمی الأبھی ثم اسمعی نغمات الأبدع الأحملى عما ارتفع عن جهة عرش ربك العلی الأعلى ثم اطلعی عن افق النقب بطراز الحورا و لاتحرمی العباد من انوار وجهك البیضاء ... ثم صحی بین الأرض و السماء تالله الحق انی لهورية خلقنی البهاء فی قصر اسمه الأبھی و زین نفسی بطراز الأسماء فی الملاء الأعلى و انی لقد كنتُ محفوظة خلف حجاب العصمة و مستورة عن أنظر البرية... (منتخباتی از آثار، ص ۱۸۱-۱۸۰)

... ای عباد لثالی صدف بحر صمدانی را از کثر علم و حکمت ربانی بقوہ یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکمت محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیه را بید القدرة مفتوح نمودم و روائح قدس مکتونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم. حال مع جمیع این فیوضات منیعہ محیطه و این عنایات مشرقہ لمیعہ اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود ... (منتخباتی از آثار، ص ۲۱۱-۲۱۰)

... فلما رأيتُ نفسي على قطب البلاء سمعتُ الصوتَ الأبدع الأحملى من فوق رأسي فلما توجهتُ شاهدتُ حوريةً ذكر اسم ربّي معلّقةً في الهوائِ محاذي الرأس و رأيتُ أنها مستبشرة في نفسها كان طراز الرضوان يظهر من وجهها و نضرة الرّحمن تعلن من خدّها و كانت تنطق

بين السموات و الأرض بنداء تنجذب منه الأفئدة و العقول و تبشر كل الجوارح من ظاهري و باطنی ببشارة استبشرت بها نفسی و استفرحت منها عباد مكرمون و اشارت باصبعها الى رأسی و خاطبت من في السموات و الأرض تالله هذا كمحوب العالمين ولكن أنتم لاتفتقهنون. هذا لجمال الله بينكم و سلطانه فيكم إن أنتم تعرفون و هذا لسر الله و كنزه و امر الله و عزه لمن في ملكوت الأمر و الخلق إن أنتم تعقلون. ان هذا لهو الذي يشاق لقاته من في جبروت البقاء ثم الذينهم استقرّوا خلف سرادق الأبهي ولكن أنتم عن جماله معرضون...

أن يا حوريّة المعاني أن اخرجي من غرفات الكلمات ياذن الله مالك الأرضين و السموات ثم اظهري بطراز اللاهوت ثم اسقي خمر الجبروت بأنامل الياقوت لعل اهل الناسوت يطلعن بما أشرفت من افق الملكوت شمس البقاء بطراز البهاء و يقومن على الثناء بين الأرض و السماء في ذكر هذا الفتى الذي استقرّ على عرش اسمه المنان في قطب الجنان و من وجهه ظهرت نصره الرحمن و عن لحظه لحظات السبحان و من شئونه شئون الله المهيمن القيوم...

(آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۷-۲)

حيات بعد از مرگ

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... امتحانات الهیه در این جهان است نه در جهان ملکوت ... در جهان دیگر حقیقت انسانیّه صورت جسمانی ندارد بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوت است ... مرکز شمس حقیقت عالم اعلى ملکوت الهی است. نفوسی که منزّه و مقدّسند چون قالب عنصری متلاشی شود به جهان الهی شتابند و آن جهان در این جهان است، ولی اهل این جهان از آن بی خبر، مانند جماد و نبات که از جهان حیوانی و جهان انسانی بی خبرند...

(منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۸۹)

... در خصوص عالم بعد از موت سؤال نموده بودید. آن عالم به تصوّر و عبارات این عالم مشهود و معلوم نگردد. مختصر مذکور می شود که این عالم بالنسبه به آن عالم بمنزله رحم است؛ همچنان که در عالم رحم بیان این عالم خارج به این عظمت ممتنع و محال بود، بهمچنین بیان آن عالم الهی به الفاظ و عبارات این عالم مستحیل و غیرممکن است. بیان عالم پاک چگونه در جهان خاک ممکن؟ حقائق کمالات الهیه چگونه در عالم ظلمات ترابیه

کشف و مشهود گردد؟ نهایت اشاره‌ای توان نمود، علی‌الخصوص که در این عالم هر حقیقت معقوله‌ای را چون بیان خواهی، در قوالب محسوسه ریزی و بیان نمایی. مثلاً علم از حقائق معقوله است. وقتی که بیان آن خواهی، گویی که دریا است. حال آن حقیقت معقوله که عبارت از علم است، در صورت محسوسه که دریا است بیان شده. این بیان اشاره است، کنایه است، تشبیه است، استعاره است. مستمع به این وسائل انتقال به معانی آن حقیقت معقوله می‌نماید، و الا در عالم محسوسه حقیقت معقوله ابدأ ظهور و بروزی ندارد تا به آن عبارات شرح و تفصیل دهی. باری، بیان مفصل می‌خواهد تا قدری احساسات حاصل گردد، ولی عبدالبهاء را ابدأ فرصت اسباب و اطناب نه. لهذا مختصر مرقوم می‌گردد. اگر فطرت طیبه و فطانت روحانیه موجود گردد، همین بیان بس است، و الا بیان مطول نیز فائده نبخشد. مستمع اگر پاک‌نفس است یک حرف بس است. (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۲۸-۲۷)

ای ثابت بر پیمان تحریر اخیر وصول یافت ... و اما ما نزل من قلم الأبهی قوله عز من تأمل و اما ما سقط من الأوراق فسوف ینبته الله أنه لهو المنبت الحکیم. مقصود آن است که اوراق سدره مبارکه، یعنی مؤمنین و مؤمنات اگر به ظاهر در عالم جسمانی سقوط و هبوط یابند، ولی به نهایت قوت انبات گردند. مثلاً شهدا را ملاحظه نما، هر چند بظاهر ساقط تراب شدند، ولی در جمیع عوالم الهی انبات گشتند. لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم یرزقون. این نیز مختصر است امعان نظر فرمائید تا ابواب مفتوح گردد...

ای طالب ملکوت نامه شما واصل، مضمون مفهوم گردید ... و اما ترقی در عالمی بعد از موت؛ بدان که بعد از موت عالم الهی است و ترقی در آن ممکن، ولی به موهبت الهی، نه به سعی و کوشش انسانی. یعنی به صرف فضل ترقی ممکن است، زیرا ترقی در مراتب موکول به فضل و موهبت صرفه است و اما ترقی در کمالات به مساعی بشریه جائز. مثلاً ترقی حقیقت جمادی از رتبه جماد به عالم نبات بصرف موهبت است و همچنین انتقال حقیقت نباتی به عالم حیوانی آن نیز بصرف موهبت است و همچنین انتقال حقیقت حیوانی به عالم انسانی این نیز بصرف فضل و موهبت است و همچنین انتقال حقیقت انسانی به عالم ملکوتی نیز بصرف موهبت است. مقصد این است که انتقالات در مراتب بصرف فضل است، و لکن اکتسابات کمالات به سعی و کوشش انسان نیز ممکن است. مثلاً انسان را خدا انسان خلق فرموده و از رتبه جمادی به این رتبه رسانده. حال انسان به سعی و کوشش تواند که اکتساب کمالات انسانی نماید و ازدیاد فضائل و خصائل جوید. پس معلوم شد که در هر عالمی قطع مراتب بصرف موهبت

بوده و اکتساب فضائل به سعی و همت نیز ممکن. لهذا بعد از انتقال از این عالم جسمانی به جهان الهی طی مراتب ممکن، ولی بصرف فضل و موهبت الهیه ...

خضر

از آثار حضرت بهاءالله:

أن يا علي قد ماج بحر الأعظم و يسمع من كل قطرة منه أنه لا اله الا هو الواحد العزيز الوهاب ... به لسان پارسی ذکر می شود ای ناظر الی الله ناظر به کلمات قبل و آنچه ذکر شده مباشید. چه که اکثر آن کذب صراح بوده و یا ممزوج به آن و اگر هم کلمه ای صدق بوده، معنی آن را ادراک نموده و تحریف نموده اند. ملاحظه کن، آنچه از اخبار قیامت و حشر و نشر و بعث و قیام و ساعه و قارعه و حاقة و صیحة و ناقور و صور و جنت و نار و امثال آن و همچنین قائم و ظهور آن در کتاب بوده، حرفی از آن را ادراک ننموده بودند و از مقصود بالمره محتجب بودند. آنچه در کتاب الهی که فرقان است نازل شده، حق لا ریب فیه و معنی آن را کما هو حقّه احدی ادراک ننموده الا من شاء ربک و من دون آن اکثری از روایات و قصص لا اصل لها بوده، چنانچه در این ظهور اعظم بعضی از موهومات خرق شد و مقصود معلوم و مبرهن گشت و بعضی هم در این ایام بین اصبعی الرحمن است، لعل یخرقه بسلطانه. باری، آن جناب سمع را از ما عندالناس مطهر [نمائید]. آنچه حال مرتفع است، لأجل اصغاء کفایت می نماید، انه کمغنی العالمین. معلّم کلیم تأییدات الهیه بوده که نفس تجلیات امریه الهیه است که الآن نطق می فرماید و آن در هر عالمی به اسمی از اسماء مذکور و در کتاب الهی به [خضر] نامیده شده و اسرار این ظهور اکثری مستور مانده انه لا یُقاس بأمر. اگر نفسی در بیان تفکر نماید یفتح علی قلبه فی معرفة هذا الظهور باب المعانی الذی ما فتح علی وجه أحد من العباد کذلک یحکم رب العباد أن اعرف ثم استر و البهاء علیک.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... اما حضرت خضر حقیقت موسی بود نه شخص دیگر. به حکم حقیقت احکامی صادر می شد که عقول بشریت از ادراک آن عاجز بود، زیرا خارق العاده بود. مقصود از این قضیه این است که مظاهر مقدسه الهیه یفعل ما یشاء و یحکم ما یریدند؛ آنچه بفرمایند باید اطاعت

نمود و ابدأ شك و شبهه به خاطر نیاورد كه این حكم بظاهر موافق عدل و انصاف هست یا نیست. این ذهول فکری منتهی به عصیان و طغیان گردد. این است حقیقت مسئله كه به این عنوان بیان شده...

(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۳-۴۲)

خلقت

از آثار حضرت بهاء الله:

ان علیاً قبل محمد مظهر الذات و مظهر الصفات الّذی منه بدء الممكنات و الیه ترجع الكائنات و هو الّذی من نفسه المنان نفس الرحمن و بها خلق الجواهرات و القابلیات فی عالم الإمكان و ظهورات الموجودات فی عوالم الأکوان و المرایا المستحکية عنه و الحروفات النّاطقة منه، اول خلق الله و مبدأ الظهورات و مرجع العباد فی يوم التّناد و هذا ما فضلهم الله علی سائر الخلق فی عوالم القدم و بهم اشرفت الأنوار و لاحت الأقمار و اضابت الشّمس و اباحت النّجوم و کلّهم یحکین عنه و یدلّکن علیه بحیث لا فرق بینه و بینهم الاّ بأنهم خلّقوا بأمره و بعثوا یارادته و حشروا بقدرته هم الّذین بهم تدور الأدوار و تکور الأکوار و تغرس اشجار التّوحید و تظهر اثمار التّفرید و تنزل امطار التّجريد الی أن ترجع النّقطة الی مقامها الأولى بعد دورها فی حول نفسها و بلوغها الی محلّها اذا یرجع الإنتهاء الی الإبتداء و حیثئذ یظهر نداء الأولى عن شجرة القصوی عند اشراق الشّمس مرّة أخرى...

(مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۵۲-۵۱)

الحمد لله الّذی خلق الماء من بیانه الظّاهر فی ملکوت البقاء ثمّ نظر الیه أنّه ارتعد فی نفسه و انجمد جزءً منه اذا ظهرت الأرض الغبراء من قضائه المثبت فی عالم البداء فلما انفصلا و تفرّقا نطق لسان العظمة بكلمة اختری اذا تحرّک ذاک الماء المحدث من المشیة الظّاهرة فی الإمكان بنفس الإمكان علی تلك الأرض المحدثه من ارادة الرحمن و صعدت منهما حرارة لطيفة روحیة نورانیة بقوتها الی الرّتبة العلیا لتفوز بالمقام الّذی فیهِ ینطق لسان ربّها الأبهی فلما بلغت الی منتهی مقامها اذا توقّفت فی ذاک المقام الأعلى الّذی یدکر عند الإنشاء بالفلك الأعلى ثمّ امتزج الماء بالأرض امتزاجاً جزئیّاً و صعدت منهما حرارة اخرى و أنّها من ضعفها ما بلغت الی الأوّل و توقّفت فی مقام آخر الّذی یدکر بالفلك الثّانی و کذاکک صعدت منهما مرّة بعد اخرى الی أن تمّت المقامات الّتی تذکر بالأفلاک اذا نطق لسان العظمة بكلمة اخرى و استدارت بها المقامات و الأفلاک و من شدّة الدّوران سطع نور و تقبّب علی وجه السّماء اذا

ظهرت انجم زاهرات و کواکب درّیات فلما أحاطها هيمنة اسمه القيوم من كل الجهات صار كل واحد منها مدوراً كما يرى في الشمس والقمر تعالى صانع المقتدر الحكيم الذي جعل كلمته العليا مبدء خلق العلويات والسفليات والأسطقات الأربعة والطبايع العوالى المحدثه اشهد أنه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو القوى القدير...

... در حين ظهور مظهر كليّه قبل از آن كه آن ذات قدم خود را بشناساند و بكلمه امریه تنطق فرماید، عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه، چه كه در آن حين قبض روح از كل ما يصدق عليه اسم شيء می شود و این است آن یومی كه می فرماید لمن الملك اليوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت می فرماید لله الواحد القهار. لذا نفی وجود از كل می شود چه كه تحقق وجود در رتبه اولیه بعد از تحقق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای كل شيء ثابت و قبل از تجلی ظاهری بر كل شيء كان رباً و لا مربوب و بعد از اظهار كلمه و استوای هیكل احدیه بر عرش رحمتیه من أقبل إليه فهو مربوب و مخلوق و معلوم. ادراك این مقامات منوط به عرفان عباد است، بصیر خبیر لم یزل یشهد بأنه موجود و غیره مفقود...

لا يكون شيء في السماء والأرض إلا بمشيئة وإرادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب. هر نفسی به دنیا می آید اسباب لاتحصی با او می آید اگرچه به بصر ظاهر دیده نمی شود، ولكن فی الحقیقه این مقام محقق است. آنچه از محتومات محسوب تغییر نپذیرد و دون آن به سبب اسباب و اعمال تغییر می نماید. اول میلی كه در انسان احداث می شود قبل از ظهور اسباب این مقام مشیة اول تصور اسباب مقام اراده و قدر مقام هندسه و اندازه است، یعنی ظهور اسباب به مقدار امضاء تألیف ما قدر مقام قدر را بسیار عظیم ذكر نموده اند، چنان كه فرموده اند القدر سر من اسرار الله و سر من امر الله و حرز من حرز الله و مختوم بختام الله الى أن قال بحر زخار لاتلجه و لیل دامس لاتسلكه كثير الحيتان سعته ما بين السماء و الأرض و عرضه ما بين المشرق و المغرب و فی قعره شمس تضيء و این مقامات را انسان در مقامات خود مشاهده می نماید، یعنی مراتب سبعة كه ذكر شد و بعد از ظهور قضا امضاء مشهود و همان معنی اذن است از برای هر شيء اجل بوده و هست، یعنی مدت گون آن و بعد كتاب كه مقام تمامیت شيء است ظاهر و هویدا.

... انسان لوح منشور امکان را نامتناهی بیند و جمیع کائنات را حروف و کلمات مشاهده کند و درس مقامات معنوی خواند؛ آیات توحید در ذرات کائنات بیند و نداء رب الملکوت بشنود و تأییدات روح القدس مشاهده نماید و چنان وجد و طرب یابد که در عرصه وسیع امکان نکتند، آهنگ ملکوت کند و به جهان لاهوت شتابد... (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۴۹)

و اما ما سئلت من بدء الخلق، اعلمی انه لم یزل كان الحقّ و كان الخلق لا اوّل للحقّ و لا اوّل للخلق هذا من حيث الأجسام فی عالم الإمكان ولكنّ البدء المذكور فی الكتب المقدّسة عبارة عن بدء الظهور و الخلق عبارة عن التّوکلّد الثّانی الرّوحانی كما قال المسیح ینبغی لکم أن تولدوا مرّة اخرى و لا شکّ انّ مبدء هذا الخلق الرّوحانی كان نفس الظهور فی کلّ عهد و عصر لأنّ کلّ مظهر من مظاهر الحقّ هو آدم و اوّل من یؤمن به فهو حوا و کلّ النفوس الّتی يتولّد بالولادة الثّانویة الرّوحانیة اولادهما و سلالتهما و فی الإنجیل المولود من الجسد جسد هو و المولود من الرّوح فهو الرّوح و ایضاً قال فی الإنجیل اناس لیسوا من دم و لا لحم و لا ارادة بشر بل ولدوا من الله و انا الکن و الخلق و الایجاد فهذا من مقتضیات اسماء الله و صفاته اذ لا یتحقّق الخالق من دون مخلوق و لا الرّازق من دون مرزوق و لا المالك من دون مملوک و لا السلطنة من دون رعیة فلسلطنة الله ازلیة ابدیة لا بداية لها و مملکة ذلك السلطان الحقیقی و رعیتة و جلاله و جماله ایضاً ازلیة سرمدیة و المراد من بدء الایجاد فی الكتب المقدّسة هو الایجاد الرّوحانی و التّوکلّد الثّانی.

خیمه شهادت

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای سلالة حضرت خلیل رحمانی حقاً که نسل جلیل حضرت خلیلید و سلالة آن ذات مقدّس عزیز زیرا به سایه خیمه شهادت شتافتید و در مسجد اقصی هیکل ربّ داخل گشتید و در قدس الأقداس به ترتیل آیات توحید مشغول شدید. آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و

شفق عهد نیر آفاق؛ شجره انیسا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو و نما نموده و سایه بر جمیع آفاق افکنده و علیکم التّحیة و التّناء ع

هو الله

ای زنده به زندگی جاودان آنچه مرقوم نموده بودی مضمون واضح و عیان گشت و روح و ریحان بخشید. حمد کن خدا را که به این فیض بی پایان نائل شدی و به حیات جاودان و اصل گشتی؛ ربّ مهربان را شناختی و ساکن خیمه شهادت را یافتی و با کلمه الله محبت باختی. عن قریب آثار این موهبت عجیب ظاهر و آشکار گردد...

ای کنیز خدا آن ملکوتی که در انجیل به نصّ جلیل مذکور، ابوابش گشوده گشت و در نهایت جلوه در عرصه وجود خیمه برافراخت، در ایام موسی خیمه شهادت بود و امروز خیمه ملکوت بلند. حمد کن خدا را که به آن خیمه راه یافتی و علیک التّحیة و التّناء.

ای شمع محبت الله آنچه مرقوم نموده بودی ملحوظ افتاد ... امروز فی الحقیقه اهمّ امور وحدت کلمه احبّاء الله است و یگانگی و الفت قلوب بین اصفیا و اماء رحمن. زیرا اساس دین الله و بنیاد شریعت الله بر اتحاد کلّ ملل و امم عالم است و باید به قوه روح القدس جمیع بشر را در ظلّ خیمه شهادت آرند و آن خیمه کلمه الله است و مرجع و پناه عالمیان. تا توانی در التیام و ارتباط و اتحاد قلوب احبّاء الله و اماء رحمن بکوش تا به درجه ای رسد که یکدیگر را جان فدا نمایند و در محبت همدیگر هیچ چیز دریغ ننمایند تا در جنت ابهی مانند گل و ریاحین بشکفند و بمثابه اشجار بهشت برین شکوفه نمایند و ثمره جیده به بار آرند...

دانیال

نگاه کنید به ذیل "بشارات" و کتاب مائده آسمانی، ج ۲، ص ۷۸.

داود

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده آستان مقدس نامه‌ای که در پانزدهم شباط مرقوم نموده بودید در جوف است ... در الواح حضرت اعلی ذکر داودی هست که پیش از حضرت موسی بود. بعضی را گمان چنان که مقصود از حضرت داود ابن یسا است و حال آن که حضرت داود ابن یسا بعد از حضرت موسی بود. لهذا مغلین و معترضین که در کمینند این را بهانه نمودند و بر سر منابر استغفرالله ذکر جهل و نادانی کردند. اما حقیقت حال این است که دو داود است؛ یکی پیش از حضرت موسی، یکی بعد از موسی. چنان که دو اسمعیل، یک اسمعیل ابن ابراهیم و اسمعیل دیگر از انبیاء بنی اسرائیل است. اما در این عبارت که مرقوم نموده‌اید مقصود داود ابن یسا است و تقریباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود. ظهور خامسی که می‌فرمایند یکی خود حضرت داود است و دیگری حضرت مسیح و دیگری حضرت رسول و دیگری حضرت اعلی و خامس جمال مبارک. زیرا جمال مبارک در ایام حضرت اعلی روحی له الفدا مشهور آفاق گشتند...

دنیا

از آثار حضرت بهاءالله:

... خَلَّصُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الدُّنْيَا وَ زَخْرَفَهَا أَيَّاكُمْ أَنْ لَا تَقْرَبُوا بِهَا لِأَنَّهَا يَأْمُرُكُمْ بِالْبَغْيِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ يَمْنَعُكُمْ عَنِ صِرَاطِ عَزِّ مُسْتَقِيمٍ ثُمَّ اعْلَمُوا بِأَنَّ الدُّنْيَا هِيَ غَفْلَتُكُمْ عَنِ مَوْجِدِكُمْ وَ اشْتِغَالِكُمْ بِمَا سِوَاهِ وَ الْآخِرَةُ مَا يَقْرَبِكُمْ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ وَ كُلَّمَا يَمْنَعُكُمْ الْيَوْمَ عَنِ حُبِّ اللَّهِ أَنَّهَا لَهِيَ الدُّنْيَا أَنْ اجْتَنَبُوا مِنْهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمَفْلُحِينَ إِنَّ الَّذِي لَنْ يَمْنَعَهُ شَيْءٌ عَنِ اللَّهِ لَا بِأَسْ عَلَيْهِ لَوْ يَزِينُ نَفْسَهُ بِحَلَلِ الْأَرْضِ وَ زِينَتِهَا وَ مَا خَلَقَ فِيهَا لِأَنَّ اللَّهَ خَلَقَ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لِعِبَادَةِ الْمُوَحِّدِينَ كُلِّهَا يَا قَوْمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ بَدَائِعِ نِعْمَاتِهِ ثُمَّ اشْكُرُوهُ وَ كُونُوا مِنَ الشَّاكِرِينَ ...

(آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۴۰۰)

... قدسوا قلوبكم عن حب الدنيا و السنكم عن الإفتراء و اركانكم عما يمنعكم عن التقرّب الى الله العزيز الحميد. قل الدنيا هي اعراضكم عن مطلع الوحي و اقبالكم بما لا ينفعكم و ما منعكم اليوم عن شطرا الله أنه اصل الدنيا أن اجتنبوا عنها و تقرّبوا الى المنظر الأكبر هذا المقرّ المشرق المنير. طوبى لمن لم يمنعته شيء عن ربه أنه لا بأس عليه لو يتصرف في الدنيا بالعدل لأننا خلقنا كل شيء لعبادنا الموحّدين ...

(آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۴۸-۴۷)

دوازده

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... چون آفتاب اثير را در فلک بروج دوازده برج محقق و مقرر است، لذا حکمت الهيّ چنين قرار گرفت که شمس حقيقت را هم در فلک احدیت دوازده برج مقرر باشد. چه که تثلیث را که حقيقت ولایت است چون در تربيع که حقيقت نبوت است ضرب نمائی عدد دوازده ظاهر گردد. اين است که منجمان می گویند انّ التّثلیث عين التّربيع و دیگر آن که چون حروف کلمه توحيد که لا اله الا الله است و کلمه نبوت که محمّد رسول الله است، ترکیب از دوازده حرف است، مقتضی حکمت الهيّ چنين بود که مظاهر ولایت که عبارت از تفصیل اجمال هستند نیز در عدد دوازده ظاهر گردد تا حرفی از این حروف در عالم ملک مطلع و مشرق انوار احدیت باشند لأنهم حروف کلمه التّوحيد و نجوم سماء التّفريد و بدور افق التّجريد و هذا من السنن الإلهية في الظهورات الأوّلية كما رأى يوسف في المنام بأن سجدت له احدى عشر كوكباً و هو الثّاني عشر و هذا كان في كور الخليل و اما في كور الكليم عليه السّلام كان اثني عشر سبطاً و اثني عشر نقيباً فهم كانوا بروج الحقيقة العرفانية و حروف کلمة الوحداية في ذلك الزّمان و كذلك في كور المسيح عليه السّلام كان عدد الرّوحانيين النّورانيين حضرات الحوارين اثني عشر نفساً و كذلك تعلّقت بل تحقّقت بارادة ربّ القدر في كور سيّد البشر بأمة الحق اثني عشر فهم نجوم زاهرة و بدور لامعة و سرج ساطعة و بروج عالية في سماء الأنوار و فلک الأسرار.

(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۴۷-۴۶)

و نیز نگاه کنید به ذیل "عدد".

ذاکر و مذکور

از آثار حضرت بهاءالله:

بنام خداوند یکتا

انشاءالله لازال بذکرالله مشغول باشید و از دوش فارغ و حقّ جلّ کبریائه هرگز عباد خود را از ذکور و اناث فراموش نفرموده و نخواهد فرمود و ذکر و رحمت و عنایت و مرحمتش لازال سبقت داشته و خواهد داشت. اوست ذاکر و مذکور؛ ذاکر است چه که قبل از ظهور عباد در عالم ملکته جمیع را ذکر فرموده و ذکر او عباد را علت ذکر عباد است او را و مذکور است چه که کلّ السن بذکر و ثنای او ناطق چنانچه جمیع حقّ را می طلبند اگرچه از او محتجبند هر وصف و ثنائی که از لسان هر واصف ظاهر می شود به مبدء خود راجع است اگرچه آن مثنی و واصف موصوف را نشناسد. خوشا به حال نفسی که بشناسد و ذاکر شود و الروح علیک.

ذکر

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هوالله

ایها المشمول بلحظات أعین الرّحمانیة دو مکتوب که محتوی حقائق و معانی محبت الهیه بود به کمال فرح و سرور تلاوت و قرائت شد. از مضامین شیرینش حلاوت شکر و شهد حاصل و از بوی خوش حدیقه عبارات و کلماتش مشام مشتاقان معطر و منتهای سرور و حبور موجود گردید.

از وصول تلغراف قبل ورود مرقوم فرموده بودید لابد لهذه من حکمة.

و اندر همه عالم مشهور به شیدایی

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

زین پیش اگر بودم سردفتر دانایی

در نامه مجنونان از نام من آغازند

يقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین...

ذوالقرنین

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و اما آیات در خصوص ذوالقرنین از آیات متشابهات است تأویل دارد. معترضین این حکایت را دام تزویر نمودند و سؤال کردند که شاید جواب مخالف آراء آنان صادر شود و این سبب تزلزل اهل ایمان گردد، لهذا قضیه ذوالقرنین بحسب ظاهر موافق آراء سایرین نازل شد تا اعتراض نتوانند ولی در هر کلمه رمزی. مقصد از ذوالقرنین حضرت امیر بود که بقلب سیر و سیاحت در جمیع آفاق نمود و تحرّی مظهر کلی کرد، ملاحظه فرمود که شمس حقیقت در قالب ترابی و مائی پنهان است. (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۳) ■

و نیز حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هو الله

ای ثابت بر پیمان چشمه آب حیات عین یقین هدایت است. الحمدلله از آن نوشیدی و هر نوشنده خضر زمان است. اسکندر مقصود ذوالقرنین نیست، کنایه از شخص بااقتدار است. ملاحظه کن که اسکندر با آن حشمت از چشمه حیات بی نصیب شد و خضر بی نوا بانوا گشت و بهره و نصیب برد. ذوالقرنین از ملوک یمن بوده و عرب بوده زیرا ذوالکلاع و ذوالحمار و ذوالقرنین و ذی یزن اینها از القاب ملوک یمن است، ولی بعضی خطا کردند گمان کردند که اسکندر یونانی است و این غلطی فاحش است، زیرا ذوالقرنین از عباد مقرّبین الهی است و اسکندر شخصی بود یونانی...

و نیز می فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه ملاحظه گردید دلیل بر خضوع و خشوع بود و برهان انجذاب به طلعت مقصود. چون خواندم فرح و انبساط حاصل گشت که الحمدلله زاهدانی ربّانی و رحمانی است و ثابت و راسخ بر پیمان الهی و امیدوارم که یا جوج نقض و مأجوج نکث را سدّ ذوالقرنین الهی گردد و بقوة ثبوت و رسوخ حشرات نقض را از میدان براند، شعله نار محبت الله

چنان برافروزد که حجیات اوهام غافلین بسوزد. این ایام در حضور به بقعه نور محذور واقع،
لهذا به وقت دیگر مرهون نمائید و علیک التّحیة و التّناء.

و نیز نگاه کنید به ذیل "تفسیر".

رؤیا

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و مضمون مشحون به احساسات روحانیه بود... اما رؤیاهائی
که دیده بودید حضور در مصلى دلیل بر دخول در ملکوت الله هست و جلوس اشاره به استقرار
است و نوشیدن شیر علم و عرفان است و تناول فواکه اکتشاف مسائل حقیقت است و عین
تسکین حیات ابدیه است. انشاء الله وضو را از عین تسکین تکمیل می‌نمائید و در مسجد اقصی
که مقام غایه قصوی است با مقرّبین ملأ اعلی همدم و همراز می‌شوید. نماز جماعت در عالم
ادنی ممنوع ولی اجتماع در راز و نیاز در ملأ اعلی مقبول. الحمد لله با یکدیگر به نماز
پرداختیم و آن خطبه فصیح بلیغ را از فم مطهر استماع نمودیم. این رؤیا بسیار مبارک است.
باری نفوسی هستند که بظاهر معروف نه ولی باطن معروف و قال رجل مؤمن من آل فرعون
یکتم ایمانه و همچنین رؤیای ثانی دلیل بر آن است که نصیب موفور از بیانات عبدالبهاء
خواهی یافت و همچنین رؤیای سوم بحر بی پایان بحر میثاق است و آن جسر عظیم تعالیم الهیه
و صراط مستقیم است که اسیران نفس و هوی از آن وصایا و نصائح الهی در گریزند، می‌لرزند
و می‌ریزند و غرق آب هلاک می‌شوند. الحمد لله که شما محفوظ ماندید و از آن صراط مثل
برق گذشتید. اما آن دریا دریائی است که حضرت امیر می‌فرماید عرضه بین المشرق و
المغرب، عمقه ما بین السماء و الأرض کثیر الحیتان شدید الظلمة و فی قعره شمس نضیء .
لهذا شکر کن خدا را که به عمق آن دریا رسیدی و آن چوب نازک آلت تعلیم و عصای
شبانی است و چون به عمق آن دریا رسیدی ملاحظه کردی که آن دریا مقامی است در نهایت
عظمت و جلال و در آن مقام محرابی است، محراب محلّ حرب با جنود ظلمات است، یعنی
آنان که غرق در عالم طبیعتند. ولی در آن محراب روضه مبارکه است که انوار ساطع بر
اکوان است و عبدالبهاء خادم آن عتبه مقدسه و شما را اشاره به طواف نمودم امیدوارم که فائز
شوی... ■

برای مطالعه مطالب مربوط به رؤیا در آثار بهائی می توان به کتب زیر مراجعه نمود:
امر و خلق، ج ۱، ص ۳۲۷-۳۱۸؛ سیری در عوالم رؤیا؛ و رؤیاهای صادقانه.

رجال غیب

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید ولی ابداً فرصت نیست، با وجود این مرقوم می گردد ... اما بشاراتی که از نفوس مختلفه در ظهور جمال مبارک و حضرت اعلی واقع، آن نفوس فی الحقیقه از رجال غیب بودند ولی بظاهر به اسماء مختلفه مشهور طوائف متعدده اما در حقیقت بر صراط مستقیم و منهج قویم قائم و بر دین الله راسخ و سالک مسلک ائمه اطهار بودند...

رحیق مختوم

از آثار حضرت بهاء الله:

یا حیدر علی علیک بهائی جناب امین علیه بهائی وارد، ذکر شما و دوستان آن ارض را نموده ... رحیق مختوم بیانات الهی است که تا این ظهور احدی به او فائز نشده و لکن اصبع قدرت در این ظهور اعظم ختم آن را گشود تا کل بیاشامند و به آن فائز شوند...

... ای اهل بهاء این خمربقا را بر ملا به اسم محبوب ابهی بیاشامید ... خمر معانی این ظهور است که از قبل به رحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و به خاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه می نمایند و می خوانند و لکن به قطره از آن فائز نشده اند...

(اقتدارات، ص ۵۹-۵۸)

روابط ضروریه

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای نظام روحانیان قانون الهی و نظام رحمانی شریعت سمحه بیضا است و محبّه واضحه نورا. زیرا نظام و قانون حقیقی روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاء است و کینونت موجودات مستدعی و مقتضی آن... (ملکوت وجود، ص ۱۱۴)

... شریعت روابط ضروریّه‌ای است که منبعث از حقیقت کائنات است و مظاهر کلیّه الهیه چون مطلع به اسرار کائنات اند. لهذا واقف به آن روابط ضروریّه و آن را شریعت الله قرار دهند. (مفاوضات، ص ۱۲۰)

... المحبّة هی الروابط الضروریّة المنبعثة من حقائق الأشياء بايجاد الهی... (مکاتیب، ج ۱، ص ۱۵۹)

... طبیعت عبارت از خواصّ و روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاء است و این حقایق غیرمتناهیّه هر چند در نهایت اختلاف است و از جهتی در نهایت ائتلاف و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و به دقت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم ضروریّه سائر حقایق است. پس ارتباط و ائتلاف این حقایق مختلفه نامتناهی را جهت جامعه‌ای لازم تا هر جزئی از اجزای کائنات وظیفه خود را بنهایت انتظام ایفا نماید... (مکاتیب، ج ۳، ص ۴۸۵)

ای بنت ملکوت نامهات رسید؛ از قضا و قدر و اراده سؤال نموده بودی. قضا و قدر عبارت از روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاء است و این روابط بقوه ایجاد در حقیقت کائنات ودیعه گذاشته شده است و هر وقوعات از مقتضیات آن روابط ضروریّه است. مثلاً رابطه‌ای خدا در میان آفتاب و کره ارض ایجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمین برویاند. این روابط قدر است و قضا ظهور آن در حیّز وجود و اراده عبارت از قوه فاعله است که این روابط و این وقوعات در تحت تسلط اوست. این مختصر بیان قضا و قدر است. فرصت تفصیل ندارم، دیگر تو در این تفکر نما، حقیقت قضا و قدر و اراده مکشوف گردد.

(منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۲)

... آئین الهی درمان هر دردی است زیرا بمقتضای حقایق اشیا است. علمای قانون در این مسئله خیلی بحث کرده‌اند. مشاهیر آنها گفته‌اند که قانون باید از روابط ضروریّه باشد و آن بمقتضای حقایق اشیا است. لکن مظاهر مقدسه الهیه فرمودند که تشریح چنین قانون از قوه بشر خارج است، زیرا عقل بشری احاطه به حقائق اشیا ندارد و محیط به مقتضیات روابط ضروریّه نیست، لهذا قانون الهی لازم است که محیط به حقایق و نافذ در اشیا است. انتهی
(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۷۹)

روح - نفس

از آثار حضرت بهاء الله:

... قل أنّ الرّوح و العقل و النّفس و السّمع و البصر و احدى تختلف باختلاف الأسباب كمال فى الإنسان تنظرون. ما يفقه به الإنسان و يتحرّك و يتكلّم و يسمع و يبصر كلّها من آية ربّه فيه و أنّها واحدة فى ذاتها ولكن تختلف باختلاف الأسباب إنّ هذا كحقّ معلوم. مثلاً بتوجّهها الى أسباب السّمع يظهر حكم السّمع و اسمه و كذلك بتوجّهها الى أسباب البصر يظهر أثر آخر و اسم آخر ففكر لتصل الى أصل المقصود و تجد نفسك غنياً عمّا يذكر عند الناس و تكون من الموقنين و كذلك بتوجّهها الى الدّماغ و الرّأس و أسباب أخرى يظهر حكم العقل و النّفس إنّ ربّك هو المقتدر على ما يريد...

و اما ما سألت عن النّفس فاعلم أنّ للقوم فيها مقالات شتى و مقامات شتى و منها نفس ملكوتية و نفس جبروتية و نفس لاهوتية و نفس الهية و نفس قدسية و نفس مطمئنة و نفس راضية و نفس مرضية و نفس ملهمة و نفس لوامة و نفس أمارة. لكلّ حزب فيها بيانات. أنا لانحب أن نذكر ما ذكر من قبل عند ربّك علم الأولين و الآخرين. يا ليت كنت حاضراً لدى العرش و سمعت ما هو المقصود من لسان العظمة و بلغت ذروة العلم من لدن عليم حكيم. ولكنّ المشركين حالوا بيننا و بينك. اياك أن تحزن بذلك إرض بما جرى من مبرم القضاء و كن من الصّابرين.

اعلم انّ النفس التي يشاركُ فيها العباد أنّها تحدّث بعد امتشاج الأشياء وبلوغها كما ترى النُطفة أنّها بعد ارتقائها الى المقام الذي قدّر فيها يُظهر الله بها نفسها التي كانت مكنونة فيها انّ ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد. و النفس التي هي المقصود أنّها تُبعث من كلمة الله و أنّها لهي التي لو اشتعلت بنار حبّ ربّها لا تُخمدُها مياهُ الإعراض و لا بحور العالمين و أنّها لهي النار المشتعلة الملتهبة في سدرة الإنسان و تنطق أنّه لا اله الا هو و الذي سمع نداءها أنّه من الفائزين و لما خرجت عن الجسد يبعثها الله على أحسن صورة و يُدخلها في جنّة عالية انّ ربك على كلّ شيء قدير. ثمّ اعلم أنّ حياة الإنسان من الرّوح و توجّه الرّوح الى جهة دون الجهات أنّه من النفس فكّر فيما ألقينا اليك لتعرف نفس الله الذي أتى من مشرق الفضل بسطان مبین و اعلم أنّ للنفس جناحين ان طارت في هواء الحبّ و الرضاء تُنسبُ الى الرّحمن و ان طارت في هواء الهوى تُنسبُ الى الشيطان اعاذنا الله و اياكم منها يا ملأ العارفين و أنّها اذا اشتعلت بنار محبة الله تُسمّى بالمطمئنة و المرضية و إن اشتعلت بنار الهوى تُسمّى بالأمارّة كذلك فصلنا لك تفصيلاً لتكون من المتبصرين...

(مجموعه الواح، ص ۹۹-۹۷)

این که از حقیقت نفس سؤال نمودید أنّها آیه الهیة و جوهرة ملکوتیة التي عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها. أنّها اولّ شيء حکى عن الله موجدہ و اقبل اليه و تمسّک به و سجد له. در این صورت به حقّ منسوب و به او راجع و من غیر آن به هوى منسوب و به او راجع. اليوم هر نفسی شبهات خلق او را از حق منع نمود و ضوضاء علماء و سطوت امراء او را محجوب نساخت، او از آیات کبری لَدی الله مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلى مسطور. طوبی لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها. در مراتب نفس از اماره و لوامه و ملهّمه و مطمئنة و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار. قلم اعلى اقبال به ذکر این مراتب نداشته و ندارد. نفسی که اليوم خاضع است و به او متمسک کلّ الأسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها و در حین نوم تعلّق به شيء خارج نداشته و ندارد و در مقام خود ساکن و مستریح. جمیع امور به اسباب ظاهر و باهر و به اسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف می شود. در بصر ملاحظه نمائید، جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کلّ را مشاهده می نماید و به یک سبب جزئی از جمیع محروم. تعالی من خلق الأسباب و تعالی من علّق الأمور بها کلّ شيء من الأشياء بابّ لمعرفة و آیه لسلطانہ و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمتہ و اقتدارہ و سیلّ الى صراطه المستقیم ... انّ النفس على ما هي عليه آية من آیات الله و سرّ من اسرار الله. اوست آیت کبری و مخبری که خبر می دهد از عوالم الهی؛ در او مستور است آنچه که عالم حال

استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد. أن انظر الى نفس الله القائمة على السنن و النفس الأمانة التي قامت على الإعراض و تنهى الناس عن مالک الأسماء و تأمرهم بالبغي و الفحشاء ألا أنها في خسران مبین ...

و این که سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع می شود، اگر به حق منسوب است به رفیق اعلی راجع. لعمرالله به مقامی راجع می شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است. هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است، بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض می نمایند. اوست مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او به امر سلطان حقیقی و مرتبی حقیقی. در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است به مایه و ارواح مجردة مایه عالمند. تفکر و کن من الشاکرین. این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده. او است آیتی که از دخول و خروج مقدس است و او است ساکن طائر و سائر قاعد؛ شهادت می دهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدس از اول و آخر است. در این لیل امری مشاهده می نمائی بعد از بیست سنه او ازید او اقل بعینه آن را مشاهده می نمائی. حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمة الله و ظهوراته...

(منتخباتی از آثار، ص ۱۰۸-۱۰۷)

و اما ما سئلت عن الروح و بقاءه بعد صعوده فاعلم أنه يصعد حين ارتقائه الى أن يحضر بين يدي الله في هيكل لا يتغيره لالقرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عناية الله و الطافه ان القلم لا يقدر أن يتحرك على ذكر هذا المقام و علوه و سموه على ما هو عليه و تدخله يد الفضل الى مقام لا يعرف بالبيان و لا يذكر بما في الإمكان. طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الأمم أنه يتحرك في هواء ارادة ربه و يدخل في الجنة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الأعلى و يعاشر انبياء الله و اوليائه و يتكلم معهم و يقص عليهم ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين لو يطلع أحد على ما قدر له في عوالم الله رب العرش و الثرى كيشتل في الحين شوقاً لذاك المقام الأرفع الأقدس الأبهى.

بلسان پارسی بشنو یا عبدالوهاب علیک بهائی این که سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت می دهد بر بقای آن و این که سؤال از کیفیت آن نمودی آنه لایوصف و لاینبغی آن یذکر الأعلی قدر معلوم انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق

اعلی نمایند. لعمرالله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است. ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم. بهم تُمطر السحاب و تثبت الأرض. هیچ شیئی از اشیاء بی سبب و علت و مبدأ موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردة بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است. باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر می شود به هیکلی که لایق بقا و لایق آن عالم است. این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوق است به علت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است به حقّ جلّ جلاله طوبی للعارفین. اگر در اعمال انبیاء تفکر نمائی بیقین مبین شهادت می دهی که غیر این عالم عالمها است. حکمای ارض، چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل، اکثری به آنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولکن طبعین که به طبیعت قائلند درباره انبیاء نوشته اند که ایشان حکیم بوده اند و نظر به تربیت عباد ذکر مراتب جنّت و نار و ثواب و عذاب نموده اند. حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبیاء را مقدّم بر کلّ می دانند؛ بعضی آن جواهر مجردة را حکیم می گویند و برخی من قبل الله می دانند. حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر به این عالم می دانستند، هرگز خود را به دست اعدا نمی دادند و عذاب و مشقّاتی که شبه و مثل نداشته تحمل نمی فرمودند...

(متنخباتی از آثار، ص ۱۰۶-۱۰۵)

و اما ما سئلت من الأرواح و اطلّاع بعضها علی بعضٍ بعد صعودها؛ فاعلم انّ اهل البهّاء الذّین استقرّوا علی السّفینة الدّحرآء اولئک یعاشرون و یؤانسون و یجالسون و یطیرون و یقصدون و یصعدون کأنّهم نفس واحدة ألا أنّهم هم المطلّعون و هم النّاظرون و هم العارفون کذلک قضی الأمر من لدن علیم حکیم. اهل بهاء که در سفینه الهیه ساکنند کلّ از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر. این مقام منوط به ایقان و اعمال نفوس است. نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمّیات و کیفیات و درائج و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیه از خود اطلّاع نیابند. لکلّ نصیبٌ عند ربّک. طوبی لنفسٍ توجّه الی الله و استقام فی حبه الی أن طار روحه الی الله الملك المقتدر الغفور الرّحیم. و اما ارواح کفّار لعمری حین الإحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم. این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد. قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حقّ را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف

و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه. نیکوست حال نفسی که ریحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید...

(منتخباتی از آثار، ص ۱۱۴-۱۱۳)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و تسلین عن الروح و مراتبه المتعددة و ان القوم ذهبوا انه حقيقة واحدة انما يتعدد باعتبار المراتب و المقامات فان له الترقيات من الحيز الأدنى الى الحيز الأعلى كترقى الجماد من حيز الجمود الى حيز النمو و ترقى النبات من حيز النمو الى حيز الإحساس و لما يصل الى عالم الإنسان يتعين و يتشخص بتعينات كاملة و انه عند ما يتعمد بروح القدس يفوز بالحياة الأبدية فهذه المسئلة صحيحة لكن المقصد من الروح الوجود و الحيات لأن الوجود مفهوم واحد ليس بمفهوم متعدد و ان الوجود له مراتب و في كل مرتبة من المراتب له تعين و تشخص و قابلية خاصة. مثلاً عالم الجماد و النبات و الحيوان و الإنسان كله في حيز الوجود و ليست احدى تلك الحقائق محرومة عن ذلك المفهوم ولكن الوجود له ظهور و بروز و شئون في كل رتبة من تلك المراتب ففي رتبة الجماد له تعين خاص يمتاز به عن سائر التعينات و التشخصات ثم في عالم النبات له شئون و ظهور يختص بالعالم النباتي و تعين و تشخص خاص به؛ ثم في رتبة الحيوان له شئون و كمالات و تعين و تشخص خاص به دون غيره و في رتبة الإنسان الوجود له تجلي و اشراق و ظهور بأعظم قوة يتصور في عالم الأفكار فبالجملة ان الوجود له مفهوم واحد ولكن له ظهور و بروز و شئون في جميع المراتب و المقامات...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۷)

ای بنده الهی دو نامه شما واصل و بر مضامین وقوف حاصل شد ... با وجود آن که مهلت نگاشتن یک حرفی نه باز مختصر در جواب چند کلمه مرقوم می شود که از جوامع الکلم است و آن این است که نعیم روح قرب جمال قدیم است و جحیم بعد از آن نور مبین؛ کمال و نقص است و علویّت و سفلیّت و نورانیّت و ظلمانیّت. هرچند روح مجرد است ولی تجرّدش از عالم جسمانی است؛ اما من حیث هی هی دارنده مراتب و مقام عالی و دانی؛ هرچند از رنگ امکان آزاد است، ولیکن بحسب عالم خود او را مراتب و مقامات و شئون نامتناهی و همچنین رجوعش الی الله رجوع جزء الی الكلّ مانند قطره و دریا نه بلکه این رجوع مانند رجوع طیور به گلشن عنایت ربّ غفور. ملاحظه نمائید که ارواح در اوقات تعلّق به اجسام در

جمع شتون از یکدیگر ممتازند؛ بعضی در اعلیٰ علو ادراک و کمالات و بعضی در ادنی درجه نقص و مذلات؛ بهمچنین بعد از رجوع به عوالم الهیه این فرق و امتیاز موجود و بهذا کفایه، بیش از این فرصت نه...

روح فیض الهی است که بر جمیع کائنات اشراق کرده و جمیع کائنات را از آن بهره و نصیبی باشد. مانند آفتاب که اشراق بر جمیع کائنات ارض نموده، زیرا جمیع اشیاء موجوده در کره ارض به فیض آفتاب پرورش یابد و پرتو و ضیاء گیرد، ولکن این فیض در هر رتبه به اقتضای آن رتبه ظاهر است. شعاع آفتاب را در اجسام حجریه تأثیر و پرتوی، ولکن در اجسام شفافه ظهور و جلوه دیگر دارد؛ هر چند یک آفتاب است، ولکن ظهورش در اجسام متنوع است. همینطور روح در مراتب وجود ظهورش به اقتضای آن مراتب است؛ در عالم جماد یک قوه جاذبه است که سبب اجتماع اجزاء فردیه است و آن حیات جماد است، زیرا جماد نیز زنده است، مرده نیست، اما در رتبه خودش و در عالم نبات قوه نامیه روح نباتی است و اما در عالم حیوان قوه حساسه روح حیوانی است که از ترکیب و امتزاج عناصر یک قوه حساسه حاصل می شود و این از مقتضای امتزاج و ترکیب عناصر است و اما در عالم انسانی نیز کیفیتی است که از ترکیب عناصر منبث می شود، ولی منضم بنفس ناطقه و قوه عاقله است؛ این روح انسانی که نفس ناطقه و قوه عاقله است، محیط بر اشیاء است و کاشف اشیاء و مدرك اشیاء؛ این آن قوه ای است که جمیع صنایع و علوم و فنون مادی را از حیث غیب به حیث شهود می آورد...

... این روح انسانی از حق صادر گشته، نه این است از حق ظاهر شده، یعنی جزئی از حقیقت الوهیت انفکاک نیافته و در جسد آدم داخل نشده، بلکه روح مانند نطق از ناطق صادر شده و در جسد آدم ظاهر گشته...

... روح انسانی را بدایت است ولی نهایت نه؛ الی الأبد باقی است... (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۳۰)

... روح انسانی و بعبارة آخری نفس ناطقه در عالم وجود واسطه بین مجردات و متحیزات است... (نگاه کنید به ذیل بحرین)

... در خصوص نفس و روح سؤال نموده بودی؛ مراد از نفس حقیقت انسانی است که متوجه به عالم امکان است و حائز شئون بشریت در عالم انسان و این نفس را روح طبیعی انسانی تعبیر نمایند که جمیع بشر در آن مشترکند. پس به این نظر روح و نفس یکی است. و اما روح معنوی، حقیقت انسانی است که مقتبس فیوضات رحمانیه و مستفیض از اشراقات شمس حقیقت است؛ آن روح الهی است که مختص به اهل ایمان است و مادون آنان محروم از این نفحات الهیه و در عرف اهل حقیقت اموات شمرده می شوند ...

(ملکوت وجود، ص ۱۱۱-۱۱۰)

هو الله

يا امين الأمين انى تلوت نميقتك البديعة الإنشاء و اطلعت بمضمونها ولكن عدم المجال مانع عن الإسهاب في الجواب؛ فاختصر في الكلام. فاعلم أن الروح الإنسانية اذا آنس من جانب الطور ناراً و تعرض لنفحات الله لها حكم الحيات و لنحيتها حياة طيبة و أنه في النشئة الأخرى يتذكر ما ورد عليه في النشئة الأولى و كشفنا عنك غطائك و بصرك اليوم حديد و اما اذا كان ساقطاً في اسفل دركات الجهل و العمى لا يكاد أن يدرك شيئاً بل هو خائض في ظلمات ثلاث فالأرواح الثلاث النباتي و الحيواني و الإنساني أى النفس الناطقة ليس لها عود بعد الوفاة الى هذه الدار النشئة الأولى و اما الروح الايماني الذى عبارة عن نور الهدى و الروح الرحمانى الذى عبارة عن حقيقة الوحي فلهما العود في كل دور و كور في هذه النشئة الأولى و هذا جواب مختصر لما سئلت و عليك البهاء الأبهي. عبدالبهاء عباس

در خصوص تسلط ارواح شريره سؤال نموده بودید؛ ارواح شريره از حیات ابدیه محروم چگونه تأثیر خواهند داشت. اما ارواح مقدسه را چون حیات ابدیه محترم، لهذا فیوضاتشان در جمیع عوالم الهی موجود و وقتی که شما در اینجا بودید، جواب چنین داده شد که ارواح مقدسه را بعد از صعود تأثیرات عظیمه و فیوضات جسیمه محقق و آثار عظیمه در آفاق و انفس مقرر و ارواح را بعد از تجرد از اجساد تجسم به جسم عنصری نیست، آنچه تخیل می شود، این اکتشاف خود انسان است که استمداد و استفاضه از ارواح مقدسه نماید و چون در آن حالت از خود غائب گردد و در بحر توجه مستغرق شود، کیفیتی روحانی که مقدس از جسم و جسمانی است، به نظر او جلوه نماید، گمان کند که این جسم است. مثلش مثل رؤیا است؛ انسان در عالم رؤیا صور مختلفه مشاهده کند و مکالمه نماید و استفاضه کند و در عالم

رؤیا گمان کند که آنها هیاکل مجسمه هستند و جلوه جسمانیت و حال آن که صرف روحانیت.

خلاصه حقیقت روح از جسم و جسمانیات مقدّس و منزّه است ولی مانند عالم رؤیا فیوضاتش بصور و اشکال جسمانی است. بهمچنین در حالت اکتشافیه ارواح را بصور و رسوم جسمانی مشاهده کنند.

خلاصه کلام، ارواح مقدّسه را نفوذی عظیم و تأثیری شدید است و بقا و تأثیر آنان مشروط به وجود جسمانی و ترکیب عنصری نیست. ملاحظه نمائید که در وقت خواب جسم انسان و قوای جسمانی از سمع و بصر و شامه و ذوق و لمس عاری؛ یعنی جمیع قوای جسمانی مختل؛ با وجود این حقیقت انسانیّه حیات روحانی دارد و قوای روحانی در نهایت نفوذ. در شرق و غرب اکتشافات عجیبه نماید، و شاید اموری کشف نماید که بعد از مدّت مدیده در عالم جسمانی ظاهر گردد. پس معلوم شد که حقیقت انسانی را بقا و تأثیر مشروط به قالب جسمانی نیست، بلکه این قالب جسمانی آلتی است که روح انسانی پرتوی بر آن افکند مانند آفتاب که چون تجلّی بر مرآت نماید، روشن شود و چون تعلق آفتاب از مرآت منقطع گردد، آئینه تاریک شود. بهمچنین چون فیض روح از جسم منقطع گردد، آن آلت معطل شود.

مختصر این است که انسان عبارت از حقیقت روحانیه است و آن حقیقت نافذ در کلّ اشیا است و آن حقیقت است که اکتشاف اسرار غیبیه نماید و آن حقیقت جمیع علوم و صنایع و بدایع و آثار ظاهر کند. جمیع آنچه از آثار بشریّه ملاحظه می‌نمائی جلوه‌ای از ادراکات او است و محیط بر جمیع اشیا است و مُدرک جمیع اشیا. ملاحظه نمائید که این علوم و فنون و صنایع و بدایع موجوده وقتی هر یک در حیّز غیب بوده و مجهول و سرّ مکنون و غیر معلوم بوده. روح انسان چون محیط بر جمیع اشیا است اکتشاف ادراک آن نموده و از حیّز غیب آن را به عرصه شهود کشیده. پس ثابت و محقّق شد که روح انسانی کاشف اشیا و مُدرک اشیا و محیط بر اشیا است.

اما ترقّیات روح بعد از صعود به ملکوت منجرّد از مکان و زمان است و ترقّیات بعد از صعود ترقّیات کمالی است نه مکانی. مانند ترقّی طفل از عالم جنینی به عالم رشد و عقل و از عالم نادانی به عالم دانائی و از مقام نقص به عالم کمال و چون کمالات الهیه نامتناهی است، لهذا ترقّی روح را حدّی معلوم نه...

اما تجسّم ارواح بواسطه مدیوم، شخصی که مثل حالت غش از برایش حاصل شود، در آن حالت مانند انسانی است که در خواب است، آنچه احساس و ادراک می‌کند، تصوّر می‌نماید که جسم و جسمانی است و حال آن که به حقیقت آنچه می‌بیند روحانی است...

(مکاتیب، ج ۳، ص ۱۹۰-۱۸۵)

زرتشت

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... از فقره‌ای که در کتاب اوستا مندرج سؤال نموده بودی؛ پس بدان که مقصد از عبارت این است که بار خدا خداوند عالم را همه انجمن را شاه بهرام ورجاوند را دستور پوشوتن را پیغمبر اشیدر را اشیدر مارا اشیدر بومی را سیوشانس را کیخسرو پادشاه را دین زردشتی را آفرین و ستایش و نیایش باد و صون و عون و عنایت از آنان طلیم و تندرستی جوئیم زیرا در لسان فارسی کلمه را اداة تخصیص است و این یک معنی از معانی است و معانی دیگر نیز دارد ...
(یاران پارسی، ص ۱۲۸)

... سمنند ارجمند شاه گشتاسب کنایه از مقام سیر و حرکت آن بزرگوار بود. آن سوار بر آن اسب در میدان مکاشفه و شهود جولان می‌داد و فرو رفتن چهار پای اسب به شکم اشاره به آن است که آن سمنند از سیر باز مانده بود، بعد حضرت زرتشت ترتیل آیاتی نمود که چهار دست و پای اسب از شکم بیرون آمد، یعنی آن سمنند سعادت‌مند به سیر و حرکت آمد. انا چهار خواهش حضرت گشتاسب از آن حضرت بزرگوار، این واضح و آشکار است که سیر در ملاء اعلی بود. خواب عبارت از آن است که منسلخ از عالم جسمانی شد، پَر معنوی بگشاد و در عوالم روحانی سیر و سیاحت فرمود...

(یاران پارسی، ص ۱۵۴-۱۵۳) ■

برای ملاحظه آثار مبارکه بهائی درباره حضرت زرتشت و دیانت زرتشتی به کتاب یاران پارسی مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به پیام آسمانی، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۵؛ کتاب محبوب عالم (ص ۱۲۲-۱۰۳) و مجله عندلپ (شماره ۴۰، ص ۳۱-۲۶ و شماره ۸۳، ص ۷۷-۷۴).

زمان - قبة الزمان

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و به دقت ملاحظه گردید ... عهدی که در کلمات مکتوبه مذکور، آن عهد و میثاق است که در بقعه مبارکه فاران محبت الله، قبة الزمان، به اثر قلم اعلی واقع گردید و اهل مدین بقا و ملاً اعلی نفوسی هستند که ثابت بر میثاقند و ماعدای آنان مترنزل اهل نفس و هوی. این مختصر جواب است، دیگر تو تفکر در آن نما تا به حقیقت بیان پی بری و علیک البهاء الأبهی ع ع ■

و نیز نگاه کنید به ذیل "بقعه الزمان".

زیارت نامه

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده رب الجنود نامه مرسول وصول یافت ... در بقعه مبارکه تلاوت زیارت نامه مخصوصه مقدم بر سائر مناجات است، ولی مناجات نیز جائز ... ■

برای ملاحظه شرح مطالب درباره زیارت نامه حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی به مجله عندلیب (شماره ۷، ص ۲۷-۳۳ و شماره ۷۱، ص ۲۰-۱۹) مراجعه فرمائید.

سبع مثنوی

از آثار حضرت رب اعلی:

... الضیاء الساطع و البهاء اللامع ... بتلجیح ما استتر فی أنفسهم من آیه مظهر فعله هیکل المثلث فی اسمه الأعلی و الشکل المربع فی ظهور او أدنی حتی قدس کل الذرات ما نسب إلى آل الله حامل الصفات عما يتعلق الإنشاء باظهورات و الإبداع بالتجلیات و الإختراع بالشئونات و

الإحداث بالمكونات و الإنجعال بالمستسرات حتى كمل كل في مقام ظهور السبعة بمظاهر السبع و استدرك ما قدر الله له في عوالم الأمر بما نزل في سورة الحمد تلك سبع المثاني من الطراز الأول و التور الأزلي و البهاء الأجل و السرّ الأعز و الرمز المنمّم و الرسم الأقدم و الإسم الأعظم لمن جعل الله عدّة حروف سؤاله طبق جوابه الا إنه ظهر في إسمه هيكل التريبع قبل طلعة المثالث ...

(در اوائل تفسير سورة حمد در مجموعة آثار، شماره ٦٩، ص ١٢٢-١٢٣)

از آثار حضرت بهاء الله:

... و اين كه درباره لوح امنع اقدس نوشته بوديد كه مرتين به آن فائز گشته ايد، اين از عنايت مخصوصه الهی بوده، اگر تفصيل سبع مثاني قبل در نظر هست از اشراق تير اين عنايت بسيار سرور می شويد، سروري كه شبه و مثل نداشته و ندارد. سورة مباركه حمد دو بار نازل شد و در فضائل اين تكرر نوشته اند آنچه كه اين ورقه از عهده ذكر آن بر نيابد؛ اوراق عديده بايد و اقلام جديده شايد؛ آنچه ظاهر شده و بشود آن محبوب جان و مقصود روان است...

(رساله روحاني، ص ٣٧)

هذا كتاب من المسجون الغريب الى الذي آمن بالله العزيز الواحد الفريد ألا تعبد إلا إياه أنه يكفيك بالحق وأنه ذوالقوة المتين ينصر من يشاء بسطانه وأنه على كل شيء قدير، له الجود والفضل وأنه بكل شيء عليم. قل أنه ظهر من قبل باسم علي قبل نبيل و في هذا الظهور باسم حسين قبل علي. قل هذا لذات حروف السبع إن أنتم من العارفين و بشرتم به في الواح الله العزيز الحميد...

هو الأقدس الأعظم

أن يا حسين أن استمع النداء الذي ارتفع من الواوين أنه لا إله إلا أنا العليم الخبير قد خلق بالواو الأول سموات التي ارتفعت في القرون و بالثاني ظهر من خضع له المثاني ان ربك لهو الميّن الحكيم أن افرح بذكر الله اياك ثم اذكره بقلب منير و لسان بديع قد خلقت الألسن لهذا اليوم و الأعين لهذا الأفق الذي به أنار من في السموات و الأرضين كذلك يذكرك المسجون اذ كان مظلوماً بين أيدي الغافلين أن احمد الله بما توجه اليك وجه القدم من هذا المقام الكريم.

... فلما أراد الخلق البديع فصل النقطة الظاهرة المُشرقة من افق الإرادة و أنها دارت في كل بيتٍ على كل هيئة الى أن بلغت منتهى المقام أمراً من لدى الله مولى الأنام و أنها هي مركز دائرة الأسماء و مُختم ظهورات الحروف في ملكوت الإنشاء و بها برز ما دلّ على السرّ الأکتم و الرمز المنمنم الظاهر الحاكي عن الإسم الأعظم في الصّحيفة النورآء و الورقة المقدسة المباركة البيضاء فلما اتّصلت بالحرف الثانی البارز في أوّل المثاني دارت افلاك البيان و المعاني و سطع نورالله الأبديّ و تقبّب على وجه سماء البرهان و صار منه النيران تبارك الرحمن الذي لا يشار بإشارة و لا يعبر بعبارة و لا يعرف بالأذکار و لا يوصف بالآثار أنه هو الامر الوهاب في المبدء و المآب و جعل لهما حفاظاً و حراساً من جنود القدرة و الإقتدار أنه هو المهيمن العزيز المختار قد نزلت الخطبة مرتين كما نزل المثاني كرتين...

(مجموعه ای از الواح، ص ۵۸-۵۷)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای ثابت بر پیمان ... از آیه مبارکه قرآن "آتیناک سبعاً من المثاني" سؤال نموده بودی؛ سبعاً من المثاني را علمای رسوم حوامیم سبع و یا سورة فاتحه تفسیر کرده اند و مثانی بجهت آن که گویند سورة فاتحه دو مرتبه نازل شده، یک دفعه در مکّه و دفعه دیگر در مدینه و هفت آیت است، لهذا مثانی است و همچنین گفته اند که چون سورة فاتحه در صلوات قرائتش تکرّر می یابد، لهذا بالسبع المثاني تعبیر شده، یعنی دوباره. و لکن حقیقت معنی مقصد سرّ احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذوالحرف السبع تکرّر پیدا کرده است. حروف سبع اوّل علی محمد و سبع مکرّر ثانی حسین علی. این است معنی سبع مثانی، یعنی هفتی که دوبار تکرّر یافته، یا آن که مظهر کلی در کور فرقان جمال محمدی با سیزده بزرگوار چهارده می شود، چهارده مکرّر هفت است. فرصت نیست، این معنی مختصر مفید است. انتهى

(مائده آسمانی، ج ۲، ص ۷۵-۷۴)

... ربّ فجّر فی قلوبهم ینابیع المعانی و اکشف علی عقولهم اسرار کلماتک فی السبع المثاني و دلّهم علی من يدلّ علیک فی المشهد الرّحمانی...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۲۸۷-۲۸۶) ■

سجن اعظم

از آثار حضرت بهاء الله:

.. قد فاز ذكره و ثنائه بالإصغاء في هذا المقام الذي سُمي بالافق الأعلى في كتاب الأسماء و
بالغاية القصوى في الجزيرة الخضراء و بسماء هذه السماء من قلمي الأبهى و بالسجن الأعظم
في ملكوت الإنشاء ...

(مائدة آسماني، ج ٨، ص ١٥٤)

... قل تالله قد جعل الله السجن قصراً من الياقوت و ينطق فيه مالك الملكوت أنه لا اله الا أنا
العزیز المحبوب...

(آثار قلم اعلى، ج ٢، ص ١٤٦)

... أنا سمينا هذا السجن بالسجن الأعظم ينبغي لكل نفس أن يتفكر فيه و ما سمي به من لدى
العزیز الحكيم ... در اول ورود این سجن را به سجن اعظم نامیدند و فرمودند بعد سر این ظاهر
خواهد شد. قسم به آفتاب افق معانی که بشأنی امرالله در این ارض مرتفع شد که احدی از
عهده ذکر علی ماینبغی بر نخواهد آمد...

(مائدة آسماني، ج ٨، ص ١٤٢-١٤١)

هذا مقام قد ذكر بالأسماء الحسنى في كتاب الله فاطر السماء مرة سمي بالسجن الأعظم و اخرى
بالمقام الأعلى و الجنة العليا ثم في مقام سماء هذه السماء ان ربك لهو المقتدر على ما يشاء لا
اله الا هو العزیز القدير.

(مائدة آسماني، ج ٨، ص ١٥٠)

... و اذا تشرف بر الشام بقدم مالك الأنام و وجد عرف الإلهام و فاز بكوثر الحيوان بعد الذي
احترق بنار الفراق و كان منتظراً أيام الوصال اذا قال و قوله الحق أنا سمينا هذا السجن بالسجن
الأعظم لو يتفكر أحدٌ فيما أشرق من افق البيان ليجد رشحاً من طمطام البحر المستور في
كلمات ربه المتعالى العزیز الغفور و تطلع بعظمة الأمر و سلطانه و علوه و اقتداره و سلطنته و
كبريائه و يكون من الراسخين الثابتين الموقنين.

(مائدة آسماني، ج ٨، ص ١٥٢-١٥١)

يا سمندر أن استمع نداء مالك القدير أنه يذكرك في منظره الأكبر في هذا السجن الذي
بذله الله بالقصر الأطهر رغماً للذين حبسوه و أنكروه ان ربك لهو المقتدر القدير. ان الذي أمر
بسجنى يصيح وينوح في العذاب و ربك الوهاب في هذا المقام الكريم.
(مائدة آسماني، ج ٨ ص ١٥٤)

تالله قد أظلم افق الأمانة و تغير وجه الصداقة و تغبر ذيل الوفاء بين الأرض و السماء و ظهر ما
لا ينبغي لأمر الله و أيامه و عظمته و اجلاله في هذه الأرض التي سميت بالبقعة الحمراء بين ملا
الأسماء و بسماء هذه السماء من قلمي الأعلى.
(مائدة آسماني، ج ٨ ص ١٥٠-١٤٩)

الحمد لله الذي نطق بما بشر به العباد في الفرقان ... در يوم بيست و چهارم شهر جمادى الأول
سنة ١٢٩٤ [٦ جون ١٨٧٧ م] جمال قدم از سجن اعظم بيرون تشریف آوردند و اول بستان منظر
رحمن واقع شد و بعد قصر معروف اين اراضى...

... أن يا قلم الأعلى أن اسمع نداء ربك من سدرة المنتهى في البقعة الأحديّة النوراء لتجد
نفسك على روح و ريحان من نغمات ربك الرحمن...
(آثار قلم اعلى، ج ١، ص ٤)

سدره - سدرة المنتهى

از آثار حضرت بهاء الله:

در ليل جمال هيكل بقا از عقبه زمردى وفا به سدره منتهى رجوع نمود...

(مجموعه الواح، ص ٣٩٦)

توجهوا يا قوم بوجوه بيضاء و قلوب نوراء الى البقعة المباركة الحمراء التي فيها تنادى
سدرة المنتهى أنه لا اله الا أنا المهيمن القيوم.
(كتاب اقدس، فقره ١٠٠)

... قد أظهر مشرق الظهور و مكلم الطور الذي به أثار الافق الأعلى و نطقت سدرة المنتهى و
ارتفع النداء بين الأرض و السماء ...
(كتاب اقدس، ص ٣٨)

جوهر حمد و ساذج ثنا بساط قدس حضرت محبوبی را لایق و سزا است که لم یزل مقدّس از
اعلی وصف ممکنات بوده ... اگر آن ظهور اوّلیه و کلمه جامعۀ الهیّه بتوحید ذات قدم و بحر
اعظم و عرفان او تکلم نمی فرمود احدی به معرفت آن ذات مقدّس که علّت و سبب آفرینش
است فائز نمی شد. او است باب اعظم و صراط اقوم و درّه اولی و کلمه علیا و سدره منتهی و
غایت قصوی لو لاه ما عرف الله أحدٌ و ما اطّلع به نفسٌ و جمیع عرفان عارفین و ادراک
مخلصین و اذکار مقرّبین و اوصاف و اصفین به این مقام راجع است...

أن یا کریم أن استمع نداء ربّک الأبهی من السّدره المنتهی ینطق أنّه لا اله الا هو المهیمن القیوم
(آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۴۵۳)

أن یا علیّ قبل نفیّ أن استمع النداء من شاطئ البقاء فی البقعة الحمراء من السّدره المنتهی أنّه لا
اله الا أنا العزیز المختار ...
(آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۳۵)

... یا أيّها المعرض بالله لو ترى السّدره بعین الإنصاف لترى آثارَ سیوفک فی افنانها و اغصانها و
(لوح شیخ، ص ۶۲)

... ای سائل آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصوی و ورقه
و ثمره و امثال آن مشاهده می نمائی موهوم مدان. مقصود از جمیع این اسامی عندالله مؤمن بالله
بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظلّ سدره الهیّه ساکن از سدره طوبی و علّین عندالله محسوب
و بعد از اعراض از سدره نار سجّین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او
جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع از نفی محسوب می شود ...
(مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۲-۲۱)

... مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای آن بوده و خواهد بود، چنانچه در جمیع کتب الهیّه و
صحف متقنه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصد اعلی مذکور و واضح است و هر
نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیّت فائز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنّت و
اعلی الجنان است فائز گردید و به مقام قاب قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و الا
در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود ...

(مجموعه الواح، ص ۳۶۹-۳۶۸)

... قل يا قوم هذا يوم الإصغاء أن استمعوا النداء من السدرة الحمراء على البقعة النوراء أنه لا اله الا أنا الواحد الفرد العزيز الجميل ...
(آثار قلم اعلى، ج ١، ص ٩٢)

هذا كتاب من الله الى الذي آمن بالروح في ايامه .. فاعلم باننا خلقنا سدرة المنتهى في كتيب الحمراء عن وراء قلزم الكبرياء و ارفعناها الى مقام لو يستظل كل من في السموات و الأرض في ظل ورقة منها ليحفظهم من حرارة النفس و الهوى بما تجلينا عليها نوراً من أنوار هذه الشمس التي أشرقت بالحق و كذلك كان الأمر إن أنت من العارفين ...

هذا كتاب نزل بالحق و أنه لهدى و رحمة للعالمين جميعاً ... يا ايها الورقة تمسكي بهذه السدرة المرتفع الممتنع العزيز العليم و أنه لسدرة المنتهى و الشجرة القصوى و جمال الكبرياء في هذا الهيكل الذي يذكر بالبهاء بين ملأ الأعلى...

هذا كتاب من لدى المسجون الى الذي آمن بالله المقتدر الفرد الواحد القدير ... كذلك دلح ديك العرش حين الذي نزل من اعلى اغصان سدرة المنتهى و آنس مع عباد الله المحبين...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... مقصود آن است كه اوراق سدرة مباركه يعنى مؤمنين و مؤمنات اگر بظاهر در عالم جسماني سقوط و هبوط يابند ولى بنهايت قوت انبات گردند مثلاً شهدا را ملاحظه نما هر چند بظاهر ساقط تراب شدند ولى در جميع عوالم الهى انبات گشتند...

(مائدة آسمانى، ج ٢، ص ٧٤) ■

ای بنده الهی دو نامه شما واصل و بر مضامین و قوف حاصل شد ... سؤال از مقام این عبد نمودی این عبد را مقامی جز حقیقت عبودیت بهاء نه هذا سدرتی المنتهی و هذا مسجدی الأقصى و هذا جنتی المأوی و هذا غایتی القصوی...

و نیز نگاه کنید به ذیل "جنت" و "انیسا".

سرّ = سرّ منمنم

از آثار حضرت ربّ اعلى:

بسم الله البديع الذى لا اله الا هو

انّ الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار اليها والمرموز عنها فى كلمات آل الله عليهم السلام بالأسرار: السرّ و سرّ السرّ و السرّ المستسرّ و السرّ المقنّع بالسرّ و يعبرون عن الأوّل بالنقطة و النقطة قطب كتاب الله فى التكوين و التدوين و عليها تدور رمى الموجودات فى كلّ العوالم بما لا نهاية الى ما لانهاية ... و هو صاحب الأحديّة الأزليّة الممكنة فى حقّ الإمكان يومه الأحد و كوكبه الشّمس و لونه البياض و عدد اسمه العظيم اثني و تسعين [٩٢] احدى عشر منه اشارة بالهويّة الظاهرة فيه و ثمانين [٨٠] منها اشارة بطوافه حول جلال العظمة قبل على و واحد منه اشارة الى على لأنّه نفسه لا يفارقه حتّى فى اسمه. سبحانه الله بارئته عمّا يصفون. المقام الثّانى أى سرّ السرّ قد نعبر عنه بالشّجرة الّتى تخرج من طور سينا تنبت بالدّهن ... المقام الثّالث السرّ المستسرّ رتبة الحسن و نعبر فى هذا المقام بالشّجرة الطّيبة و الدّرة الخضراء و البحر القدر و السرّ الأعلى ... و هو الواقف فى مقام توحيد الخالص و لا يظهر فى الأكوان نور الأ نور... المقام الرّابع السرّ المقنّع بالسرّ هيكل الأحديّة قال علي (ع) سرّ البسملة فى الباء و سرّ الباء فى النقطة و أنا النقطة تحت الباء و فى حديث ظهرت الموجودات من باء بسم الله الرّحمن الرّحيم و عبر فى الأحاديث عن تلك الرّتبة بالشّجرة الطّوبى و بالقصبة الحمراء و القضاء المثبت و الصّبح الأزل و الرّتبة الجامعه، رتبة الحسين و هو واقف فى مقام توحيد الشّهودى بعد خفاء التّثليث فى رتبة التّربيع ظهر اسمه الأعظم و رسمه الأكرم...

(مجموعه آثار، شماره ٦٠، ص ١٦-١)

از آثار حضرت ولى امرالله:

توقيع جناب هوشنگ محمودى مورّخ ٢١ جون ١٩٤٤:

... در خصوص سرّ منمنم كه ذكرش در الواح مباركه وارد فرمودند: "سرّ منمنم اشاره به حقيقت جمال قدم است و اين حقيقت فوق ادراك بشر است ولى آثار و تأثيراتش در عالم كون ظاهر و مشهود و عيان است..."

سرّ تنکیس

از آثار حضرت بهاءالله:

این که سؤال نمودی از سرّ التَّنکیس لرمز الرّئیس در اوّل ظهور ملاحظه نما شیخ محمدحسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف در ارض طف و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کلّ محجوب و ممنوع مشاهده گشتند، از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بی خبر بلکه بر منابر به سبّ و لعن مشغول؛ جوهر وجودی را که در قرون و اعصار لقایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجل الله فرجه می گفتند، ردّش نمودند و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند. ولکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و به افق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلی به کلمه لَبیک فائز گشتند. کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم. این است سرّ تنکیس لرمز الرّئیس. (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۶۹۰)

انتهی

اما در فقره عبارتی که منسوب به جناب شیخ احمد احسانی علیه بهاءالله بوده، اصل آن عبارات را یکی از شیخیه نوشته، در عراق سؤال نموده، چند محلّ آن مغلوط مشاهده شد ولکن التفاتی به تصحیح آن نشد بعینه همان عبارات کاتب نقل شده، چنانچه در لوح میرکریم خان هم اشاره به این بیان هست. یک فقره از فقرات آن ذکر می شود لتوقن أنّ ربک لهو العلام العلیم الواو ثلاثة أحرف ستّة و الف و ستّة قد مضت ستّة الأيام. این اشاره به خلق سموات و ارض است فی ستّة ایام. می فرمایند که آن خلق منتهی شد و الف بین و اوین دلیل است بر تمامیت ستّة اولی و آن الف مقام قیام قائم است چنانچه ظاهر شد و واو آخری اشاره به خلق سموات بدیعه است بظهور قیوم فی ستّة ایام آخر و بعد از ظهور این مقام سرّ تنکیس مشاهده می شود لرمز الرّئیس کما سمعت يجعل اعلاهم اسفلهم مقصود شیخ آن که مضت ما خلق فی ستّة ایام و انتهت بالألف القائم بین الحرفین و ارتفعت فی ستّة ایام اخری ما ارتفع من قبل اذا يتبدل الأمور کلّها کما رأیت و عرفت کذلک تمّ الأمر بالحجّة و ظهر أمر الأعظم بین البریة.

(مائده آسمانی، ج ۱، ص ۱۳-۱۲)

... ستّة اولیه اشاره به سموات کور قبل است که در ستّة ایام خلق شده و قد مضتّ ای طویت بالألف القائمة الّتی هی النّقطة ثمّ ارتفعت ستّة اخری بظهور اسمی الأبهی کذک ینبشک العلیم الخیر و به ظهر سرّ التّکیس لأن علم الرّیس قد نصب علی کل علم باذخ رفیع ...
(مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۱۵)

... ملفوظی واو سه حرف است دو واو و یک الف در وسط آن ظاهر، مقصود آن که ایام ستّه گذشت و منتهی شد و این اشاره است به آیه مبارکه در فرقان بقوله تعالی "خلقنا السّموات و الأرض فی ستّة ایام" می فرماید آن آسمان مطوی شد کطی السّجلّ و آنچه با او بود و همچنین ارض. می فرماید سموات مرتفعه در فرقان مع شمس و اقمار و نجوم که علما و عرفا و احکام و شرایع کلّ به الف مابین دو واو منتهی می شود و اگر حاصل بشود از برای نفسی اقرار بستّه باقیه، یعنی به این سموات بدیعه جدیده، تمّ الأمر بالحجّة یعنی يعرف و یعترف و یقرّ بالحجّة و ظهر الاسم الأعظم...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

از سرّ التّکیس لرمز الرّیس سؤال نموده بودید این عبارت از جمله عبارات شیخ مرحوم است که در جواب سؤال از قائم مرقوم فرموده اند. جمیع فقرات در آن ورقه جوابیه شیخ مفصّل شرح وتفصیل و تفسیر شده است و موجود است و مقصود این است که رؤسای شیخیه کلّ اقرار نمایند که این بیانات را نمی فهمند. آن وقت آن شرح و تفسیر نشر شود یا آن که شرحی رؤسای شیخیه مرقوم کنند. در هر دو صورت جهلشان ثابت گردد. حال، شما به این رؤسا مثل پسر حاجی محمد کریم خان و غیره متصل و متتابع مراجعت نمائید که شرحی در این بیانات جناب شیخ مرقوم نمایند و یا آن که اعتراف بر عدم فهم کنند. چه که مشهور شد که از حاجی محمد کریم خان سؤال نموده بودند گفته بود که من نمی فهمم و هر کس بفهمد من خاضع می شوم ولی لساناً گفته بود، باید خطاً بنویسد. ع ع
(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۲۰)

قد ظهر سرّ التّکیس لرمز الرّیس؛ این اشارت به عبارت حضرت شیخ احسائی است که در اخبار به ظهور می فرماید سرّ التّکیس لرمز الرّیس، این دو معنی دارد، یکی سرنگونی، یعنی انقلاب عظیم حاصل می شود، اعلاکم ادناکم می شود؛ و معنی ثانی مقصد تغیر شدید است،

یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود می‌نماید طابق التعل بالنعلى. انتهى (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۱۹)

هو الله

ای بنده آستان الهی علما و عرفا و امرا اکثری محروم ماندند و تو محرم راز گردیدی؛ آفل شدند و تو طالع گردیدی؛ هبوط یافتند و تو صعود جستی؛ ذلیل گشتند و تو عزیز گردیدی. پس هدایت است که انسان را از خاک به افلاک رساند و از حضيض ادنی به اوج اعلی برآرد؛ ناسوتی را لاهوتی کند، زمینی را آسمانی نماید، ظلمانی را نورانی کند و حیوانی را انسانی پیاموزد، خفته را بیدار کند و نادانان را هوشیار نماید. این است که شیخ مرحوم می‌فرماید "سرّ التَّنكيس لرمز الرئيس". این است معنی "يجعل اعلاکم اسفلکم اسفلکم اعلاکم". پس شکر کن خدا را که برتری یافتی و سروری جستی و روز بروز بهتر و خوشتر گردیدی. امیدوارم سر حلقه مشتاقان شوی و سرور عاشقان گردی و به هدایت نفوس پردازی و کأس مزاجها کافور بخشی و عليك البهاء الأبهى. ع ع

از آثار حضرت ولی امرالله:

در توفیق مهربان خدا بخش بهجت مورخ ۱۹ جولای ۱۹۳۳:

... فرمودند بنویس رمز رئیس اشاره به کلمات شیخ احمد احسائی است و مقصود شیخ اظهار امر مبارک است. مقصود از سته کور بدیع و الف قائمه اشاره به ظهور قائم موعود، یعنی حضرت اعلی. در کلمات شیخ حرف واو مذکور؛ واو اول که به حساب ابجد مطابق عدد شش است ادوار سابقه است که منتهی به ظهور الف یعنی ظهور نقطه اولی و این ظهور مبدأ دور جدید است، یعنی واو ثانی مقصود از سته که در آیه مبارکه مذکور است واو ثانی است... در توفیق ابوالفتح محمد بطّاح مورخ ۲۶ مارچ ۱۹۳۷:

... عن بیان قد ظهر سرّ التَّنكيس لرمز الرئيس طوبی لمن ائده الله على الإقرار بالسّنة الّتی ارتفعت بهذه الألف القائمة تفضّل حضرته بأن المراد من التَّنكيس هو الانقلاب أى جعل اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلاهم الّذی هو من علامات ظهور الموعود و المقصود من عدد السّنة هو الدّور

الجديد و الألف القائمة اشارة لظهور قائم آل محمد...

در توقيع جناب عبدالحميد اشراق خاوری مورخ ۹ نوامبر ۱۹۳۳:

راجع به آیه مبارکه "قد ظهر سر التنکيس لرمز الرئيس" و الف قائمه سؤال نموده بودید. فرمودند بنویس، "آیه کتاب اقدس اشاره به کلمات شیخ احمد احسائی است. در مکتوبی که در ذکر قائم موعود مرقوم نموده، مقصود از الف قائمه ظهور قائم آل محمد، یعنی حضرت اعلی است. و او اول که قبل از الف است و عدد آن شش است، اشاره به ادوار سابقه و مظاهر قبل است، و او ثانی که حرف ثالث کلمه او است، مقصود ظهور اقدس کلی جمال ابهی است که بعد از الف ظاهر گشته...

در توقيع جناب میرزا محمد جعفر هدایتی گلپایگانی، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۳:

... از آیه مبارکه "قد ظهر سر التنکيس لرمز الرئيس طوبی لمن ائده الله على الإقرار بالستة التي ارتفعت بهذه الألف القائمة ألا أنه من المخلصين؟" فرمودند: "الف قائمه اشاره به ظهور حضرت اعلی و مقصود از ستة حرف و او است که مرکب از سه حرف است، حرف اول ادوار سابقه، حرف ثانی ظهور قائمیت است و او ثانی که حرف ثالث است کور بدیع است که مبدأ آن ظهور اعظم جمال ابهی است. مقصود از اقرار به ستة اقبال و اعتراف به حقیقت مظهر ظهور کلیه الهیه است..."

و نیز نگاه کنید به کتاب رحیق مختوم، ج ۱، ص ۶۹۰-۶۷۹.

سفینه - سفینه الله

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذي خلق الماء من بيانه الظاهر في ملكوت البقاء ... طوبى لك بما سمعت النداء و اجبت موليك القديم و تمسكت بحبل الرضاء هذا ما ينبغي لأهل البهاء لعمرى أنهم اهل هذه

السَّفِينَةُ الَّتِي لَا تَغْرَقُهَا الْبِحَارُ وَلَا تُضْرِبُهَا الْأَحْجَارُ وَأَنَّهَا سَفِينَةُ تَسْفِنُ بِهَذَا الْإِسْمِ عَلَى مَتْنِ الْبَحْرِ وَ
الْبَرِّ وَالرِّيَاضِ وَالْغِيَاضِ وَالْجِبَالِ وَالْأَتْلَالِ وَأَنَّهَا حَيَوَانٌ مِنْ رُوحِ رَبِّكَ الصَّانِعِ الْعَلِيمِ ...

... قل تالله انّ هذا لبحرٌ بَهْرٌ على الممكنات و فيه تسرى سفينة القدس الّتي صنعها نوح الرّوح
لهذا الغلام الّذي باسمه يمسك زمام الفلك ثم اهتزازها قل قد تموجت بحور القدم في هذا
البحر الأعظم و ما فاز أحدٌ بساحلها فكيف الى غمراتها الّا الّذينهم تمسّكوا بما جرت عليها من
سفائن القدس... (آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ١٤-١٣)

... قل يا ملأ الأرض تالله قد سرت سفينة الله على بحر البيان و أنّها تمرّ على البرّ و البحر لو أنتم
من العارفين... (آثار قلم اعلى، ج ٢، ص ٢٠)

... و لقد خلق الله في حول ذلك الباب بحوراً من ماء الإكسير محمّر بالذهن الوجود و حيواناً
بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من ياقوتة الرطوبة الحمراء و لايركب فيها الا اهل البهاء
ياذن الله العليّ و هو الله قد كان عزيزاً و حكيماً هنالك يحمل عرش الله ملثكة العما في الأنفس
الثمان و قد كان الحكم في ام الكتاب مشهودا فسوف يعرضون المجرمون على الرحمن في
حول العرش على الحقّ بالحقّ رمزاً انتهى. اگر ادراك می داشتید به همین آیات منزلت که در
قیوم کتب نازل شده جميع در سبیل این ظهور کلّیة الهیّه جان ایتار می نمودید و لکن اخذ شعور
از امثال آن نفوس کلّ شده بما اکتسبت ایدیکم. لذا از فیوضات رحمن و نیشان حکمت
حضرت سبحان در این ربیع روحانی و سلطان فصول و ایام الهی محروم گشته اید و از رضای
ملیک علامّ دور مانده اید و در تیه شهوات و روضه اشارات مثل حیوانات به چریدن مشغول.
باری، الیوم جز راکبین این فلك عزّ صمدانی احدی عند الله مذکور نه. این نفوسند که اقلّ از
کبریت احمرند و زود است که مشاهده نمائی که اکثر از ناس من حیث لایشعر در غمرات
بحر جهل و اعراض مستغرق شوند و از فلك الهی محروم مانند الّا عدّة معدودات. دیگر تا
چه زمان اریاح فضلّیه به وزیدن آید و بر هیاکل مردگان نفس و هوی مرور نماید و ایشان را
حیات بخشد و به شطر احدیّه متوجّه سازد و بعد که می فرماید حمل می نماید عرش پروردگار
را ملثکه عما در انفس ثمانیّه همان برهانی است واضح که اهل بیان موقن به این ظهور نشوند
الّا قلیل، چنانچه به ثمانیه ذکر فرموده، چه که در اول هر ظهور چنین بوده تخصیص به این
ظهور نداشته و ندارد و مقصود از عرش در این مقام امر الله بوده و خواهد بود و کلمه الله بوده و
خواهد بود و اول ما یتفوه به لسان الله بوده و خواهد بود و آن کلمه ای است که به فرع آیند از

او كلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْصَعِقُ شُونَدُ كُلِّ مَنْ فِي جَبْرُوتِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ وَ آنَ
(کتاب بديع، ص ۲۲۵-۲۲۴) ... کلمه ای است که به ثقل اکبر نامیده شده در الواح الله ...

... طوبی لمن تنور بانوار الإنقطاع أنه من اهل السفينة الحمراء لدى الله ربّ العرش العظيم.
(محاضرات، ص ۵۸۷)

هو العزيز المحبوب

أن يا ملاح القدس فاحضر سفينة البقاء في ملأ الأعلى فسبحان ربّي الأبهى ثم امسكه على بحر
القدم بيدع من الأسماء فسبحان ربّي الأبهى ثم اركب عليها هياكل الروح باسم الله العليّ الأعلى
فسبحان ربّي الأبهى إذا فاطلق زمام الفلك ليحجرى على قلزم الكبريا فسبحان ربّي الأبهى ليصل
اهلها الى مواقع القرب في مكمن البقا فسبحان ربّي الأبهى و اذا وصلتهم الى شاطئ القدس
ساحل بحر الحمراء فسبحان ربّي الأبهى اذا فاخرجهم عن الفلك في هذا المقام الألف
الأخفى فسبحان ربّي الأبهى و هذا مقام فيه تجلّى الله بنار الجمال في سدرة البقا فسبحان ربّي
الأبهى و فيه خلعوا هياكل الأمر نعل النفس و الهوى فسبحان ربّي الأبهى و فيه يطوف موسى
العزّ بجنود البقا فسبحان ربّي الأبهى و هذا مقام الذي خرج فيه يدالله عن رداء الكبريا فسبحان
ربّي الأبهى و هذا مقام الذي لن يحرك فيه سفينة الأمر ولو يقرء عليها كلّ الأسماء فسبحان ربّي
الأبهى إذا يا ملاح علم اهل السفينة ما علمناك خلف حجبات العما فسبحان ربّي الأبهى لثلاً
يعطلون في وادي الكتيب ايضا فسبحان ربّي الأبهى و يطرون بجناحين الروح الى مقام الذي
قدسه الله عن الذكر في ممالك الإنشاء فسبحان ربّي الأبهى و يتحركون في الهوا كطيور القرب
في جبروت اللقا فسبحان ربّي الأبهى و يطلعون بالأسرار في لجاج الأنوار فسبحان ربّي الأبهى و
انقطعوا منازل التحديد حتى وصلوا الى مقام التوحيد في مركز الهدى فسبحان ربّي الأبهى و
أرادوا أن يصعدوا الى مقام الذي جعله الله فوق مراتبهم اذا اطردهم شهاب الدرّي من سگان
ملكوت اللقاء فسبحان ربّي الأبهى و سمعوا لحن الكبريا عن وراء سراق الغيب في مكمن
السّاء فسبحان ربّي الأبهى بأن يا ملائكة الحفظ ارجعوا هؤلاء الى مواقعهم في ناسوت الإنشاء

...

چون اهل فلك الهی به اذن ملاح قدسی در سفینه قدمی به اسمی از اسماء تشبث نموده بر بحر
اسماء روان گشتند و قطع مراحل تحدید نمودند که شاید به یمن همت سلطان تفرید به شاطی
توحید در آیند و از جام تجرید بنوشند، باری، به اعانت ربّانی آن فلك صمدانی بر آب

حکمت روحانی حرکت می نمود و سیر می فرمود تا به مقامی رسیدند که اسم ساکن از اسم مجری سبقت گرفت و غالب شد لذا سفینه روح سکون یافت و از حرکت ممنوع گشت. در این وقت، حکم محکم ربّانی از سماء قدس لایزالی نازل شد و ملاح بقا مأمور گشت که حرفی از کلمه اخفی بر اهل فلک تعلیم فرماید تا به اعانت غیبی از وادی حیرت نفسانی بگذرند و به فضای با فرازی وحدت روحانی در آیند و به قاف بقای جان و لقای حضرت جانان واصل شوند و چون اهل کشتی به کلمه دوست معنوی فائز گشتند، فی الفور بر معنی گشودند و در هوای قدسی پرواز نمودند و به فضل الهی و رحمت سبحانی از عقبات نفس و هوی و درکات غفلت و عمی گذشتند و در این وقت نسایم رضوان از مکمن رحمن بر هیاکلشان وزید و بعد از طیران در هوای قرب الهی و سیر مقامات معنوی در محل امن و امان و متهی وطن عاشقان نزول نمودند و سگان آن مقام به خدمت و احسان قیام نمودند. در این وقت غلمان باقی و ساقی قدسی خمر یاقوتی ابدال فرمود بقسمی سکر خمر معارف الهیه و کأس حکمت صمدانیه جذب و وله آورد که از هستی خود و موجودات رستند و به جمال دوست دل بستند و قرنهای و عهدها در آن مقام خوش روحانی و گلزار قدسی رحمانی با کمال فرح و انبساط مسکن و مقر داشتند تا آن که نسایم امتحان سبحانی و اریاح افتتان سلطانی از سبای امر لایزالی بوزید تا آن که به جمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی غفلت نمودند بقسمی که ظل را شمس و اشباح را نور انگاشتند و قصد معارج اسم اعظم نمودند که در آن هوا طیران نمایند و به آن مقعد و محل وارد شوند و چون عروج نمودند صرافان الهی با محک قدسی به امر مبرم ربّانی بر ایشان نازل شدند و چون اریاح غلام معنوی استشمام نمودند جمیع را منع نمودند و بعد واقع شد آنچه در لوح محفوظ مستور گشت ...

(آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۸۴-۱۷۶)

از آثار حضرت ولی امرالله:

از توقیع مورخ نوروز ۱۱۱ بدیع:

... این معهد جلیل بنفسه مقدمه تاسیس مرکز عظیم الشان اداری جهانی بهائیان در آن جبل مقدس است و بدایت جریان سفینه الله و تحقق بشارت عظیمه که به تلویح ابلغ از تصریح در لوح کرم قلم اعلی به آن اشاره فرموده است قوله عظم سلطانه: "هذا يوم فيه بشر البرّ و البحر و اخبر بما يظهر من بعد من عنایات الله المكنونة المستورة عن العقول و الأبصار سوف تجرى

سفینه الله علیک و یتظهر اهل البهآء الذین ذکرهم فی کتاب الأسماء تبارک مولی الوری الودی بذکره انجذبت الذرات و نطق لسان العظمة بما کان مکنوناً فی علمه و مخزوناً فی کنز قدرته انه هو المهیمن علی من فی الأرض و السماء باسمه المقتدر العزیز المنیع." و شبهه ای نبوده و نیست که مقصود از این سفینه که در آخر این لوح مذکور، سفینه احکام است نه سفینه امرالله که ملاحظه شارح اعظم جمال اقدس ابهی و رکابش کافه اهل بهاء و اصحاب سفینه حمرا که بشارتش را نقطه اولی در کتاب قیوم أسماء در سنه اولای عهد اعلی بلغت فصیحی و به لحنی ملیح و دلربا داده، قوله ما احلی بیانہ و ما ابهی عزه و ذکره، "و لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بخوراً من ماء الإکسیر محمراً بالذهن الوجود و حیواناً بالثمره المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوتة الرطبة الحمراء و لایرکب فیها الا اهل البهآء باذن الله العلی و هو الله قد کان عزیزاً حکیماً." مقصود در این لوح عظیم که فی الحقیقه کاشف اسرار الهیہ و بشارت دهنده دو تأسیس عظیم و جلیل و خطیر که یکی روحانی و دیگری اداری در مرکز جهانی آئین بهائی است، سفینه ای است که راکینش رجال بیت عدل اعظم که بر طبق وصایای متقنه مرکز عهد اتم و اقوم مصدر تشریح احکام غیر منصوصه اند و این احکام در این دور بدیع از این جبل مقدس جریان یابد، همچنان که در عهد حضرت کلیم شریعه الله از صهیون جاری و ساری گشت و این جریان سفینه احکام اشاره به استقرار دیوان عدل الهی که فی الحقیقه دارالتشریح است و شعبه ای از مرکز جهانی اداری بهائیان در این جبل مقدس محسوب و در بنائی مخصوص در قرب دارالآثار بین المللی که حال وقت تأسیس آن است، در نقطه ای مشرف بر این مراقد شریقه منوره و در جوار مقام اعلی استقرار خواهد یافت و در قرب این دو بنیان رفیع البنا و این دو معهد قوی الأركان بنائی دیگر که دارالولایه و مرکز تبیین و تأویل و تفسیر احکام منصوصه است و مؤید و متمم هیئت تشریحیه است متدرجاً مرتفع خواهد گشت و نیز بنیانی دیگر منضم به این ابنیه ثلاثه خواهد شد که مرکز ترویج و دارالتبلیغ است...

(توقیعات مبارکه، ص ۵۶۲-۵۵۹)

در توقیع محفل مقدس روحانی پونه، مورخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۹:

... سفینه حمرا مقصود سفینه امر است...

سماء - سماء السّماء

از آثار حضرت بهاء الله:

أنا ما أردنا من السّماء الأجهة العلوّ والسّموّ ومنتهى مقام الأشياء إن أنتم من العارفين أنا نذكر لكلّ شيء سماءً نعى به جهة علوّه وسموّه ومنتهى مقامه إن أنتم من البالغين.
(اسرار الآثار، ج ٤، ص ١٦٤)

... أتى أنا السّماء التي صعد إليها ابن مريم يشهد بذلك لسان العظمة و القوم اكثرهم من الغافلين...
(آثار قلم اعلى، ج ٢، ص ١٠٤-١٠٣)

شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي ظهر بالحقّ به ماج بحر البيان ... طوبى لأفئاني الذين شربوا رحيق البيان من أيادي رحمة ربهم الرحمن و فازوا بالنسبة التي نطق بها لسان العظمة اذ كان مستويّاً على العرش في الزوراء و في ارض السرّ و في هذا المقام الذي سمى بسماء هذه السّماء في كتاب الأسماء و بالأسماء الحسنی فی الصّحيفة الحمراء... ■

و نیز نگاه کنید به ذیل "سجن اعظم".

سورة هیکل

نگاه کنید به ذیل "آیتین".

سید کاظم رشتی

نگاه کنید به ذیل "بهاء" و "نقطه"

شاه بهرام

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هوالأبهی

ای دو یار نازنین، الحمدلله به آئین شاه بهرام پی بردید و از افسانه‌های بی‌پا نجات یافتید، فرمان حضرت زردشت را بشارت دانستید و به موجب سفارش آن بزرگوار رفتار کردید، ایزد متعال را پرستیدید و خداوند مهربان را بندگی نمودید، آرزوی خویش یافتید و شاه بهرام را شناختید و خوی دلجوی فرشتگان یافتید. پس سپاس و ستایش کنید که در چنین روز فیروزی در جشن نوروزی کامرانی نمودید و بزم شادمانی آراستید و آنچه خواستید یافتید و علیکما البهء الأبھی. عبدالبهاء عباس

■ (یاران پارسی، ص ۲۲۹-۲۲۸)

برای ملاحظه سایر آثار مبارکه بهائی درباره شاه بهرام به کتاب یاران پارسی مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به منابع ذیل "زرتشت".

شئون تسعه

از آثار حضرت بهاءالله:

در لوح جناب زین‌المقرئین:

... این که از شئون تسعه آیات باهرات سؤال نمودند، فرمودند جناب زین علیه بهائی تفکر نمایند به مقصود فائز می‌شوند...

و نیز نگاه کنید به ذیل "آیات".

شعر و ادب

از آثار حضرت بهاء الله:

کم من حیب وجدناه جاباً و کم من صدیق صار زندیقاً بما أتبع هواه غافلاً عن مولاه القديم ..
قل یا معشر الأُدبا تالله لاتنفعکم الیوم آیاتکم الخیفاء و لا الرقطاء و لا ما عندکم من اللغز و
الأحاجی و المقلوب المستوی دعوها باسمی ثم خذوا ما یأمرکم به مولی العالمین. أن امسکوا
اعتة الأقلام قد یجول قلم الله فی میدان الألواح بالحکمة و البیان هذا لاصل الفلاح لو أنتم من
العارفین. زینوا اللسان بذكر الرحمن و الأیات بمنزل الآیات كذلك یأمرکم مالک الصّفات
الذی أتى من ملکوت البرهان بسلطان مبین. أن امسکوا اللسان عن الهجاء قد خلقتم للثناء هذا
یومه لو انتم من المتبصرین. هل ینفعکم ذکر الحور و الطّور لا و مالک القدر توجّهوا الی
المنظر الأكبر هذا المقام المنیر. قل انّ البلیغ من بلّغ امری و الفصیح من أفصح اذ سئل عن هذا
النباّ العظیم. طویب لشاعر استشعر فی ایام الله و سطر من بیانہ عرف محبة ربّه الرحمن فی
الإمكان ألا أنه من الفاترین ویل لشاعر أشرع سنان الهجاء بین ملأ الإنشاء و غفل عن هذا الذکر
البدیع أن اذکروا نعمة الله اذ جعل السنکم مفاتیح الكنوز و مقالید الحکمة و الرموز اتقوا الله و
لا تكونن من الغافلین هذا یوم الثناء قد أتى فیہ فاطر السماء بملکوت ربکم العزیز الحمید...

شهادت

از آثار حضرت بهاء الله:

... بگو شهادت امری است عظیم و از کبریت احمر نفیس تر و کمیاب تر است، نصیب هر کس
نبوده و نیست...
(مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۳۴۸)

هر نفسی الیوم به کتاب الهی عمل نمود و قلبش از شبهات و ضغینه و بغضاء و ما لایلیق
للإنسان طاهر و مقدّس شد، او از اهل ملأ اعلی محسوب و اگر به مقام بلند شهادت فائز شود،
این منتهی عنایت است درباره او؛ و لکن جمیع این امور معلق به اراده حقّ جلّ جلاله است و
مدتهاست که از قلم مقصود حفظ عباد ظاهر و مسطور، لذا شهادت دست نمی دهد الاّ

بندرت، آنهم لأجل حیات عالم و ظهورات صنایع و علوم و فنون. وجود این مقام مثل وجود عنقا است در اقطار عالم بقول مذکور و بفعل مفقود. (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۶۹-۱۶۸)

الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است؛ باید نفوس مطمئنه به کمال حکمت به تبلیغ امرالله مشغول شوند تا نفعات قمیص رحمانی در جمیع جهات متصوِّع گردد. این شهادت محدود به ذبح و انفاق دم نبوده، چه که می شود انسان با نعمت حیات از شهداء در کتاب مالک اسماء ثبت شود. انتهى. (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۳)

سبحانه سبحانه از او می طلبیم عباد خود را مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدس و استقامت بر آن عبراتی که از خشية الله نازل شود قطرات دمی که در سیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازماً لدی العرش مقبول بوده و هست و چون ثانی نهی شد، ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سیل شناسائی او؛ بشناسد و بشناساند.

(مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۲۴-۱۲۳)

و من مات و كان موقناً بالله ربّه و عارفاً نفسه و مقبلاً الیه انه قد مات شهیداً و یشهد بذلك لسان ربّك حیثذ علی مقرّ قدس منبع. انتهى (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۲۴)

... و این که مرقوم داشته بودید که در محبت الله انفاق جان محبوب تر است یا ذکر حق بحکمت و بیان؛ لعمرالله انّ الثانی لخبیر. چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کلّ بهاء ابهه کلّ را به حکمت امر فرمودند. باید امثال آنجناب بکمال حکمت به تبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان سیل حقیقی الهی را بیابند و به مقام قدس قرب که مرجع من فی السموات والأرض است فائز گردند. شهادت در سیل محبوب از افضل الأعمال محسوب، فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت، ولكن اگر خود واقع شود محبوب است. جمیع امور معلق به قبول حق است و حق کل را به حکمت امر فرموده...

(مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۶۹)

... اگر نفسی الیوم سبب هدایت نفسی شود، اجر شهید فی سیل الله در نامه عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد. این است فضل پروردگار تو درباره عباد مبلّغین. أن اعمل بما أمرت و لاتکن من الصّابرين. (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۵)

هر نفسی از ما عنده بگذرد و بما عندالله ناظر باشد، یعنی ملعب ظنون و اوهام خود واقع نشود و به اراده حضرت یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید متمسک، او از شهدا محسوب ولو یمشی و یاکل...
(مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۴۱-۴۰)

هذا لوحٌ فيه يحشر كل الأرواح في هياكل عزّ مكنون... و اما ما ذكرت في الشهادة فاعلم بأن لها مراتب شتى نلقى عليك ما أنتم تستطيعون أن تعرفون و منها مقام شهادتك ربك بحيث تشهد قائماً على كل شيء و تكونن من الذينهم برجل الحديد في وادي الاستقامة واقفون و منها مقام شهادتك في مظاهر الأشياء و هذا ما ذكر على الواح عزّ مخزون و هذا ما جرى على قلب محمد من قبل فيما نزل عليه سريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم و هذا ما سبق عليه القول إن أنتم تعلمون و منها حضوركم في مقابلة الجمال و فيما أنتم بين يديه تشهدون و منها رتبة الجهاد حين الذي ينادى منادى الروح عن خلف حجبات القدس قوموا لنصرة الله يا أيها المخلصون لتجاهدون في سبيل الله حتى تفدون انفسكم في حبه و أنتم بذلك من شغفات قلوبكم تلتذذون.

جذب و ولهی در مدینه عشاق ظاهر چه که جوهری از جواهر ثمینه قصد کان خود نموده و عاشقی از عشاق سبقت گرفته ... طلب شهادت نمودید و مقامش را از حق جلّ جلاله از قبل و بعد سائل شده اید و قلم اعلی شهادت می دهد بر شهادت شما. اشکر ربک بهذا الفضل المبین. درباره سلطان الشهداء قبل از شهادت ظاهر قلم اعلی بر شهادتش شهادت داده و به این کلمه علیا ناطق ان الشهد یمشی و یتکلم و یخدم امر مولاہ. چند سنه قبل از صعود در دفتر شهداء اسمش از قلم اعلی مذکور و مسطور. امروز خدمت شما و نصرت امر اعظم است از هر عملی ...
(مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۵۱، ص ۱۶۰-۱۵۹)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

لعمرک إن اطّعت بسرّ الشهادة في سبيل الله و سرّ القربان في محبة الله لسرعت منجذباً الى ميدان الفداء منادياً ألوحاً ألوحاً الى الموهبة الكبرى؛ البدار البدار الى الرحمة العظمى؛ العجل العجل الى الغنيمة العليا. ولكن الله ستر هذا النور و كتم هذا السرّ المكنون و الرمز المصون اجلاً لأمره و صوناً لمقامات قدس احبته حتى يظهر سرّ الإختصاص و يشرق أنوار الموهبة في مشكاة

الخاصَّ أَنَّهُ يَهَبُ مَنْ يَشَاءُ وَيُعْطِي مَنْ يَشَاءُ وَيَمْنَعُ مَنْ يَشَاءُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيُوقِفُ عَلَى الْإِنْفَاقِ بِفَضْلِهِ مَنْ يَشَاءُ. أَنَّهُ هُوَ الْكَرِيمُ الْفَضَّالُ. عَبْدِ الْبَهَاءِ عَبَّاسٍ. انْتَهَى
(مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۱۶۵) ■

و نیز نگاه کنید به کتاب امر و خلق، ج ۳، ص ۲۱-۱۴ و نار و نور و پیام آسمانی، ص ۷۵-۷۰

صاحبی السَّجْنِ

از آثار حضرت عبدالبهاء:

یا من قام علی خدمة الميثاق آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید ... و سجع این عبد اشاره به این است "یا صاحبی السَّجْنِ أرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار" و همچنین "ربَّ السَّجْنِ احبَّ الیَّ ممَّا یدعوننی الیه" اشاره به اکثر آیات سوره یوسف است. مختصر ذکر شد. شما مراجعت به سوره نمائید، حقیقت بر شما ظاهر خواهد شد. از فضل و عنایت حق امیدواریم که مشمول لحظات عین رحمانیت گردند...

صاد - نهر صاد

از آثار حضرت بهاءالله:

... باید دوستان حق در جمیع بلدان به اتحاد حرکت نمایند بقسمی که روائح اختلاف مابین نمایند نه از اهل صادند و نه از اهل کاف^۱ و غیره. اهل سرادق و فایند و اصحاب جنت ابهی. این حروفات متغایره را محو نمائید و در هوای روحانی اتحاد طیران نمائید و از نهر صاد^۲ که از یمین عرش و داد جاری است بیاشامید. الطاف حق با شما بوده و خواهد بود...

^۱ بعضی از کوتاه‌نظران در آن ایام ذکر کلیمی و فرقانی و اهل صاد و اهل کاف، یعنی اصفهانی و کاشانی، به زبان آورده و ایجاد اختلاف می‌نمودند. بیان مبارک فوق برای تنبیه آنان نازل شده است.
^۲ به اصطلاح اسلام نهری است در بهشت و مقصود محبت الهیه است و در مقامی به آیات الهیه نیز اطلاق می‌شود.
(مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۷۰)

صانع

از آثار حضرت بهاء الله:

هوالمشفق المشوق الحكيم

يك اسم از اسماء الهی صانع است و صنعت را بسیار دوست داشته و می‌دارد. لذا هر يك از عباد مظهر این اسم واقع شود، لدی المظلوم محبوب است و صناعت دفتري است از دفاتر علوم الهی و كزری است از خزائن حكمت ربّانی و این علمی است با معنی، چه كه بعضی از علوم از لفظ ظاهر و به لفظ منتهی و راجع. طوبی لك یا حسین بما ظهر منك ما حضر لدی الوجه و فاز بطراز قبول علّق به كلّ شیء فی كتاب الله العليم الخبير. أن احمد الله بهذا الفضل ثم اشكره فی اللیالی و الايام انه ایتدك و عرفك و علمك هذا الصنع الحكيم ...

صحيفة حمراء

از آثار حضرت بهاء الله:

بسمی العلی الأبهی

شهد الله انه لا اله الا هو المهيمن القيوم يا ورتقي أن اشهدی بما شهد الله و التي اقرت و اعترفت بشهادة الله انها من اهل الفردوس الأعلى فی الصحيفة الحمراء التي ما اطلع بها الا الله مولى الوری كذلك اسمعناك حفيف سدرتي و صرير قلمي لتشكری ربك المقتدر العليم الحكيم البهاء عليك و على كل ورقة تمسكت بحبل ارادة ربها الغفور الكريم.

حضرت بهاء الله در لوح ابن ذئب (لوح شیخ) چنین می‌فرمایند:

... و همچنین کلمه در صحیفه حمراء از قلم اعلی مرقوم و مسطور و آن کلمه قوت مکنونه در عباد را بتمامها ظاهر فرماید، بلکه مثل آن بر آن بیفزاید. نسأل الله تبارك و تعالی أن يؤيد عباده علی ما یحبّ و یرضی...

(لوح شیخ، ص ۲۵)

یا امین أنت حرف من صحیفتی الحمراء و ذکر من هذا الكتاب. (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۲۵۱)

جناب ذبیح و متسین او را در صحیفه مکتونه مخزونه که در مقامی به صحیفه حمراء مذکور ذکر نمودیم. (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۲۵۱)

... در صحیفه حمراء در سجن عکا نازل شد آنچه که سبب سمو عباد و عمار بلاد است ...
(مجموعه الواح، ص ۲۹۲-۲۹۱)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای عزیز نامه مورخ ۱۳ نوامبر ۱۹۰۹ وصول یافت ... و اما سؤال از عبارتی که در کتاب خطاب به ابن ذئب است نموده بودی. اصل مقصود از صحیفه حمراء لوح میثاق است و آن کلمه امر به اتحاد است که وحدت انسانی و اتحاد و اتفاق سبب ظهور آن قوت کلیه‌ای است که در کینونت انسانی ودیعه گذاشته شده است، بلکه مثل آن بر آن بیفزاید. به کتاب عهد مراجعت نمائید، واضح و مشهود شود و علیک البهَاء الأبهی ع ... ■

در توضیح عبارات فوق در کتاب لثالی درخشان (ص ۷۳) چنین مذکور است:

مقصود از صحیفه حمراء طبق بیان مبارک حضرت ولی امرالله (لوح کتاب عهدی) است. در لوح خطاب به آقای بدیع الله آگاه می‌فرمایند: "راجع به صحیفه حمراء که در الواح منیعه مذکور فرمودند بنویس حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند اصل مقصود از صحیفه حمراء لوح میثاق است، یعنی کتاب عهد." و در رساله گاد پاسز بای می‌فرمایند، "آن رق منشور و لوح مسطور که از قلم جمال اقدس ابهی به اکبر الواح موسوم و در رساله ابن ذئب به صحیفه حمراء موصوف و منعوت شده." (ترجمه) و این که فرموده‌اند "و همچنین کلمه‌ای در صحیفه حمراء از قلم اعلی مرقوم و مسطور" بقرار معلوم نظر مبارک به این جمله از کتاب عهد است که می‌فرمایند، "یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکتون و مستور. به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او."

صخره

از آثار حضرت بهاءالله:

... خُذْ اعْتَنَ هَوَاكَ ثُمَّ ارْجِعْ إِلَى مَوْلَاكَ لَعَلَّ يَكْفُرَ عَنْكَ سَيِّئَاتِكَ الَّتِي بِهَا احْتَرَقَتْ أَوْرَاقُ
السِّدْرَةِ وَصَاحَتِ الصَّخْرَةُ وَبَكَتْ عَيُونُ الْعَارِفِينَ...
(لوح شیخ، ص ۶۱-۶۲)

... هذا لهُوَ الَّذِي بِهِ صَاحَتِ الصَّخْرَةُ وَنَادَتِ السِّدْرَةُ عَلَى الطُّورِ الْمَرْتَفِعِ عَلَى الْأَرْضِ الْمُبَارَكَةِ
الْمَلِكِ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ...
(لوح شیخ، ص ۹۵)^۱

صلصال

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای یار مهربان نامهٔ اخیر در اسکندریه وصول یافت... و اما خلق الإنسان من صلصال کالفخار
أراد به النفوس المنجذبة بنفحات الله المشتعلة بنار محبة الله باطنهم عين ظاهرهم سرهم عين
علائيتهم فيهم خلاصة الكائنات فالصلصال الصافي التراب هو خلاصة الحماء المسنون كثير
البركات ينبت رياحين معرفة الله و حديقة اوراد محبة الله...

^۱ جناب مصباح در ذیل "صخره" فقراتی از کتاب مقدس را به شرح ذیل مندرج نموده‌اند:

سفر تشیه، باب ۳۲، آیه ۴-۱ و ۳۱-۲۹

مزمور ۱۸، آیه ۳-۲

مزمور ۳۱، آیه ۵-۱

کتاب دوّم سموئیل، باب ۲۲، آیه ۴-۱ و ۳۳-۳۱

رسالة اول بولس به قرنتیان، باب ۱۰، آیه ۴-۱

صوفیه

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده آستان مقدس نامه بیست و نهم ذی حجه ۱۳۲۸ رسید... و اما مقام فنا در نزد صوفیه، آنان را گمان چنان که حقیقت حادثه ممکن است تجرد از عالم حدوث نماید و به اوصاف قدیم متصف گردد، نظیر آتش و آهن که از صفت حدیدی تجرد حاصل نماید و صفت نار در او ظاهر و آشکار گردد و این مقام را گویند بریاضت و سلوک حاصل گردد و ظهور آن را به توهم تصور در خود می نمودند. لهذا أنا الحق می گفتند و حال آن که حادث از صفت حدوث که لازمه ذاتی اوست تجرد نتواند چه که لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی انفکاک از ذات شیء ننماید. اما در الواح الهیه ذکر مقام فنای از خود و بقای بالله هست. مقصود از فنا در الواح الهیه این است که انسان بکلی خود را فنای حق کند، یعنی منقطع از هر چیز گردد و روح و قلب و جسم و راحت و سرور و نعمت و عزت جمیع شئون شخصی خویش را فدای حق نماید و از لذائذ و هواجس عالم ناسوت درگذرد و تجرد از شئون بشری خویش نماید و بنابر محبت الله برافروزد و لسان به ذکر و ثنای حق بگشاید و به اوصاف تقدیس و تنزیه متجلی گردد و به تربیت خویش و هدایت نفوس پردازد. یعنی جمیع شئون متعلق به خود را فدا و فنا نماید. چون به این مقام رسد البته پرتو عنایت برافروزد و حجابات بیگانگی بسوزد و اراده و مقصدی از برای او نماند، در تحت اراده الهی متحرک گردد و به نفثات روح القدس زنده شود. اما آتش و حدید هر دو از عالم عنصر است؛ ممکن است متصف به صفات یکدیگر شوند ولی قدم و حدوث را اتصال و اتحاد و مشابهت منتع و محال است... (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۹-۴۸) ■

و نیز نگاه کنید به مکاتیب، ج ۲، ص ۱۴۲-۱۳۹.

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذى فتح باب الظهور بمفتاح اسمه الأعزّ الأقدس الأبهى ... در كتاب يوثيل مى فرما: "لأنّ يوم الربّ عظيم و مخوف جدًا فمن يطيقه" و همچنين مى فرمايد، "و الربّ من صهيون يزمجر و من اورشليم يعطى صوته فترجف السماء و الأرض" و اورشليم، عكا و قدس و حو اوست و همچنين صهيون محلّى است در اين اراضى و همچنين محلّى است در قدس...

أن يا محمّد قبل مصطفى أن استمع النداء من الأفق الحمراء بما تنطق سدرة المنتهى ... قد خر من صهيون ما هو المكنون و ارتفع النداء من كلّ الجهات طوبى لأذن توجّهت و سمعت و ودي للغافلين...

كتاب ينادى فى العالم و يدع الأمم الى الاسم الأعظم... قد ظهر مالك الأنام بسلطان كان بالحد مشهودا انّ النّار تنطق فى السّدرة و النّور سطع من هذا الأفق الذى كان باسم الله معروفًا هذا يو فيه فاز كوم الله باللقاء و ارتفع النداء من كلّ الأشياء قد تزين المقام بقدم مالك الأنام طوبى لك يا برّ الشّام قد تنفّس فيك صبح الظّهور و به تضوّع عرف الله فيما سواه طوبى لمن نبذ عند القوم و اتّخذ لنفسه اليه سبيلا قد ارتفع فى هذا الحين نداء الصّهيون و يبشّر الكرمل ببعد الوصال كذلك كان الأمر بالفضل مقضيًا يا كرمل قد ذقت سمّ الفراق فى القرون و الأعصار اذ أتيتك شهد الوصال بما توجّه اليك وجه القدم من هذا الشّطر الذى كان فى امّ البيان من قد الرّحمن مسطورا...

يا أيّها الناظر الى افقى و الطائر فى هوائى اسمع ندائى ... يا يهودا طوبى لك بما اقبلت الى اللذ المهيمن القيوم قل يا ملاء التّوراة تالله قد نزلت الكلمات العشر فى كلمة واحدة و ينطق اليوم كلّ الأشياء تبارك مولى الأسماء الذى أظهر نفسه بين شعبه و دياره و شرفّ الكليم بلفائه الحضور أمام وجهه طوبى لمدينة فيها ارتفع نداء المحبوب و لكنيسة فيها ذكر اسمه العزيز المحمود انّ صهيون تنادى و تبشّر الأشياء بلقاء الربّ، اورشليم اهتزت من مكانها و بشّرت البلاد بالله ربّها و ربّ الكرسيّ الرّفيع. يا يهودا خذ الكتاب بقوة من عنده أنّه يؤيدك و هو المقتدر القدير ...

الحمد لله الذي توخّد بالكلام و تفرّد بالبيان ... جميع كتب الهی از قبل مشحون است به این ذکر اعظم و جميع آنچه در این ظهور واقع شده و می شود در کتب قبل بوده. در یکی از الواح لسان الهی به این کلمه ناطق، می فرماید، "برّ الهی در برّ شام ظاهر و مشهود و ندایش از صهیون مرتفع" و صهیون محلّی است در این اراضی. این است که اشعیا می فرماید "و اجعل فی صهیون خلاصاً لاسرائیل" و در این آیه که حضرت اشعیا فرموده ملاحظه فرمائید؛ می فرماید "ما اجمل علی الجبال قدمی المبشّر بالسلام المبشّر بالخیر، المخبر بالخلاص، القائل لصهیون، قد ملک الهک." روح الخادم لیانه الفداء، خبر می دهد از قدوم مبشّر که نقطه اولی روح ما سواه فداه باشد و خبر داده که مبشّر بر جبال ساکن که چهریق و ماکو باشد، چنانچه کلّ عالمند و می فرماید مبشّر به سلام إخبار می دهد و از این کلمه دو معنی مستفاد می شود. یکی دارالسلام که مقرّ عرش بود و دیگر از سلام حقیقی لأجل کلّ عالم که در اوّل ورود جمال قدم در رضوان ظاهر شد. سه آیه در اوّل ورود رضوان لسان عظمت به آن نطق فرمود: یکی از آن این بود که حکم سیف در این ظهور مرتفع شد. این است سلام حقیقی که فی الحقیقه جميع اهل عالم به آن فائز شده و می شوند و این است که در مقامات دیگر می فرماید نصرت به حکمت و بیان و ما ینبغی للإنسان بوده و خواهد بود. لعمرالمحبوب اگر یک آیه مبارکه را به سمع مقدّس از هوی اصغاً نمایند، کلّ به افق اعلی توجّه کنند و همچنین از مقرّ عرش در آخر آیه خبر می دهد بقوله، "القائل لصهیون قد ملک الهک" و حال، علّم الله بر صهیون منصوب و نداء الله از آن و جميع اراضی مقدّسه مرتفع و چه قدر ملیح است این کلمه این آیه که می فرماید، "المبشّر بالخیر" و این خیری است که نقطه اولی روح ما سواه فداه می فرماید قوله عزّ ذکره، "ثمّ فی سنة التسع کلّ خیر تُدرکون..."

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

یا ربّ الجنود و الة الوجود اسئلك بحملة عرشك و ارتفاع سماء عنایتك بأن تنزل من سحاب فضلك برکة علی احبّائك. فی الصّهیون ارتفع ندائك و فی اورشليم استقرّ کرسیک، اسئلك بأن تؤیّد الغافلین علی عرفان مشرق و حیک و مطلع توحیدک ...

حمد و ثنا و ذکر و بهاء محبوب عالم و مقصود امم را لایق و سزااست که سیف انتقام را به سیف بیان تبدیل فرمود ... آنچه اسامی که در کتب قبل بوده از کوم الله و صهیون و اورشليم و امثالها، کلّ در این ارض موجود و مشهود. امروز رمول صحرا و اشجار و اغصان و اثمار و جبال و میاه و آسمان و زمین کلّ به لقاء حقّ و ظهور حقّ متبسّم و مسرور و مترنّم. جذب

ظهور کلّ را اخذ نموده، ولكن نفوس عالم بعید و ممنوع. طوبی از برای نفوسی که مقصود را یافتند و در این یوم اعظم از فرح اکبر نصیب برداشتند. جمیع کتب به اعلیٰ النداء خبر می دهند، بشارت می دهند که آن یوم جنگ و جدال و حرب نیست. حضرت اشعیا می فرماید، "و تسیر شعوب كثيرة و يقولون هلم نصعد الی جبل الرب الی بیت اله یعقوب فیعلمنا من طرفه و نسلک فی سبله لانه من صهیون تخرج الشریعة و من اورشلیم کلمة الرب فیقضی بین الأمم و ینصف بشعوب کثیرین فیطبعون سیوفهم سککاً و رماحهم مناجل لاترفع امة علی امة سیفاً و لایتعلمون الحرب فیما بعد" آنچه در کتب قبل بوده جمیع بشارت به اقوال و اعمال و ظهور و بروز این ظهور اعظم است...

و نیز حضرت بهاء الله در لوح شیخ (ص ۱۰۷) چنین می فرماید:

... یا شیخ اقرأ ما نطق به اشعیا فی کتابه قوله "علی جبل عال اصعدی یا مبشرة صهیون ارفعی صوتک بقوة یا مبشرة اورشلیم ارفعی لاتخافی قولی لمدن یهوذا هو ذا الهک هو ذا السید الرب بقوة یأتی و ذراعه تحکم له." امروز جمیع علامات نمودار، مدینه بزرگی از آسمان نازل شده و صهیون از ظهور حق مهتر و مسرور، چه که نداء الله را از کلّ جهات اصغا نموده. امروز اورشلیم به بشارت جدید فائز، چه که مقام جمین سرو آزاد ایستاده؛ اورشلیم محلّ زیارت جمیع احزاب عالم است و به قدس نامیده شده و آن و صهیون و فلسطین، جمیع در این اراضی واقع. این است که می فرماید، "طوبی لمن هاجر الی عکاء؛ عاموص می فرماید، "ان الرب یزمر من صهیون و یأتی صوته من اورشلیم فتتوح مراعی الرعاة و بیس رأس الكرمل." و کرمل در کتاب الهی به کوم الله و گرم الله نامیده شده. کوم تپه را می گویند و این مقامی است که در این ایام از فضل دارای ظهور، خباء مجد بر آن مرتفع گشته. طوبی للواردین و طوبی للمقبلین. و همچنین می فرماید، "یأتی الهنا و لایصمت..."

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای دو سلیل حضرت خلیل جلیل ای خوشا به حالتان که در ریاض الهی داخل شدید و در اورشلیم آسمانی وارد گشتید؛ در صهیون صیحه بلند کردید و در فاران فوران محبت الله نمودید و در ساعیر سعیر عشق برافروختید... ■

و نیز نگاه کنید به ذیل "یوم".

طور

از آثار حضرت بهاء الله:

... بنور و جبهها وجه الهدی قد اهتدی بنار طلعهها نفس الکلیم تزکت
چون موسی رجل نفس رحمانیه را که مودع در هیکل بشریه بود از نعلین ظنونات عرضیه منزّه
و مقدّس فرمود و ید قدرت الهیه را از جیب عظمت رداء مکرمت ظاهر ساخت، به وادی
مقدّسه طیّبه مبارکه قلب که محلّ عرش تجلی صمدانیه و کرسی تحکمی عزّ ربّانیه است وارد
شد و چون به آن ارض طور که از یمین بقعه نور مبسوط گشته واصل شد، رائحه طیّبه روح را
از مشرق لایزالی استنشاق و استشمام نمود و انوار حضرت ازلی را از جمیع جهات من غیر
جهات ادراک فرمود، از حرارت رائحه محبت الهیه و قبسات جذوات نار احدیه سراج هوّیه
در مصباح قلب او بعد از کشف حجاب زجاجه انیه موقد و مشتعل شد و از صهبای وصال
طلعت بی مثال و خمر زلال حضرت لایزال به وادی صحو ابدیه بعد از محو مقامات ضدیه فائز
گشت و از جذبه شوق لقاء به مدینه ذوق بقاء اطلاع یافت... (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۳۲۲)

... ارض الروح بالأمر بی قد مشی و عرش الطور قد کان موضع وطائی
(آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۳۳۶)

... أن یا ملک أن استمع النداء من هذا النار المشتعلة من هذه الشجرة الخضراء فی هذا الطور
المرتفع علی البقعة المقدّسة البيضاء خلف قلزم البقاء أنه لا اله الا أنا الغفور الرحیم...
(آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۴۲)

... ان شجرة الطور تنطق فی صدر العالم و روح القدس ینادی بین الأمم قد اتی المقصود بسلطان
مبین... (آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۴۳)

... ای بندگان به مبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی بر آمده قصد سینای روح در
این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید... (منتخباتی از آثار، ص ۲۰۹)

قلم اعلى به لسان پارسی می فرماید، گوینده همان است که در شجرهٔ طور نطق فرمود. اگر لذت این بیان، که از لسان رحمن ظاهر است، اهل ارض بیابند، جمیع به افق اعلى توجه نمایند...

(آثار قلم اعلى، ج ۵، ص ۸۸)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

يا من سمع نقرات الناقور و نغمات الصّافور من الملاء الأعلى ... و اما ظهور النور من شجرة الطور ان الشجرة هي حقيقة الكلیم و كانت شجرة مباركة و النار التي التهمت فيها هي نور الفيض القديم و الفوز العظيم و المجلى هو الجمال المبين و النبأ العظيم لأن حدود الزمان و المكان تحكم عى الأجسام المتحيزة في عالم الكيان و اما النور القديم و الفيض العظيم مقدس عن هذه الحدود و الشئون و الأوقات الثلاثة في عالم الجسوم و الرسوم بل الأول عين الآخر و الظاهر عين الباطن و كل الأزمان زمن واحد و كان و يكون و كائن...

ظلّ

از آثار حضرت بهاء الله:

قد حضر بين يدينا ما وجدنا منه اقبالك الى الله العليّ العظيم ... و اما ما سئلت في ظلّ ذى ثلاث شعب فاعلم بأنه في حقيقة الأولية اول من أعرض بالله عند كلّ ظهور و كذلك في هذا الظهور الأمتع المنيع و سمى بالظلّ لأنه في الظاهر يدعى بأنه من اهل الإثبات و نار النفي مكنونة في نفسه و سرّه و لا يعرفها الا المتبصرين و أنها قد ظهرت على ثلاث شعب بشعبة طغياناً على الله يقول أنا الشجرة و بشعبة استكباراً على ربّه يقول أنا الشمس و بشعبة يقول ان الشمس في ظلّ المرأة كذلك يحركه هوى النفس الى اليمين و اليسار و الفوق و لا يكون من الشاعرين...

ظلمات و نور

از آثار حضرت بهاءالله:

الحمد لله الذي نصر امره بالأعداء الذين استقرّوا على سرر الظلم ... انبيا لقاي اين يوم را آمل بودند. داود می فرماید، "من يقودني الى المدينة المحصنة." مدینه محصنه عکا است و حصنش بسیار محکم و مظلوم در او مسجون . و همچنین در فرقان می فرماید، "أن اخرج القوم من الظلمات الى النور و بشرهم بأیام الله." در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم بکمال تصریح مذکور و مسطور؛ علمای عصر ناس را از این مقام اعلی و ذروره علیا و غایه قصوی منع نموده اند. طوبی از برای آن جناب که ظلمت اوهام از نور یقین منعت ننمود و سطوت ایام شما را از مالکک اناام باز نداشت. قدر این مقام را بدان و از حقّ جلّ جلاله حفظش را بخواه...

ظلوم و جهول

از آثار حضرت عبدالبهاء:

اما آیه قران که در حقّ حامل امانت کبری ظلوم و جهول می فرماید؛ این ظلوم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست، بلکه معنیش مظلوم و مجهول است، یعنی حامل امانت کبری مظلوم است، زیرا خلق انکار و استکبار می نمایند و مجهول القدر است، قدر او را نمی دانند. انتهى
(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۰)

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه تو رسید. مضمون، آیت استقامت بر امر حقّ بود و نشانه شناسایی یار بی نشان. جمیع بشر هر چند به طراز خلعت انسانی مزین، ولی از حقیقت آن بی خبر. این موهبت کلیه در حقیقت انسانی جلوه نموده، ولی انسان غافل و ذاهل. یک معنی از معانی آیه مبارکه "انه کان ظلوما جهولا" این است. الحمد لله احبای الهی متنبه به این الطاف و احسان و منجذب این موهبت بی پایان...

عالم - علما

از آثار حضرت بهاءالله:

الحمد لله مالک الملک و الملکوت و سلطان العزّ و الجبروت... عالم را دخان ظلم احاطه نموده و مفتریات انفس مجعوله انوار آفتاب حقیقت را پوشیده، قاطعان طریق بر مراصد قائم و منتظر. این قاطعان، فی الحقیقه، علمای عصرند که ناس را از صراط مستقیم و نبأ عظیم که جمیع کتب الهی به ذکرش مزین است منع نموده‌اند و محروم ساخته‌اند. آیا ناس این نفوس معرضه را از علما محسوب می‌دارند و از اهل حقّ می‌شمرند. لا و نفس الله المهیمنة علی العالم. عالم نفسی است که به حقّ عارف شد و از کوثر بیان در ایام رحمن نوشید؛ او است عالم و او است بمنزله روح از برای جسد عالم و بمثابه ثمره از برای سدره. طوبی له و لمن تمسک به. حمد کن حضرت مقصود را که تو را آگاه نمود و به مقصود فائز فرمود...

حمد مقدّس از لم یزل و لایزال ساحت قرب قدس حضرت محبوب بی‌زوالی را لایق و سزا است که افق سماء انسان را به تیر عرفان منور فرمود ... جبابره و فراعنه و امثال آن که از قبل و بعد ذکر شده در رتبه اولیه جهلائی هستند که به علما معروفند مابین همج رعاع. لعمرالله ایشانند قاطعان طریق الهی و ایشانند حجب مانعه و کتب کاذبه. فی الحقیقه علمای ایران بسیار غافلند. آنچه در دست آن فتنه ضالّه مضلّه بوده اکثر مفتریات خود آن نفوس است که از قبل و بعد گفته‌اند و در کتب نوشته‌اند. ایشانند صحف اوهامیه و دفاتر ظنویّه و توابع ناحیه کذب که به مقدّسه نامیده‌اند...

عالم - عوالم

از آثار حضرت بهاءالله:

... اسرار بسیار و اغیار بی‌شمار؛ سرّ محبوب را دفترها کفایت نکند و به این الواح اتمام نیابد. با این که حرفی بیش نیست و رمزی بیش نه "العلم نقطه کثرها الجاهلون" و از همین مقام اختلافات عوالم را هم ملاحظه کن. اگرچه عوالم الهی نامتناهی است و لکن بعضی چهار رتبه ذکر نموده‌اند: عالم زمان و آن آن است که از برای او اول و آخر باشد و عالم دهر یعنی اول

داشته باشد و آخرش پدید نباشد و عالم سرمد که اولی ملاحظه نشود و آخرش مفهوم شود و عالم ازل که نه اولی مشاهده شود و نه آخری. اگرچه در این بیانات اختلاف بسیار است، اگر تفصیل ذکر شود کسالت افزایش، چنانچه بعضی عالم سرمد را بی ابتدا و انتها گفته‌اند و عالم ازل را غیب منیع لایدرک ذکر نموده‌اند و بعضی عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۸۶) گفته‌اند...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... اما حضرات عرفا را تصور چنان که این وجود بمنزله بحر است و جمیع کائنات بمنزله امواج. این تشبیه و تعبیر ابرتر است. زیرا چون به حقیقت نگری لازم آید که قدیم تنزل به عالم حدوث نماید و غنی مطلق تمثیل به هیکل فقر نماید و وجود بحت حقیقت عدم بیاراید و نورانیت الهیه به صورت ظلمات کونیه درآید. خلاصه، در نزد آنان وجود محصور در حق است و خلق و لا ثالث لهما. باطنه حق و ظاهره خلق، حقیقت بحر است و صورت موج. و اما در نزد انبیا نیست چنان، بلکه بدلیل و براهین عالم ثالث اثبات نمودند "عالم حق، عالم امر، عالم خلق". اما حق منقطع وجدانی است که به هیچ تعبیر نیاید، چه که منزّه و مقدّس از جمیع اوصاف و نعوت است، نه نامی و نه نشانی "السَّیْلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ". دلیل آیهات و وجوده اثباته. و عالم امر مقام مشیت اولیه که آن حقیقت کلیه است که منحل به صور نامتناهی است، آن بحر مشیت است که عالم امر است. پس کائنات، من حیث الوجود، به حق محقق گشته‌اند، ای بایجاد "اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون". و اما خلقت روحانی که مقام خلق جدید است، آن هدایت کبری است و حیات ابدیه و تعینات کلیه و اقتباس کمالات جامعه رحمانیه و ترقی در جمیع مراتب موهبت سبحانیه ...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۰)

... پشیمانی و حزن در مقام ذات احدیت ممتنع و محال است. این ندامت و حزن در عالم امر است، نه در عالم حق؛ در حقیقت کائنات و در مجالی اسماء و صفات است، نه هویت الهیه. در مرایا اگر تشویش و اضطراب و انکسار حاصل شود و ظهور شعاع مختل گردد و لکن در حقیقت آفتاب ابداً انقلابی نه...

(مکاتیب، ج ۴، ص ۷۶)

... و همچنین ملاحظه کنید که سطوح ثلاثه عالم حقّ و عالم امر و عالم خلق است که مصادر آثار است. عالم حقّ مصدر فیض جلیل است و عالم امر مرآت صافیة لطیف که مستنبأ از شمس حقیقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار است که بواسطه وسیله کبری المستفیضة من الحقّ و المفیضة علی الخلق حاصل گردد...

(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۱۰۲)

و نیز نگاه کنید به بیان حضرت ولی امرالله در ذیل "انیسا".

عالم ذرّ

از آثار حضرت بهاءالله:

... و عالم ذرّ هم که مشهور است در بعثت انبیاء بوده و مادون آن موهوم و از ظنون و در حین ظهور کلّ خلق در صقع واحدند و بعد به قبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف می شوند. مثلاً حقّ جلّ جلاله به لسان مظهر ظهور می فرماید "الست بریکم" هر نفسی به قول "بلی" فائز شد، او از اعلی الخلق لدی الحقّ مذکور. مقصود آن که قبل از القای کلمه، کلّ در صقع واحد و مقام واحد مشاهده می شوند و بعد از آن اختلاف ظاهر شده و می شود، چنانچه مشاهده نموده و می نمایند. از آنچه ذکر شد محقق و ثابت است که کسی نمی تواند بگوید که ما از عقل خلق شده ایم و غیر ما از غیر آن و حقی که بمثابة آفتاب روشن و واضح است آن که کلّ به ارادةالله خلق شده اند و از مبدأ واحد آمده اند؛ بدء کلّ از او بوده و رجوع کلّ به او خواهد بود. این است معنی کلمه مبارکه "أنا لله و أنا الیه راجعون" که در فرقان از قلم رحمن جاری شده...

(یاران پارسی، ص ۴۲)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

یا أمة الله نامه شما رسید، مضمون معلوم گردید، جواب مختصر مرقوم می شود. عالم ذرّ که گفته می شود حقایق و تعینات و تشخصات و استعداد و قابلیت انسان در مرآت علم الهی است. چون قابلیت و استعدادات مختلف است، هر یک اقتضایی دارد، آن اقتضا عبارت از قبول و استدعا است.

(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۳۰)

عدد

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده صادق الهی مکتوب مورخ به هشتم می سنه ۱۹۰۴ واصل گردید ... از عدد (number) سؤال نموده بودی که آیا در آن تأثیری هست. بدان که تأثیر در عدد نیست، بلکه در معدود است. مثلاً در عدد دوازده تأثیری نیست، بلکه تأثیر در حواریین است که به آن عدد معدودند...

و نیز نگاه کنید به ذیل "دوازده".

عرش

از آثار حضرت ربّ اعلی:

و انّ ما سألت من معنی قوله عزّ و جلّ "الرّحمن علی العرش استوی"، فاعرف انّ للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش فی مقام المشیة و انّ المستوی علیها هو محمّد رسول الله و منها عرش فی مقام الإرادة و انّ المستوی علیها هو علیّ و منها عرش فی مقام القدر و انّ المستوی علیها هو الحسن و منها عرش فی مقام القضاء و انّ المستوی علیها هو الحسین و منها عرش فی مقام الإذن و انّ المستوی علیها هی الفاطمة و منها عرش فی مقام الأجل و انّ المستوی علیها هو جعفر بن محمّد و منها عرش فی مقام الكتاب و انّ المستوی علیها هو موسی بن جعفر ... و انّ ما ورد فی الأخبار بأنّ الذین يحملون العرش كانوا اربعة من الأولین و اربعة من الآخرین فهو الحقّ لأنّ مقامات الشیعة اذا اجتمعت تدوّت صورة جامعة و لذا أشار الله الیه فی کتابه و یحمل عرش ربّک یومئذ ثمانیة ... و انّ الله قد جعل لكلّ رکن من العرش لوناً منه الرکن الأول حامل اسم الله الفاض و هو لونه البیاض و منه ابیض کلّ شیء فی الإمكان و منه الرکن الثانی حامل اسم الله الحیّ و هو لونه الأصفر و منه اصفر کلّ شیء فی الأكوان و منه الرکن الثالث حامل اسم الله المحیی و هو لونه الأخضر و منه اخضر کلّ شیء فی الأعیان و منه الرکن الرابع حامل اسم الله الممیت و منه احمر کلّ شیء فی مراتب الأنفس و الآفاق.

(اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۲۸-۳۲۷)

... بعد که می فرماید حمل می نماید عرش پروردگار را ملثکه عما در انفس ثمانیه همان برهانی است واضح که اهل بیان موقن به این ظهور نشوند الاً قلیل، چنانچه بثمانیه ذکر فرموده. چه که در اول هر ظهور چنین بوده، تخصیص به این ظهور نداشته و ندارد و مقصود از عرش در این مقام امرالله بوده و خواهد بود و کلمه الله بوده و خواهد بود و اول ما یتفوه به لسان الله بوده و خواهد بود. آن کلمه ای است که بفتح آیند از او کلّ من فی السموات و الأرض و منصعق شوند کلّ من فی جبروت الأمر و الخلق و آن کلمه ای است که به ثقل اکبر نامیده شده در الواح الله و هر نفسی قابل حمل آن نه و آن کلمه ای است که بعد از ظهور آن کلّ قبایل بنوحه آیند و ارکان کلّ شیء متزلزل شود و احدی قابل حمل این عرش نه مگر ملثکه عما که باعانة الله این امانت اکبر را حمل نمایند و بقبول آن هیاکل امرالله ظاهر شود و کلمه ابداع اعظم تنطق فرماید. و در یک مقام عرش نفس ظهور است که مابین ناس مشهور، چه که آن آیه توحید و جوهر تفرید در مقرر خود واحد بوده و احدی با او نه. کان الله و لم یکن معه من شیء در آن مقام عرش نفس ظهور است و ملثکه ثمانیه مدّکین بر این اسم مبارک ابداع امنع، چنانچه عددش با عدد بها من غیر همزه مطابق و در حقیقت اولیه حامل آن عرش جز نفس مقدّسش نه.

عرش او را این زمان جز ذات او می نیارد حمل این از من شنو

و این فرد از اشعاری است که از لسان ابداع احلی در عراق جاری. و در مقام دیگر عرش اول من آمن است و اول من حضر و اول من بعث و اول من حمل؛ او است اول خلق و اول ناطق و اول بصیر و اول سمیع و اول عارف و اول موقن و اول خبیر و سمع او باب سمع الهی است از برای کل وجود و هر سمعی به آن باب داخل نشد از اهل سمع نیست و عندالله اصم مذکور و هم چنین بصر او باب بصر الهی است از برای کل نفوس و هم چنین علم او باب علم الهی است در مابین بریه او و هم چنین قدرت او باب قدرت صمدانی است و لسان او باب لسان الهی و قلب او باب قلب الهی و عرفان او باب عرفان الهی. و بقول او ظاهر می شود آنچه مستور بوده و بطلب او کوثر حیوان افاضه می شود و بتوجه او سحاب رحمت رحمانی اعطای فیض نماید و باستماع او کلمه الهیه از مخزن علم احدیه ظاهر شود. اگر قدری بشعور آئی و بهمین فضل و عنایتی که بذکر اول و کلمه اولیه و درّه اولی و رکن قضا و مستسرّ عما عنایت شده بر عنایت و رحمت و کرم و فضل حقّ فی الجمله مطلع می شوی ... (کتاب بدیع، ص ۲۲۷-۲۲۵)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و اما الآیة المباركة " و يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية" اعلم ان الثمانية حاملة للتسعة و هذه اشارة الى ان عدد الاسم الأعظم المقدس تسعة لأنها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها...
(مكاتب، ج ۲، ص ۱۳۵)

عزّناهما بنالث

از آثار حضرت بهاء الله:

... و اما ما سئلت عن الله ربك فيما نزلناه من قبل على محمد عربيا فاعلم بأن أول ما بعثناه بالحق فهو علي قد أشرقناه عن افق الفارس و انزلناه على ظلل الروح من سماء عز عليا و آخر ما بعثناه فهو ايضا علي و سمّيناه في الملاء الأعلى باسمنا القدوس إن أنت بذلك عليما و عزّناهما بهذا الجمال الذي ظهر بالحق و أشرق عن افق الأمر بسطان مينا و أنا لو نريد أن نفسّر لك تلك الآیة لن يكفيه المداد و لا الأقلام ولكن اختصرنا بما فسّرنا لك لأننا نكون في تلك الأيام في امر عظيم و لم نجد الفرصة و لو شاء الله و أراد أنفسرها و فصلها رحمة من لدنا عليك و ان رحمتي عليك كثيرا...

(مائدة آسماني، ج ۴، ص ۸۸)

و نیز نگاه کنيد به ذیل "عماء"

عزير

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... مسئله عزير عليه السلام حقيقتش اين است كه مقصود ملت حضرت موسى بود كه به هجوم بخت النصر اسير و ذليل شده بودند و از ارض مقدس هفتاد هزار نفر به بابل اسير برده بودند. اين ملت صد سال مرده و مضمحل شده بود. حضرت عزير از اين واقعه محزون و مكدر. لهذا بشارت به او رسيد كه اين ملت دوباره جان گيرد، چنان كه واقع شد...

(مائدة آسماني، ج ۲، ص ۴۲)

عسق

نگاه کنید به ذیل "حطه - باب حطه".

عصمت

از آثار حضرت بهاء الله:

... بعضی الیوم به عصمت بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم می نمودند و مقصود از عصمت را ابدأ ادراک نموده‌اند. حکم عصمت الیوم محقق می شود. هر نفسی که بعد از استماع کلمات الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد، از اهل عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج. چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه می فرمایند مخاطباً للعظیم "فان الامر قد رقت عن الحدودات انت تصفی عباداً حین ما تجلی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارتهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتی اجعلنهم مثل ما جعلت من قبل من الأنبیاء و الأوصیاء و الشهداء و المقربین و لعمری لو تحضرن بعدد کلّ شیء لأجعلنه و لاینقص عن ملک الله قدر شیء و لایزید قدر شیء و لکن تری ینبغی لتلك الدرجة العصمة الكبرى و لم یکن العصمة بما تری عند الناس احتیاطاتهم فی دینهم لأنهم حین ما سمعوا نداء الست برّبکم ما قالوا بلی و ان الله لم یقل لأحد الا بمظهر نفسه فی کلّ ظهور." انتهى و بعد از این بیان که اصرح کلّ کلمات من قلم الله نازل شده، دیگر که می تواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق این امر اعظم افخم. الیوم کلّ ناس فی ائی رتبة کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسی که به این ظهور قدس صمدانی موقن شده‌اند...

(مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۴۶-۴۷)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده الهی سؤال از عصمت انبیای سلف نموده بودی؛ مظاهر مقدسه ما ینطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی هستند و مظهر و یحذّرکم الله نفسه بل نفس الله القائمة بالسّن هستند؛ منزّه از ادراک مادونند و مقدّس از اوهام اهل شبهات و ظنون. مراجعه به نصوص الهی نمائید؛ به تصریح ذکر عصمت کبری در حقّشان می فرماید، چه از آثار حضرت اعلی و چه از آیات بیّنات جمال ابهی. از جمله زیارت سید الشهداء علیه التّحیة و الثّناء و اما قضیة "و عصی آدم" و

آیه " ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر " این مقام حسنات الأبرار سیّئات المقرّین است و "وجودك ذنبٌ لا یقاس به ذنبٌ" همس در رخ آئینه نمودار و غبار موهوم در دیده مورث اكدار. حضرت اعلی می فرماید، طلبِ حتّی قرب تو از برای من مانند شرک دیگران است. حال معاذالله می توان گفت که طلب قرب الهی ذنب و شرک است؟ لهذا مظاهر مقدّسه مظهر عصمت کبری نیستند؟ استغفرالله عن ذلك. معصومند و محفوظ و مقدّسند و مصون...

(مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۵-۴)

علم

از آثار حضرت بهاءالله:

... آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علم های مجعوله و منزّه اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالی اند از ادراک هر مدّرکی. کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع این ادراکات افک محض. بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است. "و العلمُ نقطةٌ کثرها الجاهلون" دلیل بر آن، "و العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء" مثبت این بیان. باری، چون معنی علم را ادراک نموده اند و افکار مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده، اسم آن را علم گذاشته، بر مبدا علوم وارد آورده اند آنچه دیده اید و شنیده اید ... گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که می فرماید "العلم تمام المعلوم و القدرة و العزّة تمام الخلق" ... (کتاب ایقان، ص ۱۲۲-۱۲۱)

... بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که این گونه علم ها لم یزل مردود حقّ بوده و هست. و چگونه علومی که مردود است نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معارج معراج می شود با این که صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات مقدّس و منزّه بوده؟ چه خوب می گوید:

جمله ادراکات بر خرهای لنگ حقّ سوار باد پرّان چون خدنگ

والله هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره ای از عرفان این بحر بنوشد، اگر هم این علوم نزد او باشد، یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد، البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید. و الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلك حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی می فرمایند و صدور

منیرشان بحمدالله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجابات. حجاب اکبر را که می‌فرماید، "العلم حجاب الأكبر" به نار محبّت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و به این افتخار می‌نمائیم که الحمدلله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به علم جز علم به او متمسّکیم و نه به معلومی جز تجلّی انوار او متشبّث... (کتاب ایقان، ص ۱۲۴-۱۲۳)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

از حدیث العلم تمام المعلوم و القوّة و القدرة تمام الخلق سؤال نموده بودید؛ فرصت شرح و تفصیل نیست، معذور بدارید. مختصر این است که می‌فرماید جمیع معلومات علم الهی است، یعنی حقایق معلوم باید (تا) تحقّق علم حاصل شود؛ تا محاط نباشد، محیط احاطه نکند و تمام خلق آیات قوّت و قدرت حقّند. در این صورت به این نظر انسان نتواند که ناس را عوام شمرد و خود را عالم داند، زیرا معلومات حق علم حقّ است، العلم عین المعلوم و ممکنات آیات قدرتند، نظر حقارت نتوان به آیات الهی نمود. این معنی مختصر بود، دیگر مفصّلش را تفکر نمائید، ظاهر و عیان خواهد گردید... (آسمانی، ج ۲، ص ۸۰)

علم الیقین

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای مهتدی به نور هدی جناب آقا محمدحسن فی الحقیقه حیات معنوی و زندگانی ابدی می‌ذول داشت، از نفثات روح القدس استفاضه نمود و در دل و جان تو دمید، وجدان گلشن رحمانی شد و ضمیر سریر ملیک جلیل گشت. مقام اطمینان فوق ایمان است و حق الیقین فوق علم الیقین. حال چون از عین الیقین نوشیدی از فیوضات نامتناهی الهی البتّه به حق الیقین خواهی رسید تا در دو جهان مظهر الطاف بی‌پایان گردی و علیک البهاء الأبهی.

هو الله

اللهم يا محيي العالم و مرثي الأمم اسئلك بالإسم الأعظم أن تلقى السكينة في قلب عبدك حاتم محمد حتى يطمئن قلبه في امرك المبرم لأنك جعلت مقام الإطمينان فوق الايمان بما بينت في كتابك الكريم و قرآنك العظيم خطاباً لإبراهيم او لم تؤمن قال بلى ولكن يطمئن قلبي فأيدت علمه اليقين بعين اليقين و حقّ اليقين ربّ عبدك هذا و اخوه حسن الأحسن كلاهما وجّها وجههما اليك يا فاطر الأرض و السماء حنفيين و مسلمين خاضعين لسلطنتك و خاشعين لعظمتك أيدهما بقدرتك و قوتك و ارشدهما الى ما تحبّ و ترضى و ثبتهما للتأبير كنا الى غيرك ولو شيئاً قليلاً أنك أنت المقتدر على ما تشاء و أنك المقتدر على كل شيء قدير.

عبدالبهاء عباس

۳۰ كانون ثاني ۱۹۲۰ - حيفا

... مقام اطمينان اعظم درجه بر ايمان است ليزدادوا ايماناً فوق ايمانهم. هر چند حضرت ابراهيم در اعظم اطمينان بوده، ولي کمالات الهيه را پایانی نه، مراتب منتهی می شود اما کمالات غير منتهی است. اين است که می فرماید ليطمئن قلبي مقام علم اليقين است و آن يقيني بود که به نظر واستدلال حاصل گردد و مقام عين اليقين مقام مشاهده است و مقام حق اليقين تحقق به آن حقيقت است. مثلاً به نظر و استدلال تيقن به وجود آتش می شود ولي چون مشاهده نار گردد مقام عين اليقين است و چون انسان به آتش افروخته گردد يا احساس حرارتش را نماید مقام حق اليقين است و چون حضرت خليل مشتاق حصول کمالات غير منتهيه رحمانيه بود، لهذا ازدياد آن شئون ربّانيه نمود، على الخصوص مقصود از احياء موتی حیات ابدیه الهیه است نه حیات عنصريه و مقصود از ظهور شئون و مراتب امکانیه خود حضرت ابراهيم است که به نفخة روح القدس بعد از فنا و اضمحلال زنده گردد و عليك البهاء .

(مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۱۰۱-۱۰۰)

عماء

از آثار حضرت ربّ اعلى:

اما معنى الحديث الآخر الذى سئل فى الكتاب "ان الله كان فى عماء فوقه هواء و تحته هواء" الخ و ان ذلك لهو الحقّ اذا نظر العبد بعين التوحيد و لم يلاحظ فى ذكر العماء دون الله سبحانه لأنّ

الله سبحانه لم يزل لم يكن معه غيره حتى كان فوق كل شيء أو في شيء أو من شيء أو على شيء بل الأزل هو نفسه و العماء هو ذاته و القدم هو كينونته تلك أسماء قد خلق الله سبحانه لمكنسة القلوب و ضعف النفوس كلها مدلة بأن الله خلّو عن غيره و لم يكن معه دونه و الآن كان الله ربنا كما كان لم يكن معه خلقه و لا يذكر شيء في رتبة و هو المتفرد في الذات و المتقدّس في الصفات ما كان المراد من العماء و لا الهواء الأ نفسه لأن لو كان غيره ليبتل بدليل لإمتناع العزلة و اثبات الوحدة و لا يمكن أن يوصف الله باستعلائه على شيء و لا باستوائه على شيء...

(اسرار الآثار، ج ٤، ص ٣٩٢-٣٩١)

از آثار حضرت بهاء الله:

... همچنان كه عماء كافور و صرف ظهور و هویة نور سرّ الموحّدين سیّد السّاجدين روحی فداه می فرماید و اجعلنی من الذّین اطمئنّت بالرجوع الی ربّ الأرباب انفسهم و قرّت بالنظر الی محبوبهم اعینهم و من الذّین تغرّست اشجار الشّوق الیک فی حدائق صدورهم و اخذت لوعة محبّتک بمجامع قلوبهم و هم الی اوکار الأفكار یاؤن و فی ریاض القرب و المکاشفة یرتعون...

(حديقة عرفان، ص ٦٢)

الحمد لله الذی خلق الحروفات فی عوالم العماء خلف سرادقات القدس فی رفارف الأسمى ثم اسقاهن من كأس البقا فیما قدر فی الواح القضا لیحیی بهن افئدة المقرّیین فی جبروت الإمضاء ثم اقمصهن قمیص السّودا لما قدر بتقديره الأزلیة فی مکمن القدر علی قباب الحمراء فیما سبق العلم بأن یستر ماء الحیوان فی ظلّمات عوالم الأسماء عند سدرة المنتهی ثم انزلهن الی ملکوت الإنشاء فی هواء القضاء اذا ظهر الصّوت عن مکمن الأعلى مخاطباً للقلم الأولى بأن یا قلم فاكتب من اسرار القدم علی اللّوح المنیر الیضا...

(مائدة آسمانی، ج ٤، ص ٤٩)

... و غایتی القصوی مواقع رجلها و عرش العماء ارض علیها تمشت...

(آثار قلم اعلى، ج ٢، ص ٣٢٣)

هو الحی

شجرهٔ عما در حرکت است و سدرهٔ وفا در بهجت تا دوحهٔ بقا در ارض احدیه مغروس شود و ورقهٔ نوراء از فنون لقا به ورقاء مقرون گردد که شاید از مؤانست این دو لطیفهٔ ربّانی و دو دقیقهٔ صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجهٔ "فعرزنا بثالث" در عرصهٔ ظهور مشهود آید، (ادعیه حضرت محبوب، ص ۲۹۹-۲۹۸) والسلام.

هو العلیّ العالیّ الأعلیّ

جوهر تسییح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منبع قیومی را سزا است که از رشحات طفحات ابهر عنایت و مکرمت خود هویتات موجودات و کینونات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود و به اسرافیل قدرت و سلطنت نفخهٔ حیات را بر اجساد جواهر مجردات و سواذج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغهٔ خود منور نمود ... و بعد طمطم رافت کبری به جوش آمد و ق مقام عنایت عظمی در خروش، ابهر فضل به تلاطم آمد و انهر وجود بطماطم، تا آن که قمیص جلال از طلعهٔ جمال برداشت، فوراً مرآت قدسیه و بلور صمدیه به جوهر وجود و مجرد شهود علم هستی برافراخت و غطاء نورانی از طلعت احدانی کشف نمود تا این که مبشر باشد از هویت نور و وجهت ظهور و نقطهٔ احدیه در اعراش طور که جمیع من فی الملک مترصد امرالله و طلعهٔ الله باشند تا سراج ازلیه در زجاج افتدهٔ عباد مستضیء شود و مصباح صمدیه در مشکوهٔ صدور ناس مستنیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عما و مستجلی شوند از ملیک سنا، معزز فرمود این دقیقهٔ ربّانی و لطیفهٔ صمدانی را بطلعهٔ ثالث کما أشار عزّ شأنه بشأن عجزت الموحّدون عن ادراکها و قصرت المقدّسون عن عرفانها و هو هذا اول ما نزلنا فی الکتاب ذکر منبع و آخر ما اظهرنا امر عجیب فکذبوهما فعرزناهما بهیکل الثالث ذکرأ من لدی الله العزیز الجمیل ...

... و از آنجائی که این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند، لهذا خود را تسلیم در دست اعداء نمایند، بقسمی که آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجردّه در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند...

(مجموعه الواح، ص ۳۴۳)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ایها الحیب قد وصل تحریرکم و اطلعنا بمضمونه و نختصر فی الجواب لقلّة الأوقات و كثرة الأشغال. العماء فی اللّغة السّحاب الخفیف اللّطیف جدّاً یُرى و لا یُرى. فاذا امعت النّظر بكلّ دقّة تجد شیئاً ولكن بمجرّد النّظر لا یرى لأجل ذلك فی عرف المحقّقین یقصدون بالعماء الحقیقة البکلیّة بلا تعینات فالتعیّنات موجودة بنحو البساطة و الوحدة لیست ممتازة من الذّات أذا تعین و لا تعین و هذا المقام یعبّرون عنه بالأحدیة و العماء و هذا مقام الكنز المخفی المذكور فی الحدیث اذّا الصّفات تعینات موجودة فی الذّات و لیست ممتازة عنها تری و لا تری و هذا معنی العماء مختصراً و بلّغ تحیتی و أشواقی الی کافة الأجبّاء و علیک التّحیة و الثّناء. حیفاً ٤ ذی القعدة سنة ١٣٣٨ هـ. عبدالبهاء عبّاس (مکاتیب، ج ٣، ص ١٩٩-١٩٨)

از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در یادداشت‌های دکتر ضیاء بغدادی:

قال المولى العماء فى اللّغة العربیة بمعنی السّحاب الغیم الممطر الذى یُرى و لا یُرى و لأجل صعوبة رؤیاه یعبّر به عن مقام الأحدیة. سئلوا النّبىّ أین الهک؟ قال: "فى العماء..." ■

و نیز نگاه کنید به ذیل "حمراء" و نشریه سفینه عرفان (دفتر ٢، ص ٨٦-٥٠)

عین - اعیان - عینین

از آثار حضرت بهاء الله:

... چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد
موسى با موسى در جنگ شد
... بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسى و فرعون ذکر مثل بوده نه این که این دو در ذات یکی بوده‌اند. نعوذ بالله عن ذلك. چه که فرعون و امثال او بکلمه موسى خلق شده‌اند لو أنتم تعرفون و همان اختلاف ظاهره که مابین بوده دلیل بر این است که در کلّ عوالم با یکدیگر مخالف بوده‌اند و این بیانی است خفی، لایعرفه الا کلّ عارف بصیر و صاحب مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسماء موسى فرض نموده چه که کلّ از تراب خلق شده و به تراب راجع خواهند شد و هم‌چنین کلّ به حروف موسومند و در عالم ارواح که عالم یک‌رنگی است ابداً

جنگ و جدال نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه، ولكن بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در این عالم اسباب نزاع به میان می آید، چه حق و چه باطل. و این نزاع و جدال اگر لاثبات امر ذوالجلال واقع شود حق بوده و خواهد بود و من دون آن باطل و این نزاع و جدال و حبّ و نفاق و اقبال و اعراض جمیع طائف حول اسبابند. مثلاً ملاحظه نما یک سبب از مسبب ظاهر می شود و این سبب واحد بوده و لكن در هر نفسی بما هو علیه منقلب می شود و آثار آن ظاهر می گردد و لكن در هر مقام بظهوری ظاهر. مثلاً در اسم مغنی الهی ملاحظه نما که این اسم در ملکوت خود واحد بوده و لكن بعد از تجلی در مرایای وجود انسانی در هر نفسی به اقتضای او اثر آن تجلی ظاهر می شود. مثلاً در کریم کرم؛ و در بخیل بُخل؛ و در شقی شقاوت و در سعید سعادت ظاهر می شود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است. مثلاً نفسی که فلسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور است و هم چنین سعادت و شقاوت در این مقام غیر مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در اوست ظاهر و مشهود می گردد. مثلاً نفسی آنچه را مالک شد فی سبیل الله انفاق می نماید و نفسی اسباب محاربه ترتیب می دهد و با حقّ به معارضه و مجادله قیام می نماید و نفسی جمیع را حفظ می نماید بشأنی که خود ودون او از مال او محرومند. حال ملاحظه کن از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر می شود، و لكن قبل از تجلی جمیع این نفوس در اماکن خود مخمود و مستور و افسرده بوده و به یک تجلی شمس اسم مغنی این نفوس را چه گونه محشور نمود و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود؛ و اگر بچشم بصیرت در این بیان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطلع شوی. ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابدأً به محاربه با جمال احدیه قیام نمی نمود، چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور. پس خوشا حال نفوسی که اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده اند و به صبح الله فائز گشته اند، یعنی به رنگ حقّ در این ظهور بدیع در آمده اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه، چنانچه الیوم اهل بهاء که بر سفینه بقا را کبند و بر قلزم کبریا سائر، یک دیگر را می شناسند و دون این اصحاب احدی مطلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک می نماید.

ای سلمان بگو به عباد که در شاطیء بحر قدّم وارد شوید تا از جمیع رنگها مقدّس گردید و بمقرّ اقدس اطهر و منظر اکبر وارد شوید.

ای سلمان جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطیء قدس ابهی منع نموده؛ مثلاً در نفس معروف که به محاربه برخاسته ملاحظه نما. قسم به آفتاب افق معانی که لیلاً و نهاراً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله بر او القاء می شد و در تمام لیل و نهار به خدمت قائم و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود، لون اسم و حبّ ریاست چنان اخذش نمود که از شاطیء قدس احدیه محروم ماند. فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حبّ ریاست و جاه دیده نشده. فوالذی أنطق کل شیء بثناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش را احصا کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند. نَسَأَلُ اللّٰهَ بِأَنْ يُطَهِّرَ صَدْرَهُ وَ يُرْجِعَهُ اِلَى نَفْسِهِ وَ يُؤَيِّدَهُ عَلٰى الْاِقْرَارِ بِاللّٰهِ الْمَقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

ای سلمان ملاحظه در امرالله نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر می شود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده، ولكن بعد از اشراق شمس کلمه از افق فم الله بر عباد در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر می شود. مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال؛ و هم چنین حبّ و بغض و امثال آن. و بعد این محبّ و مبغض به محاربه و معارضه قیام می نمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده، چه که قبل از ظهور کلمه با یکدیگر دوست و متحد بوده اند و بعد از اشراق شمس کلمه مقبل به لون الله مزین شده و معرض به لون نفس و هوی. و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل به لون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض به لون اعراض، مع آن که اصل اشراق مقدّس از الوان بوده. در شمس ملاحظه نما که به یک تجلی در مرایا و زجاجات تجلی می نماید ولكن در هر زجاج به لون او در او جلوه می نماید. چنانچه مشهود است و جمیع دیده اید. باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده ولكن مابین این دو رنگ فرقی است لایحسی. این بصیغ الله ظاهر شده و آن بصیغ هوی و صبغ مؤمن مقبل مجاهد صبغ رحمن بوده و صبغ معرض مناقص صبغ شیطان. آن رنگ سبب و علت تطهیر نفوس است از رنگ ماسوی الله و این علت آرایش نفوس است به رنگهای مختلفه نفس و هوی. آن حیات باقیه عنایت فرماید و این موت دائمه. آن منقطعین را به کوثر بقا هدایت فرماید و این محتجین را زقوم فنا چشانند. از آن رائحه رحمن در مرور و از این روائح شیطان و مقصود صاحب مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسی و فرعون در یک درجه بوده اند. فتعوذ بالله عن ذلك. چنانچه بعضی از جهال چنین فهمیده اند. فعل موسی بر دین او گواهی است صادق، چه که جدال او لله بوده و مقصود آن که فرعون را از الوان فانیه نجات بخشد و بلون الله فائز نماید و خود در سیل دوست شربت شهادت چشد. ولكن جدال فرعون برای آن که جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید. مقصود موسی اشتعال سراج الله بین ماسواه و

مقصود فرعون اخماد آن. أَقْمَنُ يُنْفِقُ رَوْحَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَنْ يَحْفَظُ نَفْسَهُ خَلْفَ سَبْعِينَ أَلْفَ نِقَابٍ فَمَا لَهْؤُلَاءِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ بَيَانًا مِنْ اللَّهِ الْعَالَمِ الْحَكِيمِ. بلکه مقصود صاحب مثنوی آن که سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده، ولكن رنگ موسی رنگی بوده که اهل ملأ اعلی خود را فدای آن رنگ نموده‌اند و رنگ فرعون رنگی که اهل جحیم سفلی از آن احتراز نموده. خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر فرعون نموده، اگر ملاحظه کنید ادراک می‌نمائید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت می‌دهند. (مجموعه الواح، ص ۱۵۲-۱۴۶)

... لم یزل ابواب رحمت حقّ بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیت و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود. این است سنت خدا من الأزل الی الأبد... (مجموعه الواح، ص ۳۴۲)

... باری جمیع اشیا را مظاهر تجلی ذاتی حقّ می‌دانند و تجلی را هم سه قسم ذکر نموده‌اند، ذاتی و صفاتی و فعلی؛ و قیام اشیا را به حقّ قیام ظهوری دانسته‌اند و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود، سامعین را بشانی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم محروم مانند و هم چنین بگون اعیان ثابته در ذات قائل شده‌اند، چنانکه یکی از حکمای عارف گفته، "حقائقُ الأشياء کائنةٌ فی ذاته تعالی بنحو أشرف ثم أفاضها" چه که معطی شیء را فاقد شیء ندانسته‌اند و می‌گویند محال است... (مجموعه الواح، ص ۱۴۰)

جوهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی‌مثال و ملیک ذوالجلالی است که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلّت بُعد و فنا نجات داده به ملکوت عزّت و بقا مشرف نمود... (منتخباتی از آثار، ص ۵۰)

هذا ما نزل من سماء المشية لمن سئل عن الآية المنزلة في احسن القصص ... واما ما سئلت في الآيتين فاعلم انا ضربنا على اهل مدينة البقاء من القلم الأعلى مثل الأهل على النفسين احدهما شرب ما كان عليه العرش المستوي عليه النورين المشرقين من الأفقين المؤيدين من العينين المنشعبتين من البحرين الأعظمين الظاهرين الجاريتين من الهاء القائمة بين الحرفين أنه لهو الظاهر بالباء قبل الحرفين قد كان امام الباء المشرقة بالطرازين على الحق بالحق موقوفا قل أن بآء الأولى حمل ما حمله التمامية منقطعاً عن البرية و كان له حول باب الضريح جنتين في معرفة

إسمين الأسبقين المزيّنين بالشّجرين المرتفعين في سرّ الظّاهر بالأمرين و قدّرنا لكلّ واحد منهما من المآء الجارى عن جهتين العرش المستقرّ عليه مجمع البحرين من الإسمين على قدر كان عند الله مقدوراً أنّه لمّا علّق به حيوة العالم يطلق عليه اسم المآء فلمّا احترق منه سبحات الجلال يطلق عليه اسم النّار كذلك كان المآء من افق النّور على الحقّ بالحقّ مرثياً و لها اسماء لا يحصيها الاّ من كان عنده كتاب كان يصبح العزّ مرقوماً فلمّا اقرأ بمقرّ الأمر و بشراً من في البلاد بمالك الإيجاد أنطقناهما بالأسرار المستسرة في صحف الكبرياء و جعلناهما حول نار الكلمة في المقامين بالفضل موقوفا و على الآخر نهرين عند غروب القمرين عند اهل الظّاهر بين النّشأتين و كان له معارف في احد الإسمين فقد قرأ للأولين الذين عرفا الغاية القصوى و انتهآ الستة الظّاهرة بالواو بقيام الألف بين الواوين قال أنكما على حقّ ولكن ما اظنّ السّاعتين بعدهما قائمتين كذلك كان الأمر في الألواح من قلم الله بالحقّ مقضياً...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... بعضی از واقفین اشارات خفیّه و متعارجین معارج احدیّه بر آنند که حقائق و قابلیّات مخلوق و مجعولند و اعیان و ماهیّات حادث و معلول و رائحه‌ای از روائح قدس لا اولیّه استشمام نموده‌اند و نسیمی از ریاض عزّ قدم استنشاق نکرده‌اند... (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶-۲۷)

... در حیّز اسکان علم بی معلوم ممکن نگردد و لکن در ذات هیچ نفسی ادراک نموده ... علم حقّ سبحانه و تعالی تابع معلومات نه ... علم عین ذات حقّ است بدون شائبه تخالف و تغایر یعنی ذات بتمامه علیم است و ذات بتمامه سمیع است... (مکاتیب، ج ۲، ص ۳۲-۳۰)

... عوالم الهیّه مالانهایه است و در هر عالم اسماء و صفات حکمی دارد؛ در عالم احدیّه عین ذات است و در عالم واحدیّه ممتاز از ذات و این مراتب احدیّه و عماد واحدیّه والوهیّه لم یزل باقی و برقرار بوده... (مکاتیب، ج ۲، ص ۳۲)

... کسانی که قائل به حدوث حقائق و قابلیّات گشته‌اند بر آنند که خلق و ایجاد و فعل حقّ نسبت به جمیع مجعولات و مخلوقات یکسان است بدون فرق و تفاوت و لکن مجعولات و مفعولات هر کدام به رضا و طلب خود رتبه‌ای از وجود را قبول نموده‌اند؛ مثلاً در شمس و اشعه آن ملاحظه نمائید که نسبت افاضه و فعل او به جمیع اشعه یکسان است و لکن اشعه به

طلب و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ دور از شمس مقرر گزیده‌اند و بعضی در قرب و حول شمس طائف گشته‌اند. حال ملاحظه نمائید اشعه‌ای که از شمس سماء در اطراف و اکناف و محلّ بعید و مکان قریب منتشر و پراکنده گردیده‌اند نه این است که شمس بعضی را در قرب جمال خود و بعضی را در مکان بعید قرار داده، بلکه به هیچ وجه در افاضه وجود تفاوت و توفیر به هیچ یک نگذاشته و جمیع را به یک تجلی ظاهر نموده، ولکن هر کدام بطلب خود مقام و مرتبه را قبول نموده و هم‌چنین آنچه از پیش گذشت که اگر حقائق موجودات معدوم صرف بودند چگونه موجود شدند و حال آن که عدم را لیاقت وجود نه چه که اتصاف شیء به نقیض خود ممکن نبوده و نیست. در جواب گفته‌اند که این حقائق و قابلیت‌های معدوم صرف نبوده بلکه در مرتبه امکان به وجود امکانی موجود بودند ولکن نه به وجود اعیانی و فرق در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار است ...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۳۹-۳۸)

... فانظری بعین البصیرة تجدی ما یورث الحیرة و هو ان هؤلاء یعبدون اوهاماً لیس لها وجود عینی بل وجود ذهنی. و الوجود الذهنی فرع للوجود العینی...

(مکاتیب، ج ۳، ص ۲۲۹)

... فانظر فی منشور هذا الکون الإلهی تلقاه لوحاً محفوظاً و کتاباً مسطوراً و سفرأ جامعاً و انجیلاً ناطقاً و قرأناً فارقاً و بیاناً واضحاً بل ام‌الکتاب الذی منه انتشر کلّ الصّحائف و الزّبر و الألواح و انّ الموجودات و الممكنات و الحقائق و الأعیان کلّها حروف و کلمات و ارقام و اشارات تنطق بأفصح لسان و أبدع بیان بمحامد موجدّها و نعوت منشئها و تسبیح بارئها و تقدیس صانعها...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۳۸)

... انّ الأسماء الإلهیة مشتقة من الصّفات الّتی هی کمالاتٌ لحقیقة الذّات و هی ای الأسماء فی مقام أحدیة الذّات لیس لها ظهور و تعین و لا سمة و لا اشارة و لا دلالة بل هی شؤون للذّات بنحو البساطة و الوحدة الأصلیة ثمّ فی مقام الواحدیة لها ظهور و تعین و تحقّق و ثبوت و وجود فائض منبعث من الحقیقة الرّحمانیة علی الحقائق الرّوحانیة و الکیونات الملکوتیة فی حضرة الأعیان الثّابتة...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۴۹)

... گفته می‌شود که این سراج دیشب [امشب] عود نموده است و یا آن که گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است. در این مقام مقصود حقیقت شخصیه و عین ثابته و کینونت

مخصوصه آن نیست بلکه مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود، حال در این سراج و گل مشهود...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۴۹)

... حقیقت اشیاء در خزائن ملکوت است چون جلوه به عالم ناسوت نماید اعیان و حقایق کائنات تحقق یابد...

(مکاتیب، ج ۳، ص ۱۷۲)

الحمد لله الذی قد حرک أفلاک الذوات بحركة جذب صمدائیه و قد موج أبحر الکیونات بما هبت و فاحت علیها من اریاح عز فردائیه و قد طرز الواح الوجود بالنقطة الّتی اندرجت و اندمجت فیها الحروفات و الکلمات و أقمصها الطراز الأوّلیة بما سبقت الممكنات فی الوجود و قابلت الفیوضات و التجلیات قبل کلّ شیء عن الحضرة الأحدیة و ألبسها القمیص الآخریة بما كانت مکملّ الکلمات اللاهوتیة و منتهی کلمة التّوحد فی الجبروت الإثباتیة و جعلها مبدء الکلمات التّامات بما ظهرت و برزت عنها الحقائق و الأعیان فی الملكوت البدئیة و قدرها مرجع کلّ شیء بما رجعت الیها الحروفات العالیة و دارت الدائرة حول نفسها و ظهرت الأوّلیة و الآخریة فی القمیص الواحدیة و اتحدت الظاهریة و الباطنیة فی النقطة الأحدیة و انکشف جمال هذه الآیة الفرقانیة فی المرآت الکینوتیة هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن و أنا لله و أنا الیه راجعون ...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۳-۲)

... در عرف صوقیه مذکور است که غیب هویت در مرتبه احدیت جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بی اسم و صفت مشهور است. زیرا اسماء حق مرایاء صفاتست و صفات حق در مرتبه احدیه عین ذات حقد بدون شائبه تفاوت و امتیاز بقسمی که سلطان عرصه علم و حکمت و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه التّحیة و الثّناء می فرماید "کمال التّوحد نفی الصّفات عنه". بلی اسماء و صفات ذاتیه ثبوتیه از ذات حق در هیچ رتبه سلب نگردد و لکن در آن مقام اسماء و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بی جهت ممتاز نیستند و حقائق شئون الهیه بعضی از بعضی و از آن ذات غیر متعین ممتاز و تفصیل نگردیده، نه علماً و نه عیناً. مثلاً مابین اسم علیم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر و این صفات ذاتیه از ذات و حقائق و اعیانی که قابل و منفعلند از این اسماء و صفات فرقی آشکار نگشته بلکه اعیان و حقائق و ماهیات اشیاء در این رتبه عز احدیه شئوناتی هستند مر ذات را بدون شائبه غیریت از کمال وحدت و فنا و ذات احدیت را در این رتبه اکبر که می فرماید "کان الله و لم یکن معه من شیء" به کنزالمخفی و غیب الهویه و صرف الأحدیه و ذات بحت و لاتعین

صرف وغيب الغيوب و غيب الأوّل و مجهول المطلق و مجهول النعت و منقطع الوجداني و
سائر اسما ديگر تعبير نموده اند...
(مکاتیب، ج ۲، ص ۷-۶)

فاعلم يا أيها السائل الجليل بأنّ هذا الطير قد وقع بين مخالِب المنكرين ... فانظر في الأعداد بأنّ
كلّها اعتبارات للأحد و الأحد ليس من الأعداد وليكن كلّ الأعداد تنشأ منه و موجودة و معتبرة
فيه مع فقدان الكثرة بل بكمال البساطة و الوحدة فهذا مقام الأحديّة الصّرفة و مرتبة الهويّة البحتة
و اما المقام الثّاني و المرتبة الثّانية المرتبة على هذه المرتبة و تابعة لها فهو مقام مستجمعيّة جميع
الصّفات الكماليّة و سرّ هذا المقام أنّ الكينونة الصّمدانيّة في غيب ذاته و خفيّ صفاته اقتضى
كمال الجلاء و الإستجلآء فأما الجلاء عند بعض الموحّدين هو ظهور الحقّ سبحانه بنفسه لنفسه
بصور الأعيان و اما الإستجلآء هو شهوده جماله و كماله في مرايا الحقائق و الأعيان لذا بواسطة
الفيض الأقدس ظهرت شئون الذاتيّة من المرتبة الأحديّة في المرتبة الواحديّة و في هذا المقام
تعيّن الأعيان الثّابتة بوجود علميّ عيني لا بوجود خارجي لأنّ الأعيان ما شمّت رائحة الوجود
الخارجي وليكنّهم موجودون بوجود علميّ الهی فهذا المقام أوّل ظهور الحقّ من الكنز المخفي
و يعبر بالواحديّة و الألوهيّة و مرتبة الأعيان الثّابتة و الأعيان عبارة عن الصّور العلميّة الإلهيّة في
حضرة العلم...

...آن ذات غیبی در مغرب هوّیه مستوی و نرد محبّت با عشق خود می بازد.

یار با ما از ازل بی ما و من عشق را می باختی با خویشتن

این عشق و محبّت عین ذات است که باعث جمیع شور و مایه ها است. از این عشق و محبّت
رتبه طلعت احدیت معلوم و از معلوم صرف کمال جلا و استجلا تجلّی حضرت علم است و
آن علم در هر دوری به اسمی از اسماء تجلّی بخشد که سلطان جمیع اسماء است و جمیع
اسماء طائف حول این اسمی که حضرت علم در او مستور است جمعند و تمام از مرتبه علم
موجود شدند و هر یک را دو جنبه باشد، یکی مقام ناسوت است که تعلّق به جسم دارد، ثانی
مقام ملکوت است که تعلّق به عالم دارد...
(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۸۹)

... در احد ملاحظه فرمائید که جمیع اعداد از او ظاهر و خود داخل عدد نیست، چه که مبده
جمیع اعداد أحد است و اوّل تعین و ظهور أحد واحد است و از واحد جمیع اعداد موجود
شود؛ حال این اعداد در أحد به کمال بساطت و وحدت منظوی بودند و کنز مخفی کلّ اعداد
بود و از او ظاهر شدند. پس ملاحظه فرمائید که با وجود آن که از نقطه جمیع حروفات و

كلمات ظاهر و از أحد كل أعداد مشهود، نه نقطة اوليه از مقامات علو خود تنزل نموده و نه أحد از مراتب تقدیس باز مانده. باری، این مقام كنز مخفی است كه در لسان طایران گلزار توحید و عندلیبان گلشن تجرید مشهور و مذکور است؛ و چون در غیب هویه حرکت حییه و میل ذاتی كمال جلآء و استجلآء اقتضاء نموده و كمال جلآء در نزد بعضی از عارفین ظهور حق است سبحانه بنفس خود بصور أعیان و استجلآء مشاهده جمال مطلق است تجلیات جمال خویشتن را در مرایاء حقائق و أعیان...

(مكاتب، ج ۲، ص ۱۰-۹)

اللهم يا كاشف البلاء و دافع الرزايا ... ربّ ربّ اُنّى ظمآن فاسقنى من عينين نضاختين و ادخلنى فى الجنتين المدهامتين و اغفر لى الذنوب...

هو الله

الهي الهى انّ عبدك آقا جان آن و حان أن تزجّ به فى بحور الغفران و تعامله بالفضل و الإحسان و تجعله آية عفوك فى جنة الرضوان فيكون مورده العينان النضاختان و مأواه الجنتان المدهامتان و يفوز بالموهبة العظمى فى جوار رحمتك الكبرى أنك أنت العفو الغفور و أنك أنت الكريم الرحمن. عبدالبهاء عباس - ۹ ربيع الثاني ۱۳۳۸ - حيفا.

هو الله

الهي يا ربّ المشرقين و ربّ المغربين و منور الخافقين بالتور الساطع من المطلعين و مروى ظمأ القلوب بالعينين النضاختين...

تعاليت يا الهى بعلو تقديسك عن محامد الكائنات ... ثمّ تشرف بتقبيل عتبة حظيرة القدس فى الكرمل الجليل الذى اكرمه بنصوص التوراة و الزبور و الإنجيل و جاور البقعتين المباركتين و روى من العينين النضاختين و طابت نفسه بالاستفاضة من العتبة المباركة التى تسطع عنها الأنوار على المشرقين و المغربين...

(خاندان افنان، ص ۱۲۱)

هو الله

اللهم يا غافر الزنوب و كاشف الكروب و ستار العيوب انّ عبدك الذليل من سمى بأقابابا بين الأحياء كان له قدم راسخة فى محبتك بين الأصفياء فلم يتزلزل من لوم السفهاء و لم يرتعد من شؤم البلهاء بل ثبت على حبك ثبوت الجبال الرأسيات منشرح الصدر بآيات بينات فعاش

منجذباً اليك و رجع متوكلاً عليك رب اجعله مطمئناً بعفوك و غفرانك و راضياً مرضياً ببابك و ادخله في حديقة قدسك و اورده على الورد المورود في جنة احديتك ثم زج يا الهى بامتك المبهلة اليك ضجيع عبدك حسن في بحار رحمتك الكبرى و كللها يا كليل مغفرتك العظمى و ارحم ضجيع الحسين و اوردها على العينين النضاختين و ادخلها في الجنتين المدهامتين جنة عفوك و غفرانك و حديقة وصالك و لقاءك انك انت الكريم انك انت ذوالفضل العظيم و انك انت الرحمن الرحيم. ع ع

هو الله

الهي الهى ان هذين العبدین قد توجهها الى تير الخافقين و نور المشرقين و استضاءا من النير المنير الساطع من الأفقین و دخلا الجنتين المدهامتين جنة العرفان و حديقة الحب و الهيمان يا ربى الرحمن ...

ای زائر مطاف ملاً أعلى نامه شما رسید و نامه زوجه حضرت شهید جواب مرقوم گردید. از الطاف بی نهایت ربّ الجود و الإحسان عفو و غفران آقا سید حسین طلب گردید. یا ربّ العفو و الغفران انی اتوسل اليک باسمک الرحمن أن تتوب عن عبدک حسین و تسقيه من العينين النضاختين و تغفر له الخطايا و تخلده في الجنتين المدهامتين ربّ انه سمير الأعباء و اسير الولا و مستجير العتبه العليا فاغفر له الخطا و اعف عنه الحوبا انك انت الغفور الكريم الرحمن...

هو الأبهى

ای بنده صادق الهی در قرآن مجید می فرماید صبغة الله و من أحسن من الله صبغة. چون نظر در کائنات کنی آثار حکمت و قدرت قدیمه مشاهده کنی. اتقن الله صنع کل شیء. این در عالم اعیان است و اعظم از آن در جهان حقائق و معانی صنع الهی جلوه عجیبی دارد، چنان اتقانی که هوشیار حیران ماند. لهذا ترا صنع الهی خواهم و بدیع رحمانی جویم تا آنچه از لوازم این حقیقت نورانیته است در عرصه وجود مشهود گردد...

^۱ برای مطالعه بیشتر درباره عین و اعیان به منابع ذیل مراجعه فرمائید:

- لغت نامه فلسفه اسلامی، اثر سعید شیخ (به زبان انگلیسی)

- تعریفات جرجانی، ص ۱۶۶

- کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۰۷۴ (بقیه در زیر نویس صفحه بعد)

غصنیت

از آثار حضرت بهاءالله:

... سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح بکمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند، لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند، بقسمی که آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجرّده درعالم مُلک و شهاده ظاهر سازند و چون مؤمنین و محبین بمنزله اعصاب و اوراق این شجره مبارکه هستند، لهذا هر چه بر اصل شجره وارد گردد، البته بر فرع و اغصان و اوراق وارد آید. این است که در جمیع اعصار اینگونه صدمات و بلایا از برای عاشقان جمال ذوالجلال بوده و خواهد بود...

(مجموعه الواح، ص ۳۴۳)

از آثار حضرت عبداله:

هوالله

ای طالب حقیقت آن عبارتی که مرقوم نمودی از جمال مبارک متمم آیه‌ای است که می‌فرماید "باید اغصان و افنان و منتسین طراً به غصن اعظم ناظر باشند، انظروا ما أنزلناه فی کتابی الأقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال توجّهوا الی من أرادہ الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک أظهرنا الأمر فضلاً من عندنا و أنا الفضل الکریم." و اگر کسی بدون درج عبارت اول، عبارت ثانی را مرقوم دارد، آن که نمی‌داند در شک و شبهه افتد. اما غصنیت بصریح بیان مبارک مشروط به توجه و اطاعت مرکز میثاق و نقطه عهد است. در صورت عدم توجه غصنیت بکلی ساقط. چنان که بصراحت در حق میرزا محمدعلی می‌فرمایند: اگر آنی از ظل امر منحرف شود ساقط است. و این نص بصریح اسم و رسم بیان مبارک است و خود میرزا محمدعلی

- شرح گلشن راز، ص ۹۵-۹۰

- قرآن مجید، سورة الرحمن (۵۵)، آیات ۶۶-۶۷

- کتاب فرائد، صفحات ۳۰۴-۳۰۳ ■

و نیز نگاه کنید به کتاب محبوب عالم، ص ۱۵۰-۱۴۴.

مقرّر و معترف به این نصّ قاطع. دیگر چه انحرافی اعظم از نقض میثاق است؟ بلی غصنیت موهبت الهی است، اما بشرط ثبوت بز میثاق و نقض میثاق سبب سقوط است...

فاران

از آثار حضرت عبدالبهاء:

یا من سَمِعَ نَقْرَاتِ النَّاقُورِ وَ نَغْمَاتِ الصَّافُورِ مِنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى ... وَ أَمَا جَبَلُ فَارَانَ هُوَ جَبَلُ مَكَّةَ الَّذِي قِيلَ فِي حَقِّهِ فِي التَّوْرَةِ فِي الْبَابِ الثَّلَاثِ وَ الثَّلَاثِينَ مِنْ سَفَرِ الْإِسْتِثْنَاءِ جَاءَ الرَّبُّ مِنَ سَيْنَاءَ وَ أَشْرَقَ لَنَا مِنْ سَاعِيرٍ وَ تَجَلَّى مِنْ جَبَلِ فَارَانَ فَسَيْنَاءَ مَعْلُومٌ مَشْهُودٌ وَ سَاعِيرٌ مَوْطِنُ الْمَسِيحِ الْمَوْعُودِ وَ فَارَانَ وَطَنُ السَّيِّدِ الْمَحْمُودِ وَ إِشْرَاقُهُ ظَهُورُ فِيضِهِ وَ سَطُوعُ أَنْوَارِهِ وَ نَزُولُ كِتَابِهِ وَ ارْتِفَاعُ نَدَائِهِ...

فاعلان و منفعلان

از آثار حضرت بهاءالله:

... قَدْ كَانَ مَا كَانَ وَ لَمْ يَكُنْ مِثْلُ مَا تَرَاهُ الْيَوْمَ وَ مَا كَانَ تَكُونُ مِنَ الْحَرَارَةِ الْمَحْدَثَةِ مِنْ امْتِرَاجِ الْفَاعِلِ وَ الْمَنْفَعْلِ الَّذِي هُوَ عَيْنُهُ وَ غَيْرُهُ كَذَلِكَ يَنْبُتُكَ النَّبَأُ الْأَعْظَمُ مِنْ هَذَا الْبِنَاءِ الْعَظِيمِ. إِنَّ الْفَاعِلِينَ وَ الْمَنْفَعَلِينَ قَدْ خُلِقَتْ مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ الْمَطَاعَةِ وَ أَنَّهَا هِيَ عِلَّةُ الْخَلْقِ وَ مَا سِوَاهَا مَخْلُوقٌ مَعْلُومٌ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمَيِّنُ الْحَكِيمُ...

(مجموعه الواح، ص ۴۱-۴۰)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... قَدْ كَانَ مَا كَانَ وَ لَمْ يَكُنْ مِثْلُ مَا تَرَاهُ الْيَوْمَ. مِنْ أَيْنَ آيَةُ مَبَارَكَةٍ وَاضِحَةٍ وَ مَشْهُودَةٍ مِي شُودَ كَيْفَ كُنْ فِي تَرْقِيٍّ اسْتِ، چنانکه در نزد حکما و فلاسفه قوم نیز این مسئله مسلم است که عالم وجود در نشو و ترقی است، یعنی از حالی به حالی دیگر انتقال نموده است، اما بعضی از فلاسفه اروپا را ظن و گمان چنان که ترقی از جنس به نوع است، مثلاً حیوان ترقی کرده است تا انسان شده است ولی در نزد انبیاء این قول غیرمقبول، چنان که در کتاب مفاوضات موجود است، بلکه ترقی و نشو در نفس نوع است. مثلاً نطفه تدرج در عالم علقه و مضغه و

جنین و شیرخواری و طفولیت و بلوغ نماید تا به رشد رسد. حال نفس نوع ترقی نموده، یعنی از عالم نطفه که عبارت از جنبنده‌ای هست نشو و نما نموده و ترقی کرده تا به مقام احسن‌المخالفین رسیده و ماکان تکون من الحرارة المحدثة یعنی ماده و هیولای کائنات قوه اثیریه است و غیرمشهود و به آثار مثبت و آثار از جمله قوه کهربائی و ضیاء و حرارت است که امواج او است و این در حکمت طبیعیّه محقق و مثبت و ماده اثیریه نامند آن ماده اثیریه فاعل و منفعل است، یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیت اولیه است. خلق الله الناس بالمشیة و خلق المشیة بنفسها. لهذا آن ماده اثیریه از جهتی فاعل است، زیرا ضیاء و حرارت و قوه کهربائی از او ظاهر و از جهتی منفعل است، زیرا چون امواج در او ظاهر گردد، نمودار شود مثلاً ضیاء امواجی است که در آن ماده اثیریه حاصل می‌شود و از آن امواج قوه باصره متأثر می‌گردد و تأثر مشاهده است، چنان که در هوا امواج حاصل می‌شود، از آن امواج عصب صماخ گوش متأثر می‌شود، آن تأثیر صوت است و آن اثر استماع... (خلق، ج ۱، ص ۱۶۸-۱۶۷) ■

برای ملاحظه شرحی درباره "فاعلان و منفعلان" به مجله عندلیب، سال پنجم، شماره نوزدهم، صفحات ۲۹ الی ۳۸ مراجعه نمایید.

فردوس

از آثار حضرت بهاءالله:

بسمی العلیّ الأبهی

شهدالله أنه لا اله الا هو المهيمن القيوم يا ورقتي أن اشهدی بما شهد الله و التي اقرت و اعترفت بشهادةالله أنها من اهل الفردوس الأعلى في الصحيفة الحمراء التي ما اطلع بها الا الله مولى الوری كذلك اسمعناك حفيف سدرتي و صرير قلمي لشكري ربك المقدر العليم الحكيم البهاء عليك و على كل ورقة تمسكت بحبل ارادة ربها الغفور الكريم.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هولأبهی

ای نفعه خوش ریاض محبة الله ادراکات و معلومات انسانیّه کلیّه در سه مراتب واقع؛ یا معانی مجردّه و حقایق بسیطه محیطه است که در تحت ادراکات عقول سلیمه و نفوس قدسیه است؛ یا صور محسوسات و اعیان خارجه است که در ظلّ احساسات حواس ظاهره و قوای جسمانیّه است؛ و یا آن که معلوماتی است که در تحت حکم معقول و محسوس است و آن متخیلاتی است که عبارت از تشکّل معانی در صور محسوسات است که قوه مصوره تصوّر آن نماید و در ساحت حضرت عقول عرض نماید و چون در کلیّه نفوس بشریّه شعله نورانی عقل الهی که مُدرک معانی مجردّه است، مخمود است و ادراکات محصور در محسوسات، لهذا اکثر شقّ ثالث اختیار و بیان می شود تا عقول ضعیفه نصیبی از حقایق مجردّه روحانیّه برتند. این است گهی فردوس اعلی و گاهی جنّة المأوی و دمی ریاض و حیاض و غیاض تعبیر می شود و الا مراتب قرب و وصال در ملکوت ابهی مقدّس از جمیع این شئون و اوهام است. و البهء علیک.

(امر و خلق، ج ۲، ص ۱۴۸-۱۴۷)

فصّ نگین اسم اعظم

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و اما شروح "مسیو انزل من" در خطوط فصّ نگین اعظم هرچند به درجه ای مقارن حقیقت است، ولی باید که تعمق زیاد نمایند و تدبّر کلی فرمایند. زیرا مرکّب از دو باء است و چهار هاء. شرح باء در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم مرقوم گردیده، بسیار مفصل است، در این نامه نگنجد، رجوع به آن شود. تکرّر باء اشاره به مقام غیب و شهود است و اما چهار هاء که ارکان اربعه بیت توحید است و عددش متمم عشره است؛ زیرا یک با دو سه، سه و سه شش، شش و چهار ده، و اشاره به این مقام در آیه قرآن است که می فرماید و اتمناها بعشر. باری ها را عدد پنج است و این هاء هاء هویت و حقیقت رحمانیه است، در عدد پنج که عدد باب است ظاهر و آشکار است. لهذا در فصّ نگین اعظم، باء با هاء ترکیب شده است و همچنین اسم اعظم از آن نقش ظاهر و عدد اسم اعظم نه است، چون نه را که عدد بهاء است در باب

که عدد پنج است ضرب نمائید، نه پنج است که چهل و پنج گردد و همچنین پنج را که عدد باب است در نه ضرب کنی که عدد بهاء است چهل و پنج است و این عدد با عدد آدم مطابق است و همچنین مفردات نه را چون جمع کنی چهل و پنج است: یک و دو سه، سه و سه و سه، شش و چهار ده، ده و پنج پانزده، پانزده و شش بیست و یک، بیست و یک و هفت بیست و هشت، بیست و هشت و هشت سی و شش، سی و شش و نه چهل و پنج. و همچنین چون عدد باب را جمع کنی پانزده گردد: یک و دو سه، سه و سه شش، شش و چهار ده، ده و پنج پانزده، مطابق عدد حوا است و موافق حدیث أنا و علی ابوا هذه الأمة. مقصد از آدم حقیقت فائضة متجلیه فاعله است که عبارت از ظهور اسماء و صفات الهیه و شئون رحمانیه است و حوا حقیقت مقتبسه مستفیضة مستنبه منفعله است که منفعله به جمیع صفات و اسماء الهیه است. باری این ادنی رمزی از ترکیب اسم اعظم در نصّ نگین رحمانی است.

و همچنین ملاحظه کنید که سطوح ثلاثه عالم حق و عالم امر و عالم خلق است که مصادر آثار است؛ عالم حق مصدر فیض جلیل است و عالم امر مرآت صافیة لطیف که مستبأ از شمس حقیقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار است که بواسطه وسیله کبری المستفیضة من الحق و المفیضة علی الخلق حاصل گردد.

باری، بآء حقیقی که حقیقت کلّیه است چون در مراتب ثلاثه از ذروه اعلی تا به مرکز ادنی نزول و تجلی کرد، جامع و واجد جمیع عوالم شد و در افق عزت قدیمه دو کوكب نورانی ساطع و لامع گردید. کوكبی از یمین و کوكبی از یسار و این رمز عظیم دو شکلی است که در یسار و یمین اسم اعظم در فصّ نگین محترم ترسیم گردیده و رمز از ظهور جمال ابهی و حضرت اعلی است و هرچند دو شکل یمین و یسار بصورت ستاره است ولی اشاره به هیکل انسانی است که عبارت از سر و دو دست و دو پا است. و علیک البهاء الأبهی. ع ع

(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۱)

... اما اسم اعظم تأثیراتش در امور جسمانی و روحانی هر دو محقق و مسلم است...

(مکاتیب، ج ۳، ص ۱۸۹-۱۸۸)

و نیز نگاه کنید به توضیحات مندرج در پاورقی صفحات ۸۲-۸۱ کتاب امر و خلق، ج سه.

قاب قوسین

از آثار حضرت بهاء‌الله:

... مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای او بوده و خواهد بود، چنانچه در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه ریائیه من غیر حجاب این مطلب اُحلی و مقصد اُعلی مذکور و واضح است و هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنت و اُعلی الجنان است فائز گردید و به مقام قاب قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود...

(مجموعه الواح، ص ۳۶۹-۳۶۸)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهی

یا من ثبت علی الميثاق هر چند بظاهر حاضر نیستی و بچشم ظاهر ناظر نه که در این محضر به چه وجه ناضری حاضری و به چه قلب مستبشری موجود؛ نظر عنایت از ملکوت ابهی شامل و پرتو رحمت از مقام قاب قوسین او ادنی واقع بحر الطاف بر سرت مواج...

... هر چند در مُلک ادنی به ظاهر فائز نگشتید ولی ملحوظ لحاظ عنایتید و مخصوص به فیض هدایت؛ مسندنشین بزم اُنسید و صدرنشین محفل قدس؛ در ملکوت تقدیس انیس دلبرنشین گردید و در جبروت تنزیه جلیس یار نازنین شوید؛ از مائده روحانی مرزوق شوید و از عنایات سبحانی محظوظ؛ اهل سرادق کبری گردید و سگان عالم بالا؛ مظاهر دنی فتدگی و کان قاب قوسین او ادنی شوید و مطالع و لقد راه بالمنظر الأعلی گردید. قدر این فضل عظیم را بدانید و شأن این نور مبین را آگاه شوید و البهاء علیکم ع ع

(مکاتیب، ج ۱، ص ۴۶۴-۴۶۳)

قدّوس

از آثار حضرت بهاءالله:

بسم الله الأعزّ الأَمَنع الأقدس الأبهي

هذا لوحٌ قد فصلّ من لوح المحفوظ ليكون بنفسه هداية ورحمة على كلّ من في السموات و الأرضين و ذكر فيه بقية من آلى الذى ورد عليه فى سبيل ربّه ما فزع عنه ملأ المقرّبين طوبى لك يا اسمى بما مرّت عليك نسمات القميص من يوسف العزيز الذى سمى بمحمّد قبل علىّ و أنّه لسمّى باسمنا القدّوس فى ملأ الأعلى و بالسبوح فى مدائن البقاء و بكلّ الأسماء فى ملكوت الأسماء و به ظهر سلطنتى و اقتدارى ثمّ عظمتى و كبريائى لو أنتم من العارفين و رشحنا عليه من هذا البحر ما أخذه عن دونى و قلبه عن مغرب السكون الى مشرق الإهتزاز الى أن فدى نفسه فى سبيلى و بذلك استفرح ذاته و بكت عيون المقرّبين طوبى لك بما شرّفت بلفاقته و سمعت نعماته و آنست بنفسه المظلوم الغريب...

و نیز نگاه کنید به ذیل "عزّزناهما بثالث" ■

و نیز نگاه کنید به مکاتیب، ج ۲، صفحات ۱۸۵-۱۸۴، ۲۵۲، ۲۵۴

قرآن

از آثار حضرت بهاءالله:

الحمد لله الذى أوضح لنا صراطه المستقيم و نورنا بنور التّوحيد ... در این مظلوم و ما ورد عليه تفکر نما قسم به آفتاب افق سماء بیان رحمن کلّ را به حقّ دعوت نمودیم و به صراط مستقیم خواندیم، به اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه وصیّت کردیم که شاید نار محبّت الهی در قلوب به اشتعال بدیع ظاهر شود و کلّ به نور معرفت منور گردند. کلام الهی یعنی فرقان که فارق بین حقّ و باطل بود او را تفسیر نمودیم و به معانی آن خلق را آگاه فرمودیم. این فقره سبب ضغینه و بغضا شد؛ وارد آوردند آنچه را که دیده‌اند و شنیده‌اند و این بغضا حجابی شد غلیظ مابین مظلوم و اولیاء او...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده آستان مقدس، مکتوب جواب نامه جمعیت لاهای ارسال گردید ... قرآن بیست و شش سال در نزد کتاب وحی محصور بود، در زمان خلفا انتشار یافت و آن نیز محصور در نسخ معدوده بود...

[در ذیل عنوان "قرآن" جناب مصباح بعضی از آیات قرآنی و شرح و توضیحی را که درباره آنها در آثار مبارکه بهائی آمده است درج نموده اند که ذیلاً به نقل آن می پردازد:]

شرح و توضیح بعضی از آیات قرآنی در آثار مبارکه بهائی:

سوره بقره آیه ۳۵ "و قلنا یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة..." (نگاه کنید به ذیل "جنت")
سوره بقره آیه ۵۸ "و اذ قلنا ادخلوا..." (نگاه کنید به ذیل "حطه - باب حطه")
سوره بقره آیه ۲۴۸ "و قال لهم نبیهم..." (نگاه کنید به ذیل "تابوت")
سوره بقره آیه ۲۸۵ "أ آمن الرسول بما أنزل الیه..."

حضرت عبدالبهاء می فرماید:

...ان اهل نجران لما حضروا عند رسول الله عليه التَّحِيَّةُ و الثَّنَاءُ قالوا له أ تقول أنت أعظم من عيسى و أنه روح الله، فقال أن الكلّ مستفيض من بحر رحمة ربك و لانفرق بين أحد من رسله أبداً فقالوا كلّا انّ عيسى لا يقاس بغيره من الأنبياء لأنه من روح الله. ثم قال الرسول فبأي برهان تنطقون في هذا. فقالوا له ويحك هل رأيت بشراً من دون أب بين الوري. فنزلت الآية الكبرى انّ مثل عيسى عند الله كمثّل آدم، انظروا كيف حاججوا تلك الطلعة النوراء بسخيف من الأقوال و ما هذا الا لغفلتهم عن ذكر الله...

سوره آل عمران آیه ۵۹ "انّ مثل عيسى..." (نگاه کنید به شرح سوره بقره آیه ۲۸۵)
سوره آل عمران آیه ۹۲ "لن تناولوا البر..." (نگاه کنید به ذیل "انفاق")
سوره نساء آیه ۱۵۹ "و ان من أهل الكتاب..." حضرت عبدالبهاء می فرماید:

بعضی از مفسرین ضمیر موته را به حضرت مسیح ارجاع نموده‌اند و گفته‌اند که در مرهٔ ثانیه چون از آسمان نزول فرماید کلّ اهل کتاب مؤمن و موقن به او شوند و آن حضرت بعد از آن وفات فرماید و بعضی ضمیر موته را به اهل کتاب ارجاع نمودند و گفتند که جمیع اهل کتاب در نفس اخیر در سکر موت حقیقت آن حضرت مکشوف گردد، ولی این دو معنی هر دو رکیک و مخالف واقع؛ بلکه مقصود این است که اهل کتاب یعنی یهود و نصارا قائل به وجود آن حضرت پیش از صعود هستند، ولی اختلاف در این دارند که حزب یهود قائل بر مسیح مصلوب معدوم و مفقود است و حزب نصارا قائل مسیح مصلوب متصاعد به مقعد صدق عند حی قیوم. اختلاف در بعد صعود حضرت است و این ایمان مراد تصدیق وجود آن حضرت است نه ایمان عرفان و معنی ثانی این است که اهل کتاب الله فی الحقیقه نفوسی هستند که قبل از صعود از این عالم مؤمن و موقن به حضرت روح شدند، اما نفوسی که مؤمن آن حضرت نشدند، تا خاتمة الحیات این نفوس از اهل کتاب نیستند، بلکه حزب تقلید و منهک در ظلمات شهواتند، زیرا فی الحقیقه اهل کتاب مظهر اورثا الکتابند که وارث حقیقی مطالع تقدیسند و از آن لوح محفوظ نصیبی دارند...

سوره مائده آیه ۳۲ "من أجل ذلك كتبنا..." حضرت بهاء الله می فرماید:

... هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده‌ایم چنانچه در عالم مُدن مختلفه و قراء متغایره و هم چنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است. پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می شود و لکن در مؤمنین شئونات قدسیه مشهود است. مثلاً سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیّه و أنهار حکمیّه و لآلی عزّ صمدیّه موجود. و مؤمنین هم دو قسم مشاهده می شوند؛ از بعضی این عنایت الهیّه مستور، چه که خود را به حجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و به لحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می نمایند و آثار قدرت الهیّه و بدایع ظهورات صنع ربّانیّه را در خود به بصر ظاهر و باطن مشاهده می نمایند و هر نفسی که به این مقام فائز شد به یوم یغنی الله کلّاً من سعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می نماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می نماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند. لو ينظر ببصرالله؛ و اگر نفسی از این

نفوس به ثبوت راسخ متین در امرالله قیام نماید هر آینه. غلبه می نماید بر کلّ اهل این عالم. و یشهد بذلك ما حرّک علیه لسان الله بسلطان القوّة و القدرة و الغلبة بأن تالله الحقّ لو یقوم أحدٌ علی حبّ البهائم فی ارض الإنشاء و یحارب معه کلّ من فی الأرض و السّماء لیغلبه الله علیهم اظهراً لقدرته و ابرازاً لسلطنته و كذلك كانت قدرة ربّک محیطاً علی العالمین. و چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده می شود، این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و این است سرّ آنچه به مظهر نفسم من قبل الهام شده "من أحيأ نفساً فکأنّما أحيأ النّاس جميعاً". چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود، لذا می فرماید اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده اذاً تفکّروا فی ذلک یا اولی الفکر ... (مجموعه الواح، ص ۱۸۴-۱۸۲)

سوره اعراف آیه ۱۴۵ "و کتبنا له فی الألواح..." حضرت عبدالبهائم می فرمایند:

هو الله

ایها الحیب الرّوحانی نامه شما رسید تفسیر آیه ساریکم دارالفاسقین سؤال نموده بودی. بجان عزیزت فرصت تفسیر که سهل است مهلت تحریر ندارم و از این گذشته حال تفسیر این آیه جایز نه بلکه تفسیر حدیث لازم مصر کنانتی. باری جواب میرزا یوحنا داود مرقوم گردید و در طیّ مکتوب است، بفرستید. و علیکم البهائم الأبهی. ع ع

سوره هود آیه ۷ "و هو الّذی خلق السّموات و الأرض..." (نگاه کنید به ذیل "عرش")
سوره ابراهیم آیه ۵ "و لقد أرسلنا موسی...". حضرت بهائم الله می فرمایند:

الحمد لله الّذی نصر أمره بالأعداء... در فرقان می فرماید أن اخرج القوم من الظّلمات الی النّور و بشّرهم بأیام الله در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم بکمال تصریح مذکور و مسطور. علمای عصر ناس را از این مقام اعلی و ذرّوۃ علیا و غایة قصوی منع نموده اند...

سوره ابراهیم آیه ۴۱ "رَبّنا اغفر لی و لوالدی...". حضرت ولی امرالله در توقیع جناب سید ابوالعبّاس فردوس که به تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۳۷ مورّخ است چنین می فرمایند:

...بنویسید این دعا طلب غفران در آینده است و شامل بر اموات و أحياء است...

سوره اسراء آیه ۱۳ و کل انسان الزمناه...". حضرت بهاء الله می فرمایند:

... خدای واحد شاهد است که این عبد در کلّ حین خود را در احتراق مبین مشاهده می نماید چه که الیوم باید جمیع نفوس مقبله به خدمت امرالله قیام نمایند، چنانچه در الواح الهیه مذکور و مسطور است. مع ذلك بعضی از یوم الهی غافل و به نشر اوهامات خود مشغول شده اند و معلوم نیست که مقصودشان چیست و مطلب چه. حیف است مثل این ایام نفسی به خود مشغول شود و از ما أرادالله ممنوع گردد دیگر تا چه رسد به معرضین و مشرکین. از جمله در سنه قبل وقتی از اوقات این عبد فانی توجّه به مقرّ عرش الهی نمود و بعد از ورود در منظر اکبر مقام مالک قدر رأیت کتاباً ملقاةً علی الأرض اذاً توجّه الی وجه المقصود و قال لک ان تأخذہ و تقرئه و لک ان تجیبه. حسب الأمر این عبد آن مکتوب را سربسته برداشت و به مقرّ خود راجع شد و بعد گشودم و مکرّر خوانده شد. اذاً تذکرت ما أنزله الرّحمن فی الفرقان. قال و قوله الحق کلّ انسان الزمناه طائره فی عنقه نخرج له یوم القیمة کتاباً یلقیه منشوراً. و مکرّر این آیه تلاوت شد، چه که مشاهده شد کتاب سجین آن نفس خبیثه از قلم و ید خود او جاری شد و در یوم قیامت مشهود گشت و خود او به هیچ وجه ملتفت نبوده. باری آن مکتوب از سید یوسف سده بوده و به گمان خود بشأن آیات نوشته...

سوره کهف آیه ۹ "أم حسب أن اصحاب الکهف..." (نگاه کنید به ذیل "اصحاب کهف")
سوره طه آیه ۱۲۵ "قال ربّ لم حشرتنی...". حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

یا من ثبت الله قلبه علی الميثاق عند ما تجلّل نیر الآفاق ... معنی آیه مبارکه لم حشرتنی اعمی و کنت بصیراً این است کلّ نفوس بر فطرت اصلی مخلوق لن تری فی خلق الرّحمن من تفاوت و کلّ مولود یولد علی فطرة الإسلام و انما أبواه یهودانه و ینصرّانه و یمجسانه. این حدیث برهان واضح بر طهارت فطرت در بدء ایجاد است، ولی بسبب ارتکاب مناهی و خوض در بحور ذنوب نامتناهی استعداد اصلی و قابلیت اساسی از میان رُود و بصیرت به کوری تبدیل گردد و لم حشرتنی اعمی و کنت بصیراً تحقّق یابد، مثلاً استعداد اصلی جمیع بشر این است که از شهد منتفع شوند و از سمّ متضرّر. نفسی از این قابلیت و استعداد مستثنا نه، ولی بعضی اندک اندک سمّ تناول نمایند و قلیلاً قلیلاً معتاد گردند تا به درجه ای رسد که شهد فائق فائده نبخشد و سمّ نقیع سبب حیات شود، زیرا آنان که معتاد سمومند تریاک را دریاق اعظم شمرند و اگر تناول نمایند هلاک گردند و حال آن که در استعداد اصلی تریاک سبب هلاک بود و

شهد معطی حیات. این قابلیت و استعداد فطری بود، حال آن قابلیت و استعداد فطری به اکتساب جنایات چنان منقلب به قابلیت و استعداد جدید شد که شهد نافع مضر گشت و سم نافع مفید گردید...

سوره انبیاء آیه ۸۷ "و ذا النون اذ ذهب..."
 (نگاه کنید به ذیل "نون")
 سوره نور آیه ۳۵ "الله نور السموات..." حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

... قطعه امریک در نزد حق میدان اشراق انوار است و کشور ظهور اسرار و منشأ ابرار و مجمع احرار. جمیع مبارک است ولی ایالات تسعه چون در ایمان و ایقان سبقت گرفتند، لهذا از این سبقت امتیاز یافتند. باید که قدر این نعمت را بدانند که به چنین موهبتی سرافراز گشتند و به شکرانه این موهبت کبری قیام بر نشر نفعات الله نمایند تا آیه مبارکه "الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانه کوب دری یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار نور علی نور" تحقق یابد. می فرماید عالم طبیعت عالم ظلمات است زیرا منشأ هزار گونه فساد است، بلکه ظلمت اندر ظلمت است، نورانیت عالم طبیعت به اشراق شمس حقیقت است. فیض هدایت مانند شمع است که در زجاجة علم و حکمت روشن است و آن زجاجة علم و حکمت در مشکوة قلب انسانی است؛ ذهن آن سراج نورانی از اثمار شجره مبارکه است و بدرجه ای آن ذهن لطیف است که بی آتش برافروزد. قوت نور و صفوت زجاج و لطافت مشکاة چون جمع گردد نور علی نور شود...

(و نیز نگاه کنید به ذیل "نور")

سوره قصص آیه ۳۰ "فلما أتیها نودی..."
 (نگاه کنید به ذیل "وادی ایمن")
 سوره قصص آیه ۸۸ "و لاتدع مع الله..."
 (نگاه کنید به ذیل "وجه")
 سوره لقمان آیه ۱۶ "یا بنی ان تک..."
 (نگاه کنید به ذیل "یوم")
 سوره سجده آیه ۵ "یدبر الأمر من السماء..."
 (نگاه کنید به ذیل "هزار سال")
 سوره احزاب آیه ۷۲ "انا عرضنا الأمانة..."
 (نگاه کنید به ذیل "ظلم و جهول")
 سوره یس آیه ۲۲ "و مالی لأعبد الذی..." حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه‌ای که به تاریخ ۱۹ ذی‌القعدة ۱۳۳۹ بود رسید... حضرت حبیب نجار چون خواست که مشرکین را از عبادت اصنام منع نماید نسبت شرکت را به خود داد و گفت ما لی لا أعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون اما مقصدش ما لکم لاتعبدون الذی فطرکم بود. نسبت شرکت به خود داد تا بر مسامح گران نیاید. این دستورالعمل بود...

سوره یس آیه ۴۰ "لا الشمس ینبعی لها أن تدرک...". حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

... قال و قوله الحق: "و کلّ فی فلک یسبحون" و بهذه الآیة المبارکة ثبت بأنّ کافة هذه الدّارای اللّامعة فی جوّ هذا السّماء الرّفیع و الفضاء الفسیح الوسیع و هذه الأرض أيضاً متحرّکة سائرة فی مداراتها و سابحة فی أفلاکها و دوائرها و أعظم من ذلك ذهولهم فی تفسیر الآیة المبارکة الأخری الدّالة علی حركة الشّمس علی مرکزها و محورها قال و قوله الحق: "و الشّمس تجری لمستقرّ لها" تاهت عقولهم و تحیرت نفوسهم و عجزت مشاعرهم عن ادراک معانیها لأنهم أرادوا أن یطبقوها علی قواعد بطلمیوس الرّومانی المذكور و یوقفوها علی الزّیج الذی رتبہ فلم یتمکّنوا علی هذا التّطبیق فاحتاجوا الی تأویلات رکیکة کقول بعضهم لمستقرّ لها کان فی الأصل لامستقرّ لها فحذفت الألف منه و قول الآخرین أنّ المستقرّ یوم القيامة عند ذلك تقف الشّمس عن سیرها و حرکتها مع ان فی الآیة صراحة واضحة بأنّ الشّمس لها حركة علی محورها و مرکزها...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۳۰-۲۹)

سوره ص آیه ۴۲ "ارکض برجلک هذا مغتسل..."
سوره شوری آیه ۲۹ "و من آیاته خلق...". حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

ای یار مهربان نامه شما رسید و چون رجوع از آن اقلیم سحیق گردید و به این قطر قریب وصول شد فرصتی دست داد... اما این کرات نامتناهیہ جمیع از عالم عناصرند و کائناتش اسیر ترکیب و تحلیل و جهان منکوت منزّه از ترکیب و تحلیل. ولی واضح است که هر ظرفی را مظروفی و هر مکانی را مکینی؛ هر گلستانی را گلی و هر بوستانی را سرو و بلبلی. البتّه این مکونات عظیمه خالی و فارغ نیست و عبث و بیهوده آفرینش نیافته، حتّی صریح قرآن است ولی مفسّرین بی‌وجدان با وجود صریح عبارت به حقیقت پی نبردند، چنانچه می‌فرماید "و من آیاته خلق السّموات و الأرض و ما بثّ فیهما من دابة". می‌فرماید از آیات باهرات الهیّه این آسمان و زمین است و کائنات حی متحرّکی که در این آسمان و زمین خلق شده‌اند. ملاحظه

نمائید که صریح می‌فرماید که در آسمان کائناتی ذی‌روح هست. دابه در لغت ذی‌روح متحرک بالاراده است. فرصت بیش از این نیست. از الطاف بی‌پایان حضرت رحمن امیدم چنان است که جانی تازه یابی و فتوحی بی‌اندازه جوئی. و علیک البهَاء الأبهی. ع ع

سوره نجم آیه ۳ و ۴ "و ما یَنطِقُ عن الهوی..." (نگاه کنید به ذیل "نبوات اسلامیة")
سوره نجم آیه ۸ و ۹ "ثم دنا فتدلی..." (نگاه کنید به ذیل "قاب قوسین")
سوره قمر آیه ۱ "اقتربت الساعة..." حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

... همچنین نفسی از عدد آیه منزله "اقتربت الساعة و انشق القمر" سؤال نموده. بگو آن یا ایها الناظر الی الکلمات عدد را بگذار و به خود آیه ملاحظه نما و اگر الیوم کل من فی السموات و الأرض به این آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند، جمیع را کفایت نماید. چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در رد نفوسی که غیرالله را ولی اخذ نموده‌اند و معنی این آیه تا این ظهور منیع ظاهر نشده، چه که در حین ظهور نقطه اولی ولی‌ای علی زعم ناس نبوده تا منشق شود بلکه علما بوده‌اند و تعبیر از علما به نجوم شده و از ولی به قمر و از نبی به شمس. این است که در این ظهور شمس از افق الله مشرق و قمر وهم منشق شده اذ اقل فبارک الله اقدر الأقدارین. حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید و لاتکونوا من الذینهم یعرفون نعمه الله ثم ینکرون...

(مائده آسمانی، ج ۷، ص ۴۵)

سوره رحمن آیه ۳ و ۴ "خلق الإنسان..." حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

ایها التحریر الجلیل انی أشکرالله علی ما قدر و هدی و أشرق و تجلی ... ان الحقیقه الساطعه الخارقه للطبیعه و احکامها الکاشفه لأسرارها الکاسره لقوانینها ونظامها هی الإنسان و هذا أعظم برهان و اقوم دلیل لعلو الإنسان و سموه علی الطبیاع کلها فامعن النظر حتی ترى البرهان الذی أنزله الرحمن فی القرآن خلق الإنسان علمه البیان أما البیان عبارة عن الحقیقه الساطعه و الأسرار المودعه فی حقیقه الإنسان تعالی الرحمن الذی خلق هذا النور المبین المؤید بالفکر و الذکر العظیم و أمتازة الله من الکائنات حتی عن الطبیعه التی یعبدونها من دون الله...

سوره رحمن آیه ۱۴ "خلق الإنسان من صلصال..." حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

ای یار مهربان نامهٔ اخیر در اسکندریه وصول یافت ... و اما خلق الإنسان من صلصال کالفخار أراد به النفوس المنجذبة بنفحات الله المشتعلة بنار محبة الله باطنهم عین ظاهرهم سرهم عین علانیتهم فیهم خلاصة الكائنات فالصلصال الصافی التراب هو خلاصة الحمأ المسنون كثير البركات ینب ریاحین معرفة الله و حدیقه اوراد محبة الله...

سوره رحمن آیه ۱۵ "و خلق الجنان..." (نگاه کنید به ذیل "جن")
 سوره رحمن آیه ۳۷ "فاذا انشقت..." در بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء است که:

... روزی در مسافرخانه آیهٔ مبارکه "فاذا انشقت السماء فكانت وردة كالدهان" را از سوره الرحمن تفسیر نموده فرمودند مقصود این است که آسمان هر دینی در ظهور بعد منشق می شود، یعنی می شکافت و بشق شدن آسمان ظهور قبل حقایق و معنویاتش در ظهور بعد چهره می گشاید، مانند غنچه گل که چون شکافته و باز شود، شاخه ها را معطر می نماید. ملاحظه کنید چگونه به ظهور محمدی حقایق انجیل در عالم ظاهر شد و به ظهور حضرت اعلی رموز قرآن آشکار گردید و بطلوع جمال قدم رمز هر ظهوری و سر هر کتابی به بیان و تبیان پیوست و بقیام مرکز میثاق آفاق قلوب نورانی شد...

(مصابیح هدایت، ج ۶، ص ۴۵۴)

سوره واقعه آیه ۷۹ "لا یمسه الا المطهرون". حضرت بهاء الله می فرماید:

ای حبیب من دنیا را قراری نه و وفائی نیست ... آیه قبل، قالت اليهود ید الله مغلوله را بسیار فکر فرمائید شاید از سلسبیل مکنونه در او نصیب برید و به غایت و منبع این فضل مخزون و رحیق مختوم واصل گردید. قرنهای این آیه را همه تلاوت نمودند و گویا قرائت نشده تا معنی "لا یمسه الا المطهرون" ثابت شود و محقق آید و اگر در همین آیه تفکر و تدبّر می رفت این نفاقها و ظلمها هرگز بر مطالع احدیه و مظاهر قدسیه وارد نمی آمد. باری، باید به عین عنایت الهی که در فواید مودع است ملاحظه فرمائید...

سوره قلم آیه ۱ "ن والقلم..." (نگاه کنید به ذیل "نون")

سوره حاقه آیه ۱۷ "و الملك علی..." (نگاه کنید به ذیل "عرش")

سوره معارج آیه ۴ "تعرج الملائكة والروح..." حضرت عبدالبهاء می فرماید: . . .

... در آیه فرقان "فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة" مقصد آن است که امور عظیمه و وقایع کلّیه و حوادث بی‌نهایتی که ظهور و اجرائیش منوط به مدت خمسين الف سنه است در آن یوم واحد مجری گردد. این است که در مقام دیگر در لمح بصر می‌فرماید و مقصود از این آیه یوم ظهور جمال ابهی است که بمقدار خمسين الف سنه است نه خمسين الف سنه، چنان که گفته می‌شود یک ساعت فراق مقدار هزار سال است... (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۷۷)

سوره مدثر آیه ۲۸-۲۹ "لواحة للبشر علیها تسعة عشر" (نگاه کنید به ذیل "نوزده")
سوره قیامة آیه ۳ "أ یحسب الإنسان..." حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

أما مسئله "أ یحسب الإنسان أن لن نجمع عظامه بلی أنا قادرون أن نسوی بنانه"، از این مقصد بعث روحانی است که نفوس میت در قبور هوی بنفخه صور ملکوت ابهی مبعوث از خمودت کبری و موت ابدی گردند، بعضی نهایت آرزو دارند و بعضی انکار و استکبار کنند. در این جواب مختصر تمعن فرمائید معانی مفصل واضح و مشهود گردد...
(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۷۴-۷۳)

سوره مرسلات، آیه ۳۰ "انطلقوا الی ظلّ ذی ثلاث..." حضرت بهاء الله می‌فرمایند:

قد حضر بین یدینا ما وجدنا منه اقبالک الی الله العلیّ العظیم... و اما ما سئلت فی "ظلّ ذی ثلاث شعب" فاعلم بأنّه فی حقیقة الأوّلیة اولّ من أعرض بالله عند کلّ ظهور و كذلك فی هذا الظهور الأمتع المنیع و سمی بالظلّ لآنه فی الظاهر یدعی بأنّه من اهل الإثبات و نار النّفی مکنونة فی نفسه و سرّه و لا یعرفها الا المتبصرین و أنّها قد ظهرت علی ثلاث شعب بشعبة طغیاناً علی الله یقول أنا الشّجرة و بشعبة استکباراً علی ربّه یقول أنا الشّمس و بشعبة یقول أن الشّمس فی ظلّ المرأة كذلك یحرکه هوی النّفس الی الیمین و الیسار و الفوق و لا یكون من الشّاعریّن. قل للمشرکین لو نسلم بأنّه مرآة نزلنا من قبل بلسان عجمی مبین فی کتاب الّذی سمی بالبیان بأنّ المرأة لو یدعی رتبة الشّمس انّ الشّمس یعرف بأنّها شیح منها و کیف فوقها كذلك استکبر علی الله الّذی خلقه من ماء مهین قد کبرت کلمة تخرج من فمه یقول و لا یشعر كما قال الفرعون تلقاء وجهی بآئی أنا ربکم الأعلى و أخذناه بذنبه و جعلناه من المخرقین كما أغرقنا الّذینهم أعرضوا علی الله فی بحر النّفس و الهوی و أنّهم أغرق من الفرعون و أنّهم قوم سوء اخسرین. قل أنّه کان أحداً من خدامی و قام تلقاء الوجه و أنا علّمناه حرفاً من لدنا و أرفعنا ذکره

و ما اطلع بذلك الا بعض عباد الله المطلعين. و ثلاث شعب في مقام هو لوحه و قلمه و لسانه و منها يشتعل نار الحسد و الإعراض كما اشتعلت و احترقت بها اولاً نفسه ثم أنفوس الذينهم أعترضوا على الله و جاحدوا بسلطانه و كفروا بآياته و أشركوا بنفسه الممتنع المنيع و في مقام سمى بالظل لأنه حين الذي يدخل عليه أحد يقعد مربعاً و ينكس رأسه و يخرج رؤوس أنامله من العبّ و يجعل هيئة ظاهره على صورة كأنه في كل حين كان خاضعاً لله ربّه و ربّ العالمين و كان متذكراً بذكره و متوجّهاً الى شطره و مقبلاً الى جرمه المقدّس العزيز المنيع و اذا يتفرّس فيه الذي جعل الله بصره حديداً يشهد بأنّ نار النّفى يلتهب في سرّه و كذلك نار الشّرك و الكفر و هذا ما نزل في الواح عزّ عظيم و لا يبرد منه أحد بل يشتعل في كل حين اذا فانظر فيما نزل من بعد أنّها ترمى بشرر كالفصر كأنّها [جمالة] صفر أخبر الله بما نزل بصغر شأنه و كبر قوله لو أنتم من العالمين لأنه في مقام ادّعا بأنّي اكتب في يوم كلّ ما نزل من سماء الأمر في هذا الظهور الأمتع البديع بعد الذي نزل في هذا الظهور معادل ما نزل على عليّ قبل نبيل بل ازيد و كان الله على ما أقول شهيد هذه الكلمة منه رميه بشرر كالفصر بل أعظم لو أنتم من المدركين و في مقام آخر قال متى يكون روح الأزلي جارياً لو يظهر الموعود و جب عليه أتباعي فوالله هذه الكلمة بغى منه على الله المقتر العزير القدير. ما صغر شأنه و كبر قوله اتّخذ امرالله سخرتاً في نفسه و يكون من المستهزئين بعد الذي أنّه خلق بقوله و ما كان من الشّاعرين يكذبّه كلّ ما تفوّه به لو يكوننّ النّاس من المتبصّرين في مقام يقول لو يظهر الموعود انا أتبعه و انا اولّ العابدين. و هذا مقام ظلّيته بحيث يشهدنّ النّاس بأنّه يتكلّم على الحقّ و يكون من الموقنين و في مقام يقول لو يظهر الموعود حقّ عليه بأن يتبعني و هذا مقامه الذي لو [يقربه] احد يجد منه النّار و لهيبها على مقام يفتى على الف نبيّ لحفظ رياسته كذلك انبثناك لتكون على حقّ يقين فوالله بكلمة خرجت من فمه يقتل حقايق كلّ الأشياء ثمّ حقايق النّبیین و المرسلين ولكنّ النّاس لا يعرفنّ و اتّخذوه ربّاً لأنفسهم من دون الله فما لهؤلاء لا يفقهون حديثاً من الله العليّ العظيم و في مقام أراد الله أن يبيّن لعباده ظلّ الذي يكون عين الحرّ و هذا من علم الذي ما اطلع به احد الا الله ربّك و ربّ العالمين و أنا سترنا ذكره الى أن يأتي وقته و كان ربّك على كلّ شيء محيط...

سوره نبأ، آية ٢ "عن النّبأ العظيم"

سوره نازعات آية ١ "و النّازعات غرقاً"

سوره نازعات آية ٥ "فالمديّرات امراً". حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

(نگاه کنيد به ذيل "نبأ عظيم")

(نگاه کنيد به ذيل "نازعات" و "ملائكته")

هو الأبهی

ای دوستان الهی جناب آقا احمد ذکر آن یاران را در نامه خویش نموده‌اند که الحمدلله این نفوس بجهت خدمت امرالله معین گشته‌اند که در جزئی و کلی امور تفکر و تدبیر نمایند تا مظهر "و المدبرات امرأ" شوند. فی الحقیقه شور از اعظم خصائص این کور است که باید اهل بهاء در مهام امور شور را ملحوظ دارند و این امر مهم را خیر محتوم شمرند، علی‌الخصوص در اموری که راجع به عموم است آن شور خدمت حق است و آن مصادمه افکار سبب کشف حقیقت که چه نوع باید و چه قسم شاید. اس اساس ترقی در جمیع مراتب کون مشورت است و تا این تأسس تام پیدا نکند امور بر محور مطلوب نگردهد. بسیار در این خصوص تقید لازم است بقسمی که در جزئیات امور نیز اجباء باید با یکدیگر مشورت نمایند. در کل احيان به درگاه بی‌نیاز عجز و نیاز می‌شود که انجمن مشورت مظهر عون و صون و عنایت الهیه گردد و موفق به خدمت امرالله شود و جمیع یاران را غمخوار مهربان باشند و در فکر راحت و آسایش و مسرت و بشارت سائر دوستان افتند. این است صفت مخلصین، این است سمت مقریین و البهاء علیکم اجمعین. ع ع

سوره عبس آیه ۴۰-۳۹ " و وجوه یومئذ علیها غبرة..." (نگاه کنید به ذیل "نوزده")
سوره فجر آیه ۲-۱ " و الفجر و لیل عشر". حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

هو الله

ای بنده حق مناجاتی طلب مغفرت بجهت غریق بحر رحمت آقا میرزا حبیب‌الله به درگاه احدیت گردید و امیدوارم که فضل و موهبت خداوند در آن جهان شامل حال آن بنده صادق حضرت یزدان گردد.

از آیه "و الفجر و لیل عشر" سؤال نموده بودید. این عبد فرصت تقریر و تحریر تفسیر این آیات مبارکه ندارم، ولی مختصراً ذکر می‌شود که فجر در این آیه مبارک مقصود فجر نبوت است که آفاق عالم به آن شعاع ساطع و نور لامع روشن و منور گردید و لیل عشر ده شب است و این شبها را بعضی گفته‌اند که لیلی عشره عاشورا است و لیلی ماتم و شهادت حضرت سیدالشهدا روحی له الفدا است و بعضی برآند که لیلی عشره اخیره ماه مبارک رمضان است و بعضی برآند که لیلی عشره اول ذی‌القعده است و بعضی برآند که این عشره لیل متمم میقات حضرت موسی علیه السلام است، چنانچه در آیه مبارکه می‌فرماید "و اتمناها بعشر" و بعضی برآند که این لیلی عشره شب عید نوروز و شب عید قربان و شب عید رمضان و شب

عید غدیر و لیلۂ اسری و لیلۂ مولود حضرت رسول روحی له الفدا و لیلۂ عاشورا و لیلۂ تاسع و عشر رمضان و لیلۂ مولود حضرت امیر و لیلۂ القدر است. ولی حضرت رسول پیش از اظهار و اعلان امر ده شب در غار حرا تشریف داشتند و در آن لیالی عشره بحر فیوضات موج میزد و انوار تجلیات ساطع بود. اما چون بدقت نظر نمائی ملاحظه کنی که اعداد منتهی به ده می شود زیرا مبدأ واحد و منتهی واحد است و این عدد دارنده سائر اعداد است لهذا واحد اول چون عود نماید عشر حاصل گردد و بعضی از عاشقان جمال نورانی حضرت رسول کبریا علیه الصلوة و السلام بیان نموده اند که فجر روی روشن نورانی جمال محمدی است و لیال عشر دو ابرو چهار مژگان دو شارب و لحنیه سعادت و شعر رأس است، چنین تعبیر نموده اند؛ این تفسیر عاشقان است، دیگر شما هر یک بخواهید قبول فرمائید و علیک التّحیة و التّناء ع

سوره زلزله آیه ۲ "و أخرجت الأرض أثقالها..." حضرت ولی امرالله در مقدمه لوح قرن چنین می فرمایند:

... تبارک هذا القرن الأبدع الذى فيه زلزلت الأرض زلزالها و أخرجت أثقالها و ذهلت كل مرضعة عما أرضعت فتتابع الزوابع و نسفت الجبال و انفطرت السماء و اندكت أرض الوجود و اسودت الوجوه...

(لوح قرن، ص ۸) ■

[واضح است که آنچه در آثار مبارکه بهائی در شرح و توضیح آیات، اصطلاحات و مفاهیم قرآنی آمده است، محدود به الواح و آثار مبارکه مندرجه در فوق نیست. تعدادی از آثار حضرت عبدالبهاء در شرح آیات قرآنی در کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (جلد ششم) نیز به طبع خواهد رسید.]

قضا و قدر

از آثار حضرت ربّ اعلی:

از آنجایی که خداوند قدیم خلق را بجهت عرفان قدرت متجلّیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علّت همین امر فرموده، خلق فرموده مشیت را لا من شیء بعلیت خود مشیت بلاکیف و بیان و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را به علیت او و ممکن نیست خلق شیء که

حرف مشیت بر او وارد شود الاً به هفت مرتبه از امکان که اقل این در حق ممکن ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب است و اول ذکر شیء بلا تعلق ذکر شیئیت وجود مشیت است و حین تعلق وجود شیئیت اراده است و حین ذکر معا قدر است و ظهور این ثلاثه رتبه قضا است و در این مقام فرض است بر کل ممکنات اعتراف به بدای حق سبحانه و تعالی لأجل آن که بدائی نیست بعد از قضاء و ثابت است حکم اذن و اجل و کتاب بعد از امضاء بل حقیقت ابداع و سر اختراع وجود این سبعة در عالم غیب و شهود است.

قال الله تعالى و الذى قدر فهدى قال الصادق لا جبر و لا تفويض بل امر بين الأمرين ... لأن القدر نفس الإمكان و هو أوسع عما بين السماء القابليات و الأرض المقبولات و كل الأشياء يمشون فيه و لا يشعرون ... فحين ما خلق خلقه بالإختيار و الإختيار مساوق لوجوده لأن السؤال ألسنت بربكم لايجرى الا على المختار و ان السؤال نفس الجواب و خالقه مختار عادل فلا بد من خلقه بالإختيار...

... و انى لأعلم يا الهى أن الشىء لما ينسب اليك يظهر حكم المشية فى صقعها و اذا ينسب الى نفسه يثبت حكم الإرادة فى مقامه و اذا تحقق ذكر الاثنينية يظهر حكم الربط باسم القدر و ان تلك الثلاثة اذا تنزلت تدوت حكم السبعة حيث لا يمكن أن يتحقق شىء الا بتلك السبعة ستة منها لذكر الواو فى حدود الشىء و واحدة منها لظهوراتها مقام دلالة الله سبحانه و لا يخلق شىء فى السموات و فى الأرض الا بها و لا يمكن أن يلبس حلة الوجود الا بنار لأول ذكره ثم بماء (لهندسة) ثم بتراب لحفظ وجوده و كذلك قد فصل الله آياته فى الأنفس و الآفاق بالعدل.

(امر و خلق، ج ۱، ص ۱۰۰)

از آثار حضرت بهاء الله:

يا اسم جود عليك بهائى و عنائتى ... نعم ما نطق به أحد اولياء الرحمن فى كور الفرقان الذى سمى بسعد فى كتاب الأسماء أنه ممن آمن بحضرة الخاتم روح ما سواه فداه فى اول الأيام و فى آخر أيامه منع بصره عن المشاهدة قال له بعض الأولياء لك أن تسئل الله ربك أن يرجع لك بصرك قال عليه بهائى قضاء الله عندى أحب من عينى...

یا اُمّی و یا ورقتی أن استمعی ندائی الأهلی الذی ارتفع فی سجن عکاء... قد انقطعت النسب و بقت نسبة الله رب العالمین ان مشیتة أب العالم و ارادته ام بنی آدم و القدر أنه مقام هندسة الأشياء من لدی الله فاطر السماء و القضاء هو حکمه المنحکم المتین...

... كذلك أتى الحكم و قضی الأمر من مدبّر حکیم. لا یقوم مع امره جنود السموات و الأرضین... (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۰۸)

... ان هذا لهُو القضاء المثبت ... (کتاب اقدس، فقره ۱۵)

... یا ثمرتی دو امر از آمر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است، اطاعتش لازم و تسلیم واجب. اجلی است محتوم و همچنین اجلی است بقول خلق معلّق. اما اول، باید به آن تسلیم نمود، چه که حتم است و لکن حقّ قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست، و لکن ضرر اعظم است از قبل. لذا تفویض و توکل محبوب و اما اجل معلّق بمسئلت و دعا رفع شده و می شود...

(منتخباتی از آثار، ص ۹۱)

هو الله تعالی شأنه العظمة و الإقتدار

حمد مقدّس از ذکر عالمیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را سزا است که تمامیت هر وجودی را به مراتب سبعة معین فرمود بمشیتة و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب و هر یک از این مراتب بحری است ذخّار مقدّس از کران و کنار؛ لآلی آن در اصداغ عصمت حقّ جلّ جلاله محفوظ و مستور. فی الحقیقه اگر انسان اراده نماید این مراتب و مقامات را که هر یک مطلع علم الهی و مشرق حکمت ربّانی است ذکر کند، به این خامه و ورقه به انتها نرسد و در عالم دانائی که مقرر مفرّبین است اقلام و اوراق عالم کفایت ننماید. او است مقتدری که آنچه خلق فرمود، چه از ذرات و دون آن و فوق آن، هر یک مدلّ و مشعر و منادی اند بر عظمت و سلطنت و قدرت و قوت و کرم و فضل و رحمت او ...

و این که در سعادت و اقبال و قدر و قضا مرقوم داشتید، آنچه بر حسب ظاهر مثبت و مشهود مطابق است با آنچه فرموده اند لایکون شیء فی السماء و الأرض الا بمشیتة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب. هر نفسی به دنیا می آید اسباب لاتحصی با او می آید اگرچه به بصر ظاهر دیده نمی شود، و لکن فی الحقیقه این مقام محقق است. آنچه از محتومات محسوب، تغییرپذیر نه و دون آن به سبب اسباب و اعمال تغییر می نماید. اول میلی که در

انسان احداث می‌شود قبل از ظهور اسباب، این مقام مشیت و اوّل تصوّر اسباب مقام ازاده، و قدر مقام هندسه و اندازه است، یعنی ظهور اسباب بمقدار و قضا تألیف ما قدر؛ مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده‌اند، چنانچه فرموده‌اند القدر سرّ من سرّ الله و امر من امر الله و حرز من حرز الله مختوم بختام الله الی أن قال بحر ذخار لاتلجه و لیل دامس لاتسلکه کثیر الحیتان عمقه مابین السماء و الأرض و عرضه مابین المشرق و المغرب و فی قعره شمس تضىء و این مقامات را انسان در مقامات خود مشاهده می‌نماید یعنی مراتب سبعة که ذکر شد و بعد از ظهور قضا امضا مشهود و همان نفس اذن است و از برای هر شیء اجل بوده و هست، یعنی مدت کون آن و بعد ظهور کتاب که مقام تمامیت شیء است ظاهر و هویدا لله الحمد امروز امّ المقامات ظاهر و آن انقطاع از کلّ و تفویض امر به او است، در این صورت خود این مقامات کشف می‌شود...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... شرارت شمر و درندگی و خونخوارگی یزید از تهوّر خود ایشان [بود] قضا را نباید متهم نمود. قدر استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیاء است، زیرا معنی قدر اندازه است و قضای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقیقت اشیاء است به قدر و اندازه اشیاء ظاهر می‌شود.
(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۱-۴۰)

ایّها الفرع الرّقیع من السّدرة المبارکة ... مقدّرات ربّانیّه مبنی بر حکمت کلّیه است سرّ قدر امری است مکنون و حکمت قضا سرّی است مصون...

مقام و عقبه زمردی به اصطلاح شیخ جلیل احسائی و حضرت اعلیٰ روحی له الفداء عالم قدر است و این عقبه بسیار صعب‌المرور است...
(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۶)

... ارض حمراء و کثیب احمر مقصد مقام قضا است، زیرا در اصطلاح اهل الله بیضا مقام مشیت است و خضراء مقام قدر است و حمراء مقام قضا است و صفراء مقام امضاء...
(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۸)

... یکی از دوستان دیگر از بلای وارده و حوادث ناگهانی سؤال نمود، فرمودند: "سلسله موجودات به یک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جمیع کائنات به هم مرتبط. نمی‌شود حلقه‌ای از آن به هم خورد مگر آن که مربوط به آن ارتباط و نظام عمومی است و آنچه واقع می‌شود از مقتضیات آن است و مبنی بر حکمت بالغه؛ زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی بروید آخر پژمرده می‌شود و هر زراعت سبز و خرمی خشک می‌گردد و هر جمعی پریشانی و هر ترکیبی تشتت می‌یابد. اینها همه از مقتضیات آن نظام عمومی و رابطه کلیه‌ای است که بتقدیر الهی تعبیر شده...^۱ انتهی"

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۳۰)

و نیز نگاه کنید به ذیل "روابط ضروریه" و "صحیفه حمراء" و "ماء".

قلزم حمراء

از آثار حضرت بهاءالله:

هو الله

فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي هَذِهِ أُخْتِي [عَزِيَّتِي] الَّتِي آمَنْتَ بِمُظَاهَرِ احْدَيْتِكَ فِي قَمَائِصِ اِزْلَيْتِكَ وَ اَقْرَبَتْ بِمَطَالِعِ صَمْدَيْتِكَ فِي هَيْكَلِ قَدَسِ سُلْطَتِكَ وَ عَرَجَتْ اِلَى مَقَامِ الَّذِي انْقَطَعَتْ عَنْ كُلِّ الْجِهَاتِ اِلَيْكَ وَ رَجَعَتْ مِنْكَ عَلَيْكَ وَ اسْتَلْكَ يَا إِلَهِي بِأَنْ تَنْقَطِعَ عَنِ الْاِشَارَاتِ الَّتِي مَنَعْتَهَا عَنِ الْوُرُودِ فِي قَلْزَمِ الْحَمْرَاءِ وَ السَّكُونِ فِي رِفَارِفِ الْبِقَاءِ فِي شَاطِئِ السَّنَا لَعَلَّ [تَعْرِفَكَ] فِي مَظَاهِرِ الْأَحْلَى وَ مَطَالِعِ الْخَفِيِّ الْأَخْفَى إِذْ أَنْكَ فَعَالَ لِمَا تَشَاءُ وَ أَنْكَ أَنْتَ الْمَهِيْمَنُ الْقَيُّومُ. وَ بَعْدَ قَدْ حَضَرَ فِي مُحَضَّرِ الْفَنَاءِ كِتَابُكَ الْأَحْلَى وَ نَسَلُ اللَّهِ بِأَنْ يَجْمَعَنَا وَ اِيَّاكَ فِي حَدَائِقِ الْبِقَاءِ قَرَبِ قَوْسَيْنِ الْأَبْهَى لِتَشْهَدِينَ مِنْ اِسْرَارِ الْقَضَاءِ عَنْ وَجْهِ الدَّرِيِّ الْحَمْرَاءِ لِيَكُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ بِالْغَةِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْعَالَمِينَ جَمِيعاً وَ الرُّوحِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الطَّائِفِينَ بَدِيعاً.

و نیز نگاه کنید به ذیل "حمراء".

^۱ در قرآن است که می‌فرماید (سوره ۸۷ آیه ۳): "وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى".

و در حدیث است که: "لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئَةِ وَ ارَادَةِ وَ قَدْرِ وَ قَضَاءِ وَ اِذْنِ وَ كِتَابِ وَ اَجَلِ. فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَيَّ نَقَضَ وَاحِدَةً فَقَدْ كَفَرَ." (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۹) و نیز نگاه کنید به کتاب "هر بحری لؤلؤ ندارد"، ص ۶۹ و به مقاله "مراتب سبعه و حدیث مشیت" در سفینه عرفان، ج ۱، ص ۵۳-۹۸.

قمیص

از آثار حضرت بهاءالله:

... قل أن بصر يعقوب قد ارتدّ من روائح القميص من يوسف العزيز و كان من الناظرين و أنا
ارسلنا اليك قميص ربك العليّ الأعلى على هيئة اللوح لتجد منه روائح القدس و تقرّ بصر
قلبك بحيث تشهد أنوار عرش عظيم...
(آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ٢٧٩)

... أن يا نبيل أنا جعلناك نفحة من نفحات الأمر ليجدوا الناس منك روائح هذا القميص الذي
كان محمراً بدم البغضاء و علّق بين السموات و الأرضين...
(آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ٥٣)

قواعد قوم

از آثار حضرت بهاءالله:

... آنچه سؤال شده بود از آیه منزله در هیکل که به ملوک خطاب شد، صحیح همان است که
نازل شد، کلمه ای ترک نشده. حرکت قلم اعلى در میادین الواح به اطوار مختلفه مشاهده
می شود. در مقامی مطلب به ایجاز نازل. این بیان موسوم است به سهل ممتنع و در مقامی جمع
مایین مقامین؛ لذا در سوره ملوک آیات مذکوره به اختصار ذکر شده و این افصح است اذا
قيل بأى جرم حبسوه قالوا أنهم أرادوا أن يجدوا الذين که معنی آن این است اگر گفته شود به
چه جرم و عصیان تیر امکان را حبس نموده اید، گویند این قوم اراده نموده اند که دین را
تجدید نمایند. از مصدر اعلى جواب نازل اگر قدیم را اختیار نموده اید و اوست پسندیده نزد
شما، چرا شرایع قبل را ترک نمودید. در اول این آیه قل مقدر است که چنین می شود قل لو
كان القديم هو المختار الى آخر و چون از بیان رحمن معنی قل مفهوم می شود، لذا ذکر نشد و
این مقام ظهور کمال فصاحت است...
(اقتدارات، ص ٢٢٧-٢٢٦)

قوس صعود و نزول

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... حضرات تیا سفی‌ها بر آنند که انسان در قوس صعود بکرات و مرات عود و رجوع نماید تا این که به مرکز اعلیٰ رسد. در آن مقام ماده مرات صافی شود و انوار روح بنهایت قوت سطوع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آن که مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلیٰ است. دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است. قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند. قوس نزول به جسمانیات منتهی گردد و قوس صعود به روحانیات و نوک پرگار در ترسیم دایره حرکت قهقری نماید، زیرا منافی حرکت طبیعی و نظم الهی است والا انتظام دایره بر هم خورد... (مفاوضات، ص ۲۱۱)

هوالبهی

ای ناطق بذکر محبوب آفاق فیض اعظم و فضل اقدم که از مشرق الطاف جمال قدم ظاهر شد نفوس قدسیه و هیاکل توحید از مراقد استعدادات بیدار و از مضاجع قابلیتات و خواب سکون هوشیار نمود حال وقت حرکت و سیر و سلوک و کوشش و جوشش است که ثمره بیداری و هوشیاری ظاهر شود. ع ع

... بدان شیرینی و تلخی در سایر کاینات عرضی از اعراض است. آنچه بترکیب عنصری مطابق مذاق آید شیرین تصور گردد و آنچه مخالف تلخ می‌نماید. هر دو عرضی از اعراض است، نه اختلاف در جوهر. ولی در انسان دو مقام موجود، نورانی و ظلمانی، الهی و طبیعی، رحمانی و شیطانی. زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است و در دایره وجود در حوض اذنی واقع که نهایت نزول است، ولی بدایت صعود است. لهذا حائر الجهتین است. نور و ظلمت و ضلالت و هدایت؛ تا کدام غلبه نماید. اگر عقل غلبه کند نورانی است و از اعلیٰ علین و اگر نفس غلبه کند و طبیعت مسلط گردد ظلمانی است و از اسفل سجین، زیرا قوه ملکوتی و قوه طبیعی حیوانی در انسان در جنگند تا کدام مظفر گردد و علیک البهء الابهی. عبدالبهاء عباس. انتهی (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۸۳)

و نیز نگاه کنید به ذیل "بحرین" و قرآن مجید، سوره ۵۳، آیه ۱۰-۱ و اسرار الآثار، ج ۲، ص ۲۹

قیامت

از آثار حضرت بهاء الله:

هذا ما نزل من سماء المشيئة لمن سئل عن الآية المنزلة في احسن القصص ... حمد مقدس از شایبه نمکنات و منزّه از شبهه کائنات بساط اقدس ارفع امنع مالک وجود و ملیک غیب و شهودی را لایق و سزا است که به امر مبرم قلم امر را مطلع اسرار قدم و معین حیوان از برای اهل عالم مقرر فرمود تا جمیع امم به حیوة باقیه ابدیه فایز شوند و آن کوثر حیوان به شکل کلمه مابین بریه ظاهر شد و به یک اشراق تجلی فرمود و آن تجلی باختلاف مرایا در صور مرایا ظاهر و هویدا و آن کلمه صور اولیه است که نفس سبحانی به نفس رحمانی در او دمید و به آن ارواح کل را اخذ فرمود و هم روح جدید بخشود، در بعضی از مرایا به هیئت و اثر نور ظاهر او را به مطلع ظهور هدایت فرمود و در بعضی به شکل نار باهر و او را به بشس القرار که مقرر فجّار است راجع نمود و این کلمه مبارکه اولیه به کل اسماء نامیده شده در مقامی به صور و در مقامی به ناقور و هم چنین به صراط و میزان و امثال آن و او است علت حشر و بعث کل اشیاء عمّا خلق فی الأرض و السماء و بها ظهر کلّ ما نزل فی الكتاب من الساعة و اشراطها و القيامة و ما يظهر فيها و أنّها فی مقام لا توصف بوصف و لاتذکر بذکر و فی مقام توصف بالصفات العلیا و تذکر بالأسماء الحسنی و أنّها لهی المشیئة الأولیة الّتی خلقت بنفسها لنفسها و خلق بها ما سویها...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

أيتها المنجذبة بنفحات الله أني قرأت نيمقتك الجديدة المورخ ۳۰ اکتوبر سنة ۱۹۰۲ ... و اما ما سئلت عن القيامة الصغرى و النشئة الأولى فهذه ظهور الباب الأعظم حضرة اعلى و اما القيامة الكبرى فهي ظهور جمال القدم و الإسم الأعظم روى لأحبابه الفدا...

قیوم الأسماء

از آثار حضرت ربّ اعلی:

... یا قرّة العین لا تجعل یدک مبسوطّة علی الأمر لأنّ النّاس فی سکران من السرّ و انّ لک الکرّة بعد هذه الدّورة بالحقّ الأكبر هنالك فاطهر من السرّ سرّاً علی قدر سمّ الابرة فی الطّور الأكبر لیموتنّ الطّوریون فی السّیناء عند مطلع رشح من ذلك النّور المهیمن الحمرآء یاذن الله الحکیم و هو الله قد کان علیک بالحقّ علی النّحو حفیظاً ...
(منتخبات آیات، ص ۳۵)

و بدان که عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمّد علیه السلام است و اوست حیّ قیوم و از این جهت بود که در بدء ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرد. هر سوره را در آیه ای از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر این که اوست نقطه فرقان در باء بسمله که در حدیث است که کلّ قائم به او است و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد به عدد "لی" در آیه "رأیتهم لی ساجدین". انتهى
(قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۸۷۶)

از آثار حضرت بهاء الله:

... ای دوستان قدر خود را بدانید، لعمرالمحبوب مقام شما عظیم است و شأن شما کبیر، او را از دست مدهید و به اسم حقّ حفظ نمائید. اهل بهاء در قیوم اسماء به آنچه فوق عالم ادراک و عقول است ذکر شده اند. در مقامی می فرمایند وراء قلزم کبیریا بحوری است از اکسیر و وصف می فرمایند تا به این کلمه علیا منتهی می شود، "و علیها سفن من الیاقوتة الرّطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء." حال تفکر نمایند در آنچه نازل شده تا به مقامات خود آگاه شوند و بر رتبه علیا که مقام استقامت کبری است مطلع گردند و به آن فائز شوند. انه نطق بالحقّ و ظهر بالعدل و هدی الكلّ الی نفسه المهیمنة علی من فی السّموات و الارضین...
(آیات بیّنات، ص ۲۲۲)

هذا کتاب من نقطه الاولى و بهائه الی الذی سمی فی جبروت الأسماء بالکاظم ... در قیوم اسماء که به احسن القصص موسوم گشته از سماء اراده رحمان نازل شده، قوله تعالی، "یا قرّة العین لا تجعل یدک مبسوطه علی الأمر..." حال کرّه ظاهر و جمال اولی در هیکل اخری چون

شمس مُشرق و لائح و قبل از اظهار سرّ طور یون منصعق و معدوم گشتند. حال، در آیه نازله که از سماء عزّ احدیه نازل شده تفکر نما که شاید به رشحی از زلال سلسال بی زوال فاتر شوی. ای کاظم این ظهور بدیع اعظم از آن است که احدی را مجال توقّف ماند، چه که ظهورش اظهر از شمس و ارتفاعش ارفع از سماء مشهود و ملحوظ است و کلّ من فی السموات و الأرض در صقع واحدند الاّ من شاء ربّک...

به نام مقصود عالمیان

حمد حضرت مقصود را لایق و سزا است که به قطره‌ای از بحر جود عالم وجود فرمود و به انوار تیر اسم اعظم عالم و امم را منور نمود. مقصودش از این رحمت کبری و عنایت عظمی معرفت عباد بوده و هست. طوبی از برای عبدی که از ید عطا کوثر بقا اخذ نمود و بیاشامید. او است از اهل بهاء [که در] قیوم اسماء از قلم اعلی مذکور و مرقوم. طوبی له و نیماً له.

یا الهی و سیدی لاتمنع عبادک عن الورد فی السفینة الیاقوتة الرطبة الحمراء الّتی جعلتها مخصوصة لأهل البهاء. ای ربّ تری عبدک أقبل الی افق سجنک أسئلک بنور امرک الّذی به اشرفت ارضک و سمائك أن توفّقنی علی خدمة اولیائک انک أنت المقتدر علی ماتشاء لا اله الاّ أنت العلیم الحکیم...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

هذا ما نزل من سماء المشیة لمن سئل عن الآیة المنزلة فی احسن القصص، "یا قرّة العین فاضرب علی اهل المدينة ضرباً علی المثلین فی النفسین..." معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شده و این نظر به فضل بحث بوده که شاید اهل غفلت و جهل به جبروت علم صعود نمایند، چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اوّل بما أراد الله نازل می شد، احدی حمل نمی نمود و باقی نمی ماند. کلّ ذلك من فضله علی خلقه و جوده علی عباده. ملاحظه نمایند که اوّل امر آن حضرت خود را به بایت ظاهر فرمودند. این نظر به آن بوده که طیور افتدۀ آنان در آن ایام قادر بر طیران فوق آن مقام نبودند. قد ناحت الأشیاء بما نسب نفسه بهذا المقام لأنّ هذا المقام لو یكون اصلياً حقیقیّاً و ما فوقه و فوق فوقه یخلق بکلمة من عنده و اشارة من اصبعه. لم یزل ناس در بحر اوهام مستغرق و از ما أراد الله محتجب بوده و خواهند بود الاّ من انقذه الله بفضله و

عَرَفَهُ مَا أَظْهَرَهُ بِأَمْرِهِ. ملاحظه نمائید مقام اقدسی را که آیه لم یلد و لم یولد و لیس کمثلاً شیء طائفند و نقطه بیان مخاطباً آیه می فرماید "یا سید الأكبر قد فدیت بکلی لک و ماتمیت الأقتل فی سیلک" چه نسبت‌ها داده‌اند و چه مقدار ضرر وارد نموده‌اند...

کافور

[جناب مصباح در ذیل "کافور" مندرجات کتاب اسرار الآثار (ج ۵، ص ۷-۶) را به شرح زیر نقل نموده‌اند:]

کافور اصل کلمه هندی و مستعمل در عربی و فارسی، نام درخت و ماده و روغن خوشبوی معروف. در قرآن است: "انّ الأبرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً". در مجمع‌البحرین است: "أی مائها کافوراً و هو اسم عین فی الجنة مائها فی بیاض الکافور و رائحته و برده." و در قاموس است که، "کافور چشمه‌ای در بهشت می‌باشد." و شیخیه از اینجا اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند، چنانچه حاجی سید کاظم رشتی نام کافور از آیه مذکوره را گرفته بر عالمی از عوالم الهیه اصطلاح نمود که نزد پیروانش شهرت یافت. چنانچه از حضرت نقطه در توفیق خطاب به محمدشاه است، "و لایزال بعلو کافوریت کینویت ذات ازلی خود است." از حضرت بهاء‌الله در لوحی است، "بحر الأحدیة المنفجرة من جبل الکافور." ■

و نیز نگاه کنید به ذیل "عماء".

کبریت احمر

از آثار حضرت بهاء‌الله:

الحمد لله الذی عرفنا نفسه و علمنا امره و اوضح لنا مناهج الحقّ و الیقین ... ماده اشتعال عالم اراده حق و کلمه حق است و او است کبریت احمر که سبب اشتعال هر شیء بوده و خواهد بود. ان شاء الله قلوب بارده انفس غافله به این کبریت الهی مشتعل شوند و به شطر رحمن توجّه نمایند...

کتاب تکوین و تدوین

از آثار حضرت عبدالبهاء:

از یک بیت مثنوی سؤال نموده بودید. جواب مفصل لازم، ولی به جان عزیزت قسم که مهلت و فرصت ندارم و آن این است که دو کتاب منشور است، یکی کتاب تکوین و دیگری کتاب تدوین. کتاب تدوین کتب آسمانی است که بر انبیای الهی نازل و از فم مطهر حق صادر. کتاب تکوین این لوح محفوظ امکان است و رِق منشور اکوان؛ و تکوین طبق تدوین است. در کتاب تدوین سور و آیات و کلمات و حروف موجود و حقائق و معانی در آن مندمج و مندرج و همچنین کتاب تکوین منشور الهی است و صحیفه اسرار ربّانی. آیات عظیمه موجود و صور کلّیه مشهود و کلمات تامّه مثبت و حروفات عالیّه منظور و اسرار ما کان و ما یکون در آن موجود. چون تدوین بخوانی به اسرار الهیه واقف گردی و چون در کتاب تکوین نظر نمائی آثار و رموز و حقائق و شئون و تجلیات سرّ مکنون و فیوضات حضرت بی چون مشاهده کنی. این است که در قرآن خطاب می فرماید "أَنْظِرْ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خَلَقْتَ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رَفَعْتَ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سَطَحْتَ وَ إِلَى الْبَحَارِ كَيْفَ سَجَرْتَ." و امثال ذلک. پس معلوم و واضح شد که در عالم تدوین حروف و کلمات و آیات است و در عالم تکوین نیز حروف و کلمات و آیات. ملاّ خواسته است که تکوین را تطبیق به تدوین نماید و تشبیه عاشقانه کند. این است که می گوید:

نون ابرو صاد چشم و جیم گوش
ور نوشتی فتنه صد عقل و هوش

و همچنین الف را به قامت تشبیه نموده اند و سین را به اسنان و فم را به میم و لام را به عذار و امثال ذلک. جوهر مقصود این است که تکوین طبق تدوین است و این یقین است و لکن بیان حضرات مجرد از عالم تشبیه است. به فکری عاشقانه و جوشش مستانه آهنگی منجذبانانه بزدند و وجد و طربی نمودند و فرح و سروری یافتند. این در آن زمان بود. حال الحمدلله بفضل نامتناهی الهی و عنایت جمال قدم ابواب اسرار بر روی یار و اغیار مفتوح گشته؛ عالم کون در جنبش است و اسرار ما کان و ما یکون روز به روز ظاهر "و أخرجت الأرض أثقالها يومئذ تحدث أخبارها" ظاهر و آشکار گردیده. دیگر شما بنظر دقیق در این بیان مطالعه نما تا حقیقت "و أنت الكتاب المبين الذی بأحرفه يظهر المضمّر" ظاهر و آشکار گردد...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۴۳۸-۴۳۶) ■

و نیز نگاه کنید به مکاتیب، ج ۱، ص ۳۸.

کتاب عهدی

از آثار حضرت عبدالبهاء:

در خصوص آیه مبارکه در کتاب عهد سؤال نموده بودید. این آیه مبارکه کتاب عهد مربوط به آیه فرقان است "ثمّ اورثنا الكتاب للذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات." وراث را به سه قسم فرموده ... اما میراث معانی چندی دارد. یک معنی از معانی اش توکل و تفویض است که صریح عبارت است و معنای دیگرش "بقیة الله خیر" لکم" و معنای ثالثش "یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله ربّ رضیا" و آن شئون و کمالات رحمانیه است. هنیئاً لكلّ وارث یرث هذا المیراث و لله میراث السموات و الأرض و من لم یرث فهو ظالم لنفسه ولو کان ممن اصطفی. (مائدة آسمانی، ج ۹، ص ۳۴-۳۳)

نگاه کنید به قرآن مجید، سوره ۳، آیه ۱۸۰ و سوره ۵۷ آیه ۱۰ و سوره ۱۹ آیه ۶ ■

و نیز نگاه کنید به ذیل "غصیّت".

کتاب مقدّس

از آثار حضرت بهاء الله:

... هل یقدر أحدٌ أن یفسّر تلك الكلمات بدلائل متقنة و براهین واضحة و اشارات لائحة علی قدر الذی یستریح قلب السائل و یسکن فؤاد المخاطب؟ لا فوالذی نفسی بیده لن یقدر أحدٌ أن یشرب رشحاً منها الاّ من یدخل فی ظلّ هذه المدينة الّتی بنیت أركانها علی جبال الیاقوت المحمّرة و جدارها من زبرجد الأحدیة و أبوابها من الماس الصمّدیة و ترابها من طیب المکرّمة...

(آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۳۸)

الحمد لله الذي خلق الكائنات من الكلمة الاولى و بها أظهر ما عجزت عن احصائها أقلامُ العالم ... این که درباره جناب آقا یاری علیه ۶۶۹ [بهاءالله] مرقوم داشتید و همچنین حدود سبت تفصیل در پیشگاه حضور عرض شد، فرمودند: طوبی له بما كسر سلاسل الأوهام. حقّ جلّ جلاله در کتب مقدّسه قبل به بنی اسرائیل می فرماید، ایامی که من شما را از مصر نجات بخشیدم و فرستادم، به ذبیحه و محرّقه وصیّت نمودم، بلکه شما را وصیّت نمودم به این امر مبارک و از برای آن که صوت مرا بشنوید. طوبی للمتفکّرين و للمتفرّسين. أن انظروا ما أنزله الرّحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی، و لقد أرسلنا موسى بآياتنا أن اخرج القوم من الظّلمات الى النّور و ذکرهم بأيام الله انّ فی ذلك لآياتٍ لكلّ صّبارٍ شکور. طوبی از برای نفسی که تلویح بیان رحمن را بیابد و طوبی از برای نفسی که بعد از ادراک به اندازه عقول و نفوس تکلم نماید. الحمد لله جناب یاری باعانت حضرت باری به انوار آفتاب حقیقت که از افق حجاز اشراق نمود، فائز شدند و حدود بدء را به عرفان حضرت ختم تبدیل نمودند. این است فوز عظیم و سیل مستقیم و امر قویم. و همچنین می فرماید، ولولوا ایها الرّعاة و اصبرخوا و تمرّغوا یا رؤساء الغنم لأنّ ایامکم قد کملت للذّبح الی آخر قوله تعالی. علمای توراة سبب شدند وراث کلیم و خلیل را از ارث حقیقی منع نمودند، در بادیه های ظلمت و نادانی سائرند و شاعر نیستند...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای کنیز عزیز الهی نامه شما رسید. مرقوم نموده بودی که احباء و اماء رحمان در آن سامان به امید آمدن عبدالبهاء بر وحدت و خدمت قیام نموده اند ... و اما اصحاح ۱۶ از سفر یوحنا ی لاهوتی تأویل و معنی دارد، تحت اللفظ نیست و آنچه در اصحاح ۶۳ اشعیا مرقوم که می فرماید کیست آن که از آدم می آید؟ اشاره به بهاءالله است و اما آیه ۱۴ از اصحاح ۱۷ یوحنا سؤال نموده بودی. عبدالبهاء بره ای از بره های خدا است. ولی ربّ یوم ظهور حضرت بهاءالله و از الطاف الهی امیدوارم که خادمه ملکوت الهی گردی و سبب حیات ابدیة نفوس انسانی شوی. سنگ اسم اعظم مخصوص احباء است. و اما از آیه ۱۲ در اصحاح ۳ یوحنا ی لاهوتی که بر وی نام جدید خود را نوشته ام از این مقصود نگین اسم اعظم نیست، بلکه مقصود نفسی است که عمود هیکل عظیم است و نام الهی که بر او نوشته شده، مقصود این است که مظهر فیض الهی است...

ای کنیز عزیز الهی تحریر مرسل واصل و بر مضمون اطلاع یافتیم ... آیه شانزدهم که در کتاب اشعیا در فصل پنجاه و چهارم مذکور است معنی اش این است که من نفسی را خلوق نمودم که از شدت غفلت متعظم و متکبر گشته و آلات خراب حاضر و مهیا می‌نماید. ولی آلات بنیان الهی را بر باد ننماید، بلکه از آن کلنگ این بنیان متانت حاصل نماید، چنان که ملاحظه می‌نمائی که چقدر نفوس شریره خواستند که بنیان الهی براندازند و عاقبت خائب و خاسر شدند...

ايتها الناظرة الى التور الأبدى فى العالم الروحانى ... واما الآيات التى سئلت عنها من انجيل لوقا اعلمى أن المسيح هو يونان عصره و الحوت هذه الدنيا فكل من يدخل فى بطن الحوت ينعد، ابدياً ولكن المسيح دخل بطن هذا الحوت كيونان و خرج حياً باق أبدي القدرة و الجلال ثم قال ان نجات يونان و عدم اضمحلاله فى بطن الحوت، أى حوت الإمكان و حياته بعد خروج آية باهرة لأهل نينوا فهكذا المسيح لا يضره بطن الحوت و يخرج منه حياً باق فهو الآية العظمى و الحكمة البالغة و الحجّة القاطعة لهذا الجيل الشرير الغافل عن ذكر الله ثم قال أن ملكة اليمز أتت من أقاصى البلاد لسمع حكمة سليمان و أنا أعظم من سليمان سيسرق أنوارى و تعبوتى و نفعاتى و تمرّ نسماى و يؤثّر روح حياتى فى الآفاق و تأتى ملكات الأرض كلّها الى مقر ملكوتى حتى يسمعن حكمتى البالغة و اسرارى الكاملة و الحقائق و المعانى المودعة فى الواح الله هذا بيان مختصر تفكرى فيه حتى يفتح عليك ابواب المعانى و تطلعى بتفاصيله لأز الأوراق تضيق عن بيان هذه الأسرار التى لانفاد لها و عليك التّحية و الثناء.

ای بنده آستان مقدّس نامه شما رسید، جواب مفصّل ممکن نه ... تورات عبارت از احکامی است که حضرت موسی علیه السلام فرموده و مورّخین مرقوم داشته‌اند، چنانچه از خود تورات واضح است. در سفر اخیر تورات نهایتش تاریخ بعد از حضرت موسی موجود که بعد از حضرت موسی چه واقع گشت. این واضح است که مورّخ شخص دیگر بوده است. اواخر سفر اخیر را درست مطالعه کنید، حقیقت بر شما مکشوف خواهد شد...

ای کنیز عزیز الهی حمد کن خدا را که در آستان مقدّسش مقرّبی ... سؤال از مضمون آیه دهم تا آیه هفدهم از اصحاب بیست و یکم از رؤیای یوحنا لاهوتی نموده بودید؛ بدان که فلک خورشید درخشنده عالم امکان را بحسب قواعد ریاضیه دوازده بروج تقسیم و تعیین نموده‌اند که آن را بروج اثناعشر می‌نامند. به هم چنین شمس حقیقت را نیز اشراق و فیض در

دوازده برج تقدیس است و مقصود از این بروج نفوس مقدّسه‌اند که مطالع تقدیسند و مشارق انوار توحید. ملاحظه فرما که در زمان حضرت کلیم‌الله دوازده نفوس مقدّسه بودند که اینها پیشوایان اسباط بودند و همچنین در دوره حضرت روح ملاحظه نما که دوازده حواریین در ظلّ آن نیر علّیین بودند و شمس حقیقت را از آن مطالع نورانی اشراقی مانند آفتاب آسمانی ظاهر و همچنین در زمان حضرت محمّد ملاحظه نما که دوازده مطالع تقدیس بودند که مظاهر تأیید بودند. امر بر این منوال است. لهذا حضرت یحیای لاهوتی در رؤیای خویش دوازده ابواب و دوازده اساس بیان فرموده.

مقصد از مدینه عظیمه مقدّسه اورشلیم که از آسمان نازل شده شریعت مقدّسه الهیه است و این مسئله در اکثر الواح و زیر انبیای سلف مذکور و موجود. مثلاً در جایی می‌فرماید که ملاحظه نمودم اورشلیم به صحرا می‌رود. مقصد آن است که این اورشلیم آسمانی را دوازده ابواب است که نفوس مقبله از این ابواب داخل در آن مدینه الهیه می‌گردند. آن ابواب نفوسی هستند که نجوم هدایتند و ابواب فیض و معرفت و در آن ابواب دوازده ملائکه قائم. مراد از مَلَك قُوّة تأیید الهی است که آن شمع قُوّت تأییده الهیه در مشکوٰۃ آن نفوس لائح و ساطع خواهد شد، یعنی هر یک از آن نفوس مؤید بتأیید شدید القوی خواهد بود و این ابواب دوازده محیط بر جمیع جهات است. مقصد این است که مَنْ فی الوجود در ظلّ آن نفوس است و همچنین این ابواب دوازده اساس مدینه‌الله و اورشلیم الهی هستند و بر هر یک از این اساس اسم یک رسولی از رسولان حضرت روح مرقوم است، یعنی مظهر کمالات و بشارات و فضائل و خصائل آن نفس مقدّس است.

باری، بعد می‌فرماید آن که با من تکلم می‌نمود با او قصبه‌ای بود از زر، یعنی ذرع و اندازه‌ای که به آن مدینه و ابواب و ابراجش را ذرع می‌کرد. مقصد این است که نفوسی به عصاء نباتی یعنی قضیب هدایت می‌کردند و چوپانی می‌نمودند چون عصای موسوی و بعضی بعصائی از حدید تربیت و چوپانی می‌کردند چون دور محمّدی و در این کور چون دور عظیم است، عصای نباتی و عصای حدیدی بعصائی مانند ذهب ابریز که از خزائن و کنز بی‌پایان ملکوت الهی است تبدیل خواهد شد و به آن تربیت خواهند گشت. فرق را ملاحظه بفرمائید که در زمانی تعالیم الهی بمثابه اغصان شجر بود و به آن نشر آثار الهی و ترویج شریعت‌الله و تأسیس دین‌الله می‌گشت. بعد، زمانی آمد که عصای آن راعی حقیقی بمنزله حدید بود و حال در این دور مکرم بدیع، آن عصا بمنزله ذهب ابریز است. چقدر تفاوت در میان است. پس بدان که شریعت‌الله و تعالیم الهیه چقدر در این دور ترقی نموده تا به درجه‌ای رسیده که ممتاز از دورهای سابق گشته بلکه این ذهب ابریز است و آن حدید و قضیب. این مختصر جوابی است

که مرقوم شد، زیرا فرصت بیش از این نبود. البتّه معذور خواهید داشت. کنیزان الهی باید به مقامی بیایند که خود ادراک حقائق و معانی کنند و بر هر کلمه‌ای بیانی مفصلّ توانند و چشمه حکمت از حقیقت قلبشان مانند عین فواره جوشش و نبعان نماید و عليك التّحيّة و الثّناء ع ع

هو الله

ای مقبل الی الله آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. در خصوص دیدار حضرت مسیح بعد از صلب مرقوم نموده بودید که بعضی از حواریین او را مشاهده نمودند و شناختند، بعد از پاره کردن نان او را شناختند. بدان که روح مسیحائی و فیض روح القدس همیشه جلوه گر است، ولکن استعداد و قابلیت در تزیید و تناقص. حضرات حواریین بعد از صلب در بدایت استعداد و قابلیت مشاهده حقیقت مسیحیه را نداشتند، زیرا مضطرب بودند و چون ثبوت و استقامت یافتند، دیده بصیرت باز شد و حقیقت مسیحیه را جلوه گر دیدند، زیرا جسد مسیح مصلوب و متواری شد ولکن روح مسیح همیشه فائض بر امکان و متجلی بر بصائر اهل ایقان. ای طالب ملکوت الله اگر خواهی که نطق و بیانت در قلوب قاسیه تأثیر نماید، منقطع از تعلق به دنیا شو و متوجه به ملکوت الله؛ نار محبّه الله در دل چنان برافروز که شعله آتش شوی و شمع شب افروز هدایت؛ آن وقت نطق و بیانت بتأیید روح القدس در جمیع قلوب تأثیر نماید و عليك التّحيّة و الثّناء. ع ع

آیتها المنجذبة بنفحات الله قد وصلنی تحریرک البديع ... و اما الأرواح السّبعة و الكواكب السّبعة المذكورة فی مکاشفات یوحنا هی عبارة عن الحروف السّبعة الموجودة فی الإسم الأعظم لأنّ هذا الإسم بحروفه السّبعة أشرق على الآفاق و نور الإمكان بشعاع ساطع من ملکوت الرّحمن و اما الملائک الكنيسة و الكنائس السّبعة عبارة عن النّفوس المقدّسة الّتی اشتعلت بنار محبة ربّها ثمّ انظری الی العبارة الّتی هی نعمة لكم و سلام من الکائن و الّذی کان و الّذی یأتی الّذی کان هو ملک السلام و الّذی کائن هو المسيح الّذی یأتی هو الموعود فی کتب الله و صحفه. هذا بیان واضحّ مبين الظاهر بصريح العبارة. هنيئاً لمن عرف هذا البيان بنور الهدى و لقد اختصرنا فی التّفسير ولکن علّمناک المعنى بعبارة تقدرین علی تشریحها مفصلاً بروح محبة الله...

هو الله

یا امة الله قد اطّلتُ بالسّؤال الّذی سئلت عنه بواسطة آنطون افندی عن الإصحاح الثّانی عشر و ليس لی سعة من الزّمان حتّى أفسّر لک ذلك الإصحاح تماماً مفصلاً مبين الإشارات مشروح

البشارات. فلهذا، اختصر في الكلام بعبارة موجزة و معنى معجز للعقول و الأفهام و هو أن الآية العظيمة الأمانة المتسريلة بالشمس و القمر تحت رجليها عبارة عن شريعة الله التي نزلت على محمد رسول الله و تسربلها بالشمس و القمر تحت رجليها عبارة عن السلطنتين العظيمتين اللتين تحت شريعته الغراء لأن الشمس علامة راية سلطنة الفرس و القمر علامة راية سلطنة الترك و كلتا الرايتين كانتا تحت حماية تلك الشريعة الغراء و على رأسها اكليل من اثني عشر كوكباً أي ان تلك الشريعة مؤيدة باثني عشر اماماً على عدد الأسباط و الحواريين لأن الأئمة من بعد الرسول كانت اثني عشرة و هي أي شريعة الله جلي تصرخ متمخضة متوجعة لتلد اي ان تلك الشريعة تحمّلت كل بلاء و اضطهاد حتى تربى لها ولد روحاني رحمانى الهى ثم ظهرت آية اخرى فى السماء و هي تين عظيم احمر له سبعة رؤوس و عشرة قرون فهذا التين بنو اميه لهم سبع رؤوس الأشرار من ملوكهم لأن صناديد الملوك الامويين و طغاتهم سبعة أنفس يزيد و مروان و عبدالملك و وليد و يزيد الثانى و هشام و رئيسهم فهؤلاء الملوك أرادوا محو شريعة الله و اما القرون العشرة عشرة رجال من بنو اميه من طواغيتهم و وزراءهم ثم تولد الولد الموعود به فى الدور المحمدي فهذا الولد كان فى حضان تلك المرأة المتسريلة بالشمس و القمر تحت رجليها الهاربة الى البرية أي شريعة الله التي هربت الى برية الحجاز لها محل معدنى يعنى ملكوت الله تتربص به الف و مائتين و ستين يوماً أى الف و مائتين و ستين سنة و مصرح فى الكتاب المقدس ان كل يوم عبارة عن سنة هذا جواب مختصر مفيد القيناه عليك حتى تهترى بنفحات الله و لنا بيان آخر فى سائر الاوراق و كذلك بينوا الراسخون فى العلم أيضاً معانى اخرى و كل المعانى مطابقة للواقع لأن الكتاب المقدس و بالأخص رؤيا يوحنا لها معانى متعدده و تاويل كثيرة هذا و اننى أدعو الله أن يجعل لك قوة مدركة لمعانى الكتاب المقدس حتى تستهدى بنفسك الى معانيها و بلغى تحيتى و ثنائى الى جميع اماء الرحمن و عليك التحية و الثناء. ع فى ١٩ اغسطس سنة ١٩١٤

اي ثابت بر پيمان و مرد ميدان مكاتيب متعدده آن جناب واصل ... از جمله اخبارات از حضرت رسول در انجيل يوحنا در فصل اول در آيه بيست و پنجم "فما بالك تعمّد ان كنت لست المسيح و لا ايليا و لا النبى"، يعنى مقصود تو چيست اگر مسيح نيستى و ايليا نيستى و آن نبى معهود نيستى، الف و لام عهد است، يعنى آن پيغمبر معهود. از اين واضح مى شود كه منتظر سه شخص بودند، يكى مسيح و ديگرى ايليا و ديگرى نبى معهودى.

و در فصل سايع از يوحنا آيه چهلهم فكثيرون من الجمع لما سمعوا هذا الكلام قالوا هذا بالحقيقة هو النبى. آخرون قالوا هذا هو المسيح. مى فرمايد بعضى از حضرات يهود كه وعظ آن

حضرت را شنیدند به دو فرقه شدند؛ فرقه‌ای گفتند فی الحقیقه این شخص آن نبیّ معهود است؛ فرقه دیگر گفتند مسیح موعود است و البهاء علیک. ع ع

کلمات عالیات

از آثار حضرت ولی امرالله:

توقیع جناب مهربان بهجت مورّخ ۲۹ مارچ ۱۹۳۴:

... از عبارت منزله در کلمات عالیات، فرمودند راجع به دخول انسان در این عالم ادنی و نشئه اولی است و انتقال او بعد از آن به عوالم دیگر. مقصد از فنا فنای عنصری است نه فنای روحی...

کلمات مکنونه

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای جناب قابل باید کلمات مکنونه فارسی و عربی لیباً و نهراً قرائت نمائیم و تضرّع و زاری کنیم تا بموجب این نصائح الهی عمل نمائیم. این کلمات مقدّسه بجهت عمل نازل شده نه بجهت استماع. باری، عبدالبهاء چون نظر به اعمال خویش نماید، بی‌نهایت خجل و شرمسار گردد، بلکه از خود بیزار شود. لهذا باید کلّ در حقّ یکدیگر دعا نمائیم و عون و عنایت طلبیم، بلکه موقّق بر عمل بموجب نصائح و وصایای جمال مبارک گردیم، ولی شما در نهایت ملامت رفتار نمائید...

و نیز نگاه کنید به مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۱۴۰-۱۳۹.

شرح و توضیح بعضی از فقرات کلمات مبارکه مکنونه

الف - کلمات مکنونه فارسی

قطعه ۱۹: "آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا ... حال آن صحرا و آن فضا ... لوح پنجم از فردوس..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

اما مراد از آن عبارت فقره کلمات مکنونه یعنی صبح صادق روشن، فجر ظهور است که حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجره مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند شد و چون خلق هوشیار نشدند لذا مدهوش گشتند.

(پیام بهائی، شماره ۲۷، ص ۴)

و نیز حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

هو الله

ای سلاله حضرت خلیل رحمانی حقا که نسل جلیل حضرت خلیلید و سلاله آن ذات مقدس عزیز؛ زیرا بسایه خیمه شهادت شتافتید و در مسجد اقصی هیکل ربّ داخل گشتید و در قدس الأقداس به ترتیل آیات توحید مشغول شدید. آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و شفق عهد تیر آفاق. شجره انیسا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو و نما نموده و سایه بر جمیع آفاق افکنده و علیکم التّحیة و الثّناء ع

حضرت ولی امرالله در توقیع بهیّه بنت ذبیح که به تاریخ ۲۶ اپریل ۱۹۳۷ مورخ است چنین می‌فرمایند:

... این کیفیتی است روحانی، تعلق به عالم اجسام ندارد و در یک مقام مقصد از فضا، عالم امر است و شجره انیسا عهد اقوم جمال قدم...

و نیز در توقیع جناب علی ذوقی که به تاریخ ۹ جون ۱۹۳۳ موزخ است چنین می‌فرمایند:

"... [شجرهٔ انیسا] معانی روحانی متعدده دارد از جمله شجرهٔ حیات است و در مقامی مقصود هیکل مظهر ظهور است..."
(پیام بهائی، شماره ۲۸، ص ۴)

و نیز نگاه کنید به ذیل "انیسا" و شرح قطعهٔ ۴۷ فارسی.

قطعه ۲۵: "... تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود، ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان، بلکه فرق بی‌منتهی در میان."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

و اما مسألهٔ ثانی در آیهٔ ۲۵ کلمات مکنونه مقصود این است که در عالم وجود مراتب است، رتبهٔ مادون هر قدر ترقی کند به رتبهٔ مافوق نرسد، بلکه در رتبهٔ خویش کمالات نامتناهی است؛ باید در آن رتبه ترقی کند. مثلاً جماد هر قدر ترقی کند، ممکن نیست که سمع و بصر بیابد؛ در رتبهٔ جمادی ترقی نامتناهی دارد؛ مثلاً ذغال سنگ است، به درجهٔ الماس رسد، ولی سنگ سمع و بصر نیابد، در رتبهٔ خودش ترقی دارد و هم‌چنین حادث قدیم نگردد و قدیم حادث نشود و معنی را در خود خواهی یافت. این است که چون آئینهٔ صافی گردد و مقابل به آفتاب شود، آفتاب را یعنی فیوضات آفتاب را در خود مشاهده کند، نه این که آفتاب داخل آئینه می‌گردد، بلکه آفتاب در ذروهٔ تقدیس خود باقی، نزول و صعودی ندارد."
(پیام بهائی، شماره ۲۷، ص ۴)

قطعهٔ ۳۵: "... صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

هو الله

ای بندهٔ جمال ابهی سؤال از آیهٔ مبارکه نموده بودی که می‌فرماید عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند. معنی آیهٔ

مبارکه مفصل، فرصت نه، مختصر بیان می‌شود و آن این است که ماعدای تقوی و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه؛ شجر بی‌ثمر در نزد باغبان احدیت پسندیده نیست. ایمان مانند شجر و تقوی و عمل پاک بمثابة ثمر است. اليوم اعظم تقوی الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک یعنی رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا و نصایح الهی است...
(مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰۵)

قطعه ۳۷: "ملک بی‌زوال را به انزالی از دست منه..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

... و اما ما سئلت من اللؤلؤ المصون فی الکلم المکنون مخاطباً الی همج الرّاع: "ایاک أن تحرم نفسک ملکاً لا یزال بسبب الإنزال" أي لاتحرم نفسک عن المواهب الإلهیة و المنح الرّحماتیة و العطاء الموفور و الجزاء المشکور بسبب اتباع الشّهوات النّفساتیة و اللذائذ الجسماتیة و الأحلام الشّیطانیة فالإنزال کنایة عن اتباع الشّهوات و ارتکاب الخطیئات من أي نوع کان و لله الآیات الیّنات.
(مکاتیب، ج ۱، ص ۳۹۹-۳۹۸)

و نیز نگاه کنید به پیام بهائی، شماره ۲۷، ص ۵

قطعه ۴۷: "... در سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی ..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است؛ چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته، بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مصون است. اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش به حق دهد که این لوح یاقوت است، یا لوح پنجم از فردوس است، اصل ندارد.

قطعه ۶۳: "الواح زیرجدی"

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

سؤال از لوح زیرجدی و لوح محفوظ نموده بودی؛ این لوح زیرجدی کتاب عهد است و لوح محفوظ است که محفوظ بود و مکنون بود، ظاهر و آشکار گردید و در بواطن کتاب عهد لوح زیرجدی مندرج و مندمج است. (پیام بهائی، شماره ۲۷، ص ۵)

و در بدایع الآثار (ج ۱، ص ۱۵۲) است که:

و از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی الواح زیرجدی در کلمات مکنونه بود، فرمودند: "مراد لوحی از الواح مبارک است و کنایه از این که الواح الهیه را باید بر سنگ‌های گرانها نقش نمود. اما اصطلاحات شرق است که لون بیضا را به مشیت و حمرا را به قضا و شهادت و خضرا را به مقام تقدیر و صفرا را به اجرای امور تعبیر می‌نمایند." انتهی

قطعه ۶۴: "لوح محفوظ"

نگاه کنید به شرح قطعه ۶۳ و "لوح محفوظ"

قطعه ۶۸: "دل آلوده به کثافت شهوت و هوی..."

نگاه کنید به شرح قطعه ۳۷

قطعه ۷۱: "... جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع ... اصحاب مدین بقا..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

عهدی که در کلمات مکنونه مذکور، آن عهد و میثاق است که در بقعه مبارکه فاران محبت الله قبه الزمان به اثر قلم اعلی واقع گردید و اهل مدین بقا نفوسی هستند که ثابت بر میثاقند... (پیام بهائی، شماره ۲۷، ص ۵)

و نیز می فرماید:

... و اما معنی کلمه المکتونه الناطق بالعهد الّذی وقع فی جبل فاران المراد أنّه بالنسبة للحقّ الماضي و المستقبل و الحال زمن واحد و اما بالنسبة الی الخلق الماضي مضی و زال و الحال فی الزوال و الإستقبال فی حیز الآمال و من اساس شریعة الله انّ الله فی کلّ بعث یاخذ عهداً من جمیع النفوس الّتی یأتی الی نهاية ذلك البعث الیوم الموعود بظهور شخص معهود. فانظری الی موسی الکلیم أنّه اخذ عهد المسيح فی جبل سیناء من جمیع النفوس الّتی أتت فی زمن المسيح فهؤلاء النفوس ولو كانوا بعد موسی الکلیم بأعصار و قرون، ولكن من حیث العهد المقدّس عن الأزمان كانوا حاضرین ولكنّ الیهود غفلوا عن ذلك و لم يتذكروا فوقعوا فی خسران مبین...

و نیز حضرت عبدالبهاء می فرماید:
این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدّس به قلم اعلی در ظلّ شجره انیسا گرفته اند و بعد از صعود اعلان شد.
(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۶)

و نیز نگاه کنید به ذیل "فاران"

قطعه ۷۷: "... هیکل بقا از عقبه زمردی وفا ... حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند..."

حضرت بهاء الله می فرماید:

الله

نقطه تفرید در این عصر تحمید به آیات تجرید مترنم است و حمامه ازلی در شاخسار سرمدی به جذبات ابهائی متغرّد؛ جوهریّات هوئیّات احباب از یک ناله طایر غیرت حقّ مرحوم شده اند و بهائیّات طلعات اصحاب از نیم تلاطم ابهر حضرت بقا در جوّ فنا رفته اند. انا لطلعة الربّ راجعون حرف اول و ثانی و مقصود سلطان ازلی حفظ و رعایت طلعتین است، أحسن کما أحسن الله علیک و السلام.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

آن اسم عظیم اسم اعظم است، مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست است، معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب و هـ. ع. ع^۲ (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۷)

و نیز می فرمایند:

مقام و عقبه زمردی به اصطلاح شیخ جلیل احسائی و حضرت اعلیٰ روحی له الفداء عالم قدر است و این عقبه بسیار صعب‌المرور است. ع. ع (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۶)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

... و اما عبارت کلمه مبارکه در اسرار مکنونه که به این مضمون می فرماید هیکل بقا در عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست و کرویوان از ناله او گریستند. چون سبب استفسار شد هیکل بقا فرمود در عقبه وفا منتظر ماندم و رائحه وفا نیافتم، چون رجوع نمودم، حمامات قدسی چند را دیدم که در دست کلاب ارض مبتلا و حوریه الهی سؤال از اسامی آنها نمود، جمیع مذکور شد مگر اسمی از اسماء و چون حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات بیرون دویدند و چون حرف ثانی شنیدند بر تراب ریختند و از مکمن غیب ندا بلند شد که زیاده بر این جائز نه. این مضمون آن کلمات مکنونه است نه عین عبارت. باری، ملاحظه نمائید آن اسمی که در آن زمان ذکر نشد چه بود. ملاحظه می نمائید که بی وفایان چه کردند و چه جفائی روا داشتند؛ اذیتی نبود که نکردند و صدمه‌ای نماند که نزدند و به سیف جفا هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه نمودند و این در نزد جمیع واضح و مشهود است. عجب تر از این آن که با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا، اظهار مظلومیت نیز می فرمایند. فاعتبروا یا اولی الألباب...

(یاران پارسی، ص ۱۳۵-۱۳۴)

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

... مقصود از حروف مذکور حرف اول و حرف ثانی اسم مبارک جمال قدم است، یعنی ب و هـ و مقصود مبارک این است که آنچه در هویت این سه حرف مکنون و مخزون است، ظاهر نگشته و عالم کون هنوز استعداد و قابلیت ظهور و بروز تجلیات الهیه را بتمامها نیافته. بتدریج

آنچه در هویت حرف ثالث که متمم اسم مبارک است، مستور و مندمج است، بر عالمیان ظاهر و مکشوف گردد. فرمودند و در مقامی دیگر، مقصد وصف بلائی وارد بر جمال مبارک است که از حد و احصاء خارج و شمه‌ای از آن بر اهل عالم معلوم و مکشوف.
(مائدة آسمانی، ج ۳، ص ۱۳)

قطعة ۷۹: "... پر عنایت فرمودم ... شانه مرحمت فرمودم..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

... و اما پر و شانه که در کلمه مبارکه مکنونه مذکور، آن میثاق الهی است. این عهد و میثاق از برای آن گرفته شده که وفا به عبدالبهاء نمایند، نه این که گلوی مبارک یعنی امر مبارک را بخراشند. ولی به کلی چشم از انصاف بسته به نهایت جفا و اعتساف پرداختند...

(یاران پارسی، ص ۱۳۵)

ب - کلمات مکنونه عربی

قطعة ۳: "كنت في قدم ذاتي و ازلية كينونتي عرفت حبي ..."

در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء آمده است که:

... روزی در مسافرخانه عکا جمعی از احبّاء در محضر مبارک حاضر بودند. مشکین قلم عرض کرد، قربان این که جمال قدم در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند "كنت في قدم ذاتي" (و كنت را به فتح تاء خواند) آیا این خطاب مستطاب را به جناب شما فرمودند؟ حضرت مولی‌الوری فرمودند، كنت به فتح تاء نیست که صیغه مخاطب باشد بلکه به ضمّ تاء و صیغه متکلم می‌باشد و مقصود نفس مقدّس جمال مبارک است که می‌فرماید من در کینونت خود بودم، دیدم محبت من در تو است، ترا خلق کردم و خودم را به تو شناساندم. مثلاً حضرت محمّد رسول‌الله قبل از این که اظهار امر بفرمایند در قدم ذات خود و ازلیت کینونت خویش بودند. ملاحظه فرمودند که حبّ ایشان در قلب حضرت امیر است، آن وقت اظهار امر فرمودند. مقصود این است که مظاهر الهی مادامی که اظهار امر نفرموده‌اند، در کینونت ذات

خود می‌باشند، احدی جز خودشان آنها را نمی‌شناسد و این رتبه را به تعبیر دیگر کرسی بطون گویند و هنگامی که اظهار امر فرمودند از کرسی بطون به عرش ظهور مستوی می‌گردند، چنانچه در قرآن است که "و اللَّیْلُ اِذَا یَغْشَىٰ وَ النَّهَارُ اِذَا تَجَلَّىٰ" مراد از لیل ایامی است که هنوز اظهار امر نفرموده‌اند و مراد از نهار وقتی است که اظهار امر می‌فرمایند...

(مصاییح هدایت، ج ۶، ص ۴۵۴-۴۵۳)

و نیز نگاه کنید به شرح قطعه ۶ عربی.

قطعه ۶: "رضوانک حبیبی..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

اما جواب سؤال اولی در کلمات مکنونه ششم، استعداد شرط است. محبت الله مثل شعاع شمس می‌ماند تا آئینه از زنگ ممتاز نگردد، انوار شمس در آن ظاهر و آشکار نگردد، زیرا ظهور شعاع شمس که محبت الله باشد، مشروط به لطافت و صفای آینه است.

(پیام بهائی، شماره ۲۶، ص ۴)

قطعه ۱۳: "فارجع البصر الیک..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

سؤال از عبارت کلمات مکنون نموده بودی که می‌فرماید، "یا ابن الرّوح فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرأ قیوما" این بیانی است که حضرت مسیح به حواریین در انجیل اشاره فرمودند که آب در ابن است و ابن در شما و این واضح است که چون قلوب صافیه گردد و به تربیت الهی و تعالیم ربّانی مظهر فضائل نامتناهی شود، مانند آئینه گردد و شمس حقیقت در آن آئینه قائم و قادر و مقتدر و قیوم شود به قسمی که هر چه در مقابل آید برافروزد و بسوزد. از عدم فرصت مختصر تفسیر شد. دیگر شما تمعّن و تفکر نمایند تا ابواب معانی بر قلب مفتوح شود.

(پیام بهائی، شماره ۲۶، ص ۴)

قطعه ۴۷: "فاجهد فیه یا عبد."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

... و اما در عبارت کلمات مکنونه مقصود از عبد عبدالبهاء است. (پیام بهائی، شماره ۲۶، ص ۴)

قطعه ۵۷: "لو تشاهد بعینی..."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

... باری سؤال از کلمات مکنونه عربی که می‌فرماید "لو تشاهد بعینی" نموده بودی، انسان چون به مقام فنا رسد و انانیتش بکلی محو گردد وجودش حکم عدم یابد. پرتوی از هستی حق بر او افتد، آن وقت به بصر الهی مشاهده کند و بسمع حق استماع نماید، مانند آهن در آتش صفات حدیدی یعنی سردی و سیاهی و جمودت پنهان گردد و صفات آتش یعنی حرارت و سرخی و ذویان ظاهر و آشکار شود. (پیام بهائی، شماره ۲۶، ص ۴)

قطعه ۷۱: "... فاکتب من المداد الأحمر الذی سفک فی سیلی انه احلی عندی..."

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند:

مقصد تنفید کامل و اتباع تام اوامر و نصایح الهیه است. (پیام بهائی، شماره ۲۶، ص ۴)

برای مطالعه شرح فقرات کلمات مبارکه مکنونه فارسی و عربی به مجله پیام بهائی (شماره‌های ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸) و کتاب کنز اسرار اثر آقای دکتر داریوش معانی مراجعه فرمائید.

از آثار حضرت بهاء الله:

بنام خداوند یکتا

حمد مقدّس از ذکر و بیان و ما فی الإمكان سزاوار حضرت مقصودی است که به یک اراده وجود را از عالم فنا و نیستی به طراز بقا و هستی مزین فرمود. این اراده در مقامی نفس کلمه علیا است که از لسان عظمت قبل از خلق ارض و سماء ظاهر شده و در مقامی به قلم اعلی تعبیر گشته جمیع اسماء و صفات از او ظاهر و به او راجع جلّت قدرته و عظم سلطانه و عزّ برهانه و لا اله غیره...

قل قد فصل من لوح الأعظم كلمة على الفضل و زينها الله بطراز نفسه و جعلها سلطاناً على من على الأرض و آية عظمته و اقتداره بين العالمين ليمجدنّ الناس به ربهم العزيز المقتدر الحكيم و يسبحنّ به بارئهم و يقدّسنّ نفس الله القائمة على كل شيء ان هذا الاّ تنزيلٌ من لدنّ عليم قديم. قل يا قوم فاشكروا الله لظهوره لأنّه كهو الفضل الأعظم عليكم و نعمة الأتمّ لكم و به يحيى كلّ عظم رميم. من توجه اليه فقد توجه الى الله فمن أعرض عنه فقد أعرض عن جمالي و كفر ببرهاني و كان من المسرفين. انه لوديعه الله بينكم و أمانته فيكم و ظهوره عليكم و طلوعه بين عباده المقرّبين...

(آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۳۳۳)

این که سؤال از روایت قبل نمودند "العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل حرفان و لم يعرف الناس حتّى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائلنا أخرج الخمسة و العشرين حرفاً" انتهى. مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بی نیاز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید غطش و ظماء نفس و هوی او را اخذ ننماید. اوست آن کلمه ای که جمیع علوم و فنون در او مستور، اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت؛ اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام. هر نفسی به او فائز شد، او فائز است به آنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت به عالم اراده تجلی فرمود و از اراده به عالم لاهوت و از لاهوت به جبروت و از جبروت به ملکوت و تجلی آن بصورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر. هو در قمیص أنا ظاهر و مکنون بأنا المشهود ناطق. این است آن کلمه ای که

صدر مغلین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت. اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده، یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه به این کلمه مبارکه فائز گردد، خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفاضلین و طوبی للعارفین و در یک مقام مقصود از آن علوم و فنون بوده ...
(اشراقات، ص ۲۶۹-۲۶۷)

قد خلق الکلمة علی هیکل الإنسان و بها اجتذب العالمین. انّ الّذی ما انجذب من کلمة الله لایصدق علیه اسم الوجود انّ ربّک لهو العلیم الخیر و بها بعث الله ما شاء و فصلّ بین المرکین و الموحّدین...

(آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۴۸)

بنام مقصود عالمیان

یا منظر در منظر اکبر مذکوری. هر ذکری از اذکار و هر شیئی از اشیاء را ید فنا به مقتضیات حکمت الهی اخذ نماید مگر آفتاب کلمه حقّ جلّ جلاله را که از افق قلم اعلی اشراق نموده او به بقاء ملک و ملکوت باقی و برقرار است. اگر در این کلمه تفکر نمائی مادام الحیاة به لک الحمد یا اله العالمین ناطق شوی. امروز روز خدمت و روز عمل است، طوبی از برای نفسی که ضوضاء عالم او را از مطلع نور و مشرق وحی منع نمود، حجیات اوهام را درید و به استقامت تمام بر اصلاح عالم قیام نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمرا از قلم اعلی مذکور و مسطور طوبی له طوبی له.

... هذا من امره المبرم و اسمه الأعظم و کلمته العلیا و مطلع اسمائه الحسنى لو أنتم من العالمین.
(کتاب اقدس، فقره ۱۴۳)

ستایش بیننده پاینده را سزااست که به شبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و به ستاره های دانائی بیاراست و مردمان را به بارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است گاهی به آب زندگانی نامیده می شود چه که مردگان بیابان نادانی را به آب دانائی زنده نماید...

(یاران پارسی، ص ۱۹)

... و النفس التي هي المقصود أنها تبعث من كلمة الله و أنها لهي التي لو اشتعلت بنار حب ربها
لا تخدمها مياه الإعراض و لا بحور العالمين...
(آثار قلم اعلى، ج ١، ص ١١٢)

... صل اللهم يا الهى على كلماتك و حروفاتك و على الذين توجهوا اليك و اقبلوا إلى
وجهك و سمعوا نداءك...
(مناجاة، ص ١٥٦)

انه هو حيثئذ حتى في هذا الأفق العزيز المنير ... قل كلما يخرج من فمه انه كمحبي الأبدان لو
أنتم من العارفين كلما أنتم تشهدون في الأرض انه قد ظهر بأمره العالى المتعالى المحكم البديع
إذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصانع بها تظهر الصنایع في كل الأعصار و ان هذا كحق
يقين و يستشرق هذا الإسم على ما يكون و تظهر منه الصنایع بأسباب الملوك لو أنتم من
الموقنين كلما تشهدون ظهورات الصنعية البديعة كلها ظهر من هذا الإسم و سيظهر من بعد ما
لا سمعتموه من قبل كذلك قدر في الألواح و لا يعرفها الا كل ذى بصير حديد و كذلك حين
الذى تستشرق عن افق البيان شمس اسمى العلام يحمل كل شيء من هذا الإسم بدایع العلوم على
حده و مقداره و يظهر منه في مذ الأيام بأمر من لدن مقتدر عليم و كذلك فانظر في كل
الأسماء و كن على يقين منيع قل ان كل حرف تخرج من فم الله انها لأم الحروفات و كذلك
كل كلمة تظهر من معدن الأمر انها لأم الكلمات و ان لوحه لأم الألواح فطوبى للعارفين و هذا
ما نزل في ظاهر الأمر و من كان ناظراً الى حكم الباطن يوقن بأن في كل حرف نزلت من سماء
بيان ربكم الرحمن لكنز روح الأولين و الآخرين و لا يعادلها كلما خلق بين السموات و
الأرضين....

الحمد لله الذى تكلم بكلمة و انها ظهرت في مقام على هيئة الإنسان تبارك الرحمن الذى أنطقه
في الإمكان بأسرار ما يكون و ما كان و في مقام آخر ظهرت على هيئة الصور و نفخ فيه اذاً
انصعق من في السموات و الأرض الا من تمسك بالله ربنا العزيز المنان و في مقام جرت و
سالت كأنها روح الحيوان طوبى لمن تقرب و فاز انه من اهل السفينة الحمراء لدى الله المقتدر
العزيز المستعان...

حمد مقدس از عرفان من في الإمكان ساحت اقدس حضرت قیومی را لایق و سزاست كه
بكلمة عليا جميع من في الأرض و السماء را از نیستی ببحث بات به عالم هستی آورد و آن
كلمه در هر مقام به يك تجلی از تجلیات حق جل جلاله و عظم كبریائه ظاهر؛ هنگامی ماء

حیوان از او جاری و عالم را از آن حیات بخشید و پاینده نمود و گاهی نار محبت از او ظاهر و عشاق را بنار فراق در بادیه‌های اشتیاق مشتعل نمود و برافروخت. اگر جمیع السن ممکنات بخواهد تجلیات این کلمه علیا را علی ما هی علیه وصف نماید و یا ذکر کند، البته خود را عاجز و قاصر مشاهده نماید، جلّت عظمتها و کبر مقامها و عظم شأنها و این کلمه مع عظمت و شوکت و قوت و قدرت و نفوذ در مقامی از قلم اعلی ظاهر و قلم بعد از اصغاء امر مبرم از لسان اراده مالک قدم منصعق و مدهوش مشاهده شد و جز حق آگاه نه تا مدت و زمان بی‌هوشی او را ذکر نماید. حال در عظمت و رفعت مالک قدم و سلطان کلمه و منزل آیات تفکر نما. این است مقامی که اولیا و اصفیا را متحیر نموده و خاتم انبیا روح ما سواه فداه ربّ زدنی فیک تحیراً فرموده. چه که این حیرت محبوب بوده و هست، طوبی للعارفین...

حمد محبوبی را لایق و سزا که از خامه و بنان ابواب لقا بر عالمیان مفتوح نمود ... ندای کلّ را شنیدیم و کلّ بطراز ذکر الهی فائز شدند. لعمرا لله هر کلمه‌ای خیر اوّلین و آخرین در او مستور؛ در مقامی مانند سحاب مشاهده می‌شود که اَمطار فضل الهی من غیر انقطاع از او جاری؛ عالم عرفان لم یزل و لایزال از او سرسبز و خرّم، تعالی مالک القدم الذی ینطق فی هذا الحین انه لا اله الاّ انا المسجون الغریب؛ و هنگامی ماء حیوان است از برای وجود، چه که هر نفسی فی الحقیقه از او آشامید، به حیوة باقیه دائمه فائز شد، لعمری نسیم عنایت که در سحرگاهان مرور می‌نماید عظام رمیمه را حیوة جدید بدیع عطا نماید. عالم را به کلمه‌ای مسخر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح. اگر شرح آن علی ما ینبغی و یلیق له ذکر شود بطول انجامد. یک تجلی از تجلیاتش در مرآت حبّ اشراق نمود کلمه مبارکه انا المحبوب در او مطبوع. بحری است دارا و جامع، هر چه اراده شود از او ظاهر گردد، تعالی تعالی هذا المقام الاعلی الذی کینونة العلوّ و السموّ تمشی عن وراثه مهلاً مکبراً. این مقامات از قلم اعلی جاری تا کلّ مقام ذکر الهی را بدانند و این درّ ثمین را که ائمن از ما فی الغیب و الشهود است در خزائن قلوب به اسم محبوب حفظش نمایند. انتهى...

وجود از کلمه الله موجود و کلمه الله از ظهور ظاهر. اوست کتاب مبین و حصن متین و اوست مطلع سرّ مکنون و مشرق اسم مخزون کتب الله به ذکرش زینت یافت و عالم به نورش منور گشت، عملش یفعل ما یشاء و اراده‌اش یحکم ما یرید. بنیان هستی به اسمش محکم و عالم حکمت و بیان به آثار قلمش منظم...

حمد مقدّس از عرفان کائنات حضرت مقصودی را لایق و سزااست که به یک نظر عنایت ذرّه را به طراز آفتاب ظاهر فرماید ... اوست مقتدری که به یک تجلّی از تجلّیات اسم اعظم عالم را منور فرمود و میزان را ظاهر نمود و صراط را أمام وجوه عباد نصب کرد و به همان تجلّی که در مقامی به کلمه ذکر می شود و در مقامی به مشیت و در مقامی به اراده و امثال ذلک صور ظاهر و صیحه مرتفع و اهل قبور متحرّک تعالی سلطان و تعالی قدرته و تعالی عظمته قد خلق کلّ شیء بکلمه من عنده و کیف یقدر أن یعرف منشئها و خالقها و مظهرها...

... قد ظهرت الكلمة التي سترها الابن انها قد نزلت على هيكل الإنسان في هذا الزمان. تبارك الربّ الذي هو الأب قد أتى بمجده الأعظم بين الأمم توجّهوا اليه يا ملأ الأخيّار...
(آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۳۶)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... امراد از کلمه این است که عالم کائنات بمنزله حروف است و جمیع بشر بمنزله حروفات. حرف منفرداً معنی ندارد، معنی مستقل ندارد؛ لکن مقام مسیح مقام کلمه است که معنی تامّ و مستقلّ دارد، لهذا کلمه گفته می شود و مقصد از معنی تامّ فیوضات کمالات الهیّه است، چه که کمالات سائر نفوس جزئی است و از خودشان نیست و استفاد از غیر است، لکن حقیقت مسیحیّه دارای کمالات تامّه و مستقلّ است. مثلاً این چراغ روشن است، ماه روشن است؛ اما نورشان بذاته لذاته نیست، استفاد از غیر است. ولی حضرت مسیح مانند آفتاب است، نورش از خود او است، نه مقتبس از شخص دیگر. لهذا او را به کلمه تعبیر می کنیم، یعنی حقیقت جامعه دارای کمالات تامّه و این کلمه بدایت شرفی دارد نه زمانی؛ چنانچه می گوئیم این شخص مقدّم از کلّ است، یعنی از حیث شرف و مقام نه زمان؛ نه آن است که کلمه اوّلی داشته باشد، نه، بلکه کلمه نه اوّلی دارد نه آخری...
(مجموعه خطابات، ص ۷۳۸-۷۳۷)

... این که در تورات می فرماید که خداوند روحش را در آدم دمید، این روحی است که مانند نطقی است از ناطق حقیقی صدور یافته و در حقیقت آدم تأثیر نموده؛ اما قیام ظهوری اگر مقصد تجلّی باشد نه تجزّی، گفتیم آن قیام و تجلّی روح القدس و کلمه است که بحقّ است. در انجیل یوحنا می فرماید در بدو کلمه بود و آن کلمه نزد خدا بود. پس روح القدس و کلمه تجلّی حقّ است و روح و کلمه عبارت است از کمالات الهی که در حقیقت مسیح تجلّی

نموده و آن کمالات نزد خدا بود، مثل آفتاب که در آئینه بتمام ظهور جلوه نموده؛ زیرا مقصود از کلمه جسد مسیح نیست بلکه مقصد کمالات الهیه است که در مسیح ظاهر شده، چه که مسیح مانند آئینه صافی بود که مقابل شمس حقیقت بود و کمالات شمس حقیقت یعنی ضیاء و حرارتش در آن آئینه ظاهر و عیان بود. چون در آئینه نظر کنیم، آفتاب مشاهده کنیم و گوئیم این آفتاب است؛ پس کلمه و روح القدس که عبارت از کمالات الهیه است تجلی الهی است. این است معنی آیه انجیل که می فرماید کلمه نزد خدا بود و خدا کلمه بود. زیرا کمالات الهیه ممتاز از ذات احدیت نیست و کمالات عیسویّه را کلمه خوانند بجهت این که جمیع کائنات بمنزله حروفند؛ از حرف معنی تامّ حاصل نمی شود ولی کمالات مسیحیه مقام کلمه دارد بجهت این که از کلمه معنی تامّ استفاده می شود. چون حقیقت مسیحیه ظهور کمالات الهیه بود، لهذا بمثابه کلمه بود ... شمس حقیقت چنانکه گفتیم لم یزل بر حالت واحده بوده است؛ تغیر و تبدیلی ندارد؛ تحویل و انقلابی نجوید؛ ازلی است؛ سرمدی است. ولی حقیقت مقدسه کلمه الله بمنزله آئینه صافی و لطیف و نورانی است؛ حرارت و ضیاء و صورت و مثال، یعنی کمالات شمس حقیقت، در آن جلوه نماید. این است که حضرت مسیح در انجیل می فرماید پدر در پسر است، یعنی شمس حقیقت در این آئینه جلوه نموده است. سبحان من أشرق علی هذه الحقيقة المقدسة من الكائنات. (مفاوضات، ص ۱۵۸-۱۵۷)

... این معلوم است که حرف عضوی از اعضای کلمه است. این عضویت عبارت از استفاضه است؛ یعنی این حرف مستفیض از کلمه است و ارتباط روحانی به کلمه دارد و جزء او محسوب می شود. حواریون بمنزله حروف بودند و حضرت مسیح جوهر کلمه و معانی کلمه که فیض ابدی است، پرتوی بر آن حروف افکنده بود و چون حرف عضوی از اعضای کلمه است، لهذا معنی مطابق کلمه است...

... حقیقت نبوت که کلمه الله و مظهریت کامله است بدایتی نداشته و نهایتی ندارد ولی اشراقش متفاوت...

ای کنیز خدا نامهات رسید؛ دلیل بر آن بود که توجه به کلمه الله کردی و توسّل به حضرت کبریا نمودی؛ مؤمنی و موقن؛ متنبهی و بیدار؛ دانایی و هشیار. بدان که حقیقت کلمه الله را جز نفس کلمه ادراک ننماید، زیرا حقیقت کلمه مقدس از ادراک مادون است و سائر نفوس در ظلّ کلمه هستند. هر مادونی ادراک مافوق نکند، مثل حجر و شجر، هرچه ترقی نماید،

ادراک حقیقت حیوان ننماید و حیوان هر چه ترقی نماید حقیقت انسان ادراک نکند. پس انسان هر چه ترقی کند، به حقیقت کلمه الله پی نبرد؛ نهایت درجه آن است ادراک فیوضات و تجلیات کلمه الله کند. اما مقام تو انشاء الله از بنات ملکوتی و از فیض لاهوت بفضل حضرت معبود نصیب گیری و اما مقام من عبودیت جمال ابهی است. این عبودیت را به هیچ مقامی تبدیل ننمایم و علیک البهاء الأبهی.

ای ثابت بر پیمان نامه ای که به تاریخ بیست و هفتم نisan سنه ۱۹۲۰ مرقوم نموده بودی وصول یافت ... از خصائص حقیقت مظاهر مقدسه این است که شجره مبارکه روز بروز نشو و نما نماید و ریشه به هیچ تیشه منقطع نگردهد؛ اگر جمیع آفاق هجوم نمایند کاری نتوانند، بلکه درخت بهشتی روز بروز ریشه محکم نماید و فروع برویاند و شکوفه بنماید و ثمرات طیبه به بار آرد "مثل کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء و تؤتی أكلها فی کلّ حین" ...

ای مفتون حقیقت و منجذب ملکوت الله نامه مفصل رسید ... مرقوم نموده بودی که شاگرد مدرسه ترقی روحانی هستی. خوشا به حال تو؛ اگر مدارس ترقی به مدرسه کلیه ملکوت منتهی گردد، علوم و معارفی حاصل شود که انسان لوح منشور امکان را نامتناهی بیند و جمیع کائنات را حروف و کلمات مشاهده کند و درس مقامات معنوی خواند، آیات توحید در ذرات کائنات بیند و نداء رب الملکوت بشنود و تأییدات روح القدس مشاهده نماید و چنان وجد و طرب یابد که در عرصه وسیع امکان ننگجد، آهنگ ملکوت کند و به جهان لاهوت شتابد. هر مرغی چون پر برویاند، در زمین استقرار نیابد، به اوج اعلی پرواز نماید، مگر مرغانی پابسته و یا بال و پر شکسته و یا آلوده به آب و گل نموده...

ای طالب ملکوت نامه شما واصل، مضمون مفهوم گردید. از حقیقت سؤال نموده بودید. حقیقت کلمه الله است که محیی عالم انسانی است؛ کوران را بینا کند و کران را شنوا نماید و گنگان را گویا کند و مردگان را زنده فرماید؛ عالم دل و جان روشن کند و ظلمات غفلت و ضلالت را زائل فرماید؛ جمال و کمال و نورانیت و روحانیت عالم وجود به کلمه الله است و این است مرجع کلّ و مقصود کلّ و محیی کلّ و منور کلّ و مربی کلّ و طریق وصول به این حقیقت محبت الله است. چون نور محبت الله در زجاجة قلب برافروزد، آن روشنایی راه بنماید و به ملکوت کلمه الله برساند و اما سبب ظهور محبت الله، بدان، توجه الی الله است...

آیتها المقبلة الى ملكوت الله اعلمی أن الكلمة عبارة عن المعانی الکلیّة الإلهیّة و هذه المعانی كانت معلومات لله ثمّ ظهرت و تحقّقت هذه المعانی و الأسرار فی الحقیقة العیسویّة و هذا معنی تجسّد تلك الكلمة أی ظهورها فی الحقیقة الساطعة فی ذلك الجسد و لا شكّ ان تلك المعانی الکلیّة الّتی هی معلومات الله كانت فی عالم الأحدیة عین الحقّ لأنّ فی عالم الحقّ وحدانیة صرفة و لا شكّ انّ تلك المعانی الکلیّة الفائضة من الرّبّ علی الحقیقة المسیحیة كانت هی سبب ایجاد الكائنات و ظهور الموجودات و أنّی اختصرت فی البیان ولكن اظهرت لك حقیقة التّبیان فتفکّر فی حتّى یفتح الله علی قلبك ابواب المعانی و تعرفی تمام معانی هذا البیان...

ایّد اللهم سریر السّلطنة العظمی بجنودٍ من الملائة الأعلى ... حقائق اشیاء و اعیان ممکنات و شئون و احوال کلّ در ظلّ کلمة الله است و آن نافذ است زیرا مانند آفتاب است؛ حرارت و ضیاء شمس در جمیع اشیاء نافذ است. لهذا آنچه از قلم اعلی صادر، واقع گشته و خواهد شد...

... و از بیانات غصن اعظم عبدالبهاء در جواب شیخ فرج الله در حیفا در خصوص اختلاف معتزله و اشاعره در موضوع حادث یا قدیم بودن قران در عصر خلفاء عباسی، قوله:
کلام بر سه قسم است، یک لفظی که عبارت از تموج هوا باشد که صماخ گوش را متأثر می کند و یا مرکّب و مشکل. حروفات یکی تصوّری، یعنی مطلبی که آن را انسان پس از تعقل می فهمد و یکی معنوی؛ هر دو اوّل حادث است. ولی سومی قدیم است، چون راجع به علم الهی است و مبدء آن کلمات در علم خدا است، لذا قدیم است.

■ (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۴۲)

حضرت بهاء الله می فرماید:

هذا ما نزل من سماء المشیة لمن سئل عن الآیة المنزلة فی احسن القصص ... حمد مقدّس از شایبة ممکنات و منزّه از شبهه کائنات بساط اقدس ارفع امنع مالک وجود و ملیک غیب و شهودی را لایق و سزا است که به امر میرم قلم امر را مطلع اسرار قدم و معین حیوان از برای اهل عالم مقرر فرمود تا جمیع امم به حیوة باقیه ابدیه فایز شوند و آن کوثر حیوان به شکل کلمه مابین بریّه ظاهر شد و به یک اشراق تجلّی فرمود و آن تجلّی به اختلاف مرایا در صور مرایا ظاهر و هویدا و آن کلمه صور اوّلیه است که نفس سبحانی به نفس رحمانی در او دمید و به آن ارواح کلّ را اخذ فرمود و هم روح جدید بخشود. در بعضی از مرایا به هیئت و اثر نور

ظاهر و او را به مطلع ظهور هدایت فرمود و در بعضی به شکل نار باهر و او را به بشس القرار که مقرر فجّار است راجع نمود و این کلمه مبارکه اوّلیّه بکلّ اسماء نامیده شده. در مقامی به صور و در مقامی به ناقور و هم چنین به صراط و میزان و امثال آن و او است علّت حشر و بعث کلّ اشیاء عمّا خلق فی الأرض و السّمآء و بها ظهر کلّ ما نزل فی الكتاب من السّاعة و اشراتها و القيامة و ما ینظر فیها و أنّها فی مقام لا توصف بوصف و لا تذکر بذکر و فی مقام توصف بالصّفات العلیا و تذکر بالاسماء الحسنی و أنّها لهی المشیة الأوّلیة الّتی خلقت بنفسها لنفسها و خلق بها ماسویها...

و نیز نگاه کنید به ذیل "کبریت احمر".

کوثر

از آثار حضرت عبدالبهاء:

کوثر اصلش مشتق از کثرت است که به معنی ازدیاد است. کوثر الهی الیوم نفحات قدس است که محیی ارواح است. (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۹۵)

ک و ظ

حضرت بهاء الله در صدر لوح فؤاد چنین می فرماید:

ک ظ نادیناک عن وراء قلزم الکبریاء علی الأرض الحمراء من افق البلاء انه لا اله الا هو
العزیز الوهاب... (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۶۷)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و اما ک و ظ حروف مقطعه که در بدایت لوحی از الواح مبارک صادر مقصد اسم کاظم است... (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۸)

کینونت

از آثار حضرت بهاء الله:

... و بظهور کینونتک الدائمة بشرنی یا ظاهر فوق ظاهری و الباطن دون باطنی.
(ادعیه محبوب، ص ۵۸)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... جميع طوائف و قبائل و علما و فضلا و امراء و وزراء که به ساحت اقدس فائز شدند اقرار و اعتراف بر عظمت و اقتدار و علو مقام مظهر ظهور و جمال قیوم نمودند و در سؤالات خویش به اقرار و اعتراف خود اجوبه مقننه شنیدند. ولی مسئله ظهور کینونت غیبیه را بر خویش آسان نتوانستند. اما در عظمت رحمانیه و قدرت و قوت کبریائی و جلال و جمال ربانی ابدأ شبهه نداشتند...
(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۱۹-۱۱۸) ■

و نیز نگاه کنید به منتخباتی از آثار، ص ۵۲-۵۰.

کیمیا

از آثار حضرت بهاء الله:

هذا كتاب نزل بالحقّ وفيه يذكر ما يقرب الناس الى الله ... و اما ما سئلت في علوم الغريبة فاعلم بأنّ كلّما سمعت من هذه العلوم اكثرها لايسمن و لا يغنى و لو يطّلع الإنسان بها و ما يغنى هو علم الذي كان مكنوناً في خزائن علم ربّك و ما اطّلع به الاّ الله العليّ العالم العليم و سمّي بلسان الحكماء صنعة المكنوم و سرّ المكنون و لعمرى انه لعلم شريف و من ايده الله عليه و عرفانه ليطلع بأسرار الخليفة و يستغنى عن دون الله و يكون مطمئناً في قدرة ربّه و يكون من الموقنين و انا كتبنا في ذلك العلم رسائل شتى ولكن ما اطّلع بحرفٍ منها احد لأنّ يد الله عليه و انه يرزقه من يشاء من عباده و انه لهو السلطان الواهب المعطى الكريم و اذا نزلنا علمه في اللوح ليصعب عليك عرفانه على ما هو عليه و لذا امسكنا القلم عن ذكره لعلّ الله يحدث بذلك امراً يرفع به

الحجاب بینی و بینک و نعلمک بالحضور و تكون فيه على بصيرة و يقين و ان منعت عن التّقرّب الى شطر القدس من قضاء المثبت و بقي العبد في الملك لتنزل علمه في اللّوح و نرسله اليك رحمة من لدنا عليك و على الذين جعلهم الله كنائز سرّه و حفظة علمه و أنّه خير حافظ و حكيم قل الله اعلم من كلّ ذي علم يخلق العلم كيف يشاء في كلّ شيء و عنده علم السموات و الأرض و علم العالمين تالله الحقّ لو تفحصّ اليوم في أقطار السموات و الأرض لن تجد العلم عند احد ولو يتكلّمون في علم لا يعرفونه بل يتكلّمون بما رشح عليهم من رشات هذا البحر على قدرهم و شأنهم ولكن نحبّ أن نترشّح عليك بأنمّها و تكون من العارفين و البهّاء الّذي أشرق عن افق البقاء عليك لينقطعك عن دون الله و يستقيمك على الأمر و تكون من الرّاسخين.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای ثابت بر پیمان مکتوب شما واصل شد ... اما در مسئله کیمیا این قضیه در تحت عصمت و ستر الهی است؛ هنوز یوم ظهورش نیامده و تا یوم ظهورش که درجه کمال این عالم است نیاید حصولش ممتنع و محال است. لهذا آنچه می کوشند و خانمانها به باد می دهند و صرف این مسئله می نمایند عاقبت بی نتیجه و ثمر است...

ای طالب سرّ اخت النّبوة این سرّ عظیم کنز مکنون حضرت قیوم است و حفظش امر محتوم. لهذا، ید قدرت و غیرت الهیه سترش می نماید، در وقتش آشکار خواهد شد. به قوت بازو و کثرت سعی و حُسن ادراک و فهم عبارات تنها تمام نگردد. حال چون وقتش نیست دست نگهدارید، علی العجالة ما از حقّ می طلیم که نصیبی از فهم عبارات الهیه در این خصوص ببرید. اَنَّهُ یؤیّد مَنْ یشاء علی ما یشاء ع

ای بنده الهی نامه شما رسید و معلوم گردید که از جواب سابق محزون شدید. مقصود نه چنان بودی، بلکه مراد این بود که آن سرّ مکنون و رمز مصون در ایام مظاهر مقدّسه مکتوم ماند. حال افشای آن جائز نه، زیرا نظم عالم بر هم خورد و امور مختل گردد. حال، شما این را ملاحظه نما که مظاهر مقدّسه متعرض این گونه امور نگشتند، یقین است که ید عصمت الهیه بر آن است، اگر نبود، تا به حال راز هر محفلی بود و گلدسته هر مجمعی. پس تو کنز قدیم طلب و نفوذ عظیم خواه تا آثار باهره جمیع آفاق را احاطه نماید. این است حرفت باقیه؛ این

است موهبت دائمه؛ این است اکسیر نافذه در قلوب و ارواح؛ این است منور اشباح و علیک
البهاء الأبهی

و نیز نگاه کنید به ذیل "یاقوت"

گرگ و میش

از آثار حضرت بهاء الله:

ذکر من لدنا لمن آمن بالله المهيمن القيوم ... ای پروردگار جنود و دارای غیب و شهود، از
قلم تقدیر کلمه نجاتی از برای نفس خود مرقوم دار. جان دادن و در راه رضای دوست به صد
هزار بلا یا و رزایا داخل شدن محبوب جان بوده و خواهد بود. چیزی که قلب را می گدازد و
جسد را می کاهد ظهور اعداست در قمیص احباء. یا محمد، غزال بر احدیه را صیاد کین در
کمین. امروز روزی است که گرگ و میش از یک چشمه آب می خورند، یعنی موافق و
منافق در حول حق بر خوان نعمتش حاضرند. از حق می طلیم نفوس غافله را آگاه فرماید و از
نسمات صبحگاهی در این یوم روحانی محروم نفرماید...

لا و الا

از آثار حضرت بهاء الله:

... و این طلب طالب را حاصل نشود مگر به نثار آنچه هست یعنی آنچه دیده و شنیده و
فهمیده، همه را به نفی "لا" منفی سازد تا به شهرستان جان که مدینه "الا" است واصل شود.
(آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۷۶) ■

و نیز نگاه کنید به مقاله "از مسکن خاکی" در نشریه سفینه عرفان، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۲.

لفظ و معنی

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهی

ای صهر ذبیح و ترجمان در لسان ملیح السن مختلف و لغات متفاوت، لکن مراد از جمیع تصویر معانی است و تفهیم مقاصد وجدانی. پس اصل معانی و فرع نطق لسانی. تا توانی جوهر معانی الهی را تحصیل کن و حقائق و اسرار رحمانی را کشف فرما؛ چه که روح حیات عالم معانی موجوده در قلب آدم است و قوه محرکه در جسم امکان حقائق موجوده در نفس رحمن است. انسان باید ترجمان جنان گردد و مبین وحی آسمان. در این صورت به هر لسانی ناطق است و به هر لغاتی لافظ صادق و البهاء علیک و علی کل ثابت راسخ. ع ع

ای یار مهربان دو نامه از شما رسید ... ترجمه مانند قشر است و اصل مانند مغز؛ زیرا عبارت در نهایت فصاحت و بلاغت است و ترجمه ممکن نیست. حال مقصد آن است که طالبان رائجی از آن ریاض استشمام بنمایند. اصل، کلام حق است و ترجمه بیان خلق. این الثریا من ثری و علیک البهاء الأبهی.

... پیغمبران را از کتب و صحف مقصود معانی است نه الفاظ؛ مراد حقیقت است نه مجاز؛ ماده است نه صورت؛ گوهر است نه صدف. آن حقیقت معانی کلّیه که رهبر پیغمبران است یکی است و آن دستور العمل کلّی... (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۵۷)

و نیز نگاه کنید به ذیل "شعر و ادب"

لقا - لقاء الله

از آثار حضرت بهاء الله:

هو العزیز المحبوب جمیع از برای لقای الهی خلق شده اند و کلّ را از این مقام اعلی قسمت بوده و هست و لکن احتجاجات خلق مابین فیض قیاض و احبای او حایل شده و این متعلق به

ظاهر است و در باطن هر نفسی که به او امر الهی عامل شد و به کتاب اقدس که از ملکوت مقدس نازل گشته تشبث جست او از اهل لقا عندالله محسوب است.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای منجذبه به نفحات الهی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید ... ای امه الله حقیقت لقا من حیث الروح است و جوهر خطاب در آن عالم است...
... قریب فی الحقیقه به روح است نه به جسم و امداد و استمداد روحانی است نه جسمانی. با وجود این چنین امید است که از هر جهت قریب حاصل گردد...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۲۷۰)

... اصل امر و حقیقت قریب ثبوت بر دین الله است و خدمت امرالله و عبودیت در گاه احدیت. این لازم...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۴۹)

... انک ابصرت تصویر عبدالبهاء الجسمانی المنطبع بشعاع الشمس الناسوتی و فاضت عیناک بالعبرات. فاطلبی من الله یریک تصویره الروحانی بشعاع ساطع من الملكوت الرحمانی. هنالک تأخذک جذبات الله و تجعلک جمرة نار ملتبهة بحرارة محبة الله...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۳)

لوح محفوظ

از آثار حضرت بهاء الله:

... ای ربّ أشهد فی موقفی هذا رغماً لمن أعرض عنک أنت الله لا اله الا أنت و هذا یومک الذی تزین بذکره صحائفک و کتبک و ألواحک و الذی ینطقُ إنه لهو الکنز المخزون و الغیب المکنون و اللوح المحفوظ و السرّ المستور و الكتاب الممهور و إنه لهو المطاع فی کلّ ما حکم و أمر و أظهر و المحبوب فی ما یأمر بسلطانہ و یحکم بقدرته... (مناجاة، ص ۱۹۱)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای سید العابدین هر چند آن کتب و صحائف صفائح جواهر بود و کنزی عظیم ولی اصل آد الواح در دیوان ملکوت ابهی مضبوط و مقید. این نقشی بود از آن لوح محفوظ و رقّ منشور لهذا آسیبی به آنها نرسیده و شما مسرور و مشعوف و محظوظ باشید که در سبیل الهی به چنین مصیبتی گرفتار گشتید. از حقّ می طلبیم که پاداش آن دل سوختگی در انجمن ملاً اعلیٰ رخو افروخته و گنجی اندوخته یابی و فضل و عنایت جمال ابهی آن سینه چون آئینه را به مضامیز و معانی آن الواح مشروح و منشرح فرماید. تا توانی بر عبودیت آن دلبر آفاق ثبات و استقامت نما. این است لوح محفوظ و این است رقّ منشور که از دست هر خائنی محفوظ است و پُرّ متعرّض اهل خانه مباشید؛ جهل و نادانی است و غفلت و نافرمانی. انشاء الله بلکه بخلوص و حُسن سلوک شما و تأییدات الهیه در مستقبل نادم و پشیمان گردد. در هر صورت شه مهربانی نمائید و علیک التّحیة و الثّناء ع

و نیز نگاه کنید به ذیل "جنت - جنت فردوس". ■

حضرت ولیّ امرالله در توفیق جناب حاج محمود قصابچی که به تاریخ ۸ جولای ۱۹۲۹ مورّخ است، چنین می فرماید:

... و اما سؤالکم عن اللّوح المحفوظ فتفضّل حضرت به بأنّ اللّوح المحفوظ هو تعبير روحانی و لیس له وجود ذاتی و فی مقام آخر المراد هو جمال القدم و الهيكل المکرّم لأنّ ذاته المتعالی محیط بعلوم الأوّلین و الآخرین...

لوح ملاح القدس

از آثار حضرت بهاءالله:

بر هر یک از اجبّاء لازم لوح ملاح القدس را که قبل از مهاجرت از عراق مرقوم شده بخوانند و در او تفکّر نمایند تا ما ظهر و ما یظهر من بعد را از ما رُقّم من قبل ادراک کنند. طوبی للعارفین. جمیع بلائی و آمده در آن لوح از قبل ثبت شده، أن اقرئوا و تفکروا. الخ (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۸۹)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... بسیار مواظب باشید و شب و روز مراقب گردید تا معتسفی صدمه‌ای نزنند. لوح ملاح القدس را بخوانید تا به حقیقت پی برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش بتمامه خبر داده‌اند ان فی ذلک لَعِبْرَةٌ لِّلْمُتَبَسِّرِينَ و موهبة للمخلصین...
(مکاتیب، ج ۳، ص ۴۲۶-۴۲۵)

ای بنده آستان مقدس نامه‌ای که در پانزدهم شباط مرقوم نموده بودید ... و اما لوح ملاح القدس که می‌فرمایند بر هر یک از احباء قرائتش لازم، آن لوح مبارک اگر بانصاف قرائت گردد، آنچه از میرزا یحیی در نقض عهد حضرت اعلی و آنچه بعد از جمال مبارک از بی‌وفایان صادر، جمیع واضح و مشهود. این است که می‌فرماید تا ما ظهر او یظهر من بعد را از ما رَقْمٍ مِنْ قَبْلِ ادْرَاکِ نَمَائِدِ... ■

فقراتی از لوح ملاح القدس در ذیل "سفینه" مندرج است.

لیلة القدر

از آثار حضرت بهاء الله:

و اما ما سئل فی لیلة القدر قل قد ظهر یوم الأعظم و طافت حوله لیلة القدر بعد الذی اظهرناها و زیناها بطراز اسمنا المنیع لما قضت لاینبغی ذکرها تمسک بیوم الأعظم الذی فیہ تجلی الله علی کلّ الأشياء ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید. قد فسرها من بشر الناس بظهوری انها زینت بما نزلت فیها الهاء الّتی انشعبت منها بحور الأسماء أن اعرف و کن من الشاکرین فی ظاهر الظاهر انها لیلة فیها ولد محبوب العالمین و نزل ذکرها فی لوح الذی زیناه بهذا الذکر العزیز البدیع...
(مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۷)

... فیا بشری لهذا اللیل الذی استضاء منه کلّ الأيام و لایعقل ذلک الا کلّ موقن بصیر و قد طافت فی حوله لیالی القدر و نزلت فیہ الملائكة و الروح بأباریق الکوثر و التسنیم و فیہ زین کلّ الجنان بطراز الله المقتدر العزیز المنان...
(ایام تسعه، ص ۴۹)

الأقدم الأعظم الأعلى

قد زَيْنَا ليلة القدر بالهَاء ليوقننَ اهل البهَاء بهذا الاسم الأعظم العظيم بها زَيْن الفرقان من قبل ، اذا رَكَب بالواو ظهرت السَّتَّة لو أنتم من العارفين. طوبى لمن تمسَّك بها منقطعاً عن العالمين أنها لسرّ المستور الذي زينت به كتب الله المقتر المهيمن العزيز الكريم. بها قدّرت مقادير كل شيء في الألواح و فصل كل امر حكيم. انّ الذين أعرضوا اولئك من الظالمين و الذين أقبلوا اولئك من جواهر الخلق نشهد أنّهم من المقرّبين أن اعرفوا يا احبائي ما وهبناكم بفضل من عندنا و كونوا من الشاكرين.

ليلة القدس

از آثار حضرت بهاء الله:

في ليلة القدس عند اشراق شمس البهَى باسم الله الأعلى الأبهى هذا كتابٌ ينطق بالحقّ و فيه يذكر ما بشر به افئدة العارفين قل انا قدّرنا في هذه الليلة بهجةً لأصفيائنا ثم سروراً لعبادنا المقربين قل أن يا اهل الأرض اسمعوا نداء الله عن سدرة القدس في هذا الوادي المقدس المنير بأنّه لا اله الا هو و انّ علياً قبل نبيل كسلطان الوجود و كلُّ عبادكّه و كلُّ كمن الرّاجعين...

(اسرار الآثار، ج ٤، ص ٤٩٠-٤٨٩)

از بیانیین یأس حاصل شده، شاید از دراویش محبّت حاصل شود ... و این لیل مبارک ر لیلۃ القدس نامیدیم.

(اسرار الآثار، ج ٤، ص ٤٩١)

... امیدواریم که لیلۃ مبارکه را لیلۃ الإتحادیه قرار دهید و کلّ با یکدیگر متحد شوید و به طراز اخلاق حسنة ممدوحه مزین گردید...

(اقتدارات، ص ٢١٧)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... ليلة القدس شبی است که در قشله لوحی صادر و همچنین لوحی که بجهت درویش صدقعلی نازل شده و جمیع احباء را به اتحاد و اتفاق دلالت فرمودند و این لوح در ضمن کتابی طبع شده...
(مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳۸-۳۳۷)

... در قشله شبی از قلم اعلی به نام او [درویش صدقعلی] تخصیص یافت که هر سال درویشان در آن شب انجمنی بیاریند و گلزار و گلشنی مهیا کنند و به ذکر حق مشغول گردند. بعد حقیقت درویشان از فم مطهر بیان گشت که مقصود از درویشان نفوسی عالم گرد و شب و روز در طیش و نبرد نیستند، بلکه مراد نفوسی هستند که از ماسوی الله فارغ و به شریعة الله متمسک و در دین الله ثابت و بر میثاق الله راسخ و بر عبودیت الهیه قائم و در عبادت قدمی راسخ دارند، نه به مصطلح اهل ایران سرگشته و پریشان و حمل بر دیگران و سرحلقه بی ادبان...
(تذکرة الوفا، ص ۳۷)

از آثار حضرت ولی امرالله:

... يا ليلة القدس عليك من التّحيّات أكملها و ابهاها و من الصلوات أطيبها و أزكيها يا قرّة عين الإبداع و غرّة أيام الله و مطلع العصر الأعزّ الأكرم و مبدأ القرن المبارك الأفخم بحلولك فتح باب الأعظم على وجه العالم و ظهر السرّ الأكنم و سطع النور الأقدم و امتدّ الصراط الأقوم...
(توقيعات مبارکه، ص ۱۸۹)^۱

^۱ ... و این ليلة القدس که عید به افتخار درویش صادقعلی قزوینی ... می باشد، شب دوم رجب است و در لوحی دیگر نیز خطاب به وی گل مولی در آن شب شادمانی مقرر و مقامی بزرگ در شأنش مستطر گشت...
(اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۹۱)

از آثار حضرت بهاء الله:

... كذلك اسسنا لك ببيان الإيمان من ماء الحكمة و البيان و هذا ماء الذي كان مستوى عرش ربك الرحمن و كان عرشه على الماء ففكر لتعرف و قل الحمد لك الله رب العالمين.
(آثار قلم اعلى، ج ١، ص ١٩٩)

چون اهل فلک الهی به اذن ملاح قدسی در سفینه قدمی به اسمی از اسماء تشبث نموده بر بحر اسماء روان گشتند و قطع مراحل تحدید نمودند که شاید به یمن همت سلطان تفرید به شاطیئ توحید در آیند و از جام تجرید بنوشند؛ باری، به اعانت ربانی آن فلک صمدانی بر آب حکمت روحانی حرکت می نمود و سیر می فرمود تا به مقامی رسیدند که اسم ساکن از اسم مجری سبقت گرفت و غالب شد. لذا سفینه روح سکون یافت و از حرکت ممنوع گشت...
(آثار قلم اعلى، ج ٥، ص ١٨٢-١٨١)

هذا ما نزل من سماء المشية لمن سئل عن الآية المنزلة في احسن القصص .. الماء الجاري عن جهتين العرش المستقر عليه مجمع البحرين من الاسمين على قدر كان عند الله مقدورا انه لما علق به حيوة العالم يطلق عليه اسم الماء فلما احترق منه سبحات الجلال يطلق عليه اسم النار...

و نیز حضرت بهاء الله می فرماید:

هو الأقدس الأعظم العلى الأبهى

الحمد لله الذى خلق الماء من بيانه الظاهر فى ملكوت البقاء ثم نظر اليه انه ارتعد فى نفسه و انجمد جزء منه اذ اظهرت الأرض الغبراء من قضائه المثبت فى عالم البداء فلما انفصلا و تفرقا نطق لسان العظمة بكلمة اخرى اذ تحرك ذاك الماء المحدث من المشية الظاهرة فى الإمكان بنفس الإمكان على تلك الأرض المحدثه من ارادة الرحمن و صعدت منهما حرارة لطيفة روحية نورانية بقوتها الى الرتبة العليا لتفوز بالمقام الذى فيه ينطق لسان ربها الأبهى فلما بلغت الى منتهى مقامها اذ توقفت فى ذاك المقام الأعلى الذى يذكر عند الإنشاء بالفلک الأعلى ثم امتزج الماء بالأرض امتزاجاً جزئياً و صعدت منهما حرارة اخرى و أنها من ضعفها ما بلغت الى

الأول و توقفت في مقام آخر الذى يذكر بالفلك الثانى و كذلك صعدت منهما مرة بعد اخرى الى أن تمت المقامات التى تذكر بالأفلاك اذا نطق لسان العظمة بكلمة اخرى و استدارت بها المقامات و الأفلاك و من شدة الدوران سطع نور و تقبب على وجه السماء اذا ظهرت انجم زاهرات و كواكب دريات فلما أحاطها هيمنة اسمه القيوم من كل الجهات صار كل واحد منها مدوراً كما يرى فى الشمس و القمر تعالى صانع المقتدر الحكيم الذى جعل كلمته العليا مبدء خلق العلويات و السفليات و الأسطقسات الأربعة و الطبائع العوالى المحدثه اشهد أنه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو القوى القدير...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

حمداً لمن خلق حقيقة نورانية وهوية رحمانية ... قال الله تبارك و تعالى حتى اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فى عين حماة الآية يا ايها الناظر الى الملكوت الأبهى فاعلم بأن فى هذه الآية المباركة و الرثة الملكوتية و النعمة اللاهوتية و الحقيقة الروحية لآيات للمتبصرين و آثاراً للشاهدين فانظر بأن ذلك العالم البصير و العارف الواقف العليم المطلع باسرار الرب القدير المشتاق الى مشاهدة انوار الجمال المنير قد ساح فى اقاليم الوجود و سافر فى مشرق الإبداع و مغرب الإخترع و اشتاق الى المشاهدة و اللقاء فما رأى كائناً من الكائنات و موجوداً من الموجودات الأطلب فيه شهود نور الوجود و ملاحظة الحقيقة الفائضة على كل موجود مركز السنوحات الرحمانية و مطلع الأنوار الربانية و السر المستسر و الرمز المكنون فى الكينونة الفردانية فساح فى عوالم الغيب والشهود و خاض فى بحار الكبرياء و مفاوز عوالم المخفية عن اعين اهل الإنشاء حتى اهتدى الى شاطئ البقاء الساحل الذى خفى عن الأنظار و ستر عن الأبصار و غاب عن عقول اهل الأفكار الفجر القدم و الإسم الأعظم و المطلع الأكرم و المغرب المنور الطالع على آفاق الأمم فوجد شمس الحقيقة الربانية و النير الأعظم الرحمانية و الهوية القدسية السبحانية و الذاتية التوراتية الصمدانية غاربة أى مخفية مستورة مكنونة فى كينونة جامعة لماء الوجود و حرارة النار الوقود حيث أن المظهر الرحمانى و المطلع الربانى و المغرب الصمدانى له مقامان فى عالم الظهور و مرتبتان فى حيز الشهود و فى المقام الأول هو فائض بماء الحياة و سلسيل النجاة و الروح السارى فى حقائق الموجودات و هذا الفيض العظيم و الوجود المبين يعبر بالماء المعين و من الماء كل شىء حى و فى مقام الثانى هو النار الموقدة فى السدرة المباركة و الشعلة الساطعة فى سيناء المقدسة و اللمعة التوراتية فى طور البقعة الرحمانية كما قال الكليم على السلام امكثوا انى آنست ناراً لعلى آتيكم منها بقبس او لعلكم منها تصطلون فالماء

الفائض من حقيقة الجود على عالم الوجود في حيز الشهود و الحرارة الشديدة التي ظهرت من النار الوقود اذا اجتمعا يعبران بالعين الحمأة أي حامية بحرارة محبة العزيز الودود.

يا ايها الناظر الى ملكوت الوجود فلنبين لك معنى ثانياً في الآية المباركة فان ذلك الأعلم السالك في عوالم الإيجاد يقدم الفؤاد السائح في آفاق الكائنات بنور الرشاد لما اشتد فيه الغرام و الصبابة و الأشواق الى مشاهدة الإشراق من نور الآفاق تاه في هيماة مظاهر الكائنات و هام في سباسب و صياصي مطالع الموجودات حتى وصل الى قطب الرحي مركز دائرة الوجود في الفلك الأعلى و محور الكرة العليا الدائرة حول نفسها في الفضاء الذي لايتناهى فاهتدى الى نور الهدى و الكلمة العليا و السدرة المنتهى و المسجد الحرام و المسجد الأقصى الذي يورك حوله فوجد ان شمس الحقيقة غاربة في مغرب عين الحياة الحمأة اي معين ماء الوجود المختلط بحمأة اي طين من العناصر الموجودة في حيز الخارج المشهود فذلك النور الساطع اللامع حقيقة الحقائق النير الأعظم موجود في هيكل بشرى و قالب ترابي و جسم عنصرى أى متجلى بجميع الأسماء و الصفات و الأنوار في هذه المشكاة الله نور السموات و الأرض مثل نوره كمشكاة فيها المصباح و العين له سبعون معنى في اللغة منها عين جارية و عين باكية و بمعنى الشمس و الشعاع و السحاب و الرئيس و الحقيقة و الذات و امثال ذلك و قال المفسرون كأنها تغرب في عين حمأة ع ع ■

و نیز نگاه کنيد به ذيل "ذوالقرنين"

مائدة

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذي انزل النعمة و انها مائدة نزلت من سماء فضله و هي تعبّر بكل لسان بشيء و هي النعمة التي من فاز بها لم ياخذها الجوع و لا يمسه الإضطراب و في عرف الإلهيين تعبّر بها الحقيقة الأولى و النقطة الواحديّة و السرّ الأحديّة حبيب مالِك الأسماء و محبوب من في الأرض و السماء الذي سمى بمحمد صلى الله عليه و على آله و سلم بين الوري هو كتاب ختمت به اسرار المبدء و المآب من لدى الله المقتدر العزيز الوهاب ...

(آيات بيّنات، ص ٢٦٩) ■

و نیز نگاه کنيد به اشراقات، ص ١٩٥ .

مثال - قالب مثالی

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... مظاهر مقدسه الهیه که مطالع فیوضات ربانیه‌اند همیشه بوده و هستند و آن مظاهر مقدسه بجهت چه ظاهر می‌شوند؟ حکمت و نتیجه ظهورشان این است که در عالم انسانی صورت و مثال الهی ظاهر شود. زیرا که حقیقت عالم انسانی حائز دو صورت است و دارای دو جنبه؛ یکی صورت و مثال الهی است و ثانی جهت جسمانی و جنبه شیطانی؛ چه که غیر از جسم، انسان را حقیقتی است که آن را قالب مثالی یا صورت و خلقت ملکوتی می‌گویند. در حینی که انسان می‌گوید من دیدم، من گفتم، آن کیست که می‌گوید من دیدم؟ واضح است که او غیر از جسم است. وقتی که فکر می‌کند مثل این است که با خود مشورت می‌نماید. معلوم است حقیقت ثانویه‌ای هست که با او مشورت می‌کند؛ جسم نیست، که به انسان رأی می‌دهد که این کار را بکنم یا نه، مضرتش چیست و فوائدهش چه. چه بسیار می‌شود که انسان در امری اراده قطعی می‌نماید و بعد به اندک تأمل و فکر از آن امر منصرف می‌شود. چرا؟ بجهت این است که با حقیقتی مشورت کرده و ملتفت مضرت آن امر شده، لهذا از آن منصرف گشته. از این گذشته، در عالم رؤیا انسان سیر می‌کند و حال آن که جسم اینجا است، اما روح سائر در شرق و غرب دنیا. آن که سیر می‌کند کیست؟ حقیقت ثانویه است. شخص مرده است، جسمش زیر خاک است، ولی روح انسان با او در خواب سؤال و جواب می‌نماید. آن کیست که انسان با او سؤال و جواب می‌کند؟ او حقیقت ثانویه است. پس در انسان غیر از جسم، حقیقت دیگر است. مثلاً جسد ضعیف می‌شود، اما آن حقیقت بر حالت واحد است؛ جسم فریه می‌شود و حقیقت بر حال واحد ماند؛ جسد ناقص شود و حقیقت بر حالت اولیه مشاهده شود؛ جسم انسان در خواب مثل مرده است، ولی آن حقیقت در سیر و حرکت است، ادراک دارد، گفتگو می‌نماید، و اکتشاف امور می‌کند. آن حقیقت قالب مثالی است و هیكل ملکوتی، نه جسم عنصری...

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۰۶)

مدينة الهى

از آثار حضرت بهاءالله:

... هل يقدر أحدٌ أن يُفسرَ تلك الكلمات بدلائلٍ متقنةٍ و براهينٍ واضحةٍ و اشاراتٍ لائحةٍ على قدرٍ الذى يستريحُ قلب السائل و يسكنُ فؤادَ المخاطبِ لا فو الذى نفسى بيده لن يقدرَ أحدٌ أن يشربَ رشحاً منها الا من يدخلُ فى ظلِّ هذه المدينة التى بُنيت أركانها على جبال الياقوت المحمّرة و جدارها من زبرجد الأحديّة و ابوابها من الماس الصمديّة و ترابها من طيب المكرّمة... (آثار قلم اعلى، ج ٢، ص ٢٣٩-٢٣٨)

وجود از كلمة الله موجود و كلمة الله از ظهور ظاهر ... حضرت خاتم روح ما سواه فداه در مدينة محصنة عالية فرقان بيوم يقوم الناس لرب العالمين مبشّر...

مرآت - مرآيا

از آثار حضرت بهاءالله:

هو البديع الأقدس الأعلى

أن يا عبد قم و ناد بين العباد بالحكمة و الموعظة قل يا قوم هل ينبغى لأحدٍ بعد ظهور الله و سلطنته بأن يتمسك بشيءٍ عمّا خلق بين السموات و الأرض لا فو جمال الله المشرق المنير و هل يليق لنفسٍ بعد اشراق الشمس و وقوفها فى قطب الزوال بأن يتكلم عن المرأة و لو يكون مرآةً حقيقياً لا فو نفس الله العليم الحكيم قل المرأة افتخارها بما تجلّى عليها الشمس من انوارها و هذا التجلّى يكون فيها و يظهر منها ان لن يحول بينها و بين مجلّيها حجاب النفس و الهوى و كذلك كان الأمر إن أنتم من الشاهدين و بعد الحجاب لن يحكى عن سلطان الشمس ابداً و ينقطع عنها انوار الله و فضله و عناية الله و احسانه و هذا من عندها لأنّها احالت بينها و بين الشمس ما منعها عن انوار الله العزيز الرحيم قل لو تقابلن اليوم مرآيا الموجودات كلهنّ هذه الشمس التى اشرفت عن افق القدس لينطبع فى كلهنّ تجلّى الله المهيمن العزيز القدير و هذا التجلّى يبقى فى اقبالهنّ الى الشمس و بعد الإعراض يرجع النور الى مقرّه و ينتهى المخلوق الى شكله و مثله إن أنتم من العارفين. قل الله خلق المرآيا كما خلق كلّ شيء و يخلق كيف يشاء

بأمر من عنده و أنه لهو المقتدر القدير و قدر لكل اسمٍ مقاديراً في ملكوت الأسماء يرفع و ينزل و كذلك يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده علم كل شيء في الواح عز حفيظ. قل ان قيام كل شيء بالله و قيامه بنفسه لو أنتم من الشعيرين و ان ضياء كل شيء بضياء الشمس و ضيائها بنفسها إن أنتم من الموقنين. قل ان افتخار كل اسمٍ بموجده و افتخاره بنفسه المهيمن العليم الحكيم. يا قوم لو تشركوا بالله و لاتتخذوا لأنفسكم ارباباً من دونه اتقوا الله يا قوم و لاتعتدوا في امر الله و لاتكونن من الظالمين. قل اليوم كل شيء في حدّ سوء بحيث رفع الفرق عن بين الموجودات فمن أقبل الى الله فهو من أعلى الخلق و من أعرض فليس له ذكر عند الله الملك الجميل و انما المرأة اليوم من انقطع عن نفسه و هواه و توجه الى مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير و من دون ذلك لن يصدق عليه حكم الوجود في جبروت البقاء فكيف هذا المقام إن أنتم من العالمين. قل يا قوم فانظروا مرايا الظاهرة لو تقابلوهن الشمس لتشهدن فيهن هيتنها و بعد انحرافهن لن تجدوا فيهن اثراً من الشمس كذلك يعلمكم قلم الأمر لثلاً تزل أقدامكم على الصراط و هذا من فضلي عليكم و أنا الفضال القديم و كذلك فانظروا في مرايا الأسماء لتكونن من الراسخين ولو أن المرأة تدعى في نفسها رتبة الشمس و مقامها ولكن الشمس تعرف بأنها تكذب في نفسها كما نزل حكم ذلك من قبل إن أنتم من الشاهدين...

مساوات - مواسات

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای دختر عزیز نامہات رسید، برهان ثبوت و استقامت بر امر بدیع بود. اما تعالیم بلشویکی مساوات اجباری است کہ جمیع خلق در تساوی اجباری باشد رغماً عن انوف اغنیا و وزرا و اکابر ولكن در امر بدیع مساوات اختیاری است، یعنی اغنیا و اعظام و امرا بکمال سرور و رضا باید اتفاق بر فقرا نمایند. این تساوی منبعث از فضائل عالم انسانی است... ■

و نیز نگاه کنید به امر و خلق (ج ۳، ص ۲۵۸-۲۵۶) و پیام آسمانی (ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۷)

مستغاث

از آثار حضرت بهاء الله:

شهد الله أنه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الجود والفضل يُعطي من يشاء ما يشاء و أنه لهو القادر المقتدر المهيمن القيوم قل انا آمنًا بالذی ظهر باسم عليّ من لدن سلطان حقّ محمود و بالذی يأتي في المستغاث و بالذی يأتي بعده الى آخر الذی لا آخر له و ماشهد في ظهورهم الا ظهور الله و في بطونهم الا بطونه إن أنتم تعرفون و كلهم مرایاء الله بحيث لا يرى فيهم الا نفس الله و جماله و عزّ الله و بهائه لو أنتم تعقلون و ماسويهم مرایائهم و هم مرایاء الأولیة إن أنتم تفقهون ما سبقهم أحدٌ في شيء و هم يسبقون قل لن ينتهي مرایاء القدم و كذلك مرایاء جمالهم لأن فیض الله لن ينقطع و هذا صدقٌ غير مكذوب... (منتخباتی از آثار، ص ۵۵)

... و اما نقطة بیان روح من فی لجبج الأسماء فذاه جميع این بیانات را مرتفع فرموده و حجیات را بالمره خرق نموده و جميع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما يظهر من عنده تمام نموده اند و معنی فرموده اند و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقّف نمانده تا چه رسد به اعراض و جميع بیان و ما نزل فيه را منوط به عرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و می فرمایند که مبدا در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانید و به کلمات آن تمسک جُسته از سلطان احدیه محروم مانید و مخصوص می فرمایند ای حروفات و مرایا، شما بقول من حجّت شده اید، مبدا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید و با آن که در مستغاث اشراق شمس حقیقت را به اسم من يظهر عزّ اسمه وعده فرموده اند، معذک که آن می فرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را نمی رسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

سبحانک اللهم یا الهی لک الحمد بما أشرقت انوار الفلاح ... امت فرقان فریاد برانگیختند و جزع و فزع نمودند و گفتند اگر این حضرت موعود است و قیامت برپا گشته است این زلزله الأرض زلزالتها و اخراج الأرض ائقالها و این التحدّث باخبارها و این انفطار السماء و انتشار نجومها و این تکویر الشمس و ظلام ضیائها و این انشقاق القمر و ارتجاج الأرض الغبراء و

سير جبالها واین الملائكة و صفوفها و این الجنود المجنّدة و سليل سيوفها و این اتيان الربّ في ظل الغمام بقوة قاهرة و الملائكة قبيلها، این صور اسرافيل و این صيحة جبرائيل و این الدجّال و این السفّيانى و این طىّ الأرض و این طيران النّقباء و این الصّراط و این الميزان و این الحساب و این الكتاب و این السّلاسل و الأغلال و این الجحيم و ضرام نيرانها و این جنة النّعيم و عطريّة نفحاتها این الحور و این الغلمان و این تزيين الجنان این الكوثر و السّلسيل و این التّسليم و كأس مزاجها زنجبيل. حضرت اعلى روحى له الفداء مى فرمايند كه جميع این وقوعات در طرفة العين واقع گشت و يوم خمسين الف سنة در لحظه ای منطوى شد يا الله يا الله يا الله أين اهل الإنصاف جميع این وقایع عظيمه با يوم خمسين الف سنة در لحظه ای واقع شد و قضى الأمر الذى فيه تستفتيان كامل گردید. اما يك مستغاث و مكتب من يظهره الله در پنجاه سال منتهى نشد. لا حول و لا قوة الا بالله. فاعتبروا يا اولى الأبصار، فانتبهوا يا اولى الأفكار و انصفوا يا اولى الأنظار. این است كه مى فرمايد و ان يروا كل آية لا يؤمنوا بها فبعداً للقوم الغافلين... ■

و نیز نگاه کنید به مقاله "مستغاث" در سفینه عرفان، ج ۲، ص ۲۰۴-۱۹۵.

مسجد الأقصى

از آثار حضرت بهاء الله:

... أن يا سليمان فاحفظ نفسك من مظاهر الشيطان ثم ابن مسجد الأقصى بزبر الحب من هذا الغلام الأبهى ثم عمّره بأيدى الإنقطاع ثم زينه بذهب الذكر فى ذكر هذا الجمال الذى ارتفعت راية الإستجلال على سماء الإستقلال و بذلك ورد عليه ما بكت عنه عيون الأولين و الآخرين يا قوم فادخلوا مسجد الأقصى الذى بناه الله بأيدى الفضل فى قلوبكم اياكم أن لا تخربوه بجنود النفس و الهوى ثم احفظوه من ذكر الشياطين قل تالله انى لمسجد الأقصى فى ملاء الأعلى و بيت المعمور فى ملاء الظهور و حرم الكبرياء عند سدرة المنتهى و حل الأمر على مشعر البقاء و مقام القدس فى هذا الفردوس الرّفيح المنيع... (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۷۷-۱۷۶)

قد ارتفع نداء الله عن يمين العرش أتى أنا الله الواحد الفرد الأحد ... أتى لمسجد الأقصى بينكم و
حرم الله تلقاء وجوهكم و بيت الحرام للأتام إياكم أن تمنعوا أنفسكم عما قدر لكم و تكونوا ممن
أعرض عن الله ...

... و في كل عين قد بكيته لوصلها و في كل نار قد حرقت لفرقتي ... و همچنين در معنی
مصراع ديگر درك نما تا ذوق و شوق و جذب و وله و عشق و حبّ در عالم وجود تو موجود
شود كه شايد به سدره منتهی و مسجد اقصای خود كه آن تسليم حكم و امرالله است مشرف و
فائز شوی و ان موليكم العلیّ قد كان عليكم بالحقّ شهيداً و بالعدل علينا و كيلا...

(آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۳۲۴)

و نیز نگاه کنید به ذیل "خیمه شهادت".

مسیح - مسیحیت

حضرت بهاء الله می فرمایند:

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من تمسك بالعلوم ... أنظر اذ أتى المسيح أفتى علي قتله أعلم
علماء العصر و آمن به من أصحاب الحوت كذلك ينبئك من ارسله الله بأمره المبرم ... در ظهور
مسیح جميع علمای عصر مع آن كه منتظر ظهور بودند، اعراض نمودند و حاس كه اعلم
علمای عصر بود و همچنين قيافا كه اقصى القضاة بود حكم بر كفر نمودند و فتواى قتل
دادند...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... ابن الله بودن در عهد حضرت مسیح و موسى اصطلاحی بود كه حتى درباره بنی اسرائیل هم
گفته می شد؛ چنانچه در تورات آنها را ابناء الله می فرماید و در سفر خروج، آخر اصحاب
چهارم است كه خداوند به موسى فرمود كه به فرعون بگو بنی اسرائیل فرزند اول زاده منند؛
اگر آنها را آزاد نمائی من فرزند اول زاده تو را می گشم. پس در صورتی كه بنی اسرائیل به
نص تورات فرزند خدا باشند، ديگر ابن الله بودن برای حضرت مسیح چه شأن و فخری است؟

(بدايع الآثار، ج ۲، ص ۳۶۱) ■

و نیز نگاه کنید به پیام آسمانی، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۰۹.

مشرقین و مغربین

از آثار حضرت عبدالیهاء:

هو الله

قال الله تعالى ربّ المشرقين و ربّ المغربين الى آخر الآية. يا أيها الناظر الى الجمال الأنور و المتمسك بالذيل الأطهر و المتشبث بالعروة الوثقى تشبّث المبتهل المبتل المتضرع الى الجليل الأكبر اعلم أنّ النّير الأعظم و النور الأقدم عند طلوعه و سطوعه عن مشرق العالم على سائر الأمم له مطلعان و مشرقان و أفقان و مغربان افق آفاقي امکانی عینی فی الخارج و افق أنفسی قلبی روحانی علمی وجدانی فی الذّهن. فهذا النّير النورانی و الكوكب الرّحمانی و البدر الرّبّانی و الشّمس الّتی ليس لها ثان له طلوع و سطوع من افق الآفاق و شروق و ظهور من افق الأنفس...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۲۴۳)

مشیت

از آثار حضرت ربّ اعلی:

... در باب اول از عدد کَلَشِيء امری که خداوند عزّ و جلّ فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقّاً حقّاً اذ کلّ بیان راجع به این کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه بیان الّذی قد جعله الله ذات حروف السبع و من یوقن أنّها نقطة القرآن فی اخزیهها و نقطة بیان فی اولیها و أنّها هی مشیة الأولیة الّتی أنّها هی قائمة بنفسها و کَلَشِيء یخلق بأمرها و قائم بها فإذا قد شهدت کینویته علی توحید ربّه...

(بیان فارسی، واحد اول، باب اول)

... کَلْشَىءٍ در حدّ خود از نقطه منوجد بلا آن که راجع به ذات نقطه شود یا آن که از او طالع گردد، بل کَلّ را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء. اگر مرآت سفید مقابل شود، آیه افتده در او منوجد می‌گردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان، به آنچه در او است از قابلیت او... (بیان فارسی، واحد سوم، باب دهم)

... و نوزده نفس بالسویّه موهبت خدائی را در هر سنه تصرف نموده و بشکر محبوب خود شاکر گشته و بر حریرهای مأموره که در نسخه عربی ذکر شده و سرائر مرفوعه ملوئه که در رکن اوّل سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شئونات محبوبه ممتنعه که به اون عزّ و افدین و عزّ ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کَلّ رموز غیرمتناهیّه در نزد اهل حقیقت بوده و هست... (بیان فارسی، واحد چهارم، باب هجدهم)

... امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر و شش قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر در نزد او تشابه به واحد اوّل به هم رساند و اگر تواند در ظلّ ملک واحد اوّل وارد آورد و الاّ در ظهور من یظهره الله به امر او به حروف حیّ او عطا کرده شود که این موهبه است من عندالله از برای واحد اوّل در آن ظهور و بهاء کَلّ عدل بهاء واحد اوّل باشد تا مستدلّین از سرّ توحید محتجب نمایند و اگر در آن ظهور کَلّ به این طاعت مفتخر گردند به واحد متکثر عطا خواهد فرمود مالک کَلّ وجود و اگر کسی نزد او باشد و مشرق شود شجره حقیقت و قدر ذکر شیئی در حقّ او صبر نماید بقدر همان نار می‌گردد از برای آن و سزاوار است که مستدلّین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هواء و ماء و تراب و فوآد و روح و نفس و جسد و نور ایض و اصفر و اخضر و احمر در ظلّ حروف بسم الله الأقدس ملاحظه نمایند...

و انّ الله خلق المشیة لا من شیء بنفسها ثمّ خلق بها کَلّ ما وقع علیه اسم شیء و انّ العلة لوجودها هی نفسها لا سواها و انّ الذی ذهب من انّ الذات هو کان علة الإبداع أشرك برّه من حیث لا یعلم لانه كما هو علیه لن یقترن بشیء و لا وجود لشیء معه و لقد ثبت فی الحکمة بأن یتكون فرض بین العلة و المعلول حکم المشابهة و لذا قال الإمام انّ علة الأشياء صنعه و هو لاعلة له و لقد زلت أقدام بعض العلماء فی بیان ذلك المقام، بما یعتقدون أمراً ما لأراد الله فی الكتاب عسی الله أن یغفو عنهم بفضلہ انه غفور رحیم. انّ الذی ذهب بالربط بین الحقّ و الخلق فقد أتبع

هواه بمثل ما أتبع الأوّل وإنّ ذلك في مذهب اهل العصمة خطأ لأنّ الرّبط إن كان هو الذات فليس في مذهب آل الله بحقّ وإنّ هو شرك بحكم ما قرأت عليك من قبل وإن كان خلق لا حاجة عند اهل البيان بإثباته و لذا قال الإمام عليه السّلام حقّ و خلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما وإنّ ذلك مشهور عند من أشهد الله خلق السّموات و الأرض ثمّ خلق نفسه و كفى بالله على شهيد و إنّ الذي ذهب بالأعيان الثّابتة في الذات لإثبات علمه تعالى كما ذهب الكلّ إلاّ من شاء الله شرك محض في مذهب آل الله لأنّ ذكر الغيريّة بوجودها شاهدة بالتفريق و دالّة بالتقطيع و إنّ الله هو الصّمد الذي لم يزل لا يتغيّر و لا يمكن التّوحيد لأحد حتّى لنفسه و إنّ كلّ أشباح الجوهريات لا وجود لها مع الله ذكره ... و إنّ الله هو الصّمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له في الخلق مثال و لا له دليل في الإمكان لأنّ الدليل دليل لمن لا يدلّ بذاته لذاته و إنّ النّعت وصف لمن لا يوصف بنفسه لنفسه فسبحان الله عمّا يفترى المشبّهون في وحدة الوجود و ما يشهد الله على كلمة أبعد من قولهم لأنّ ذكر المقصود فرع الموجود و إنّ الذات هو لم يزل خلو من خلقه و خلفه حين وجد و لا ذكر له عنده و إنّ الذي اضطرّ الحكماء بذكر أعيان الثّابتة و الحقيقة البسيطة هو لمقام اثباتهم في علم الله سبحانه و إنّ اثبات العلم لله من الخلق كذب و افك لأنّ الله لم يزل كان علمه نفسه و ما كان معلوم معه و لا يعلم كيف هو إلاّ نفسه فمن أراد أن يعرف علمه ففي الحين ليكفّر برّبّه لأنّ الذي يوجد حقيقته بإبداعه الذي بدع لا من شيء فكيف يقدر أن يعرف علم ربّه و هو لم يزل كان عالماً و لم يكن معه شيء و الآن ليكون عالماً و لم يكن في رتبته شيء و إنّ ذكر القدرة و العلم و كلّ الأسماء و الصّفات آيات لخلق و مكنسة لأوهام عباده الأيشكوا في بارئهم بشيء.

قائلين وحدت وجود مشرك اند بشهادت خود وجود؛ لأجل أنّ كه وحدتي كه اثبات می کنند فرع وجود اثنين است و الاّ نفی اثنين وحدت از چه مقام است و همچنين اشخاصی كه علّت وجود ممكن را ذات حقّ و به ربط في مابين قائل گشته، كافرند لأجل أنّ كه علّت فرع اقتران با معلول و ربط فرع وجود اثنينيت است و هر دو مقام باطل محض است، بل حقّ واقع ذات حقّ است و خلق ممكن و شيئي سواي خلق ممكن معقول نيست ... و لا يزال خلق خلق است واقتران با ذات ممكن نيست.

به نام خداوند بیننده دانا

قلم اعلی در سجن عکا به احبای ارض خاء توّجّه نموده، یعنی نفوسی که به طراز جدید مزین شده‌اند و به افق توحید متوجّهند و به حرکت اصلیه ذاتیه حول اراده الله متحرکند و این حرکت اگرچه مقابل سکون ذکر می‌شود، ولكن مقدّس از صعود و نزول و منزّه از تلجیح و ادراک اهل حدود است و اثرش اسرع از برق و انفذ از اریاح مشاهده می‌شود، بلکه علت و سبب ظهور اریاح است و این اریاح اگر به شهوات نفسانیه ممزوج نشود، اثر ربیع از آن در حقایق وجود ظاهر والا اثر خریف مشهود واصل این حرکت از تجلیات حرکت نقطه اولیه که در مقامی به سرّ اول و طراز اول و درّه بیضا تعبیر شده ظاهر و باهر و از او نار احدیه از شجره مبارکه در فوران و ماده اشتعال در کلّ شیء مشهود و مکنون. تعالی الله الملك القیوم الذی خلق ما عجز عن عرفانه من فی الملك و الملكوت. نفوسی که الیوم متمسک به اوامر الهیه‌اند و عاملند به آنچه به آن مأمورند، نشهد أنهم هم المتحرکون بإرادة الله و هم الفائزون بما أراد لهم العزیز الکریم. میقات امم منقضی شد و وعدهای الهی که در کتب مقدّسه مذکور است، جمیع ظاهر گشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم به تجلیات انوار ربّ مزین. طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم...

... یا قوم هذا معین مشیة الله قد جرت منه أنهار ارادته بالحقّ کیف شاء و أنّه لهو الحاکم بالحقّ و أنّه لهو الحقّ علامّ الغیوب ...
(کتاب بدیع، ص ۲۰۴)

... قد خلقنا الممكنات بالمشیة الإمكانیة و أنّها لهی الکلمة العلیا الّتی ظهرت بسطان کان علی العالمین مشهودا...
(سفینه عرفان، ج ۱، ص ۷۲)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده‌اند؛ حقّ و امر که عبارت از مشیّت اولیه است و خلق؛ و مشیّت اولیه که عالم امر است، باطن اشیاء است و جمیع کائنات مظاهر مشیّت الهیه است نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه. الا له الأمر و الخلق.
(مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۶)

و نیز در لیلۀ ۱۹ می در حیفاً به سال ۱۹۱۶ شب جناب حاجی هم مشرف بودند، از الوان و تعبیر آنان بر حسب عقیدهٔ شیخ مرحوم سؤال نمودند؛ فرمودند، "این اصطلاح شیخ مرحوم است؛ ابیض مقام مشیت است، زیرا به هر لونی بخواهی در می آید؛ لون احمر مقام قضا است؛ لون اصفر اراده؛ لون ازرق قدر. النقطه البیضا مراد مقام مشیت است؛ النقطه الحمراء مراد مقام قضا است؛ الورقة الصفراء مقصد اراده است؛ السماء الزرقاء مقصد قدر است و نقطه اولی در احسن القصص ذکر می نماید، تالله قد ولدتنی البهاء فی قصبه یاقوت الرطبة الحمراء. این مقام قضا است." (محاضرات، ص ۹۸۰)

و نیز نگاه کنید به ذیل "قضا و قدر"، "حمراء" و "ماء".^۱

معاد - رجعت

از آثار حضرت بهاء الله:

۱... جواب سؤال است که بعد از غروب تکلیف چیست و چه کنند. می فرماید، "توجهوا الی من أراد الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم." حضرت بهاء الله مشیت است و من أراد الله، اراده است که در مقامی تفضیل مشیت است و در مقامی تنزل مشیت. و دیگر آن که جسم و جسمانی مظهر ظهور حادث است. حضرت مجلی قدیم است و من أراد الله منبعث از قویم و منشعب از اصل قدیم است...

از خاطرات تشرّف جناب بدیع الله خان مصباح به حضور حضرت ولی امرالله:

... عرض کردم جناب ابوالفضائل در یکی از رسالات جوابیهٔ خود نوشته است که مشیت اولیه پیوسته در عالم موجود و در هیکل بشری است. فرمودند مقصود تجلی مشیت اولیه است و این موضوع در فصل دوم کتاب مستطاب ایقان مشروحاً بیان شده، رجوع نمایند. بعد، فرمودند مشیت اولیه گاهی به حقیقت الوهیت تعبیر می شود و گاهی به مظاهر ظهور، چنان که در کلمهٔ غصن گاهی مقصود جمال مبارک بوده و گاهی اغصان. به این جهت بود که حضرت مسیح فرموده است منم کلمهٔ اولیه و در جای دیگر فرموده منم ابن. و آنچه راجع به غصن در کلمات مقدسه ذکر شده، احباء تصور کرده اند راجع به حضرت عبدالبهاء است. بعد به دنبالهٔ صحبت فرمودند مسئلهٔ تثلیث در تمام ادیان بوده و علما ملتفت آن نشده اند، ابن و آب و روح القدس. ابن مظهر ظهور، آب حقیقت الوهیت و روح واسطهٔ فیض که در دیانت مسیح به روح القدس تعبیر شده و در دیانت اسلام جبرئیل و در دیانت بهائی به روح اعظم. تجلی مشیت اولیه در هنگام ظهور مظاهر الهی شدید است، مانند تجلی شمس به مرآت و در غیر این موقع به مناسبت استعداد مرایا. بعد فرمودند این تجلی مرموز است. ■

و نیز نگاه کنید به مقاله "مراتب سبعة و حدیث مشیت" در سفینهٔ عرفان (ج ۱، ص ۹۸-۵۳)

... واما ما سئلت في المعاد فاعلم بأن العود مثل البدء كما أنت تشهد البدء كذلك فاشهد العود و كن من الشاهدين بل فاشهد البدء نفس العود و كذلك بالعكس لتكون على بصيرة منير ثم اعلم بأن كل الأشياء في كل حين تبدء و تعود بأمر ربك المقتدر القدير و اما عود الذي هو مقصود الله في الواحه المقدس المنيع و أخبر به عباده هو عود الممكنات في يوم القيامة و هذا اصل العود كما شهدت في ايام الله و كنت من الشاهدين و أنه لو يعيد كل الأسماء في اسم و كل النفوس في نفس ليقدر و أنه لهو المقتدر القدير و هذا لعودي يحقق بأمره فيما أراد و أنه لهو الفاعل المرید و أنك لا تشهد في الرجوع و العود إلا ما حقق به هذان و هو كلمة ربك العزيز العليم. مثلاً أنه لو يأخذ كفاً من الطين و يقول هذا لهو الذي أتبعتموه من قبل هذا لحق بمثل وجوده و ليس لأحد أن يعترض عليه لأنه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و أنك لا تنظر في هذا المقام الى الحدود و الإشارات بل فانظر بما حقق به الأمر و كن من المتفرسين اذا نصرح لك ببيان واضح مبين لتطلع بما أردت من مولاك القديم. فانظر في يوم القيامة لو يحكم الله على ادنى الخلق من الذين آمنوا بالله بأن هذا اول من آمن بالبيان أنك لا تكن مريباً في ذلك و كن من الموقنين و لا تنظر الى الحدود و الأسماء في هذا المقام بل بما حقق به اول من آمن و هو الإيمان بالله و عرفان نفسه و الإيقان بأمره المبرم الحكيم. فاشهد في ظهور نقطة البيان جل كبريائه أنه حكم لأول من آمن بأنه محمد رسول الله هل ينبغي لأحد أن يعترض و يقول هذا عجمي و هو عربي أو هذا سمي بالحسين و هو كان محمداً في الإسم لا فو نفسي الله العلي العظيم و ان فطن البصير لن ينظر الى الحدود و الأسماء بل ينظر بما كان محمد عليه و هو امرالله و كذلك ينظر في الحسين على ما كان عليه من امرالله المقتدر المتعالى العليم الحكيم و لما كان اول من آمن بالله في البيان على ما كان عليه محمد رسول الله لذا حكم عليه بأنه هو هو او بأنه عوده و رجعه و هذا المقام مقدس عن الحدود و الأسماء و لا يرى في هذا إلا الله الواحد الفرد العليم...

(آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ٣٥٣-٣٥٢)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

الفرق بين المعاد و الرجعة؛ المعاد امر عيني و الرجعة امر علمي من حيث الشئون و الآثار يدل على الوحدة الحقيقية بين الأبرار.

(مائدة آسماني، ج ٩، ص ٢٦)

... ان الروح كلياته تنقسم الى الأقسام الخمسة روح نباتي، روح حيواني، روح انساني، روح ايماني، روح قدسي الهى. «اما الروح النباتي» فهو القوة التامية التي تنبعث من امتزاج العناصر

المنفردة و معاونة الماء و الهواء و الحرارة «و اما الرّوح الحيوانى» فهو قوّة حسّاسة منبعثة من امتزاج و امتصاص عناصر حيّة متولّدة فى الأحشاء مدركة للمحسوسات «و اما الرّوح الإنسانى» عبارة عن القوّة النّاطقة المدركة للكليّات و المعقولات و المحسوسات فهذه الأرواح فى اصطلاح كتب الوحى و عرف اهل الحقيقة لاتعدّ روحاً لأنّ حكمها حكم سائر الكائنات من حيث الكون و الفساد و الحدوث و التّغيير و الانقلاب كما هو مصرّح فى الإنجيل حيث يقول «دع الموتى ليدفنها الموتى» المولود من الجسد جسد هو و المولود من الرّوح فهو الرّوح و الحال انّ الذى كان يدفن ذلك الميّت كان حياً ب حياة نباتيّة و روح حيوانى و روح ناطق انسانى. اما المسيح له المجد حكم بموته و عدم حياته حيث أنّ ذلك الشّخص كان محروماً من الرّوح الإيمانى الملكوتى و بالجملة هذه الأرواح الثلاثة لا عود لها و لا رجوع لها بل أنّها تحت الانقلابات و الحدوث و الفساد «اما الرّوح الإيمانى الملكوتى» عبارة عن الفيض الشّامل و الفوز الكامل و القوّة القدسيّة و التّجلى الرّحمانى من شمس الحقيقة على الحقائق النّورانيّة المستفيضة من حضرة الفردانيّة و هذا الرّوح به حيوة الرّوح الإنسانى اذا أيد به كما قال المسيح له المجد «المولود من الرّوح فهو الرّوح» و هذا الرّوح له عودٌ و رجوعٌ لأنّه عبارة عن نور الحقّ و الفيض المطلق و نظراً لهذا الشّأن و المقام المسيح له المجد حكم بأنّ يوحنا المعمدان هو ايليا الموعود أن يأتى قبل المسيح و مثل هذا المقام مثل السّرج الموقدة أنّها من حيث الزّجاجات و المشاكي تختلف و اما من حيث النّور واحد و من حيث الإشراق واحد بل كلّ واحد عبارة عن الآخر لاتعدّد و لا اختلاف و لاتكثّر و لا افتراق...

(مكاتيب، ج ١، ص ١٣٠-١٢٨)

أيها المنجذب بنفحات الله قد اطّلعْتُ بمضمون الكتاب ... و اما بقاء نفوس مهمله بعد از خلع جسد عنصرى بقائى است كه عين فنا است؛ چه كه محروم از حیات طیبه اند مانند جماد؛ هر چند در حيز جمادى بقائى دارد ولى بالنسبه به وجود انسانى فناى محض است. عوالم ديگر محلّ تبديل حقائق و تغيير ماهيات و تجديد خلق نه ولى ترفيع درجات و شمول عفو و غفران امرى است واضح...

... واما مسئله الرجوع الى هذه الدّنيا الفانيّة فهذه الدّنيا دار العذاب و دارالبلاء و دار الشّقاء فالرجوع اليها عقاب أيضاً لكلّ انسان من الملوكة و المملوك. يا أمة الله هل أبصرت فى هذه الدّنيا انساناً سعيداً من جميع الجهات و محفوظاً من كلّ بلاء؟ لا والله. فلا بدّ لكلّ بشر من غم؛ فكيف الإنسان يحبّ الرجوع اليها و الى هذه العيشة الضّئكة المحاطة بأنواع البلاء بل الرّوح

کطیر محصور فی قفس الجسد متی تکسر هذا القفس طارت الطیر الی ریاض الملکوت بکل سرور و حبور...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۶)

... باری، ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شتون و آثار و کمالات و حقائق و انواری است که در هر کور عود می نماید، نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است. مثلاً گفته می شود که این سراج دیشب امشب عود نموده است. و یا آن که گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است. در این مقام مقصود حقیقت شخصیه و عین ثابته و کینونت مخصوصه آن نیست. بلکه مراد آن شتون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود. یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است. مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است. در این مقام نظر به لطافت و طراوت و نضارت و حلاوت آن ثمره است. والّا البتّه آن حقیقت منیع و عین مخصوصه رجوع نموده. آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متصلاً عود و رجوع و تکرّر خواهند...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۴۹)

معراج

از آثار حضرت بهاء الله:

هوالمقتدر العزیز المنیر

فسبحان الّذی أسرى بعبده فی لحظة من النّهار الی مقام کان مستوراً عن العالمین و اقلّ من ذلك سیّره من وراء الحجاب حتّی وصل فی رفرف قرب منیر ثمّ من ذلك المقام اصعده بروح من الغیب الی سرادق الهویة الّذی لن تطیر الیه افئدة العارفین و اشهده خلق کلّ شیء و الهمه من اسرار الّتی لن تطیق حرفاً منها کلّ الخلائق اجمعین و بعد ذلك ارفعه الی محلّ لن یجرى علیه القول و لن یصل الیه عقول المقرّبین و بذلك ضاقت صدور الّذین هم کفروا بالله و کانوا فی حجاب من النّفس عظیم و عضواً أنامل فؤادهم من الغیظ قل موتوا بغیظکم هذا من امرالله لا مردّ له و اثبتنا الحکم فی لوح کریم و آنک یا عبد فاشکرالله فیما آتاک و القی الیک من اسرار عزّ مبین لتشکر الله فی کلّ حینک و لاتلتفت الی أحدٍ ولو یعترض علیک کلّ من فی السّموات و الأرضین و الرّوح علیک و علی من اهتدی بهدی الله و کان فی ظلّ وجه منیع ۱۵۲

و نیز نگاه کنيد به ذيل "نقطه".

معقولات

از آثار حضرت عبدالبهاء:

يا من سمع نقرات النَّاقور و نغمات الصَّافور ... ثمَّ اعلم أنَّ المدركات الإنسانيَّة تنحلُّ الى معقول و محسوس؛ فالمحسوس له مفهوم مأنوس لا يحتاج الى تعبير و تلويح بل هو توضيح و تصريح و اما المعقول حقائق روحانيَّة معقولة لا محسوسة مجردة منزَّهة مقدَّسة ليس لها صور في الخارج حتَّى يتيسَّر بيانه بصراحته من دون استعارة و اشارة فلاجل ذلك يضطرُّ المبيِّن أن يضع الحقائق المعقولة في قوالب الصُّور المحسوسة تمثيلاً و تصويراً و تشبيهاً و من هذه الحقائق المعقولة العلم و العقل و اذا أراد المبيِّن أن يبيِّنه فلا بدَّ له من وضعهما في قالب صورة من الصُّور المحسوسة حتَّى يقتدرَ على تصوِّره المستمع فيقول أنَّهما نور و لا نور المدرك بالبصر بل نور حقيقي يدركه البصيرة و انما المقصد بهذا التشبيه حتَّى يدرك المستمعون و يتبهاوا الى المفهوم العقلي و الحقيقة المجرَّدة عن الصُّور و المثال في عالم المعاني فبناءً على ذلك انَّ الله سبحانه و تعالى لما أراد بيان النعم الجليلة و الآلاء الجزيلة المقدَّرة في جنته البديعة و رياضه الأنيقة في ملكوت قدسه و مقعد صدق انسه قد افرغ تلك الحقائق الروحانيَّة و الماهيات المعقولة الرِّحمانِيَّة في قوالب الصُّور من الحور و القصور و الزهور و النهور و الحياض و الرياض و الغياض حتَّى يتبها المستمعون لتلك النعم الوافرة و الآلاء المتكاثرة و السعادة الأبدية و الحياة الطيبة القدسيَّة في النَّشئة الأخرى المعارف الإلهيَّة و اللذائذ الروحانيَّة في النَّشئة الاولى هذا حكمة ما أنزله الله في القرآن بنفس الرَّحمن ...

مغتسل بارد

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

هذا مغتسل بارد و شراب الفيض الالهي و التَّجَلِّي الرَّحْماني و الرُّوح الرِّبَّاني في العالم الوجداني عبارة عن غيث الهاطل و الصيب النازل و الصُّوب المنهمر و السَّيل المنحدر من سحب الجود و

غمائم الفضل المحمود المنبعثة من البحور المرتفعة في سماء الرّفد المرفود فإذا نزلت الأمطار و
فاضت الغمام بالفيض المدرار على المعاهد و الرّبي و الدّيار فتنفجر ينابيع الأنهار و تنبع الأعين
الصّافية العذبة السّائغة من تسنيم و تفور أيضاً أعين من الملح الاجاج و من ماء حميم و تختلف
هذه المياه التّابعة و الينابيع الدافقة من حيث الطّعم و اللّون و الذّوق فهذه الاختلافات أنّما تصدر
من المنابع و الأعين و الينابيع و الموارد و الماء الفائض عذب طهور و الكأس مزاجها كافور و
الأعين الرّحمانيّة تسنيم و سلسيل و الينابيع الاجاجيّة ماء حميم إذا المغتسل البارد و الشّراب هو
تجلّيات رحيمة و فيوضات ربّانيّة و انبعاثات وجدانيّة من الحقائق الإنسانيّة الّتي من استفاض
منها برء من كلّ مرض شديد و استراح من كلّ غرض عظيم و الحمد لله ربّ العالمين ع
(مكاتب، ج ١، ص ٢٤٠-٢٣٩)

مكاشفات يوحنا

از آثار حضرت عبدالبهاء:

أيّها المنجذبة بنفحات الله قد وصلني تحريرك البديع ... أما الأرواح السّبعة و الكواكب السبعة
المذكورة في مكاشفات يوحنا هي عبارة عن الحروف السّبعة الموجودة في الإسم الأعظم لأنّ
هذا الإسم بحروفه السّبعة أشرق على الآفاق و نور الإمكان بشعاع ساطع من ملكوت الرّحمن و
أما الملاك الكنيسة و الكنائس السّبعة عبارة عن النّفوس المقدّسة الّتي اشتعلت بنار محبة ربّها
ثمّ انظري الى العبارة الّتي هي نعمة لكم و سلام من الكائن و الّذي كان و الّذي يأتي الّذي كان
هو ملك السّلام و الّذي كائن هو المسيح و الّذي يأتي هو الموعود في كتّاب الله و صحفه هذا
بيان واضح مبين الظّاهر بصريح العبارة هنيئاً لمن عرف هذا البيان بنور الهدى و لقد اختصرنا في
التّفسير و لكن علّمناك المعنى بعبارة تقتدرين على تشريحها مفصّلاً بروح محبة الله ...

أيّها الفتى الرّحمانى أنى اطّلت بمضمون الخطاب ... أما المقصد في السّفر الرّؤيا و الإصحاح
المتعدّدة هم اناث ظهوروا في القرن الثّانى من المسيح و من بعد محمّد ثمّ انقطع دابّهم و
المقصد من الوحش امپراطور الرّومان الفتاك و الهتاك الشّهير و غيره فلترجع الى التّاريخ حتّى
ترى ...

نامه مفصل آن بنت ملکوت ملاحظه گردید و به دقت تمام مطالعه شد... از عبارت رؤیا در اصحاح ۲۲ مقصود آن است که فیض الهی ماء حیات است و مانند نهر از یمین عرش ربّانی جاری و ساری و موعود حمل الهی و بدان که در عالم وجود دو شجره موجود؛ شجره اثبات که شجره مبارکه است و شجره حیات است و شجره ای است که از آن تجلی نار بر حضرت موسی در طور سینا گشت و آن حقیقت مظاهر ظهور الهی است. این آن شجره ای است که در رؤیا می فرماید و ثمر دادن آن شجره حیات در هر ماه عبارت از آن است که ثمر دائمی دارد نه موقت؛ آن شجر را خریفی نه؛ صیف و شتائی نیست؛ بهار اندر بهار است و شجره دیگر شجره نفی است و شجره خبیثه و شجره ملعونه است که چون عظیم گردد ذلیل و ملعون شود، ثمره ندهد، فائده ای نبخشد و این آن شجری است که در اصحاح ۳۱ حزقیل مرقوم گردید و اما حضرت ابراهیم غیر بر همان است و علیک البهاء الأبھی.

مکلم طور

از آثار حضرت بهاءالله:

قلم اعلی به لسان پارسی می فرماید، گوینده همان است که در شجره طور نطق فرمود: اگر لذت این بیان که از لسان رحمن ظاهر است اهل ارض بیابند جمیع به افق اعلی توجه نمایند...
(آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۸۸)

ملاً اعلی

از آثار حضرت بهاءالله:

هر نفسی الیوم به کتاب الهی عمل نمود و قلبش از شبهات و ضغینه و بغضا و ما لایلیق الإنسان طاهر و مقدّس شد او از اهل ملاً اعلی محسوب و اگر به مقام بلند شهادت فائز شود این منتهی عنایت است درباره او و لکن جمیع این امور معلق به اراده حقّ جلّ جلاله است...
(مائده آسمانی، ج ۸، ص ۴۵)

از آثار حضرت بهاء الله:

... امتحانات و افتتاحات ملائكة مميزات حَقْد كه به تفريق و تجميع مشغولند. اين است معنى ما نزل من قبل "و النَّازِعَاتُ غُرُقًا" مقصود همان ملائكة مميزاتند كه به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تميز و تفصيل دهند...

(مائدة آسمانى، ج ۸، ص ۲۵)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

أما ما سئلت يا أيها المتوجّه الى ساحة البقاء المقتبس من قبسات شجرة طور السّيناء من الملائكة والمراد بهذا الإسم فى الآيات الإلهية؛ فاعلم بأنّ له معانٍ شتى و فى مقام الخلق يطلق على الذين قدّست أذياهم عن الشّهوات و يتبعون ربّ السّموات فى كلّ الصّفات و هذا الإسم يطلق على باطنهم و يحكى عن سرّهم و حقيقتهم و اولئك الذين يذكرهم الله فى آياته و يسميهم بأسماء شتى و انى أذكر لك من اسمائهم و افسره لك لكى تعرف المقصود معانى كلمات حضيرة المعبود. منها، حملة العرش؛ فاعلم بأنّ المراد من العرش هو قلب الإنسان كما تغرّد عندليب البقاء و ورقاء العماء "قلب المؤمن عرش الرّحمن" و نطق لسان العظمة فى الكلمات المكنونة "فؤادك منزلى قدّسه لنزولى و روحك منظرى طهره لظهورى"؛ لأنّه يقبل تجلّى الجمال و يستقرّ عليه سلطان محبّة مالك المبدأ و المآل و فى مقام الحقّ يطلق على انبياء الله و رسله كما قال تبارك و تعالى فى القرآن الكريم "الحمد لله فاطر السّموات و الأرض جاعل الملائكة [رسلاً] اولى اجنحة مثنى و ثلاث و رباع". و قد أراد ربّ العزّة من الأجنحة فى هذه الآية شئون الآيات و اقسام البيّنات التى بعثهم بها و جعلها سبب وصول العباد الى معدن الرّشاد و هداية الخلق الى جنّة الحبّ و الوداد لأنّها هى السّبب الأعظم لترقى العالم و الجناح الأقوم لطيران القلوب الصّافية الى جنّة الأحديّة و مقام قدس الواحديّة لذا سميت بالأجنحة فى الكتب الإلهية. فوالله، يا أيها المتوجه، لو يسمع أحدٌ من آيات ربّه يسمع الفؤاد و يدرك لذّة المعانى التى سترت فيها كيرتقى الى منتهى مقامات السّداد و يتصاعد من العوالم التّرابية الى العوالم الحقيّة و فى مقام يطلق هذا الإسم على مشيئة الله النّافذة و ارادته المحيطة الكاملة لأنّها هى علّة خلق العالم و سبب تمصص قميص الوجود هيكّل العدم و انّ هذا الإسم يطلق على جميع الصّفات الإلهية و انى لو أريد أن افضلّ فى هذا المقام ليطول الكلام و من يريد أن يطلع و

يعرف بالتفصيل فليقرء آيات الله العزيز الجميل و يتفكر في المقامات التي نزلت هذا الاسم اذا يعرف المراد و يقنع عما ذكر في كتب العباد و في مقام يطلق هذا الاسم على أحكام نزلت من سماء مشية الرحمن و جعلها الله السبب الأعظم لحفظ العالم و قدر بها الموت و الحيات و أنها هي في مقام اخذ الروح عن المشركين تسمى عزرائيل و في مقام حفظ عباد الله عن الآفات تسمى ملائكة حافظات و في كل مقام تسمى في الآيات الإلهية باسم مخصوص و لا يقدر العاقل أن يشك و يضطرب من اختلافات الأسماء التي نزلت في كتب الأنبياء ثم اعلم يا أيها المؤمن بالله بأن الذي خلق الوجود من العدم و علم الإنسان ما لا يعلم يكون مختاراً في ما يشاء و مقتدرأ على ما يريد من خلق جديد و لا ينكر العارف قدرته القادرة و قوته القوية القاهرة و يوقن كل بصير بأنه لو يشاء ليخلق خلقاً لاتدرکه حوادث الزمان و لا يحيط عليه حواس من في الإمكان...

(مائدة آسماني، ج ۲، ص ۴۵-۴۳)

ای یار مهربان نامه اخیر در اسکندریه وصول یافت ... و اما "الملائكة اولوا اجنحة مثني و ثلاث و رباع"؛ المراد من الأجنحة قوآء التأييد و التوفيق لأن بها يتعارج الإنسان الى اعلى معارج العرفان و يطير الى بحبوحة جنة الرضوان بسرعة لا يخطر ببال الإنسان و المراد من الملائكة الحقائق القدسية التي استنبثت عن مواهب ربها و تنزهت عن النقائص و الرذائل و تقدست عن كل الشوائب و اكتسبت جميع الفضائل و اطاعت ربها بجميع الوسائل لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون...

ملکوت

از آثار حضرت بهاء الله:

يا أيها الناظر الى الأفق الأعلى عليك بهاء الله مولى الورى مقصود از ملكوت در رتبه اولی و مقام اول منظر اكبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت؛ و آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در آن موجود. تا در قوه بیان مستور و مکنون به جبروت نامیده می شود و این اول مقام تقیید است و چون به ظهور آید به ملکوت نامیده می شود، کسب قدرت و قوت از مقام اول می نماید و به مادونش عطا می کند. این عوالم و عوالم مشیت و اراده و قدر و قضا و ازل و سرمد و دهر و زمان مکرر در بعضی از الواح از قلم اعلى نازل، طوبی للفائزین.

(مائدة آسماني، ج ۱، ص ۱۹-۱۸)

... یا الهی تری روحی مهترآ فی جوارحی و ارکانی شوقاً لعبادتک و شغفاً لذكرک و ثنائک و
يشهد بما شهد به لسان امرک فی ملکوت بیانک و جبروت علمک... (کتاب اقدس، ص ۳۴)

... و این که ذکر شد اسماء در ملکوت اسماء واحدند؛ ملکوت را موهوم مدان؛ ملکوت و
جبروت و لاهوت الیوم طائف عرشد و از افاضه این مراتب و عوالم که در این مقام مشهود
است عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و فوق آن در مواقع خود موجود و برقرارند. تفصیل
این مقامات جاتر نه و در سماء مشیت معلق الی أن ینزله الله بالفضل و انه علی کل شیء قدير...
(مجموعه الواح، ص ۱۵۵-۱۵۴)

بسمی الأقدم الأعظم

قد نزلنا لك لوحاً من قبل و هذه مرة اخرى لتشكر ربك مولی الوری الذی أتى بملکوته
المهيمن علی العالمين. قل ان الملكوت هو هيكل مالک العلل لو أنتم من العارفين؛ ثم يطلق
علی المنظر الأكبر هذا المقام المقدس الأمتع العزيز المنير؛ و فی مقام يطلق علی هذا الصدر
الذی فيه تنطق السدرة أنه لا اله الا أنا العليم الحكيم؛ و فی مقام يطلق علی قلمی الأعلى الذی
من نعماته أحياء الله من فی السموات و الأرضين و أنه كمبدء الأنهار التي نزلت فی الألواح من لدن
عليم خبير. ان الذی شرب منها أنه من اهل سفينة تنسفن علی البر و البحر و لاتضرها الأمواج و
لا الأرياح و لا الأحجار. قل أنها لهی ملکوتی العزيز الرفيع. أن یا علی، أن افرح بما ذكرت
[بیراعة] الله ربك رب العالمين؛ أن اجهد فی اللیالی و الأيام لیظهر منک ما ینبغی لهذا الظهور
الذی به نطق الطور قد ظهر الكنز المخزون و أتى المکنون بسلطان مبين. انما البهاء علیک و
علی الذین طاروا فی هوآء محبة ربهم الغفور الکریم.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای سائل جلیل از افق اعلی و ملکوت ابهی سؤال نموده بودید حضرت اعلی "اننی أنا حی فی
الافق الأبهی" فرمودند و از جمال مبارک "و نریکم من افقی الأبهی" در الواح نازل و همچنین
"ملکوت ابهی" وارد. بدان که ملکوت در لغت مبالغه ملک است، یعنی سلطنت و در اصطلاح
اهل حقیقت عالم الهی که محیط بر عالم ملکی و مقدس از شئون و خصائص و قیود و نقائص
عالم ملکی مجرد مکمل قدیم نورانی روحانی؛ نه داخل در امکان، نه خارج از امکان؛

غیرمتحیز و غیرمحسوس بحواس جسمانی. مثالش عالم عقل و روح در هیکل انسانی بود که محیط بر قالب جسمانی و مدبر کافه شئون و اعضاء و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشری؛ نه داخل نه خارج، زیرا دخول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است. باری، عوالم الهی غیرمتناهی. یک عالم از عوالم حق این عالم عنصری است که نشانه‌ای از دیگر عوالم است؛ ولی کوتاه‌نظران چون قوه بصیرت ندارند گمان کنند که عالم وجود منحصر در عالم ملک است، لهذا بشئون این عالم محتجب از عوالم حق گردند. باری افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از عالم الهی و جهان رحمانی مقر سلطنت روحانی و کامرانی احبای رحمانی است. جمال قدم و اسم اعظم روحی لأحبائه الفداء قبل از اشراق در افق امکان و بعد از غروب بر سریر عظمت آن جهان حقیقت مستقر بوده و حال نیز چنان است. زیرا از برای حقیقت مقدسه‌اش نه طلوعی و نه غروبی و نه ظهوری و نه بطونی، نه اولی نه آخری. لم یزل در علو تقدیس بوده و هست. این مراتب بالنسبه به اشراق در هیکل مکرّم است نه در ذات و حقیقت. والبهاء علیک ع
و اما مسئله مرتبی غیب و مرتبی شهود؛ آن نیز ذات مقدّس و جمال مبارک است؛ در ایام ظهور مرتبی شهود بوده و الآن مرتبی غیب...

ای مفتون حقیقت و منجذب ملکوت‌الله نامه مفصل رسید ... ای حقیقت جو جهان ملکوت یکی است، نهایت آن است که بهار تجدّد نماید و در کائنات حرکت و جنبشی جدید و عظیم بنماید؛ کوه و دشت زنده شود؛ درختان تر و تازه گردد و برگ و شکوفه و ثمر بطراوتی بی‌اندازه جلوه نماید. لهذا ظهورات سابقه با ظهورات لاحقیه نهایت ارتباط دارد، بلکه عین یکدیگرند. اما کون که ترقی نماید، شعاع شدیدتر است و فیض عظیم‌تر و آفتاب در دائره نصف نهار جلوه نماید. ای طالب ملکوت، هر ظهوری جان عالم است و طیب حاذق هر دردمند؛ عالم بشر مریض است، آن طیب حاذق علاج مفید دارد و به تعالیم و وصایا و نصایحی قیام نماید که درمان هر درد است و مرهم هر زخم. البتّه طیب دانا احتیاجات مریض را در هر موسمی کشف نماید و به معالجه پردازد. لهذا، تعالیم جمال ابهی را تطبیق به لوازم و احتیاجات زمانه نما. ملاحظه می‌نمائی که جسم مریض جهان را علاج برءالساعه است، بل دریاق شفای ابدی است و معالجه اطبای حاذق سلف و خلف نوع واحد نیست، بلکه بمقتضای مرض مریض است؛ هرچند علاج تغییر و تبدیل یابد ولی کل بجهت صحّت مریض است...

مواقع نجوم

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... و ليس مظاهر الوحي و مطالع الإلهام و مواقع النجوم و منابع فيض رب العباد مشاهين و مقيسين بالأصائل من الصّافنات الجياد.. (مكاتب، ج ۱، ص ۹)

هو القیوم

قال الله سبحانه و تعالى في كتابه الحكيم "يوم يقوم الناس لرب العالمين"؛ اعلم يا ايها السالك في المنهج القويم و المتوجه الى وجه ربك الكريم أنّ المظاهر الرّحمانيّة و المطالع القدسيّة و الهياكل الصّمدانيّة و مهابط وحي ربك في العوالم الروحيّة لهم سمة و صفة و نعت و خصوصيّة بالنسبة بشئون دورهم و استعداد عالم الكون و استحقاقه و قابليته و تعينه من حيث المراتب في الوجود و انتقال الشّمس في منطقة البروج فالشّمس في كلّ نقطة من نقاط دائرة الأبراج لها شأن معلوم و تأثير محتوم و تجلّي يختلف و يتفاوت عند اولي الأبصار و الواقفين بمواقع النجوم ففي نقطة تظهر بصفة الجلال و في نقطة تشرق بسمة الجمال و في نقطة تطلع بنور الكمال و كذلك شمس الحقيقة لها تجلّي خاصّ في كلّ مطلع من مطالع الحقيقة و البروج الكريمة و لها ظهور و بروز و لمعة و شعلة و شعاع و قوّة و ضياء و تأثير و تدبير و تقدير في كلّ مشرق من المشارق الإلهيّة و افق من آفاق الرّحمانيّة و اما في هذا الظهور البرج رحمانيّ الهیّ و الكوكب تیر اعظم لامع مُشرق لائح واضح سبحانه. ع ع

موسی

از آثار حضرت عبدالبهاء:

حضرت موسی خوف از عدم ایمان فرعون داشت نه خوف جان، چنانچه در قرآن می فرماید، "انّی أخاف أن یفرطون".^۱ می فرماید من می ترسم پیش از تبلیغ امر پیشی گیرند و تعرّض نمایند. خوف از طغیان و عصیان داشت نه برای نفس خود. و اما مسئله خوف از حبال و

^۱ آیه قرآنیّه ناظر به آیه ۴۵ در سوره طه (۲۰) است که می فرماید، "...ربّنا أنّا نخاف أن یفرط علينا..."

عصاهای سحره؛ خوف از این داشت که مبدا تأثیر در نفوس نماید نه خوف از اذیت بر نفس خود و این حبال و عصا شبهات قوم است. حضرت موسی از این خائف بودند که مبدا تأثیر در نفوس نماید...

(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۱۵)

نازعات

از آثار حضرت بهاء الله:

... در ایام الله کلّ ماسواه در صقع واحد قائم و نسائم رحمن از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قمیص رحمانی یافت، به حیات ابدی فائز و مادون بما اکتسبت ایدیهیم به نار راجع و امتحانات و افتتانات ملائکة ممیزات حقّند که به تفریق و تجمیع مشغولند. این است معنی ما نزل من قبل "و النّازعات غرقاً" مقصود همان ملائکة ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند...

(مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۲۵)

ناعق - ناعقین

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذی تجلّی بتیّر فضله فی عالم الأحادیة اذاً ظهرت النقطة الأولى ... و این که درباره نعیق ناعقین نوشته بودید؛ این فقره در ایام مهاجرت از عراق در الواح الهی نازل و همچنین در ارض سرّ و همچنین در سجن اعظم کلّ را اخبار فرموده اند که نعاق ناعقین مرتفع خواهد شد و طیور لیل به حرکت خواهند آمد و این بسی واضح است که مقصود مدّعیان کاذبه و نفوس غافله که عباد را به شیطان دعوت می نمایند بوده و خواهد بود...

الحمد لله الذی تجلّی علی من فی الإنشاء بظهور آثار قلمه الأعلى... ناعقین دو قسمند، قسمی در اوّل ادّعیای ایمان نمایند و بعد به کمال اعراض قیام کنند و قسمی به دعوی برخیزند و بغیر ما اذن الله تکلم نمایند و این خبرهائی است که از قلم الهی جاری شده و البتّه واقع خواهد شد...

ناقة صالح

از آثار حضرت بهاء الله:

ذكر بديع من العبد الى الذي آمن بالروح ثم اهتدى بنور كان عن افق القدس مشهودا ... قل يا قوم آمنوا بالله و بسفرائه و لاتعقروا ناقة الله انها تسقيكم من لبن الحكمة و لاتمسوها بسيوف أنفسكم فيمسكم عذاباً كان في سعي الغفلة موقودا...

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... ناقة صالح در آثار مبارک اشاره است که نفس مقدس صالح بود و از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل. اما نفوس خبیثه آن ناقة الهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و بعذاب الیم حرمان و کفران و طغیان گرفتار شده به هلاکت ابدی افتادند.

و اما آن چشمه چشمه حیات این جهان بود "و من الماء کل شیء حی". آن قوم عنود خواستند که زندگی این جهان فانی بتمامه شایان ایشان باشد، لهذا به انکار و استکبار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و آن ناقة الهی را پی نمودند و چون آن ناقة الهی را انکار کردند نتیجه و اثر آن حضرت از میان آن قوم خروج نمود و غائب گردید. این است که مذکور است که نتیجه ناقة رو به کوه و صحرا نهاد و غائب گردید و آن قوم به خسران ابدی افتادند و به انعدام سرمدی مبتلا گشتند و محو و نابود شدند؛ نه ثمر و اثری و نه ذکر و خبری و نه حیاتی و بقائی. لاتسمع لهم صوتاً و لا رکزاً...

(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۱۰۰-۹۹)

... و اما ناقة الله المذكورة في سورة التصح فهي عبارة عن نفسه المقدسة التي وقعت بيد الأعداء فعقروها أي عذبوها و سلخوها بالسنة حداد و عاقبوها و نقموا منها حتى احترق بظلمهم الفؤاد "قدمدم عليهم ربههم بذنبهم" أي حرم عليهم المواهب الإلهية و أخذهم و تركهم في غفلتهم و شقوتهم و حرمانهم و جهلم الى أبدأ الأباد...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۳۴) ■

و نیز نگاه کنید به لوح شیخ، ص ۹۵.

ناموس

از آثار حضرت بهاء الله:

يا معشر الملوك قد نزل الناموس الأكبر في المنظر الأنور و ظهر كل امر مستتر من لدن مالك
القدر الذي به أتت الساعة و انشق القمر...

... أنك اقتديت بهم بل سبقتهم في الظلم و ظننت أنك نصرت الدين و دفعت عن شريعة الله
العليم الحكيم و نفسه الحق ينوح من ظلمك الناموس الأكبر و تصيح شريعة الله التي بها سرت
نسمات العدل على من في السموات و الأرضين. هل ظننت أنك ربحت فيما أفتيت لا و سلطان
الأسماء يشهد بخسرانك من عنده علم كل شيء في لوح حفيظ... (لوح شيخ، ص ٦٠)

از آثار حضرت ولی امرالله:

... ناموس اکبرش به همت مبارزان دلیر در ممالک فرنگ حجاب ستر بدريد و منصوبات
کتاب اقدسش مشهور و مرکوز ذهن اولوالالباب شد...

... تبارک هذا القرن الأبدع البديع الذي فيه نزل الناموس الأكبر و رش البحر الأعظم على الامم
و نفخ روح الحيوان في جسد العالم و جرت سفينة الأحكام و نصب ميزان العدل و نزلت
اورشليم الجديدة من السماء و صدر الكتاب المقدس الأقدس من يراعة مالك الأنام الرق
المنشور و السفر القديم الصحيفة العليا و المرجع الأعلى و الحجّة العظمى فرات الرحمة ...
(توقيعات مبارکه، ص ٨٧)

... محافل محلّیه اسّ اساس قصر مشید رسماً منظماً در قارات خمسة عالم از طرف جمهور
پیروان اسم اعظم از مؤمنین و مؤمنات انتخاب گردید و بر این اساس اقوم اعمده دیوان عدل
الهی بیوت عدل خصوصی در ایالات متّحده و جزائر بریطانیا و کشور ایران و اقلیم آلمان و
خطّه هندوستان و قطرین مصر و عراق و قاره قاصیه استرالیا مرتفع گشت؛ لجنه های متعدّده
متنوعه مجلّی و مرکزی که بمثابه ایادی واجنحه محافلند متتابعاً تشکیل شد و صندوق های
خیریه تأسیس گشت و دساتیر و انظمه متعدّده که مقدمه وضع ناموس اعظم و متضمّن قانون

اساسی جامعه در اقالیم مختلفه است بکمال اتقان تدوین و به لغات مختلفه ترجمه و طبع
متشر گشت...
(توقیعات مبارکه، ص ۳۲۵-۳۲۴)

... ناموس اعظم نظامنامه و قانون اساسی اعظم هیئت تشریعیه جامعه بهائی بکمال اتقان تدوین
گردد و مرکز اداری امرالله در جوار قبله اهل بهاء و مقام اعلی مرکز روحانی جامعه پیرو
آئین حضرت کبریا در کمال عظمت و جلال تأسیس شود و مصداق آیات لوح کرمل کام
پدیدار گردد...
(توقیعات مبارکه، ص ۳۵۸)

... قد استضاء اقصی الغرب من بوارق انوار ناموسه الأكبر و فازت بمشاهدتها و الإقتباس م
لمعاتها و الإستطلاع علی رموزها و حکمها اصحاب الحلّ و العقد فی المقامات العالیّه و الدوا
الرسمیه و سوف ینکشف القناع بإذن ربنا البهیّ الأبهی عن وجه ناموسه الأعظم و ینصب میزا
دستوره البدیع اساس بیت عدله الأکرم الأقوم الأفخم فی هذه البقعة الأحدیة المبارکة البیض
مطاف الخلائق اجمعین. تبارک الله موجد هذا الأمر البدیع؛ تبارک الله محدث هذا النو
المُشرق اللّمع؛ تبارک الله مؤسس هذا البیان الرّفیع فی تلك العدو القصوی ارض سوف
تنعکس فیها تجلّیات مجامع اللّاهوت و انوار صوامع الملکوت. فسبحان ربنا الناصر المقتد
البهیّ الأبهی...
(توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۶۴-۶۳)

... اولین وظیفه محفل ملی وضع نظامنامه امری و تدوین قانون اساسی جامعه مطابق دستو
محفل ملی بهائیان امریک است. نص این نظامنامه باید بکمال دقت و من دون تغییر و تبدی
ترجمه گردد، زیرا آنچه در آن منصوص از اصول اداری و مبادی اساسی جامعه بهائیان است
این قانون ناموس اکبر است و نظامنامه بیت عدل عمومی که مهیمن بر عموم محافل ملیه اس
ناموس اعظم و همچنین ترجمه مکاتیب این عبد که در امریک طبع و منتشر گشته و اساس
مواد این نظامنامه و مصدر و متمم آن است، در این ایام که یاران آن اقلیم مباشرت به انتخاب
و تأسیسات ملیه نموده اند لازم و واجب؛ زیرا محتویاتش از اصول محسوب و آنچه مذکور
از متفرعات است...
(توقیعات مبارکه، ج ۳، ص ۱۳۴-۱۳۳)

نبأ عظیم

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذي تفرّد بالأمر و توحد بالحكم و أنزل من سماء الأحديّة حكم الحكمة ... نعيماً لمن عرف هذا النبأ الكريم الذي ذكر في الفرقان بالنبأ العظيم و في كتاب الأسماء بالصراط المستقيم

■

جوهر حمد و بیان و ساذج شکر و تبيان بساط امنع اقدس مالک امکان را لایق و سزا است که در بجوہ اشتعال نار بغضاء کوثر بقا غطا می نماید ... یا نعمه الله من فاز بهذا الأمر أنه فاز بنعمة الله و المائدة المنزلة من سماء اسمه الكريم قل تالله قد أتى النبأ الأعظم و به ظهر صراط الله المستقيم طوبى لمن سمع النداء و أقبل الى الكلمة العليا التي خرجت من فم ارادة ربه الناطق العليم اياك أن تخوفك شئون الخلق تمسكك بذيل الحق منقطعاً عمّن في السموات و الأرضين كذلك نطق لسان الوحي اذ كان مستویاً على عرش عظیم. انتهى

و نیز نگاه کنید به ذیل "یوم".

نبوات اسلامیه

از آثار حضرت عبدالبهاء:

مکتوب شما رسید ولی ابدأ فرصت شرح و تفسیر نه. سوالات از اطراف بی حدّ و پایان؛ لهذا، مجبوریّت تامّ بر اختصار است. چهار حرف که منطوق حدیث امام علیه السلام است که باید با حضرت موعود نازل گردد، این مراتب اربعه است؛ رتبه عبودیت که موعود به آن در اوّل قیام نمود و رتبه امامت است که فرمود "انّی أنا القائم الذی أنتم بظهوره توعدون"، ثالث مقام نبوت است که فرمود مظاهر مقدّسه را ابتدا و انتهائی نه؛ رابع کلمه "انّی أنا لله" است؛ "ما ینطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی" و علیک البهاء الأبهی.

نبوت

نگاه کنید به ذیل "دوازده" و "کلمه".

نفس

از آثار حضرت بهاء الله:

حال اگر گفته شود او بصر است، او مقدس از بصر است؛ چه که بصر به او ظاهر و به وجود او قائم؛ و اگر یگوئی سمع است، مشاهده می شود که سمع بتوجه به او مذکور؛ و كذلك دور آن از کلّ ما یجری علیه الأسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است، جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود؛ ولکن او بنفسها جوهریتها مقدس از کلّ این اسماء و صفات بوده، بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف مفقود بحث است. (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۴۲)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

فاعلم بأنّ النفس لها مراتب شتی و درجات لاتخفی؛ لکن کلیاتها فی مراتب الوجود، معدودة ا محدودة بنفس جمادیة معدنیة و نفس نامیة نباتیة و نفس حیوانیة حساسة و نفس ناسوتیة انسانیة و نفس امارة و نفس لوامه و نفس ملهمة و نفس مطمئنة و نفس راضیة و نفس مرضیة و نفس كاملة و نفس ملکوتیة و نفس جبروتیة و نفس لاهوتیة قدسیة. فأما النفس المعدنیة عبارة عن مادة جوهریة فی المعادن و هی کمالها و صفاتها و التأثيرات الظاهرة فیها ... و اما النفس النامیة النباتیة فهی عبارة عن الجوهر الذی تقوم به القوة النباتیة الّتی بها تنبت و تنمو الحبوب و الأوراق و الأغصان و الأشجار... و اما النفس حیوانیة هی عبارة عن الجوهر الذی قام به القوى الحساسة للمحسوسات الجسمانیة و اما النفس الإنسانیة عبارة عن النفس الناطقة أی الجوهر الذی به تقوم قوى الإنسان و الحواس الظاهرة و الباطنة و الكمالات و المعارف الرّبانیة و العلو، الإلهیة و الفنون الصّمداتیة و الحکم الغیبیة كذلك معرض لشئون الشهوات الظلمانیة و النقائص الناسوتیة. فسبحان الله من هذه الآیة العجیبیة و النقطة العظیمة و الكلمة الجامعة ... النقطة الأحدیة الّتی منها ظهرت الأشياء و الیها اعيدت ... فهی مرکز دائرة الوجود ... و هذه النفس عبارة عن

حقیقة الهياكل المقدسة و الأعراس الحقیقیة لاتقدر أن تجول فوارس عقول البشريّة في هذا المضمار.
(امر و خلق، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۰)

... روح انسانی را بدایت است ولی نهایت نه؛ الی الأبد باقی است... (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۳۰)

ای طالب حقیقت نامه شما رسید. عوارض جسمانی هر چند سبب حیرانی انسان است، ولی چون عالم جسمانی مرکب از عناصر مختلفه است و اختلاف عناصر مورث حصول امراض است، پس این امر طبیعی است، زیرا تغییر و تبدیل لزوم ذاتی هر حقیقت ممکنه است. ولی شما مطمئن باشید که روحاً و جسماً شفای تامّ حاصل خواهید نمود و در این موارد امتحان ثابت و مستقیم باشید و در هر امری حکمتی است. بعضی اوقات اعتلال مزاج سبب اعتدال اخلاق می گردد و مورث تنبّه انسان است. اما نفس خبیثه از عالم حیوانی است و عقل از عالم الهی؛ نفس قوّه عالم طبیعت است، عقل نورانیّت عالم حقیقت. اگر زمام نفس در دست عقل افتد نتایج مفیده حاصل گردد. اما اگر عقل اسیر نفس گردد، بکلی از فضائل عالم انسانی محروم نماید. امیدوارم که نور حقیقت چنان بر قلب تو بتابد که ظلمات شکّ و ریب بکلی زائل گردد و هرچند بهائی شدن و بموجب تعالیم بهاء الله عمل نمودن مشکل است، ولی من امیدوارم که تو موفق گردی و چنان در این اوج نامتناهی پرواز نمائی که شهر تقدیس آفاق را احاطه نماید و علیک البهاء الأبهی.

ای طائف مطاف عالم بالا توجّه به ملکوت تقدیس فرما ... آیات آفاق حقائق عینیّه است و متخیزه و آیات انفس شئون روحانیّه و حقائق مجردّه...

نفس از آن جهت که تعلق به عالم ملکی ناسوتی دارد، یعنی مدیر و حکمران قوای جسمانیّه در هیکل انسان است، نفس نامیده می شود و از آن جهت که مُدرک کلیّات معقوله است عقل نامیده می شود و از آن جهت که سائر در عوالم روحانی است، روح نامیده می شود. نفس جوهری است روحانی در ذات و جسمانی در فعل. عقل جوهری است که در ذات و در فعل روحانی است. ■

تمام لوح حضرت عبدالهء که فقراتی از آن از کتاب امر و خلق (ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۰) نقل گردید، در کتاب مکاتیب، ج ۱، ص ۶۲-۱۰۲ به طبع رسیده است.

و نیز نگاه کنید به کتاب پیام آسمانی، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۱۵ و به ذیل "روح - نفس"

نقطه

از آثار حضرت ربّ اعلی:

... اگر نفسی امروز نظر کند در اوّل ظهور رسول الله که مقام تعیین مشیت آن ظهور بوده، د فرقان آنچه که به او شیئیت هم رسانده، چه از حقّ و چه از غیر حقّ از بحر ظهور مستظهر شد این است که کلّ به او قائم است؛ و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از این آیه کلّ اشیاء از باء بسم الله ظاهر می شود او بوده و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مؤمن بالله دون آن به هم رسد به ظهور نقطه بیان متحقّق شده و مراد از آیه که کلّ در او است او است زیرا که او است آیه تکوین این آیه و او است باء بسم الله در تکوین که این باء مدلّ بر او است همین قسم که الفاظ حروف به نقطه متحقّق می شود و تکثر به هم می رساند الی ما لانها همین قسم ارواح کینونیات به آن متکون می گردد و متکثر ... این است که کلّ شیء در خود از نقطه منوجد بلا آن که راجع به ذات نقطه شود یا آن که از او طالع گردد، بل کلّ مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء. اگر مرآت سفید مقابل شود آیه افئده در او منوج می گردد و اگر زرد، آیه ارواح و اگر سبز، آیه انفس و اگر قرمز، آیه اجساد و اگر دون از الوان به آنچه در او است از قابلیت او، حتی آن که اگر نعوذ بالله نفس دون مؤمنه مقابل شو در مرآت دون الوان مجبویه خود تعکس برمی دارد و از این جهت است قول فاء آن ربکا الأعلی در مقابل قول میم عن الله عزّ و جلّ این است که مشته می گردد در نزد هر ظهوری ح صرف از دون او الا نزد اولوا الأبصار که ایشان حقایق اشیاء را کما هی مشاهده می نمایند و همیشه ناظر به شمس حقیقت هستند و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمی نماید...

... ثانی معرفت معانی است - و از برای این مقام خداوند واحد احد مقامات ما لانهایه مقدّم فرموده. بل از برای هر اسمی معنی جعل فرموده و اصل ایقان به معانی و اذعان به کلّ مقامات آن اقرار به محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است به آن که آن او مخلوق و اشرف مجعول است.

و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام به مقام خود در اداء و قضاء و بداء و امضاء و مثل او در عالم در علم خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست، بل کل آن قدرت بمثل وجود ذکر اول که مشیت باشد تعلق می گیرد، بعینه مدد حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد. و مثل آن در صور علّیین ممتنع، بل در صور سجّین هم وهم راجع به نقطه اول می گردد و ممتنع است و خداوند عالم در هر شأن به کل شیء قادر و عالم بوده و هست. و از برای معرفت آن حضرت روحی فداه هفت مقام اصل است که حقیقت خصال سبعة نازله در الواح کتاب حقّ بوده باشد.

اول مقام نقطه بدئیّه است. و در این مقام اول آن عین آخر آن است و ظاهر آن عین علانیّه آن. اذ لم یزل بوده به امرالله و بدء و ختم از برای او مذکور نیست. صرف هویت و آیت احدیت است که دلالت می کند لنفسه بنفسه الله الأحد الفرد الذی لا اله الا هو. و از برای احدی در این مقام نصیب در معرفت آن شمس ازل نیست، بل حدود و اشارات و اسماء و صفات از ساحت عزّ او مقطوع و از جلالت علو او ممنوع است و او است در این مقام امکان بلا مثل و شبه و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام نزد آن سید اکبر ذکری ندارند و همه عیید محض و آیات رقیه هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار و غیر از خداوند عالم در این مقام نشناخته است او را احدی، بل در امکان غیر این بیان ممتنع است و این جهت اعلاّی مشیت و بطون او است. لا یعلمها الا الله جاعلها و سبحان الله بارئها عمّا یشرکون.

و ثانی مقام نقطه امکانیه است و آن حضرت در این مقام اول مذکور و آدم بدیع است که مقام تعین نقطه اول باشد و در این مقام بنفس و ذات و ید و وجه و عین و سمع و بصر و جمیع اسماء فعلیه در حالت انتساب الی الله مذکور است و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام به نحو ذکر امکانی در نزد آن جناب مذکورند و ماسوی را نصیبی از عرفان این مقام نیست و در این مقام کسی آن حضرت را نشناخته است الا الله وحده و سبحان الله عمّا یصفون. و ثالث مقام نقطه فصلیه است و در این مقام آن حضرت باب فیض است. از برای آل الله سلام الله علیهم و اهل عصمت طائفند حول آن بزرگوار و نشناخته است در این مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را الا الله بما هو علیه و اهل عصمت سلام الله علیهم بما هم علیه و ما سوی را حظی در عرفان این رتبه و بیان این ذکر الهیه نیست و صلی الله علیه و آله و الحمد لله رب العالمین.

و رابع مقام نقطه وصلیه است - و در این مقام آن حضرت قطب عالم فؤاد و سرّ عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کلّ و از برای آن حضرت در این مقام علم بدایت فرض است و اعتقاد به نهایت کفر و آل الله سلام الله علیهم در این رتبه آل آن حضرت و

مضیی از آن ضوء و اغصان آن شجره مبارکه هستند. و ماسوی را حتّی الأنبیاء در این مقام ذکر و نصیب عرفانی نیست و سبحان الله عمّا یصفون.

و خامس مقام نقطه حقیّه است - و در این مقام کلّ انبیاء و اوصیاء مخلوقند از نور آن تیر اعظم و در این مقام اوّل مجیب در عالم ذر آن جناب لاغیر. و کلّ مذکورند به ذکر آن حضرت روحی فداه. و آن غنی است از کلّ ماسوای خود بالله سبحانه و هو العلیّ العظیم.

و سادس مقام نقطه اصلیّه است و در این مقام کلّ انوار طائفند حول آن حضرت. و مؤمنین از سنخ انسان و ملائکه شتون فیض آن حضرتند. و این مقام کثرت و ذکر رتبه اجلّ است که سادس مراتب فعل است و حدیث "كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین" در این مقام است که مؤمنین از سنخ انسان عارف به نبوت آن حضرت می شوند و نصیب خود را از اقرار به جلالت آن فرد متوحد اخذ می نمایند. و سبحان الله بارئه عمّا یصفون.

و سابع مقام نقطه کوتیه است - که بر کلّ اشیاء فرض است حتّی الذرّة فی الجماد که اقرار به نبوت آن حضرت نماید...

(صحیفه عدلیّه، ص ۲۵-۲۲)

از آثار حضرت بهاء الله:

قلم اعلی در سجن عکا به احبای ارض خاء توجه نموده، یعنی نفوسی که به طراز جدید مزین شده اند و به افق توحید متوجهند و به حرکت اصلیه ذاتیه حول اراده الله متحرکند و این حرکت اگرچه مقابل سکون ذکر می شود، و لکن مقدّس از صعود و نزول و منزّه از تلجیح و ادراک اهل حدود است و اثرش اسرع از برق و انفذ از اریاح مشاهده می شود، بلکه علت و سبب ظهور اریاح است و این اریاح اگر به شهوات نفسانیه ممزوج نشود، اثر ربیع از آن در حقایق وجود ظاهر و الا اثر خریف مشهود واصل این حرکت از تجلیات حرکت نقطه اولیه که در مقامی به سرّ اوّل و طراز اوّل و درّه بیضا تعبیر شده ظاهر و باهر و از او نار احدیه از شجره مبارکه در فوران و ماده اشتعال در کلّ شیء مشهود و مکنون...

... ظهر الصّوت عن مکمن الأعلى مخاطباً للقلم الأولى بأن یا قلم فاكتب من اسرارالقدم علی اللّوح المنیر البیضا اذا صعق القلم شوقاً لهذا النّدا سبعین الف سنة عمّا تحصوه اولی الإحصاء فلما افاق فیما رجع علیه حکم القضا مرّة اخری اذا بکی سبعین الف سنة من مدامع الحمراء ثمّ وقف بین یدی الله فی زمان ماسبقه حکم الأوّلیة فی الإبتدا و لایسبقه حکم الآخریة فی الإنتها فلما احرق بنار الفراق لَمَا انقطع نداء الأهلی ظهر فی دموعه لون السّوداء فی جبروت الوفا و

رشح قطرة من هذا الدموع السوداء على اللوح اذا ظهرت النقطة في عالم البداء و تجلت هذه النقطة بطراز الأوتية على مزايا الحروف في كينونات الأسماء اذا استقبلها الألف قبل كل الحروفات في ذر الأشياء و فصل هذه النقطة الإلهية في طراز هذا الألف الأوتية فيما هبت عليه نسيمات الرحمانية عن مصدر الأحديّة اذا كشفت وجه الواحدية عن خلف حجبات الخضراء و ظهرت هيكل النقطة على هيئة الألف و قام في اللوح لقيامه على امرالله العليّ الأعلى في عالم الصفات و الأسماء ...

(مائدة آسماني، ج ٤، ص ٥٠-٤٩)

... چون حور معانی که ازل الآزال خلف سرادق عصمت صمدانی مستور بود وقتی از ساحت قدس سلطان لایزالی اذن خواست که از غرفات خلوت روحانی به انجمن رحمت ربّانی در آید و یک تجلی از تجلیات مکنونه بر عوالم قدس احدیه اشراق فرماید. در این حین منادی از مصدر الوهیت کبری و مخزن ربوبیت عظمی ندا نمود که خلقی که قابل این تجلی و اشراق شوند مشهود نه. امر به خلق جدید و صنع بدیع گشت. جمیع اهل ملاً اعلی و سگان رفارف بقا متحیر گشتند که این خلق بدیع از چه عنصری مخلوق شوند و از چه حقیقتی موجود آیند. در این حین نسیم صباي قدسی از سبای فردوس معنوی بوزید و غبار لطیف معطری از گیسوی آن حوری روحانی آورد و در آن ساعت چند قطره شراب نورانی از کوثر جمال حضرت رحمانی در آن غبار چکید و دست قدرت صمدانی از کنز غیب رحمت سلطانی ظاهر شد و آن غبار روحانی را به ماء عذب نورانی عجین فرمود و بعد نفسی از نفس قدمانی در او دمید اذاً قاموا خلقّ لو ينظر أحدٌ منهم بطرفٍ طرفه على اهل السموات والأرض كینعدمّن کلهنّ و ینقلبنّ و یرجعنّ الی عدم قدیم و بعد امر مبرم از سماء امر الهی شد که اهل سرادق عظمت و اهل حجبات قدرت و ملاً کروبین و حقائق صافین جنت خلد را به انوار جمال تزین نمایند و به فرش سندس و استبرق قدسی فرش نمایند و بعد، اذن خروج از سماء ظهور رسید و آن حوریّه روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سگان اهل سماوات و ارض بذل روح حقیقی فرمود و بعد از قیام بر فراش سندسی حرکتی فرمود و از آن حرکت از شعرات او چند نقطه سودا که حاکی از آن ظلمت نورا بود بر ارض استبرقی چکید و از آن نقطه های معدوده این کلمات بدیعه تزین یافت و کوثر حبیّه در ظلمات عیون این کلمات مستور گشت...

(مجموعه الواح، ص ٢٧٤-٢٧٢)

... قل يا قوم تالله الحقّ أنّ النقطة الأوتية قد فصلت في هذه الكلمة إن أتم من العارفين و ظهرت نار الأحديّة في هذه الشجرة المرتفعة التي أحاطت كلّ العالمين... (مجموعه الواح، ص ٣٠٢)

... أن اقصد في قلبك مقصد الأقصى أنه لُسدرة المنتهى التي تنطق في ملكوت الإنشاء لا اله الا أنا العليم الخبير. لما أتصل الباء بالهاء وامتزجا انقلب منهما كل الأشياء من لدن ربك المهيمن القيوم. تمسك بالنقطة الأصلية الإلهية و مادونها صفر و لو تراه موجوداً في الأرض ان ربك لهو العليم الحكيم ...

طوبى لقاصد قصد المقصد الأقصى و لطالب أقبل الى الأفق الأعلى ... اگر یک عمل پاک خالص با تأثیرات و ظهورات و شئونات و اسرار و اثمار و ما ینبغی له ظاهر شود این عالم گنجایش بسط و تفصیل آن را نداشته و ندارد. در نقطه تصوّر کن با آن که محدود است، چه مقدار عوالم الفاظ و حروفات و کلمات در او مستور. چهار الف از چهار جهت او ظاهر و هر الفی دارای عالمی. اگر جمیع عالم اراده نمایند الف منبسطه که به باء تعبیر شده نقطه او را تفسیر نمایند از عهده بر نیایند. این تعدّوا آیاتها لاتحصوها تا چه رسد به مقامات الف لئیه و الفات آخر. انتهى...

نامه آن محبوب رسید؛ نامه نبود؛ در صورت نامه و معنی مطلع سرور و مصدر فرح ... انشاءالله به حبّ الله که سبب آفرینش و علة خلق است ناظر باشی و به حرارتش مشتعل. از حاء این کلمه نار محبت الهی در صدور و قلوب موحدین و مقربین و مخلصین در فوران و از باء آن کائنات ظاهر و از نقطه او عالم تمیز پیدا شد. اگر این باء تفصیل شود، اسرار اولین و آخرین از او ظاهر و هویدا گردد. او است مرآت حروفات و کلمات کلّها و کلّه؛ اسرار قدم در او مستور و امورات امم به او معلق و منوط؛ او است مظهر واحد مقدّس از اعداد و مطلع آیات و بیّنات...

یا محبوب فؤادی شب است، اما آفتاب روشن و پیدا و نور ظاهر و هویدا ... از حقّ می طلبیم در هر قلبی از قلوب اولیاء خود بحری موج از محبت خود ودیعه گذارد تا از امواجش عالم مطهر شود و قابل تجلّی انوار آفتاب حقیقت گردد. عالم از برای چه خلق شد؛ از برای قبول آدم از برای چه آمد؛ از برای عرفان و خضوع. معنی مداد هیئت تحریر قبول نمود، نقطه موجود شد و نقطه قرنهای سیر نمود تا طراز با گشت و با چون منبسط و خاضع شد، رأسش به اکلیل حا مزین و کلمه ظاهر و این کلمه به اسم حبیب عالم مشرف و فاتر؛ آن حبیبی که معراج به او افتخار نمود و سموات به قدومش مزین گشت. نسئل الله تعالی أن یمدنا و یمدکم و یؤیدنا و یؤیدکم علی ذکره و ثنائه. و ما نزل فی کتابه انه علی کلّشیء قدير. انتهى...

هو الأقدس الأعظم الأكرم الغلى الأبهى

الحمد لله الذى تجلّى الكائنات بالنقطة التى كانت مقدّسة عن الجهات و النّقاط و أنّها لهى النقطة التى لا يرى فيها إلاّ الله منزل الآيات و تنطق فى كلّ الأشياء لا اله إلاّ هو المهيمن على من فى الأرضين و السّموات و أنّها لهى التى طرّزت بها الألواح فى ملكوت الإنشاء و زيّنت جبروت الأسماء و الصّفات و حكت عن تلك النقطة فى مقام الأسماء النقطة تحت الباء البارزة عنها الهاء و اخبر عنها الكاظم بقوله الحمد لله الذى جعل الكتاب الكينونة بالسّرّ البينونة بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق و أنّه قد أراد من النقطة الباء و أنّها اذا اتّصلت بالهاء ظهر الإسم الأعظم الذى به ارتعدت فرائص الأمم و تزلزل من فى العالم و به انصعق من فى السّموات و الأرض إلاّ من شاء الله مظهر البيّنات و أنّه لمكّم موسى من الشّجرة فى السّيّء و ينطق من افقه الأبهى ظاهراً باهراً أنّه لا اله إلاّ أنا المقدّس عن الأذكار و الإشارات...

... و كبر اللهم يا إلهى على النقطة الأوّلية و السّرّ الأحديّة و الغيب الهويّة و مطلع الألوهيّة و مظهر الربوبيّة الذى به فصلت علم ما كان و ما يكون و ظهرت لآلئ علمك المكنون و سرّ اسمك المخزون و جعلته مبشّراً للذى باسمه ألف الكاف بركنها النّون... (مناجاة، ص ٦٢)

... و ملك معالى العلم فى الباء سرّة - و باء الجهر بالسّرّ خرّت لنقطتى. بالباء ظهر الوجود و النقطة تميز العابد من المعبود ... معنى نقطه لا يعدّ و لا يحصى است و لا يحدّ و لا يفنى است، زيرا طلعت موعود و كلمة جامعه و هيكل الهيّة به اين اسم عالى و رسم متعالى عرش اعظم را كه محلّ نزول و جلوس كينونت غيبه است موسوم فرمودند و اين مخصوص است به همان هيكل و كفى بنفسه شهيدا ... (آثار قلم اعلى، ج ٢، ص ٣٢٩)

... فلمّا أراد الخلق البديع فصلّ النقطة الظّاهرة المشرقة من افق الإرادة و أنّها دارت فى كلّ بيت على كلّ هيئة الى أن بلغت منتهى المقام امراً من لدى الله مولى الأنام و أنّها هى مركز دائرة الأسماء و مختم ظهورات الحروف فى ملكوت الإنشاء و بها برز ما دلّ على السّرّ الأكمّ و الرّمز المنمنم الظّاهر الحاكي عن الإسم الأعظم فى الصّحيفة النّوراء و الورقة المقدّسة المباركة البيضاء فلمّا اتّصلت بالحرف الثّانى البارز فى أوّل المثانى دارت أفلاك البيان والمعانى و سطع نور الله الأبدى و تقبّب على وجه سماء البرهان و صار منه النّيران تبارك الرّحمن الذى لا يشار بإشارة و لا يعبر بعبارة و لا يعرف بالأذكار و لا يوصف بالآثار أنّه هو الأمر الوهاب فى المبدء و المآب و جعل لهما حفاظاً و حراساً من جنود القدرة و الإقتدار أنّه هو المهيمن العزيز المختار.

قد نزلت الخطبة مرتين كما نزل المثنى كرتين والحمد لله الذى أظهر النقطة و فصل منها علم ما كان و ما يكون وجعلها منادية باسمه و مبشرة بظهوره الأعظم الذى به ارتعدت فرأى الأمم و سطع النور من افق العالم أنها هي النقطة التي جعلها الله بحر النور للمخلصين من عباده و كرة النار للمعرضين من خلقه والملحدين من بريته...

(اشراقات، ص ٥٢-٥١)

حمد مقدس از ذكر و بيان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودى را لايق و سزا است كه از قلم اعلى كوثر بقا جارى فرمود و از قطره آن مقبلين را حيات ابدى عطا نمود و اين قطره در مقام اول و رتبة اولى به هيئت نقطه ظاهر و از او علوم اولين و آخرين را از عالم غيب به عرصه شهود آورد و چون خدمتش مقبول افتاد به حرف با مؤانس گشت و به او علم انه لا اله الا هو مرتفع و رايت نصر و ظفر منصوب...

(اشراقات، ص ٢٧٠-٢٦٩)

... صلّ اللهم يا الهى على النقطة الأولى الذى به دارت نقطة الوجود فى الغيب و الشهود و جعلته مرجعاً لما يرجع اليك و مظهراً لما يظهر منك و على حروفاته من الذين ما عرضوا عنك و استقرّوا على حبك و رضائك ...

(مناجاة، ص ٢٠٠)

... أنا بدتنا كل الحروف من النقطة و ارجعناها اليها ثم بعثناها على هيكل بشر...

(آثار قلم اعلى، ج ١، ص ٢٣)

... صلّ اللهم يا الهى على النقطة التى منها فصلت علومك المكنونة و اسرارك المخزونة و به اخذت عهد مطلع ذاتك و مظهر غيب احديتك ...

(ادعيه محبوب، ص ٤١-٤٠)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهى

الحمد لله الذى ذرء و برء نقطة جامعة كاملة مجملة حاوية واجدة للمعاني الكلية فى عالم الوجود مندمجة مندرجة فيها كل الحقائق و الآثار و الأحكام بنحو البساطة و الوحدة المستدعية للتوحيد فى جميع الشئون فى حيز الشهود فتنصّلت و تكثرت و تشعبت و تفسرت و دارت فى دائرة الحروف فظهرت بأبداع الأشكال و كانت مغناطيس لأرواحها و تجلت بأحسن الجمال فى جميع المراتب و المقامات ثم رجعت و آبت الى مركزها فى المقام المحمود فبدورها و سيرها و ميلها

وبدئها ورجعها تحققت الكلمات التامات و الحروفات العاليات و انتظمت الآيات الينيات فظهر اللوح المحفوظ و الكتاب المسطور و الرق المنشور فسبحان مبدعها و منشئها و مصورها و مفسرها و مفسرها عما يقولون الواصفون و البهاء عليك و على كل ثابت راسخ على عهد الله و ميثاقه و ثبت و نبت في هذا الأمر المحمود. ع ع

... واما ما ورد في زيارة سيد الشهداء روح المقرين له الفداء وهي بمصيبتك تركت النقطة مقرها و اتخذت لنفسها مقاما تحت الباء؛ اعلم، ان النقطة مقرها عنوان كتاب الإنشاء و ان النقطة تتفصل بالألف و الألف تتكرر في الأعداد فتظهر الحروفات العاليات و الكلمات التامات و حيث ان الشهادة في سبيل الله عبارة عن المحو و الفناء و سر الفداء فاقضى النقطة تدخل تحت الباء فخرت مغشياً عليها صعقا حزنا و اسفاً على سيد الشهداء روح المقرين له الفداء فاستقر مغشياً عليها تحت الباء...

الحمد لله الذي انشأ في عالم الكيان غيب الأكوان حقيقة ثابتة نورانية فائضة على الإمكان و جعل لها صورة الرحمن و أبدع فيها من الكمالات الالهية و الحقائق الكونية بوضوح العيان و جعلها كتاباً ميبناً ناطقاً بأحسن تبيان و أحلى و افصح بيان فكانت نقطة جامعة لجميع الأسرار المودعة في عالم العرفان و مركز الوجد و الوجدان فتفصلت و تكثرت و انبسطت و توسعت و كانت مبدأ الحروفات و الكلمات في اللوح المحفوظ و الرق المنشور... (مكاتيب، ج ٢، ص ١٣١-١٣٠)

... و مروى عن علي عليه السلام "ان كل ما في التوراة و الإنجيل و الزبور في القرآن و كل ما في القرآن في الفاتحة و كل ما في الفاتحة في البسملة و كل ما في البسملة في الباء و كل ما في الباء في النقطة" و المراد من النقطة الألف اللينية التي هي باطن الباء و عينها في غيبها و تعينها و تشخصها و تميزها في شهادتها.

و قد صرح به من شاع و ذاع في الآفاق علمه و فضله السيد الأجل الرشتي في ديباجة كتابه و فصل خطابه شرحاً على القصيدة اللامية.

فقال: "الحمد لله الذي طرز ديباج الكينونة بسرّ الكينونة بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و الانشاقاق." فهذه النقطة هي الألف اللينية التي هي غيب الباء و طرازها و عينها و جمالها و حقيقتها و سرها و كينونتها كما بيناه آنفاً و هذه العبارة الجامعة اللامعة الواضحة الصريحة ما أبدعها و أفصحها و أبلغها و أنطقها لله درّ قائلها و ناطقها و منشئها الذي أطلع بأسرار القدم و كشف الله الغطاء عن بصره و بصيرته و أيده شديد القوى في ادراكه و استبطائه و جعل الله قلبه

مهبط الهامه و مشرق أنواره و مطلع أسراره و معدن لآلى حكمه حتى صرح بالإسم الأعظم و السر المنمنم و الرمز المكرم و مفتاح كنوز الحكم بصريح عبارته و بديه اشارته و وضوح كلامه و رموز خطابه فانك اذا جمعت النقطة التى هى عين الباء و غيرها و الهاء و الألف بلاشباع و لا انشقاق استنتق منهن الإسم الأعظم و الرسم المشرق اللائح فى أعلى أفق العالم الجامع لجوامع الكلم المشتهر اليوم بين الأمم...

... و قال محيى الدين "بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تميز العابد من المعبود و النقطة للتمييز و هو وجود العبد بما تقتضيه حقيقة العبودية" انتهى و النقطة فى هذا المقام آية الباء و رايتها و من علائها و معالمها و تعين من تعيناتها و بها تميزها و تعريفها و تشخيصها...

... فأما النفس الإلهية هى عبارة عن الحقيقة الكلية الجامعة للحقائق اللاهوتية الربانية و الدقائق الصمدانية الظاهرة بالنور القديم و الباطنة بالسر الأعظم العظيم النقطة الأحدية التى منها ظهرت الأشياء و إليها أعيدت و منها بدئت و إليها رجعت فكانت أحدية الذات و واحدية الصفات ثم تكثرت بالظهور و الآثار و تشعبت و تفصلت و تفتنت و تلالأت فامتلاأت و تنورت منها الأنفس و الآفاق فى يوم الميثاق و اهتزت بها هياكل التوحيد و تحركت و نشئت منها أفنان سدرة التفريد و تقمصت بالطراز الأول و النور الأكمل و ظهرت من آية منها كل الأسماء المدركة للحقائق الإنسانية و نشئت من سمة منها كل الصفات الحقيقية الغيبية فهى مركز دائرة الوجود بظهور "لا اله الا الله" و قطب فلك البقاء الذى يدور عليه كوكب التفريد و التوحيد بحيث يدور كل الحقائق الغيبية حول هذه النقطة الأحدية اللاهوتية و تقتبس كل الكينونات اللطيفة التوراتية من هذه النار المشتعلة الملتهبة الناطقة فى سدرة الإنسانية بأنه لا اله الا هو العزيز المقتر - القيوم...

... اعلم ان البسملة عنوانها الباء و ان الباء التدوينى هى الحقيقة المجملة الجامعة الشاملة للمعاني الإلهية و الحقائق الربانية و الدقائق الصمدانية و الأسرار الكونية و هى فى مبدء البيان و جوهر التبيان عنوان الكتاب المجيد و فاتحة منشور التجريد بظهور لا اله الا الله كلمة التوحيد و آية التفريد و التقديس من حيث الإجمال و التفصيل و ان الباء التكوينية هى الكلمة العليا و الفيض الجامع اللامع الشامل المجمل الحائز للمعاني و العوالم الإلهية و الحقائق الجامعة الكونية بالوجه الأعلى لأن التدوين طبق التكوين و عنوانه و ظهوره و مثاله و مجلأه و تجليته و شعاعه...

و كترجح الى بيان الباء ونقول أنها متضمنة معنى الإلف المطلقة الإلهية بشؤونها و أطوارها اللبينية و القائمة و المتحركة و المبسوطة و نحوها في البسملة التي هي عنوان كتاب القدم بالطراز الأول المشتملة على جميع المعاني الإلهية و الحقائق الربانية و الأسرار الكونية المبتدء فيها بالحرف الأول من الإسم الأعظم بالوجه الأتم الأقوم كما قال امام الهدى جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في تفسير البسملة "الباء بهاء الله" و القوم إنما اعتبروا الحذف و التقدير للألف بين الباء و السين جهلاً و سفهاً حيث لم ينتبهوا لمعرفة الآيات الباهرة و اليبينات الظاهرة و الجامعية الكاملة الشاملة الزاهرة السافرة في هذا الحرف المجيد و السرّ الفريد لأنها متضمنة بالوجه الأعلى جميع المعاني الكليّة المندمجة المندرجة في هوية الحروفات العاليات و الكلمات التامات. أما ترى أنّ الألف ظهرت في سبح اسم ربك الأعلى و اقرأ باسم ربك و باسم الله مجريها ومرسيها لا سيما أنّها أي الباء الف مطلقة الهية في غيبها و ألف مبسوطة في شهادتها و عينها فاجتمعت الشهادة والغيب و العلم والعين و الباطن والظاهر و الحقيقة و الشؤون في هذا الحرف الساطع البارع الصادع العظيم و ان سائر الحروف و الكلمات شؤونها و أطوارها و آثارها و أسرارها فإنها مبدء الوجود و مصدر الشهود في عالمي التكوين و التدوين و أنّها عنوان الكتب الإلهية و الصحف الربانية و الزبر الصمدانية في البسملة التي هي فاتحة الألواح و الأسفار و الصحائف و القرآن العظيم.

(مكاتب، ج ١، ص ٤٠-٣٧)

ای یاران و اماء رحمن جناب آقا غلام علی نامہ نگاشته ... لهذا به نگارش این مختصر نامہ پرداختم و اگر بدقت قرائت گردد واضح و مشهود شود کہ بسیار مفصل است زیرا ذکر اسم اعظم روحی لأحباته الفداء مذکور و آن جامع جميع معانی. "العلم نقطة کثرها الجاهلون" فرمایش حضرت امیر است و آن نقطه اسم اعظم است و بیان این مطلب به برهان کافی وافی در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم مشروح و مفصل...

هو الله

الحمد لله الذي أشرق بنوره الأرض و السماء و اهتزت بنفحاته رياض التقديس المؤتفة في قلوب الأصفياء و سطع نوره و تغبغ في وجه السماء فظهرت و لمعت و أشرفت و لاحت أنجم نورانية في الأفق الأعلى و استفاضت و استشرقت من فيوضات ملكوت الأبهى ثم أفاضت على خطّة الغبراء فكانت نجوم الهدى و الحمد لله الذي جعل هذا العصر المجيد و القرن الجديد معرضاً لظهور حقائق الأشياء بما فاض غمام الجود و ظهر مواهب الربّ الودود و استضاء الغيب و الشهود و ظهر الموعود و لاح جمال المعبود و الصلوة و السلام و التّحية و الثناء على الحقيقة

الجامعة و الكلمة التامة و الكتاب المبين و التور المشرق من العليين الهادي للامم المنور للعالم
ففاض طمطام فيضه على الوجود و قذف امواجه درارياً نورآء على ساحل الشهود فحصحص
الحق و زهق الباطل و ظهر التور و شاع السرور و الحبور فتقدست بها النفوس و تنزهت بها
الأرواح و انشاحت بها الصدور و صفت بها القلوب و لطفت بها الأفئدة و طابت بها الضمائر و
طهرت بها السرائر حتى تحقق يوم النشور و أحاط أطفاف ربك الغفور و التحيّة و الثناء على
تلك النجوم النورانية الساطعة اللامعة في فلك العلى كواكب منطقة بروج ملكوت الأبهى و
عليهم البهاء.

و بعد، ايها الرجل الكريم و المستنبي من النبا العظيم، قم على خدمة امرالله بقوة نافذة من
ملكوت الأبهى و نفثات من روح الملاء الأعلى و لاتحزن بما ينطقون المرجفون من كتبة الجرائد
و الفريسيون في حق البهاء تذكر ايام المسيح و ما اصابه من القوم و ما اصاب الحواريين من
المحن والآلام فأنتم احبة جمال الأبهى فلا بدّ تعجبون لحبه تحت ملام القوم و يصيبكم ما اصابهم
في القرون الأولى ثمّ تتلأأ وجوه المختارين بأنوار ملكوت الله على ممرّ القرون و الأعصار بل
تعاقب الأدهار و المنكرون في خسران ميين، كما قال سيد المسيح سيعذبونكم القوم لاسمى
فذكرهم بهذا و قل لهم أنّ المسيح مع وجهه الصبيح و جماله المليح قاموا عليه الفريسيون و
قالوا انه المسيح و ليس بمسيح لأنه ادعى الألوهية العظمى و الربوبية الكبرى و قال أنا ابن الله و
انّ الأب ظاهرٌ باهرٌ بجميع شئونه و كمالاته في حقيقة ابنه الوحيد و ربيبه المجيد و قالوا هذا
كفرٌ و افتراء على الله بنصوص قاطعة واضحة في العهد القديم فبناءً على ذلك افتوا بسفك دمه
و علّقه على الصليب و كان ينادى يا ربى الحبيب الى متى تتركنى بين يدي هؤلاء، ارفعنى
اليك و اجرنى في جوارك و اسكنى عند عرش عظمتك، أنّك أنت المجيب و أنّك أنت
الرحمن الرحيم. اى رب ضاق على رحيب الغبراء و الصليب حبيى حباً بجمالك و انجذاباً الى
ملكوتك و اشتعلاً بالنار الموقدة في صدرى الملتهبة بنفحات قدسك. ربّ أيدنى على
الصعود و وقنى على الورود و الوفود على عتبة قدسك يا ربى الودود أنّك أنت الرحمن
ذوالفضل و الجود و أنّك أنت الكريم و أنّك أنت الرحيم و أنّك أنت العليم لا اله الا أنت
المقتدر القدير لم يحتبر الفريسيون على هذا البهتان العظيم و الذنب الجسيم الا لجهلهم حقيقة
الأسرار و عدم مشاهدتهم للأنوار و ملاحظة الآثار والآ صدقوا بكلماته و شاهدوا آياته و عرفوا
بيناته و استظلوا في ظلّ راياته و اطّلعوا بإشاراته و فرحوا من بشارته. ثمّ اعلم انّ الحقيقة
الرحمانية التى تعبر بغيب الغيوب و مجهول النعت و المنقطع الوجدانى قد تقدّس عن كل ذكر
و بيان و اشارة و نعت و ثناء و من حيث هي هي عجزت العقول عن ادراكها و تاهت النفوس
في تيه عرفانها لاتدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير ولكن اذا نظرت الى

حقائق الأشياء و هوية الكائنات تنظر آثار رحمة ربك في كل الأشياء و سطوع انوار اسمائه و صفاته في حيز الوجود بشهود لا ينكره الا كل جهول و عنود حيث ترى أن الكون منشور ناطق باساراه المكونة المصونة في اللوح المحفوظ و ما من ذرة من الذرات او كائنة من الكائنات الا ناطقة بذكره حاكية عن اسمائه و صفاته منبئة عن عزة كبريائه مدلة على وحدانيته و رحمانيته و لا ينكر هذا كل من له سمع او بصر او عقل سليم و اذا نظرت الى الكائنات بأسرها حتى الذرات ترى أن اشعة شمس الحقيقة ساطعة عليها ظاهرة فيها تحكي عن انوارها و اسرارها و سطوع شعاعها فانظر الى الأشجار و الى الأثمار و الى الأزهار حتى الأحجار أما ترى أنوار الشمس ساطعة عليها و ظاهرة فيها و منبئة عنها ولكن اذا عطفت النظر و حولت البصر الى مرآة صافية نورانية و مجالي لطيفة ربانية ترى أن الشمس ظاهرة فيها بشعاعها و حرارتها و قرصها و صنوبرها ولكن الأشياء إنما لها نصيب من نورها و تدل عليها و اما الحقيقة الكلية النورانية و المرأة الصافية التي تحكي بتمامها عن شئون مجليها و تنطبق آثارها على آثار الشمس الظاهرة فيها فهي الحقيقة الكلية الإنسانية و الكينونة الرحمانية و الذاتية الصمدانية قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الأسماء الحسنی هذا معنى قول المسيح الأب في الإبرن...

و نیز نگاه کنید به ذیل "الف".^۱

^۱ جناب حاجی میرزا حیدرعلی سؤال کردند که در زیارت سیدالشهداء آمده که بمصیبتک ترکت النقطة مقرها الأعلى و اتخذت لنفسها مقاماً تحت الباء، این یعنی چه. فرمودند، "اولاً این که این بجهت نسبت است مثلاً نقطه خاک منسوب به حق شد، مطاف جمیع نفوس واقع شد حتی خود حضرت رسول آن را طواف کرد. این راجع به خود حضرت است؛ هر چند سنگ را طواف می کنند، آن طواف به خود حضرت راجع است ... اگر چنانچه بر ادلاء ستایشی بکنی آن مقامش راجع به مرکز است. حضرت اعلی می فرمایند که در عالم رؤیا موسی ابن جعفر را دیدم که یک مشت نقل به من داد ... آن را که خوردم بر من این فتوحات واقع شد ... میرزا حسن بجزستانی حضرت اعلی را انکار می کرد. می گفتند چرا انکار می کنی، می گفت تعریف مرا کرده و من می دانم که هیچ نیستم ... تراب منسوب به حق قبله عالمیان است، این چه دخل به تراب دارد. حالا تراب کلمه ای بگوید که حضرت رسول باطل است، زیرا من می دانم که من خاکم ... آنچه در حق سیدالشهدا ذکر شده است نظر به این است که از اولاد حضرت رسول است، راجع به حضرت رسول است؛ کسی که به کعبه سجده بکند، به حق سجده کرده ... دو نسبت است: مجازی و حقیقی. نسبت سیدالشهدا حقیقی بود، نسبت کعبه نسبت مجازی است. [از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء، مأخذ معلوم نگردید.]

که دهان تو بر این نکته خوش استدلالی است

بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد

الف مطلقه تعبير از ذات غیب است و وجه تشبیه آن است که الف قبول حرکت نمی کند. الف مبسوطه و یا قائمه تعبير از تجلی ذات غیب در هیكل ظهور است. (بقیه در زیرنویس صفحه بعد)

نَوَاب اربعه

از آثار حضرت بهاءالله:

حمد مقدّس از ادراک عالم و عرفان امم ساحتِ عزّ حضرت کبریائی را لایق و سزا که به قلم اعلیٰ وحده امرش را نصرت نمود ... یا افنانی در اوّل امر شیعه تفکّر نما، چهار نفس سبب اوهامات آن حزب گشتند. و خود را ابواب نامیدند؛ آن شهرهای موهومه و دیارهای غیر محقّقه از یادی ظنون آن نفوس تعمیر یافت و آن اوهام بغضا شد و ضرّش به نقطه اولی رسید. اگر صاحب بصری در امورات واقعه و شئونات ظاهره تفکّر نماید، خود را از غیرالله فارغ و آزاد مشاهده کند. انتهى... ❏

... کم من عبادٍ دخلوا بقعة الفردوس مقرّ العرش بین یدی ربّهم العلیّ العظیم و سئلوا عن ابواب اریعة او عن احدٍ من ائمة الفرقان كذلك کان شأن هؤلاء إنّ أنتم من العالمین كما ترون فی تلك الأيام الدّینهم کفروا و اشركوا تمسکوا باسم من الأسماء و احتجبوا عن موجدھا نشهد أنّهم من اهل السّعیر یسئلون الشّمس ما قاله الظلّ و عن الحقّ ما نطق الخلق إنّ أنتم من الشّاهدین...

(آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۲۵)

نور

از آثار حضرت بهاءالله:

... ثمّ اعلم بأنّ ما سئلت من آية النور التي نزلت علی محمد رسول الله من قبل هذه لآية يعجز عن ادراكها العالمون ولو انّ ما فی علم الله من أقلام و کلّ ما فی القدر لأبجر من المداد و تکتبه

در بسم الله الرحمن الرحيم، "ب" متضمّن معنی الف مطلقه الهیّه در عالم غیب و الف مبسوطه در عالم شهود است و بنابراین غیب و شهود در آن به هم آمیخته و بنابراین الف حذف شده است [لذا "بسم الله" به صورت "بسم الله" نوشته می شود].

الف لینه تعبیر از سکون صرف است و الف متحرکه رمزی از حرکت شوقیه برای هدایت خلق است.

اصابع القوة ممّا كان و ما يكون ماينفد معاني حرف التي نزلت بلسان العزة في هذه الآية المنزلة المباركة ولكن أترشح عليك رشحاً من مقام يم العلم و الحكمة لتكوننّ من الذينهم كانوا الى ميادين العلم يسرعون و من كؤوس العناية عن يد الولدان على سرر الخلد يشربون. فلما قضى لموسى أجل الإمضاء مدين الإنشاء رجع بأهله و دخل برية السّيناء في وادي القدس عن يمين بقعة الفردوس على شاطئ البقاء اذا سمع النداء عن مكنم الأعلى من شطر الهوية أن يا موسى فانظر ماذا ترى انى أنا الله ربك و ربّ آبائك اسمعيل و اسحق و يعقوب اذا غطى موسى وجهه من خشية الله العزيز المقتدر القيوم و نودى مرّة أخرى عند شاطئ بحر العظمة في قبة الحمراء فارفع يا موسى رأسك فلما رفع رأى نوراً توقد و تضىء من شجرة القصى في وادي الخضراء اذا اهتدى بهداية الكبرى من نار الموقدة من سدرة البقا ثمّ خلع نعلين الهوا و انقطع عن ملك الآخرة و الأولى كلّ ذلك ما قضى الله له كما أنتم في الألواح تقرثون و بذلك رفع امره و علا ذكره و كان من الذينهم كانوا بأنوار النّار الى مناهج العدل يتوجّهون و هذا ما قضى على موسى ابن عمران في قبة الزّمان إن أنتم تعلمون و كذلك شهد فاران الحبّ عند فاران النّار في حوريب القدس و سيناء القرب إن أنتم في صحائف العدل بعين الله تشهدون. فلما كشف حجبات الواحدية و أشرق أنوار الأحديّة في طلعة المحمّدية أوقدت نار الهوية لنفسه في نفسه بنفسه و اشتعلت نار السّدرة في صدره اذا أخذته شفقات الحبّ و جذبات الشّوق من كلّ الجهات و اسمع نداء الله عن شجرة الإنسان في سرّه بأنّه أنت الله الملك المهيمن العزيز القدّوس و هذا ما قضى في برية الرّوح على محمّد في مقام الأذى ما يقرب اليه أفئدة الذينهم كانوا من قبل و كذلك نذكر عليك من اسرار العلم و جواهر الحكمة لعلّ النّاس هم كانوا بنار الله في سدرة الذّكر توقدون و تشتعلون. فلما أراد محمّد رسول الله أن يذكر هذا المقام الأعلى ليعرفهم اسرار الأحديّة في شجرة نفسه و يبلغهم استغنائه عن النّار التي تجلّت في سيناء الحكم على موسى الأمر أوحى الله اليه هذه الآية التّورية ليكون دليلاً للذينهم اوتوا التّورية و هداية للذينهم كانوا بأنوار الهداية في سدرة المحمّدية تهتدون و أمر الله موسى بأن يبشّر القوم بهذا السّيناء في هذه البقعة الأحمدية و يشهد بذلك ما نزل في الكتاب و لقد أرسلنا موسى بآياتنا أن اخرج القوم من الظّلمات الى النّور فبشّرهم بأيام الله و هذا ما سطر في الألواح إن أنتم تعلمون و إنّ الذى يبشّر النّاس بأيامه كيف يصل الى مقامه إن أنتم تشعرون. ثمّ اعلم بأنّ موسى بما انس بنار الشّجرة في شاطئ واد الايمن اذا اهتدى بها و كان من الذينهم كانوا في بقعة المباركة بإذن الله يدخلون و إنّ محمّداً من قبل أن يستأنس بشيء أو يمسه من نار جعله نوراً لمن في السّموات و الأرض و هدى بهذا النّور من شاء من خلقه و هذا ما رُقم في الكتاب و أنتم في الفرقان تقرثون. اذا فاعرف بأنّ مقام المشكوة في هذه الآية نفسه و المصباح قلبه المنير و الرّجاج هيكله

القدسيّة الذي فيه أضواء السراج الأحديّة و توقد و يضيء منه النور و به أضواء كلّ من في السموات و الأرض كذلك نذكر لكم إن أنتم بهذا النور في أيام الرّوح تستضيئون و بعد ما أضواء هذا النور في مصباح المحمديّة و أوقد على مشكوة الأحمديّة و ثمّ خلق الأحديّة في هيكل القدسيّة أمر الله بأن يذكر الناس ببقائه في قيامة الأخرى و يبشّره بمقام قدس محمود في مقرّ الذي يستجمع فيه ملأ العالمين و ارواح المقرّبين...

(مائدة آسماني، ج ٤، ص ٥٦-٥٣)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... "الله نور السموات و الأرض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزّجاجة كأنّها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقيّة و لاغربيّة يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور" تحقّق يا بدي. مي فرمايد عالم طبيعت عالم ظلمات است، زيرا منشأ هزار گونه فساد است، بلکه ظلمت اندر ظلمت است. نورانيت عالم طبيعت به اشراق شمس حقيقت است. فيض هدايت مانند شمع است که در زجاجة علم و حکمت روشن است و آن زجاجة علم و حکمت در مشکاة قلب انساني است. دهن آن سراج نوراني از اثمار شجرة مبارکه است و به درجه‌ای آن دهن لطيف است که بی آتش برافروزد. قوت نور و صفوت زجاج و لطافت مشکاة چون جمع گردد نور علی نور شود...

(مکاتیب، ج ٣، ص ٣٨)

... "الله نور السموات و الأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزّجاجة كأنّها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقيّة و لاغربيّة يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور" و آن نور حقيقت در وقت واحد و زمان واحد، هم در اين زجاجة فردانيت ساطع وهم در اين مشکاة وحدانيت ظاهر و واضح و لامع. ولی مشکاة مقتبس از زجاج؛ چه که نور حقيقت در زجاجة رحمانيت ساطع و از زجاج و هاج فائض بر مشکاة. چون سراج و مقام مبشّري به اين برهان محقّق می گردد. اين مشکاة شمس آفاق است و اين زجاج نير اعظم اشراق. اين مشکاة مصباح عالم بالا و اين زجاج کوكب ملأ أعلى. اين است که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و تعدّد به حسب ظاهر، باز حقيقت واحده بودند و کينونت واحده؛ جوهر توحيد بودند و ساذج تفريد. چون در نور نگري نور واحد بود چه که در زجاج و مشکاة هر دو ساطع و چون به هويت نگري تعدّد مشاهده شود و زجاج و مشکاة ييني و همچنين اين زجاجة رحمانيه و حقيقت شاخصه بدرجه لطيف و نوراني و شفاف و رحمانی که با نور حقيقت بقسمی تعاکس یافته که حقيقت واحده تحقّق نموده و صرف توحيد رخ گشوده "یکاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار".

رَقَّ الزَّجَاجُ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ

و تعاكسا فتشابه الأمر

و كَأَنَّمَا خَمْرٌ وَلَا قَدْحٌ

و كَأَنَّمَا قَدْحٌ وَلَا خَمْرٌ

نورائیت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته، این است که می فرماید،
"إِيَّاكُمْ أَنْ تَذَكُرُوا فِي آيَتَيْنِ" أَي آيَةِ اللَّاهُوتِ وَ آيَةِ النَّاسُوتِ... (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۰)

الله ابهی

ای مؤمن ثابت ایمان بمتابۀ مصباح و قلب مانند زجاج و اعضاء و ارکان بمنزلۀ مشکاة چون
این شمع در زجاج قلب روشن گردد پرتوش بر ارکان و جوارح زند و نور سراج و لطافت
زجاج جمع گردد و نور علی نور تحقّق یابد...

هو الله

ای بنده بهاء از خدا خواهم که جان پاک احمد به نور خداوند احد روشن و درخشنده گردد؛
پرتو عنایت جمال ابهی مانند سراج در زجاج دل و جان چنان برافروزد که ما حول را منور
نماید و شعاع نورانیش از جمیع ارکان ظاهر گردد؛ زیرا ایمان مانند مصباح است و قلب بمتابۀ
زجاج و هیكل مشابه مشکوة؛ چون چراغ برافروزد، پرتوش بر زجاج زند و شعاعش مشکوة را
منور کند و عليك التحيّة و الثناء ع

... قدرت قدیمه هر یک از کائنات و انواع موجودات را به مزیتی و منقبتی و کمالی مخصّص
فرمود تا در رتبه خود آیات داله بر علو و سموّ ربّی حقیقی گردند و هر یک بمنزلۀ مرآتی
صافیه از فیض و تجلّی شمس حقیقت حکایت نمایند. انسان را از بین کائنات به موهبت
کبری مخصّص فرمود و به فیض ملأ أعلى فائز کرد و آن موهبت کبری هدایت عظمی است
که حقیقت انسانیه مشکاة این مصباح گردد و اشعه ساطعه این سراج؛ چون بر زجاج قلب زند،
از لطافت قلب، سطوع انوار اشتداد یابد و بر عقول و نفوس تجلّی نماید؛ و هدایت کبری
مشروط و منوط به علم و دانائی و اطلاع بر اسرار کلمات ربّانی است...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۲۳۰)

هو الله

ای دو همراز نامه مختصر مفصل بود، اسرار عشق راز دل است نه محسوس سمع و بصر؛
به احساسات وجدانی منوط و مشروط، نه به حواس این جهانی؛ نور این آفتاب کیهان اشیاء را
نمودار نماید؛ مظهر اشیاء است نه کاشف اشیاء؛ نور بصر کاشف اشیاء است نه مدرک اشیاء؛

نور حقیقت مظهر اشیاء و کاشف اشیاء و مُدرک اشیاء است و علیکما البهاء الأبھی عبدالبهاء
عبّاس

۸. رمضان ۱۳۳۷

یا من سمع نقرات النَّاقور و نغمت الصّافور من الملاً الأعلى... واما ظهور النّور من شجرة الطّور
انّ الشّجرة هی حقیقة الکلیم و كانت شجرة مبارکة و النّار الّتی التّهبت فیها هی نور الفیض
القَدیم و الفوز العظیم و المجلّی هو الجمال المبین و النّبأ العظیم لأنّ حدود الزّمان و المکان
تحکم علی الأجسام المتحرّیة فی عالم الکیان و اما النّور القَدیم و الفیض العظیم مقدّس عن
هذه الحدود و الشّئون و الأوقات الثّلاثة فی عالم الجسوم و الرّسوم بل الأوّل عین الآخر و
الظّاهر عین الباطن و کلّ الأزمان زمن واحد و کان و یكون و کائن...

۱ در کلمات الهیّه ذکر نور است؛ علمای قوم همچو گمان کرده‌اند که مقصود از نور کیفیت عرضیه است که
از آفتاب سائل و عارض بر اجسام می‌شود که از او عصب بصر متأثر می‌شود و آن تأثیر دیدن است، مشاهده
است و حال آن که این نور ظاهری عرضی از اعراض است، فضیلتی ندارد و فضیلتی بر سائر اعراض ندارد.
اگر این نور ظاهری شأن و مقامی داشت، جمادات اعظم از انسان بود بجهت این که این گاز و یا شمع روشن از
انسان اشرف می‌بود زیرا روی انسان مثل این شمع روشن نیست یا مثل این ستاره درخشنده نیست؛ اگر این
باشد، اشرف کائنات آفتاب است که مرکز نور است ... پس معلوم شد که این نور ظاهر کیفیتی است عرضیه
که در اجسام نورانیّه ظاهر است، اما مظهر اشیاء است، یعنی جمیع کائنات را آشکار می‌نماید، لکن کاشف
اشیاء نیست. مثلاً این نوری که از این سراج ساطع، جمیع حاضرین را آشکار می‌نماید و خود سراج خبری
ندارد، از حاضرین غافل است. اما نور بصر مظهر اشیاست و کاشف اشیاء است، نور بصر اشرف است از این
نور ظاهری. باز نور بصر هر چند مظهر اشیاء است و کاشف اشیاء است و لکن مُدرک اشیاء نیست، همین است
که اشیاء را آشکار می‌کند و کشف می‌کند اما مُدرک نیست؛ اما نور عقل مظهر اشیاء است و کاشف اشیاء
است و مدرک اشیاء است. این نور اشرف انوار است؛ هم مظهر اشیاء است، هم کاشف و هم مُدرک، لکن بعد
از ظهور اشیاء. اما نور حق که "الله نور السّموات و الأرض" است، زمان در آن مقام حکم ندارد؛ ماضی و
مستقبل و حال یکسان است. این است که می‌فرماید، "الله نور السّموات و الارض". این نور الهی مظهر اشیاء
است، کاشف اشیاء است، مُدرک اشیاء است قبل از ظهور اشیاء و بعد از ظهور اشیاء حکم زمان درباره او
صدق نمی‌کند. (۴ آگست ۱۹۱۹، بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در منزل مبارک در باغچه ساعت هشت و
پنج دقیقه)

نوزده

از آثار حضرت عبدالبهاء:

مدلول آیه مبارکه این است که نار جحیم بشره را یعنی روی را دگرگون می‌نماید؛ تر و تازگی نمی‌گذارد؛ سوخته و بدرنگ می‌نماید، یعنی نیران اعراض و انکار روی انسان را می‌سوزاند و "تعرف المجرمون بسیماهم" می‌گردد؛ لطافت و بشاشت و نصارت و نور ایمان نمی‌گذارد، چنانچه در آیه دیگر می‌فرماید و وجوه علیها غبرة ترهقها فتره؛ می‌فرماید در یوم قیامت بر بعضی وجوه غبار می‌نشیند و موکلین این نار که نفوس مستحقّه را در آتش اندازند در یوم قیامت کبری نوزده نفرند و آن نوزده نفر ملائکه عذابند و عدّه این نوزده ملائکه عذاب نظیر عدّه ملائکه رحمتند و خازن جنت رضوان که حروف حی‌اند.

(مائدة آسمانی، ج ۲،

ص ۲۲-۲۱)

از آثار حضرت ولی امرالله:

توقیع آقا رستم سروش وفادار نجمی مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۳۳:

... راجع به سال نوزده ماه و ماه نوزده روزه و حکمت آن را معروض داشته بودید، فرمودند بنویس در رتبه اولی مقصد مبارک حضرت اعلی از نوزده، کلمه واحد است و آن اشاره به وحدانیت الهیه و وحدت عالم انسانی است که اساس تعالیم بهیه این ظهور کلی الهی است و در مقام ثانی حکمت تعیین عدد نوزده بعضی از فلکیون و متخصصین در علم نجوم در آمریکا اخیراً اکتشاف نموده‌اند و در جرائد و نشریات غرب شرحش انتشار یافت ولی مسلم و محقق نه. من بعد حکمت این عدد بر ارباب علوم در جمیع اقطار واضح و مشهود گردد... (۱)

۱ در قرآن (سوره مدثر آیه ۳۰-۲۹) می‌فرماید، "لواحة للبشر علیها تسعة عشر." و در سوره عبس آیه ۴۱-۴۰ می‌فرماید، "و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها فتره."

نون

از آثار حضرت بهاءالله:

... بعد از ظهور کلمهٔ هو در قمیص انا، آسمان پیچیده شد و شمس مظلّم و نجوم ساقط و ارض منشق؛ چه بسیار از علما که خود را بحر علم می‌دانستند، به کلمهٔ مذکوره به بسالمقام راجع، بل فانی و چه مقدار از عباد که در هیچ جمعی مذکور نبودند، به مجرد اقبال از کتاب علّیین محسوب؛ ایشانند اوراق صحف و کلمات زیر و حروفات کتاب جواهر عالم از قرع و انبیق حکمت و بیان که نون و قلم اعلی است کشیده شد امرأ من عنده وهو الأمر الحکیم. انتهی (مائدهٔ آسمانی، ج ۱، ص ۱۷-۱۶)

... و الذی ظهر أنّه هو السّرّ المکنون و الرّمز المخزون الذی به اقترن الکاف برکنه النون... (کتاب اقدس، ص ۳۵)

سبجان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضاء و نون دیگر معاون و یاور او. (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۸۴)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهی

ای ماهی دریای بی‌پایان حضرت یونس علیه السلام چون مونس درون حوت طبایع و عناصر شد و در ظلمات بحر امکان مبتلا گشت، یعنی از عالم ملکوت وجود که انوار لامکان است جدا شد و در حیّز مکان موجود گردید پس حقیقت ذوالنون کینونت شاخصهٔ او و حوت جسد عنصری و هیکل بشری و حقیقت ظاهرهٔ او و بحر عالم امکان است و شئون ظلمانی اکوان و چون در این تنگنای تنگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندا کرد سبحانک ائی تُبتُ الیک. پس تو که در قعر این دریا افتادی تضرّع و ابتهاج نما که رخت به ساحل

نجات کشی و در ظلّ شجره مبارکه که راحت جان و آسایش وجدان است داخل شوی.
عبدالبهاء^۱

وادی ایمن

از آثار حضرت بهاءالله:

بنور وجهها وجه الهدی قد اهتدی . بنار طلعتها نفس الکلیم تزکت
چون موسی رجل نفس رحمانیه را که مودع در هیکل بشریه بود از نعلین ظنونات عَرَضِیّه منزّه
و مقدّس فرمود و ید قدرت الهیه را از جیب عظمت رداء مکرمت ظاهر ساخت به وادی
مقدّسه طیبیه مبارکه قلب که محلّ عرش تجلی صمدانیه و کرسی تحکمی عزّ ربّانیه است وارد
شد و چون به آن ارض طور که از یمین بقعه نور مبسوط گشته واصل شد، رائحه طیبیه روح را
از مشرق لایزالی استنشاق و استشمام نمود و انوار حضرت ازلی را از جمیع جهات من غیر
جهات ادراک فرمود از حرارت رائحه محبت الهیه و قبسات جذوات نار احدیه سراج هویتیه در
مصباح قلب او بعد از کشف حجبات زجاجه اتیه موقد و مشتعل شد و از صهبای وصال طلعت
بی مثال و خمر زلال حضرت لایزال به وادی صحو ابدیه بعد از محو مقامات ضدّیه فائز گشت
و از جذبه شوق لقاء به مدینه ذوق بقاء اطلاع یافت.... (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۳۲۲)

^۱ در قرآن (سوره قلم، آیه ۱) می فرماید، "ن و القلم و ما یسطرون". و در سوره انبیاء آیه ۸۸-۸۷ چنین می فرماید، "و ذا النون اذ ذهب مغاضباً فظنّ ان لن نقدر علیه فتادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین. فاستجینا له و نجیناه من الغمّ و کذلک ننجی المؤمنین." ■
حضرت ولی امرالله می فرمایند، "... اما بیان مبارک که می فرماید حضرت نون و نون دیگر، فرمودند نون اول ناصرالدین شاه و نون ثانی نایب السلطنه کامران میرزا حاکم طهران... (مائده آسمانی، ج ۳، ص ۵)

هو الأبهى

ای یعقوب اگر موهبت یوسفی طلبی چون پیر کنعان شب و روز از محبت الله گریان شو و اگر تجلی موسوی جوئی در وادی ایمن تفکر نما و تجول نما آن بقعه مقدسه صحرای دل و جان است: ع ع ■

وادی نییل

از آثار حضرت بهاء الله:

أن يا على فاشهد بأني ظهور الله في جبروت البقاء ... الى أن وردنا وادي النيل...

(اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۷۹)

... دیگر معلوم بوده که مقصود از وادی نییل که در الواح ذکر شده نفس این ظهور اعظم بوده و خواهد بود و وادی آن ارض قدسی است که فوق طبقات جنان خلق شده و لایقدر آن یرد علیها الا اهل البهاء تالله أنهم اهل وادی النيل و وادی العظمة و وادی الاستقلال و وادی النجلال و وادی الإقتدار و وادی العزة و وادی الکبریا و غیر این نفوس از وادی نییل خارج و در تیه نفس و هوی متحیر و مبتلی و کینونه النيل حینئذ یتبرء منهم و من أعمالهم و افعالهم و ما یتظهر منهم و بذلك یشهد کل شیء إن أنتم تعملون...

(کتاب بدیع، ص ۴۰۵-۴۰۴)

أن يا اسمی قد مستك البأساء والضراء و أنا أعلم منك ... کجا این علیل در این ایام قادر بر ذکر وادی نییل است مع آن که قتیل فجار گشته هل یسمع أحداً من الذبیح نغمات البدیع أو من المقتول ترنمات المحبوب ولكن لو شاء الله و أراد لينزل و أنه على كل شیء قدير...

^۱ در سورة قصص (۲۸) آیه ۳۰ می فرماید، "فلما أتيتها نودی من شاطی الوادی الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة أن یا موسی إني أنا الله رب العالمین".
^۲ کلمه "نیل" با کلمه "عکا" از نظر ارزش عددی حروف آنها با یکدیگر برابر و هر دو معادل ۹۲ می باشد.

واو

از آثار حضرت بهاء الله:

هو الأقدس الأعظم

أن يا حسين أن استمع النداء الذي ارتفع من الواوين أنه لا إله إلا أنا العليم الخبير قد خلق بالواو الأول سموات التي ارتفعت في القرون و بالتأني ظهر من خضع له المثنى ان ربك لهو المبين الحكيم. أن افرح بذكر الله اياك ثم اذكره بقلب منير و لسان بديع قد خلقت الألسن لهذا اليوم و الأعين لهذا الافق الذي به أنار من في السموات و الأرضين كذلك يذكرك المسجون اذ كان مظلوماً بين ايدي الغافلين أن احمد الله بما توجه اليك وجه القدم من هذا المقام الكريم.

و نیز نگاه کنید به ذیل "لیلة القدر".

وجود

از آثار حضرت بهاء الله:

... في الحقيقة فرق را برداشته اند و خود را حق پنداشته اند؛ حق مقدس است از کل در کل آیات او ظاهر، آیات از او است نه او. در دفتر دنیا کل مذکور و مشهود. نقش عالم کتابی است اعظم، هر صاحب بصری ادراک می نماید آنچه را که سبب وصول به صراط مستقیم و نبأ عظیم است. در تجلیات آفتاب مشاهده نمائید، انوارش عالم را احاطه نموده، و لکن تجلیات از او و ظهور او است بنفس او نه نفس او. آنچه در ارض مشاهده می شود، حاکی از قدرت و علم و فضل او است و او مقدس از کل...

... تحقق وجود در رتبه اولیه بعد از تحقق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای کل شیء ثابت و قبل از تجلی ظاهری بر کل شیء کان رباً و لامربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم ادراک این مقامات منوط به عرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یشهد بأنه موجود و غیره

مفقود اله و لا مالوه معه و ربّ و لا مربوب عنده كان و لم يكن معه من شيء و يكون بمثل ما قد كان...

(اقتدارات، ص ۷۴-۷۳)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای بنده صادق الهی نامهات ملاحظه گردید... وجود بر دو قسم است، یکی وجود حقّ که مقدّس از ادراک خلق است؛ او غیب منیع لایدرک است؛ او مسبوق به علّت نیست، بلکه موجد علّة العلل است؛ او قدیم لا اول است؛ غنی مطلق است. و وجود ثانی وجود خلق است؛ وجود عامّ است که مفهوم ذهنی است؛ عقل انسان ادراک می نماید؛ این وجود حادث است، محتاج است و مسبوق به علّت است و حادث است، لهذا حادث قدیم نگردد و قدیم حادث نشود؛ خلق خالق نگردد و خالق خلق نشود؛ قلب ماهیت محال است. در عالم وجود یعنی وجودی که مفهوم ذهنی است و حادث است، مراتب است؛ مرتبه اولی جماد است، بعد مرتبه نبات است، در مرتبه نبات مرتبه جماد موجود، ولی امتیاز دارد، کمال نباتی دارد و در مرتبه حیوان کمال جمادی و کمال نباتی موجود و کمال دیگر که کمال حیوانی است دارد، سمع و بصر دارد و در مرتبه انسان کمال جمادی موجود و کمال نباتی موجود و کمال حیوانی موجود و از اینها گذشته کمال عقلی موجود که کاشف حقایق اشیا است و مدرک کلیات پس انسان در حیث کائنات اکمل موجودات است و مقصد از انسان فرد کامل است و آن فرد کامل مانند آئینه است و کمالات الهی در آن آئینه ظاهر و مشهود. اما شمس از علو تقدیس تنزل ننماید و داخل آئینه نگردد ولی چون آئینه صافی است و مقابل شمس حقیقت کمالات شمس حقیقت که عبارت از شعاع و حرارت است در آن آئینه ظاهر و آشکار گردد و این نفوس مظاهر مقدّسه الهیه هستند و علیک البهاء الأبهی.

صنادید متصوّفه که تأسیس عقیده و حده الوجود نموده اند مرادشان از آن وجود وجود عام مصدری که مفهوم ذهنی است نبوده و نیست. زیرا این وجود عام که مفهوم ذهنی است عرضی از اعراض است که عارض بر حقائق ممکنات می شود. حقایق ممکنات جوهر است و این وجود مفهوم ذهنی یعنی وجود عام مصدری عرضی است که عارض بر حقایق اشیا است. بلکه مقصود صنادید وجودی است که حقائق اشیا بالنسبه به آن عرض یعنی آن وجود قدیم است و اشیا حادث. پس مرادشان از وجود حقیقتی غیرمنعوته است که مایتحقق به الأشياء است، یعنی قیام جمیع اشیا به او است و او قیوم سموات و ارض است و "هو الحیّ القیوم"

شاهد این بیان. و آن وجود مایتحقق به الأشياء واحد است. پس وحدت وجود است ولی عوام متصوفه را گمان چنان که آن حقیقت غیرمنعوته حلول در این صور نامتناهی نموده، چنانچه گفته‌اند، "البحر بحر علی ما کان فی القدم، ان الحوادث امواج و اشباح و ما الخلق فی التمثال الا کتلجة و أنت هو الماء الذی هو نابع". یعنی آن حقیقت غیرمنعوته هرچند او را تعبیری نیست ولی مجبور بر تعبیری هستند، پس به وجود تعبیر نموده‌اند.

خلاصه عوام متصوفه را گمان چنان که آن وجود غیرمنعوته که منقطع وجدانی است بمنزله دریا است و حقایق اشیاء بمنزله امواج؛ امواج متماداً در ذهاب و غیاب است ولی بحر باقی و برقرار:

اما در نزد اهل حقیقت بهائیان مثلش این است که آن وجود غیب وجدانی مثلش مثل آفتاب است و اشراق بر جمیع کائنات نموده؛ کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان کلاً مستشرق از أنوار آفتابند، یعنی اشعه ساطعه بر جمیع تاییده و کل حکایت از آفتاب می‌نمایند، چنان که بر حجر و مدر و شجر و حیوان و بشر نظر نمائی کل را مستفیض از آفتاب بینی. حقایق کائنات مستفیض از شمس حقیقتند ولی شمس حقیقت از علو تقدیس و تنزیهش تنزل و هبوط نماید و در این کائنات حلول نفرماید و ما من شیء الا فی آیه تدل علی أنه واحد.

خلاصه این که عوام عرفا گمان نموده‌اند که وجود محصور در دو موجود، یکی حق و یکی خلق. حق را باطن اشیاء دانسته‌اند و خلق را ظاهر اشیاء. ولی اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده‌اند؛ حق و امر که عبارت از مشیت اولیه است و خلق و مشیت اولیه که عالم امر است، باطن اشیاء است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه الا له الامر و الخلق.

اما مرتبه الوهیت منزّه و مقدس از ادراک کائنات است تا چه رسد به این که در حقائق اشیاء حلول نماید. حضرت اعلی روحی له الفداء می‌فرماید که مصداق این بیت "البحر بحر علی ما کان فی القدم و ان الحوادث امواج و اشباح" در مشیت اولیه تمام است نه در ذات حق... (مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۶-۳۵۴)

... ان الحدود صفة المحدود و ان الحصر فی الموجود لیس فی حقیقة الوجود...

(مکاتیب، ج ۱، ص ۱۵)

... فبذلك الاعتبار أى أحدية الذات الاسم عين المسمى و حقیقته و هویتة و لیس له وجود زائد ممتاز عن الذات فان الوجود اما عين الماهية أو غيرها فاذا کان غيرها هل هو ملازم لها و من

مقتضاها من غير تعطيل و انفكاك أو جاز التَّعطيل و الانفكاك. فالأوّل حقيقة الذات من حيث أحدثته وجوده عن ماهيته و ماهيته عين وجوده؛ والثاني، مقام الوجوب، فالوجود ممتاز عن الماهية و ملازم لها بوجه لا يتصور الانفكاك و لا يتخطّر الانفصال لأنّه من مقتضاها؛ و الثالث، مقام الإمكان أى الوجود المستفاد من الغير المكتسب عمّن سواء فوجوده غير ماهيته و ماهيته غير وجوده مع جواز الانفكاك و الانفصال و مثله فى المضيئات فانظر فى جرم القمر حال كونه ساطعاً منيراً لامعاً. أمّا اكتسب و استفاد النور من الشّمس و غير ملازم له و يجوز انفكاكه منه و هذا مقام الوجود الإمكانى و شأنه الحدوث فى عالم الكيان لأنّ الماهية غير الوجود و الوجود غير الماهية و يجوز الانفكاك بينهما و أمّا الشّمس مع وجود الجرم و الضياء أى الماهية و الوجود بالاستقلال و الإمتياز بينهما الإلتزام و الإقتضاء أى الضياء ملازم لجسمها و جسمها مقتضى له بوجه لا انفكاك و لا انفصال و لا انقطاع لأنّها شمس بوجود الضياء و اذا وقع أدنى توهم التَّعطيل سقطت عن الوجوب الذاتى و الضياء الإستقلالى و ثبت الإستفادة و الإستفاضة من الغير و هذا شأن الإمكان ليس شأن الوجوب و أمّا حقيقة النور بذاته فى ذاته فشعاعه عين جسمه و جسمه عين شعاعه أى ماهيته عين وجوده و وجوده عين ماهيته...

(مكاتب، ج ١، ص ٥١-٤٩)

... يا أمة الله انّ القوم لفى حجاب و عميق السّبات و ليس لهم النّجاة الاّ بفضل مولاك ربّ الأرضين و السموات. قد خاضوا غمار التّقليد و نبذوا اسرار ربّك المجيد و تمسّكوا بأوهن العرى و ودعوا العروة الوثقى يتمسّكون بشبهات أوهن من نسج العنكبوت و يتخذون آلهة ليس لها وجود بل هى ما ميّزوه بأوهامهم ولو أنّها بأدقّ معانيهم و لم يلتفتوا أن هذه الأوهام محاطة بالعقول و الله هو المحيط عجزت عن ادراكه الأفكار (و لا يحيطون بشيء من علمه) وهو بكلّ شيء محيط كما قال عليه السّلام "غيب منيع لا يدرك ذات بحت لا يوصف السّبيل مسدود و الطّلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته". فانظري بعين البصيرة تجدى ما يورث الحيرة و هو ان هؤلاء يعبدون أوهاماً ليس لها وجودٌ عيني بل وجودٌ ذهني و الوجود الذّهني فرغٌ للوجود العيني فاشكرى الله تعالى بما أيّدك بشديد القوى و هداك الى سبيل الهدى...

(مكاتب، ج ٣، ص ٢٢٩)

... و تسئلين عن الرّوح و مراتبه المتعدّدة و انّ القوم ذهبوا أنّه حقيقة واحدة أمّا يتعدّد باعتبار المراتب و المقامات فإنّ له التّرقّيات من الحيز الأدنى الى الحيز الأعلى كترقى الجماد من حيز الجمود الى حيز النّموّ و ترقّى النّبات من حيز النّموّ الى حيز الإحساس و لمّا يصل الى عالم

الإنسان يتعین و يتشخص بتعینات كاملة و أنه عند ما يعتمد بروح القدس يفوز بالحياة الأبدية فهذه المسئلة صحيحة لكن المقصد من الروح الوجود و الحيات لأن الوجود مفهوم واحد ليس بمفهوم متعدّد و ان الوجود له مراتب و في كلّ مرتبة من المراتب له تعین و تشخص و قابلية خاصة مثلاً عالم الجماد و النبات و الحيوان و الإنسان كلّه في حيز الوجود وليست احدى تلك الحقائق محرومة عن ذلك المفهوم ولكن الوجود له ظهور و بروز و شئون في كلّ رتبة من تلك المراتب ففي رتبة الجماد له تعین خاص يمتاز به عن سائر التعینات و الشخصيات ثم في عالم النبات له شئون و ظهور يختصّ بالعالم النباتي و تعین و تشخص خاص به ثم في رتبة الحيوان له شئون و کمالات و تعین و تشخص خاص به دون غيره و في رتبة الإنسان الوجود له تجلّي و اشراق و ظهور بأعظم قوة يتصور في عالم الأفكار فبالجملة ان الوجود له مفهوم واحد ولكن له ظهور و بروز و شئون في جميع المراتب و المقامات... (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۷)

ايتها المنجذبة بنفحات القدس اني رتل آيات شكرك لله على شدة رأفته وعظيم عنايته... ان الوجود ارض معطشة و فيض الملكوت غيث هائل ستنبت ارض الوجود رياحين حكمة الله حيث نفحات القدس أحاطت الأرض شرقها و غربها و بشارات الله تابعت من ملكوت السماء و شمس الحقيقة أشرقت على الآفاق بأشدّ الإشراق...

سؤال از مقصود آفرینش نموده بودی؛ بدان که خلقت بر دو قسم است، خلق جسمانی و خلق روحانی. زیرا در عالم ایجاد جميع کائنات مستفيض از فيض وجود است و این وجود مایتحقق به الأشياء است؛ نه دخولی و نه خروجی و نه حلولی و نه نزولی، مقدس از قیاس و تکيف است و منزّه از تمثّل و تصوّر. آنچه هست این است که تحقّق اشياء به آن است. جز این تعبیر هر بیان زیان است و هر عبارت موجب خسران. اما حضرات عرفا را تصوّر چنان که این وجود بمنزله بحر است و جميع کائنات بمنزله امواج. این تشبیه و تعبیر ابر است، زیرا چون به حقیقت نگری لازم آید که قدیم تنزل به عالم حدوث نماید و غنی مطلق تمثّل به هیكل فقر نماید و وجود بحت حقیقت عدم بیاراید و نورانیت الهیه به صورت ظلمات کویته در آید. خلاصه، در نزد آنان وجود محصور در حق است و خلق و لا ثالث لهما. باطنه حق و ظاهره خلق؛ حقیقت بحر است و صورت موج. و اما در نزد انبیاء نیست چنان؛ بلکه به دلیل و براهین عالم ثالث اثبات نمودند «عالم حق، عالم امر، عالم خلق» اما حق منقطع وجدانی است که به هیچ تعبیر در نیاید چه که منزّه و مقدس از جميع اوصاف و نعوت است؛ نه نامی و نه نشانی «السبیل مسدود و الطلب مردود، دلیل آياته و وجوده اثباته» و عالم امر مقام مشیت اولیه که آن حقیقت کلیه است که منحلّ به صور نامتناهی است؛ آن بحر مشیت است که عالم امر

است پس کائنات من حیث الوجود به حقّ محقق گشته‌اند ای بایجاده «اذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون» و اما خلقت روحانی که مقام خلق جدید است آن هدایت کبری است و حیات ابدیه و تعینات کلیه و اقتباس کمالات جامعه رحمانیه و ترقی در جمیع مراتب موهبت انسانیه. این خلقت و وجود به ظهور مظاهر الهیه در عالم کونیه تحقق یابد «أفعمینا بالخلق الأوّل بل هم فی خلق من لبس جدید» «أفمن کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن کان فی الظلمات». و همچنین در انجیل جلیل می‌فرماید «المولود من الجسد فهو جسد و المولود من الرّوح هو الرّوح» از این بیان حقیقت مسائل خویش را ادراک فرما.

و بدان قیام اشیاء به حق قیام صدوری است نه قیام ظهوری نه قیام حلولی و نه قیام حصولی. پس مقصود از عالم تکوین تحقق اشیاء بفیض وجود است و این از لوازم فیض وجود است و اسماء و صفات الهیه مستدعی آن و مقصود از ایجاد روحانی و فیض نامتناهی الهی و خلق جدید و ولادت ثانویه ترقی در مراتب کمالات رحمانی و تربیت حقائق انسانی و اشراق انوار الهی است و علیک البهاء الأبهی ع

(مکاتیب، ج ۲، ص ۱۴۲-۱۴۰)

هو الله

ای منیر نیرات بر چند قسم منقسم، یکی جرمش مظلّم و تاریک و لی اقتباس نور از غیر می‌کند چون قرص قمر که بذاته ظلمانی ولی اکتساب نور از آفتاب کند و قسم دیگر مضمیء و منیر بالذات است که چون قرص آفتاب است که بذاته روشن و عالمتاب ولی جرمش غیر نور است و نورش غیر جرم ولی جرم مقتضی نور و نور ملازم جرم بقسمی که انفکاک جز بتصور نتوان نمود؛ مثالش ماهیت غیر وجود، لکن مقتضی آن قسم ثالث از نیرات نفس نور است که جرمش عین نور است و نور عین جرم، ماهیت عین وجود است و وجود عین ماهیت...

هو الله

ای عزیز عبدالبهاء نامه شما رسید و اشعار آبدار ملاحظه گردید. سؤالی که فرموده بودید بسیار دقیق و عمیق است، بیان بلیغ لازم دارد. وجود بر دو قسم است، وجود علمی و وجود عینی. کائنات قبل از وجود عینی وجود علمی داشتند، یعنی معلومات حق بودند؛ بعد وجود عینی یافتند، یعنی تحقق در خارج شد. بصر تعلّق به وجود علمی ندارد، تعلّق به وجود عینی دارد. یعنی بصر در عالم وجود به شیء غیر موجود تعلّق نیابد، باید وجود خارجی داشته باشد تا بصر به آن تعلّق یابد. اسم بصیر غیر اسم علیم است؛ کاینات معلومات حق بودند، ولی اسم بصیر تعلّق به حقایق اشیاء نداشت. چون در عالم وجود تحقق یافت، اسم بصیر به آن تعلّق

گرفت. این مسئله بسیار دقیق است، بسیار تأمل فرمائید. من باب مثل ذکر می شود؛ صور علمیه که در حیز ادراک شما است، بصر شما به او تعلق ندارد. چون در خارج آن صور علمیه تحقق یابد، بصر شما به آن تعلق گیرد و دیگر آن که علم بر دو قسم است، یکی علمی که تعلق به ذات دارد؛ علم ذاتی الهی است؛ آن عین ذات است، ممتاز از ذات نیست. چرا؟ در آن مقام وحدت صرفه است، و ذات عبارت از جمیع اسماء و صفات است. آن علم ذاتی الهی لایدرک است و علم دیگر در حیز فعل است، یعنی عین معلوم است و آن تحقق در خارج است. بصر تعلق به شیء موجود یابد نه به شیء معدوم. تعلق علم به شیء غیر موجود ممکن است، اما بصر محال است. این است که می فرماید چون خلق فرمود دید که نیکو است و واقفین اسرار الهی بر آنند که علم بر دو قسم است؛ یک قسم ادراک شیء است بدون صورت متمایزه در ذهن. این علم ذاتی است و علم ثانی علم صوری است و آن علم علم شهودی است و آن عبارت است از ادراک شیء مع صورته المتمایزة فی الذهن. این مشاهده حق عبارت از علم شهودی است. اما علم وجودی آن عین ذات حق است، مانند ذات حق ادراک نشود و به کنه حقیقتش کسی پی نبرد. بسیار تعمق لازم است تا به این لطیفه معانی انسان پی ببرد. شما علم به این دارید که در هویت این جبهه شجری عظیم موجود، لکن بصر آن را نبیند مگر وقتی که انبات شود و شجر گردد. از این مثل حقیقت مسئله واضح و عیان است. پس عبارت تورات منافی علم الهی نیست که محیط به حقائق اشیاء است. و عليك البهاء الأبهى.

(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۹۱-۹۰)

عع

... مسأله وجود حقیقی که ما بتحقیق به الأشیاء است یعنی حقیقت ذات احدیت که جمیع کاینات به او وجود یافته متفق علیه است. اما تفاوت در اینجا است که صوفیه می گویند حقایق اشیاء ظهور واحد حقیقی است و انبیاء می فرمایند صادر از واحد حقیقی است و تفاوت میان ظهور و صدور بسیار است...

و نیز نگاه کنید به ذیل "ماء"، "بسیط الحقیقه" و "کلمه".

از آثار حضرت ربّ اعلی:

... انّ بعد ظهور کلّ شیء هالك الا وجهه فی يوم القيمة فرض علی کلّ نفس أن یتستغفر من شجرة الإلهیة بنفسه لا بغيره ... و بدان که عدد وجهه عدد اسم واحد است و هر کس در قرآن به محمّد رسول الله (ص) و حروف حیّ آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآن الی ظهور بیان و هر کس در ظلّ حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور من یتظهره الله و همچنین بین هر ظهوری را بما لانهایه الی ما لانهایه ... (بیان فارسی، واحد هشتم، باب سوم)

از آثار حضرت بهاءالله:

هذا يوم فيه ينطق لسان العظمة كلّ شیء هالك الا وجهی. هر نفسی الیوم از حقّ منیع اعراض نمود او در ظلّ نفی هالك و فانی و هر که به اقبال فائز شد در ظلّ وجه ثابت و باقی و وجه محدود به حدود عددیّه نبوده و نیست و این که به قصابات اربعة عشر ذکر شد، هذا لهندسة العباد. مثلاً اگر کلّ من علی الأرض الیوم بما أراد الله فائز شوند، کلّ در وجه مذکور و در ظلّ وجه محشور و از وجه محسوب.

... اذکروا ثمّ انظروا فی أعمالهم و اقوالهم و مراتبهم و مقاماتهم و ما ظهر منهم إذ تکلم مکلم الطور و نفخ فی الصور و انصعق من فی السموات و الأرض الأعدة أحرف الوجه... (اشراقات، ص ۵۳)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهی

ای عبدالباقی آنچه در حیّز وجود بینی جمیع فانی و هر که را در ظلّ ممدود یابی، برقرار و باقی. زیرا در ظلّ وجه داخل و در جنّت فضل وارد؛ "کلّ شیء هالك الا وجهه." پس تا

توانی در بقا بکوش و خلعت هستی ملکوت الهی بپوش و با سروش ملأ اعلی همدم شو تا در هر دم الهام جدید یابی. ع^۱

وحی و الهام

از آثار حضرت عبدالبهاء:

در خصوص وحی مرقوم نموده بودید؛ ائمه اطهار مطالع الهام بودند و مظاهر فیض حضرت رحمن. وحی اختصاص به حضرت رسول داشت. لهذا، کلام ائمه اطهار را کلام الهی نگوئیم، بلکه به الهام رحمانی دانیم. انتهی
(مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۲۲)

از آثار حضرت ولی امرالله:

... کیفیت وحی و الهام مجهول و فوق ادراک بشر است؛ ولی عبارت از تصورات عقلی و فکری نبوده و نیست؛ تجلی و افاضه‌ای است که از مصدر غیب بر مرآت قلوب مظاهر ظهور مستقیماً من دون واسطه ظاهر و پدیدار می‌گردد.
(توقیعات مبارکه، ج ۳، ص ۸۰-۷۹)

و نیز نگاه کنید به ذیل "نبوات اسلامیة".

ورد مورد

از آثار حضرت عبدالبهاء:

طلب مغفرت بجهت مرحوم ابوی مسعود الممالک
الهی الهی ترانی من الغداة الى العشاء أتضرع الى باب رحمتك و من المساء الى الصبح ارجو
الفلاح و النجاح لعبادك. رب ان عبدك أبا المسعود عاش محموداً و كان للفقرآء ورداً موروداً

^۱ در سورة رحمن (۵۵)، آیه ۲۷-۲۶، می‌فرماید، "کلّ من علیها فان و یقی وجه ربک ذوالجلال و الإکرام." و در سورة قصص (۲۸)، آیه ۸۸ می‌فرماید، "... لا اله الا هو کلّ شیء هالک الا وجهه..." عدد "وجه" در حساب ابجد برابر رقم ۱۴ است.

و رفداً مرفوداً يوسع صدره للضيوف و يخلع عليهم خلعاً من الشقوف ربّ أنه كان رحيم
السّاحة بسيط الباحة يغني السائل الفاقة و يبذل الأسعاف و يغرق في بحر الألطاف...¹

در بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء است که "رفد المرفود" بخشش است؛ مرفود تأکید است
یعنی بخشش عظیم. "ورد" محلّ ورود است که انسان وارد می شود، آب می خورد؛ "آبشخور"
به فارسی می گویند. آن که بر او وارد می شوند "مورود" است. معنی روحانی اش فیوضات
الهی است، شریعت الله. "ورد مورود" شریعت الهیه است. شریعه هم همان است؛ شریعه جاو
است که می آیند آب می خورند. هدایت الله را "رفد المرفود" می گویند. (انتهی) ■

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از اجبای آذربایجان چنین می فرمایند:

ای یاران رحمانی عبدالبهاء حضرت شفیق شهید جناب حسین نامه ای جدید مرقوم فرموده اند
... ایام خمود گذشت و اوقات خموم منتهی شد و نوبت جمود به پایان رسید؛ وقت آن آمد
که نار ذات وقود شعله ای زند و ورد مورود نبعانی کند و رفد مرفود جلوه ای نماید، یاران الهی
به نشاط و طرب آیند و انبساط و ولهی جویند، نار عشقی برافروزند و سبحات حجابات خلّو
بسوزند و زبان فصیح بگشایند و برهانی بلیغ بنمایند، نفعه حیات بدمند و به نفثات روح القدس
مؤید گردند و علیکم البهَاء الأبھی. ع ع

ورقه - ورقات - اوراق

از آثار حضرت بهاء الله:

جوهر حمد و بیان و ساذج شکر و تبیان بساط امنع اقدس مالک امکان را لایق و سزا است که
در بحبوحه اشتعال نار بغضاء کوثر بقا عطا می نماید ... در این فتنه ارض طا بعضی از اوراق
اقوی از بعضی از رجال مشاهده شدند و این کلمه ای است که خادم بأذن خود از لسان مبارک
استماع نمود. طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ. این عبد خدمت هر یک تکبیر و سلام می رساند و از

¹ در سوره هود (۱۱)، آیه ۹۹-۹۸، می فرماید، "يقدم قومه يوم القيمة فأوردهم النار و بس الورد المورود و
اتبعوا فی هذه لعنة و يوم القيمة بس الورد المرفود."

حقّ می‌طلبد از برای هر یک مقدر فرماید آنچه را که سزاوار عنایت و بخشش او است... ■
و نیز نگاه کنید به اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۹۲-۲۸۸.

ولج

از آثار حضرت بهاء الله:

... الحمد لله الذي خلق الماء من بيانه الظاهر في ملكوت البقاء ... و این که مجدّد از آیه منیعاً
أَمَّا الطَّاءُ فِي وَلَجٍ إِلَى آخِرِهَا مَرْقُومٌ فَرَمُودَةٌ بُوْدُنْدُ تَلْقَاءُ وَجْهِ مَعْرُوضٌ كُشْتٌ، فَرَمُودُنْدُ،
"مقصود از آن آیه این است در ارض ش چون نقطه اولی روح ما سواه فداه ظاهر شدند، لابد
است از نفاق ناعقی و مقصود از ولج اضطراب آن ارض بوده واحداث ما حدث فيه و منه
حضور البديع بلوح منیع..."

... قد أودعنا شمس المعارف في كلّ ارض اذا جاء الميقات تُشرقُ من افقها أمراً من لدى الله
العليم الحكيم. انا لو نريد أن نذكر لك كلّ قطعة من قطعات الأرض و ما ولج فيها و ظهر منها
لَتَقْدِرَ أَنْ رَبِّكَ أَحَاطَ عِلْمُهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ...
(مجموعه الواح، ص ۵۱)

ها

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذي أنطق ورقاء البيان على أفنان دوحة التّبيان بفنون الألعان على أنه لا اله الا هو. قد
أبدع الأكوان و اخترع الإمكان بمشيته الأولى التي بها خلق ما كان و ما يكون و الحمد لله الذي
زَيَّنَ سَمَاءَ الْحَقِيقَةِ بِشَمْسِ الْمَعَانِي وَ الْعُرْفَانَ الَّتِي رَقَمَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى الْمَلِكُ اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ
الْمُهَيِّمُ الْقِيَوْمِ الَّذِي أَظْهَرَ الْبَحْرَ الْأَعْظَمَ الْمَجْتَمِعَ مِنَ الْمَاءِ الْجَارِيِ مِنْ عَيْنِ الْهَاءِ الْمُنْتَهِيَةِ إِلَى
الْإِسْمِ الْأَقْدَمِ الَّذِي مِنْهُ فَصَلَّتِ النَّقْطَةُ الْأَوَّلِيَّةُ وَ ظَهَرَتِ الْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَ بَرَزَتِ الْحَقِيقَةُ وَ
الشريعة...
(مجموعه الواح، ص ۲)

و نیز نگاه کنید به ذیل "الف" و "نقطه".

هزار سال

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای امة الله مکتوب واصل ما هر چند ضعیفیم ولی فضل و عنایت جمال مبارک بسیار، یعنی معین و ظهیر ما قوی است ... اما مسئله هزار سال؛ این هزار سال از یوم انتہاء ائمة اطهار در فرقان تا یوم مبعث حضرت اعلی که هزار سال است تفسیر نموده‌اند، هر چند این تفسیر صحیح است و چنین واقع شده است، ولی فی الحقیقه اخبار از ظهور مبارک است و این هزار سال هزار سالی است که در الواح مبارک ذکرش گردیده این وقوعات در این هزار سال واقع خواهد شد. باری، فرصت ندارم، مختصر بیان نمودم، بعد به معانی پی خواهی برد...

... از بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این است که قبل از الف قطعاً ظهور ممتنع و مستحیل است و جمیع نفوس مقدسه در ظل مبارک. ولی بعد از الف سنه مصطلح بین ناس ممتنع و مستحیل نیست؛ حال، آن مدت احتمال امتداد دارد؛ می شود که هر روزی عبارت از هزار سال بشود، چنان که در قرآن می فرماید، "انّ یوماً عند ربّک کألف سنة." مقصود این است که بعد از انقضاء الف سنه مصطلح بین ناس ظهور ثانی فوراً محتوم نیست، شاید امتداد زیاد یابد. انتہی (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۸۴)

... از آیه مبارکه "یدبّر الأمر من السماء الى الأرض ثمّ یرج الیه فی یومٍ کان مقداره الف سنه ممّا تعدّون" سؤال نموده بودید؛ این یوم یوم قیامت کبری و طامه عظمی است. زیرا در آن یوم آثار و وقایعی و انوار و حوادثی و شئون و بدایعی و حقائق و اسراری و احکام و آثاری ظاهر گردد که پنجاه هزار سال گنجایش ظهور آن انوار و آثار را نداشته باشد و دیگر آن که در آن یوم که میقات یوم معلوم بود، احکام و شرائع و آثار و فیوضات و تعالیمش هزار سال بلکه پانصد هزار سال جاری و ساری است. این هزار سال یا پنجاه هزار سال حدود تقریبی است و کنایه از احقاب و دهور است...

(منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۹۵-۱۹۴)

أيتها المنجذبة بنفحات الله أني قرأتُ نبيقتك البديعة المعاني ... و اما الألف سنة التي مذكورة في الكتاب هي بداية هذا الظهور الى غاية اعتلائه في قطب الإمكان. لأن هذا الأمر العظيم نامية قواه باهرة آياته يستمرّ علواً و اعتلاءً و نماءً و انتشاراً و اعتلاءً الى أن يصل الى ذروة مجده في

الف سنة لأنَّ يومه الف سنة و سوف تنظرين قوته القاهرة و سطوته الظاهرة و عزته الأبدية و عظمتة السرمديّة...

از آثار حضرت ولی امرالله:

توقيع آقا مهربان زائر مشرقی مورخ ۲۰ آگست ۱۹۳۵:

... راجع به آیه مبارکه کتاب اقدس "من يدعى أمراً قبل اتمام الف سنة كاملة" سؤال از بدء این هزار سال نموده بودید که از چه تاریخ محسوب است، فرمودند بنویس "مبدأ هزار سنة تاریخ ظهور است لاغیر..."

از توقيع ابوالفتوح محمد بطاح مورخ اول دسامبر ۱۹۳۶:

... و اما ما سئلتهم عن تاریخ بدء الألف سنة فی الآیه المبارکه تفضل حضرته بأن مبدئه هو ظهور الجمال المبارک...

از توقيع آقا محمد جعفر شریفی، مورخ اول اکتبر ۱۹۴۷:

... راجع به ظهوری که پس از انقضای هزار سال کامل مبعوث شود سؤال نموده بودید مقام شاریت و تغییر کلیه فروعات دارد مثل ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی فرمودند، "در نسخ احکام مختار ولی در ظل جمال قدم محسوب."
و سؤال از مبدأ تاریخ، فرمودند، "مبدأ تاریخ ظهور جمال قدم است."
و مقصد از دوره پانصد هزار سال، فرمودند، "مظاهر الهیه کل در مدت پانصد هزار سال مستفیض از فیض جمال قدم، ولی در نسخ احکام مختارند..."^۱

^۱ از آثار حضرت بهاءالله:

... لم یکن حزنی من نفسی بل علی الذی یأتی علی ظلالی من الأمر بسلطانٍ لانیج مبین...

(آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۵۲)

و نیز می فرمایند: (بقیه در زیرنویس صفحه بعد)

هفت وادی

از آثار حضرت بهاء الله:

الحمد لله الذي عرفنا نفسه و علمناه امره و أوضح لنا مناهج الحق و اليقين ... اين كه در ذكر رساله سلوك كه به لسان پارسی نازل شده مرقوم فرموده بودید، این رساله قبل از ظهور به لسان قوم نازل شده و سبب تنزیل آن آن كه شخصی كه هم عالم بود و هم عارف از اهل سنت و جماعت، عریضه‌ای در عراق به ساحت اقدس فرستاد. لذا نظر به حكمت الهیه این رساله بطریق متداوله بین قوم نازل شد و الیوم نفسی كه به افق اعلی توجّه نمود و به حقّ عارف گشت به آنچه در او ذكر یافته از هفت وادی و یا هفت مقام به جمیع فائز است، چه كه در این ظهور موهومات خرق شده؛ جمیع بعد از عرفان حقّ مأمورند به اكتساب علوم نافع و ترك شئون موهومه. نسئل الله بأن یوفق عباده علی ما أراد لهم من بدایع جوده و كرمه و احسانه انه ولیّ المقبلین و مولی المخلصین...

هوالله

از آثار حضرت عبدالبهاء:

... این مصطلح اهل شرق از اسلام است. مقصد آنان آن كه در هر امری باید ابتداء به اسم خدا نمود. اما در الواح الهیه مقصود این است كه حقیقت ذات احدیت مقدّس از ادراك و منزّه از تعبیر است و مبرّا از تصوّر، زیرا آنچه در تصوّر آید محاط انسان است و انسان محیط و البتّه محیط اعظم از محاط است. پس معلوم شد آن كه در تصوّر می آید خلق است نه حقّ، زیرا حقیقت الوهیت مجرد از اوهام انسان است. الآن جمیع خلق عبده اوهامند، زیرا يك خدایی در عالم تصوّر آرند و او را عبادت كنند. در وقت نماز اگر سؤال از نفسی كنی كه پرستش

... وجمالی لم یكن مقصودی فی تلك الكلمات نفسی بل الّذی یأتی بعدی و الله علی ذلك لشهید و علیم
لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسی...

(آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۶)

و نیز می فرمایند:

... انی ما أخاف لنفسی بل لمن یأتی من بعدی بسطان عزّ مكینا...
(آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۷۲)

که می‌نمائی، می‌گویند خدا؛ کدام خدا؟ خدائی که در تصور من است و حال آن که آنچه در تصور او است، خدا نیست. پس جمیع ناس عبده اوهام و افکارند. پس از برای انسان راهی و مفری جز مظاهر مقدسه نیست، زیرا چنان که گفتیم حقیقت الوهیت منزّه است، مقدّس است، به تصور نمی‌آید؛ آنچه تصور آید، آن مظاهر مقدّس الهی است، دیگر انسان محلّ توجّه دیگر ندارد. اگر از او تجاوز کند، اوهام گردد. پس مراد از کلمه "هوالله" این است که آن حضرت مشهود جمال موعود شمس حقیقت است و مظهر اسرار الوهیت و ربوبیت و مهبط اسرار رحمانیت و منشأ آثار فردانیت و من ابتداء به نام مبارک او نمودم.

(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲۳-۲۲)

هوالله

ای ثابت بر پیمان در خصوص عنوان "هوالله" در مکاتیب مرقوم نموده بودید. از این کلمه مراد این است که کسی به غیب بحت راه ندارد؛ السبیل مسدود و الطریق ممنوع. در عالم، کلّ باید به من یظهره الله توجّه نمایند. او است مطلع الوهیت و مظهر ربوبیت، مرجع کلّ و مسجود کلّ و معبود کلّ. والّا آنچه در تصور آید آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق نیست، بلکه مجرد تصور انسان است و محاط است نه محیط. لهذا نهایت به اوهام راجع. انتهى

(مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۴۰)

هورقلیا

از آثار حضرت عبدالبهاء:

ای امه الله مکتوب مورخ ۱۸ سپتمبر ۱۹۰۲ میلادی واصل گردید... این که بولس گفته است که انسان را دو بدن است، بدن حیوانی و بدن روحانی؛ مقصد از بدن روحانی نه مثل این اعضاء و ارکان است، یعنی وجودی مشابه وجود جسمانی؛ بلکه مراد وجود روحانی است که حقیقت شاخصه ممتازه است. آن ماهیت روحانی را به بدن تعبیر می‌نماید والّا آن روح مجرد چنان منزّه و مقدّس گردد که به اوهام در نیاید و تعبیر از آن در عالم اجسام ممکن نه. ملاحظه نمائید عقل که قوه‌ای از قواء روحانیه است آیا می‌توان ماهیت آن را کما هی حقّه در عالم اجسام بیان نمود. ممکن نه. و اگر چنانچه انسان بعد از صعود روح از قالب جسمانی مطلع گردد که چه موهبت ریائیه حاصل می‌شود، البته جاننش پرواز نماید. و لکن در این عالم بیان

آن عالم ممتنع و محال. همچنان که انسان وقتی که در رحم مادر بود در آن تنگنای ظلمانی بیان این عالم روحانی و ادراکش کما هو حقّه محال بود؛ چون از آن عالم انتقال به این عالم کرد، ملاحظه نمود که چه موهبت سبحانی و رحمت ربّانی و تماشاگاه عمومی است و همچنین در این قالب جسمانی تصوّر عوالم روحانی الهی را نتوان نمود؛ چون از این عالم فانی به آن عالم باقی شتافت، ملاحظه می نماید تقدیس و تنزیه است و موهبت اندر موهبت و جمیع آنچه حضرات حواریین ملاحظه می نمودند از ظهور موسی و الیاس با مسیح در بالای کوه و مشاهده خادم اسب های آتشین و همچنین مشاهده پطرس ملائکه آسمان؛ جمیع اینها اکتشافات روحانیّه است و حقیقت نورانیّه، نه عبارت از حقائق عنصریّه ولو به وجه الطّف باشد...

و نیز نگاه کنید به مطالع الأنوار (نسخه انگلیسی) پاورقی صفحه ۴-۳.

هیكل - هیاكل

از آثار حضرت بهاء الله:

... أن يا قلم الأعلى أن اسمع نداء ربّك من سدرة المنتهى في البقعة الأحديّة النوراء لتجد نفسك على روح و ريحان من نغمت ربّك الرّحمن و تكون مقدّساً عن الأحزان من هذه النّفحات التي تمرّ من شطر اسمي الغفور. ثمّ ابعث في هذا الهيكل هياكل الأحديّة ليحكين في ملكوت الإنشاء عن ربّهم العليّ الأبهي و يكوننّ من الذينهم بأنوار ربّهم يستضيئون. أنا قدرنا هذا الهيكل مبدء الوجود في خلق البديع ليوقننّ الكلّ بأنّي أكون مقتدرأ على ما أشاء بقولي كن فيكون و في ظلّ كلّ حرفٍ من حروفات هذا الهيكل نبعث خلقاً لا يعلم عدّتهم الاّ الله المهيمن القيوم...

(آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۴)

الحمد لله الذي أظهر المكنون و أبرز المخزون الذي به ظهر أسرار ما كان و ما يكون ... از سورة مباركة هيكل سؤال نموده که مخاطب آن کیست و همچنین از سور مّنزله أُخری که بعضی خطابات شده، فرمودند، "انّ المخاطب و المخاطب واحدٌ و هو نفسی المهيمنة على العالمين." انتهى و بعد، هذا البيان المشرق الواضح المنير ليس لأحدٍ أن يَأوّلَ أو يفسّرَ أو يتكلّمَ بغير ما حكم به الله ربّ العالمين...

... أنى بحول الله وقوته حينئذ اذكر بعض ما ذكره الله فى كتب القبل و علائم ظهورات الأحديّة فى هياكل الأنزعيّة لتعرف مقام الفجر فى هذا الصبح الأزلية و تشاهد هذا النار المشتعلة فى سدرة لاشرقية و لاغريّة...

... نسال الله بأن يدخلنا فى هذه البحور المتموجة و يشرفنا الى هذه الأرواح المرشحة و ينزلنا فى هذه المعارج الإلهية لتتزع عن هياكلنا كلما أخذنا من عند أنفسنا و نخلع عن أجسادنا كل الأثواب العارية التى سرقنا عن أمثالنا...

هيولى و صورت

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الله

ای امیر شهیر در کشور اثیر امیری به عبودیت آستان جلیل کبیر است و ماعدای آن اسیری و حقیری ولو جهانگیری؛ زیرا فرق انسان را افسر بندگی آستان سزاوار و شایان و هامة بشر را تاج خضوع و خشوع موافق و لائق؛ زینت این به آن است و عزت آن به این؛ حکم قابل و مقبول دارند و هیولا و صورت و البهآء علیک و علی کل ثابت مستقیم. ع ع

... گفته اند که جمیع اشیاء مرکبند از دو چیز: یکی قابل و دیگری مقبول و مقصود از مقبول ماده و هیولا است و مراد از قابل هیئت و صورت که آن ماده را از حیث لاتعیّن و اطلاق به تقیید آورد و از لاجد به عرصه حدود کشاند و به صورت مخصوصه معینه متعیّن گرداند. مثلاً در حروفات و کلمات ملاحظه نمائید که از دو شیء ترکیب شده اند، یکی ماده که مرکب و مداد است و مقبول است و دیگری هیئت و صورت حروفات و کلمات است که قابل است. حال، این ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه در یک زمان خلق شدند، اگرچه ماده کلیه قبل از هیئت مخصوصه خلق شده است، چنانچه مشهود است که قبل از وجود این صور و اشکال مخصوصه در خارج مرکب به وجود خارجی موجود بوده و به صورت معینه و هیئت مخصوصه متعیّن نگشته و لیاقت صور کل حروفات و استعداد و صلاحیت تشکّل به هیئت جمیع کلمات داشته منحصر و مخصوص به هیئت و صورتی معینه نبوده و همچنین هیئت و صورت کلیه قبل از ماده مخصوصه موجود بوده، چنانچه قبل از وجود ماده مخصوصه که

مرکب و مداد باشد هیئت کلیه و صورت کلیه حروفات و کلمات در ذهن کاتب به وجود ذهنی موجود بوده و لکن هیئت کلیه و ماده کلیه نیز با هم خلق شده؛ زیرا ممکن نبوده و نیست که شیء وجود خارجی داشته باشد و به هیئت متصور نباشد، زیرا ماده و هیولا در وجود محتاج صورت است و هیئت و صورت در ظهور محتاج ماده است...

(مکاتیب، ج ۲، ص ۳۷-۳۵)^۱

یأجوج و ماجوج

... اما المقصود من یأجوج و ماجوج هما الطائفتان اللتان کانتا تتنازعان فی کلّ الأیام و تفسدان بین العالم فلما ظهر محمد رسول الله، ذوالقرنین الحقیقی المعنوی، اذاً رفع سدّ الایمان بینهم و جعلهم متحدین فی امرالله الرحمن الرحیم و فی مقام نفسرهما بالطوائف المختلفة الّتی کانت فی الأرض عدوّاً لهؤلاء المهتدین و قد فسّرناهما كذلك فی مقام الظاهر و اما فی مقام الباطن المراد من یأجوج و ماجوج غلبة عساكر النفس و الهوی و الغفلة الّتی تأخذ العبد من بثونات الدنیا و اسباب الزایلة فیها لو کان الناس لمن العارفين... ■ [مأخذ معلوم نشد]

حضرت بهاء الله می فرماید:

... از شدت حزن وارده و هم نازله این ایام را در میان یأجوج صمت و ماجوج نطق مبتلا شده ام. از خدا می طلبم که اسکندری را نازل فرماید تا سدّی حایل نماید. اشارات غیبیه در این عبارات مکتون شده و حروفات قدسیه در این کلمات مخزون گشته هنیئاً لمن أخذ لثالیها و عرف قدرها و وصل الی لقائها...

(مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۶)

^۱ هیولی عبارت از ماده و مقبول و قوه است و صورت عبارت است از هیئت و قابل و فعل. موجودات دو گونه اند: واجب الوجود که محتاج به علت نیست و ممکن الوجود که محتاج به علت است. ممکن الوجود دارای جوهر و عرض است. جوهر محتاج به موضوع نیست ولی عرض محتاج به موضوع است. جوهر شامل عقل، نفس و جسم است. عقل ذاتاً و فعلاً مجرد از ماده است. نفس ذاتاً مجرد و فعلاً محتاج به ماده است و جسم دارای صورت و هیولی است. صورت جزء بالفعل جسم است و هیولی جزء بالقوه جسم.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهى

ای ثابت بر عهد و میثاق جمال مبارک روحی لأحبائه الثابتین الراسخین فدآء در این کور اعظم بنیان امر را چون سدّ ذوالقرنین از زبر حدید نهاد و اساس دین الله را بر بنیان مرصوص گذاشت تا یاجوج شبها و مأجوج اشارات بوجه من الوجوه رخنه و نفوذ نتواند و حصین امر محفوظ و مصون ماند...

و نیز نگاه کنید به ذیل "تفسیر" و ذوالقرنین

ياقوت

از آثار حضرت ربّ اعلى:

.. يا اهل الأرض تالله الحقّ انى لحوارية قد ولدتنى البهآء فى قصرٍ من قطعة الياقوت الرطبة المتحرّكة و انى تالله ما رأيت شيئاً فى ذلك الجنة الأكبر الا و قد نطقت عن الذکر فى وصف هذا الغلام الفتى العربى و ان ربکم الرحمن لا اله الا هو...

... و لقد خلق الله فى حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاكسير محمراً بالدّهن الوجود و حيواناً بالثمرة المقصود و قدّر الله له سفناً من ياقوتة الرطبة الحمراء و لا يركب فيها الا اهل البهآء ياذن الله العلى و هو الله قد كان عزيزاً و حكيماً...

از آثار حضرت بهاء الله:

... قل تالله قد جعل الله السجن قصرأ من الياقوت و ينطق فيه مالک الملکوت انه لا اله الا أنا العزيز المحبوب...

أن يا رقب المنشور اسمع نداء ربك عن شطر بيته المعمور ... و منهم من قال أن الحجر يرتقى الى أن يصل الى مقام الياقوت و بعد هذا البلوغ كيف يتغير و استعجب فى نفسه لما شهد عجز

نفسه عنه كأنه تحير في قدرة الله ربه و كان من المربيين. قل ان المقصود من الياقوت في النفوس هو ايمانهم بالله و لو كفر بالله اذا بيدل ياقوت ايمانه بالحجر لو انتم من العالمين و من دون ذلك انه لو يريد ان بيدل الياقوت بكل شيء ليقدر بأمره المبرم المحكم المتين و أنك ضع الياقوت على النار ثم اشهد كيف يتغير لأن النار مصلح كل مفسد و مفسد كل مصلح و كذلك من يجعل ياقوت ايمانه على نار النفس و الهوى ليتغير في الحين و هذا من حكمة التي لن يعقلها الا الذين فتح الله ابصارهم و كانوا من المتبصرين...

نامه آن جناب بين يدي العرش حاضر و بر مقرر انه لا يعرف بما سواه واصل ... اولاً بدان كه كل شيء به كل شيء تبديل شده و می شود و علم ذلك في كتاب ربك الذي لا يضل و لا ينسى و ثانياً اگر از تو سؤال شود كه حق قادر است بر تبديل ياقوت يا نه جواب چه خواهی گفت. باری عجز لازال شأن خلق بوده و حق منبع در قطب اقتدار قائم، به حرفی قادر است كه جميع من في الأرض را قطعه ای از ياقوت رطبه حمرا فرماید و بحرفی كل را به حجر راجع نماید. فتعالی عما أنتم ظننتم في قدرته و تظنون و از این مقام گذشته ياقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه كن كه چه می شود تا بر تبديل كل شيء الا الله موقن شوی و هم چنین ياقوت قلب كه در نار نفس و هوى مبتلا شد، البته از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و اليوم بسی از قطعات ياقوت كه به حجر راجع شده و خود شاعر نیستند و كذلك بالعكس لو أنتم من العارفين. در ياقوت انواع متعدده و الوان مختلفه مشهود و جميع الوان آن در نار تغییر می نماید مگر دو قسم كه به بهرمانی و رمانی مشهورند و این دو هم اگرچه به نار شديده در ایام عديده تغییر می نماید، ولكن از ورای حجاب اگر در نار متوسطه بمانند ضرری مشهود نه و بعضی بر آنند كه نار بر لون این دو قسم بیفزاید و اما اگر نار الهی كه در علم مكتوم ربانی به كبریت احمر معروف است بر ياقوت القا گردد، في الحين تكليس شود چون سایر اجساد انما النار يصلح كل مفسد و يفسد كل مصلح تزيد الصالح صلاحاً و الفاسد فساداً. هر نفسی كه از علم الهی مطلع شده آنچه ذكر شد ادراك می نماید و من دونه ليس لأحد نصيب الا بأمر من لدن مقتدر قدير. باری، ای سائل در جميع ما سوى الله و نفس ظهور تغییر و تبديل مشهود است؛ خلقنا الأشياء من التراب و نعيدنها اليه و نبعث منه حياً ذلك وعد من لدنا فسوف نوفي بما وعدناكم به و أنا خير الموفين...

... أن يا حورية المعانى أن اخرجي من غرفات الكلمات بإذن الله مالك الأرضين و السموات ثم اظهري بطراز اللاهوت ثم اسقي خمر الجبروت بأنامل الياقوت لعل اهل الناس يطلعن بما

أشرفت من افق الملكوت شمس البقاء بطراز البهاء و يقومنّ على الثناء بين الأرض و السماء في ذكر هذا الفتى الذي استقرّ على عرش اسمه المئان في قطب الجنان ...

(آثار قلم اعلى، ج ١، ص ٧)

... ای دوستان، قدر خود را بدانید، لعمرالمحبوب مقام شما عظیم است و شأن شما کبیر، او را از دست مدهید و به اسم حقّ حفظ نمائید. اهل بهاء در قیوم اسماء به آنچه فوق عالم ادراک و عقول است ذکر شده‌اند. در مقامی می‌فرمایند وراء قلزم کبریا بحوری است از اکسیر و وصف می‌فرمایند تا به این کلمه علیا منتهی می‌شود: "و علیها سفن من الیاقوتة الرطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء." حال، تفکر نمایند در آنچه نازل شده تا به مقامات خود آگاه شوند و بر رتبه علیا که مقام استقامت کبری است مطلع گردند و به آن فائز شوند...

(آیات بینات، ص ۲۲۲)

... و همچنین می‌فرماید عزّ ذکره، " و اننی انا العرش البهاء بالحقّ الاکبر قد کنت فوق مطلع یاقوتة السیال فوق الطور؟ و مقصود حقّ در این آیه منزله مبارکه اگر تفکر رود بر علو ظهور ارفع امنع اقدس مطلع می‌شوید و همچنین می‌فرماید، قوله عزّ شأنه: " و لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً باللذهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدرالله له سفناً من یاقوتة الرطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء بإذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً." حال سفن یاقوتة رطبة حمراء بر بحر کبریا جاری و ساری است. ای اهل بهاء منقطع از ماسوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عزّ باقیه در آئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جُست به این فُلك، عندالله از اهل اثبات و نجات و علّین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجّین و هاویه محسوب... (مائدة آسمانی، ج ٧، ص ٩٥)

لك الحمد يا الهی بما أظهرت أمرک و أنزلت آیاتک ... یا ایها الناظر الی الوجه و الناطق بالثناء اسمع ندائی من سجن عکاّ أنه یذکرک بما یعطیک اجنحة من الیاقوتة الرطبة الحمراء لتطیر بها فی هذا الهواء الذي تسمع من هزیز أریاحه ما سمع ابن عمران فی طور العرفان...

... فو الذي نفسی بیده لن یقدر أحدٌ أن یشرب رشحاً منها الا من یدخل فی ظلّ هذه المدينة الّتی بنیت أركانها علی جبال الیاقوت المحمّرة و جدارها من زبرجد الأحدیة و أبوابها من ألماس الصمدیة و ترابها من طیب المکرّمة...

(آثار قلم اعلى، ج ٢، ص ٢٣٩-٢٣٨)

أنا يا حرف الحى اسمع أصوات اجنحة هذا الطير الذى يطير فى هذا الهواء بأجنحة الياقوت و
أباهر القدس و خوافى الفضل و قوادم الأمر و مناكب قدس منير لتطلع بأطوار هذه الوزقه المغنّية
المتحرّكة المتعالّية على هذه الشجرة التى ارتفعت بالحقّ و استظلتّ فى ظلّها كلّ العالمين...

شهدالله أنّه لا اله الا أنا الذّاكر المهيمن العزيز القدير ... فاعلم بأنّ الشجرة التى غرست فى مقابلة
مصراع الحسين هو اسم علىّ الذى ركب بهذا الاسم المشرق المتعالى العزيز المنيع و حورية
التى علقت عليها أنّها هى لنفس الذكر و كينوته و ذاته و اذاً ينطق بالحقّ بأنّى أنا الله لا اله الا أنا
قد كنت محبوب العارفين و مقصود العاشقين و منتهى مقصد القاصدين و هذه الحورية لولده
البهاء و تغنّى على افنان المقدّس الأبهى فى هذا الاسم العلىّ الأعلى بقوله عزّ ذكره "تالله الحق
أنى لحورية قد ولدتنى البهاء فى قصرٍ من الياقوتة الرّطبة الحمرآء" الى آخره و بذلك يعرفن
العارفون ما لاعرف غيرهم و يشربن من هذا الكوثر الذى جرى عن يمين العظمة و الإقتدار و ما
قدّرالله شربه الا للموحّدين من عباده ثمّ للمنتقطعين...

فسبحان الذى خلق السّموات و الأرض أقرب من آن ... قدّس نفسك و طير بجناحين العزّ فى
هواء عزّ محبوب و لاتخف من احد و لاتنس فضل ربّك عليك و كن فى حبّ بارئتك
كالجبل الياقوت و لاتحرم نفسك من ذكر ربّك ثمّ اذكره فى كلّ حينك و هذا فضل من الله
العزيز القيوم و توكل على الله فى كلّ الأمور ثمّ اعرض عن الذين كفروا و كانوا عن لقاء الله هم
معرضون...

... لذا قبلناك بالحقّ و ربّيناك بأيدى الفضل و أشربناك من كأس الياقوت رحيق الجبروت
من هذا الغلام الذى نطق بثنائه اهل الملكوت بأن تالله ما هذا بشرٌ إن هذا الا ملك عظيم و
ألبسناك خلع الفضل و اسكتناك فى ظلّ سدرة القدس و حفظناك عن شرك كلّ ذى شرك
الذينهم آمنوا بنفسى من قبل فلما بدلت قميص الأسماء و أظهرنا الوجه باسمٍ أخرى اذاً كفروا
بنفسى الرّحمن الرّحيم و بذلك ظهر كذبهم فى الأولى فلعنة الله على الكاذبين...

(آيات بينات، ص ١٦)

ذكرالله عبده الذى مسّه البأساء فى سبيل ربّه و ارتقى الى الله حين الذى كان بأيدى الظالمين
مظلوماً ... انا كنا معك فى حين الذى غشتك غمام الموت و قبضناك بيد الرّحمة و اصعدناك
الى مقرّ الذى قدرناه لك قبل أن يخلق الآدم من كفّ طين خفيفاً اذاً سير فى أطباق الرضوان ثمّ

كل من اثمار سدرات القدس كيف شئت بأمر من لدن عزيز كريماً و عاشر مع الحوريات في غرفات من الياقوتة الرطبة الحمرآء ثم اذكر لهن ما ورد على هذا المظلوم في هذا السجن الذي كان عن أنظر المحيين مستوراً و الكبرياء عليك يا ايها العبد المتصاعد الى الله و على الذين نسبهم الله الى نفسك و انه كان عليهم و كلاً ثم كفيلاً ثم معيناً.

از آثار حضرت عبدالبهاء:

حمداً لمن خلق حقيقة نورانية و هوية رحمانية و كينونة روحانية و جوهره ربانية و درة نورا و فريدة غراً و جعله واسطة الفيض العظمى و رابطة العهد الكبرى و وسيلة الموهبة العليا ففاضت بمواهب ربها و افاضت برغائب اهلها و تشعشت و تثلثت و أضأئت و أشرقت و لاحت و أباحت بالأسرار و هتكت الأستار و شقت الحجاب و أزاحت النقاب عن وجه توارت به الشمس في السحاب كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ذوالجلال و الإكرام و أقدم التحية و الثناء و التسليم و البهاء على تلك الدرّة البيضاء و الياقوتة الحمرآء و الخريدة النوراء الجوهره الربانية و الكينونة الصمدانية و الذاتية الروحانية و الأئمة الوجدانية و اسئل الله أن يجعلني مغترفاً من نهرها و مستغرقاً في بحرها و مستفيضاً من فيضها و مستنيراً من اشراقها و مقتبساً من أنوارها و مصطلياً من نارها و مستضيئاً من مشكاتها فسبحان من خلقها و انشأها و أبدعها و اختارها و اصطفها على العالمين ع ع ...

هو الله

ای بنده حق کبریت آتش محبت الله است و زینق سیماب بحر معرفت الله. پس، این دو جزء مکرم را آمیزش ده و دو رکن اقوم را الفت و وحدت بخش و حجر اکرم یعنی جوهر الجواهر، سنگ یاقوت معدن ملکوت به دست آر تا به اکسیر اعظم پی بری و کیمیا حقیقت یابی و بر نحاس و حدید نفوس طرح نمائی و ذهب ابریز کنی. کیمیا خواهی، این است؛ اکسیر گرانبها خواهی، این است؛ کبریت احمر خواهی، این است و مادون این بی ثمر و اثر و بی بار و بر. از من شنو، این اکسیر اعظم ملکوتی طلب و البهاء علیک. ع ع

و نیز نگاه کنید به ذیل "قیوم الأسماء".^۱

^۱ یاقوت جوهر مشهور است و نزد صوفیه یاقوت احمر عبارت است از نفس کلی که کلیت آن ممزوج است به ظلمت تعلق به جسم بر خلاف مفارقات و عقل مفارق که از آن به درة بیضاء تعبیر می شود. (کشاف) (بقیه در زیر نویس صفحه بعد)

یوسف

از آثار حضرت ربّ اعلیٰ:

و بدان که عدد "یوسف" ۱۵۶ عدد "قیوم" است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و او است حیّ قیوم و از این جهت بود که در بدء ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرد. هر سوره را در آیه‌ای از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر این که او است نقطه فرقان در باء بسمله که در حدیث است که کلّ قائم به او است و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد به عدد "لی" در آیه "رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ". انتهى
(قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۸۷۶)

اذن خذ قميص يوسف البهاء من يد مبشره العليّ الأعلیٰ و ضعه علی رأسك لترتد بصيراً و تجد نفسك خبيراً.
(قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۸۷۵)

از آثار حضرت عبدالبهاء:

هو الأبهي يا أمة الله قد فازت الاماء المؤمنات الموقنات بالموهبة العظمى في هذا الكور البديع و الدور الجديد و استوقدن ناراً بين الأضالع و الحشاء و شغفهن الحبّ شغفاً انقطعن به عن كلّ الوجوه و قطعن ايديهنّ لما كشفن عن جمال الله و شهدن يوسف البهاء في محفل التجليّ علی عباد الله و اماء الله نطقن بلسان سرهنّ و جهرهنّ حاش لله ما هذا الا حقيقة الشهود و جمال المعبود و المظهر الموعود وانّ الكلّ لفي حجاب غليظ و لما غربت تلك الشمس البازغة و افل ذلك النور اللامع اندهشن و اغمى عليهنّ و ارتفع العويل من مقاعدهنّ و ناحت قلوبهنّ و صاحت ارواحهنّ بالويل و البوار و رجون الهلاك بما وقعن في وهدة الحرمان و احترقن بنار الهجران و ابتلين بالبعد و الهلاك في مفاوز الإشتياق لله درهنّ في هذه الإستقامة التي ظهرت منهنّ بين اماء العالمين ع

المفارقة عند المنطقيين هو العرض الغير اللازم و عند الحكماء و المتكلمين هو الممكن الذي لا يكون متخيّراً و لا حالاً في المتخيّر و يسمّى بالمجرّد ايضاً.

اللهم يا مؤيد من يشاء بما يشاء على ما يشاء... جمال مبارک بر سریر ربوبیت مستوی و جمیع ما در سلک عبودیت مبتدی و در بندگی آستان مقدس در یک سلسله‌تیم. امری اعظم از این از برای یاران تصور نتوان کرد که شریک و سهیم عبدالبهاء در عبودیت آستان مقدسند. هر زمان که سوره یوسف می‌خوانی چون در احسن‌القصص یعنی تفسیر سوره یوسف حضرت اعلیٰ روحی له الفداء یوسف را به یوسف حقیقی جمال مبین تفسیر فرموده‌اند و به سیدنا الأكبر تعبیر نموده‌اند، هر دم بخوانی گریان گردی و بر مظلومیت جمال مبارک سوزان و بریان شوی...

یوم

از آثار حضرت بهاءالله:

هوالمستوی علی عرش الظهور

این ایام سرّ ما أنزله الرحمن فی الفرقان ظاهر قوله تبارک و تعالیٰ "أنها إن تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الأرض یأت بها الله" و لسان عظمت در ملکوت قدرت به این کلمه علیا ناطق "قد أتى الیوم و ظهر ما کان مستوراً فی افئدة القوم." یوم "تبلی السرائر" است؛ خافیة صدور و خائنه اعین ظاهر و مشهود. کمال عنایت درباره شیطان از دریای فضل الهی و کرم صمدانی مجری، بشأنی که خود را اقرب از اهل ملکوت می‌شمرد و بعد، از او ظاهر شد آنچه شنیده‌اید. غافل جدید مع امثالش متحد گشتند و به مال از مال چشم پوشیدند؛ مذهب الله را به ذهب تبدیل نمودند. در کلمات مکنونه فرمودیم، "یا ابن الوجود لا تشغل بالدنیا لأن بالنار نمتحن الذهب و بالذهب نمتحن العباد." در یوم مال به اموال مشغول و از غنی متعال غافل و محجوب. طوبی لک بما فزت بأیامی و سمعت ندائی و توجهت الی وجهی و اخذت کتابی بعنایة من الله رب العالمین. الله الحمد فائز شدی بأیامه و عرفانه و حضوره و لقاته. هذا فضل کبیر من لدی الله العزیز الحمید. لاتحزن من شیء أنتم فی حصن حمایتی و کنف عنایتی افرح بهذه العناية الکبری و قل لک الحمد و الثناء و الشکر و العطاء لا اله الا أنت الفیاض الکریم. البهَاء من لدنا علیکم و علی اولکم و آخرکم و ظاهرکم و باطنکم.

یا محبوب فؤادی شب است، اما آفتاب روشن و پیدا و نور ظاهر و هویدا. سبحان الله هر آیتی از آیاتش کتابی است مبین و دفتری است عظیم؛ قدر روز به شب ظاهر و مقامش به ظلمت آن

باهر. بر مقام سراج، شب ناطق و مُدلّ و بر مقام روز، نفسِ روز مبین و مشعر. ولکن شبِ مقابل روز و روز مقابل شب، هر دو محدود. روزی می‌طلبیم که از پی شب ندارد و از انوار وجه محبوب روشن و منیر است. نه از نور آفتاب و ماه. این روز عالم ملکوت است، بلکه عالم جبروت و فوق آن، بلکه مقدّس از هر سه. از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که اهل توحید را از این یوم محروم نفرماید...

عرض می‌شود صورت مطالب جناب حاجی محمدعلی ولیانی علیه بهاءالله که جناب محبوب مکرم جناب سمندر علیه بهاءالله و عنایت نزد آن محبوب ارسال داشته‌اند در ساحت امنع اقدس اعلیٰ عرض شد... فی الحقیقه امروز منتسب به حقّ جلّ جلاله است و در کلّ کتب به یوم‌الله موسوم. جمیع من علی‌الأرض به ذکری از اذکار و کلمه‌ای از کلمات که از افق اراده مالک اسماء اشراق نموده معادله ننماید. شرح این مقام عزیز کبیر در مخزن جان مستور؛ اگر رمزی از آن ظاهر شود، لعمرالله کلّ به‌جان طالب و مشتاق مشاهده شوند...

یا محمد انشاءالله به عنایت حق فائز باشی. جمیع عالم از برای این یوم خلق شده‌اند و در کتب آسمانی کلّ به لقاءالله و ظهوره موعودند. جمیع السن و اقلام از وصف این یوم مبارک عاجز و قاصر است. این است آن ایامی که می‌فرماید: "أن اخرج القوم من الظلمات الى النور و بشرهم بآیام الله" و همچنین می‌فرماید: "الملك يومئذ لله". مع ذلك، چون آفتاب ظهور از افق اراده اشراق نمود و انوار وجه عالم را منور ساخت، کلّ غافل و محتجب مشاهده گشتند، الا من شاءالله...

بسمی الظاهر المستور

یا اسمعیل عالم به انوار وجه منور، ولکن چشم بسیار قلیل بوده و هست. ندای رحمن در کلّ احیان مرتفع و جمیع از او غافل. قرون اولی به یک آن این ایام معادله ننماید، چه که این یوم عزیز در جمیع کتب به حقّ منسوب است و به یوم‌الله مذکور. طوبی از برای نفوسی که الیوم از بحر حیوان آشامیدند و از فیوضات قیاض حقیقی محروم نگشتند. هر عملی که الیوم لله ظاهر شود او سید اعمال است؛ یشهد بذلك من عنده أم‌الکتاب...

یا محبوب فؤادی آین السّمع و آین البصیر. آیات ناطق... در قرون و اعصار احزاب عالم منتظر ایام ظهور بوده و هستند. اهل کلیم در هیاکل و اصحاب روح در کنائس و ملة فرقان در

مساجد و از حقّ سائل و آمل که در ایّام ظهور به لقاء فائز شوند و از بحر بیان محروم نمانند. ولکن، چون انوار ظهور مقصود عالمیان از افق اراده اشراق نمود، کلّ غافل و محجوب الّا من شاء الله...

یا علی ندای مظلوم را بشنو. این است آن ندائی که عالم از برای اصغاء آن خلق شده ... بگو ای دوستان، این ایّامی است که انبیاء و اصفیاء و مرسلین لقایش را از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل...

حمد حضرت امجد ارفع اعظم اقدس قیومی را لایق و سزا است که به یک کلمه مبارکه که از سماء اراده اشراق نمود، عالم بیان را منور نمود... امروز مقدّس است از ایّام؛ چه که به حقّ منسوب. طوبی از برای مقبلی که به طواف کعبه الله فائز شد و به اذیال رحمتش متشبّث...

امروز کینوت حمد به آنه لا اله الا هو ناطق و حقیقت شکر به آنه هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن متکلم ... یا افناتی امروز روز ظهور و بروز ما فی الوجود است. اقرء ما أنزله الرحمن فی الفرقان فی سورة لقمان، "یا بنیّ انّها إن تک مثقال حبة من خردل فیکن فی صحرة أو فی السموات او فی الأرض یأت بها الله". ید قدرت الهی ظاهر فرمود آنچه را که مستور بود. خافیة صدور و خائنه اعین کلّ ظاهر و هویدا، ولکن آذان واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه کمیاب. نسئل الله أن یؤید العباد علی العدل و الإنصاف. آنه هو مالک المواهب و الألطاف. انتهى...

حمد خداوند یکتا را که ندایش بی همتا و ذکرش بی همتا و ظهورش بی همتا و یکتائی سزاوار او و بی مثلی شأن احبّای او، تا چه رسد به ذاته تعالی ... قل یا ملأ الأرض هذا یوم الله لا یدکر فیہ الا هو اتقوا الله و لاتکونوا من الغافلین. ضعوا ما عندکم و خذوا ما أمرتم به من لدی الله العلیم الحکیم ...

حمد مقدّس از عرفان من فی الإمكان ساحت اقدس حضرت قیومی را لایق و سزا است که به کلمه علیا جمیع من فی الأرض و السماء را از نیستی بحت بات به عالم هستی آورد... یوم الطلاق به طاء مؤلف یوم قیامت است، چه که یوم فصل است و چون فصل اکبر در آن یوم واقع، لذا در بعض مقام به طا نوشته شده و همچنین به تاء منقوت به معنی تلاقی است و چون آن یوم اعظم یوم تلاقی است، لذا در بعض از مقامات به تا مسطور. این یوم یومی است که

احزاب مختلفه در يك مقام جمع می‌شوند و بشئون متضاده به يك معین توجه می‌نمایند. هذا يوم اللقاء و هذا يوم التلاقی و هذا يوم الإلتقاء و هذا يوم الطلاق و هذا يوم الفصل الأكبر و هذا يوم الجمع. لعمر محبوبی و محبوبك و محبوب مَن فی السموات و الأرض أتت القارعة و قرعت و ظهرت الحاقه و الحقت و برزت الساعه و قضت ... ■

سازج حمد و جوهر آن ساحتِ امنغ اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزا است که در بحبوحه بلا از افق اعلی اهل ناسوت انشاء را به صراط مستقیم و نبأ عظیم دعوت می‌فرماید. این است آن نبأئی که جمیع کتب سماوی به آن بشارت داده؛ در مقامی به مدینه مذکور که می‌فرماید در آن روز از آسمان نازل می‌شود و در مقامی به اسم صهیون مذکور و در مقامی به اورشلیم جدید و در کتابی به اله ابدی و آب جاودانی. این است يوم ربّ و يوم الله و يوم الموعود و يوم القیام و يوم الساعه و يوم الحاقه و يوم القارعة و يوم الصّور و يوم الناقور و يوم الصّیحه و يوم الطور یعنی یومی که در او مکلم طور تکلم می‌نماید و نطق می‌فرماید و این است آن نبأ اعظمی که ظهر جمیع ادیان از او متزلزل و فرائض اهل عرفان از او مرتعد الا من شاء الله. طوبی از برای نفوسی که شداید يوم القیام ایشان را از مالک انام منع نمود و سطوت و عزت علما و امرا از سلطان اسماء محروم نساخت. عزت و ثروت و جنود و صفوف و الوف و مدافع و بنادق و سهام و سیوف عالم نزد موقنین بالله شأنی نداشته و ندارد. ایشانند فوارس مضمار حقیقت و بیان و ابطال میدان شهادت و فدا چه که قلوبشان به بحر اعظم متصل شده و به محبت الهی متولد شده‌اند و شیر نوشیده‌اند و در آغوش انقطاع تربیت یافته‌اند...

و نیز نگاه کنید به کتاب قرن بدیع، ص ۲۱۱.

یونس

نگاه کنید به ذیل "کتاب مقدس" و ذیل "نون".^۱

^۱ و هنگامی که مردم بر او ازدحام می نمودند سخن گفتن آغاز کرد که اینان فرقه شریرند که آیتی طلب می کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی؛ زیرا چنان که یونس برای اهل نینوی آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود. ملکه جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته بر ایشان حکم خواهد کرد، زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است. مردم نینوی در روز داوری با این طبقه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد، زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است. (انجیل لوقا، باب ۱۱، آیه ۳۳-۲۹)

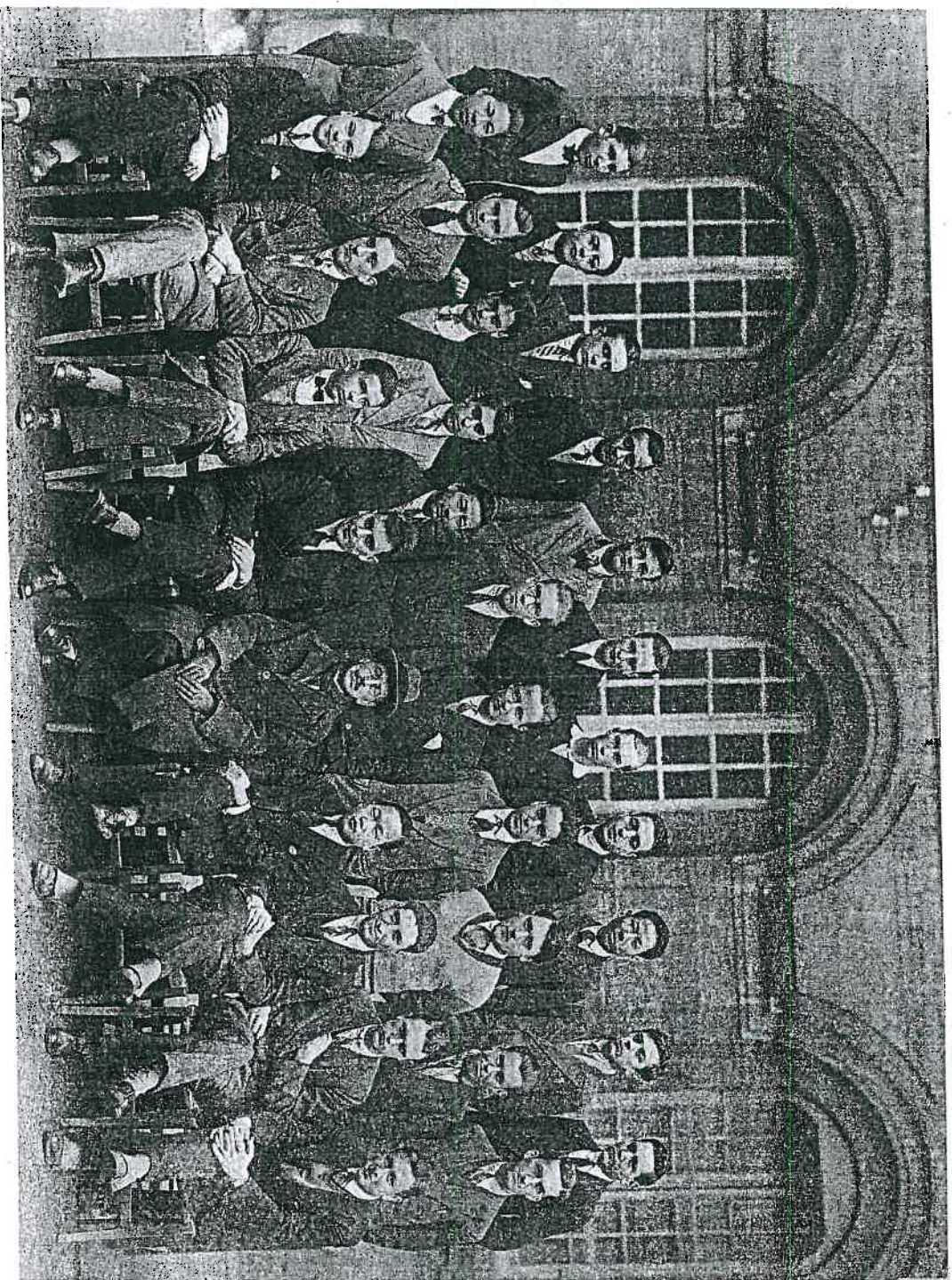
آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد. ایشان را جواب داد که در وقت عصر می گوید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است و صبحگاهان می گوید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می دانید صورت آسمان را تمیز دهید اما علامات زمانها را نمی توانید. فرقه شریر زناکار آیتی می طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی. پس ایشان را رها کرده روانه شد. (انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۴-۱)





۱ و ۲- خانم قدسیه و جناب عزیزالله مصباح، مادر و پدر عبدالله مصباح

۳- تمبری از امام تحصیل در تولوز به سال ۱۹۳۱-۱۹۳۰ میلادی. جناب عبدالله مصباح نفر چهارم از سمت چپ در صف وسط دیده می‌شوند.





۴- جناب عبدالله مصباح (نفر اول سمت راست) و جناب سعید نحوی (نفر پنجم از سمت راست)



۵- از چپ به راست: آقایان نصرالله اردکانی، بهمد شهریار بهمدی، اسفندیار شاه کاوس، شهریار بهمدی، فؤاد افندی زرگر، حاجی نصرالله زرگر، صبری افندی الیاس، سعید نحوی، جمشید خداداد روحانی، اردشیر جمشید، بهرام شاه کاوس، فرود سیاوش، فرود گشتاسب روحانی، عبدالله مصباح، اطفال در صف جلو: توفیق اردکانی، بدیع اردکانی

دو تصویر از ایام تشریف جناب عبدالله مصباح و جناب سعید نحوی در حیف، نوامبر ۱۹۳۵ میلادی



۶- عبدالله مصباح

در پشت نسخه اصلی این تصویر به خط جناب عبدالله مصباح چنین نوشته شده است: «تقدیم یار عزیز حضرت ورقا نمود. عبدالله مصباح ۱۴/۱۰/۲۹» (۲۰ ژانویه ۱۹۳۶ میلادی). مقصود از «حضرت ورقا» حضرت ایادی امرالله دکتر علی محمد ورقا است.

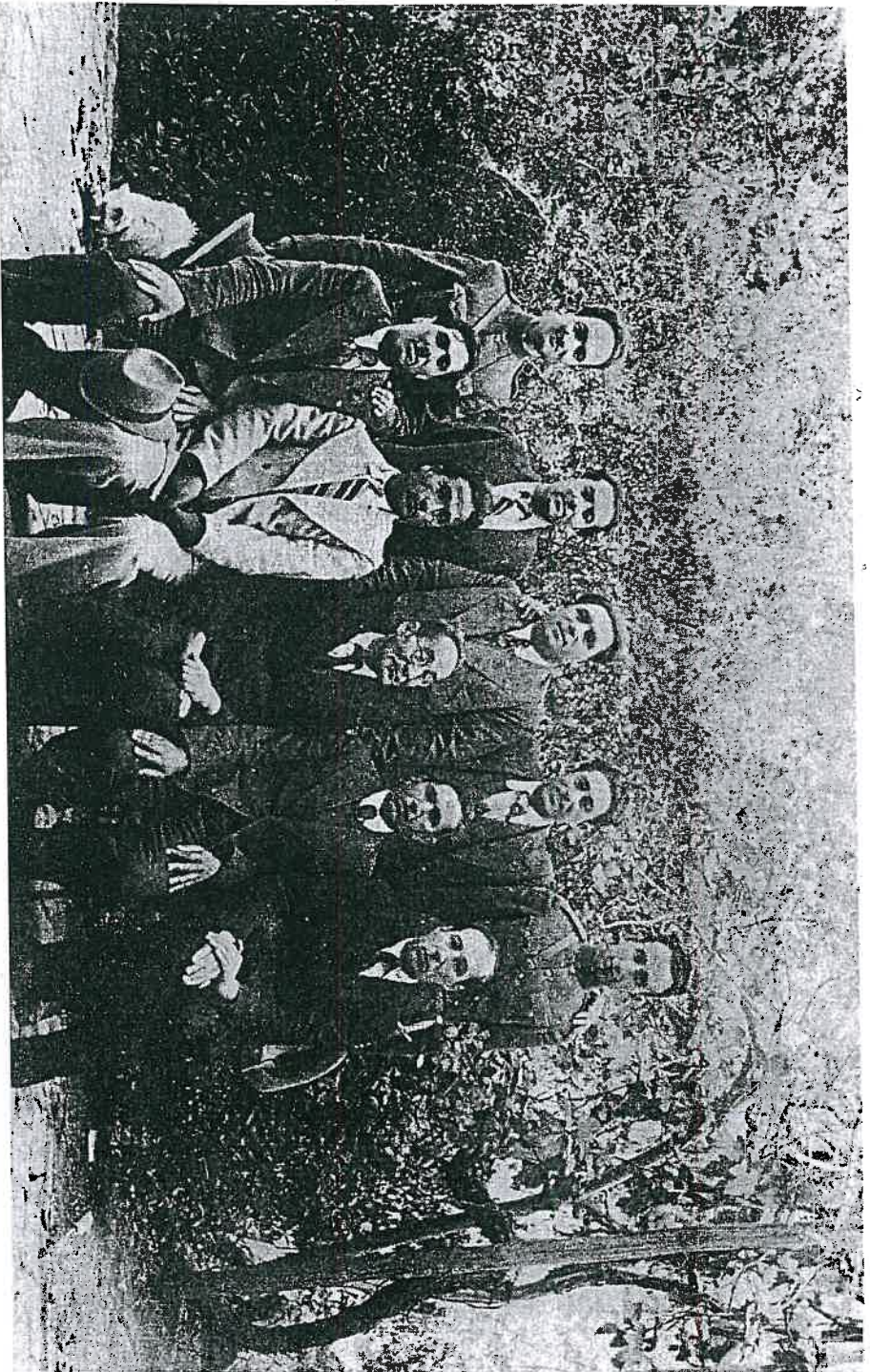


۷- از راست به چپ ردیف بالا: آقای فیض الله مصباح، آقای عبدالله مصباح، خانم ژن مصباح، آقای امین الله مصباح، آقای مهدی سمندری
 خانم نشاطیه سمندری (دختر جوانی که ایستاده است) و خانم قدسیه مصباح، آقای عزیزالله مصباح و خانم طرازیه سمندری نیز در تصویر دیده می شوند. عزیز مصباح فرزند امین الله مصباح در دامن جناب عزیزالله مصباح نشسته است.



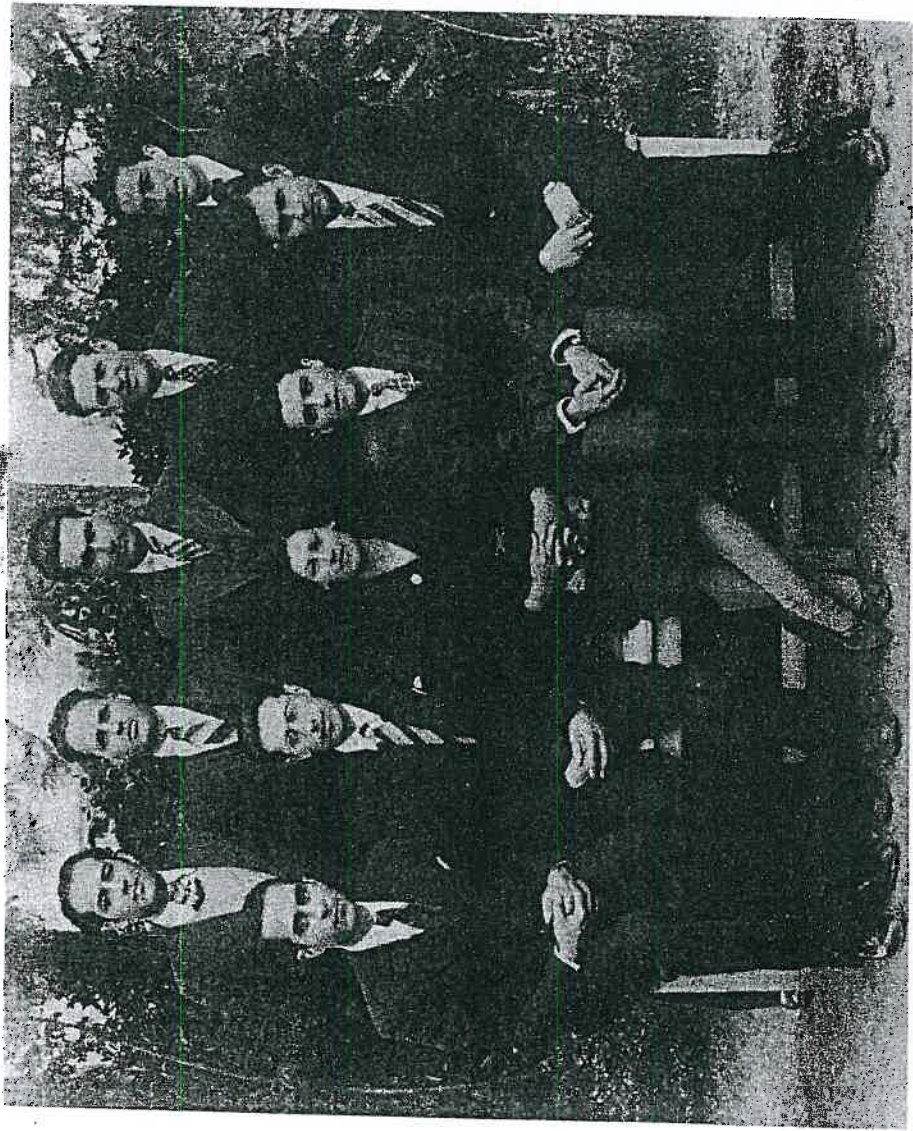
۸- از راست به چپ: آقای عزیزالله مصباح، آقای عبدالله مصباح و آقای نصرالله مصباح

دو تصویر از عائلة مصباح در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی



۹- ردیف ایستاده از راست به چپ: جناب عزیز یزدی، جناب عبدالله مصباح، جناب رحمت‌الله علایی، جناب ابوالقاسم فیضی و جناب حسین آوارگان. نشسته از راست به چپ: دوفتر شناخته نشدند، جناب عزیزالله مصباح، جناب هانی، جناب کیخسرو مقبل

تصویر عده‌ای از اجناب در محضر جناب عزیزالله مصباح، اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی



۱۰- تصویر لجنه ملی جوانان بهائی ایران و مهمانان آنان (فروردین ۱۳۲۰ هـ. ش. - خارج، ۱۹۴۱ م)،
 ردیف ایستاده از راست به چپ: جناب عبدالله مصباح، جناب سلیم نونو، جناب دکتر مهدی ورقا، جناب ذکراالله خادم و جناب
 ابوالقاسم فیضی. ردیف نشسته از راست به چپ: جناب علی محمد ورقا، جناب علی نخجوانی، خانم روح انگیز وحید طهرانی (متوجه)،
 جناب دکتر مهدی سمندری، جناب محمد یزدانی،
 جنابان علی محمد ورقا و ابوالقاسم فیضی مهمان لجنه ملی جوانان بوده‌اند.



۱۱- تصویری از احبابی خانقین در سنه ۱۳۲۲ هـ. ش. - ۱۹۴۳ م.

ردیف ایستاده از چپ به راست: فیروز کاظم‌زاده، صادق مهربان، عابدین مهاجر، عبدالله مصباح، عزت‌الله نور طرازالله وجدانی

ردیف نشسته وسط از چپ به راست: نعیم ریحانی، عباس ریحانی (کودک)، کاظم‌زاده، مهربان اهورانی
 ردیف نشسته پایین از چپ به راست: شناخته نشد، عطاءالله ریحانی، ناهید ریحانی (اشعری)، شناخته نشد



۱۲- محفل روحانی بهائیان خاققین، مارچ ۱۹۴۴ میلادی

نشسته از راست به چپ: جناب نعیم ریحانی، جناب علی محمد کاظم زاده، جناب طراز الله وجدانی، جناب عبدالله مصباح، جناب عماد صابران



۱۳- از راست به چپ: جناب عابدین مهاجر، جناب صادق مهربان، جناب عبدالله مصباح در خانقین به تاریخ ۱۳۲۲ هـ. ش. جولای ۱۹۴۴ میلادی مطابق ۲۴ تیرماه ۱۳۲۲ هـ. ش.



۱۴- محفل روحانی خائنین در سنه ۱۰۲۰ بدیع - ۱۹۴۵ میلادی

ردیف نشسته از راست به چپ: طراز الله وجدانی، عزت الله نوره، غازی عسکر، کمال خداداد مهربان، عماد صابران
ردیف ایستاده از راست به چپ: عابدین مهاجر، نعیم ریحانی، عبدالله مصباح، کیخسرو مقبل



۱۵- تصویر جناب مصباح در جمع احبای کازابلانکا در نوروز ۱۱۳ بدیع - ۱۹۵۶ میلادی. نسخه‌ای از این تصویر جناب مصباح برای مادر خود ارسال داشته‌اند و توضیحاتی درباره آن نوشته‌اند که عیناً نقل می‌گردد:

مادر عزیز مهربان، عکسی است که در شب عید نوروز ۱۱۳ با حضور جمعی از احبای در منزل دیک والتر برداشته شده. صاحبخانه با کراوات مشکی کشیده در ردیف جلو قرار دارد، دخترش جلوی اوست و پسرش با لبهای شکفته در طرف چپ پشت سر او نشسته است: خانم والتر که در عکس دیده می‌شود میزبان است. پهلوی خانم والتر زن شمایل مبارک فرانسیسکو عضو محفل از احبای اسپانیولی است و پهلوی او دو نفر از دوستان آمریکائی نشسته‌اند تازه مجذوب امر مبارک شده‌اند. شخص ایستاده در عقب از احبای سیاه آمریکائی است که بی‌نهایت مورد لطف عنایت هیکل مبارک و منشی محفل کازابلانکاست. دخترش جلوی او ایستاده و پسرش پشت سر دختر والتر قرار دارد. جلوی فوتر یکی از دوستان اسپانیولی است که تازه به موهبت ایمان فائز شده و پهلوی او یکی از احبای تازه تصدیق است که در سال جاری عضویت محفل را داشته: مسرور در عقب همه را مستظل شمایل کوچک مبارک کرده، و احمدپور در جلو منشأ این یادگار شده‌است.



۱۶- جمعی از شرکت کنندگان در اولین مدرسه تابستانه بهائیان مراکش (مغرب) که در آخر آگست سال ۱۹۵۷ میلادی در حظیرة القدس مدینة ریاط تشکیل گردید.

ردیف ایستاده از راست به چپ: عبدالوہاب روحانی اصفهانی، مرصع روحانی یزدی، مادلین احمدپور میلانی، اقدس عہدیہ (مصباح)، رضوانیہ عبادی (روشن ضمیر)، یکی از دوستان اہل مغرب، شمس رضوانی، قدسیہ مصباح، سیدعلی رضوانی، ثریا رضوانی، فخرالدین لبنانی، منصور عہدیہ، علی افندی اصفهانی، فواد احمدپور میلانی

ردیف وسط از راست به چپ: فاطمہ مصطفی اصفهانی روحانی، فیض اللہ مصباح، شوقی ریاض روحانی اصفهانی

ردیف نشسته از راست به چپ: گلوریا (وحیدہ) فلاح روحانی، مہرناز عہدیہ (علانی)، یکی از دوستان اہل مغرب، عبد اللہ مصباح، یکی از مہمانان آفریقائی، غلام علی عبادی، یکی از مہمانان آفریقائی

در ردیف جلو طفل کوچک مرصع روحانی است و در کنار او فلوریا (فریدہ) فلاح اصفهانی دیدہ می شود.



۱۷- جناب فیض الله و جناب عبدالله مصباح (حدود ۱۹۸۵ میلادی)



۱۸- جناب مصباح در جمع عده‌ای از احباب ارض اقدس (۱۹۸۸ میلادی)

از راست به چپ: جناب یدالله ذبیح، خانم محترم ذبیح، جناب عبدالله مصباح، خانم عطیه حقیقی، خانم گلوریا مؤمن
خانم رضوانیه گندم‌پاک‌کن، خانم منیره گوران، خانم مهرناز عهدیه (علانی)



۱۹- جناب مصباح در محفل تودیع با یاران ارض اقدس (دسامبر ۱۹۸۸)
 از راست به چپ: خانم منیره گوران، جناب ایان سمیل، جناب عبدالله مصباح، حضرت حرم امه‌البهاء روحیه خانم



۲۰- جناب مصباح و جمعی از خادمین ارض اقدس در حضور حضرت امه‌البهاء روحیه خانم در آمستردام در ۱۹
 ژانویه ۱۹۹۲

از راست به چپ: خانم سوزان مصباح، خانم عطیه حقیقی، جناب عبدالله مصباح، خانم میثاق طهماسبی، حضرت
 امه‌البهاء روحیه خانم، جناب فیض الله مصباح، خانم منیره گوران



۲۱- از راست به چپ: جناب عبدالله مصباح، جناب علی نخبجوانی، جناب فریدون خضرائی و جناب جعفر رحمانی
در تاریخ ۱۲ آگوست ۱۹۹۳ میلادی



۲۲- تصویری از سنین اخیر جناب عبدالله مصباح



۲۳- تصویری از سنین اخیر جناب عبدالله مصباح

کتابشناسی

- آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲-۱۹۹۶ م، ۲ جلد
- آهنگ بدیع مجله آهنگ بدیع، نشریه تشکیلات جوانان بهائی ایران، طهران: ۱۹۴۶ م.
- آیات ینات حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء، آیات ینات، دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹ م.
- اخبار امری اسرار الآثار اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹-۱۲۴، ۵ جلد
- اصول کافی محمد بن یعقوب الكلینی الرازی، الاصول من الکافی، طهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ هـ. ش، ۸ جلد
- الواح خطّ عندلیب حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله به خطّ عندلیب، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ ب
- الیواقیت و الجواهر عبدالوہاب الشعرانی، الیواقیت و الجواهر، مصر: ۱۹۵۹ م، ۲ جلد در یک مجلد
- بهجت الصدور حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجت الصدور، لانگنهائین: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۲ م.
- پیام آسمانی پیام آسمانی، فرانسه: پیام بهائی، ۲۰۰۱-۱۹۸۸ م، ۲ جلد
- پیام بهائی مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹ م.
- تذکرة الوفاء حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفاء، لانگنهائین: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۲ م، طبع اول این اثر به سال ۱۹۲۴ م بوده است.
- تذکرة شعراء نعمتالله ذکائی بیضائی، تذکرة شعراء قرن اول بهائی، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۶ ب، ۳ جلد
- تعریفات جرجانی علی بن محمد الشریف الجرجانی، کتاب التعریفات، بیروت:

مکتبه لبنان، ۱۹۷۸ م.

حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه، لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۲ م.، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب.، ج ۲

حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء، حدیقه عرفان، کانادا: عندلیب، ۱۹۹۴ م.

محمدعلی فیضی، خاندان افغان، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷ ب.

انجمن ادب و هنر، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، سویس: آکادمی لندگ، ۱۹۹۰ م.

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، طهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ هـ. ش.

عزیزالله مصباح، دیوان مصباح، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۲ ب.

روحانیه بشرویه‌ای، رساله روحانی، دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۰ م.

مهرانگیز خسروی، رؤیای صادق، لوس آنجلس: بدیع، ۱۴۶ ب. زیارت اماکن مقدسه بهائی، حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۲۰۰۳ م.

نشریه سفینه عرفان، دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۸ م. خسرو فراهانی، سیری در عوالم رؤیا، لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۲ م.

شمس الدین محمد لاهیجی، مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، طهران: زوآر، ۱۳۷۱ هـ. ش.

حضرت ربّ اعلیٰ، صحیفه عدلیه، طهران: طبع بایه، بدون تاریخ، ۴۲ صفحه

پرویز افشاری، صدراعظم‌های سلسله قاجاریه، طهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۲ هـ. ش.

اسدالله فاضل مازندرانی، ظهورالحق، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ ب.، ج ۸

- توقیعات مبارکه

- حدیقه عرفان

- خاندان افغان

- خوشه‌ها

- دائرةالمعارف

بزرگ اسلامی

- دیوان مصباح

- رساله روحانی

- رؤیای صادق

- زیارت اماکن

مقدسه

- سفینه عرفان

- سیری در عوالم

رؤیا

- شرح گلشن راز

- صحیفه عدلیه

- صدراعظم‌های

سلسله قاجاریه

- ظهورالحق

- عالم بهائی
- کتاب عالم بهائی (The Bahá'í World)، سالنامه جامعه جهانی بهائی، ۱۹۲۵ م.
- عندلیب
- مجله عندلیب، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان کانادا: ۱۹۸۱ م.
- قاموس ایقان
- عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸-۱۲۷ ب، ۴ جلد.
- قاموس توقیع صد و هشت
- عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس توقیع منیع نوروز صد و هشت بدیع، دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۱ م.
- کتاب الفرائد
- میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کتاب الفرائد، لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۱ م.
- کتاب ایقان
- حضرت بهاء الله، کتاب ایقان، لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۸ م.
- کتاب قرن بدیع
- حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع، دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲ م.
- کشف
- محمدعلی بن علی التهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، طهران: خیام، ۱۹۶۷ م.
- اصطلاحات الفنون
- ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء، تاشکند: بدون نام ناشر، ۱۳۳۴ ه. ق.
- کشف الغطاء
- امین الله مصباح، گنجینه امین، دارمشتات: ریحانی، ۱۹۹۴ م.
- گنجینه امین
- حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م.
- لوح شیخ
- حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، لوح قرن احبای شرق، نوروز ۱۰۱ بدیع، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ ب.
- لوح قرن
- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹-۱۲۸ ب، ۹ جلد.
- مائده آسمانی
- حضرت بهاء الله، مجموعه آثار قلم اعلی، طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ ب، شماره ۳۳ و ۵۱ و مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۶۰ و ۶۹
- مجموعه آثار
- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م.
- مجموعه الواح مبارکه

- حضرت بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لانگنه‌این: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۰ م.
- حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، لانگنه‌این: لجنة نشر آثار، ۱۹۸۴ م.
- محبوب عالم، کانادا: عندلیب، ۱۹۹۳ م.
- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ ب. و ۱۲۵ ب.، ج. ۳ و ۶
- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات عبدالبهاء، لیدن: بریل، ۱۹۰۸ م.
- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۹ ب.
- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، قاهره: کردستان علمیه و فرج الله زکی، ۱۳۴۰-۱۳۲۸ هـ. ق.، ج. ۱ و ۲ و ۳، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴-۱۲۱ ب.، ج. ۸-۴
- حضرت بهاء الله، مناجاة، ریودورژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۱ م.
- حضرت نقطه اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴ ب.
- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، لانگنه‌این: لجنة نشر آثار، ۱۴۱ ب.
- نورالدین علائی، خلاصه شرح زندگی میرزا سید محمد ناظم الحکماء، طهران: ۱۰۹ ب - ۱۳۳۱ هـ. ش.
- حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، نار و نور، لانگنه‌این: لجنة نشر آثار، ۱۳۹ ب.
- باقر عاقلی، نخست وزیران ایران، طهران: جاویدان، ۱۳۷۰ هـ. ش.
- آلبی میتوز، هر بحری لؤلؤ ندارد، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷ ب.، ترجمه ع. طیبی
- حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، یاران پارسی، لانگنه‌این: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۸ م.
- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی
- مجموعه خطابات
- محبوب عالم
- مصابیح هدایت
- مفاوضات
- مقاله شخصی سیاح
- مکاتیب عبدالبهاء
- مناجاة
- منتخبات آیات
- منتخباتی از آثار
- میرزا سید محمد ناظم الحکماء
- نار و نور
- نخست وزیران ایران
- هر بحری لؤلؤ ندارد
- یاران پارسی

فهرست اعلام و اهمّ مواضع

فهرست الفبائی ذیل شامل مهمترین اسامی عَلم و عنوان مطالب عمده مندرج در این کتاب است. همه اسامی و القاب طلعات مقدّسه بهائی و اسامی علمی نظیر «عبدالله مصباح» و نام کُتبی مانند مائده آسمانی» و «مکاتیب» که در بسیاری از صفحات کتاب مکرراً مذکور شده، در این فهرست نیامده است.

ابراهیم ادهم ۱۲۹، ۱۳۰	آشوریان ۲۳۲
ابراهیم خان خوئی ۶۴	آجودان، جناب ۶۱
ابراهیم خلیل، حضرت ۱۶۰، ۳۱۹، ۴۱۵	آدم ۱، ۱۵۵، ۲۰۶، ۲۶۰، ۲۷۴، ۳۱۶، ۳۳۶، ۳۳۹
ابراهیم، سوره ۱۳۵، ۱۸۸	آذریبجان ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۸۴، ۸۵
ابراهیم قصابچی ۱۵۹، ۱۸۸	آسمان چهارم ۱۵۷، ۱۸۳
ایلیس ۱۸۱ و نیز ن ک به ذیل «شیطان»	آشور ۲۱۲
ابناء خلیل ۱۶۰ و نیز ن ک به ذیل «کلیمی، کلیمیان»	آقا بابا ۳۳۰
ابن اصدق ۱۸۵	آقاجان ۳۳۰
ابن حجر ۱۶۵	آل داود ۶۵
ابن دخیل ۱۹۷	آل عمران، سوره ۳۳۹
ابن ذئب ۱۶۰	آلمان ۸۷، ۴۲۳
ابن مریم ن ک به ذیل «مسیح»	آل یعقوب ۳۶۲
ابوالحسن امین ن ک به ذیل «امین»	آمل ۱۶۴
ابوالعباس فردوس ۳۴۱	آنطون افندی ۳۶۶
ابوالفتوح محمد بطاح ۱۵۷، ۲۸۸، ۴۶۱	آهنگ بدیع، مجله ۹۲، ۹۳
ابوالفضل، میرزا ابوالفضائل ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۶۶	آیات ۱۵۸
۴۰۹، ۲۱۲	آیات الهی ۹، ۱۵، ۳۰، ۲۴۴
ابوطالب قمی ۱۴۰	آیات ینات، کتاب ۱۴۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۵۸، ۳۹۸
اتحاد و اتفاق ۲۹۹، ۳۰۱	۴۷۰، ۴۶۹
اثیر ۳۳۴، ۴۶۵	آیات تدوین و تکوین ۶۰ و نیز ن ک به ذیل «کتاب تکوین و تدوین»
اجل ۳۵۲ و نیز ن ک به ذیل «مشیت» و «قضا و قدر»	آیتین ۱۵۸، ۴۴۳
احزاب، سوره ۳۴۳	
احسان الله دوستدار ۱۴۶، ۱۴۷	
احسن القصص ۲۵۴، ۳۲۵، ۳۵۸-۳۵۹، ۳۸۵	
۴۰۹، ۳۹۶	
احمد ۲۱۹	
احمد، آقا ۳۴۹	
	الف
	ابابصیر ۲۵۱
	ابداع ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۲۴

اسراء، سوره ۳۴۲
 اسرائیل، اسرائیلیان ۳۶، ۲۱۲، ۲۳۳
 اسکندر ۲۲۲-۲۲۳، ۲۳۰، ۲۶۵، ۴۶۶
 اسکندرونه ۱۸۲
 اسکندریه ۱۸۳، ۲۴۰، ۳۰۲، ۳۴۶، ۴۱۷
 اسلام ۱۶۴-۱۶۹، ۲۹۹، ۴۰۹، ۴۶۲
 اسم، اسماء ۱۵۲، ۱۶۹-۱۸۰، ۲۰۰، ۲۴۷، ۲۵۵،
 ۲۶۰، ۲۸۱، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۲۲، ۳۲۷-۳۲۸،
 ۳۳۶، ۳۵۷، ۳۸۶، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۲۶-۴۲۷،
 ۴۵۴، ۴۵۱
 اسم اعظم ۱۴۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۲۴، ۲۹۲،
 ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۵۷، ۳۵۹،
 ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۹۴
 ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۳۳، ۴۳۶-۴۳۹
 اسماعیل، حضرت ۱۸۱، ۲۶۲، ۴۴۱
 اسماعیل دوستدار ۱۴۶-۱۴۷
 اسماعیل وزیر، میرزا ۱۷۱
 اشاعره ۳۸۵
 اشراقات، کتاب ۱۷۱-۱۷۲، ۱۸۸، ۲۲۰، ۳۷۹،
 ۳۹۸، ۴۳۴، ۴۴۹، ۴۵۶
 اشرف کنی ۱۴۰
 اشعیاء ۲۱۲-۲۱۳، ۳۰۶-۳۰۵، ۳۶۳-۳۶۴
 اشدیر، اوشیدر، اوشیدرم ۲۷۷
 اصالت نوع ۱۸۲
 اصحاب کهف ۱۸۳، ۳۴۲
 اصحاب یمین، شمال ۱۸۴
 اصفهان، ارض صاد ۱۰، ۳۷
 اصفیاء ن ک به ذیل «اولیاء»
 اصلاح عالم ۲۶
 اصول کافی، کتاب ۱۶۷، ۳۵۴
 اطاعت حکومت ۳۹
 اعراف، سوره ۲۴۹، ۳۴۱
 اعمال و اخلاق ۱۰، ۵۳، ۶۸، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۹۶،
 ۳۳۸، ۳۶۸
 اعیان ن ک به ذیل «عین»
 اغصان ن ک به ذیل «غصنیت»
 افریقا ۹۱، ۹۳، ۱۱۱
 افغان ۴۳

احمد عطائی ۴، ۱۲۶
 احمد کاشانی، میرزا ۱۴۹-۱۵۰
 احمد کرمانی ۱۸۵
 اخبار امری، مجله ۹۴، ۹۷، ۱۵۰
 اخت النبوه ۱۶۰، ۳۸۸ و نیز ن ک به ذیل
 «کیمیا»
 اختراع ن ک به ذیل «ابداع»
 اختلاف تواریخ ۲۲۲
 اخلاطی، سلطان حسین ۱۶۱
 ادب، ادبا ن ک به ذیل «شعر و ادب»
 ادعیه محبوب، کتاب ۳۸۷
 ادوم ۳۶۳
 ادیب ۱۳۹
 اراده ۱۶۱، ۲۵۹
 اردشیر هزاری ۸۲-۸۰
 اردن ۱۶۱، ۱۹۹، ۲۰۲-۲۰۳
 ارض ۱۶۲، ۲۰۲، ۲۵۸، ۴۵۹
 ارض حمراء ن ک به ذیل «ارض»
 ارض خاء ۴۰۸، ۴۳۰
 ارض زعفران ن ک به ذیل «جنت - جنت»
 فردوس
 ارض سر ۲۱۱، ۲۹۴، ۴۲۱
 ارض ش ۴۵۹
 ارض طا ۱۶۴، ۴۵۸-۴۵۹
 ارض میم ۱۶۴
 ارمیا ۲۱۳
 اروپا ۸۷، ۹۳، ۱۰۱، ۲۲۳، ۳۳۳
 ارومیه، ارومی ۴۲
 ازل ن ک به ذیل «یحیی ازل»
 استراليا ۴۲۳
 استقامت ۲۱، ۲۸، ۴۰، ۴۷، ۲۹۷، ۳۰۹
 اسپراتو ۸۱-۸۰
 استالین گراد ۸۷
 اسنق ۴۴۱
 اسدالله اصفهانی ۱۳۹
 اسدالله، سید ۴۱
 اسرار الآثار، کتاب ۱۵۱، ۱۶۰، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۱۳،
 ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۴۶

۲۳۸، ۲۵۵، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۷
 امر و خلق، کتاب ۲۲۸-۲۳۰، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۹۹،
 ۳۳۴، ۳۳۵-۳۳۶، ۳۵۱، ۴۰۱، ۴۰۷،
 ۴۲۶
 امریکہ، امریکا ۳۴۳، ۴۲۴
 امیر المؤمنین، حضرت ۱۶۶، ۴۳۷
 امین ۳۰۱، ۲۶۷، ۱۴۹، ۵۴
 امین اللہ مصباح ۴۴، ۵۱، ۶۶، ۷۰، ۱۰۸، ۱۲۶
 انبیاء ۱۹۱-۱۹۲، ۲۷۲، ۳۱۲، ۳۱۶، ۴۷۵، و نیز ن
 کک به ذیل «نبی و رسول»
 انبیاء، سورہ ۳۴۳
 انجیل ۱۴۰، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۳۰،
 ۳۴۶، ۴۱۱، ۴۳۵، ۴۵۴
 انجیل لوقا ۱۳۸، ۳۶۴، ۴۷۷
 انجیل متی ۴۷۷
 انزل من، مسیو ۳۳۵
 انسان ۱۶۹، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۹۳-۱۹۵، ۲۳۵، ۲۴۰،
 ۲۵۶، ۲۵۹-۲۶۰، ۲۷۰، ۲۷۶، ۳۰۱، ۳۰۹،
 ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۶۸،
 ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۴، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۶،
 ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۶۳
 اتفاق ۱۹۶، ۲۹۷، ۳۳۹، ۴۰۱
 انقطاع ۱۹۶-۱۹۷، ۲۹۸-۲۹۷، ۴۰۳، ۴۷۶
 انگلیس، انگلستان ۸۳-۸۳، ۹۳
 انیس ۱۴۹
 انیسا ۱۹۷-۱۹۸، ۲۶۱، ۲۸۴، ۳۱۲، ۳۶۹، ۳۷۳
 اورشلیم ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۹۹، ۲۱۱، ۳۰۴-۳۰۵، ۳۶۵،
 ۴۰۸، ۴۲۳، ۴۷۶
 اوستا، کتاب ۲۷۷
 اولیاء ۲۰۰، ۲۰۳
 اہرام ۲۰۰
 اہل بہاء، بہائیان ۷، ۶۸، ۲۴۲، ۲۹۰، ۳۲۳، ۳۵۹
 ۳۷۹، ۴۲۷، ۴۵۱، ۴۶۷، ۴۶۹
 ایادی امر اللہ ۹۸، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۴۴
 ایالات متحدہ ۴۲۳ و نیز ن کک به ذیل «امریکہ»،
 امریکا
 ایام ن کک به ذیل «یوم»
 ایران، ایرانیان ۱۰، ۴۴-۴۲، ۵۰-۵۱، ۵۵، ۱۷۱،

فردوس
 افلاک ۳۹۶-۳۹۷ و نیز ن کک به ذیل «آسمان»
 چہارم
 اقاتیم ثلاثہ ۲۲۶
 اقتدارات، کتاب ۱۴۹، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۳۸،
 ۲۵۹، ۲۶۷، ۳۵۵، ۳۹۴، ۴۵۰
 اقدس، کتاب ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۳۷-۱۳۸،
 ۱۶۰، ۱۸۶-۱۸۵، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۳۲،
 ۳۵۲، ۳۷۹، ۳۹۱، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۴۶،
 ۴۶۰
 اقدس عہدیہ ۷۰، ۱۱۲، ۱۲۵
 اکسیر ۱۴۳-۱۴۵، ۱۶۰، ۱۸۷-۱۸۶، ۱۶۷، ۴۶۹،
 ۴۷۱
 الا گودال کوپر ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹
 الزاس ۱۱۱
 آلف ۱۸۷-۱۸۹، ۲۰۱-۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۴۶،
 ۲۸۶-۲۸۹، ۳۶۱، ۳۳۱-۳۳۲، ۴۳۹، ۴۵۹
 الف سنہ ۱۸۹ و نیز ن کک به ذیل «ہزار سال»
 الم ۱۸۹، ۲۴۷
 الواح زبرجدی ۱۹۰، ۳۷۲
 الواح صیام ۱۰۴
 الواح ملوک و سلاطین ۲۲۸
 الواح وصایا ۸۲
 الوان ۲۱۴، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۱-۲۵۴،
 ۲۸۲-۲۸۴، ۲۹۰-۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۰-۳۰۱،
 ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۲
 ۳۲۳-۳۲۵، ۳۵۳-۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۰،
 ۳۶۲، ۳۷۲، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۲۸،
 ۴۳۰، ۴۴۱، ۴۶۷-۴۶۸
 الیاس ۶۶۴
 امّ البیان ن کک به ذیل «جنت»، جنت فردوس
 امّ الکتاب ن کک به ذیل «جنت»، جنت فردوس
 امام، ائمہ ۱۹۰، ۲۸۵، ۳۱۳، ۳۶۷، ۴۵۷، ۴۶۰
 امام ثانی عشر ۱۶۵ و نیز ن کک به ذیل «قائم آل
 محمد»
 امام دوازدهم ۱۶۵ و نیز ن کک به ذیل «قائم آل
 محمد»
 اماء الرحمن ۱۷، ۱۹، ۳۰، ۳۴، ۶۵، ۶۶، ۴۵۸، ۴۷۲،

ایلیا ۲۱۳، ۳۶۷، ۴۱۱

ایمان ۳۱۸-۳۱۹، ۳۷۱، ۴۲۱، ۴۴۳، ۴۶۸

ب

با ۱۸۸-۱۸۹، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۵۸
۳۷۴، ۴۲۸، ۴۳۳-۴۳۴، ۴۳۶-۴۳۷، ۴۷۲ و نیز ن

ک به ذیل «باب»

باب ۲۰۱-۲۰۲، ۳۳۵

بابل ۳۱۵

باغ رضوان ۸۲، ۱۲۸، ۲۰۲، ۲۳۹، ۳۰۵

باغ فردوس ۸۲

باقر، حضرت ۲۴۹

باقر عاقلی ۱۴۸

بحارالانوار، کتاب ۱۶۷-۱۶۸، ۲۴۰

بحر اعظم ۲۰۲-۲۰۳، ۲۵۳

بحرین ۲۰۳-۲۰۶، ۳۵۷

بخت النصر ۳۱۵

بداء ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۸، ۳۹۶، ۴۲۹، ۴۳۱

بدایع الآثار، کتاب ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۶۹، ۳۵۴، ۳۷۲

۴۰۵، ۳۹۹

بدیع الله آگاہ ۳۰۱

بدیع الله صمیمی ۱۶۲، ۲۳۹

بدیع الله مصباح ۷۷، ۱۴۶، ۴۰۹

بدیع الله، میرزا ۶۰

بدیع اول ۱۵۳ و نیز ن ک به ذیل «آدم»

بدیع، جناب ۲۹۷، ۴۵۹

بدیعة حسین پور ۱۴۶

برهمان ۴۱۵

بریة الشام، بر شام ۱۶۲، ۲۸۱، ۳۰۴-۳۰۵

بریطانیا ۴۲۳

بسیط الحقیقه ۱۷۶، ۲۰۷-۲۰۹، ۴۵۵

بشارات ۲۱۰-۲۱۳، ۲۶۷ و نیز ن ک به ذیل

«بیان»، «بیانی ها»، «اهل بیان»

بصره ۸۷

بطلمیوس ۳۴۴

بغداد ۷۳، ۸۲، ۱۶۶، ۱۸۸

بقاتیه ۴۵

بقره، سوره ۲۴۹، ۳۳۹

بقعة الزمان ۲۱۴، ۲۷۸، ۳۷۲، ۴۴۱

بقیة الله ۲۱۵، ۳۶۲

بلايا و مصایب ۲۱۶، ۲۵۴، ۳۲۱-۳۲۲، ۳۵۴، ۳۷۵

۳۸۹، ۳۹۲، ۴۷۶

بلد طیب ۲۱۷

بلژیک ۹۳، ۱۱۲

بلشویک ۴۰۱

بلقیس ۴۷

بلوغ ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۱۷

بمبئی ۴۲

بنو امیه ۳۶۷

بنی اسرائیل ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۶۲، ۳۶۳، ۴۰۴

بودا ۱۳۵

بولس ۳۰۲، ۴۶۳

بهاء ۲۱۸-۲۱۷، ۲۴۳، ۳۱۴، ۳۳۵-۳۳۶، ۳۷۳-۳۷۴

۴۳۳، ۴۳۶، ۴۶۷، ۴۷۰-۴۶۹

بهاءالذین علائی ۴۴، ۷۰

بهائی، بهائیان ن ک به ذیل «اهل بهاء-بهائیان»

بهائی نیوز، مجله ۹۳

بهجت الصدور، کتاب ۴۰۹

بهیة آگاہی ۱۱۲

بهیة، بنت ذبیح ۳۶۹

بهیة (بهائیه) مصباح ۴۴، ۶۶، ۷۰، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴

بیان، بیانی ها، اهل بیان ۹، ۱۷۳، ۲۱۸، ۲۲۴، ۳۹۴

۴۰۵، ۴۰۷، ۴۵۶

بی بی فاطمه ۱۹۶

بیت ۲۱۸-۲۲۱، ۲۵۰، ۴۰۳-۴۰۴

بیت الحرام ن ک به ذیل «بیت»

بیت المعمور ن ک به ذیل «بیت»

بیت عدل ۲۹۳، ۴۲۴

بیروت ۶۱-۶۲، ۹۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۵۱

بیضاء ن ک به ذیل «مشیت» و «الوان»

پ

پاریس ۴۲

پروستانت ۲۲۳

پرویز افشاری ۱۴۸

پطرس ۴۶۴

- حطه، باب حطہ ۲۰۲، ۲۴۹، ۳۳۹
 حظيرة القدس ۲۳۹، ۲۴۹-۲۵۰، ۳۳۰
 حقّ اليقين ن ک به ذیل «علم اليقين»
 حکمت ۳۴، ۱۷۸، ۲۹۷، ۳۸۱، ۳۹۶
 حکیم الحکماء ۲۴-۲۵، ۴۴، ۵۳
 حلّ و حرم ۲۱۹، ۲۵۰-۲۵۱، ۲۵۳، ۴۰۳
 حلول و تجلی ۲۵۱ و نیز ن ک به ذیل «تجلی»
 حلیمہ ۴۵
 حماة ۲۱۲
 حمد، سورہ ۲۷۸، ۲۸۱
 حمرا ۲۵۱-۲۵۴، ۳۵۴، ۳۸۶، ۴۰۹، ۴۴۱ و نیز ن
 ک به ذیل «الوان»
 حنّاس ۴۰۴
 حوا ۱۵۴-۱۵۵، ۲۶۰
 حواريون ۳۶۷-۳۶۸، ۳۷۶، ۳۸۳، ۴۳۸، ۴۶۴
 حوت ۳۶۴، ۴۴۶ و نیز ن ک به ذیل «یونس»
 حوراء ۴۴
 حوريب ۲۱۵، ۲۵۳، ۴۴۱
 حوريه ۲۵۴-۲۵۵، ۳۷۴، ۴۳۱، ۴۶۸-۴۶۷،
 ۴۷۱-۴۷۰
 حیات بعد از مرگ ۲۵۵-۲۵۷، ۴۷۰-۴۷۱
 حیدرعلی ۲۶۷، ۴۳۹
 حیدرعلی اسپکوئی ۴۱
 حیفا ۷۹، ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۱، ۲۵۴
- خ
 خاتون جان ۱۴۸
 خادم اللہ، میرزا آقاخان ۱۲-۱۳، ۱۶، ۲۰-۲۱، ۲۶،
 ۳۴، ۱۲۵، ۳۰۵
 خالق و مخلوق ن ک به ذیل «خلقت»
 خاندان افغان، کتاب ۳۳۰
 خانقین ۸۵-۹۰، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۱۷-۱۱۹
 خانم افندی ۱۳۹
 خاورمیانه ۹۱
 خدا و خلق ن ک به ذیل «خلقت»
 خدمت ۸۲، ۲۹۷، ۳۷۹، ۳۹۱
 خدیجہ، بی بی ۱۶، ۱۹، ۴۴، ۵۱، ۵۷
 خرطوم ۱۴۸
- ح
 حاتم، محمد ۳۱۹
 حافظ الصّحہ ۱۴۶
 حاقہ، سورہ ۳۴۶
 جاوسین ۱۱
 جبّ ۴۳۲
 جیش ۲۱۲
 حیب اللہ، آقامیرزا ۳۴۹
 حیب اللہ دوستدار ۱۴۶-۱۴۷
 حیب نجار ۱۵۶، ۳۴۴
 حجاب ۸۴
 حجاز ۳۶۳
 حجر ۱۴۳، ۲۴۵، ۴۶۷-۴۶۸، ۴۷۱
 حجرالاسود ۱۷۷، ۲۴۶-۲۴۵
 حدیث عسکری ۱۶۵
 حدیقة عرفان، کتاب ۳۲۰
 حرف ۲۴۶-۲۴۸، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۰،
 ۳۲۸، ۳۳۳-۳۳۵، ۳۶۱، ۳۷۴-۳۷۳
 ۳۸۰، ۳۸۳-۳۸۲، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۰۶،
 ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۶۴-۴۶۵
 حرف ثالث ۲۴۸
 حروفات ن ک به ذیل «حرف»
 حروفات حیّ ۱۸۹، ۴۰۶، ۴۴۵، ۴۷۰
 حروفات مقطعه ن ک به ذیل «حرف»
 حروف سبع ۲۷۹، ۲۸۱
 حزقیال ۲۱۳، ۴۱۵
 حسام الدّین ۴۵
 حسن ۲۹
 حسن بجزستانی ۴۳۹
 حسن تفرشی ۱، ۷۳
 حسن خراسانی، حاجی میرزا ۱۴۹
 حسن صفا ۱۲۱
 حسن عهدیہ ۷۰
 حسن مجتهد، میرزا ۵۱
 حسین ۲۴۸
 حسین بن علی ۲۱۰

رباب ٤٤، ٥١
 ربابه ١٨
 رباط ٩٤، ٩٨، ٩٧، ١٢٣
 ربّ اعلى ٢١٥
 ربّ الجنود ٢١٣
 ربیع کاشانی، خواجه ١٢٨
 ربیعه ١٧، ٥١، ٥٧، ٧٣، ٩٤، ١٢٧
 رجال غیب ٢٦٧
 رجال و نساء ٦٦٦٥
 رجعت ن ک به ذیل «معاد - رجعت» و «تناسخ»
 رحمت الله علائی ٤٥، ٥٩
 رحمن، سوره ٣٣٢، ٣٤٥، ٤٥٧
 رحيق مختوم، کتاب ٢٦٧، ٢٨٦
 رساله روحانی، کتاب ٢٧٩
 رساله سلوک ٤٦٢
 رستم سروش وفادار نجمی ٤٤٥
 رضاخان، میرزا سعید ٤٥
 رضوان العدل ٢٣٩
 رضی (رضا) لشکرنویس ٧٣
 رفد مرفوز ٤١٤ و نیز ن ک به ذیل «ورد مورود»
 رقيه سلطان ١٤٨
 رمزی زین ٩٩
 رنگ، رنگ ها ن ک به ذیل «الوان»
 روابط ضروریّه ٢٦٨-٢٦٩، ٣٥٤
 روح القدس ١٨٣، ٢٣٦، ٢٦١، ٢٧٣، ٣٠٣، ٣١٩
 ٣٦٦، ٣٨٢-٣٨٣، ٤٠٩، ٤٥٣، ٤٥٨
 روح الله، حضرت مسیح ٤٦، ١٩٢ و نیز ن ک به
 ذیل «مسیح، حضرت روح»
 روح، نفس ١٦٣، ٢٠٤-٢٠٥، ٢٦٩، ٢٧٧، ٣٢٣
 ٣٢٩، ٣٨٠، ٤١٠-٤١١، ٤٥٢، ٤٦٣ و نیز ن ک
 به ذیل «نفس»
 روحیه ٤٥
 روضه مبارکه ٨٢، ٢٦٦
 رومان ٢٣٢، ٤١٤
 رؤیا ٢٦٦-٢٦٧، ٢٧٥
 رؤیای صادقّه، کتاب ٢٦٧

خضر ١٧٢، ٢٥٨-٢٥٧، ٢٦٥
 خضران ن ک به ذیل «مشیت» و «الوان»
 خلقت ١٥٤، ٢٥٨-٢٦٠، ٣١١، ٣٢٦، ٣٤٠، ٣٥٠
 ٣٥٢، ٣٦٣، ٤٣٣، ٤٥٣، ٤٦٤
 خلیل، ابراهیم ٤٦، ١٨١، ٣٩٦، ٣٦٣
 خلیل الله ٤٥، ٢٦٣
 خورشید خانم ١٣٩
 خوشه ها، نشریه ٧٣
 خوف ١٩١
 خیر و شرّ ١٩٥
 خیمه شهادت ١٩٩، ٢٦٠-٢٦١، ٣٦٩، ٤٠٤

د

دارالسلام ٣٠٥
 داریوش معانی ٣٧٧
 دانیال ٢١١، ٢٦١
 داود، حضرت ٧، ١٢٣٤، ١٢٥، ١٨٢، ٢٣٠-٢٣١
 ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٦٢، ٣٠٩
 دایره المعارف بزرگ اسلامی ١٣٠
 درویش، دراویش ٣٩٤-٣٩٥
 درویش صدق علی ٣٩٥
 درویش محمد ١٢٩-١٣٠
 دنیا ٢٦٢، ٢٦٣، ٣٤٦
 دروازه ٢٢٥، ٢٦٣، ٣١٣، ٣٦٦-٣٦٧، ٤٢٦
 دیوان مصباح، کتاب ٧٣

ذ

ذات حروف سبع ٢٧٩-٢٨٠، ٤٠٥
 ذاکر و مذکور ٢٦٤
 ذبیح الهی ٧، ١٨١-١٨٢، ٣٦٣
 ذبیح، عائله ٣٠١، ٣٩٠
 ذرّ حماء ن ک به ذیل «عماء» و «عالم زر»
 ذکر ٢٦٤
 ذکر الله خادم ٨٧
 ذوالقرنین ٢٣٠، ٢٦٦-٢٦٧، ٣٩٨، ٤٦٧-٤٦٦
 ذوالفتون ١٥٥، ٢٠٥، ٤٤٦ و نیز ن ک به ذیل
 «یونس»

سفینه عرفان، نشریه ۲۰۹، ۲۲۵، ۳۲۲، ۳۸۹، ۴۰۳،

۴۰۹-۴۰۸

سلطان الشهداء ۱۳۹، ۲۹۸

سلطان حسین اخلاطی ۱۶۱

سلطان حسین، شاه ۴۳

سلطان ۲۵۲، ۳۲۳-۳۲۴

سلیمان ۲۵۳، ۴۰۳

سلیمان، حضرت ۴۷، ۱۵۶، ۳۶۴، ۴۷۷

سلیمانیه ۱۲۸-۱۲۹

سما ۲۸۱-۲۸۲، ۲۹۴

سمندر ۲۸۲، ۴۷۴

سموئیل ۷، ۳۰۲

سنگسر ۵۱

سن لوئی ۱۰۴

سوره النصح ۴۲۲

سوره ملوک ۳۵۵

سوره هیکل ۱۵۹، ۲۹۴، ۳۵۵، ۴۶۴

سوزان مصباح ۱۰۵، ۱۲۵

سیاست ۳۹، ۴۳

سیاسیه، رساله ۴۲

سید الساجدین ۳۲۰

سید الشهداء ۳۱۶، ۳۴۹، ۴۳۵، ۴۳۹

سیرجان ۵۱

سیری در عالم رؤیا، کتاب ۲۶۷

سینا ۶۴، ۲۱۰، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۵۰-۲۵۳

سیوشانس ۲۷۷، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۹۷، ۴۳۳، ۴۴۱

ش

شاه بهرام ورجاوند ۲۷۷، ۲۹۵

شاه جهان ۳۴-۳۵، ۷۳، ۱۴۶

شجره انیسان ک به ذیل «انیسا» و «کلمات

مکتونه»

شجره حیات ۱۵۴، ۲۳۴، ۳۷۰، ۴۱۵ و نیز ن ک

به ذیل «انیسا»

شرح الهاء ۱۶۳

شرح قصیده، کتاب ۲۱۸

شرح گلشن راز، کتاب ۳۳۲

زیور ۱۴۰، ۳۳۰، ۴۳۵

زرتشت، زردشت، زردشتیان ۱۳۵، ۲۱۳، ۲۷۷،

۲۹۵

زعفران ن ک به ذیل «جنت - جنت فردوس»

زمان ن ک به ذیل «بقعة الزمان»

زوراء ۱۵۰، ۲۹۴

زهراء ۱۳۹

زیارت اماکن مقدسه، کتاب ۱۳۹

زیارت نامه ۲۷۸، ۳۱۶

زید ۱۶۵

زین المقرئین ۱۹۱، ۲۱۷، ۲۹۵

زینب ۱۶۵

ژ

ژن مصباح ۷۰

س

ساعیر ۲۳۴، ۳۰۶، ۳۳۳

سبع مثنوی ۲۷۸-۲۸۰، ۴۳۳، ۴۴۹

سجده، سوره ۳۴۳

سجن اعظم ۱۸-۱۹، ۳۲، ۳۴، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۳۸

۲۸۱-۲۸۲، ۴۲۱

سخن، مجله ۳

سدره المنتهی ۱۴۱، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۶

۲۸۲-۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۳۷

۳۹۸، ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۳۲، ۴۶۴

سرالذین علائی ۴۴، ۱۰۸

سر تنکیس ۲۸۶-۲۸۹

سر، سر مضمّن ۲۸۱، ۲۸۵، ۴۳۶

سرگلو ۱۲۹

سعد ۳۵۱

سعدی ۹۰، ۱۲۱

سعید نحوی ۷۷-۷۹، ۸۳

سفر تشنه ۳۰۲، ۳۳۳

سفر تکوین ۲۳۳

سفر خروج ۴۰۴

سفینه حمراء ۱۹۷، ۲۷۲، ۳۸۰ و نیز ن ک به ذیل

«سفینه، سفینه الله»

صفائیه بخشایش ۱۴۶
 صفراء ن ك به ذیل «مشیت» و «الوان»
 صلح عمومی ۱۶۰
 صلصال ۳۰۲، ۳۴۶
 صموئیل ۷، ۳۰۲
 صنعت مكنونه ن ك به ذیل «اكسير»
 صواعق محرقه، كتاب ۱۶۵
 صورت ن ك به ذیل «هيولى و صورت»
 صوفيه ۳۰۳، ۳۲۸، ۴۵۰، ۴۵۵
 صهيون ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۹۳، ۳۰۴-۳۰۷، ۴۰۸، ۴۷۶

ض

ضياء ۱۷، ۵۷
 ضياء اللّٰين ۵۹
 ضياء الله ۶۰، ۱۴۶
 ضياء الله خان ۴۴، ۵۱
 ضياء بغدادى ۳۲۲
 ضيائيه دوستدار ۱۴۶
 ضياء سعيد ۴، ۹۹
 ضياء عدل پرور ۹۹
 ضيائيه ۴۴

ط

طالوت ۲۲۱
 طاهره ۴۵
 طلّ، طبابت ۴۶، ۵۳
 طبيعت ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۸، ۲۶۸، ۳۴۳، ۳۵۶، ۴۲۷، ۴۴۲
 طراز الله وجدانى ۹۰
 طف ۱۵۰
 طلاق ۱۸۶
 طليعه ۴۴
 طور ۴۱، ۶۴، ۱۷۸، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۵۸، ۳۹۷، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۴، ۴۶۹، ۴۷۶
 طهران ۱، ۷۳، ۸۲، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۱۲۱
 طه، سوره ۳۴۲

سريسه سيرورى

شعاع الله علائى ۴۴، ۵۱، ۵۸
 شعر و ادب ۲۹۶، ۳۹۰
 شكر و سپاس ۱۲۳-۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۹
 شمر ۳۵۳
 شمس ۴۵
 شنعار ۲۱۲
 شوخى و مزاح ۶۱
 شور و مشورت ۳۴۹
 شوروى ۸۸۷
 شورى، سوره ۳۴۴
 شوكت نحوى ۷۷
 شهاب اللّٰين ۴۵
 شهداء، شهادت ۱۴۰، ۱۹۶، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۸۴
 ۲۹۶-۲۹۹، ۴۱۵، ۴۳۵، ۴۷۶ و نيز ن ك به ذيل
 «خيمه شهادت»
 شهرام جلالى ۹۷
 شيخيه ۲۸۷، ۳۶۰
 شيراز، ارض شين ۱۰
 شيطان ۱۸۱، ۲۲۹، ۲۳۷، ۴۰۳، ۴۲۱، ۴۷۳
 شيعه، شيعان ۱۰، ۱۵۷، ۱۶۵، ۴۴۰
 شؤن تسعه ۱۵۸، ۲۹۵

ص

صاحبى السّجن ۲۹۹
 صاد ۲۹۹
 صادق، امام جعفر ۳۵۱، ۴۳۷
 صادق مهربان ۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۱۰۶
 صادق، ميرزا ۲۵، ۴۸
 صالح، حضرت ۴۲۲
 صانع ۳۰۰، ۳۸۰
 صبر ۱۲۴، ۱۴۷
 صبى افتدى ۸۰
 صحيفه حمراء ۳۰۰-۳۰۱، ۳۳۴، ۳۵۴، ۳۷۹
 صحيفه عدليه ۴۳۰
 صخره ۳۰۲
 صدر اعظم هاى قاجاريه، كتاب ۱۴۸
 صدر العلماء ۴۳
 صدر جهان ۱۴۶

۴۳۲، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۷۶	ظلم ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۴۸
عزّت الله ذبیح ۱۵۰	ظلمات و نور ۳۰۹، ۳۴۳، ۳۶۳، ۴۵۴، ۴۷۳-۴۷۴
عزّت الله نور ۹۰	ظلم، ظالمین ۷، ۱۰، ۱۹، ۲۷، ۳۸
عزّت، جناب ۴۵	ظلوم و جهول ۳۰۹، ۳۴۳
عزرا ۲۳۴	ظهور الحق، کتاب ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۱
عزّزناهما بثالث ۲۰۱، ۳۱۵	ظهور حسینی ۲۴۸
عزّی ۱۷۷	
عزیز ۳۱۵	ع
عزیز الله ابن امین الله مصباح	عابدین مهاجر ۸۷
عزیز الله مصباح ۳۳، ۴۴-۴۵، ۵۵، ۶۰-۶۵، ۷۳	عالم ذرّ ۳۱۲ و نیز ن کک به ذیل «عماء»
۷۷-۷۸، ۹۱، ۹۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۶	عالم، علما ن کک به ذیل «علما»
عزیز الله ورقا ۱۳۳-۱۳۴	عالم، عوالم ۳۱۰-۳۱۲، ۳۳۳، ۳۵۶، ۴۱۸-۴۱۹
عزیز، سید ۵۹	عالم مثال ن کک به ذیل «مثال، قالب مثالی»
عزّیه ۳۵۴	عاموس (عاموص) ۲۱۳، ۳۰۶
عشق ۲۴۹، ۳۱۶	عبادی، جناب ۹۷
عصمت ۱۵۵، ۳۱۷-۳۱۶	عبدالجواد، شیخ ۱۴۸
عطاء الله ۴۵	عبدالحمید اشراق خاوری ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۸۹
عطاء الله دوستدار ۱۴۶-۱۴۷	عبدالرحیم یزدی ۱۴۸
عطیة حقیقی ۱۰۱	عبدالعزیز، سلطان ۴۳
عظیم، آقا ۱۴۵	عیدالفتّاح روحانی ۱۴۸
عظیم، جناب ۲۱۰، ۳۱۶	عیدالفتّاح صبری ۸۳
عقل ۴۲۷، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۳	عبدالله منجمی ۱۴۶
عکّا ۲۲، ۲۵، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۱، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶	عبدالمهدی ۱۸۲
۳۰۹، ۳۵۲، ۳۷۵، ۴۴۸، ۴۶۹	عبدالمیثاق میثاقیه ۱۲۸
علم ۲۹۷، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۵۹	عبدالوهاب ۲۷۱
۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۷، ۴۵۵، ۴۶۲	عبدالوهاب روحانی ۱۴۸
علما ۹-۱۰، ۱۳، ۱۶، ۱۸-۱۹، ۲۸-۲۹، ۳۲، ۴۳، ۵۱	عبس، سوره ۳۴۹، ۴۴۵
۱۴۱، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰	عثمان ثوری ۲۴۰
۳۴۵، ۴۰۴، ۴۴۶، ۴۷۶	عثمانی، عثمانیان ۲۱۱
علم الیقین ۳۱۸-۳۱۹	عدد، اعداد ۱۵۲، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۶۳، ۲۷۹-۲۸۰
علویّه تبریزیّه ۵۱	۲۸۵، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۵، ۳۲۹
علی اصغر خان امین السلطان ۱۴۰، ۱۴۸	۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۷-۳۵۲، ۳۶۴-۳۶۶، ۳۹۸
علی افندی ۸۳	۳۹۷، ۴۱۴، ۴۲۵، ۴۵۶
علی اکبر ۲۵	عدل و انصاف ۱۵، ۱۵۳
علی اکبر ایادی ۴۰، ۴۸، ۵۲	عراق ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۱۱۱، ۱۶۶، ۲۸۶، ۳۱۴
علی اکبر فروتن ۱۰۹	۳۹۲، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۶۲
علی اکبر خان مستشارالحکماء ن کک به ذیل «مستشارالحکماء»	عرش ۲۲۲-۲۲۳، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۹۰، ۲۹۴
	۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۳-۳۱۵، ۳۴۱، ۳۴۶، ۴۰۴، ۴۱۶

علی اکبر میرسی ۷۷

علی اکبر یزدی ۱۴۸

علی امیر المؤمنین، حضرت ۲۳۰، ۲۶۶-۲۶۵

۳۷۵، ۳۲۸

علی بنکدار ۴۹

علی ذوقی ۱۹۸، ۳۷۰

علی روحانی ۱۴۸

علی، سید ۴۵

علی شهید، آقا ۱۹۶

علی قلی خان نبیل الدولہ ۲۳۰

علی محمد، حضرت باب ۲۲۷، ۲۵۸، ۳۹۴

علی مجتہد خان، دکتر ۷۳، ۱۴۶

علی محمد خان مستوفی ن ک به ذیل «محمد

علی خان مستوفی»

علی محمد ورقا ۱۱۰، ۱۳۳

علی یزدی، شیخ ۱۴۸

عماد ۲۲۴، ۲۵۲-۲۵۳، ۲۹۰، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۱۹

۳۲۲، ۳۲۲، ۳۶۰

عماد صابران ۴، ۹۰-۹۱

عمل مکتون ن ک به ذیل «اکسیر»

عناصر اربعہ ۲۴۰

عنایت اللہ اصفہانی ۱۳۹

عندلیب لاهیجی ۷۴، ۲۱۷

عندلیب، مجلہ ۱۳۷، ۲۷۸-۲۷۷، ۳۳۴

عهد جدید ۲۲۷

عهد قدیم ۲۲۷

عهد و میثاق ۵۲، ۵۶، ۶۲، ۶۶، ۹۸-۹۹، ۱۹۷-۱۹۸

۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۶-۲۶۵، ۲۷۸، ۳۰۱، ۳۳۲

۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۱، ۴۳۴، ۴۶۷

عیسی، حضرت ن ک به ذیل «مسیح، حضرت

روح»

عیسی ۴۵

عیلام ۲۱۲

عین، اعیان ۳۲۲-۳۳۱، ۳۳۵، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۵۴

عین الدولہ ۱۴۸

عین الدین علائی ۴۴

عین الیقین ن ک به ذیل «علم الیقین»

ف

فاتحہ، سورہ ۲۸۰، ۴۳۵

فاران ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۷۸، ۳۰۶، ۳۳۳، ۳۷۲-۳۷۳

۴۴۱

فارس، فرس ۲۰۱، ۳۱۵، ۳۶۷

فاضل مازندرانی ۱۰۲، ۱۴۸، ۱۵۱

فاطمہ (۱)، ۱۶، ۵۷، ۶۶

فاطمہ سلطان ۱۴۸

فاعلان و منفعلان ۳۳۳-۳۳۴

فتحعلی شاہ ۴۳

فتروس ۲۱۲

فجر، سورہ ۳۴۹

فخر الزمان ۴۴

فرانسہ ۱، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۹۱، ۹۳، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۱۰

فرائد، کتاب ۱۶۶، ۳۳۲

فرج اللہ، شیخ ۳۸۵

فرخ منجم ۱۴۶

فردوس ۳۳۴-۳۳۵، ۳۶۹ و نیز ن ک به ذیل

«جنت، جنت فردوس»

فرعون ۳۶، ۲۳۴، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۴۷، ۴۰۴، ۴۲۰

فرقان ۷، ۱۴۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۷

۲۵۷، ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۶۲-۳۶۳

۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۴۱، ۴۶۰

۴۷۳-۴۷۵

فرمانفرما ۹۵

فروغیہ علائی ۴۴

فروغیہ مصباح ۱۴۶

فریسیون، فریسیان ۴۳۸، ۴۷۷

فص نگین اسم اعظم ۳۳۵-۳۳۶ و نیز ن ک به

ذیل «اسم اعظم»

فضا ۱۹۸

فضل اللہ نوری، شیخ ۵۱

فلسطین ۳۰۶

فَلْکَک ن ک به ذیل «آسمان چہارم» و «خلقت»

فَلْکَک ن ک به ذیل «سفینہ، سفینۃ اللہ»

فنا ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۶۸، ۳۷۷

فؤاد احمد پور ۹۷

قلم، سورہ ۳۴۶، ۴۴۷

قلہک ۹۶

قمر، سورہ ۳۴۵

قمیص ۳۵۵

قنبر ۱۷۱

قواعد قوم ۳۵۵

قوس صعود، قوس نزول ۲۰۵، ۳۵۶

قیافا ۳۶، ۴۰۴

قیامت ۲۳۴، ۲۵۷، ۳۵۷، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۴۵

۴۵۶، ۴۷۰، ۴۷۶-۴۷۵

قیامت، سورہ ۳۴۷

قیوم الاسماء، کتاب ۲۴۱، ۳۵۸-۳۶۰، ۴۷۱

ک

کاترین مکنزی ۲۰۰

کاتولیک ۸۱

کازابلانکا ۹۳، ۱۲۲

کاظم ۳۵۹-۳۵۸

کاظم خراسانی ۴۳

کاظم رشتی، سید ۱۶۳، ۲۹۴، ۳۶۰، ۴۳۳، ۴۳۵

کاظم سمندر ۲۸۶

کاف و را (کرمان) ۱۸۵

کافور ۳۶۰

کافیہ ۴۵

کامران میرزا، نایب السلطنہ ۱۳۹-۱۴۰

کانال سویس (سوئٹز) ۸۳

کبدائی ۱۱۱

کبریت احمر ۱۴۴، ۲۴۵، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۶۰، ۳۸۶

۴۶۸، ۴۷۱

کتاب اقدس ن کک بہ ذیل «اقدس»

کتاب اسماء ۲۹۳-۲۹۴

کتاب ایقان ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۷۶

۱۹۱، ۲۱۲، ۲۴۷، ۲۵۱، ۳۱۸-۳۱۷، ۴۰۹

کتاب بدیع ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۹۱، ۳۱۴، ۴۰۸، ۴۴۸

کتاب بیان ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۵، ۲۵۷، ۳۴۷

۴۲۸، ۴۰۶-۴۰۵

کتاب تکوین و تدوین ۶۰، ۲۸۵، ۳۶۱

کتاب عالم بھائی ۷۷، ۸۰-۸۱، ۸۶، ۱۴۹

ق

قاب قوسین ۲۴۲، ۲۸۳، ۳۳۷، ۳۴۵

قابل آبادہ ای ۳۶۸

قالب مثالی ن کک بہ ذیل «مثال»

قاموس ایقان، کتاب ۳۵۸، ۴۷۲

قاموس توفیق صد و ہشت، کتاب ۲۲۱-۲۲۲

قاہرہ ۱۴۸

قائم آل محمّد ۱۶۲، ۱۶۸-۱۶۹، ۲۴۰، ۲۴۹-۲۴۸

۲۵۷، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۵۸-۳۵۷، ۴۷۲

قبة الزمان ن کک بہ ذیل «بقعة الزمان»

قبرس ۳۶، ۵۰

قبلہ ۴۹

قَدْر و قضا ن کک بہ ذیل «قضا و قدر»

قدس ۳۰۴، ۳۰۶

قدس الاقداس ۱۳۸، ۱۹۹، ۲۶۰، ۲۶۹ و نیز ن کک

بہ ذیل «خیمۃ شہادت»

قدسی افندی ۱۳۹

قدسیہ ارجمند ۱۴۶

قدسیہ مصباح ۱، ۴۴، ۵۱، ۵۷، ۶۶-۶۷، ۷۰، ۷۳

۹۴-۹۵، ۹۷

قدّوس ۲۰۱، ۳۱۵، ۳۳۸

قرآن ۴۷، ۶۵، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۹۴، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۵

۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۸-۳۵۰، ۳۶۰-۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۵

۴۱۳، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۶، ۴۶۰

۴۷۲

قربانعلی، آقا میرزا ۱۹۳

قربیت الہیہ ۳۹۱

قرۃ العیون، کتاب ۱۶۸

قصر بھجی ۲۰۲، ۲۸۲

قصر شیرین ۹۰

قصص، سورہ ۳۴۳، ۴۴۸، ۴۵۷

قضا و قدر ۱۶۳، ۱۷۴، ۲۴۶، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۸

۲۵۹، ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۱۳، ۳۵۰-۳۵۴، ۳۷۴

۳۹۶، ۴۰۹

قلزم حمراء ۳۵۴ و نیز ن کک بہ ذیل «الوان»

قلم اعلیٰ ۱۶۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۳۵۵، ۳۷۸، ۳۸۱

گشتاسب ۲۷۷
گلرخ شهید ۴، ۹۹
گنجینه امین، کتاب ۱۰۸، ۱۲۶
گوهر بیگم ۱۳۹

ل

لا والّا ۲۳۷، ۳۸۹
لاوی ۲۱۲
لاهورت ۴۶۸ و نیزن کک به ذیل «ملکوت»
لاهیجان ۷۳-۷۴، ۹۴
لینان ۹۹
لذائذ ۲۰۵
لطف الله منجم ۱۴۶
لفظ و معنی ۳۹۰
لقمان، سوره ۳۴۳، ۴۷۵
لندن ۴۲
لقاء، لقاء الله ۳۹۰-۳۹۱
لقائیه ۴۵
لوح ابن ذئب ۱۰۱، ۳۰۱-۳۰۰
لوح احمد فارسی ۱۵۰
لوح ارض با ۱۵۱
لوح اشراقات ۲۳۹
لوح حکمت ۲۲۲-۲۲۳، ۲۷۲
لوح رئیس ۱۴۹
لوح زیرجدی ن کک به ذیل «الواح زیرجدی»
لوح سلطان ۸، ۱۰۴، ۱۹۱
لوح سلمان ۱۸۶
لوح شیخ ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۷۶، ۱۸۴، ۲۸۳،
۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۶، ۴۲۲-۴۲۳
لوح فؤاد ۳۸۶
لوح قرن ۹۰، ۳۵۰
لوح کرمل ۲۹۲، ۴۲۴
لوح محفوظ ۱۹۰، ۲۴۲، ۳۶۱، ۳۷۱-۳۷۲،
۳۹۱-۳۹۲، ۴۳۹
لوح ملاح القدس ۳۹۲-۳۹۳
لثالی درخشان ۲۵۰-۲۵۱، ۳۰۱
لیدشندم ۱۰۴
لیل ۱۸۷

کتاب قرن بدیع ۱۹۹، ۴۷۶
کتاب منس بارنی (مفاوضات) ۱۸۳ و نیزن کک
به ذیل «مفاوضات، کتاب»
کتاب مسطور ن کک به ذیل «جنت، جنت
فردوس»
کتاب مقدس ۸۲، ۲۳۳، ۳۶۸-۳۶۲، ۴۷۷
کثیب احمر، بیضاء ۱۶۳، ۲۵۳، ۲۹۱ و نیزن کک
به ذیل «ارض» و «الوان»
کربلا ۸۷
کرم الله ۳۰۶
کرمل ۸۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۳۰
کشاف اصطلاحات الفنون، کتاب ۴۷۱
کشف الغطاء، کتاب ۱۴۹
کعبه ۲۵۱، ۴۳۹، ۴۷۵
کلمات عالیات ۳۶۸
کلمات مکنونه ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۷۸، ۳۶۸-۳۷۷، ۴۷۳
کلمه، کلمة الله ۱۳۶، ۱۷۰، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۷،
۲۲۰، ۲۲۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۱۶
۳۳۳، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶-۳۷۸، ۳۹۷، ۴۰۰
۴۲۵-۴۲۶، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۷۵
کلیم، حضرت موسی ۱۰، ۲۷، ۴۶، ۱۷۹، ۲۳۴،
۲۵۷، ۲۶۳، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۸-۳۰۷، ۳۶۳،
۳۶۵، ۴۴۷
کلیمی، کلیمیان ۸۲، ۴۷۴
کنز اسرار، کتاب ۳۷۷
کنعان ۶۲
کوثر ۶۳، ۳۸۶-۳۸۵، ۳۹۳، ۴۰۳
کک و وظ ۳۸۶
کوم الله ۳۰۶-۳۰۵
کهف ن کک به ذیل «اصحاب کهف»
کهف، سوره ۳۴۲
کیانوش کوچک زاده ۱۱۳
کیخسرو ۲۷۷
کیمیا ۳۸۸-۳۸۷، ۴۶۸، ۴۷۱ و نیزن کک به ذیل
«اکسیر»
کینونت ۲۳۷، ۲۵۰، ۳۷۵، ۳۸۷، ۴۱۲، ۴۳۳

محمد رسول الله ۴۷، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۸۳،
۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۱-۲۱۳، ۲۳۰، ۲۳۴-۲۳۵،
۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۹۸، ۳۱۳،
۳۱۵، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۹۸،
۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶-۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۰-۴۴۱، ۴۶۶

محمد رضا، آقاسید ۲۳۹

محمد رضا قنّاد ۱۲۰

محمد، سید طیب ن ک به ذیل «حکیم الحکماء»

محمد، سید، ناظم الحکماء ن ک به ذیل «ناظم

الاطباء»

محمد شوشتری ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۱

محمد صادق، میرزا ۱۲، ۱۷

محمد صادق، میرزا ن ک به ذیل «حکیم

الحکماء»

محمد عبدالله وکیل ۱۸۶

محمد علی شوشتری ۲۹، ۳۱-۳۲

محمد علی جلالی ۹۷

محمد علی خان مستوفی (پیشکار) ۱، ۵۶-۵۵

۶۴، ۷۳، ۹۶

محمد علی فیضی ۱۲۸

محمد علی ناقض اکبر ۳۳۲

محمد علی نهري ۱۳۹

محمد علی ولیانی ۴۷۴

محمد کریم اصفهانی ۱۴۰

محمد کریم کرمانی ۲۸۶

محمد مصطفی بغدادی ۶۱، ۳۰۴

محمد مصطفی، حضرت رسول ۱۵۵ و نیز ن ک

به ذیل «محمد رسول الله»

محمد یزدی ۱۴۹

محمود افغان ۲۱۹

محمود شیرازی ۱۴۹

محمود قصابچی ۲۱۵، ۳۹۲

محبی الذین ابن عربی ۴۳۶

مدثر، سوره ۳۴۷، ۴۴۵

مدرسه تربیت ۷۴، ۹۶-۹۵

مدرسه ثروت ۷۵

مدینه الهی ۱۳۸، ۴۰۰، ۴۷۶

مرآت، مرایا ۲۵۲-۲۵۳، ۲۵۸، ۳۴۷، ۳۸۵

مآخذ اشعار، کتاب ۲۱۳، ۲۴۸

ماء ۲۵۸، ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۸۱، ۳۹۸-۳۹۶، ۴۰۹

۴۱۵، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۷ و نیز ن ک

به ذیل «عرش»

مازندرانی ۴۳

ماکو ۳۰۵

مائده ۳۹۸، ۴۲۵

مائده، سوره ۳۴۰

مثال، قالب مثالی ۳۹۹، ۴۱۷

مثانی ن ک به ذیل «سبع مثانی»

مثنوی ۳۲۲، ۳۲۴-۳۲۵، ۳۶۱

مجمع البحرين ۲۰۶-۲۰۴

مجمع البحرين، کتاب ۳۶۰

مجموعه آثار، کتاب ۲۴۲، ۲۸۱

مجموعه الواح مبارکه، کتاب ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۹،

۱۷۵، ۱۸۸، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۶۹، ۳۰۱

۳۲۵، ۳۲۳-۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۱، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۵۹

مجموعه ای از الواح، کتاب ۱۵۱، ۲۳۹، ۲۷۹

محاضرات، کتاب ۲۴۹، ۲۵۴، ۴۰۹

محافل روحانی ۸۱ و نیز ن ک به ذیل «ناموس»

محبّت الله ۱۴۷، ۱۹۷، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۷۱

محبوب عالم، کتاب ۲۰۱، ۲۷۷، ۳۳۲

محسن ۲۱۵

محسن، میرزا ۴۳

محمد اسماعیل ذبیح ۱۴۰، ۱۴۹-۱۵۰

محمد باقر هائی ۱۶۱

محمد تقی، مصر ۸۲

محمد جعفر شریفی ۴۶۱

محمد جعفر هدایتی ۲۸۹

محمد حسن ۳۱۸

محمد حسن پریا ۱۴۹

محمد حسن نجفی ۱۰، ۲۸۶

محمد حسین طیب ۱۳۹

محمد حسین منجم باشی ۷۳، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۶

۱۸۷

معارض، سوره ۳۴۶
 معتزله ۳۸۵
 معجزات ۱۶۶
 معراج ۴۳۲، ۴۱۲
 معزى ۲۵۳
 معقولات ۴۱۳
 معلمه سینازاده ۱۸۶
 معنی و لفظ ۳۹۰
 مغتسل بارد ۳۴۴، ۴۱۳-۴۱۴
 مفاوضات، کتاب ۱۳۶، ۱۳۳، ۲۶۸، ۳۳۳، ۳۵۶،
 ۳۸۳
 مقاله شخصی سیاح ۲۴۷
 مقامات اربعه ۱۸۹
 مقام اعلى ۷۹-۸۰، ۸۴
 مکاشفات یوحنا ۲۱۱-۲۱۲، ۴۱۴-۴۱۵
 مکلم طور ۸، ۱۰، ۲۸، ۱۴۱، ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۸۲
 ۴۱۵، ۴۵۶، ۴۷۶
 مکه ۲۳۴-۲۳۵، ۳۳۳
 ملا اعلى ۴۱۵
 ملاح القدس ۲۹۱، ۳۹۶ و نیز ن ک به ذیل «لوح
 ملاح القدس»
 ملاکی ۲۱۳
 ملای رومی ۳۶۱
 ملائکه ۱۵۴، ۲۵۲، ۳۴۸، ۳۶۵، ۳۹۳، ۴۰۳
 ۴۱۷-۴۱۶، ۴۲۱، ۴۴۵
 ملکوت ۳۷۸، ۴۱۷-۴۱۹، ۴۲۴، ۴۴۶، ۴۷۰
 ۴۷۳-۴۷۴
 ملکوت وجود، کتاب ۲۶۸
 ملیحه ذبیح ۱۵۰
 ملیکه ۴۴
 مناجات ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۷-۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۵،
 ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۷، ۴۵-۴۴، ۴۸، ۵۰
 ۵۳، ۶۴، ۶۷-۶۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۸
 ۳۳۰-۳۳۱، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۹۱، ۴۵۷
 مناجاة، کتاب ۱۷۶، ۲۸۰، ۳۹۱، ۴۳۳
 منتخبات آیات، کتاب ۲۲۳، ۴۶۷
 منتخباتی از آثار، کتاب ۱۹۹، ۲۲۱، ۲۵۴، ۲۷۱
 ۲۷۳، ۳۰۷، ۳۲۵، ۳۸۷، ۴۰۲

مراکشی ۷۵، ۹۳-۹۴، ۹۷-۹۸، ۱۱۱-۱۱۲
 مرایا ن ک به ذیل «مرآت، مرایا»
 مرج البحرين ن ک به ذیل «بحرین»
 مرسلات، سوره ۳۴۷
 مرصع خانم ۱۴۸
 مریم ۲۱۲
 مریم دختر خواجه ربیع ۱۲۸
 مزاح و شوخی ۶۱، ۱۲۲۴
 مزامیر، زمزمور ۶۵، ۲۱۳، ۳۰۲
 مساوات، مواسات ۴۰۱
 مس یارنی ۲۲۶
 مستشار الحکماء ۴۴، ۴۸، ۵۳
 مستغاث ۲، ۴۰۲-۴۰۳
 مسجد الاقصی ۱۷۷، ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۸۴
 ۳۶۹، ۳۹۸، ۴۰۳-۴۰۴
 مسعود الممالک ۴۵۷-۴۵۸
 مسیح، حضرت روح ۲، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۴
 ۱۵۷، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۴-۲۳۵
 ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۶۰، ۲۶۳، ۳۳۳، ۳۳۹-۳۴۰
 ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۲-۳۸۳، ۴۰۴، ۴۰۹
 ۴۳۸، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۷۴
 مشرقین و مغربین ۴۰۵
 مشروطه ۵۱
 مشعر و مقام ۲۱۹-۲۲۰، ۲۵۰، ۴۰۳
 مشکین قلم ۴۲، ۳۷۵
 مشیت ۴۰۵-۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۸ و نیز ن ک به ذیل
 «مشیت اولیه»، «اراده» و «حمراء»
 مشیت اولیه ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۰۷، ۲۰۹
 ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۳۴
 ۳۵۲-۳۵۰، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۹۶، ۴۰۸-۴۰۹
 ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۹
 مصابیح هدایت، کتاب ۲۷، ۲۸، ۷۳-۷۴، ۳۴۶
 ۳۷۶
 مصر، مصریان ۳۶، ۶۴، ۸۳، ۲۱۲، ۳۴۱، ۳۶۳
 ۴۲۳
 مطالع الانوار، کتاب ۸۰، ۱۰۲، ۴۶۴
 مظاهر ظهور ۱۵۴، ۲۵۷، ۴۵۷ و نیز ن ک به ذیل
 «خلقت»

- منجم باشی، عائله ۱۳۹
منصور عهدیه ۱۲۵، ۷۰
منوچهر منجم ۱۴۶
منیره خانم ۱۳۹
منیره گوران ۱۰۱
من یظهره الله ۶۶۳، ۴۵۶، ۴۰۲، ۲۵۲، ۲۴۷، ۱۶۲
مواسات ۴۰۱
مواقع نجوم ۴۲۰
موسی ابن جعفر ۴۳۹
موسی ابن عمران، حضرت ۷، ۱۳۵، ۱۸۲، ۱۹۱،
۲۰۵، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۲۲، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۳۹
۲۵۷، ۲۶۱-۲۶۲، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۶۴
۳۷۳، ۴۰۴، ۴۲۰-۴۲۱، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۶۱،
۴۶۶، ۴۶۹
موصل ۸۷
مولوی ۳۶۱
مهدی اخوان الصفا ۱۸۳
مهدی، اسم الله ۱۴۵
مهدی خان ۱۴۶
مهدی خان، سید ۴۵
مهدی موعود ۲۱۳ و نیز ن ک به ذیل «قائم آل
محمد»
مهدی، میرزا سید ۲۴
مهر ن ک به ذیل «صاحبی السجین»
مهرام علانی ۷۰
مهرانگیز خراسانی ۱۴۹
مهربان خدا بخش بهجت ۱۵۸، ۲۳۶، ۲۸۸، ۳۶۸
مهربان زائر مشرقی ۴۶۱
مهرناز عهدیه ۷۰
مهوش عهدیه ۷۰
میثاق طهماسبی ۱۰۱
میراث ۳۶۲
میرزاجانی، حاجی ۱۴۹-۱۵۰
میگا ۲۱۳
مینوش عهدیه (مینو) ۷۰، ۱۱۲، ۱۲۵
- ناسوت ن ک به ذیل «ملکوت»
ناصرالدین شاه ۴۴۷
ناظم الاطباء ۴، ۷، ۱۰، ۱۳، ۳۸، ۴۰-۴۲، ۴۶-۴۵،
۴۸-۵۲، ۵۴، ۵۸، ۷۴-۷۳، ۹۴، ۱۲۷
ناظم الحکماء ن ک به ذیل «ناظم الاطباء»
ناعق، ناعقین ۴۲۱، ۴۵۲
ناقه صالح ۴۲۲
ناهید اشعری ۴
نایب السلطنه، کامران میرزا ۴۴۷
نبأ، سوره ۴۳۸
نبأ عظیم ۲۴۲، ۲۹۶، ۳۴۸، ۴۲۵، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۷۶
نبوات اسلامیّه ۳۴۵، ۴۲۵، ۴۵۷
نبوات مسیحیه ن ک به ذیل «کتاب مقدس»
نبوت ۴۲۶-۴۲۵، ۴۳۰
نبی ن ک به ذیل «انبیاء»
نبیل اعظم ۱۳۶
نبی و رسول ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۸، ۳۴۵، ۳۴۸ و نیز ن
ک به ذیل «انبیاء»
نجران ۳۳۹
نجف ۴۳، ۲۸۶
نجم باختر، مجله ۲۰۵
نجم، سوره ن ک به ذیل «مواقع نجوم»
نخست وزیران ایران، کتاب ۱۴۸
ندیم باشی، حاجی ۹۰
ندیم، جناب ۵۳
نساء، سوره ۳۳۹
نشاطیه ۱۴۶
نصر الاطباء ۷۴
نصر الله مصباح ۱۴۶
نصر، نصرت امر الله ۲۹، ۱۷۰
نصرت الله تیرانداز ۱۱۰
نصیر ۱۷۵
نطق و بیان ۳۶۶، ۴۱۷
نعمان ۱۹۷
نعمت الله علانی ۴۴، ۵۹
نعیم ریحانی ۹۰
نفس ۱۶۳، ۴۲۶-۴۲۸ و نیز ن ک به ذیل «روح،
نفس»
- ن
نار و نور، کتاب ۲۹۹

ولج ۴۵۹

هـ

ها ۱۷۴-۱۷۵، ۱۸۸، ۲۱۸-۲۱۷، ۳۳۵، ۳۳۵

۳۹۳-۳۹۴، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۵۹

هادی افغان، میرزا ۷۸

هادی دولت آبادی ۱۶، ۳۷

هارون، هرون ۷، ۲۱۲

هارون کاشانی ۱۲۸

هزار سال ۱۸۹، ۳۴۳، ۴۶۱-۴۶۰

هزبر ۴۱

هفت روز ۲۳۳

هفت وادی ۴۶۲

هلند ۱۰۱-۱۰۴، ۱۱۲

هما بخشایش ۱۴۶

هندوستان ۴۲۳

هو ۱۷۴-۱۷۵

هو الله ۴۶۲-۴۶۳

هود، سوره ۳۴۱

هورقلیا ۴۶۳-۴۶۴

هوشنگ محمودی ۲۸۵

هیكل، هیاكل ۱۷۴، ۲۸۲، ۲۸۴، ۴۱۹، ۴۶۴-۴۶۵

هیولی و صورت ۴۶۵-۴۶۶

ی

یاران پارسی، کتاب ۲۷۷، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۷۵-۳۷۴

۳۷۹

یاری، آقا ۳۶۳

یاقوت ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۸۱، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۱، ۴۹۶

۴۶۷-۴۷۱

یأجوج و مأجوج ۲۳۰، ۲۶۵، ۴۶۷-۴۶۶

یثرب ۴۶

یحیی ازل ۳۶، ۵۰، ۲۴۳، ۳۲۴، ۳۴۷، ۳۹۳

یحیی، استاد ۲۰۱

یحیی، سید (عبدالبهاء) ۱۳۹

یحیی سیرجانی، سید ۵۱

یحیی قزوینی ۳۶-۳۷

یحیی لاهوتی ۳۶۵

۲۵۸، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۵۹
نقطه اولی ۲۰، ۴۶، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۱۰

۲۱۲، ۲۴۳، ۲۴۶-۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۸

۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۶۰، ۴۲۱، ۴۳۱

۴۴۰، ۴۵۹

نمرود ۳۶

نواب اریعه ۴۴۰

نوادرا الاخبار، کتاب ۱۶۸

نوح، حضرت ۲۳۴-۲۳۵

نور ۳۴۳، ۳۵۶، ۴۴۰-۴۴۱، ۴۵۴

نورالدین علائی ۴، ۷۴

نورالدین فتح اعظم ۸۶

نور، سوره ۳۴۳

نوزده ۳۴۹، ۴۰۶، ۴۴۵

نون ۳۴۳، ۳۴۶، ۴۴۶-۴۴۷، ۴۷۷

نهر اردن ن که به ذیل «اردن»

نهر صاد ن که به ذیل «صاد»

نینوا ۳۶۴، ۴۷۷

و

وادی ایمن ۱۶۲، ۲۰۳، ۲۵۲، ۳۴۳، ۴۴۸-۴۴۷

وادی نیبل ۴۴۸

واشنگتن ۲۰۰

واقعہ، سوره ۳۴۶

والدین ۵۷، ۵۹، ۱۲۴

واو ۲۷۹، ۲۸۶-۲۸۷، ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۹۴، ۴۴۹

وجود ۲۰۰، ۲۰۸، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۵۱، ۳۷۹-۳۸۱

۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۲۶، ۴۴۹-۴۵۰، ۴۶۴

۴۷۵

وجه ۳۴۳، ۴۵۶-۴۵۷، ۴۷۰، ۴۷۴

وحدت عالم انسانی ۱۳۷، ۲۰۹، ۳۰۱، ۴۴۵

وحید رافتی ۴

وحی و الهام ۴۲۰، ۴۵۷

ورد مورود ۶۵-۶۶، ۳۳۱، ۴۵۷-۴۵۸

ورقه علیا ۲۱۳

ورقه، ورقات، اوراق ۴۵۸-۴۵۹

وصی، ولی ۱۵، ۱۷۳، ۲۶۳، ۳۴۵

وفا ۳۴

١٣٠
٤٧٦، ٤٧٣، ٤٦٠

يوم الطلاق ٤٧٥

يوم الله ١٠، ٢١، ٢٦، ٣٣، ١٧٢، ٢٠٧، ٤٤١، ٤٧٥

يونان ٣٦٤، ٢٣٢

يونس، حضرت ٢٠٥، ٤٤٦، ٤٤٧

يوئيل ٢١٢، ٣٠٤

يهود ٢١٣، ٢٢٣، ٢٥٣، ٣٤٠، ٣٤٦، ٣٦٧

يهودا ٢٣٤-٢٣٥

يهودا، ميرزا ١٢٨، ٣٠٤

يهوه ٢١٢

يس، سوره ٣٤٣-٣٤٤

يعقوب ٢١٢، ٣٠٦، ٣٥٥، ٤٤١

يمن ٥٥، ٢١٤، ٢٦٥، ٣٦٤

يوافيت و جواهر، كتاب ١٦٨

يوزا ٢١١، ٢١٣، ٣٦٣-٣٦٤، ٣٦٦-٣٦٧، ٣٨٢

٤١١ و نیز نك به ذيل «مكاشفات يوحنا»

يوزا داود ٣٤١

يوسف ٦٢، ١٧٥، ٢٦٣، ٣٣٨، ٣٥٥، ٣٥٨

٤٧٢-٤٧٣

يوسف سده اى ٣٤٢

يوسف، سوره ٢٩٩، ٤٣٧